

از جمله آثار مهم زمین و اندیشه ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ
فلسفه اسلامی داشته اند برای تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان
و محققان ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته اند. آنها شاید به جزئیات
این مضمون چنانکه باید دانسته باشند. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه های خود را
به زبان فقهی و بعضی زبان خود یعنی عربی نوشته اند و به این سبب غالباً به خطا، از جمله
محققان عرب شمرده شده اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که به زبان فارسی نوشته شده نیز بنوعی صورت چاپ و
انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق در باره خصوصیات اندیشه ایشان و آنچه در فرهنگ
جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز بنوعی از جمله کارهای ناکرده است.
به این سبب دنیا و فرهنگ ایران می گویند که تا می تواند آثار متفکران ایران را از
بیمبو و عارف، آنچه به فارسی است و تشریح و یا نون کمال و دینی قرآن به فراموش
نیاید و است باوقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد و در باره
آنچه به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن را به فارسی نقل کند. یا در باره حاصل
اندیشه های ایشان و حدیثی که به شناخت هستی و جهان کرده اند تحقیق دقیق انجام دهد
و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسله کتاب های فلسفه و عرفان ایران این
منظور به وجود آمده است.

دیرعلی بنیاد فرهنگ ایران
تکریم و زلفا غفری



کتابخانه فردنگستان ادب و هنر ایران

شماره ثبت ۳۳۳ تاریخ

تاسیس ۱۳۰۵ هجری

فلسفه و عرفان ایران ۴۰

التصیفة فی احوال المتصوفة

صوفی نامه

تألیف

قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادی

تصحیح

دکتر علاء‌المحمین یوسفی



آسازات بنیاد فرهنگ ایران

با مساعدت مالی سازمان برنامه

۱۵۰۰ نسخه در مرداد ماه ۱۳۴۷ در چاپخانه محمد علی علمی چاپ شد

فهرست مندرجات

س-۴ - چهل و نه	مقدمهٔ مصحح
۲۵۶-۱	متن کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه
۱۰-۵	مقدمهٔ مؤلف
۴۱-۱۱	رکن اول : مبدأ تصوف و طریقت
۱۶-۱۳	مقدمهٔ اول در بیان شریعت
۲۲-۱۷	مقدمهٔ دوم در بیان طریقت
۲۵-۲۳	قاعدهٔ اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوندد
۳۰-۲۶	قاعدهٔ دوم در بیان ابتدای این طریقت
۳۸-۳۱	قاعدهٔ سوم در تصحیح این قوم و این قواعد بآیات و اخبار
۴۱-۳۹	تممهٔ این رکن يك بابست در بیان حال شیخ
۱۳۵-۴۳	رکن دوم : در اعمال
۸۵-۴۵	وظیفهٔ اول در اعمال مبتدیان
	مهم اول ارادت است ۴۵-۵۰ مهم دوم توبه است ۵۰-۵۴ مهم سوم ریاضت است ۵۴-۵۹ مهم چهارم زهدست ۵۹-۶۳ مهم پنجم در خوف ۶۳-۶۷ مهم ششم در رجاست ۶۷-۷۱ مهم هفتم در صبرست ۷۱-۷۶ مهم هشتم در ذکر و استغفارست ۷۶-۸۰ مهم نهم در حرمت داشتن است

۸۱-۸۳ مهم دهم در خدمت کردنست ۸۳-۸۵

۱۱۰-۸۶

وظیفه دوم در اعمال اوساط

درجه اول شکرست ۸۶-۸۸ درجه دوم رضاست ۸۸-۹۲ درجه سوم ورع است ۹۲-۹۵ درجه چهارم تقوی است ۹۵-۹۸ درجه پنجم اخلاص است ۹۸-۱۰۲ درجه ششم حفظ حواس است ۱۰۲-۱۰۷ درجه هفتم خلوتست ۱۰۷-۱۱۰

۱۱۰-۱۱۳

وظیفه سوم در اعمال منتهمیان

درجه اول توکلست ۱۱۰-۱۱۴ درجه دوم تسلیم است ۱۱۴-۱۱۸ درجه سوم صدق است ۱۱۸-۱۲۱ درجه چهارم یقین است ۱۲۱-۱۲۵ درجه پنجم حفظ خاطرست ۱۲۵-۱۲۸ درجه ششم تجرید است ۱۲۸-۱۳۱ درجه هفتم استقامتست ۱۳۱-۱۳۳

۱۳۳-۱۳۵

تمه این رکن

۱۳۷-۱۸۶

رکن سوم : در احوال

۱۳۹-۱۵۹

قسم اول در احوال ظاهر

مرتبه اول شوق ۱۳۹-۱۴۲ مرتبه دوم مراقبه است ۱۴۲-۱۴۴ مرتبه سوم حیا است ۱۴۴-۱۴۷ مرتبه چهارم وفاست ۱۴۷-۱۵۰ مرتبه پنجم سماعست ۱۵۰-۱۵۴ مرتبه ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید ۱۵۴-۱۵۷ مرتبه هفتم صحبت است ۱۵۷-۱۵۹

۱۶۰-۱۷۹

قسم دوم در احوال باطن

مرتبه اول تفکرست ۱۶۰-۱۶۳ مرتبه دوم بصیرتست ۱۶۳-۱۶۶ مرتبه سوم معرفتست ۱۶۶-۱۷۰ مرتبه چهارم در محبت است ۱۷۰-۱۷۳ مرتبه پنجم جمعیت است ۱۷۳-۱۷۵ مرتبه ششم مشاهدت است ۱۷۵-۱۷۷ مرتبه هفتم تمکین است ۱۷۷-۱۷۹

۱۸۴-۱۷۹

تمه این رکن وصیتی است

۲۵۴-۱۸۵

رکن چهارم: در اصطلاحات و الفاظ

۱۹۹-۱۸۷

باب اول در الفاظ علمی

سؤال اول: نفس و روح چیست؟ ۱۸۷-۱۸۸ سؤال: دل و سر چیست؟
 ۱۸۹-۱۹۱ سؤال: بسط و قبض چیست؟ ۱۹۱-۱۹۲ سؤال:
 خاطر چیست؟ ۱۹۲ سؤال: وارد چیست؟ ۱۹۲-۱۹۳ سؤال:
 وقت چیست؟ ۱۹۳-۱۹۵ سؤال: قرب و بعد چیست؟ ۱۹۵-۱۹۶
 سؤال: غیبت و حضور چیست؟ ۱۹۶-۱۹۷ سؤال: هیبت و انس
 چیست؟ ۱۹۷-۱۹۸ سؤال: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین
 چیست؟ ۱۹۸-۱۹۹

۲۱۸-۱۹۹

باب دوم در الفاظ حالتی

سؤال اول: حال چیست؟ ۱۹۹-۲۰۱ سؤال: ذوق چیست و شرب
 چیست؟ ۲۰۱-۲۰۳ سؤال: محو و اثبات چیست؟ ۲۰۳-۲۰۴
 سؤال: صحو و سکر چیست؟ ۲۰۴-۲۰۶ سؤال: فنا و بقا چیست؟
 ۲۰۶-۲۰۸ سؤال: عشق چیست؟ ۲۰۸-۲۱۱ سؤال: شاهد
 چیست؟ ۲۱۱-۲۱۳ سؤال: حق و حقیقت چیست؟ ۲۱۳-۲۱۵
 سؤال: عبودیت چیست؟ ۲۱۵-۲۱۶ سؤال: حریت چیست؟
 ۲۱۶-۲۱۸

۲۳۶-۲۱۹

اصل اول در اخلاق ایشان

فصل اول در ترك شهوت و غضب ۲۱۹-۲۲۲ فصل دوم در سخاوت
 و مروت و قنوت ۲۲۲-۲۲۴ فصل سوم در قلع حسد و حقد و مانند
 این ۲۲۵-۲۲۷ فصل چهارم در ترك عجب و تکبر و ریا ۲۲۷-۲۳۱
 فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه ۲۳۱-۲۳۶

۲۵۴-۲۳۷

اصل دوم در آداب و عادات این طایفه

فصل اول در آداب زندگانی کردن ۲۳۷-۲۴۳ فصل دوم در آداب
 جامه پوشیدن ۲۴۳-۲۴۶ فصل سوم در آداب طعام خوردن ۲۴۶-

۲۴۸ فصل چهارم در آداب سفر ۲۴۸-۲۵۲ فصل پنجم مواظبت بر
سنن شرع ۲۵۲-۲۵۴

۲۵۵-۲۵۶

۲۷۵-۴۰۸

۴۰۹

خاتمه این کتاب

تعلیقات

فهرست‌ها

فهرست آیات قرآن کریم

فهرست احادیث ، امثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی

فهرست لغات و ترکیبات

فهرست اعلام

فهرست مأخذ

به نام خدا

مقاله

مؤلف کتاب التصفیة فی احوال المتصوفة، یا صوفی نامه، قطب الدین امیر ابو منصور المظفر بن ابی الحسین بن اردشیر بن ابی منصور العبادی^۱ است که در روزگار خود به شهرت فراوان رسیده است و سرگذشتی خواندنی دارد. معروفیت او بیشتر در وعظ و سخنرانی بوده است. در روزگار وی دو کار بیش از هر چیز اهل علم را بلند آوازه می کرد و آن وعظ و مناظره بود. حیثیت و نام بزرگی که حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ) از این راه بدست آورده بود دیگران را نیز بر می انگیزخت که بدین طریق روی آورند و از جمله دیگر نام آوران این رشته در این عصر ابو الفتح محمد بن ابو القاسم عبدالکریم شهرستانی (م. ۵۴۸ هـ) بود. کار واعظان طوری بود که لطف سخن و تأثیر کلامشان گروهی کثیر را خود بخود متوجه ایشان می ساخت و همین مستمعان کافی بودند که نام آنان را به همه جا برسانند. بعلاوه سفر

۱- نام مؤلف در پشت نسخه خطی کتاب «الامیر العالم قطب الدین ابوالمظفر

منصور بن اردشیر العبادی» نوشته شده است.

کردن در شهرها و گاه در دیگر کشورها^۱ و وعظ کردن در جاهای مختلف بر این شهرت می‌افزود و هم از این راه، به هر جاکه می‌رسیدند، معیشتشان رو برام می‌شد و چه بسا که مورد توجه و احترام و اکرام بزرگان و پادشاهان می‌شدند.

پدرعبادی، یعنی ابوالحسین اردشیر بن ابی منصور (و بابه روایت ابن الجوزی: اردشیر بن منصور) ملقب به امیر، نیز واعظی نیکو سخن بود و او هم به عبادی شهرت داشت. حسن سیرت وی بر قبول سخنش در میان عامه مردم شام و بغداد می‌افزود؛ تاریخ وفات او را چهارصد و نود و اندی نوشته‌اند^۲. بدین ترتیب در حقیقت پسر او، مظفر، پیشه واعظی را از پدر آموخته و به ارث برده بود و شاید بر اثر تربیت خانوادگی به این خط

۱- در کتاب قابوس نامه (ص ۱۶۱) نیز می‌خوانیم: «در شهرها بسیار منشین که مذکران و فال گویان را روزی اندر پای بود و قبول در روی تازگی.»

۲- رک: عبدالکریم بن محمد السمعانی، الانساب ورق ۳۷۹-۳۸۰، عکس نسخه موزه بریتانیا با مقدمه مارگولیووث D. S. Margoliouth چاپ لیدن، لندن ۱۹۱۲؛ ابن‌الائیر (عزالدین ابی‌الحسن علی بن محمد)، اللباب فی تهذیب الانساب ۲/ ۱۱۰، چاپ قاهره در سه جلد ۱۳۵۶ هـ. - ۱۳۶۹ هـ؛ لغت نامه دهخدا: «عبادی». آقای فروزانفر، به نقل از ابن‌الجوزی (المنتظم ۷۵/۹)، نوشته‌اند: «کلام او بسیار مؤثر بود و بدین جهت عامه مردم بدو اقبال عظیم داشتند و بسیاری بر دست وی توبه کردند و موی سر ستردند و چون در سال ۴۸۶ از سفر حج به بغداد آمد ابو حامد غزالی در مجلس وعظ او حضور یافت و این مجلس در مدرسه نظامیه منعقد می‌شد و ازدحام بجدی رسید که تمام غرفه‌ها و صحن و بام مدرسه را انبوه جمعیت فرا گرفت و برعاشقان مجلس عبادی تنگ آمد و ناچار به قراح ظفر (مجله بزرگی در بغداد، معجم البلدان، طبع مصر، ج ۷ ص ۴۱) مجلس وعظ گسترده به گفته ابن‌الجوزی مردم دست از کار کشیدند و در مجلس او زاری می‌کردند و از هوش می‌رفتند و بدو اعتقاد عظیم داشتند و صاحب کرامتش می‌شناختند. وفاتش ۴۹۷ به قول ابن‌الجوزی (۹/ ۱۴۰) و به نقل سمعانی و ابن خلکان نیف و تسعین و اربعمائه.» (فروزانفر: معارف بهاء ولد، جزء چهارم ص ۳۲۱).

افتاده است .

محل تولد عبادی قریهٔ سنج عباد بوده است از قرای مرو ؛ سنج به کسر اول و سکون دوم و سوم و عباد به فتح اول و تشدید باء تلفظ می شده است . در مرو ، چنان که نوشته اند ، دو قریه به نام سنج بوده است : یکی همان که ذکرش گذشت و دومی جایی بوده است بزرگتر که گروهی از اهل علم بدان منسوبند از آن جمله است فقیه ابوعلی سنجی^۱ . بنا بر این شهرت پدر و پسر به عبادی از باب انتساب به زادگاهشان است و هر دو مروزی بوده اند . عبادی ، یعنی نویسندهٔ کتاب مورد نظر ما ، در سال ۴۹۱ هجری به دنیا آمد^۲ برخی نیز تاریخ تولد او را ۴۷۱ ه . نوشته اند^۳ ولی در بیشتر روایات همان تاریخ نخستین آمده است .

۱- یاقوت ، معجم البلدان ۳ / ۱۶۱ ؛ نیز رك ؛ همان کتاب ۴ / ۷۸۴ ذیل « نشك » به فتح اول و سکون دوم و سوم ، و ذیل « عباد » ۳ / ۵۹۹ . یاقوت در مورد اول نام این قریه را در تلفظ اهل مرو « نشك عباد » نوشته است و در مورد دوم « شنك عباد » به کسر شین و سکون نون و کاف ؛ و در هر دو جا نوشته است که آن را « سنج عباد » می خوانند . نیز رك ؛ ابن خلکان ، وفیات الاعیان ۴ / ۳۰۱ ؛ چاپ قاهره در شش جلد ، ۱۳۶۷ - ۱۳۶۹ ه . الانساب ۳۷۹ پ ؛ اللباب ۲ / ۱۱۰ ؛ محمد علی تبریزی (مدرس) ، ریحانة الادب ۳ / ۵۶ چاپ ۱۳۶۹ ه . ق .

۲ - یاقوت ، معجم البلدان ۴ / ۷۸۴ ؛ ابن الجوزی ، المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم ۱۰ / ۱۵۰ چاپ حیدر آباد در ده جلد ۱۳۵۹ ه . ؛ سبکی ، طبقات الشافعية الکبری ۴ / ۳۱۰ ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ ابن کثیر در البداية و النهایة فی تاریخ ۱۲ / ۲۳۰ (چاپ مصر ۱۴ جزء در هفت مجلد ۱۳۵۱-۱۳۵۸ ه .) نوشته است در ۵۴۷ ه . که وی در گذشت کمی بیش از پنجاه سال داشت که با سال ۴۹۱ ه . سازگارست و نیز در کتاب ریحانة الادب ۳ / ۵۶ اشاره شده که در ۵۴۷ ه . در سن ۵۷ سالگی در گذشته است که ۴۹۰ ه . (= ۵۷ - ۵۴۷) سال تولد او می شود .

۳ - ابن حجر العسقلانی ، لسان المیزان ۶ / ۵۲ ، چاپ حیدر آباد دکن

۱۳۳۱ ه .

عبادی از کودکی به تحصیل دانشهای مرسوم زمان ، بخصوص آنچه در حرفه پدری بکار او می‌آمد ، پرداخت . نوشته‌اند از ابوبکر الشیروی^۱ ، زاهر الشحامی ، ابو علی نصرالله بن احمد بن عثمان الخشنامی ، ابو عبدالله اسمعیل بن الحافظ عبدالغافر الفارسی ، ابو عبدالله محمد بن محمود الرشیدی ، ابوالفضل العباس بن احمد السقائی ، شیخ ابومحمد شافعی ابن حسین بن محمد الاستادی و نیز از گروهی دیگر حدیث بسیار شنید و فرا گرفت^۲ و به مراتب عالی علمی نایل شد .

چندی در قزوین به وعظ پرداخت ؛ حافظ ابوسعید عبدالکریم بن محمدالسمعانی ، مؤلف کتاب معروف الأنساب ، می‌گوید که : در پنج دیه احادیث قلبی از او شنیده است. اندک اندک بر اثر قریحه و استعداد سخنوری که داشت و معلوماتی که کسب کرده بود در وعظ و بلاغت از بزرگان روزگار خود شد و بسیار معروف گردید چندان که هر کس درباره او چیزی نوشته اشاره کرده است که در وعظ و سخنرانی ید طولائی داشت و بدین هنر ضرب المثل بود^۳ و صیت شهرت او همه جا را فرا گرفت . اگر می‌بینیم که ابوالرشید

۱- ابن الاثیر ، الکامل ۱۱ / ۵۹ ؛ ابوبکر السروی ، چاپ مصر دوازده

جزء درشش مجلد ، ۱۳۰۳ هـ .

۲- الأنساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب فی تهذیب الانساب ۲ / ۱۱۰ ؛ ابن الاثیر ،

الکامل ۱۱ / ۵۹ ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ ابن الجوزی ۱۰ / ۱۵۰ ؛ سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛

معجم البلدان ۳ / ۵۹۹

۳- الأنساب ۳۸۰ ؛ ابن خلکان ۴ / ۳۰۰ ؛ لسان المیزان ۶ / ۵۲ ؛ اللباب

۲ / ۱۱۰ ، سبکی ۴ / ۳۱۰ ؛ معجم البلدان ۳ / ۵۹۹ ؛ عماد کاتب ، تواریخ آل سلجوق

ص ۲۱۶ (درمورد اخیر رك ؛ حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ص ۲۴۷) .

جلال الدین محمدمولوی نیز در غزلیات شمس از عبادی به وعظ و سخنوری

یاد می‌کند ولی معلوم نیست مراد او پدر است یا پسر :

وگر شود به نصیحت هزار عبادی ز عشق او نتوانم که توبه آرم من

(کلیات شمس ۶ / ۳۳۰۹۸)

تا نمایم سخن به عبادی شمس تبریز ! چهره‌ای بنما

(کلیات شمس ۷ / ۳۳۶۱۸)

به مدح و شکر او سبید عبادی گر احسان را زبان باشد بگردد

(کلیات شمس ۷ / ۳۶۰۵۹)

عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی رازی ، مؤلف کتاب النقص ، از او به عبارت « علامه روزگار و خواجه معنی و سلطان سخن » نام می‌برد^۱ بدین سبب است . عنوان « قطب‌الدین » نیز از این معانی حکایت می‌کند ؛ به او هم مانند پدرش « امیر » می‌گفتند . راوندی ، مؤلف کتاب راحة الصدور ، نیز وقتی می‌خواهد از مراتب فضل و کمال خال خود ، ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی ، یاد کند می‌گوید : « در انواع علوم مقدم همه اوست چه فنون دانش به غایت کمال رسانیده‌است ، و اگر عبادی و علاء خواری^۲ در قید حیات بودند ای انشای سخن از او آموختندی و دقائق علم و عظم از او آموختندی . »^۳

عبادی در دوره‌ای می‌زیست که « علمای دینی تسلط و نفوذ تام و تمام در بیروان خود داشته و واقعاً آنها بوده‌اند که در شهرها و قراء و قصبات بر مردم حکومت می‌کرده‌اند . به حکم و اشاره آنان مریدان از فدا کردن مال و جان ابا نداشتند و یا اگر در دل ناخشنودیی از این باب احساس می‌کردند آن ناخشنودی را اظهار نمی‌نمودند »^۴ . مظفر عبادی خود از این تأثیر کلام

۱- کتاب النقص ۴۰۳ ، تصحیح سید جلال‌الدین محدث ، تهران ۱۳۳۱ .
جای دیگر در همین کتاب النقص (ص ۷۵) به نقل از کتاب بعض فضائح الروافض در رد شیعیان آمده است : « و اگر این عالم امیر عبادی باشد خواجه میان در بندد و بر ضلالت او عوام را تجریص می‌کند که آنچه او گوید نتوان شوندن » . این گونه یاد کردن از امیر عبادی نیز دلیل شهرت و علو مقام او در نظر نویسنده بعض فضائح الروافض و اهل سنت و جماعت است .

۲- منظور امام علاء‌الدین الخواری است که از او شعر هم روایت کرده‌اند و به قول محمد عوفی « هر نکته‌ای از نثر او جهانی است و هر دقیقه از دقائق تذکیر وی عالمی » لباب الالباب ۲۹۹ ، چاپ سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵

۳- راحة الصدور ص ۴۰ ، تصحیح محمد اقبال ، تهران ۱۳۳۳

۴- دکتر ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ۱۵۷/۲-۱۵۸ ، تهران

بسیار بر خوردار بود ، واقعهٔ زیر نمونه‌ای روشن ازان است :
 « شنیدم که عمادی^۱ - که از شاعران او^۲ بود - بر عبادی قصیده‌ای
 می‌خواند که ، شعر :

ره می‌رویم و دیده به رهبر نمی‌رسد
 کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد
 عبادی بر سر منبر بود ، عمادی بدین بیت رسید که :
 بر آستان جاه تو چرخ از نداد بوس
 عذرش قبول کن که مگر بر نمی‌رسد

عبادی گفت : امیر عمادی هر آرزو که دارد بخواهد . عمادی ملازم
 قاضی را با خود داشت ، گفت : به هزار دینار سرخ قرض محبوبم و موکل
 این است وجوه قرض می‌باید . عبادی سر فرو برد . یکی از مریدان گفت :
 بیود ! عبادی سر بر آورد گفت : امیر عمادی چون هزار با قرض دهد فردا
 دیگر قرضش باید که بخورد . مریدی دیگر گفت : هزار دیگر بیود و عمادی
 بیاسود . مدح شاعر گویم یا همت عالم یا ازادت مجلسی !^۳

۱ - منظور امیر عمادی شهریار از گویندگان توانای اواخر قرن ششم
 هجری ، شاعر دربار عمادالدوله فرامرزی پسر شهریار از خاندان باوندی مازندران
 است که چندی نیز در عراق در خدمت طغرل بن محمد (۵۲۶-۵۲۹) زیست و از
 حمایت و تشویق او برخوردار شد ؛ وی اتابک جهان پهلوان (م . ۵۸۱ ه .) و نیز
 طغرل بن ارسلان (۵۷۱ - ۵۹۰) را مدح گفته و به سال ۵۸۲ (به روایت آتشکده
 آذر) یا ۵۷۳ ه . (به روایت تقی‌الدین کاشی) در گذشته است (رک : تاریخ ادبیات
 در ایران ۷۴۳/۲-۷۵۰) .

۲ - منظور طغرل بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی است که ذکر او گذشت .

۳ - راحة الصدور ۲۰۹

از عجایب مربوط به وعظ عبادی روایتی است که اینک نقل می شود: «سبط ابن جوزی بعد از ذکر حدیث رد شمس در کتاب معروف خود، تذکرة خواص الامه فی معرفة الائمه^۲، بعد از نقل حدیث و قبول آن و تصحیح طریق آن و ذکر برخی از اشعار در این باب گفته: و فی الباب حکایة عجیبة حدثنی بها جماعة من مشایخنا بالعراق قالوا: شاهدنا أبا منصور المظفر بن أردشیر العبادی الواعظ و قد جلس بالتاجیة مدرسة بیاب ابرزمحلة ببغداد و كان بعد العصر و ذکر حدیث رد الشمس لعلی علیه السلام و طرزه بعبارة و نمقه بألفاظه ثم ذکر فضائل اهل البيت علیهم السلام فنشأت سحابة غطت الشمس حتی ظن الناس أنها قد غابت فقام ابو منصور علی المنبر قائماً و أومى الی الشمس و انشد:

لا تغربى يا شمس حتى ينتهى مدحی لآل المصطفى ولنجله
و اثنى عنانك إن أردت ثناء هم أنسیت إن كان الوقوف لأجله
إن كان للمولى وقوفك فليكن هذا الوقوف لخیله و لرجله
قالوا فانجاب السحاب عن الشمس و طلعت^۳. و گویا ناظر به این حکایت است آنچه علامه حلی (ره) فرموده است؛ علامه مجلسی (ره) در تاسع

۱- آقای محدث در حواشی خود بر کتاب النقص بمناسبت حدیث رد شمس برای علی (ع) چنین نوشته اند.

۲- صفحه ۳۱ طبع ایران ۱۲۸۵ و صفحه ۵۹ چاپ نجف ۱۳۶۹. آقای محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ۲۴۸) هم این قسمت را آورده اند.

۳- «ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقة این قضیه را از همین کتاب [یعنی تذکرة خواص الامه] نقل کرده است» (محدث، حواشی دیوان قوامی ۲۴۸)

بحار در آخر باب رد الشمس (ص ٥٥٤) گفته: قال العلامة رحمه الله في كتاب كشف اليقين^١: كان بعض الزهاد يعظ الناس فوعظ في بعض الايام و أخذ يمدح علياً (ع) فقارت الشمس الغروب وأظلم الافق فقال مخاطباً للشمس:

لاتغربى يا شمس حتى ينقضى مدحى لصنوا المصطفى و لنجاه

(إلى آخر الابيات) فوقفت الشمس و أضاء الافق حتى انقضى المدح و كان ذلك بمحضر جماعة كثيرة تبلغ حد التواتر و اشتهرت هذه القصة عند الخواص و العوام.^٢

و نیز «محمد بن يوسف بن محمد گنجی شافعی در کفایة الطالب^٣ بعد از نقل حدیث رد شمس گفته: و لهذا الحدیث حکایة عجیبة حکاها جماعة من اهل التوارىخ أخبرنا الحافظ أبو عبد الله محمد بن محمود المعروف بابن التجار؛ أخبرنا أبو محمد عبد العزيز بن الاخضر؛ قال: سمعت القاضي محمد بن عمر بن يوسف الأرموى يقول: جلس أبو منصور المظفر بن أردشير العبادى الواعظ بمدرسة الثاجية بباب ابرز ببغداد بعد صلوة العصر و ذكر حدیث رد الشمس و شرع فى فضائل اهل البيت فنشأت سحابة غطت الشمس حتى ظن الناس أنها قد غابت فقام أبو منصور على المنبر قائماً و أومى الى الشمس و ارتجل: لاتغربى... (إلى آخر الابيات) و بعد از نقل شعرها گفته: قال فطلعت الشمس فلا يدرى مارمى

١ - صفحه ٩٨ چاپ تبریز ، ١٢٩٨ . آقای محدث در حواشی خود بر دیوان قوامی (ص ٢٤٩) هم این قسمت را آورده و مراد از « بعض الزهاد » را امیر عبادی دانسته اند .

٢- محدث ، کتاب النقض ٢/٥٤١ ح

٣- صفحه ٢٤٣ ، چاپ نجف ١٣٥٦

عليه من الاموال في ذلك اليوم . ١

ملاحظه می شود که شهرت و رونق بازار و عظ عبادی از ایران هم گذشت و به بغداد رسید . وی نخستین بار، وقتی قصد حج کرده بود ، به بغداد آمد و نیز بار دیگر بعنوان رسول از جانب سلطان سنجر سلجوقی به بغداد رفت ^۲ و در این شهر - که مرکز خلافت و پایتخت دنیای اسلام بود - مورد نظر المقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفه عباسی (۵۳۰-۵۵۵ هـ) واقع شد و در شمار نزدیکان او در آمد . در این زمان بود که کار او بالا گرفت . مدت سه سال در جامع و نظامیه بغداد مجالس و عظ داشت و حدیث املا می کرد و از این راه در شهرهای اسلامی بلند نام شد . در همین ایام مردم چندان فریفته کلام او شده بودند که در مجالس ، سخنان او و نکته هایی را که می گفت می نوشتند و از این راه مجلداتی متعدد فراهم آمد ^۳ . تفصیلی که مؤلف کتاب النقض از او آورده مربوط به همین روزگارست و در حضور خلیفه اتفاق افتاده : « و امیر عبادی . . . را در حضرت المقتفی لامرالله پرسیدند روزی که فردا عاشوراء خواست بودن که چه گوئی در معاویه ؟ - جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد . بار سوم گفت : ای خواجه سؤالی مبهم می کنی ، نمی دانم کدام معاویه را می گوئی ؟ این معاویه را که پدرش دندان مصطفی (ص) بشکست و مادرش جگر حمزه بخایید و او بیست و چند بار تیغ بر روی علی مرتضی (ع) کشید ، و پسرش سر حسین علی (ع) بیرید ^۴ ، ای مسلمانان شما این معاویه را چه گوئید ؟ مردم در حضرت خلافت حنفی و سنی و شافعی

۱- نقل از حواشی آقای محدث بردیوان قوامی ۲۴۸-۲۴۹

۲- الانساب ۳۸۰ ر ؛ اللباب ۱۱۰/۲ ، سبکی ۳۱۰/۴

۳- البداية و النهاية ۱۲ / ۲۳۰ ؛ المنتظم ۱۰ / ۱۵۱ ؛ ابن خلکان

۴- ۳۰۰/۴ ؛ عماد کاتب . تواربخ آل سلجوق ۲۱۶

۴- نظیر قول حکیم سنائی که گفته است :

دو ستار پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید؛
پدر او در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیمبر بمکید ،
او بناحق حق داماد پیمبر بستد	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید ،
گر تولعت به چنین کس نکنی شرمت باد	لعن الله یزیداً و علی آل یزید

(نقل از کتاب النقض ۱۶/۴۰۳ ح)

زبان به لعنت و نفرین برکشودند و مانند این بسیارست و تعزیت حسین (ع) هر موسم عاشوراء به بغداد تازد باشد با نوحه و فریاد .^۱

تقرب و احترام عبادی در نزد خلیفه به جایی رسیده که از طرف خلیفه به سفارت و رسالت به نزد سلاطین اعزام شده است چنان که خلیفه او را بعنوان رسول پیش سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی به خراسان فرستاد^۲ و چون از این مأموریت به بغداد بازگشت بار دیگر از جانب خلیفه به نزد ملکشاه بن محمود بن محمد به خوزستان فرستاده شد تا میان وی و بدرالحویزی صلح برقرار کند^۳ . عبادی در این سفر موفق شد و این دو تن را آشتی داد و از این راه مالی نصیبش شد ولی دران دیار اجلش فرارسید و روز دوشنبه یا پنجشنبه پایان ربیع الآخر سال ۵۴۷ هجری در عسکر مکرّم خوزستان در گذشت^۴ .

۱- کتاب النقض ۴۰۳-۴۰۴

۲- ابن خلکان ۴/۳۰۰ ؛ ریحانة الادب ۵۶/۳ ؛ نیز رك ؛ معجم البلدان

۵۹۹/۳

۳- ضبط نام دو تن اخیر در کتاب المنتظم ۱۵۱/۱۰ بصورت مزبورست ولی ابن اثیر آنها را محمد بن السلطان محمود و بدر الحوائزی نوشته است (الکامل ۵۹/۱۱).

۴- روایت بالا از ابن جوزی (المنتظم ۱۵۱/۱۰) و ابن خلکان (۳۰۰/۴) است . ابن حجر العسقلانی از قول سمعانی تاریخ فوت او را اول جمادی الاولی سال ۵۴۷ نوشته است (لسان المیزان ۵۲/۶) . سال وفات او در اکثر مآخذ دیگر نیز (البداية و النهاية ۲۳۰/۱۲ ؛ سبکی ۳۱۰/۴ ؛ معجم البلدان ۵۹۹/۳ ؛ الانساب ۳۸۰ ر ؛ ریحانة الادب ۵۶/۳ ؛ معجم المؤلفین ۲۹۷/۱۲) ۵۴۷ هجری است جز در الکامل فی التاریخ تألیف ابن اثیر که درگذشت وی را جزء وقایع سال ۵۴۶ ه . در ماه ربیع الآخر آورده است (الکامل ۵۹/۱۱) نیز رك ؛ معجم البلدان

تابوت عبادی را از خوزستان به بغداد بردند^۱ و در مقبره شیخ جنید ابن محمد در شونیزیه دفن کردند^۲. پسروی در بغداد به سوگواری و تعزیت پرداخت. هنگام وعظ از پدر خود یاد می‌کرد و می‌گریست؛ کافه مردم نیز با او در گریه هم‌آهنگی می‌کردند و این خود از مقام و اهمیت عبادی در نظر مردم حکایت می‌کند. پسر او نیز چند ماه بعد وفات یافت و اموالی که عبادی گرد آورده بود به سلطان عاید شد و به قول ابن جوزی این موضوع نیز در زندگانی او نکته‌ای عبرت آموز بود^۳.

برای آن‌که اندکی از معروفیت و شأن امیر عبادی در روزگار خودش آگاه شویم کافی است مثلاً به دیوان بدرالدین قوامی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، نظری بیفکنیم. عبادی ممدوح برخی شاعران بوده است از جمله قوامی رازی او را مدح می‌گفته است. قوامی قصیده‌ای دارد در ستایش و توحید خدای تعالی و در موعظت و نصیحت و مدح امیر عبادی به مطلع زیر:

مدبری ملکی بر جهان جهانبان است

که هر چه گوئی از او صد هزار چندان است^۴

تا جایی که گوید:

جهان فتنه چو دریا و خلق عالم را

نهنگ وار همه تن دهان و دندان است

۱- برخی با اشتباه نوشته‌اند که در بغداد درگذشت، رك: عمر رضا كحاله، معجم المؤلفین ۲۹۸/۱۲، چاپ دمشق (در پانزده جلد) ۱۳۷۶-۱۳۸۱ هـ.

۲- ابن خلکان ۳۰۰/۴؛ المنتظم ۱۵۱/۱۰؛ ابن اثیر ۵۹/۱۱؛ الانساب

۳۸۰؛ اللباب ۱۱۰/۲

۳- ابن اثیر ۵۹/۱۱؛ المنتظم ۱۵۱/۱۰

۴- دیوان قوامی ۱۴۶

برون شدن بسلامت کس از چنین دریا
 بجز به کشتی علم امیر نتوانست
 امیر عالم عالی نژاد قطب الدین
 که شغل دولت و ملت از او بسامان است
 کدام امیر ، امیر امام عبادی
 که در سخنوری از نادرات دوران است
 سخنوری که عبارات روشن خوش او
 چو ابرو بحر شکر پاش و گوهر افشان است
 ز راه عقل و ادب با خلیفه هم سر است
 ز روی فضل و هنر بر ائمه سلطان است...
 ز شرق شرع بر آوردی آفتاب علوم
 از آن که مولد پاک تو از خراسان است...
 تو می روی و دل و جان ما ترا همراه
 نگویی آخر کاین درد را چه درمان است
 مرو بفضل و مبرحانه بهشت از ما
 که آدم دل ما در غمت غریوان است
 امید هست که هم با مراد زود آیی
 به پر فر تو گیتی نوشتن آسان است^۱

روایتی که ابن جوزی آورده است که روز جمعه پنجم ذیحجه سال
 ۵۴۶ در جامع منصور حنبلی ها بر ابن العبادی، هنگام وعظ، شوریدند و نگذاشتند
 که به سخنان خود ادامه دهد ظاهراً مربوط به هموست^۲. با همه شهرت او

۱- دیوان قوامی ۱۴۸-۱۴۹

۲- المنتظم ۱۴۵/۱۰

به سخنوری و قدرت بیان، ابن جوزی کلام وی را نپسندیده و در باره او گفته است: اکثر سخنان وی حاوی معنی زیادی نیست سپس به مجلداتی که مستمعان از گفتار او فراهم آورده اند اشاره کرده و اظهار عقیده نموده است که در یک جلد آنها از آغاز تا پایان پنج کلمه خوب یافته نمی شود. با این همه سختگیری که ابن جوزی در باره عبّادی کرده است از جمله نکته های بدیع او این را پسندیده که روزی وقتی عبّادی وعظ می کرد باران گرفت، مردم پناهگاهی جستند که تر نشوند؛ وی گفت: از تراوش آب رحمت خداوند که قطره ای از ابر نعمت اوست - پراکنده نشوید بلکه از شرار آتشی بگریزید که از خشم او برافروخته می شود^۱.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی (م. ۵۶۵ هـ) مؤلف تاریخ بیهق نیز امیر عبّادی رادیده است. وی در باب شیخ احمد کیال نوشته است: «و از تصانیف او مجلدی در دست امیر امام قطب الدین ابومنصور عبّادی رحمه الله دیدم»^۲ و از داماد او نیز ذیل «مستوفیان» چنین یاد کرده است: «والعقب من زین الرؤساء بن ابی عای بن ابی منصور، المؤید و علاء الدین امیر علی بن محمد الواعظ ختن الامیر الامام ابومنصور العبّادی، و هو مقیم بالموصل، و اقام قبل ذلك ببغداد، وله صیت و ذکر جمیل فی الشام و منزلة رفیعة فی دار السلام، و هو حافد خالتي، و قد اختلف مدة الی»^۳

اکثر کسانی که در باب عبّادی سخن گفته اند، نوشته اند که سماع حدیث او درست

۱- المنتظم ۱۰/۱۵۰؛ البداية و النهاية ۱۲/۲۳۰

۲- تاریخ بیهق ۲۵۳

۳- تاریخ بیهق ۱۱۸. آقای محدث این هر دو مورد را از تاریخ بیهق در

حواشی خود بردیوان قوامی (ص ۲۴۹) نقل کرده اند.

بود ولی با آن که خود از علمای مشهور عامّه و از واعظان بزرگ بشمار می‌رفت در امور دینی بی‌مبالائی می‌نمود و مورد وثوق نبود. شگفت آن که سمعانی در باره او گفته است: من از او چیزهایی دیدم و نیز رساله‌ای به خط وی مطالعه کردم که در اباحه نوشیدن شراب فراهم آورده بود^۱. ابن حجر العسقلانی افزوده است که وی در این رساله به بعضی از آیات قرآن استناد جسته^۲ و با اشاره به این که نصی از پیغمبر در تحریم شراب نیست نتیجه گرفته بود که خداوند فقط مستی و افعالی را که از شراب بخوار در صورت شراب نوشی بسیار سر می‌زند حرام شمرده است. و نیز گفته است که سمعانی برای وی عذری جسته که شاید عبادی در این رساله این اقوال را از دیگران نقل کرده است که آنها را رد کند و نظر خود او نیست. طرفه تر آن که به قول همین ابن حجر العسقلانی، عبادی در نماز هم سستی و کوتاهی می‌نموده است. حمزه بن مکی گفته است: من مدتی با عبادی بودم و ندیدم او را که نماز خفتن بگزارد و وقتی سماع آواز خوش دست می‌داد، می‌گفت: نماز را بعد از سماع خواهیم خواند و چون از سماع فارغ می‌شد می‌خفت، بی‌آن که نمازی بخواند^۳. بنابراین وی مردی بوده است که اگر چه مردم او را از علمای معروف و واعظی با نفوذ و پرآوازه می‌شناخته‌اند ظاهراً از

۱- الانساب ۳۸۰؛ اللباب ۱۱۰/۲؛ ابن خلکان ۳۰۰/۴؛ ریحانة الادب

۵۷/۳؛ معجم المؤلفین ۲۹۸/۱۲؛ نیز رک: معجم البلدان ۵۹۹/۳

۲- از قبیل آیه: یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعهما... قرآن، سوره بقره ۲/۲۱۶؛ و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرأ و رزقأ حسناً ان فی ذلک لآیة لقوم یعقلون. سوره نحل

الصوفية بحمد الله ومنه وحسن توفيقه على يد العبد الضعيف النحيف الراجي الى رحمة ربه الملك العلي بن ترکانشاه بن علی بصره الله بعبوب نفسه في شوال سنة ثمان وثمانين و سبعمائة ، سنة ٧٨٨ « مناقب الصوفيه در مقایسه با کتاب التصفيه رساله ای است مختصر در ١٥٢ صفحه ١٥ سطری ^١ .

از خلال سطور کتاب حاضر نیز معلوم می شود که مؤلف غیر از این رساله آثار دیگری در زمینه تصوف نوشته بوده است زیرا جای جای به دیگر تألیفات خود در این باب اشاره می کند ^٢ . بعلاوه دو جا ظاهراً از اثری به نام « عنصر » یاد می کند بدین شرح : « هر چند که پارسی خوان را این قدر کفایت است و دیگر طالبان خود همه معانی محقق و مشروح در عنصر باز جویند و بخوانند که این پنهان ترست ^٣ . « و ما این کتاب به تازی نبشته ایم و از یرده اول و دوم و سوم درون رفته ایم ارباب حقیقت این معانی در کتاب عنصر باز طلبند تا باز یابند ^٤ .

شاید علاقه عبّادی به سماع و بعضی بی قیدیهای او در شریعت نیز ناشی از ذوق صوفیانه و مشرب عرفانی او باشد زیرا کتابی هم که اکنون مورد نظرست ، یعنی التصفیه فی احوال المتصوفه ، یکسر در معرفی اهل طریقت است .



کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه ، معروف به صوفی نامه ، اثری

١- رك: محمد تقی دانش پژوه، نسخه های خطی، دفتر چهارم نشریه کتابخانه

مرکزی دانشگاه تهران ص ١٢٥-١٢٧ ، تهران ١٣٤٤

٢- ص ١٣٥ ، ١٥٣ ، ١٥٩ ، ١٩٩ ، ٢١١

٣- ص ١٩٩ کتاب حاضر

٤- ص ٢٥٦ همین کتاب. از مفهوم دو قسمت اخیر شاید بتوان چنین دریافت

که این رساله به عربی بوده است .

است به فارسی که در آن بتفصیل در باب اهل تصوف و رفتار و کردار و اصطلاحات آنان بحث شده است . توجه به قسمتی از مقدمه کتاب ما را با موضوع آن و غرضی که نویسنده از نگارش چنین رساله‌ای داشته است ، آشنا می‌کند : « اما این یک طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند ... و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد ، و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند و ایشان را کاهل و بی‌کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند و الجاهلون لاهل العلم اعداء . و نیز در میان این طایفه کسانی می‌افتند که در قول و فعل و حال ایشان مستبجحات شرعی ظاهر می‌شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نه از نفس طریقت است یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی را قشری باشد و لُبّی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سرهدایت افتد که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبانا . و اگر کسی یک دینار قلب در میان ده دینار خالص سره اندازد آن جمله نقد قلب نشود باختلاط آن یک دینار تا اگر کسی اعتقاد بندد که جمله قلب و ناسره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد در هم نزنند هل یتوی الذین یعلمون والذین لایعلمون . وما یتوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور . پس چون فساد اعتقادات می‌دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور ایشان باحوال این طایفه را و گمان که می‌برند

که کاریست از بدعت یا قاعده ایست بتهمت ، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن ، و مبتدا و منتها و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را بیارسی نبشته آمد ، و از سخنهای غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد ؛ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب تصفیه احوال المتصوفه نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگان را « (۴ ر) ^۱ .

همچنان که از این مقدمه معلوم می شود این کتاب در حقیقت نظر یکی از علمای معروف عامه را - که خود به اهل طریقت اعتقاد دارد - نسبت به تصوف در قرن ششم آشکار می کند و چنان که مؤلف خود در مقدمه و نیز در خلال کتاب مکرر تصریح کرده ^۲ خواسته است این کتاب را به زبانی ساده و همه کس فهم بنویسد که همگان ازان بهره ببرند و در حقیقت نیز چنین است .

آنچه مؤلف در هر باب بیان کرده است روشن و مفهوم است و اکثر در پایان هر مبحثی از خدا آرزو می کند که ما را بدین صفت متحلی گرداند . فصول مختلف کتاب حاوی تمثیلاتی است که مانند دیگر نویسندگان صوفی مشرب و هم به شیوه واعظان برای تفهیم معنی بکار برده است . مثلاً نویسنده کتاب در باب ارتباط شریعت و طریقت چنین اظهار عقیده می نماید : « هر که از عهده احکام شرعی بیرون آمد از احوال طریقت بهتر خبر یابد و هر که در شریعت مقصر باشد بدین طریقت هرگز نتواند رسیدن (۹ ر) و همچنان باشد که کسی بر بامی خواهد شدن راه نردبان آن بام خراب کند و خویشتن را بر روی دیوار بر میکشد چندانکه بکوشد به بسیار زمان خود را بیابا برد

۱ - ص ۶-۸

۲ - ص ۲۶ ، ۱۲۴ ، ۱۹۹ ، ۲۵۵

بيك لحظه فرو افتد و نیز همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار
بها می اندازد که اگر چه حیلت کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد
هر چه بمدتی دراز بر بالا اندازد بکمتر از ساعتی فرو افتد آن سنگ و
بمنزل خود باز آید»^۱. توجه به این اشارات یاد آور این نکته است که
واعظی چون عبادی است که اینک در باب تصوف سخن می گوید .

برخی جمله ها که از کتاب نقل می شود نموداری است هم از نثر
نویسنده و هم از طرز تفکر او در باب مسائل عرفانی :

✧ در وحدت شریعتها : « و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان
جمله انبیا بل که جمله یک دین است و یک دعوت و یک معبود ، و جمله این
گفته اند : والیهکم اله واحد و برین رفته اند : تعالوا الی کلمة سواء بیننا
و بینکم . »^۲

✧ در بیان تصوف : « پس نخست باطن را صافی باید کردن آنکه جامه
اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که من تشبّه بقوم
فهومنهم، این تشبه بجامه نیست ، باخلاق و احوال است که اگر تشبّه بجامه
بودی بایستی که چون کافری جامه مسلمانان در پوشیدی بروی حکم مسلمانان
کنندی و این حال بخلاف اینست . »^۳

✧ ابتدای طریقت : « ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و
صدیقان بوده است و اکنون بحکم غلبت عادت های زشت و اوصاف ناپسندیده
صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می نمایند . »^۴

✧ در بیان حال شیخ : « همچنان که امت را نبی باید ، و طفل را معلم
بباید ، و بیمار را طبیب ، و تشنه را آب ، مرید را نیز پیر بباید تا آنچه

مصلحت و مفسدت سلوک راه است می نماید . و چون بخود کفایت کند همچنان باشد که راهی نداند و آنگه راهبری کند ، زود باشد که در هلاک افتد . و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که کسی که با مردگان صحبت کند ، و هر که با مرده بسیار نشیند مرده دل شود . پس مرید را اقتدا باید کردن به هر سالک واصل عالم عامل تا آن جوان در ظل همت آن پیر از آفات راه سلامت بگذرد .^۱

در رکن چهارم کتاب در اصطلاحات و الفاظ پاره‌ای موضوعات نیز بشکل سؤال و جواب مطرح شده است .

نثر کتاب چنان که ملاحظه شد ، مانند دیگر آثاری که در تصوف نوشته‌اند ، ساده و روشن است و فقط در مواردی نادر و معدود اندکی موزون و مسجع شده است که شاید متأثر از شیوه بیان نویسندگان در وعظ و تذکیر باشد ، از این قبیل : « هوا پرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رسته »^۲ . « هر که برست براستی برست و هر که بخت بدروغ بخت »^۳ . « تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوئاق مقصود رسد »^۴ . « تا بیخ کسل و عرق امل سوخته گردد »^۵ . « قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات وجنات می‌ریزند »^۶ . آیات و احادیث بمناسبت در کتاب فراوان بکار رفته و نویسنده اغلب آنها را خود به فارسی ترجمه کرده است . در تمام کتاب فقط یک بار شعری در ضمن نثر آمده است بدین صورت : « و صاحب دل که عارف باشد جمله آفرینش دلیل و حجت نماید در دیده او ، شعر :

۱- ص ۱۰۶

۲- ص ۴۰

۳- ص ۱۴۱

۴- ص ۱۱۹

۵- ص ۱۵۲

۶- ص ۱۴۱

و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد^۱

پاره‌ای اختصاصات دستوری نیز در این کتاب دیده می‌شود که قابل ملاحظه است و نظیر آنها در دیگر آثار نظم و نثر گذشته بنظر می‌رسد مانند: استعمال وجه خبری بجای التزامی: «تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکند»^۲. «باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند... و در خلوت نیز همچنین باید که اول یک یک علایق کم میکند، و یک یک آفت از خود زایل میکند»^۳. «مرید باید که... واقعات بیوسته بر رای پیر مشفق عرضه میکند و الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد»^۴. «بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره‌ای می یابد»^۵. «پس مصاحبان باید که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند»^۶.

استعمال فعل جمع برای «هر که، هر کسی، هر + اسم، کسی»: «هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند»^۷. «هر کسی راستی بگوئیم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم»^۸. «لاجرم هر ناکاری در خورد خود جزا یابند»^۹. «ابلیس و کسان اودست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند»^{۱۰}. «آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد: «اما گوش الا اصوات حروف نشنوند»^{۱۱}. «بر صاحب المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند»^{۱۲}. «بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده

۱- ص ۱۶۹	۲- ص ۴۱
۳- ص ۱۰۸	۴- ص ۱۳۵
۵- ص ۱۴۹	۶- ص ۱۵۹
۷- ص ۲۸	۸- ص ۱۲۰
۹- ص ۷۹	۱۰- ص ۱۶۴
۱۱- ص ۱۵۰	۱۲- ص ۸۴

- بغیر رسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد»^۱.
- ☆ استعمال فعل مفرد و جمع برای فاعل جمع: «اگر شما بتحقیق توکل قیام کنی، و از مخلوقات بخالق بازگردی و چنانکه شرط توکل است کمر بندید و بقضا رضا دهید.... همچنانکه مرغان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می یابند شما نیز بیافتی»^۲. «یا قوم، اگر راست میگویید در دنیا بنائی میفکنید که در وی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که نخواهی خوردن»^۳. «خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویرا می بینی»^۴. «اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آبگینه پذیرد بپذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکند و پای دار بماند»^۵.
- ☆ عطف فعل مفرد به جمع: «یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیک باشد، بچیزها که ظاهر حس و نفس اماره دران آویزد بدان قناعت نکنند»^۶.
- ☆ فعل و ضمیر مفرد برای جمع: «چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است و وی را بدوزخ اندازید»^۷. «اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما، او^۸ را بدوزخ فرستید»^۹.
- ☆ جمع آوردن معدود عربی: «عبادات بسه فرق شوند»^{۱۱}.

۱- ص ۸۴ ۲- ص ۱۱۳ ۳- ص ۱۱۷

۴- ص ۱۷۶ ۵- ص ۲۰۴ ۶- ص ۱۵۰-۱۵۱

۷- مربوط است به گروهی ۸- ص ۹۹

۹- ضمیر «او» مربوط است به طایفه‌ای ۱۰- ص ۹۹

۱۱- ص ۹۹

☆ جمع میان باء تأکید و علامت نهی : « هیچ جامه بمیغکن »^۱ .
 ☆ استعمال « نتوان » بجای « نتواند » : « هر دلی بحقایق اصلی که
 در عالم غیبی یا بد شاهد نتوان شدن »^۲ .

نکات دستوری در کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه به همین موارد
 منحصر نیست ، این مختصر محض نمونه یاد شد . خوانندگان علاقه مند با
 مراجعه به تعلیقات و بخصوص تأمل در متن کتاب موضوعات قابل توجه دیگری
 را نیز خواهند یافت .

در این کتاب گاه مفردات و ترکیباتی درخور ملاحظه نیز بکار رفته
 و یا آثاری از لهجه مؤلف یا کاتب دران بنظر می رسد که به اکثر آنها در
 تعلیقات اشاره شده است .

بر روی هم کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه از جهات مختلف
 جالب نظر و یکی از نمونه های نثر صوفیانه در قرن ششم هجری است و مزیت
 بزرگ آن این است که خواننده با مطالعه این کتاب ، بی آنکه از تفصیل
 مطلب آزرده و خاطرش از اصطلاحات گوناگون گرانبار شود ، می تواند از
 اصول و معانی تصوف ، چنان که عبادی آن را می شناخته است ، آگاه گردد و
 در فهم معانی آن با نثر روان و گویایی که دارد اشکالی نخواهد داشت .



نسخه اساس

از کتاب التصفیه فی احوال المتصوفه نسخه ای خطی به شماره Or . 11409
 در کتابخانه موزه بریتانیا ضبط است . این نسخه در فهرست ریو مذکور نیست
 و در شمار نسخه هایی است که در فهرست دستی نسخه های خطی فارسی - که

هنوز از طرف کتابخانه چاپ و منتشر نشده است^۱ - نام برده شده و تا حدودی که نویسنده این سطور تفحص کرده در دیگر کتابخانه ها نسخه‌ای از این کتاب نیافته است .

کتاب
التصفيه في احوال المتصوفة
کثرهم لله تعالی تالیف الامیر العالم قطب الدین
ابوالمظفر منصور بن ابراهیم العبادی
تعمد لله برحمته و رضوانه
مع صاحب المنافع
صفحه عنوان کتاب

نسخه مورد نظر به خط نسخ روشن و خوانایی نوشته شده است و کتاب دارای ۱۳۱ برگ است. تاریخ کتابت نسخه ۷۰۷ هجری است و در آخر آن چنین می خوانیم: « تمت الرسالة المعروفة بالتصفيه في احوال المتصوفة والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة على خير خلقه محمد و آله و صحبه و عترته

۱- آقای مردیت اونس Meredith Owens کتابدار فاضل کتابخانه موزه بریتانیا در قسمت مربوط به ایران ، از نسخه‌های خطی تازه‌ای که بعد از انتشار فهرست ریویزای کتابخانه خریداری شده است فهرست دستی مختصری ترتیب داده‌اند که بصورت موقتی ماشین شده است و مورد استفاده مراجعان و علاقه مندان است و نگارنده نیز نسخه‌ای از آن را در اختیار دارد . آقای ایرج افشار فهرست منظور را به فارسی نقل کرده و در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (دفتر چهارم ص ۶۴۹ - ۶۹۴) به طبع رسانده‌اند .

الطاهرين والسلام . على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواني فى وقت الضحى من يوم الاربعاء [٤] السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائه غفر الله ذنبه و شكر سعيه و متع به صاحبه بكرمه . با در نظر گرفتن اين نکته كه تاريخ در گذشت عبادى سال ٥٤٧ هجرى است قدمت و ارزش اين نسخه كه ١٦٠ (= ٥٤٧ - ٧٠٧) سال پس از وفات مؤلف كتابت شده معلوم

مى شود .

بيرون مايم آن بهتر كه كتاب هم اينجا كوتاه كنيم تا بر خوانندگان دراز
نشود ايزد تعالى مبارك كناد و خوانندگان را توفيق تحقيق در هاذواين
معانى مبسّر كناد و بفضل و رحمت نبى علت روزى كناد تا بعضى ابلخ
در خاطرست بقلم ايدمد در رحمت الهى انه الرؤوف المنان الرحيم الرحمن

تمت الرسالة المعروفة بالنصفيه

في احوال المتصوفه و الحكمه و الاواقرء

و الصلوة على خير خلقه محمد و آله و صحبه

و عتره الطاهرين و السلام

على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندواني فى وقت الضحى من يوم الاربعاء

من شهر ربيع الاول سنة سبع و سبع مائه عملت دره و كر كرمه

و متع به صاحبه بكرمه

صفحة آخر كتاب

در كتابخانه موزه بریتانیا نسخه خطی دیگری به فارسی بد شماره

Or. 11410 وجود دارد به نام حدیقه الحقیقه تألیف ابوالفتح محمد بن

شیخ الاسلام ابوالعالی المطهر البلخی الجامی النامقی که تاریخ کتابتش ٧٠٦

هجری است^۱ و چنین بنظر می رسد که این نسخه نیز به خط همان کاتبی است که کتاب التصفیه را کتابت کرده زیرا از نظر قطع و خط و قلم و دیگر اختصاصات یکی است. نگارنده این نکته را هنگام بررسی هر دو نسخه در کتابخانه موزه بریتانیا دریافت و پس از آن نیز از آقای دکتر جلال متینی - که در باب رسم خط نسخه های خطی فارسی مطالعات ارجمندی کرده اند - در ایام اقامت ایشان در اروپا تقاضا کرد این دو نسخه را بار دیگر از نظر تشابه ملاحظه فرمایند. پس از چندی آقای دکتر متینی به بنده نوشتند :

« ۱ - هر دو کتاب : التصفیه فی احوال المتصوفه ، و حدیقه الحقیقه از شخص واحدی به نام دکتر رشر^۲ Dr . O . Rescher در تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۳ برای کتابخانه موزه بریتانیا خریداری شده است . »

« ۲ - جنس کاغذ هر دو کتاب و قطع آنها یکی است و کاتب آن دو باید یکی باشد. در پایان کتاب حدیقه نام کاتب آن بدین شرح آمده است : « علی یدی عبد من عبادالله الکریم عبدالله . . . » گر چه با نام کاتب التصفیه صد در صد برابر نیست ولی تصور می کنم يك نفر باشند . »

« ۳ - مختصات رسم الخطی هر دو نسخه یکی است از جمله مثلاً کاتب در هر دو نسخه از حروف چهارگانه فارسی فقط حرف « پ » را گاهی با سه نقطه نوشته است ولی سه حرف دیگر با يك نقطه است . »

« نظر مخلص آن است که شاید نخست دو کتاب در يك

۱ - این کتاب به تصحیح آقای دکتر محمد علی موحد به طبع رسیده است : حدیقه الحقیقه تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ الاسلام احمد جام « زنده پیل » از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۸۴) مجموعه متون فارسی (۱۸). تهران ۱۳۴۳. آقای دکتر موحد آغاز تألیف آن را ۶۴۲ هـ. ذکر کرده اند (مقدمه ۲۱).

۲ - دکتر رشر از شرق شناسان آلمانی است که مقالات بسیاری از وی در مجلات مختلف علمی طبع رسیده است و برخی از آنها بخصوص در باب نسخه های خطی محفوظ در کتابخانه های ترکیه است، رک :

J. D. Pearson , Index Islamicus , I , 879, Cambridge 1961

جلد بوده است سپس آنها را از هم جدا کرده اند و در دو جلد به موزه بریتانیا فروخته شده است چون اگر با هم در يك مجلد می بود کتابخانه آنها را از هم جدا نمی کرد مانند دیگر مجموعه ها که دارند .^۱

یکی از صفحات اولیه کتاب التصفيه نیز حکایت از این می کند که هر دو کتاب در يك مجلد بوده است چه دران صفحه با رنگ قرمز به خط بد جدیدی نام کتاب التصفيه و حدیقه هر دو نوشته شده است به این شرح : « حدیقه الحقیقه ابی نصر احمد جامی ثم النامقی ، کتاب التصفيه فی احوال المتصوفه اردشیر العبادی » . و نیز به خط لاتینی نوشته است : « ۱ - منصور ابن اردشیر : التصفيه ، ۲ - ابوالفتح محمد بن مطهر : حدیقه الحقیقه » .

آقای مردیث اونس کتابدار کتابخانه موزه بریتانیا نیز در نامه مورخ پنجم سپتامبر ۱۹۶۷ خود نوشته اند که هر دو نسخه خطی شماره Or. 11409 و Or. 11410 به خط يك نفرست و اشاره کرده اند به ورق اول نسخه التصفيه که عنوان هر دو کتاب (التصفيه و حدیقه الحقیقه) را با مداد ، به خط دکتر رشر ، در بر دارد و نسخه ها از او خریداری شده است . بعلاوه برخی شعرهای مختلف و یادداشتها در پایان نسخه التصفيه نوشته شده که دنباله آنها به آغاز نسخه شماره Or. 11410 (حدیقه الحقیقه) کشیده شده است . غرض آن که نسخه حدیقه الحقیقه ، والتصفيه محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا - که به فاصله يك سال ۷۰۶ و ۷۰۷ ه . کتابت شده - ظاهراً از کاتبی واحد و دو جزء از يك مجلد بوده است . چنین بر می آید که کاتب ، کتاب التصفيه را بار دیگر از نظر گذرانده و یا با نسخه مورد استنساخ خود مقابله کرده است زیرا تصحیحاتی در حواشی صفحات به خط همو دیده می شود . مصحح در

تمام موارد این تصحیحات را بصورتی مشخص در کتاب آورده و به آنها اشاره کرده است .

در رسم خط کتاب نیز علاوه بر رعایت دال و ذال و نوشتن «پ، چ، ژ، گ» بصورت «ب^۱، ج، ز، ك^۲» - که در دیگر نسخه‌های قدیمی نیز هست - اختصاصاتی دیده می‌شود که نظیر آنها در کتابهای خطی دیگر هم گاهی دیده می‌شود از قبیل جدا نوشتن « نه » نفی از افعال ، بل که ، بلك ، زیراك ، هیچیز (= هیچ چیز) ، كخداوند (= که خداوند) ، كچون (= که چون) و نیز کلماتی مانند علائق ، شوائب و امثال آنها را هم با علامت همزه و هم با دو نقطهٔ یاء نوشته و حتی در مورد کلمهٔ «آسایش» هم چنین عمل شده یعنی یاء کوچک در بالا با دو نقطهٔ یاء در پایین همراه است ؛ نیز املائی «مجموعه‌ای» بصورت «مجموعه‌ی» و امثال آن و تلفظ بعضی از کلمات مانند «پَسَران» قابل ملاحظه است .

۱ - حرف «پ» گاهی با سه نقطه نوشته شده است .

۲ - فقط در يك مورد حرف گاف بصورت كاف با سه نقطه بر روی آن مشخص

شده است ، رك : ص ۱/۲۱۲ ح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ
 ستایش لدواح پنجان و سپاس دلها، موصدان محف باذ برجان صلاک
 محضت الهی مم برای ذخیره ایشان و حمد حق تعالی طراز ماز
 بر آستین احوال و ندکان مم برای نفاخ ایشان و صلوات
 تحیات از اسرار و صبا بر متواتر باد بر جان پاک سید انبیا
 و مرتبی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و سایه اسرار
 ملت او بر سر محققان و محققان یابنده ماز خلق باران بی همتا
 و اعلی بیت پاک و علیهم السلام و برکات الله تحیاته اما بعد
 بدان ای بواذر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
 و صفتی مبتنی ساخته که آثار صنع او بر آن صورت موقوفست و
 حقایق حکمت در آن صفت مدرج و همچنانک صورت اشباح
 را بدید سر توان دیدن حقایق حکمت الهی را که در مجاری
 صفات موجودست بدید صفت و بصیرت دل نواز دیدن
 چنانک سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که ما من عبد
 ائلا و فی قلبه عینان و هما عینان لیدرک بها الغیب
 فاذا اراد الله بعد هیئاً فتح عینی قلبه و جودیدها
 فلا مرسته باشد یا غباری بر آن افکاره از مرئیات خویش
 باز ماند بجهنم چون دید دل بسته گردد یا از غباری برکی
 بدبرد از دیدن حقایق محروم ماند و جود پنجا از دیدن حقایق
 محروم شود در آخرت از وصلت مرئیات حقیقی محروم بمانند
 چنانکه

روش تصحیح

کار تصحیح کتابی که اینک به نظر خوانندگان محترم می‌رسد خالی از دشواریهایی نبوده است. زیرا مصحح فقط يك نسخه ازان را در اختیار داشته که اساس کار قرار داده است و نسخه بدل‌هایی در میان نبوده که در تصحیح متن مددکار و موجب روشن شدن موارد اشکال و ابهام‌گردد. بخصوص با در نظر گرفتن این که مصحح نمی‌خواسته است فقط حدس و درك خود را ملاك قرار دهد و در متن موجود بی‌پروا دست ببرد سر و کار داشتن با نسخه‌ای واحد راه حل برخی مشکلات را مسدود می‌کرده است.

در هر حال متن حاضر صورت دقیق نسخه‌ی اساس است جز در مواردی که بر حسب ضرورت تغییری در آن لازم می‌نموده است. مثلاً اگر در جایی ضبط کلمه یا کلماتی از نوع اسم خاص، آیات و احادیث و مانند آن نادرست تشخیص داده شده مصحح صورت درست آن را از روی مآخذ معتبر در متن آورده و ضبط نسخه‌ی اساس را در حاشیه نقل کرده است تا خواننده بتواند در آن تأمل کند. بر روی هم هر جا نقصی و لزوم تصحیحی در متن به نظر می‌رسیده چون مصحح نسخه بدلی نداشته که ضبط آن را با نسخه‌ی اساس مقایسه کند و صورت صحیح را دریابد و با اطمینان خاطر بنویسد و از طرفی آوردن کلمه‌ای یا جمله‌ای از قلم خود را در خلال نوشته‌ی عبادی دور از دقت و امانت علمی می‌دانسته است، در حواشی صفحات این گونه نکات را متذکر شده و اگر در تصحیح آنها حدسی می‌زده و نظری داشته است در پایین صفحه ازان یاد کرده است. تنها در مواردی بسیار معدود که يك حرف یا يك کلمه به ظن قریب به یقین از قلم اقتاده بوده و بی‌افزودن آن متن ناقص می‌نموده است آن حرف یا کلمه را در میان دو قلاب [] افزوده است که خود مشخص است.

نسخه التصفيه - که مبنای کار مصحح بوده است - با همه روشنی و خوانایی خالی از نقص نیست . صفحاتی ازان نابجا قرار گرفته است و بعضی جاها رشته ارتباط معانی می گسلد و دنباله آن را باید مثلاً در وسط یکی از صفحات بعد جست . گمان می رود نسخه موجود از روی کتابی استنساخ شده که آغاز صفحات نابجای آن نسخه اینک در وسط برخی صفحات نسخه حاضر قرار گرفته است . مرتب کردن صفحات نابجا خاصه پیوستن معانی قطع شده در خلال صفحات به دنباله مطلب ، از دشواریهای کار تصحیح این کتاب بوده است بخصوص که کاتب ، جز بندرت ، عادت نداشته است - که به رسم برخی نسخه نویسان قدیم - کلمه آغاز صفحه بعد را در پایان صفحه بنویسد . خوانندگان محترم در حواشی برخی صفحات متن کتاب ملاحظه خواهند کرد که چگونه مصحح مجبور شده است رشته ارتباط معانی را در میان سطور صفحات بعد بجوید . در این گونه موارد اگر مصحح می خواست متن را به همان صورت پریشان که بود چاپ کند در کتاب سطوری نامربوط و بی معنی در کنار هم قرار می گرفت و در حقیقت نوعی شانه خالی کردن از وظیفه تصحیح بود اگر چه آسان تر می نمود . از این رو در چند جا که با چنین وضعی روبرو شده است با بیان جزئیات این که مطلب از کجا گسسته و آن را به کجا پیوسته است سعی کرده است صورت منظم این صفحات را بدست دهد^۱ . حاصل سخن آن که مصحح متن را در چارچوب نسخه اساس عرضه کرده است و هر نوع افزایش یا اصلاح و تغییری دران لازم می نموده است

۱ - رك : ص ۱/۲۰۰ ح ، ۲/۲۰۶ ح

۲ - از قضا نسخه حدیقه الحقیقه به خط همین کاتب نیز ، چنان که آقای دکتر موحّد نوشته اند (حدیقه الحقیقه ، مقدمه ۲۲) و نویسنده این سطور هم آن را بررسی کرده ، آشفته و مغالوط است و خود کاتب نیز در پایان کتاب نوشته است که نسخه مورد استنساخ او بغایت سقیم بوده است (حدیقه الحقیقه ، مقدمه ۲۱) .

در پایین صفحه‌ها به آنها اشاره کرده و اگر بندرت تغییری اندک و اصلاحی را دران جایز شمرده ، اگر چه يك نقطه بوده ، ضبط نسخهٔ اساس و نحوهٔ عمل و دلیل خود را در حاشیه آورده است تا در همه حال خوانندگان محترم بتوانند صورت نسخهٔ اساس را ببینند و داوری کنند .

در متن حاضر رسم خط نسخهٔ اساس در طرز فصل و وصل کلمات و نکاتی مانند آن ، تا جائی که نمایش آنها با حروف چاپخانه مقدور بوده ، حفظ شده ولی حروف « پ ، چ ، ژ ، گک » و امثال آنها برای سهولت کار خوانندگان به شیوهٔ املائی امروزی به طبع رسیده است . و نیز چون نوشتن کلمات عربی یا فارسی مانند « علائق و آسایش » صورتی که در نسخه هست و قبلاً یاد شد ، یعنی در آن واحد با علامت همزه یا یاء کوچک در بالا و دو نقطهٔ یاء در پایین ، در چاپخانه میسر نیست در این مورد هم املائی رایج فعلی این گونه کلمات بکار رفته است . هر جا تلفظ برخی از کلمات در نسخهٔ اساس با حرکات مشخص شده است آن ضبط در متن نموده شده و یا در حاشیه بدان اشاره کرده است . زیرا خود نموداری از تلفظ آن کلمه در لهجهٔ مؤلف یا کاتب تواند بود .

در پایان کتاب بترتیب صفحات و سطور متن ، تعلیقات آمده است . در تعلیقات اسامی خاص ، احادیث ، برخی اصطلاحات صوفیه ، لغات و کلمات قابل ملاحظه مورد بحث واقع شده است ولی برای پرهیز از اطناب حتی المقدور به اختصار کوشیده و در هیچ مورد از جمله ارجاع احادیث به مآخذ مربوط استقصای تام منظور نبوده است .

فهرست آیات قرآن کریم ، فهرست احادیث ، امثال و حکم ، کلمات بزرگان ، جملات و اشعار عربی در پایان کتاب افزوده شده سپس فهرستی است از لغات و ترکیبات فارسی قابل ملاحظه با ذکر شمارهٔ

صفحات ، و بعد ازان فهرست اعلام آمده است . برای آن که در ضمن تعلیقات هر بار مشخصات کتابی که مصحح بدان رجوع کرده است تکرار نشود فهرستی نیز از مأخذی که از آنها استفاده شده در پایان کتاب آورده است . مصحح بقدر همت و توانایی خود سعی کرده است در تصحیح این کتاب دقت و امانت را رعایت کند و اینک آن را با کمال فروتنی به دوستان زبان و ادبیات فارسی و علاقه‌مندان به آثار عرفانی تقدیم می‌کند . امید آن که در نظر سروران و دوستان و خوانندگان محترمی که این کتاب را مطالعه خواهند فرمود از توفیق خدمتی اندک بی‌نصیب نباشد و نیز هر نقصی دران هست به راهنمایی مهرآمیز اهل دانش و بصیرت اصلاح گردد .



هنگامی که نویسنده این سطور به تصحیح این کتاب اشتغال داشت همواره ، مانند دیگر موارد ، از تشویق همت‌انگیز استاد بدیع‌الزمان فروزانفر بغایت برخوردار بود و از عنایت ایشان متشکرست . استاد مجتبی‌مینوی نیز یادداشت‌های خود را در باب «عبادی» با کمال محبت در اختیار مصحح گذاشته‌اند و لطفشان موجب سپاسگزاری است .

پیش از این عرض شد که نیک‌رفتاری شادروان دکتر مهدی‌بیانی ، استاد فقید دانشگاه تهران ، سبب شد که مصحح بتواند از مطالعه نسخه خطی «مناقب الصوفیه» تألیف عبادی بهره‌ور شود . نگارنده آرزومند بود که در مقدمه این کتاب از مهربانی و گشاده‌رویی این مرد دانشی و کتاب‌دوست ، در حیات وی ، تشکر کند . دریغ که اکنون پس از درگذشت او نامش را به قلم می‌آورد ! از دوست فاضل آقای محمدتقی دانش‌پژوه نیز متشکرست که نخستین بار مصحح را از وجود نسخه مناقب الصوفیه ، متعلق به آقای دکتر اصغر مهدوی

در نزد مرحوم دکتر مهدی بیانی ، آگاه کردند و سبب شدند که در صدد استفاده از آن برآید و از تأمل در رساله‌ای دیگر از عبادی در تصوف برخوردار گردد . بدیهی است که سپاسگزاری از مالک این نسخه ، یعنی آقای دکتر اصغر مهدوی استاد محترم دانشگاه تهران - که از کتابشان مستفید گشته‌ام - نیز بر بنده فرض است .

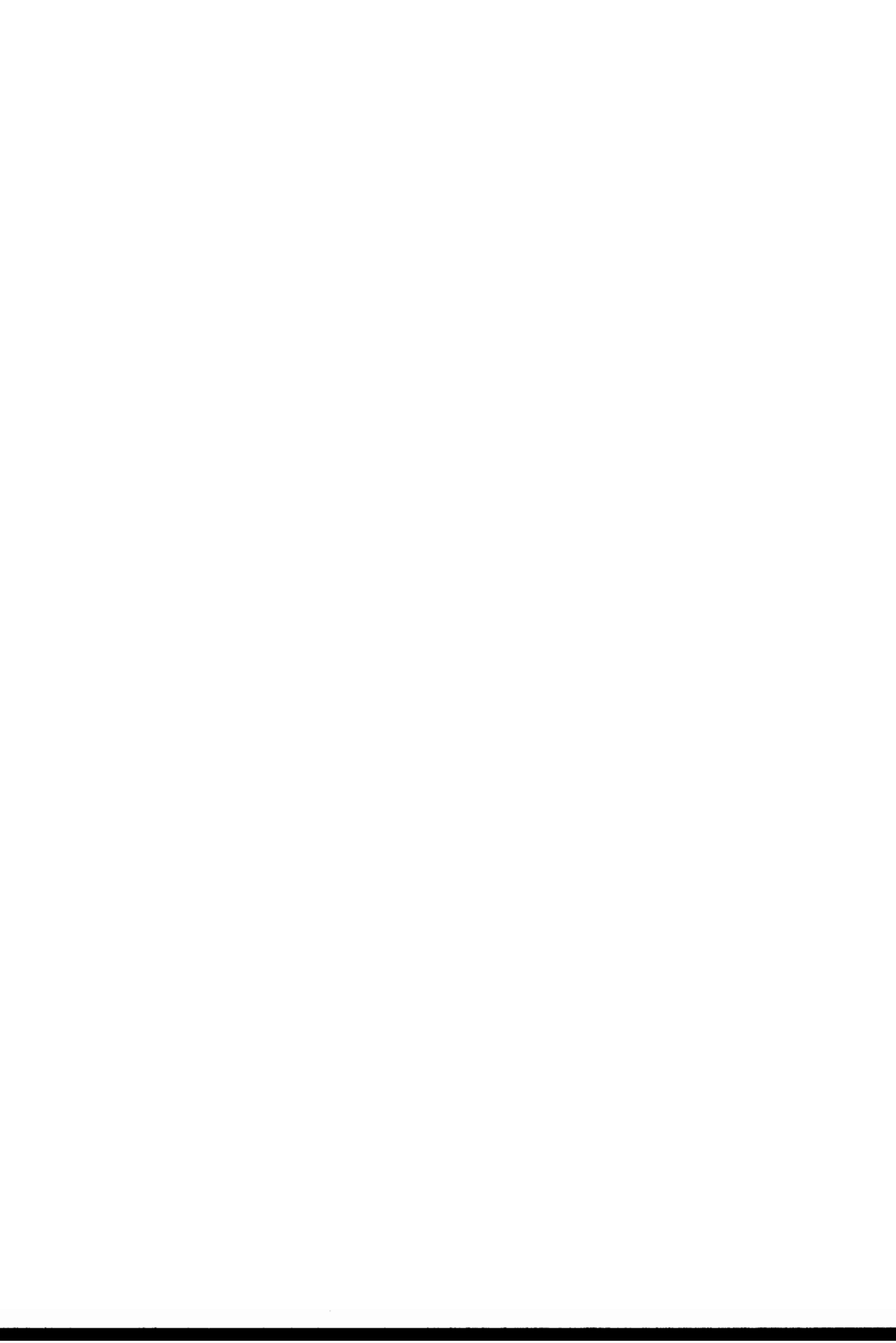
دوست عزیز و دانشمند آقای دکتر جلال متینی ، استاد دانشکده ادبیات مشهد ، علاوه بر مطالعه‌ای که در کتابخانه موزه بریتانیا راجع به نسخه اساس و نسخه حدیقه الحقیقه به تقاضای بنده فرموده‌اند در حل مشکلات متن ، مصحح را یاری کرده‌اند و مساعدتشان مشکورست . در پاره‌ای موارد نیز از مشورت محبت‌آمیز دوست دانشمند آقای ابوالقاسم حبیب‌اللهی «نوید» بهره مند گشته‌ام که سبب امتنان است .

هنگامی که بنده سرگرم تصحیح این کتاب بودم دوست دانشور آقای دکتر علی‌فاضل از این کار آگاه شدند و با اولیای امور بنیاد فرهنگ ایران در باب طبع و نشر آن مذاکره کردند . چاپ کتاب بدین صورت بواسطه اقدام ایشان و موجب تشکرست .

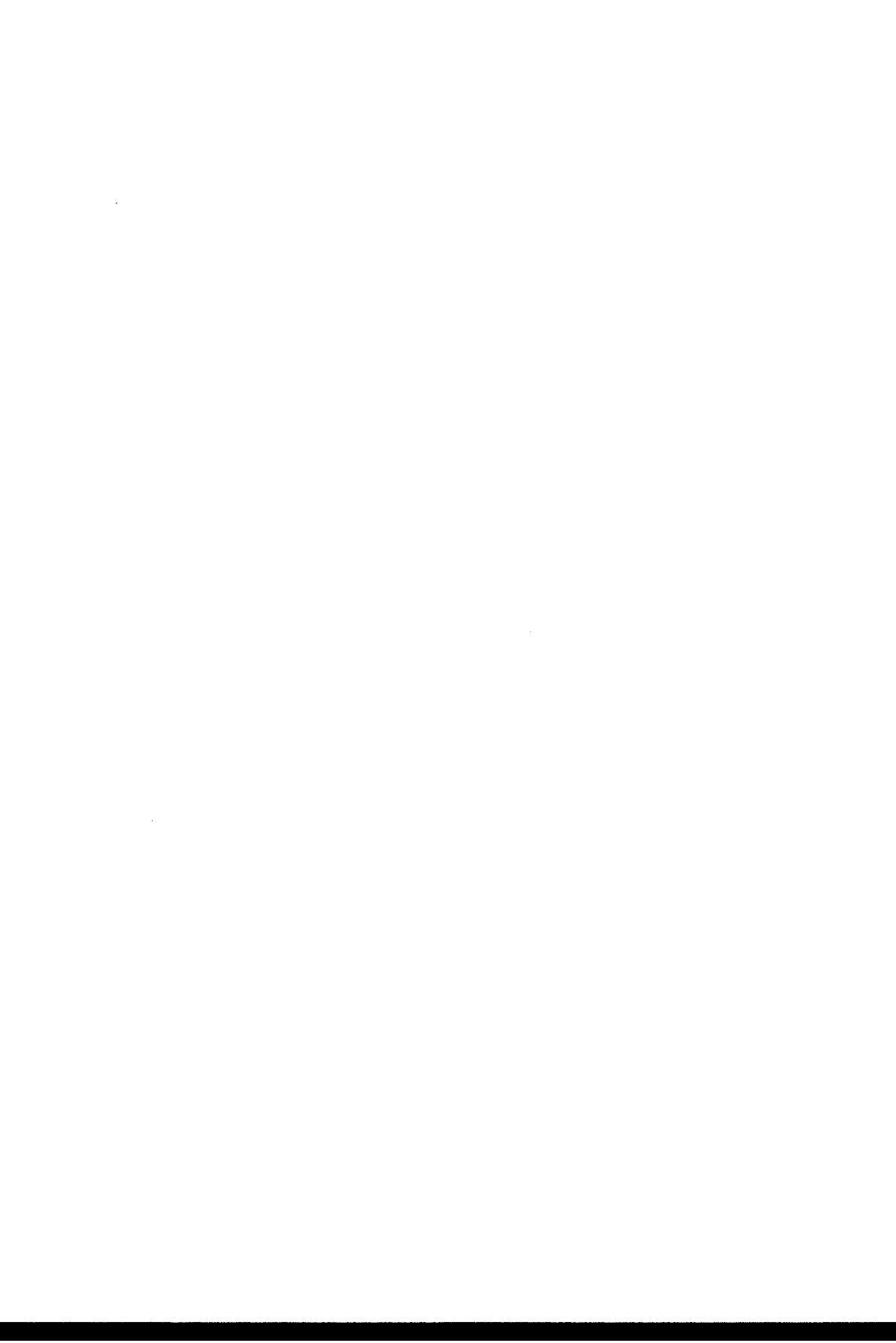
از سازمان انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - که مسؤولیت تصحیح نمونه‌های چاپی و تنظیم فهرستهای کتاب را بر عهده داشته‌اند - سپاسگزاری می‌کند . دوستان گرامی بانو ماهرخ شاهواز و آقای غلامرضا زرین چیان در با کنویسی متن کتاب بانگارنده مساعدت کرده‌اند و از ایشان نیز متشکرست .

غلامحسین یوسفی

مشهد ، تیرماه ۱۳۴۷



متن کتاب



کتاب

التصفيّة في احوال المتصوّفة

كترهم الله تعالى

المعروف به صوفي نامه^۱

تأليف الأمير العالم قطب الدين ابوالمظفر منصور بن

اردشير العبّادی

تغمده الله برحمته و رضوانه

متع الله صاحبه بالانتفاع به

(۲ ر)

۱- این عبارت را کاتب در کنار عنوان کتاب بصورت حاشیه افزوده است. مؤلف نیز در خاتمه کتاب، اثر خود را به این نام خوانده است: «بدانکه این معانی و مهمات کهما بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم» (ص ۲۵۵).



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَجَدَهُ ذَسْتَعِیْنِ وَعَلِیْهِ ذَسْتَوَكَل

ستایش ارواح نیکان و سپاس دل‌های موحدان تحفه بساد برجان^۱ صادقان
بحضرت الهی^۲، هم برای ذخیره ایشان، و حمد حق تعالی طراز باد بر آستین
احوال روندگان هم برای تفاخر ایشان، و صلوات و تحیات از اسرار و ضمائر
متواتر باد برجان پاك سيد انبیا و مربی اصفیا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام،
و سایه اسرارملت او بر سر محققان و محققان پاینده باد بحق یاران بی‌همتا و اهل بیت
پاك او علیهم السلام و برکات الله و تحیاته .

اما بعد بدان ای برادر که حق تعالی هر موجودی را صورتی معین کرده است
و صفتی مبین ساخته که آثار صنع او بران صورت موقوفست و حقایق حکمت
دران صفت مدرج و همچنانکه صورت اشباح را بدیده سر توان دیدن حقایق
حکمت الهی را که در مجاری صفات موجودست بدیده صفت و بصیرت دل توان
دیدن چنانکه سید علیه الصلوة والسلام خبر داد که : مَا مِنْ عِبْدٍ إِلَّا وَقَىٰ قَلْبِهِ عَيْنَانِ
وَهُمَا غَيْبٌ لِّیُنْزِلَ بِهِمَا ۚ الْغَيْبُ فَاِذَا ارَادَ اللّٰهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَى قَلْبِهِ ، و چون
دیدهای ظاهر بسته باشد یا غباری بران افتاده از مرئیات خویش بازماند همچنین چون

۱- کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افزوده است : بر زبان .

۲- کاتب در حاشیه نوشته است : الهیت .

۳- در برخی روایات و از جمله در مورد دیگر از نسخه‌های اساس (۶۲ پ) : بهما ، رك . تعلیقات .

دیده دل بسته گردد یا از غباری تیرگی پذیرد از دیدن حقایق محروم ماند و چون اینجا از دیدن حقایق محروم شود در آخرت از وصلت مرئیات حقیقی محروم تر باشد (۲ پ) چنانکه حق تعالی خبر داد: وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَمَهْوٰ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلَّ سَبِيْلًا، و معول بر بصیرتست نه بر بصر که بصر مشترکست میان بیشتر حیوانات اما بصیرت خاص است جز اصحاب القلوب را نیست و ادراک روح حیوانی را بصر گویند و ادراک روح ناطقه^۲ را بصیرت، و در دیدن بصر غلط راه یابد چنانکه کسی شخصی را از دور ببیند و بچیزی دیگرش گمان افتد مثلاً درختی را از دور انسانی شمرد یا سپیده‌ای از دور آبی پندارد و چون بسر آن مرئی رسد جز آن باشد که گمان برده باشد كَسْرَابٍ دِقِيْمَةٍ دِحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً^۳. اما ادراک بصیرت بصوابست و از خطا و غلط پاک است که آنرا بعد از تصور و تحقق و تیقن ببصیرت سپرده‌اند چنانکه قرآن در حق خداوندان بصیرت خبر داد: اِنَّا لَنَذِيْنُ اَقْقَوًا اِذَا مَسَّهُمْ طٰٓغِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ كَذٰكِرًا وَاِذَا هُمْ مَّبْصُرُونَ^۴، و آن عبارت را سید اشارت کرد علیه الصلوة والسلام: عَلٰی بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتْبَعَنِيْ^۵. و هر کسی از آدمیان این بصیرت را بچیزی دیگر اشارت باشد و چون تصور راست، و علم الیقین، و معقول، و نقش نفس، و حاصل فکرت و سر دل و سر، جمله رویت، و نهایت تلخیص، و معلوم و مفهوم، و مانند این عبارات و اصطلاحی که متکلمان و فلاسفه و حکما و فقها بدان پیوندد.

اما این يك طایفه را که متصوفه گویند و احوال ایشان خاصست و عباراتشان

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴ .

۲- در اصل: ناطفه .

۳- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۹ .

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸ .

۶- در جمله اخیر گویی کلمه‌ای از قلم افتاده و یا جا بجا شده است، شاید در اصل

چنین بوده است: «و هر کسی از آدمیان را این بصیرت بچیزی دیگر اشارت باشد چون...».

مستخرجست از کتاب الهی و اخبار نبوی ، آن طایفه را ما درین (۳ ر) کتاب صفت-
خواهیم کردن و ایشان را صوفی گویند و ایشان معلوم محقق مبرهن مربی ملخص را
عیان گویند ، و آلت تحصیل این معنی را بصیرت گویند ، و محل این آلت را دل
گویند . و این جمله را شرحها رود بعد ازین باطناب ، بقدر وسع ، اگر توفیق
رفیق آید و امیدست که آید زیرا که هر که نیت خیری کند حق تعالی معین او
گردد بتوفیق .

و ما را مراد ازین مکتوب آنست که عالمیان مختلف اند در حق صوفیان باعتقاد،
و متفاوت اند بقول ، و هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کنند و باشد که طعنی زنند
و ایشانرا کاهل و بسی کار خوانند زیرا که بر حقیقت احوال ایشان مطلع نباشند
وَالْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ اِعْدَاءٌ و نیز در میان این طایفه کسانی می افتند که در قول و
۱۰ فعل و حال ایشان مستقبحات شرعی ظاهر می شود که مجال طعن طاعنان بود و آن نه از
نفس طریقت است ، یا از خصال تصوف ، یا از اخلاق این طایفه ، بل که هر قومی
را قشری باشد و لبی ، و طفیلی و اصلی که آن طفیلی بظاهر باطل قناعت کند اما آن
اصلی حق و حقیقت خواهد و مجاهدت تا با سر هدایت افتد که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا
لِنَهْدِجَنَّهُمْ سُبُلَنَا . و اگر کسی يك دینار قلب در میان ده دینار خالص سره اندازد آن
۱۵ جمله نقد قلب نشود باختلاط آن يك دینار تا اگر کسی اعتقاد بندد که جمله قلب و
نا سره است از فایده آن مال باز ماند و خلل در (۳ پ) معیشت او آید بل که شرط
آن باشد که سره را از ناسره جدا کند و نیک را با بد درهم نزنند هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۲ . وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا
الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ۳ .

۲۰ پس چون فساد اعتقادها می دانستیم درین وقت بحکم قصور تصور ایشان

۱- قرآن، سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹.

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۲.

۳- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۰.

باحوال این طایفه را و گمان که می‌برند که کاریست از بدعت، یا قاعده‌ایست^۱ بتهمت، واجب دانستیم بتفصیل شرح این احوال کردن، و مبتدا و منتهای و اصل این قاعده و احوال این طایفه را شرحی کردم و برای عموم فایده را بپارسی نبشته‌آمد، و از سخنهای غامض مشکل احتراز کرده شد بیکباره تا خاص و عام را ازین بهره باشد؛ و از حق تعالی یاری خواستم و بصدق قصد این تألیف کردم و این کتاب را^۲ تصفیة احوال المتصوفة نام کردم تا از ما یادگار باشد خوانندگانرا و قاعده این کتاب بر چهار رکن نهادم:

رکن اول در شرح مبدأ تصوف و طریقت .

رکن دوم در اعمال صوفیان .

رکن سوم در احوال ایشان .

رکن چهارم در الفاظ ایشان .

و این هر رکنی را^۳ مشتمل است بر فصول فهرست این کتاب^۴ چنانکه رکن

اول مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده : مقدمه اول در بیان شریعت ؛ مقدمه

دوم در بیان طریقت ؛ وقاعده اول در تصوف ؛ وقاعده دوم در مبدأ وضع تصوف؛

قاعده سوم در آیات و اخبار و یک شمه در بیان نیز .

رکن دوم (۴ ر) در اعمال ایشان و موقوفست بر سه و ظیفه : وظیفه اول در

اعمال مبتدیان و در وی ده مهم است : اول ارادت ؛ دوم توبت ؛ سوم ریاضت ؛

چهارم زهد ؛ پنجم خوف ؛ ششم رجا ؛ هفتم صبر ؛ هشتم ذکر و استغفار ؛ نهم

حرمت ؛ دهم خدمت .

۱-- رسم خط نسخه اساس: قاعده‌یست .

۲-- کاتب «را» را بعد در این جا افزوده است .

۳-- «را» در این جا زاید می‌نماید مگر مربوط به سبک نثر زمان و یا مؤلف باشد .

۴-- در متن کتاب عنوان مطالب با آنچه در فهرست مقدمه آمده کمی فرق می‌کند و

نظیر آن در بسیاری از نسخه‌ها و کتابهای قدیمی دیده می‌شود .

- وظیفهٔ دوم در عمل متوسطان و آن هفت درجه است : اول شکر ؛ دوم رضا ؛ سوم ورع ؛ چهارم تقوی ؛ پنجم اخلاص ؛ ششم حفظ حواس ؛ هفتم خلوت .
- وظیفهٔ سوم در عمل منتهیان و آن هفت درجه است : اول توکل ؛ دوم تسلیم ؛ سوم صدق ؛ چهارم یقین ؛ پنجم حفظ خاطر ؛ ششم تجرید ؛ هفتم استقامت همت .
- ۵ رکن سوم در احوال و بر دو قسم است : قسم اول در احوال ظاهر و این هفت مرتبه است : مرتبهٔ اول در شوق ؛ و دوم مراقبت ؛ سوم حیا ؛ چهارم وفا ؛ پنجم سماع ؛ ششم وجد ؛ هفتم صحبت . قسم دوم در احوال باطن و این هفت مرتبه است : اول تفکر ؛ دوم بصیرت ؛ سوم معرفت ؛ چهارم محبت ؛ پنجم جمعیت ؛ ششم مشاهده ؛ هفتم تمکین همت .
- ۱۰ رکن چهارم در الفاظ ایشان و آن دو باب است : باب اول در الفاظ علمی و در وی ده سؤال است : اول در روح و نفس ؛ دوم در دل و سر ؛ سوم در وارد ؛ چهارم در بسط و قبض ؛ پنجم در خاطر ؛ ششم در وقت ؛ هفتم در هیبت و انس ؛ هشتم (۴پ) در علم - یقین و عین یقین و حق یقین و مانند آن ؛ نهم در قرب و بعد ؛ دهم در غیبت و حضور .
- ۱۵ باب دوم در الفاظ حالتی و در وی ده سؤال است : اول حال ؛ دوم ذوق و شرب ؛ سوم محو و اثبات ؛ چهارم صحو و سکر ؛ پنجم فنا و بقا ؛ ششم عشق ؛ هفتم شاهد ؛ هشتم حق و حقیقت ؛ نهم عبودیت ؛ دهم حریت .
- اصل اول در اخلاق ایشان و پنج فصل است : فصل اول در منع شهوت و غضب و امثال آن ؛ فصل دوم در سخاوت و فتوت و مروت ؛ فصل سوم در قلع حقد و حسد و مانند آن ؛ فصل چهارم در ترك عجب و کبر و ریا ؛ فصل پنجم در جامع اخلاق این طایفه .

۱ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افزوده است : خدمت ؛ ولی در متن کتاب در مرتبهٔ ششم از «وجد» سخن رفته است و «خدمت» پیش از این در رکن دوم ، مهم دهم مذکور شده است بنابراین ضبط نسخهٔ اساس درست است .

اصل دوه در آداب ایشان و پنج فصل است : فصل اول در آداب زندگانی-
 کردن ؛ فصل دوم در نشستن و خاستن و چگونگی آن ؛ فصل سوم در جامه پوشیدن ؛
 فصل چهارم در خوردن و خفتن ؛ فصل پنجم در سفر و زیارت و دیگر خرد ها ؛ و
 آنگاه خاتمه کتاب باشد و بیان وعد تحقیق این جمله و حاصل کار صوفیان و نهایت
 فقر و حریت اصلی و این جایگاه ختم باشد ان شا[ء] الله تعالی . اینست حصر اغراض
 کتاب و اکنون بیان کنیم والسلام .

رکن اول

مبدأ تصوف و طریقت



[رکن اول]

[مبدأ تصوف و طریقت]

اما رکن اول که مبدأ تصوف و طریقت است مشتمل است بر دو مقدمه و سه قاعده ، (۵ر) بیان کنیم .

۵

مقدمه اول در بیان شریعت

بدانکه شریعت راهیست که انبیا در دعوت رسالت و تمهید قاعده ملت میان امت بنهند بتأیید خداوند تعالی که دعوت انبیا خلایق را اول بتوحیدست و درین دعوت هیچ تفاوت نیست میان جمله انبیا بل که جمله یک دین است و یک دعوت و یک معبود ، و جمله این گفته اند : **وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ** و برین رفته اند : **تَعَالَى إِلَهُكُمْ** کلمه سوائِ بَیِّنَاتٍ وَبَیِّنَاتٍ^۲ (الآیه) و درین شارع قدم داشته : **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**^۳ .

۱۰

-
- ۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۸؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۲۳؛ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰؛ سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۸؛ سوره حج (۲۲) آیه ۳۵؛ سوره فصلت (۴۱) آیه ۵.
 - ۲ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۵۷.
 - ۳ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴؛ سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۹؛ سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۳ . در نسخه اساس : **وَاتَّقُوا**

و جمله متفق بودند از عهد آدم - که اول انبیا بود - تا بعهد محمد علیه السلام - که خاتم انبیا بود - درین دعوت بیگانگی معبود و در سخنهاى ایشان هیچ خلاف نبود زیرا که خلاف در منظونات رود که هر کسی را بر حسب تصور او رایى^۱ افتد و ظنى، تا در مستخرجات عقول هر يك بصفای فکر خویش روایتی کند و بمقدار عقل خود در معنی استنباطی گیرد آنگاه اختلافات بسیار افتد چنانکه در فروع اسلامست که ۵ علم فقه گویند و مسائلی که دایرست میان فقهای اسلام که هر کسی تصرفی کند و استخراجی لطیف از انجا بر آورد و مراد از ان جمله تزیین جمال اسلام باشد. اما انبیا علیهم السلام از سر ظن و طبع و رأی و خیال و قیاس و استخراج عقول، دعوت بتوحید نه می کردند بلکه محض وحی الهی بودست که حق تعالی بواسطه جبرئیل علیه السلام در عقل و سمع ایشان منقوش و مرکوز و مسموع می گردانید ۱۰ (۵ پ) تا از ان صریح وحی و تحقق عقل عبارت کرده می آمد لاجرم جمله کلمه ایشان متفق بود بی خلاف اصل، و خلافتی که بود در لغات و عبارات و استعارات و ارکان شرایع است اما در آنچه اصل دعوت و قانون شریعتست هیچ خلاف نیست بلکه مضمون دعوت نوح و ابرهیم علیهما السلام همانست که مدرج دعوت محمد علیه الصلوة و السلام لَأَنْفُرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^۱، و خدای تعالی ازین حقیقت عبارت فرموده است در قرآن مجید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا^۲ (الآیه). وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مِلَّةَ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمِّيَكُمْ^۳ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ^۴.

و چون وحی مهتر ختم شد در رسالت بوجود او بسته گشت فضایل او را زیرا که

۱- رسم خط نسخه اساس : رایئی.

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵ .

۳ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۱ .

۴ - در اصل : سماکم، اصلاح شد .

۵ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۷۷ .

- فضایل او در اخلاق بیشتر بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَإِذْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ^۱ ، و اسرار جمله شرایع بروی مکشوف بود . قَالَ اللهُ تَعَالَى : وَكَأَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَمْبَاءِ الرَّسُلِ ^۲ ، و ازان وحی که در حق انبیا رفته بود در حق وی خبر داد : سُنَّةً مِّنْ قَدَرٍ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ^۳ ، و اشارت کرد : وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ^۴ . و خلائق را جمله معلوم گردانید که عبارات او جمله بوحی دادن حق است : وَمَا يَنْبَغِي عَنِ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ^۵ ، و خودش بدان حال خویش خبر داد : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ ^۶ . وی علیه السلام در دعوت بوحدانیت شریک بود با جمله انبیا ، وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُلُ ^۷ . اما در مناقب و فضایل و خصایص و موضوعات شرع و بیان ملت بر جمله ترجیح داشت (۶ ر) قِيلَكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ^۸ ، و مهتر علیه السلام از فضایل خود خبر داد و گفت : فَضَّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بَيْتٌ أَوْقِيَتْ ^۹ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَنَصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَأَحْلَيْتُ لِي الْغَنَائِمَ وَجَعَلْتُ لِي الْأَرْضَ مَسْجِدًا وَظَهْرًا وَبُعِثْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَخْتِمَ بِي النَّبُوَّةُ ، گفت : مرا بشش چیز بر انبیا تفضیل دادند : ایجاز بسخن ، و نصرت بخوف ، و حلال کرده شد مرا غنایم ، و خاک در حق من پاک شد و مسجد من شد ، و رسالت من بجملة آفریدگانست ،

۱ - قرآن، سوره قلم (۶۸) آیه ۸ .

۲ - قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۱۲۱ .

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۹ .

۴ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲ .

۵ - قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۳ ، ۴ .

۶ - قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۱۰ .

۷ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۸ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴ .

۹ - در برخی مأخذ مربوط «أعطيت» ضبط شده ، رك . تعلیقات .

و بمن رسالت ختم شد . و چون اصل دعوت بتوحیدست و توحید يك كلمه راست است اگر صدهزار آدمی بگویند همه یکی باشد .

و دوم دعوت بعبودیت است بحکم ایشان اطبای خلایق بودند بهر وقت بر حسب مصلحت آن امت قاعده ملت کرده آمد چنانکه فایده و مصلحت امت در آن عبارات ظاهر میشود . و حق تعالی ازین حکمت خبر داد : لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا^۱ . ۵

پس پذیرفتن انبیا سخن خدای تعالی را وحی گویند ، و آمدن ایشان بخلق رسالت گویند^۲ ، و بیان ارکان ملت را و تمهید قاعده عبودیت را شریعت ، و رفتن بدین راه شریعت طاعت گویند ، و اسم این طاعات را اسلام گویند ، و عبارت ازین جمله [به]^۳ دین کنند و صلاح و نجاج عالمیان در دین است : وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۴ . وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ : بُعِثْتُ لِصَالِحِ دُنْيَاكُمْ وَدَجَاةِ عُقْبَاكُمْ . ۱۰

پس شریعت راهیست و پیغمبر نهنده (ع پ) آن راه و دارنده آنست ، و جاده فراخ را شارع گویند . پس شریعت راه فراخ بود که ازان طرق خیزد ، قال علیه الصلوة والسلام : سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا الْوَاحِدَةَ فَأَذِيهَا نَاجِيَةٌ . ۱۵

۱ - قرآن ، سوره مائده (۵) آیه ۵۲ ؛ در نسخه اساس : «ولكل» چون «و» جزء

آیه نبود و زائد می نمود حذف شد . کلمه «جعلنا» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- شاید در اصل بوده است : و آمدن ایشان [را] بخلق رسالت گویند ؛ یا : و آمدن ایشان بخلق [را] رسالت گویند .

۳ - بقیاس معنی و وضع جمله افزوده شد .

۴ - قرآن ، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶ .

مقدمهٔ دوم در بیان طریقت

بدانکه طریقت راهی است که از شریعت خیزد که راه بزرگ را شارع گویند و راه خرد و باریک را طریق گویند و در میان شارع طریق را بازیاوند که طریق خاصه از شارع است . پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته ، و شریعت بیان توحید و طهارت و نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة است و بیان معاملات دنیا و محاسبات عقبی و لقا و سلام و کلام و رضای خدای تعالی است .

اما طریقت طلب کردن تحقیق این معاملات و تفحص این مشروعات و آراستن اعمال بصفای ضمائر و تهذیب اخلاق از کدورات طبیعی چون ریا و جفا و شرک خفی و حقد و حسد و تکبر و اعجاب و مانند این همه، و آراستن نماز است بخشوع و خشوع و حرمت و صدق و درایت و طهارت و در آنچه میان بنده و حق است در اعتقاد پاکیزه و قیام نمودن بصدق صوم باصفای نیت و رغبت و رهبت و خشیت و خوف و رجا و قمع و قلع خار انکار از صحرای دل و اشباهها، و در جمله هرچه بتهذیب ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هرچه بتصفیت باطن بازگردد (۷) از طریقت خیزد . و سفری که در آب^۱ باشد شروع گویند آنرا و سفری که در شب باشد آنرا

۵

۱۰

۱ - در اصل : دران ، ولی گویا درست آن « درآب » است بقیاس معنی « شروع » که « به آب درآمدن » است و جمله ای که کمی پایین تر آمده و به همین مورد مربوط است : « که شارع رونده است درآب احکام صورت » .

طروق گویند که شارع رونده است در آب احکام صورت و طارق رونده است در شب اسرار حقیقت، مثلاً جامه نمازی کردن از لوث نجاست شریعتست و دل را نگاه داشتن از کدورات بشری طریقتست، و پیش از نماز وضو کردن شریعتست و بروضو بودن پیوسته طریقتست، و روی بقبله آوردن در نماز شریعتست و دل بحق حاضر داشتن طریقت، و در جمله هر چه در مرتبه حواس فرو آید مراقبت آن کردن شریعتست و هر چه در درون پرده قالب است رعایت آن کردن از طریقتست. هر چند که انبیا امت خود را آن فرمایند که بظاهر در وسع و طاقت جمله بود اما بعضی اعمال و اخلاق هست که در تکلیف امت نیاورند تخفیف را، بلکه آنرا اوراد خاص خود سازند چون نمازهای شب و ناگرفتن صدقات و نماز ضحی و طعام و شراب سیرنا خوردن و یکباره اعراض از احوال دنیا کردن و قناعت بلباد قوت و لباس و مانند آن.

۵

۱۰

پس آنچه در تکلیف امت آرند شریعتست و آنچه از جهت تخفیف امت بر خود زاید دارند و لازم خود سازند طریقتست، و اگر کسی سلوک آن طریق پیش-گیرد از درجه عوام ترقی کند. و آن خواص که انبیا را است دو قسم است: يك قسم محظور و ممنوعست بر امت چنانکه در حق سید علیه الصلوة والسلام قرآن خبر- داد (۷ پ): خَالِصَةً لِّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ^۱، و يك قسم آنست که در سنن سنن پسندیده آید و اگر کسی بدان خصلت موصوف شود یا آن طریقت را پیش گیرد زیادت درجه یابد. و در جمله هر عمل که تعلق بر ریاضت دینی دارد دران مجاهدت جد نمودن و کمر جهد بستن شعبه ایست^۲ از شعب طریقت، و در طریقت رخصت کمترست زیرا که رخصت از جهت ضعیف نفسان نهاده اند و مباحات شرع از جهت تخفیف عاجزان و ناتوانان معین کرده اند و ارباب طریقت را قوت همت و حد مبالغت باشد لاجرم خود را از طریق رخصت و مباح ممنوع دارند و در حلال نیز زیادت شره و حرص نمایند که شریعت فتح باب قرفه و راحتست و طریقت کسر

۱۵

۲۰

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۹.

۲ - رسم خط نسخه اساس: شعبه یست.

راحتست و منع ترفه است از نفس اماره . و هرگاه که مرید خود را در مباحی رخصت دهد نفس دلیر گردد و مرید را در مشتبه اندازد و از انجا تجاسری و جرأتی تولد کند که نفس بمحرّمات مایل گردد و روی در هلاک آرد کَالرَّاعِي حَوْلَ الْجَمِي دُوشِكُ أَنْ يَتَمَعَ فِيهِ ؛ و سید علیه الصلوٰة و السلام خبر داد که : اَلْحَلَالُ بَيْنَ وَالْحَرَامِ بَيْنَ وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ . پس هرگاه خود را ازان شبهات نگاه دارد خوفی ۵

در وی پدید آید که طلب حلال بحیلت کند و هرگاه که ۲ خود را در مشتبهات افکند قسوتی و فترتی در دلش پیدا شود که در محرّمات شروع بمبالغت کند .

حسین منصور حلاج گفته است (۸ ر) : هِيَ النَّفْسُ غَمْدٌ اِرَّةٌ اِنْ لَمْ تَشْغَلْهَا تَشْغَلْكَ^۳ ، گفت : این نفس آدمی فریبنده ایست^۴ اگر تو ویرا بمهمات مشغول نکنی ترا بمحالات مشغول کند و زین بر تو نهد و لگامت برسر کند و چون نفس مسلط- ۱۰ گردد بدشخواری خلاص توان یافت از وی .

پس شرط طریقت قلت مبالات^۵ است باخود، و دور بودنست از رخصتها، و خود را فتاوی ناساختن و حیلت ناکردن، و لباب اوامر و نواهی شرع طلب کردن، و در مبالغت

۱ - با توجه به جمله «هرگاه که مرید ...» و جمله بعدی این کلمه «هرگاه» خوانده- شد؛ «هر که» نیز مفید معنی تواند بود ولی این صورت مستلزم آن است که در جمله بعدی «هر که کی» نیز «هر که» خوانده شود و «کی» آن بواسطه ناهمواری در تلفظ زائد تصور گردد .

۲ - در نسخه اساس : هر که کی ، بقیاس «هر که» در جمله پیشین می توان آن را «هر که که» خواند ولی ثقیل است . «هر که که» در این جا بهتر مفید معنی است بخصوص اگر کلمه «هر که» در جمله قبلی هم «هر که» خوانده شود و با توجه به جمله قبلی «هرگاه که» مرید... و تفاوت املائی «گه» و «کی» . البته این نکته را باید در نظر داشت که کاتب گاهی «کی» را بصورت امروزی با هاء «که» نیز نوشته است .

۳ - جای دیگر در نسخه اساس (۵۴ ر) آمده است : هِيَ النَّفْسُ اِنْ [لم] تَشْغَلْهَا شَغَلَتْكَ، ركَ . تعلیقات .

۴ - رسم خط نسخه اساس : فریبنده یست .

۵ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل افزوده است : مباحات .

امثال او امر جهد و جد و حضور دل را باقصی الغایه رسانیدن ، و بر طریقت مثلی مواظبت کردن تا در ادای شرعی مؤمن گردی و در احکام طریقتی صوفی شوی . پس شریعت بر مثال شهری است بزرگ و بر وی درها و دران شهر محلتهها و منزلها که **الْإِيمَانُ يَضَعُ وَ سَبْعُونَ بَابًا ، وَ سَاكِنَانِ دَرِ وَى مُخْتَلَفِ كِه : سَتَمْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى كَيْفِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، وَ طَرِيقَتِ دَرِ وَى سَرَايِي مَجْمُوعِ مَحْدُودِ ، مَوْقُوفِ بَرِدِ وَ دَرِ كِه دَخُولِ وَ خُرُوجِ جَمَلِه بَدَانِ بَازِ آمَدِه اسْتِ وَ صَحْتِ وَ مَرَضِ مُؤْمِنَانِ بِمَقَادِيرِ آنِ دُو قَاعِدِه مَعْلُوقِ -** کرده و قرآن ازان عبارت کرده : **يَا [أ] يَهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۱ .** و هر چه در قرآن عبارت بناس است که یا [ا] يها الناس ، جمله لوازم شرعی است که بشریعت ایمان بمردمان میرسانند و هر چه در تبع ایمانست که یاد کرده است که یا [ا] يها الذين آمنوا ، جمله مواجب طریقتی است که بعد از ایمان از مؤمنان طلب کرده است که دعوت بایمانست و شریعت بایمانست و طریقت در پرده ایمانست و اصل طریقت آن دو چیزست (۸ پ) تقوی در عمل و قول سدید در علم ، و هر چه در صفحات بسیار بدفعات متواتر در عبارات مختلف بیان کنیم حقیقت آن جمله در کلمتی موجود باشد از کلمات کتاب الله نیکوتر و بهتر که جمله استخراج ضمایر ما مدد از انجا میگیرد و ما بجد خود دران نرسیم کان کتاب خود بجمله محیط است چنانکه خبر داد : **وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ ۲ .**

پس حاصل شریعت امثال امرست و تهذیب خلق و این دو صفت چون مستمر گردد طریقت روی بنماید و قانون طریقت قول سدیدست در علم ، و تقوی است در عمل ؛ و چون نسبت عمل بتقوی باشد و ظهور علم بقول سدید ، مردم بدین اوصاف از حضيض اهل عادت خلاص یابد و در اسماء ارباب حقیقت مأوی یابد و بر قدر حرکه خود مرتبه گیرد و بمقدار بصیرت خود ثمرت یابد **وَ الَّذِيْنَ أَوْتُوا الْعِلْمَ**

۵

۱۰

۱۵

۲۰

۱ - قرآن ، سورة احزاب (۳۳) آیه ۷۰ .

۱ - قرآن ، سورة سبا (۳۴) آیه ۳ .

دَرَجَاتٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْإِسْلَامُ دَرَجَةٌ وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ دَرَجَةٌ
 وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى دَرَجَةٌ. و در جمله چندانکه
 روندهٔ حق يك منزل می‌گذارد^۲ حرکت او در منزل دوم انجامیده‌تر می‌باشد که
 متعلمی که روی بعلمی آرد از علوم چون درس اول نیک یادگیرد و بداند و تمام
 تصور کند در نوبت دوم درس بر وی سهل تر باشد و هر که در راهی بترتیب منزل
 ۵ اول منزل برود روز دوم در منزل دیگر آسوده‌تر باشد اینجا نیز همین است هر که
 از عهده^۳ احکام شرعی بیرون آمد از احوال طریقت بهتر خبر یابد و هر که در
 شریعت مقصر باشد بدین طریقت هرگز نتواند رسیدن (۹ ر) و همچنان باشد که
 کسی که بر بامی خواهد شدن راه نردبان آن بام خراب کند و خویشتن را بروی دیوار
 ۱۰ بر میکشد چندانکه بکوشد به بسیار زمان خود را بی‌بالا برد بیک لحظه فروافتد و نیز
 همچنان باشد که کسی بجهد و جد سنگی گران بار بهوامی اندازد که اگر چه حیلت
 کند و جهد تمام نماید و رنج بسیار بکشد هر چه بمدتی دراز بر بالا اندازد بکمتر
 از ساعتی فرو افتد آن سنگ و بمنزل خود باز آید که جنسیت و نسبت اهلیت آن
 ندارد و همچنانکه کسی خواهد که بحج رود پشت بر مغرب کند و از کعبه اعراض
 کند و میدود اگر بسالهای بسیار هم بران قاعده برود هرگز واصل کعبه نباشد و
 ۱۵ محروم ترماند که هر مقصدی را راهی هست و هر قصدی را شرطی و هر صحبتی را
 اهلیتی و نسبتی، و شرط و نسبت راه طریقت بجمله احکام شریعتست و چون مرید در راه
 شریعت راسخ باشد و ثابت قدم از عهدهٔ حقوق شرعی بقدر امکان بیرون آید و باو امر

۱ - قرآن، سورهٔ مجادله (۵۸) آیهٔ ۱۲ .

۲ - اگر «رونده» به «حق» اضافه نشود این کلمه بصورت «گزارد» باید باشد :

«رونده حق يك منزل می‌گزارد» که با جملهٔ بعدی : «درس اول نیک یادگیرد و بداند و تمام
 تصور کند» نیز مناسبت دارد . گزاردن حق یعنی حق چیزی را ادا کردن . درجای دیگر
 از نسخهٔ اساس (۶۸ پ) نیز آمده است: باید که وقت تلون حق منازل می‌گزارد. نیز رك .
 تعلیقات .

۳ - کلمهٔ «عده» را کاتب در حاشیه افزوده است .

شرعی بحدّ وسع بکوشد و قیام کند توفیق رفیق شود و از زمـرّه عوام خلاص یابد
و در سلوک طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید از لطف الهی بهره یابد
يُصَلِّحُ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ^۱.

پس شریعت سر طریقتست از سر در آی تا بسر برسی و از صورت آغاز کن
تا بصفت راه یابی و بشرایط قیام کن تا بلواحق رسی ، قال علیه الصلوة والسلام ۵
حَاكِمًا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى: مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا
تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَمَنْ أَتَانِي يَمْشِي أَكْبَيْتُهُ أَهْرُولُ. اینست بیان این دو مقدمه والسلام؛
(۹ پ) اما شرح قواعد کتاب .

قاعده اول در بیان تصوف و صوفی و آنچه بدان پیوندد

بدانکه اصل صوفی از صفوت گرفته‌اند و اصل تصوف از صوف گرفته‌اند و صوف جامه‌ای است که از رعونت دور باشد و لباس زهادست و جامه انبیا بودست که ایشان نیکان بوده‌اند و از خوردن و پوشیدن در دنیا باندکی قناعت کرده بوده‌اند ، و غذا بقدر بانان جوین باز آورده بوده‌اند ، و لباس از موی حیوانات ساخته‌اند ، ۵ و خود را در دنیا متنعم نداشته‌اند که تنعم در دنیا کار غافلان و کاهلان است . مصطفی علیه الصلوة و السلام معاذجبل را وصیت کرد گفت : **إِيَّاكَ وَالتَّنَعَّمَ فَإِنَّ عِبَادَ اللَّهِ لِيَسُوا بِمُتَنَعَّمِينَ** ، از تنعم و لذات دنیا دور باش که صفت بندگان خدای تعالی در دنیا اینست که از لذت و راحت دنیا احتراز کنند . و سید عالم علیه السلام گفته‌است که پوشیدن صوف رعونت را بشکنند و قوتی و همتی و شجاعتی در دل پدید آرد ۱۰ بحکم آنکه چون رعونت غالب باشد مردم ضعیف طبع گردد و از ضعف دل ترسناک باشد و آنکه جبان و عاجز و کاهل گردد . و چون رعونت زایل شد قوت قلب پیدا آید و آدمی از متابعت طبع تمرد کند و آثار رجولیت در وی ظاهر گردد . و خداوند تعالی مردان مرد طبع را که کسر رعونت کنند دوست دارد که در پوشش صوف و مانند آن کفایت کرده‌اند و در صوف صفوت حاصل کرده‌اند . و صفوت دور شدن ۱۵ غبار و زایل گشتن کدورات است از خاطر و بصیرت و سریرت ، زرگداخته را که غش از وی (۱۰) سوخته شود صافی گویند و آب نشسته را که غبار و مختلطات از وی جدا شود صافی گویند همچنین دل آدمی را که از هواجس بشری و وساوس

شیطانی خالی گردد و غبار شهوت و شره شهوت و شرك و شك از وی جدا گردد آن دل را صافی گویند و خداوند آن دل را صوفی گویند. و تا این صفا حاصل نیاید اسم مجرد باشد و از اسم بی معنی هیچ فایده حاصل نشود بلکه چنان باید که چون اسمی بکسی باز بندند حقیقت آن اسم در صفت آن کس باز یابند تا او مسمای آن اسم باشد. و هر که دعوی اسمی کند که از حقیقت آن اسم بی خبر باشد در غرور زود افتد و در قیامت خسران و خذلان نصیب او آید، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: *الْمُتَشَبِعُ بِمَا لَا يَمْلِكُ كَلَابِيسَ ثَوْبِي زُورٍ*.

۵

پس شرط تصوف اینست که بحسب رعونت از نهاد خود دور کند، و در احوال دنیا بضرورات کفایت کند، و باندگی از بسیار قناعت کند، و در تکلف ظواهر این اسم زیادت مبالغت نکند بل که در تصفیة باطن کوشد تا زر عقیدت خود را از شوایب غش^۲ و شبهت و شرك و تکبر و ربا و غفلت و تردد و توقف با آثار و التفات باغیار صافی گرداند و آب چشمه معرفت دل صافی گرداند بعلم توحید از خاشاک و غبار و لوث مخالفت و متابعت طبیعت که *أَعْلَاهَا شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِسْطَاةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ*. تا این تصفیة خاطر^۳ آتش رعونت و تکبر و تجبر و تمرد و غضب و شهوت حاصل آید و دل او از حرقت بدین آتشفها ایمن شود (۱۰ پ) آنکه از *نَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ*^۴ نوری دران دل افتد که ظلمتها بدان نور بدل شود و کدورتها بدان صفا زایل شود و در زاویه ولایت راه یابد که *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ*^۵ همچنانکه بظاهر بلباس صوفیان قناعت کنند دل و

۱۰

۱۵

۱- رسم خط نسخه اساس : مسمی .

۲- غش ، در لغت به فتح اول وهم به کسر اول است . کاتب در این جا آن را با کسر

اول نوشته است . حافظ آن را با فتح اول قافیه کرده است :

خوش بود گر محک تجر به آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

۳- جمله ناقص می نماید شاید در این جا کلمه ای مانند «از» از قلم افتاده باشد .

۴- قرآن، سوره همزة (۱۰۴) آیه ۶ .

۵- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸ .

خاطر نیز باید که از تمناها و املها و زیادتها اعراض کند تا صفا حاصل شود که التفات خاطر و اوصاف پوشیدن ظاهر هیچ منفعت ننماید و هیچ فایده ندهد همچنان باشد که بظاهر دعوی اسلام می آورد و در دل دعوی جاهلیت می دارد و این چنین کس منافق باشد و نفاق را جایگاه در که زیرین است از جهنم که *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ*،^۱ و نفاق در طریقت بتر از نفاق در شریعت .

۵

پس نخست باطن راصافی باید کردن آنکه جامعه اهل صفا که صوف است در پوشیدن تا حکم نیکان گیرد که *مَنْ قَشَبَهُ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ*، این تشبه بجامه نیست ، باخلاق و احوالست که اگر تشبه بجامه بودی بایستی که چون کافری جامعه مسلمانان در پوشیدی بر وی حکم مسلمانان کنندی و این حال بخلاف اینست . پس نخست تصفیه است در باطن آنکه تصوف است بظاهر، آنکه مرد از طریق تفعل با منزل انفعال افتد ، بی تکلف صوفی شود و بشعار شرع و اخلاق حق متحلی گردد که *إِنَّ الصَّافِيَ وَالْمُرُوءَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ* .^۲

۱۰

چون تحقیق صفا در باطن پدید آید تعظیم تصوف در خاطر جای گیرد ، مرد صاحب طریقت گردد ، مواظبت و استقامت در سلوک طریقت صفت او گردد ، اثر نور صفای باطن بر جامه افتد و بر احوال و اعمال افتد ، تشبوی بقوم پدید آید ، حالت و مقالات صوفیان در وی اثر کند (۱۱) ، بتدریج حل مشکلات طریقت در دل او پدید آید ، روی در ترقی نهد ، از جمله مقبولان گردد و از زمره مغبونان خلاص یابد *مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَبُهِوَ مَغْبُونٌ وَمَنْ كَانَ يَوْمًا شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ فَبُهِوَ مَلْعُونٌ* .

۱۵

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۴۴ .

۲- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳ .

قاعدهٔ دوم در بیان ابتدای این طریقت

ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیا و صدیقان بوده است و اکنون بحکم غلبت عاداتهای زشت و اوصاف ناپسندیده صورت حال صوفیان میان مردم جهان زشت می‌نمایند و همانا که حق تعالی بحکم غیرت این خشونت حال صورت را پردهٔ معانی و حقیقت ساخته است تا بی‌خبران و مختصران ازین حال محروم مانند ۵ و بانکار از اهل اسرار بازگردند تا ایشان در خلوت خاص خود را با خدای تعالی برسر وقت خود بمانند .

بدان که اول صوفی در عالم آدم بود علیه السلام؛ و در ترکیب طینت از طبایع بسیار سخن تحقیق هست که صورت مرقع را در اصل چیست اما لایق این کتاب نباشد که ما اینجا هیچ سخن غامض نخواهیم آوردن تا برخواننده دشخوار نشود و ۱۰ نیز گفته‌اند: لِيَمَلَّ مَقَامٍ مَقَالٌ، در قبول و کتاب همین نگاه باید داشتن . پس اول صوفیان آدم علیه السلام بود چون حق تعالی ویرا از میان خاک بیرون آورد و باجتابا و اصطفا برگزید و رقم خلافت بروی کشید او میان مکه و طایف چهله‌ای بداشت که مرید را در بدو ارادت چهله فرمایند ، خَمْرَ طَيْبَتَهُ آدَمَ دَيْبَتَهُ آرْبَعِينَ صَبَاحاً . و ۱۵ مصطفی علیه الصلوة والسلام گفته: مَنْ أَخْلَصَ لَهِ آرْبَعِينَ صَبَاحاً أَظْهَرَ اللَّهُ فِتْنًا بِجَمِيعِ الْحِمَمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ .

آدم چون چهله (۱۱ پ) تجرید بداشت حق تعالی مایده روح بوی داد و چراغ عقل در دل وی برافروخت و نور حکمت ازدل بزبان آورد تا خود بجنید، اول کلمه الحمد بود ، قصد ولایت کرد و تحفه سجود ملایکه در اول که ۲ خلافت بیافت برخاست و مسافروار قصد جنت کرد ، و در اقلیم جنت جولان کرد و بر اسرار ممالک نظر کرد و بخانگه عصمت نزول کرد و ملامت زده بود که *أَجْعَلُ فِيهَا* ۵ *مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا* ۳ ، دران ملامت گناه جنت می بود خرم و آسوده چون سلطان ارادت الهی ویرا درحرم گرفته بود که *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَقَعْتُمْ* ۴ . گفتند که حواس و اطراف جمله در قید دار و اختیار حرکت مکن که مرید را حرامست و مراقبت شرط است. بحکم جرأت و انبساط دست گشادگی بنمود ، بی محابا از کمین گاه غیب زخم عتاب یافت که *وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى* ۴ شکسته گشت نه وجه انکار بود و نه امکان اعتذار ۱۰ در جمله باستغفار مشغول شد و سنت استغفار صوفیان از انجا در آمدست که *رَبَّنَا ظَلَمْنَا* هر چه اسباب خواجگی و جامه خلافت بود از وی سلب و خلع کردند ، برهنه بایستاد باستغفار . گفتند: آدما ، بدین غرامت سفری کن بدنیا که شرط مرید آنست که چون زلّی بر وی برود سفری کند. آدم مجرد و عربان ، لیبک زنان ، از عالم لطافت و منزل راحت قصد سفر خاك کرد . تنش برهنه بود ، گفتند : ای آدم ، ۱۵ در یوزه کن . از هر درختی برگی بستند و برهم دوخت و ستر عورت خود ساخت. آن برگها [ی] برهم دوخته مرقع بود ، آدم حله پوش مرقع پوش شد .

۱- در نسخه اساس «نا» بی نقطه است؛ «با» نیز مفید معنی است.

۲- ظاهراً «که» زائد می نماید مگر آن که تصور شود جمله دراصل نظیر چنین صورتی

را داشته است: «و تحفه سجود ملایکه در اول که خلافت یافت بیافت».

۳- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸.

۴- قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۹.

۵- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۲.

گفتند: بخاک رو و مسافری کن. بهندوستان رفت، سیصدسال دران گرم سیر (۱۲ر) طلب عذرمی ساخت و چون آب حسرت از دیدگان می ریخت و^۱ بدان آب گردوغبار زلت از خاطر زایل میکرد تا آنگاه که مصفی شد که **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ**^۲. بدان اصطفا تصفیه یافت، صافی شد، صوفی گشت. آن جامه ضرورت را که از تکلف دور باشد و از زرها بحیلت فراهم کرده بود و مرقع گشته، عزیز میداشت و هرگز از خود جدا نکردی تا آنگاه که بآخر عهد در شیت پوشید و خلافت ولایت امانت الهیت بوی سپرد. و این طریقت ممهّد گشت، جامه متابعت بود و مرقع ولایت، و دولت تصوف در اصلاّب انبیا روان گشت. صوفیان مسافر را از عالم غیب بیک عیب هجرت کرده بودند مجمعی بایست در دنیا که هر که آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرابی گویند. صورت کعبه در دنیا پدید آمد، اول خانگاهها آن بود که **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ**^۳. در دنیا خانگاه دیگر نبود و بعهد آدم کعبه پدید آمد. چون بدور نوح رسید اثر آن منزل نبود، نوح مسافر آب بود، کشتی بساخت و بهر وقت بدان طلل کعبه می رفت و طواف میکرد. چون بعهد خلیل صلوات الله و سلامه علیه رسید خلیل بران جایگاه کعبه را بنا کرد و دیوار و سقف بکرد. و او مثل جامه آدم و نوح لباس حقیر داشتی و از دنیا بگلیمی اختصار کرده بود. و موسی علیه السلام پیوسته گلیم داشت و آن گلیم بود که روز اول شعیب بدو داده بود.

و این شرط بزرگست در طریقت که پیری باید تا خرّقه در مریدی پوشاند تا مرید ازان جامه و سیلت و نسبت سازد که خود را متشبه (۱۲پ) گرداند بدان نیکان. و عیسی علیه السلام همیشه جامه صوف پوشیدی و چون عهد موسی و عیسی بر رسید بیت المقدس حوالت گاه خود دانستند آنگه در هر ولایت بهر طرفی خود را مرجعی می ساختند و منزلی معین میکردند که باوقات خلوات و ایام مناجات رفقای دولت آنجا باز رفتندی و بهم آن حدیث اسرار الهی محاورات کردند.

۱- ظاهراً «و» با توجه به کلمه «چون» زائد می نماید. شاید هم «چون آب» مصحف «خون آب» باشد در این صورت «و» بجای خود آمده است.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۳۵.

۳- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۵.

و چون عهد بسید انبیا رسید خود هم آن گلیم خلیل بستد و در پوشید مِلَّتَهُ
 اَدْبِیْكُمْ اِحْرَهَیْمَ ۱، و قصد هم بدان خانگاہ کعبه کرد وَ لِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ
 اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا ۲. و مهتر علیه السلام در مسجد خویش يك زاویه معین کرد و
 از صحابه يك طایفه را برگزید که سالکان راه بودند آنکه پیران بودند چون ابو بکر
 و عمر و عثمان و علی و سلمان، و آنکه متوسطان بودند چون خباب^۳ و معاذ و بلال و
 ۵ بودردا و عمار و صهیب و مانند ایشان، ایشانرا باوقات خلوات بدان زاویه بنشاندی و
 با ایشان سخنراندی که صناید عرب و عوام صحابه آنجا راه نیافتندی و از ان خلوت
 محروم بودندی و آن جماعت قرب هفتاد کس بودندی که خلاصه ایشان شش کس
 بودند. اگر يك خرما یافتندی بموافقت خوردندی و اگر يك پیراهن بودی همچنین
 ۱۰ بر جمله اهل طریقت ایثار کردندی و با یکدیگر بدآوری و اعتراض و انکار و مداخلت
 و محابا غش و ربا نداشتندی و مصطفی علیه الصلوٰة و السلام بصحبت ایشان فرمودند
 که وَلَا تَقْعُدُوْا عَيْنَاكَ عَنْهُمْ ۴. و مهتر علیه السلام چون کسی را از صحابه اعزاز فرمودی
 و اکرام تمام کردی ردای خود یسا پیراهن خود بوی (۱۳ ر) دادی آنکس صوفی
 بودی در میان صحابه .

۱۵ پس اول این طریقت از آدم علیه السلام در آمد و تمه این طریقت بمحمد
 علیه السلام بود، گفت : بُعِثْتُ لِاَقَمِّمْ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ . و هر که صافی تر صوفی تر،
 و محمد علیه السلام از همه عالم صافی تر بود پس از همه صوفی تر بود. و این طریقت
 در میان شریعت روان گشت و شریعت و طریقت در میان امت و ملت بماند . شریعت
 در میان علما روان شد عوام از ایشان مدد پذیرفتند ، طریقت در میان اولیا روان شد

۱- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۷۷.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱ .

۳- در نسخه اساس «خباب» نوشته شده است ولی چون موضوع به اهل صفه مربوط
 می شود ظاهراً منظور «خباب بن الارت» است . بعلاوه کمی بعد هم در کتاب حاضر (ص ۳۴)
 «خباب» آمده از این رو در متن اصلاح شد. رك. تعلیقات

۴- قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۲۷ .

و مریدان از ایشان معاونت طلبیدند ؛ و همه علمی ولایت نباشد اما هیچ ولایت از علم خالی نباشد . پس همه اولیا عالم اند و بعضی علما اولیا اند و آن علم که با ولایت بهم رود علم طریقت است که در میان علم شریعت مندرج است چنانکه رسول علیه السلام گفته است : **إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَيْسِيَّةَ الْمُتَمَكِّنُونَ لِأَدْعَائِهِمَا إِلَّا الْعُلَمَاءَ بِنَانِهِ** .

۵ چون قاعده تصوف از آدم در آمد تا بوقت انقراض عالم بماند و هرگز جهان از اولیای خدای عز و جل خالی نباشد که قوام دنیا بایشانست چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داد از اعداد و احوال ایشان در حدیث معروف و آنکه گفت : **بِهِمْ يُمَطَّرُونَ وَ بِهِمْ يُرْزَقُونَ** ، گفت : بپرکت ایشان باران از آسمان فرود آید و نبات از زمین بر آید و ایشان متوکلان حاضر اند که روز و شب بظاهر و باطن بر درگاه خداوند عز و جل باشند **أَجْسَادُهُمْ فِي الْأَرْضِ وَقُلُوبُهُمْ فِي السَّمَاءِ** .

پس این طریقت همه قناعت است در دنیا ، و همه جهدست در دین ، و کمتر خوردن ، و کمتر پوشیدن ، (۱۳ پ) و از علایق آزاد بودن ، و اعراض از مخلوقات ، و توکل بر خالق است ، و تصفیة باطن ، و مراقبت خاطر ، و تهذیب ظاهرست ، و متابعت رسول در همه احوال .

۱۵ اینست آغاز این طریقت کسه از عهد آدم بودست و اتمام آن در عهد محمد علیهما السلام و همچنین بماند تا بدامن قیامت ، عوام بر ظاهر شریعت می روند و خواص برره طریقت می روند ، **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** .

قاعده سوم در تصحیح این قوم و این قواعد با آیات و اخبار

بدان که قاعده طریقت که مههد کرده اند بصفای عقل باشد و مدد شرع که این طریقت راهی باریکست در میان جاده شریعت، و شرط او جمعیت هموم است که خاطر متفرق از حق دور باشد و همیشه در بند علایق ماند چنانکه رسول گفت علیه السلام: **مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** ۵ **وَمَنْ أَصْبَحَ وَشَجَعَتْ هُمُومُهُ لِأَيِّبَالِي اللَّهِ فِي آيِّ وَادٍ أَهْلَكَهُ**، گفت: هر که جمله اندیشه‌های خود بامداد بیک اندیشه دینی باز آورد حق تعالی کفایت جمله احوال او بکند **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** او هر که زمام دل و خاطر باسباب متفرق سپارد خداوند تعالی مدد از آن بنده باز گیرد تا در هر وادی که باشد هلاک شود **وَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** ۱۰. و چون هموم متفرق از دل برخیزد جمعیتی در خاطر آید بنده از جمله دنیا اعراض کند و بخداوند تعالی منقطع آید از جمله مخلوقات، **وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ (۱۴ ر) كُلَّ مَسْئَلَةٍ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ أَلَيْسَ**، مصطفی علیه السلام چنین گفته است که: هر که بدنیا منقطع گردد خداوند تعالی عنان احوال آن بنده بوی دهد تا از جمله معطلان و مهملان باشد و ظالم گردد بر خود و هیچ

۱ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷.

۲ - قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵.

مطالبت نیاید که اِثْمَانُمَلِي لِيْمٌ لِيْمَزِدَاوَا اِثْمَاً^۱ و هر که از کدورات و شبهات دنیا برگردد و بخدای عزوجل منقطع گردد حق تعالی جمله مهمات او کفایت کند که اِنَّهُ عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^۲، فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَى^۳.

و چون دل جمع شود متقی گردد و تقوی زاد آخرتست که حق تعالی فرمودست: وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و^۴ نسبت بنده بر درگاه خدای تعالی تقوی است که اِنْ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ^۵. و هر که در طریقت پاك شد سالك شد، بتقوی و خوف و رجا و دیگر خصال و اعمال که بعد ازین یاد کنیم موصوف گردد، و برا صفا حاصل آید که از جمله صوفیان باشد.

و صوفیان را در قرآن و اخبار نام بسیارست همه نیکو و لکن سر جمله احوال و اعمال ایشان نباید دانستن که قطع علایق است، و حفظ دقایق، و ادراک حقایق، در هر که این سه خصلت باز یابد او صوفی باشد. و رونده بهر وقت در هر منزل حکم آن منزل گیرد و لایق آن منزل اسمی پذیرد و از جمله اسمای [که] متشعب باشد از اصل طریقت خداوند عزوجل ایشانرا مفلح خوانده است که چون از عیب پاك شوند و بغیب مصدق باشند مفلح باشند که یُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۶ تا اینجا که اُوْتِیْتَكَ عَلٰی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَّ اُوْتِیْتَكَ هُمْ اَلْمُفْلِحُونَ^۷. و از دعای ایشان خبر داده است که: رَبِّنَا (پ ۱۴)

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۲ .

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷؛ سوره فاطر (۳۵)

آیه ۳۶؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳؛ سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳ .

۳ - قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳ .

۵ - قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

۶ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۷ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۴ .

لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۱. و از بدو حالت مریدان خبر داد که إِذْمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ ۲. و از احتراز ایشان خبر داد که قَتَجَافِي جُنُودِهِمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا ۳. و از ایثار ایشان خبر داد که وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۴. و گفتست : و يُذَكِّرُونَ عَلِيَّ أَذْفَسِيهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خِصَامَةٌ ۵. و جایی دیگر ذاکر گفتست : يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلِيَّ جُنُودِهِمْ ۶. و جایی دیگر محب خوانده است : وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ ۷. و بجایی دیگر راضی خوانده است : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ۸. و بجایی دیگر جوانمرد گفتست : إِدْبِهِمْ فِتْيَةً آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ رَبَّطْنَا عَلِيَّ قُلُوبِهِمْ ۹. و جایی دیگر گفتست : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ۱۰. و نیز گفته است : رِجَالٌ لَأَتْلِبْنَهُمْ تِجَارَةً وَ لَاجِبِعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ۱۱. و خایف گفته است : يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْإِبْصَارُ ۱۱.

و این جمله اسامی است متصل و معلق کرده است در قرآن و چون اسمی بسبب فعلی اطلاق کنند و آن فعل باشخص باز یابد که او مسمای ۱۲ او باشد بضرورت،

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۶.

۲- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲.

۳- قرآن، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶.

۴- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲.

۵- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

۶- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸.

۷- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۰.

۸- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۱۱۹.

۹- قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۱۲، ۱۳.

۱۰- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

۱۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۷.

۱۲- رسم خط نسخه اساس: مسمی.

چنانکه خطاط کسی را گویند که خط تواند نبشتن ، و خیاط کسی را گویند که خیاطت تواند کرد ومانندۀ این ؛ و چون خوف و رجا وصدق و رضا و دیگر اوصاف نیکو که در میان صوفیان باشد آن اسامی نیکو که ازین اوصاف خیزد هم آن ایشان باشد .

۵ و مصطفی صلوات الله علیه بوقت آنکه اول دعوت بود (۱۵) میخواست که گفت^۱ بر زیادت باشد جماعتی از صنادید عرب گفتند : یا رسول الله ، ما بنزدیک تو کمتر ازان می آیم که این جماعت موالی و فقرا ملازم مجلس تو می باشند و از مجالست ایشان مارا عارست ، میعادى معین کن که چون ما در پیش تو آیم ایشانرا وعده آمدن نباشد . مصطفی علیه السلام برای ایشان خباب و عمار و بلال و صهیب و بودردا را که صوفیان صحابه بودند بخواند و این قرار بداد و این میعاد بنهاد . ۱۰ ایشان شکسته دل بزوایای حزن باز شدند . از حضرت بواسطه جبریل این آیت آمد که : **وَلَا تَسْطُرُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعُدَّةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**^۲ . و چندان مبالغت است درین آیت که بعد اخوت رسانیده است . **مَاعَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ**^۳ . و این داغ عتاب را با آخر گرم کرده : **فَتَطَّرَدَهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ**^۴ . اگر قصد رنج دل ایشان کنی از جمله ظالمان باشی ، و روز دیگر بتوقیر و احترام ایشان فرمود که : **وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ**^۵ . ۱۵

و در اخبار آمده است که سلیمان علیه السلام^۵ با آن همه ممالک که داشت پیوسته زنبیل بافتی از برگ خرما و ازان کسب حلال قوت ساختی وانگه طلب

۱- کاتب بر روی این کلمه در حاشیه «خ» نوشته ، بی هیچ توضیحی .

۲- در اصل : بالغداة .

۳- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۲ .

۴- قرآن ، سوره انعام (۶) آیه ۵۴ .

۵- کلمه «علیه السلام» را کاتب به خط خود در حاشیه افزوده و جای آن را نموده است .

درویشی کردی بی معلوم ، و در مساعدت او بر خاك نشستی و آن نان جوین با وی بخوردی و گفتمی: الہی مسکین جمالس مسکینا ، بار خدا یا نظر کن بحق این هم نشین من بمن .

و مصطفی را با چندان مرتبت بر درگاه (۱۵ پ) اجازت ندادند که هرگز دیده بنقوش مصنوعات دنیا باز کند ، خطاب او این بود که : لَأَقْمِدَنَّ عَيْنِيكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا^۱ ، و چندان همت داشت که چون بمطالعه ملکوت رسید هم دیده باز نگشاد ، گفت : مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^۲ . چون نوبت مجالست اصحاب صفة بود خطاب آمد که : وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^۳ ، یا محمد دیده ای که در همه عالم بکس باز نگشادی ازین جماعت مگردان و دیده را بر چهره ایشان وقف کن که دل ایشان نظاره گاه منست . و ایشانرا عارف خوانند و مجاهد و محسن و متقی و در حرم معیت راه داد که إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۴ .

و مصطفی علیه السلام گفته است که : پیوسته در میان آدمیان سیصد و اندکس باشند که قوام عالم بدیشان باشد و راحت و رحمت از آسمان بر زمینیان از برکت ایشان رسد . و گفته است بهشت بدیدار اهل صفة مشتاق تر از انست که مادر مهربان بدیدار فرزند غایب . و گفته است : إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا مَا هُمْ بِأَدْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمُ الْآدْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ فِي دَرَجَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، گفت: خدای را بندگان اند که نه مرتبت نبوت دارند و نه فعل شهدا امدار قیامت درجه ایشان بادرجه انبیا و شهدا برابر باشد و هر یکی را منبری بنهند از نور تا آنجا سخن گویند: فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَفِّهِمْ لَنَا ، گفت: احوال ایشان باما گوی. گفت: الزَّاهِدُونَ فِي الدُّنْيَا وَالرَّاغِبُونَ فِي الْآخِرَةِ (۱۶ ر) الرَّاضُونَ بِقَضَاءِ اللَّهِ ، گفت: درحطام دنیا زاهد باشند و دراحوال

۱ - قرآن ، سورة حجر (۱۵) آیه ۸۸ .

۲ - قرآن ، سورة نجم (۵۳) آیه ۱۷ .

۳ - قرآن ، سورة كهف (۱۸) آیه ۲۷ .

۴ - قرآن ، سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۹ .

- آخرت راغب و بقضای خدای راضی. و جایگاه دیگر گفت: حق تعالی را در میان بندگان قومی اند که ملایکه و ملائ اعلیٰ بدیشان تقرب جویند و ایشان کسانی باشند که خدای تعالی را بسر در خلوت پرستند بی ریا و هوا، و در میان مردمان باشند و از دیده مردم پنهان، *اُولَئِكَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ وَ يَنَابِيعُ الْحَمَمَةِ*. و گفته است که حق تعالی روز قیامت هفتاد هزار بنده بی حساب ببهشت فرستد چنانکه در حدیث معروفست:
- ۵ *يَدْخُلُونَ مِنْ أُمَّتِي الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ*. از صفت ایشان پرسیدند، گفت: از اغیار دور باشند و همیشه در جلباب توکل متواری باشند *يَأْكُلُونَ بِلَالِهِ وَيَشْرَبُونَ بِلَالِهِ وَيَنَامُونَ بِلَالِهِ وَيَحْيَوْنَ بِلَالِهِ وَيَمُوتُونَ بِلَالِهِ*. و جایی دیگر بروایتی دیگر آمده است که روز حشر پنهان بروند در حواصل اشکال مرغان سبز پنهان شوند و در بهشت روند. رضوان با ایشان خطاب کنند که شما چه قومی؟ ^۱ گویند: *نَحْنُ قَوْمٌ عَبَدْنَا اللَّهَ سِرًّا فَادْخَلْنَا الْجَنَّةَ سِرًّا*، گویند: ما مردمانی بودیم که در دنیا خدای را بی واسطه پرستیدیم، امروز ما را بی واسطه راه داد که *هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ*^۲.
- و از احوال ارباب طریقت بنهایت وصول خبر داده است که چنان مصفی شوند در بوثه معاملت که آلات و اسباب جمله مرتفع شود، بمحض معرفت حق تعالی قایم گردند چنانکه گفت: *لَا يَدْرَأُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْأِئِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ وَيُحِبَّنِي* (۱۶ پ)
- ۱۵ *فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ صِرْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ يَدًا وَ مَوْجِدًا فَبِي يَبْطِشُ وَ بِي يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ وَ بِي يَتَكَلَّمُ*، خداوند تعالی چنین اشارت کرد که چندان هیبت جبروت و محبت در دل ایشان راه یابد که جمله حرکت و سکون ایشان نسبت محبت من گیرد تا بمن بشنوند و بمن گویند و بمن بینند و جز مرا نشناسند و جز با من سر و کار ندارند
- ۲۰ *وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ*. و در اخبار آمده است: *مَنْ عَبَدَ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي إِلَّا أَعْطَيْتُهُ أَفْضَلَ مَا يَسْأَلُهُ السَّائِلُ عَنِّي*. فضالة بن عبید روایت میکند که روزی از روزها در عقب

۱- اگر در اصل «شما چه قومی اید؟» نبوده باشد، ضمیر مفرد به جمع عطف شده است.

۲- قرآن، سوره رحمن (۵۵) آیه ۶۰.

مصطفی علیه السلام نماز می‌کردم، جماعتی از صوفیان صحابه هم آنجا نماز می‌کردند چندان ضعیف و عاجز در ایشان اثر کرده بود از فاقت و ریاضت و بی‌برگی و کم خوردن که گفتم: ان هؤلاء [ع] مجاذین، مگر ایشان دیوانگان‌اند. چون رسول علیه السلام از نماز فارغ شد روی مبارک بدان فقرا کرد، گفت: بدان خدای که جان محمد بقبضه قدرت اوست که اگر شما بدانید که شمارا درین رنج چند دولت و راحت ۵ و مقدار و منزلت است از خدای تعالی زیادت این محنت خواهید که بِقَدْرِ مَا تَدَعَيْتَنِي فَمَا تَدَعَيْتَنِي. فضالته می‌گوید: وَأَدَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

و درخبر است که روز قیامت از حضرت عزت ندا آید که: أَيُّنَ أَحِبَّائِي، دوستان من کجا اند؟ فقرای امت را که سالکان طریقت باشند حاضر کنند. خطاب آید که: عِبَادِي لَمْ أَرَوْعَنَكُمْ الدُّنْيَا لِهَوَانِهَا عَلَيَّ وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ (۱۷ ر) أَضَعَّفَ لَكُمْ الْعِظَاءَ الْيَوْمَ فَاسْتَلُوا مَا شِئْتُمْ، گوید: من در احوال دنیا بر شما نه از حقارت و هوان بسته بودم و لکن خواستم تا مرتبت شما امروز زیادت باشد اکنون آرزویی که دارید بخواهید. گویند: بار خدایا دی ترا داشتیم امروز ترا خواهیم و بس. ۱۰ فَلَاعْلَمَ نَفْسٌ مِمَّا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً دِيمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱. و سید علیه السلام گفت حاکباً عن الله تعالی: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَالًا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَيَّ [قلب] ۲ بَشْر.

و اگر ارباب طریقت را هیچ قربت نیستی الا این که گفت: أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْتَنِي، خود کفایتست بل که چندان مرتبت است و آیات و اخبار که اگر جمله یاد کنیم دراز شود و از حد اختصار بگذرد. در جمله چنین روایت کرده‌اند که: ۲۰ موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که از بندگان تو کدام عزیزتر است؟ گفت: اصحاب الزهد و الفقرا، خطاب آمد که خداوند فقر^۳. و مصطفی علیه السلام می‌گوید:

۱ - قرآن، سوره سجده (۳۲) آیه ۱۷.

۲ - با توجه به مأخذ مربوط افزوده شد؛ ر.ک. تعلیقات.

۳ - چنین است در نسخه اساس؛ اگر ترجمه لفظ به لفظ و اصحاب الزهد و الفقرا،

مراد باشد، می‌شود: خداوند [زهد و] فقر.

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ . هر چند که اسناد این حدیث منقطع است اما منقولست که هر که عزت مجالست خداوند تعالی میطلبد بروی باد مجالست صوفیان زیرا که ایشان همیشه بدل حاضر باشند و خداوند تعالی بدیشان نظر دارد ، چون در میان ایشان نشینی ازان نظر که بدل ایشان رسد ترا نیز رحمتی باشد که هم القوم لِأَيْشَقِي جَلِيْسُهُمْ أَبَدًا . ۵

در جمله هر مقام نیکو و هر خصلتی پسندیده که در قرآن یاد کرده اند و در اخبار آمده است آن خصلت در میان صوفیان باز یابد، آن اسم و آن مرتبت که قرین آن (۱۷پ) خصلت است ایشانرا باشد در دنیا و آخرت ؛ و آمده است که: اهلُ شَعَلٍ أَذْفُسَهُمْ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ شَعَلٍ اذْفُسَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ أَهْلُ شَعَلٍ شَغَلَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا هُمْ أَهْلُ شَعَلٍ فِي الْآخِرَةِ وَالْعَرَفُ يَنْقَطِعُ فِيمَا بَيْنَ النَّاسِ وَلَا يَنْقَطِعُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَمَنْ شَعَلَ مَشْغُولًا بِدَائِلِهِ عَنِ اللَّهِ أَدْرَكَهُ الْمَمَاتُ فِي الْوَقْتِ . ایزد تعالی ترا تنبیه دهد تا از خواب غفلت بیدار شوی و بدیده انصاف و اقرار، احوال طایفه طریقت ملاحظه کنی تا از برکات ایشان محروم نمایی که ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۱ .

این قدر ذکر آیات و اخبار کفایت است درین کتاب که خود در هر فصلی ذکر آیات و اخبار کرده آید ان شاء الله العزیز . ۱۵

تتمه این رکن يك بابست در بیان حال شیخ

بدانکه این مقدمها بر مثال میزان است که يك کفه او شریعت آمد و دیگر کفه طریقت، و آن قواعد سنگهای آن ترازو است . و ارکان دیگر که مشتمل است بر احوال و اعمال که بیان میکنیم معلوماتی است که برین محک سره باید کردن . اگر میزان گویی و زانی باید و اگر محکی شمري صرافی باید و اگر دانه‌ای پنداری ۵ کارنده‌ای و دارنده‌ای باید . و در جمله مراد ازین باب آنست که مبتدی بداند که ویرا هیچیز مهم‌تر از پیر مشفق نیست که هر درخت که خود روی بود ثمره آن عفت باشد، حلاوت ندهد چنانکه آنکه کسی بکارد تا چون مسد دست برزگر بشجره رسد ثمره با حلاوت باشد . مرید نیز که پیر ندارد احوال و اعمال او جمله ثمرات طبع او باشد، هیچ يك حکم بلاغت و نضج نپذیرد و فایده ندهد که مرید ۱۰ در بدو ارادت بغلبه طلب (۱۸ر) و حدت حرارت و شوق مدهوش و متحیر باشد، آنچه صلاح و فساد او باشد فرق نتواند کردن، و بیمار چون بمعالجت خود استقلال نماید در هلاک افتد . باید که بطیبی رجوع کند تا طبیب از سر صحت خویش مرض او را علاج کند . پیر نیز واقف بر غوامض سلوک منازل راه واصل شده و آفات و موانع دانسته و بر اوج و حضیض مطلع گشته تا این پیر مشفق همچنانکه ۱۵

۱ - در این کتاب در پایان هر رکن ، تتمه‌ای افزوده شده است که در فهرست و

مقدمه مذکور نیست از جمله یکی همین تتمه رکن اول است در بیان حال شیخ .

- طبيب عالم بر مقدار امزجه و اشربه معاجين^۱ سازد، موافق طبع بيمار تر کيب کند و بوى دهد تا شفا حاصل آيد، پير نيز در حال مرید صرف کند و آنچه بدست از وى زابل کند و آنچه نيك است وى را فرمايد تا فوايد متصل گردد و از اينجاست که سيد عالم عليه السلام گفت: الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ . همچنانکه امت را نبى بايد، و طفل را معلم ببايد، و بيمار را طبيب، و تشنه را آب، مرید را نيز ۵ پير ببايد تا آنچه مصلحت و مفسدت سلوك راه است مى نمايد. و چون بخود كفايت کند همچنان باشد که راهى نداند و آنکه راه برى کند، زود باشد که در هلاک افتد. و چون مرید خواهد که احوال از کتاب معلوم کند همچنان باشد که كسى که با مردگان صحبت کند، و هر که با مرده بسيار نشيند مرده دل شود.
- پس مرید را اقتدا بايد کردن به هر سالک و اصل عالم عامل تا آن جوان در ۱۰ ظل همت آن پير از آفات راه سلامت بگذرد که در راه تصوف خطر بسيارست و مهالك بي شمار. پس راه رفته اى بايد مطلع تان و آمده اى^۲ را دلالت کند (۱۸ پ). و خداوند تعالى فرمودست که با نيکان صحبت داريد چنانکه خبر داد: يَا [أ]يُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۳. و رسول عليه السلام فرمود که: اِقْتَدُوا بِأَثَرِي مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُو عَثْمَانُ وَعَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ. و گفت: اصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَثَرِهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ. و بناى عالم خود برين نهاده اند، متعلمان بعلماء [ى] اسلام اقتدا کنند، و امتان انبيا را متابعت نمايند، و مریدان به پيران صادق و مشفق تولى کنند تا نجات يابند. و پير هرگز مرید متمرّد مرید طالب نتواند کرد همچنانکه انبيا مهجوران ازلى را مسلمان نتوانستند کرد اما چون حَقّ تعالى خیر نهاده است و دين داده است و دولت اسلام در متابعت نبى ظاهر شود اينجا نيز ۲۰

۱ - چنين بنظر مى رسد که «بر مقدار امزجه و اشربه و معاجين» مناسب تر است و

شاید در اصل چنين بوده است.

۲ - رسم خط نسخه اساس: نوآمده اى.

۳ - قرآن، سوره توبه (۹) آيه ۱۲۰.

فایدهٔ تصوف و سرّ طریقت در صحبت و خدمت و اقتدا به پیر ظاهر شود . و این معانی سید عالم علیه السلام فرمودست گفت : *أَنْظُرُ فِي دُنْيَاكَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ وَ أَكْتَفِي بِهِ وَ أَنْظُرُ فِي دِينِكَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَ أَقْتَدِ بِهِ* ، در دنیا بکسی نگر که کمتر از تو باشد و قناعت کن، و در دین بکسی نگر که مهتر از تو باشد و بسوی اقتدا کن که همه برکات دران است که مرد خود را به پیر سپارد تا چنانکه صلاح وی باشد تربیت میکند و بر مهمات دلالت میکنند که پیران بزرگ گفته اند که : هر که درین طریقت بر آیی خود کفایت کند و بصحبت خود قناعت کند بت پرستی مغرور باشد که هرگز بسر گنج فلاح و نجات نرسد .

پس مرید را پیر بباید ، و پیر را در تربیت مرید (۱۹) شفقت و سیاست

۱۰. بباید ، و مرید را در راه تسلیم حرمت و خدمت بباید تا حرمت و خدمت باشفقت و سیاست پیر ضم شود ، بریاضت مرید اخلاق مذموم بر خیزد، و بشفقت مرئی اخلاق حمیده حاصل آید، آنکه تصوف او را روی نماید و طریقت وی قبول کند *إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ*، و درین ولایت الا پاکان را راه نیست *فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَسَطَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ* .^۱

ایزد تعالی ما را ارادت و تصدیق دهاد بفضله و کرمه .



رکن دوم

در اعمال



[رکن دوم]

[در اعمال]

و این موقوفست بر سه [وظیفه] ۱ .

[وظیفه اول در اعمال مبتدیان] ۱

۵ وظیفه اول در اعمال مبتدیان است و در وی ده مهم است.

مهم اول ارادت است

قال الله تعالی : مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ كَرِهَ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤِثَّهُ مِنْهَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۲ .

ارادت خواست دل است که اندیشه بچیزی متعلق گردد و ازان اندیشه

۱۰ انزعاج در خاطر آید که بدان انزعاج نیت طلب آن چیز کند و هر چند مراد شریفتر ارادت بهتر . و حقیقت ارادت خواست محض است و مجرد از شوائب و علایق، فارغ از طلب آلات و دور از امتزاج و اغراض، و ایمن از تغیر پذیرفتن و ممنوع و منقطع گشتن با سباب و اعراض الا در حضرت الهیت باز نیاید ، يَفْعَلُ

۱ - با توجه به سیاق مطلب و فهرست کتاب افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۹ .

الله مايشاء^۱ ويحكم مايريد^۲.

اما ارادت آدمی را موانع و علایق بسیار است گاهی از ضعف ارادت، و گاهی از عجز مرید، و گاه از امتناع مراد، و نیز باشد که موانع دیگر افتد از عدم (۱۹ پ) آلات یا از بعد مسافت یا از مخالفت مدت و مانند این موانع دیگر که حقیقت ارادت محصل نشود. و با این همه ارادت آدمی مشوش است بغرض و شهوت و غضب که بعضی خیرها را خواستار کند بحیلت ارادت و مایه حمیت و آن وجهی از غضب باشد تا بحکم رعونت و ریاست خواهد و آن شاخ از شهوت باشد یا برای نیکونامی و مدح مردم و مانند این، و آن وجهی از غرض باشد و از مرض دل. و ارادت صافی آنست که محض در طلب باقیات صالحات از دل صادر شود و ارادت نیت صادق است که تمام شود، و ارادت از طریقت هم چنانست که نیت در شریعت. هر عبادتی که از نیت خالی ماند قدری ندارد، در طریقت هر حرکتی که از ارادت و نیت تهی شود هیچ مزیت^۳ نگیرد.

و ارادت سه گونه است: یکی ارادت دنیا که آدمی در حباله حرص و شرك

۱ - در اصل: مايشاء؛ قرآن، سوره ابرهیم (۱۴) آیه ۳۲؛ سوره حج (۲۲) آیه ۱۹: ان الله يفعل مايشاء؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۳۵: كذلك الله يفعل مايشاء.

۲ - سوره مائده (۵) آیه ۱: ان الله يحكم مايريد. صورت: «يفعل الله مايشاء ويحكم مايريد» - که در کتابها از جمله شرح تعرف ۱/۱۴۳، ۱۹۸، ۲۱۱ و کشف الاسرار ج- ۱/۳۰۶، ۲۷۱ و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده و شاید ترکیبی از دو آیه باشد. آقای همایی نوشته‌اند: «جمله اول مأخوذ است از كذلك الله يفعل مايشاء» در سوره آل عمران یا (ان الله يفعل مايشاء) در سوره حج - و جمله دوم مأخوذ از (ان الله يحكم مايريد) در سوره مائده و هر دو قمره پشت سر هم در يك آیه نیست. (مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح). ظاهراً جمله اول مأخوذ از سوره ابرهیم آیه (۳۲) است: يفعل الله مايشاء.

۳ - کاتب در حاشیه به عنوان نسخه بدل نوشته است: «مرتبت».

و شره افتد و حب دنیا مستولی شود و شب و روز بطمع حطام دنیا مستغرق گرداند و آن ارادت مجازی باشد بل که آنرا شره و حرص خواندن اولیتر باشد . و این نیت و ارادت که از بهر دنیا باشد^۱ آفتی تمام و مرضی مهلك^۱ که چون بر دل مبتدی مستولی گردد ویرا از جمله خیرات منع کند و فترتها در راه پدید آید و آدمی را بطرق شیطانیه دعوت کند. و اگر چند حیلت و حرص نماید زیادت از آنچه مقدرست بدست نیاید . و چون عمر در ارادت دنیا خرج کند در قیامت ازان راحت و سعادت جاویدانه محروم ماند و حیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَا يَشْتَهُونَ^۲. و مصطفی صلوات (۲۰) ر) الله و سلامه علیه چنین گفته است که: مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضْرَبَ بِآخِرَتِهِ، و هر که دل را بحب دنیا و ارادت آن بسته گرداند لابد در ارادت او را حرمان خسته گرداند. و این ارادت و احوال دنیا منتهیان را که مستقیم شده باشند همه زیان کارست ۵
پس در دل مبتدیان که متلون باشند زیان کارتر . و بزرگان گفته اند که : هر مرید را که در ابتدا دل بدنیاز باز نگردد از وی هیچ صلاح نیاید . و شرط مرید آنست که باول حال هر چه در دنیا دارد بذل کند، و راحت برادران بر راحت خود ایثار کند، و دل را از حب حطام دنیا صیانت تمام کند تا ارادت از وی درست آید. و آن ارادت که بدنیاز تعلق گیرد حرص گویند و طمع و شره و هر چه زیادت از مهم قوت ۱۵
وقت است جمله سبب ندامت است .

و دیگر ارادت احوال آخرت است که دل آدمی ازین منزل ترقی کند، و اسباب آخرت و سعادت ابدی دران دل محبوب گردد، و مزید درجات جنت آید، و بدان ارادت مجاهدتها پیش گیرد، و عمر در تعب و طلب بذل کند تا بقیامت بمراد خویش رسد. و این نوع ارادت زهاد و عباد را باشد و این را رغبت و رهبت ۲۰
گویند . خداوند تعالی ازین دو قوم خبر دادست : مِنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ

۲-۱ ، چنین بنظر می رسد که شاید کلمه ای مانند «است» در این میان از قلم

افتاده است و جای آن بعد از هر يك از این کلمات تواند بود .

۲ - قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳ .

مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ١ .

اما ارادت که باحوال آخرت تعلق دارد مضمّن است و از انجا فواید آخرتی حاصل آید و مَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ٢ ، فَاُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ٣ . و ارادت آخرت شریفتر از ارادت دنیاست که آخرت حکم بقا دارد و دنیا حکم فنا، و الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ٤ ، و گفته است (۲۰ پ) : وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ ٥ . پس طامعان مریدان دنیا باشند و متقیان مریدان عقبی. و این دو سرای محل صنع است و منزل و صانع بهتر از مصنوع مرید را و کاملتر .

و سوم گونه ارادت بحق است که آدمی دیده دل را بکحل عقل منور گرداند ، بارتقا و تصعد از جمله مکونات در گذرد و به بیند که دل شریفست و ارادت حرکت دل است که نه در وی طمع دنیا شاید بودن نه در هوای طلب عقبی، بل که در شرط ارادت حقیقی آنست که باوج ولایت و سمای عزت رود تا عزیز هر دو سرای گردد، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ٦ . و کلمه طیبه ارادت صادق و نیت صحیحه است که از دل مرید محقق صادر شود ، و بهیچ آفریده معلق نشود، و بمحبت اغیار مکدر و ممزوج نگردد، و طیران در سمای همت کند که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيُبْغِضُ سَفْسَافَهَا . ١٥ و چون دل را در طلب حقایق راه حق ارادت افتد دنیا در بازو چنانکه شیخ شبلی رحمه الله علیه باول ارادت بدره بدره زر در دجله می انداخت . گفتند : چرا

١ - قرآن، سوره آل عمران (٣) آیه ١٤٦ .

٢ - قرآن، سوره اسری (١٧) آیه ٢٠ ؛ بقیه آیه نیز چنین است : فَاُولَٰئِكَ كَانَ

سَعْيَهَا مَشْكُورًا .

٣ - قرآن، سوره مریم (١٩) آیه ٦١ .

٤ - قرآن، سوره اعلیٰ (٨٧) آیه ١٧ .

٥ - قرآن، سوره نساء (٤) آیه ٧٩ .

٦ - قرآن، سوره فاطر (٣٥) آیه ١١ .

می اندازی؟ گفت: در پنداشت را گشاده میکنم تا بجهم. گفتند: چون^۱ در آب می اندازی، اگر ببخشی بهتر. گفت: زهرست، چون مرا زیان دارد دیگران را چون پسندم؟ که رسول علیه السلام گفته است: **لَا يَسْتَمَلُ إِدْمَانَ أَحَدِكُمْ حَتَّىٰ يُجِبَّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ مَا يُجِبُّ لِنَفْسِهِ**.

۵ و چون از دنیا بر گذرد بطمع درجات آخرت هم قناعت نکند چنانکه از شیخ ابوعلی رودباری آورند که گفتند: ای شیخ چه می باشد؟ گفت: انواع راحت آخرت و فنون لذات بهشت و درجات رفیع عرض میکنند (۲۱ ر) و رضوان میگوید: چه خواهی که بنام تو کنیم؟ که درهای خزاین گشاده اند. میگویم که هیچ نخواهم الامعبود را.

۱۰ پس ارادت حقیقی آنست که مبتدی را نیت صادق در دل افتد تا از آفریدها اعراض کند، و در طلب حق کمر جهد بر میان بندد، و مرید وار در راه دین آید، و ابتدا روی^۲ به پیر مشفق کند تا این پیر او را مدد دهد در سلوک راه طریقت، و از آفت منازل او را خبر دهد که رفته باشد و داند، تا مرید بجایگاهی منقطع نگردد، و فترت نیفتد. و هر که در راه رفتن پیر را نپسندد از فترت ارادت باشد و تردد دران چون ارادت فاطر بود امتحان کند و در تردد و تلون افتد. چنانکه از

۱۵ بزرگی از بزرگان طریقت حکایت کنند که گفت: من شرط ارادت از گربه ای آموختم که روزی دراز بر در سوراخ موشی نشسته بود، نه خورد و نه خفت و نه برفت، و نه دیده از سوراخ بگردانید تا آخر شب را بمقصود خود رسید.

پس مرید را در راه چندان صدق و جد و جهد بیاید کرد که گربه، که سلوک این راه آسان نیست بل که این کار با عمر همبرست. و گفته: **أَقْلُّ مَا فِي هَذَا الْأَمْرِ بَدَلُ الرُّوحِ أَنْ قَدَرْتَ فَعْمَالَ^۳ وَإِلَّا فَالْأَشْتَعَلُ بِسَالِقِ الْعِلِّ وَالْقَالِ**. و گفته اند: **مَنْ طَلَبَ**

۱ - کلمه «چون» را که در متن از قلم افتاده کاتب در حاشیه افزوده است.

۲ - کلمه «روی» را که در متن از قلم افتاده کاتب در حاشیه افزوده است.

۳ - در اصل «ان قدرت فعال» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

شَيْئاً وَجَدَّ وَجَدَ . و چون ارادت صادق شود و از شوایب صافی گردد و مرید با خود عزم درست کند که مقصد الا حق نخواهد بودن هرگز از طلب فرو نه ایستد، تا باشد می جوید و چون بنزع برسد جان نیز دران طلب تسلیم کند که خود اول شرط ارادت دنیا باختن است، آنکه تن بخدمت سپردن است، آنکه جان بمطلوب (۲۱ پ) دادن است، آنکه از اطماع دو جهانی فارغ بودن است که هر که درین طریقت درمقابله ارادت چیزی جوید آن تجارت باشد نه ارادت و در طریقت تجارت نیست .

ایزد تعالی ارادتها صادق گرداناد ، إِنَّهُ الْقَادِرُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ .

۵

مهم دوم توجه است .

قال الله تعالى : وَتَوَجُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ^{۱۰} . مرید را توبه باید کرد از جمله معاصی، از صغایر و کبایر، که گناه کردن تیره گردانیدن آینه دل است و چون آینه تاریک باشد در وی هیچیز نشاید دید و مراد ازین طریقت آنست که دلها بر مثال آینه گردد صافی و منور تا در وی عکس عالم خلق و امر را به بیند، تا از زمره عوام بصف خواص آید . و چون دل تاریک شود بظلمات معاصی قسوتی در وی پدید آید، وَالْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدًا مِنَ اللَّهِ بَعِيدًا مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبًا مِنَ الشَّيْطَانِ^۲ ،

دل سنگ صفت است و خانه شیطانست^۲ و دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است .

۱۰

۱۵

و تصفیه دل ترك معاصی باشد و ترك معاصی اعراض است از هوا، و احتراز از امثال امرهای شیطانی و جستن نصیب هوای نفسانی . و این احتراز از معاصی هم اشتغال آرد بل که چنان باید که آدمی دیده دل باز کند ، و نور طاعت از ظلمت معصیت باز شناسد، و بداند که هر لذتی که امروز از معاصی برسد فردا حسرت

۲۰

۱ - قرآن، سورة نور (۲۴) آیه ۳۱ : در نسخه اساس : «ایها» .

۲ - ۲ ، بقرینه جمله بعد : «دل آبگینه صفت زجاجة مصباح ایمان است» شاید این جمله نیز چنین بوده است : «دل سنگ صفت خانه شیطانست» . شاید هم کلمه ای مانند «چنین» از قلم افتاده و بوده است : «[چنین] دل سنگ صفت است و...» .

و نعمتی خواهد بودن در قیامت، پس رجوع کند از جمله معاصی و باز گردد و با راه طاعت آید .

و توبه هم بزبان باید و هم بدل و هم بتن نه چنانکه بدل اندیشه فساد دارد و بزبان گوید : توبه کردم، که این خیانت باشد و چنان نه (۲۲ ر) که بزبان گوید: توبه کردم، و بتن در معاصی باشد این ضعف و عجز و کاهلی باشد که چنان نباید ۵ که تن را در قید توبه دارد، و دل در زینت توبه دارد، و به زبان ذکر توبه راند تا از جمله تایبان شود. و توبه طهارت مردان است از لوث معاصی، و تسایب متطهر گردد، حق تعالی ویرا در حرم محبت خود راه دهد که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَّطَهِّرِينَ**^۱.

۱۰ و توبه را سه وجه است: اول توبه عوام که از کبایر باز گردند، و از محرمات دور شوند . و در خیر آمده است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت : **إِنَّ لِلَّهِ جَانِبًا مِّنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ يُقَالُ لَهُ جَانِبُ التَّوْبَةِ لَا يُدْعَلُ عَلَيَّ الْعِبَادُ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ عَنْ مَغْرِبِهَا** ، گفت : حق را تعالی دری است که در جانب مشرق پدید آید آن در نه بندند^۲ تا آفتاب از مغرب بر آید^۲ یعنی تا بقیامت در توبه بر عاصیان گشاده است تا هر وقت که عاصی باز آید در توبت گشاده بیند و مقبول گردد .

۱۵ و در حدیث آمده است که اعرابی^۳ بنزد رسول علیه السلام آمد و گفت : **إِن أَحَدَنَا يَذُنُّ؟** قال : **يُحْتَبِ عَلَيْهِ** . قال : **يَا رَسُولَ اللَّهِ تَدِينُ دِينًا تَغْفِرُ مِنْهُ** قال : **يَغْفِرُ لَهُ** . گفت : یا رسول الله یکی از ما گناهی کند حال او چه باشد؟ گفت : آن گناه بروی نویسد . گفت : یا رسول الله توبه کند گفت : **بِإِمْرَانٍ وَرَقْمٍ عَفْوٍ** بران گناه کشند. فقال **ثَانِيًا وَثَالِثًا** فقال **مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلَ**، سه نوبت این سایل معاودت کرد. گفت: ۲۰ دیگر باره بر وی نویسد . گفت: یا رسول الله دیگر باره توبه کند . گفت : دیگر

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۲۲ .

۲ -- ۲ ، در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه افزوده است .

۳ -- رسم خط نسخه اساس : اعرابی .

- بارہ عفو کنند قال الله لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا، گفت: در حضرت عزت ملال را مجال نیست (۲۲ پ) تا مادام بنده باز می آید می پذیرد. و چنانکه در حدیث مراتب اوقات توبه درست شده است از رسول علیه السلام که گفت: مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَتَهُ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ. همچنین بماه و هفته و روز باز آمد و آنکه گفت: وَمَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُغْرَعَرْتَابَ اللهُ عَلَيْهِ، گفت: آن ساعت که جان میدهد توبت کند قبول کند و این ضعیف ترین توبتها است که مردم از حیوة نا امید شود و جمله قوتها که دواعی شهوتها باشد بمیرد آنکه بنده بحکم عجز و اضطراب توبه کند و با آن همه حق تعالی بکمال کرم این توفیق میکند که اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَأَذَنْبَ لَهُ .
- دوم درجه از توبه احوال خواص است که از صغایر توبه کنند که صغایر را در حق خواص همچندان آفت است که کبایر را در حق عوام. و هر گناه که خداوند تعالی بنده را بدان مطالبه کند آن کبیره باشد. رسول علیه السلام گفت: اِيَّاكُمْ وَمَحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَاِنَّ لَهَا مِنْ اَللّٰهِ طَالِبًا ، گفت: از صغایر دور باشید که هر صغیره که ترا در چشم و دل نیاید خدای تعالی آنرا در علم خود گیرد، و در قیامت با بنده حساب کند، و هر چه که در قلم ملائکه و علم خدای تعالی آید در قیامت حساب آن از بنده باز خواهد، و خرد نباشد و يك خاطر بد باشد که بنده آنرا خرد شمرد از انجا دوم گناه تولد کند و سیم پدیدار آرد و آنکه ظلمتی شود که جمله دل بگیرد. پس از بیم کبایر از صغایر دور باید بودن که نفس اماره غدار است چون بيك صغیره ویرا راه گشاده کنی بدیگری تجاسر^۱ و اصرار بر صغایر تعدی دارد بارتکاب کبایر (۲۳ ر). پس اگر وقتی زلتی حاصل آید در حال بر اثر آن توبه باید کرد تا نفس دلیر نگردد، عَسَى اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ^۲.
- ۱۰
- ۱۵
- ۲۰
- و رسول علیه السلام در وصیت معاذ جبل گفت: اتبع السيئة الحسنة تمهها، گفت: بر اثر سيئه زود حسنه ای بکن تا آن سيئه را محو کند. و از رسول علیه السلام

۱ - ظاهراً کلمه‌ای از قبیل «کند، ورزد، نماید» از قلم افتاده است.

۲ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳.

درست شده است که هر گاه سحر گاه سلطان عنایت را از حضرت لایزال بمطالبت همم بندگان بعالم ظهور و تقریب دلها فرستد تا در محمل وصول بحکم اضافت نزول افاضت قبول کند ، و در میان جان آدمیان ندا در دهد که : هَلْ مِنْ قَائِبٍ فَيَقْبَلُ تَوْبَتَهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيَغْفِرُ لَهُ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَيَسْتَجَابُ دَعْوَتَهُ ؟ ندا در دهند که هیچ تائب هست تا توبه وی قبول کنیم؟ هیچ آینده بصدق هست تا از کرم خود استقبال ۵ قدم او کنیم؟ و در قرآن قدیم گفته است: يَا [آيَاتِهِمُ الَّذِينَ آمَنُوا تَوَدُّوْا إِلَى اللَّهِ تَوَدُّتَهُ نَصُوحًا] ، نصوص آنست که دیگر باره بر سر آن فعل باز نشود . و هم چنانکه شرط ببندد فرستاد که : وَ تَوَدُّوْا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا^۲، اسم قبول توبه بر خود نهاد که غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ^۳، تا بنده ناامید نشود .

- ۱۰ پس همیشه تائب باید بودن تا در وقت فترت از معصیت توبه باید کردن و در وقت طاعت از عجب و ریا توبت باید کردن که آفت در وقت طاعت بیشتر از آنست که آفت زلت و فترت در وقت معصیت .

و مرتبه سوم از توبه صفت انبیا^۴ و اولیاست که چنین گفته اند که : حَسَنَاتُ الْاَجْرِ اَرْسِيَّتَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ . مبتدی را و عامی را واجب است که از کبایر دور باشند، (۲۳پ) و مقتصد را لازم است که از صغایر و شبهات حذر کند ، و بر صدیقان و ۱۵ سابقان معین است که پیوسته رقیب خاطر باشند، و باسباب توقف کنند، و از هر حالتی که بگذرد آن گذشته را زلتی شمارند از التفات بدان حالت توبه کند^۵ چنانکه موسی علیه السلام در فرط حرارت^۶ محبت خود قدم بر بساط انبساط نهاد و گفت : اَرِيحِي

۱- قرآن، سوره تحریم (۶۶) آیه ۸ .

۲- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱ .

۳- قرآن، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲ .

۴- «انبیا و» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- اگر در اصل «توبه کنند» نبوده باشد ، فعل مفرد به جمع عطف شده است چنان

که در دیگر موارد این کتاب نیز دیده می شود .

۶- کلمه «حرارت» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

أَقْظُرُ إِلَيْكَ^۱ . چون از حد سکر خود درگذشت نور عقل بر دل وی مستولی تر گشت، بچشمه سبحانیت الهیت غسل کرد ، و جامه توبت در پوشید . گفت : سُبْحَانَكَ قَبْتُ إِلَيْكَ^۲ . و اینجا بود که سید عالم علیه السلام اشارت کرد که : يَا [أَيُّهَا] النَّاسُ ذُودُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ فَإِنِّي لَأَقُوبُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ ، گفت : بر شما باد که همه بدرگاه توبه بازگردید که من که رسول خدایم بعالمیان ، هر روز صد بار توبه کنم و بدرگاه بازگردم . و توبه مصطفی علیه السلام نه از گناه بود و نه از زلت و نه از صغیره و کبیره بل که از توقف خاطر بودی بوسایل و اسباب ، و چون ازان حالت ترقی گرفتی و باز نگرستی ازان التفات توبه کردی ، و مقصود ازان توبه تنبیه و تلقین امت بودی تا بدانند که چون انبیا و اولیا را بتوبت حاجت افتد مبتدیان و مریدان و طالبان و سالکان را احتیاج بیشتر باشد و توبت کردن مهم تر و نهایت توبه حفظ دل است و بدایت توبه قول زبان ، قال علیه السلام : التَّوْبَةُ قَوْبَةٌ .

ایزد تعالی ما را از کردارهای بد و گفتارهای بد و محال توبه دهد و ما را از آفات نگاه دارد ، إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^۳ . (۲۴ر)

مهم سوم ریاضت است .

بدان که طبع آدمی جموح و کنود است و اوصاف خبیثه و اخلاق ذمیمه مرکب است در طینت آدمی چنانکه خدای تعالی در قرآن بمواضع مختلف یاد کرده است : وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ عَجُولًا^۴؛ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ؛ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ؛

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۳- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳۵ ، ۵۱ .

۴- آیه قرآن اینست : خلق الانسان ضعيفاً ، سوره نسا (۴) آیه ۳۲ ؛ يا : كان

الانسان عجولاً ، سوره اسرى (۱۷) آیه ۱۲ . ظاهراً آنچه در متن آمده آمیخته ای از

این دو آیه است .

۵- قرآن، سوره بلد (۹۰) آیه ۴ .

۶- قرآن، سوره عادیات (۱۰۰) آیه ۶ .

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ^۱؛ گفته است در قصه یوسف : وَمَا أُجْرَىٰ ذَنَفِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ^۲. و مصطفی علیه السلام گفته است : أَعْدَىٰ^۳ عَدُوِّكَ ذَنَفُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. و بدو درود علیه السلام از حضرت عزت و حی آمدست که : عَادِ ذَنَفَكَ فَإِنَّهَا أُنْتَصِبَتْ لِمَعَاذِكَ. و در قرآن خیر داد که : إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ^۴.

- ۵ و مانند این آیات و اخبار بسیارست که چون آثار اخلاق خبیثه که ثمرات تسلط نفس اماره است بر احوال آدمی غالب شود آدمی در خسران و خذلان افتد و از نور ایمان محروم ماند و از درگاه عزت مهجور گردد ؛ همچنان که کره در بیابان خوی کرده باشد ، و قوت او مستولی باشد ، آسان آسان لگام نپذیرد و رام نشود ، چنانکه مرکب را شاید ، بر ریاضت حاجت افتد که چون مرتاض گردد ، و زخم لگام ریاض بیابد، ذلول شود، زین را شاید، آنگه از وی فایده حاصل شود. این نفس اماره جموح تراز مرکب بیابانی است چون آنرا بر ریاضت حاجت است تا بصلاح آید نفس اماره نیز محتاج است تا چون آدمی بمجاهدت در آید، و اثقال عبادت بر نفس نهد، و اشغال و علایق شهوانی از وی دور دارد رنج مجاهدت سبب راحت مشاهدت گردد و ازان ریاضت هدایت حاصل آید چنانکه حق تعالی خبر داد در کلام مجید :
- ۱۰ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا (۲۴پ) لَنَسُدَّنَّ لَهُمْ سُبُلَنَا^۵. و از مصطفی علیه السلام پرسیدند که : بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؟ گفت : جِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . و جهاد بر دو گونه است : یکی جهاد ظاهر است که تعلق بر عایت و حفظ ارکان دارد و آن جهاد با مخالفان دین و کافران و بیگانگان باشد و این بر شحنگان و امیران و اصحاب

۱ -- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۶۵ ؛ نیز سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۴ : ان الانسان

لكفور مبين .

۲ -- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

۳ -- دراصل : اعدا ، اصلاح شد .

۴ -- قرآن، سوره عصر (۱۰۳) آیه ۲ .

۵ -- قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

قوت متعین است؛ و دیگر گونه جهاد مرد است با نفس اماره خویش که دشمن دل و مخالف دین است و همیشه بر تربیت^۱ دل مشغول باشد و از متابعت شرع تهر کند و آفت این نفس بر مرد بیشتر و بتر از آفت کافران است و زیادت از تلبیس ابلیس است که این در مرد در پیراهن آمده است .

۵ و این جهاد با این نفس ، واجب حال هر رونده است و درین مجاهدت نفس اماره را اسیر کردن و در زیر پای ریاضت و پرا حمل و ذلول گردانیدن تا مگر مرتاض و مهذب شود و از گمان بیقین و از طبع بشرع گراید ؛ و حق تعالی بدین فرموده است و بیان کرده : **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** .^۲ و سید عالم علیه السلام چون بر ریاضت نفوس و مجاهدت طباع بفرمود و قمع اوصاف مذمومه از قوم درخواست ، چنین عبارت کرد که : **رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ** .^{۱۰} چون گفته است که : نفس بزرگتر دشمنی است و مخالفت کردن با بزرگتر دشمن بزرگتر جهاد باشد و جهاد بزرگتر را ثواب بیشتر .

پس هر که صلاح دین خود خواهد قصد کند که دل را بنور کلمه توحید منور کند و سر را بحلیه محبت مزین گرداند باید که نخست (۲۵) بر ریاضت نفس اماره مشغول شود که قصد کردن بسلوک طریقت در مقابله ایمانست . نخست توبه کردن ، و توبه در مقابله نیت است و آنکه ریاضت باید کردن که مانند طهارت است که بی طهارت نماز منعقد نشود و بی ریاضت نفس سالک این طریقت نتواند شد که ویرا کدورات است و بر وی غبار و دخان گمان است و بخار هموم متفرق ، و غالب بتصفیه و تنقیه حاجت است که آسمان صافی باید از بخارات و غبارات تا نور خورشید شعاع خویش ظاهر کند و خود را بسزا جلوت کند و تصفیه و تنقیه نفس بر ریاضت و مجاهدت راست آید که بدان ریاضت زوال اوصاف مذمومه بباشد ، آنکه نور یقین در آینه دل متلاشی شود ، و عکس بر اطراف و اعضا افکند ، جمله منقاد

۱ - در نسخه اساس : بر سب (بی نقطه) و در حاشیه نوشته شده است : خ .

۲ - سورة حج (۲۲) آیه ۷۷ .

و مطیع اوامر شوند ، و باختیار قصد طاعت و عبادت و عبودیت کند که نفس چون مرتاض باشد با طاعت الوف شود ، و باختیار طالب گردد ؛ و چون مرتاض نباشد در سلوک طریقت کاهل باشد، و تمرّد کند، و باضطرار عبادت کند ؛ در طاعت ضروری لذت و راحت ندهد . و رسول علیه السلام گفته است که : حلاوت طاعت مؤمنان یابند ، منافقان لذت عبادت نیابند زیرا که نفس ایشان کاهل باشد و مکدر و ۵ ظلوم مطلع نتواند شد بر حقیقت عبودیت ، هر چه کند بعبادت کند هرگز حقیقت نیابد .

اما نفس مؤمن چون مرتاض شود و برنج مجاهدات کدورات از وی زایل شود ، و رمد از بصیرت او برخیزد ، و بحقایق بیناگردد ، (۲۵ پ) و در دقایق روان گردد، از جمله محسنان شود، و در حرم معیت حق راه یابد که *إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ* .^{۱۰} پس اول ریاضت حفظ حواس است که مبتدی خلوتی گیرد بشرط ، و از میان خلائق عزلت اختیار کند ، و در زاویه نشیند که منافذ حواس نباشد ، دست و پای و زبان و گوش و دیده را از رفتن و گرفتن بگزاف، و نگریستن بهوا و شهوت، و گفتن بدروغ ، و شنیدن محال منع کند ، و روزگار را در اوراد دینی مستغرق دارد ، و همیشه مراقب احوال نفس باشد ، و آنرا مخالفت نماید ، و هر چه روی در وفا دارد و حق را باشد آنرا مساعده می نماید. و چون بر ریاضت اطراف را در بند آورد وی شود آنکه حواس را بند کند ؛ چون حفظ حواس بکند و هر يك را بمهم خاص او مشغول گرداند قوی تر شود ، ریاضت از ظاهر فراتر گردد، در شهوات و لذات بر خویشتن به بندد، و در خفتن و خوردن و پوشیدن بحد ضرورت باز آید. بشناسد که دنیا مردارست، *الابوقت ضرورت* بجهت^۲ حفظ حیوة نشاید خوردن که روا نیست ۲۰

۱ - شاید کلمه «در» زائدست و یا آن که بجای «ندهد» فعلی بوده است مناسب با

مقدمات جمله ، مانند : «نیابد» .

۲ - قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : بحد .

از مردار خوردن . و چون بسیار نخورد کمتر خسبد ، و چون خوردن و خفتن بضرورت باشد و رعونت ساقط شود مقصود از پوشیدن بدانند که ستر عورت است^۱ بجامه مختصر قناعت کند .

و چون نفس را بدین سه چیز ریاضت دهد و هوای پر^۲ خوردن و خفتن و پوشیدن از وی بازگیرد فضول و رعونت و تکبر در وی منجمد شود که بیشتر آفات که از نفس پدید آید از خفتن و خوردن و پوشیدنست و مرید چون سیر بخورد کاهل شود ، از وی عبادت نیاید ؛ و چون بسیار (۲۶ر) خسبد کند شود از وی خلوت نیاید ؛ و چون جامه فاخر پوشد رعنا شود از وی خدمت نیاید . و چون خدمت و خلوت و سیادت^۳ از بنده فایست شود آدمی در زمره بهایسم افتد ، و از حساب و اعداد شیاطین گردد ، و در شرع مقصر باشد ، در طریقت قاصر باشد که نخست دقایق شریعتست آنکه حقایق طریقت . و چون ظاهر مرتاض شود مرد قوی گردد در ریاضت دادن نفس ، یا بر کمتر خوردن و کمتر خفتن و خشن پوشیدن راست گردد ، آنکه چون نفس ضعیف تر شود مرد قوی تر شود در باب ریاضت ، خاطر را لگام بر کند و زمام خاطر نگاه دارد تا در میان محالات جولان نکند . و آن دشخوارترین بابی است از ابواب ریاضت و عظیمترین مجاهده ایست^۴ که مردم در خطرات محابا نکنند و^۵ هر رونده ای اینجا استقامت نتواند بودن^۵ الا کسی [که] بتدریج مراتب سلوک بشرط بجای گیرد ، و حق هر منزل بتمامی بجای آرد تا چنان

۱ - کلمه «است» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۲ - کلمه «پر» در متن از قلم افتاده و کاتب در حاشیه آن را افزوده است .

۳ - با توجه به جملات پیشین بجای کلمه «سیادت» باید «عبادت» باشد .

۴ - رسم خط نسخه اساس : مجاهده ایست .

۵ - ۵ ، شاید در اصل بوده است : «هر رونده ای [را] اینجا استقامت نتواند بودن» و یا اگر «را» افزوده نشود فعل آخر جمله بجای «بودن» کلمه ای دیگر مانند «نمودن» کردن» باید باشد . در صورت اول ، آغاز جمله بعدی نیز شاید چنین مناسب ترست : «الا کسی [را که]....» .

شود که رقیب خاطر گردد .

پس شرط مبتدی که ریاضت کند آنست که بهیچ وجهی محابا نکند نفس اماره را تا در اندک و بسیار بهیچ گونه متابعت هوا [ی] او ننماید که زود مغلوب و مغرور شود .

- ۵ و چون نفس را ریاضت حاصل باشد نیز بیکباره نشاید قهر و قمع او کردن که آنگاه چون مرده گردد و این اوصاف معدوم شود ، بی قدر شود ، و ریاضت راهیچ قدر نماند . در حدیث آمده است که مصطفی علیه السلام عبدالله بن مسعود را دید بسیار ریاضت کرده و در سلوک مجاهدت بدان جای رسیده که جمله قوت ساقط گشته بود (۲۶ پ) و دست و پهای از حرکت فرو ایستاده . و حدیثها باقصر دماغ رفته . سید
- ۱۰ علیه السلام چون حال او چنان دید نپسندید ، گفت: یا عبدالله إِنَّ لِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، دست خوشتر و عنان کشیده تر دار که نفس ترا نیز بر توحق است و چون بیکبار قصدهلاک او کنی مأخوذ گردی و عرضة آفت و نشانه عذاب شوی . پس ریاضت نیز بعلم باید و بشرط ، تا نه نفس مرده و نه مسلط بماند که تسلط او دل را زیان دارد و مردگی او دین را زیان دارد . و شناختن قاعده اعتدال در طریقه مجاهدت و ریاضت عظیم کاری است و شرح تمام خواهد و درین کتاب این قدر کفایت است .
- ۱۵ ایزد تعالی توفیق دهاد ما را در مجاهده و از مخالفت او امر نفس اماره مدد کناد تا نفس را مرکب سازیم اِذْهَ الْمَوْفِقِ وَالْمُعِينِ .

سهم چهارم [زهدست]^۲

- بدان که مردم مؤمن چون خواهد که ذوق طریقت بیابد و بقایده حیوة خویش رسد باید که در فضول دنیا زاهد شود و دل از حب حطام او و قید حرص زخارف
- ۲۰ خلاص دهد و روی بمهم دین آرد که دنیاخانه آفت ، و منزل محنت ، و محل غرور و

۱ بجای « از » ظاهراً باید « در » یا « به » باشد که با فعل « مددکناد » متناسب ترست .

۲- در حاشیه به خطی دیگر افزوده شده است : زهدست ، در این جا بقیاس معنی

و دیگر عنوانهای مشابه کتاب اضافه شد .

فنا، و مقام رنج و عناست. صورتش نرم است اما صفتش درشت است، و زهر قاتلست هر که بخورد در هلاک افتد، و در سرای رنج هر چند سبکبارتر بهتر که عقبات معضلات بر راه آخرت است که رونده را گذر می باید کرد و چون از فضول دنیا و حب حطام او گران بار باشد بوقت عبور و جواز رنجور گردد. و در قیامت حساب جمله باز خواهند اگر حلال باشد (۲۷) و اگر حرام باشد عذابش کنند، بقول مهتر علیه السلام ۵

حلالها حساب و حرامها عذاب^۱.

روزی سید علیه السلام با جماعتی از صحابه می رفت بمنزله ای رسید، جیفه ای دید آنجا افتاده. گفت: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الدُّنْيَا فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذِهِ الْجَيْفَةُ، هر که خواهد که دنیا را ببیند گو درین مردار نگر که مثل دنیاست. و چون آدمی بر حب دنیا حریص شود مردار خوار باشد، و چون مردار بسیار خورد مرده دل شود، و از مردم مرده دل طلب حق و سلوک راه حق درست نیاید. ۱۰

پس مؤمن باید که ظلمت دنیا و کدورت آن نیک بشناسد و در احوال تغیر و تقلب او تأمل کند و بداند که عالمی را که حلال او را مشقت حساب خواهد بود و حرام او را مذات عذاب، و صورت او را تشبه بمردارست، و از آن روز که حق تعالی دنیا را بیافریده است بوی ننگریدست بفتوای^۲ مصطفی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ لَمَّ يَنْظُرَ إِلَيَّ الدُّنْيَا مَنَدَّخَلَقَهَا بَغْضًا لَهَا، ازین منزل هر چند سبکبارتر رود بهتر که: إِذْمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ^۳ و حیوة این عالم جمله بازی است و مؤمنانرا برای بازی نیافریده اند، دل را از حب دنیا نگاه باید داشت که چون حب و حطام^۴ دنیا بر دل مستولی شود مرد حریص و بخیل و شحیح و دراز امل شود، و در حرام افتد، و دلیر گردد، و آنکه ظلمت حرام ابر دل گردد، و نور معرفت منقطع کند که: ۲۰

۱- کلمه «عذاب» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲- رسم خط نسخه اساس: بفتوی.

۳- قرآن، سوره محمد (۴۷) آیه ۳۸؛ در آیه ۱۹ سوره حدید (۵۷) نیز آمده

است: انما الحیوة الدنیا لعب و لهو.

۴- شاید: حب حطام، است که در دیگر موارد این کتاب هم آمده است.

حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ^۱.

و چون دل از کدورات و محبت دنیا صیانت کند و در قلعهٔ قناعت خود را زاویه‌ای حاصل کند صفا و نور در بصیرت (۲۷ پ) پدید آرد که بعاقبت بینا گردد، اجل با نفس هم بر کند، از دام حرص و حیل و امل خلاص یابد: زاهد گردد. زهد دنیا را فایده‌هاست:

۵

اول فایده آنست که بسابقه و عاقبه بینا شود، بدانند که هر چه فنا پذیرست طلب را نشاید، از عهدهٔ این آیت بیرون آید که: لِيَمِيلَ تَأْسُؤًا عَلَيَّ مَافَاتِمَّ وَلَا تَقْرَحُوا جِوَابِيَا آتَيْتُمْ^۲، و از جملهٔ محسنان گردد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳. هر که زاهد شود در دنیا همه مصایب و نواب و مکاره روزگار بردل وی آسان گردد چنانکه رسول علیه السلام خبر داد: مَنْ زَهَدَنِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ المَصِيبَاتُ.

۱۰

و فایدهٔ دیگر آنست که برنج موقت راحت و لذت مؤبد حاصل آید چنانکه رسول علیه السلام در حق زاهدان اشارت کرد و گفت: دَعَبُوا أَقْلِيلاً وَأَسْتَرُوا حُؤَاكِمِيراً. و فایدهٔ بزرگتر آنست که باحوال انبیا متشبه گردد و با آثار ایشان مقتدی و بانوار دولت ایشان مهتدی گردد. و چون امروز در عمل متابع انبیا باشد فردا نیز در قبول و اقبال مساعد انبیا گردد و حَسَنٌ أَوْلِيَّتِكَ رَفِيقًا^۴؛ بیشتر انبیا در دنیا زاهد بودند و طریقت ایشان زهد بود و معرض گشته از حطام دنیا. و این منزل را سرای فتنه گویند و درین سرای بضرورت کفایت کردند و بمؤمات قناعت نمودند چنانکه موسی علیه السلام از جمله اعراض کرد عصائی و گلیمی و نعلینی برگزید. چون قصد طور کرد و بیساط

۱۵

۱- در اصل: خطیة

۲- قرآن، سورهٔ حدید (۵۷) آیهٔ ۲۳.

۳- قرآن، سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۲۸.

۴- قرآن، سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۷۱.

نور نور رسید آن معلومات نیز زحمت او آمد. گفتند: **أَلْقِ عَصَاكَ^۱**، **فَاخْلَعْ ذَعْلِيكَ^۲**. و از حق تعالی سؤال کرد که: از بندگان بردرگاه تو که محبوب ترست؟ (۲۸) خطاب آمد که: هر که در دنیا زاهد ترست بنزدیک من دوسترست. و عیسی علیه السلام خود زاهد انبیا بود و در کمال زهد بدان مرتبت بود که بتربك جمله دنیا بگفت، و

۵ **إِنَّكَ وَبِشَارٍ بَاخُودٍ هَيْجَ حَيْزٍ نَدَاثَتِ وَهَمْرَاهُ نَكْرَدُ**، گفت: **الْمُنْثِيَا قَنْطَرَةً فَاعْبُرُوها وَلا تَعْمُرُوها**. و سید ولد آدم خاتم النبیین بود علیه السلام، حق تعالی او را گفت: **لَوْ لَأَنَّ لَمَّا خَلَقْتُ الْإَفْلَاقَ**، با این همه در دنیا چنان زاهد بود که هرگز خوش نخورد، و جامه نیکو نپوشید، چنین خبر داد از حال خویش: **عُرِضَتْ عَلَيَّ بِطَاحَاءِ مَكَّةَ ذَهَبًا فَقُلْتُ لِأَجْوَعُ يَوْمًا وَأَشْبَعُ يَوْمًا**. و گفت علیه السلام: زاهدان امت

۱۰ **من در مرتبت بانبیا [ی] گذشته برابر باشند روز قیامت؛ و فقرای صحابه را بتربك دنیا و مواظبت بر زهد بفرمود. گفت: دل را از دنیا نگاه دارید و حب حطام آن از دل خود بدر کنید تا در قیامت جمال من باز بینید. و در اخبار نقل کرده اند که یکی از صوفیان صحابه فرمان یافت، مهتر علیه السلام از حال او پرسید. گفتند: دو درم سیم در زاویه اوباز یافتند. گفت: **صَلُّوا عَلَيَّ صَاحِبِيكُمْ فَانِّي لِأُصَلِّيَ عَلَيَّهِ**، شما بروی نماز کنید که من بر وی نماز نکنم که در دنیا دراز امل بوده است؛ و راغب دنیا دراز امید^۳ باشد و زاهد دنیا کوتاه امل، و مرد کوتاه امل در طلب آخرت راغب باشد، و دل را از متابعت هوا حمایت کند، و زود بمراد رسد.**

پس زهد در دنیا نور دل است، و صلاح وقت^۴، و نجات قیامت، و سبب

۱- قرآن، سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰.

۲- قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۱۲.

۳- کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: امل، یعنی: دراز امل، که با توجه به دیگر اجزای جمله مناسب تر می نماید.

۴- در این جادر نسخه به اندازه جای يك دو کلمه سفید است ولی جمله مختل نیست.

درجات باشد در بهشت ، و تشبه باحوال انبیا و رسل که مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ (۲۸ پ)
فَهُوَ مِنْهُمْ .

ایزد تعالی ما را در زهد راغب گرداناد و در رغبت دنیا زاهد گرداناد و بدرجه
زاهدان برساناد إِيَّاهُ الْمُنْعِمُ الْمُعِينُ .

۵

مهم پنجم در خوف

قال الله تعالی : وَ خَافُونَ^۱ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۲ ، پادشاه قدیم بی نیاز بندگان
مؤمن را بخوف فرمودست ، و شرط ایمان از خوف ساخته است که در هر دل که خوف
غالب باشد آن زاجر گردد ، و مانع از معاصی و ارتکاب محرمات و شروع در زلات ،
و بنده بطاعت مایل شود ، و چون غفلت بر دل مستولی گردد زاجر خوف بر خیزد ،

۱۰

بنده قصد معاصی کند. پس خوف مهم است مرد مؤمن را در همه احوال و اقوال ،
که دنیا را آخرت بر اثر است و جمله اعمال که در دنیا از آدمی صادر شود در قیامت
بمحاسبت پیش آرند، و بتفصیل تحقیق يك يك عمل از آدمی باز خواهند . چون خوف
غالب باشد افعالی کند که در قیامت از عرض و مطالعت آن خجل و نادم نباشد چنانکه رسول
علیه السلام گفت : مَنْ خَافَ أَدْلَجَ وَمَنْ أَدْلَجَ بَلَغَ الْمَنْزِلَ ، گفت: هر که بترسد شب روی

۱۵

کند، و هر که بشب راه رود بامداد بمنزل رسد با اهل قافله، و منقطع نماند و شرط [نیست]^۳
که همه عاصی ترسد از فعل خویش بل که هر کس رادر نفس خود از فعل خود بیاید
ترسید و عاصی را خوف از عاقبت باشد که بقیامت از عهده اعمال سیئه خود بیرون
نتواند آمدن ، بدوزخ رود . و مطیع را در طاعت خود همچندان خوف باشد که
عاصی را در معصیت ، که اگر حق تعالی مطیعانرا بمکر بگیرد و بقهر مطالبت کند
و آفت عجب وریا بر عبادت گمارد مطیع در (۲۹ ر) عذاب عجب متحیرتر و متحسرتر
باشد از عاصی .

۱ - در اصل : خافونی

۲ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ .

۳ - ظاهراً کلمه‌ای مانند « نیست » در این جا از قلم افتاده و شاید در اصل بوده است :

و شرط است که نه ...

پس مؤمن را در هیچ حال از قهر خداوند عزوجل آمن نشاید بودن که بی نیازی صفت اوست چنانکه گفته است : **الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعِظْمَةُ إِزَارِي**. آمن بودن از جبروت و کبریای او غفلت است و غرور ، خداوند تعالی تهدید کرده است : **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** . ومصطفی صلوات الله وسلامه عليه مهتر همه انبیا بود و معصوم و مکرم و مطهر آمده بود و هرگز گرد حوادث و آفات معاصی بچهره و دامن مهتر نرسید با این همه همیشه دل پر خون داشتی چنانکه در وقت نماز کردن دل او میجوشیدی از قهر حق ، **كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَفِي قَلْبِهِ أَزْجِرُ كَأَزْجِرِ الْمَرْجَلِ** . و گفته است علیه السلام : **إِنَّ السَّمَاءَ قَدَأْطَتْ وَحَقَّ لَهَا أَنْ تَقَطَّ مَا مِئِنَهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعِ الْإَوْقِيفِهَا مَلَكٌ سَاجِدٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** ، گفت : آسمان از خوف حق تعالی بجنمش آمدست ، و قرار نمی گیرد ، و جنبان باشد که در هر مقدار بدستی از وی فرشته ای افتادست از ترس خدای و در سجود مانده که نه زهره قعود دارد و نه قوت قیام ، **وَاللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَلَبِئْسَ تَمِيمٌ كَثِيرًا** ، گفت : بخدای که اگر آنچه من دانم که محمدم ، شما را معلوم شود در شادی و خنده و راحت بر خود به بندی ، و در محنت و گریستن بر خود گشایی ، و شب و روز در بیابانها دوان گردی ، و طعام و شراب تان گوارنده نباشدی از بیم و ترس خداوند .

و چنان نیست که يك كس را دون ديگر می باید ترسید بل که جمله مؤمنان را در افعال خود ترس (۲۹ پ) مهم است که هیچ کس را خط نجات بیقین باز نداده اند ، همه احوال در پرده قضا مکثوم است و همه احوال بمهر قهر و قدر مختوم است ، روز قیامت کشف احوال بکنند ، **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ** . و خداوند تعالی مردان راه خود را بخوف مدح کرده است و گفته که : مردان دارم که

۱- قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۹۷ .

۲- قرآن ، سورة طارق (۸۶) آیه ۹ و ۱۰ .

[از] ^۱ بیم قهر قیامت و از غلبت حسرت و ندامت بکسب و تجارت و بیع و شری دنیا خود را مستغرق ندارند بل که همیشه ترسان باشند از هیمیت جلال حق ، رِجَالٌ لَّا تُلَاقُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ^۲ ، گفته است که از قهر و مکر حضرت خداوند خود عالمان و عارفان بیشتر ترسند ، اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^۳ و گفته است که : فردا بندگانی را در بهشت مأوی دهند که در دنیا دل را از آفات و حب زخارف او باز دارند و آتش خشیت ما در دل زنده چنانکه در آن حرقت نصیب همه اغیار از دل ایشان منقطع گردد : مَن خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ، اُدْخِلُوها بِسَلَامٍ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ^۴ .

پس خوف هم مطیع را در خورست و هم عاصی را و ولی را و نبی را و عالم را و عارف را و هر بنده ای که در توحید راسخ تر و در معرفت کاملتر و برا خوف و خشیت بیشتر ، چنانکه رسول علیه السلام گفته است : اَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ اَخْشِيكُمْ^۵ مِنْ اللَّهِ ؛ و گفته است : وَالْمُخْلِصُونَ عَلَيَّ حَظْرٍ عَظِيمٍ . و بر هر ولی که خشیت و خوف غالب شود آن خشیت محتسب او گردد (۳۰ ر) و آن خوف رقیب او شود ، در لذات و شهوات بروی به بندند ، و خوشی و راحت از خوردن و خفتن او سلب کنند ، خنده را بگریه و راحت را بمحنت و سرور را بحزن بدل کند چنانکه صاحب خوف بکمال خشیت راه یابد یکباره از خوردن باز ماند بل که بار وجود او بر وی گران شود و طالب فنا گردد چنانکه بزرگان صحابه را بودست که این حالت از عمر بن الخطاب رضی الله عنه را ویت میکنند ، گفت : وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ اَنِّي كُنْتُ شَجْرَةً تُعْضَدُ^۶ ، گفت : کاشکی من درختی

۱- بقیاس معنی و بقیة اجزای جمله افزوده شد.

۲- سورة نور (۲۴) آیه ۳۷ .

۳- سورة فاطر (۳۵) آیه ۲۵ .

۴- سورة ق (۵۰) آیه ۳۲ و ۳۳ .

۵- دراصل : اخشاکم .

۶- در نسخه اساس زیر این کلمه به خطی ریزتر نوشته شده است : ای تقطع .

بودمی بر راه گذری که مرا ببریدندی و بسوختندی ، و در مرتبت بشریت نیفتادمی .
و بوقت نزع افتاده بود ، ابن عباس رضی الله عنه ویرا گفت : چندانکه حد احتیاط
و زهد و ورع بود بجای آوردی دانم که ایمن و فارغ از دنیا بیرون می شوی ، باز
نشست و گفت : **وَاللّٰهُ اَنّٰی لَأُرِيْدَ اَنْ اَدْجُوْبِرَ اَسٰى لَآلِیْ وَاَلْعَلٰی** ، من ایمن نیستم بل که
چندان ترس و قهر و بیم بر من است که راضی شدم که سر بسر بجهم نه مرا باشد و
نه بر من باشد .

۵

و ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه مصطفی بود علیه السلام ، یارگار و صاحب
خلوت بود و مال و جان و جهان و نسب و حسب جمله در راه دین و طلب رضای ایزدی
بذل کرده بود ، با زین همه چندین خوف و خشیت از عاقبت داشت که مرغی را دید
بر سر درختی می پرید و دانه ای می ربود و آزاد می پرید ، گفت : **طُوْبٰى لَكَ يَا طَيْرُ**
تَقَعُّ عَلَى الشَّجَرَةِ وَتَأْكُلُ الثَّمَرَةَ وَلَا تَدْرِي مَا الْخَبْرُ عَظَّمَ اللهُ اُجُورَكَ . (۳۰ پ)

۱۰

عمر خطاب که تمامی اربعین و ظهور اسلام بمدد او بود از کمال خوف و
غلبت حرقت خشیت در آخر عهد بدر خانه حذیفه یمانی رفت که : تو صاحب سر
مصطفی بودی ، نام من در جمله منافقان بر تو داده بود یا نه ؟ که نام منافقان بر تو
داده است .

۱۵

چون ایشان که کامل دولتان بودند همیشه ترسان بودند از مکر و قهر حق ،
مبتدی طالب اولیتر که آمن نشود ، و خود را غافل ندارد ، و رقیب خوف بر دل
گمارد تا مگر سلامت ازین دارالغرور درگذرد و ایمان در وقت نزع با وی بماند
تا خوف دنیا سبب امن و سرور آخرت گردد و بسمع وی فرو گویند که : **الْاَتَّخَفُوا**
وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ . و هر طالب را که خوف و
خشیت نباشد از وی سلوک این طریقت راست نیاید زیرا که زود مغرور گردد ، باید
که^۲ از خیالات قناعت کند و بر عمل خویش اعتماد کند و آمن بنشیند، آن عجب

۲۰

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۲ - شاید بوده است : باشد که .

و قناعت نیت او گردد ، و امن او سبب هلاک او شود . و چون بمیعاد و طلب رسد با او گویند : **لَا بُشْرَىٰ لَكُمْ الْيَوْمَ** .

پس خوف ببايد ازاعمال ، و خشیت ببايد در احوال ، و انزعاج صفت ببايد از قهر عاقبت ، و اضطراب دل ببايد از مکر سابقه ، تا بمدد صلاح^۱ خشیت سفینه عمر ازین بحر باخطر بسلامت بجزیره آخرت رسد ، و ریح روح ونسیم انس بوی پیوندد و از جمله سالکان اصل باشد نه از جمله مدعیان منقطع که : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ، يَوْمَ تَدْرُوفُهَا تَهْلُكُلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ (۳۱ر) عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا . وَ تَدْرَى النَّاسَ سُكَّارًا وَ مَا لَهُم بِسُكَّارٍ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ^۲ .**

- ۱۰ ایزد تعالی دل‌های ما را از خواب غفلت بیدار کناد و خوف و خشیت درین دل‌ها نهاد ، **إِنَّهُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ^۴** .

مسبب ششم در رجاست

- بدانکه سلوک روندگان را بدین دو بدرقه حاجت است : یکی خوف از مکر ، و یکی رجا بکرم ، که حق را تعالی دو صفت است : قهر و لطف ، و مکر و کرم ، و همه صفات برین دو قسم است و هر کجا در قرآن عبارت کرده است نه از لطف تنها گفته است و نه از قهر تنها بل هر دو بهم یاد کرده است که . **غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ^۵** . گفته است : **نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ، وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ^۶** . وسید صلوات الله و سلامه علیه گفته است : **كُوِّعِلِمُ الْمُؤْمِنُ**

۱- شاید : صلاح و

۲- دراصل : یاها .

۳- قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۲۰۱ .

۴- شاید مأخوذ است از سوره حشر (۵۹) آیه ۲۳ : **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ**

القدس السلام المؤمن المهيم العزيز الجبار المتكبر سبحانه الله عما يشركون .

۵- قرآن، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲ .

۶- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۵۰ و ۴۹ .

مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعُقُوبَةِ مَا طَمِعَ فِي الْجَنَّةِ أَحَدٌ وَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا قَنَيْطَ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدٌ، گفت: اگر مؤمنان از حال عقوبتها [ی] قهر الهی خبر یابند هیچ کس را طمع بهشت نماند و اگر کافران از شرح لطف الهی خبر یابند هیچ کس از رحمت وی نومید نشود. و حق تعالی از سعت و فسحت رحمت خویش خبر داده است که: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۱ و بندگان را منع کرده است از نومید گشتن از رحمت او چنانکه گفت در کلام قدیم که: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا^۲.

۵

و در اخبار آمده است که بروزگار بنی اسرائیل^۳ از جمله مفسدان و گناه کاران (۳۱ پ) یکی پیش زاهدی رفت و احوال خویش شرح داد، گفت: اکنون حال عاقبت من چون خواهد بود؟ گفت: از جمله دوزخیان خواهی بود. پیغامبر آن روزگار را وحی آمد که: آن زاهد را بگو که بندگان ما را از رحمت ما چرا ناوید میکنی؟ تو چه دانی که من چه کنم و چه خواهم کرد؟

۱۰

و در اخبار آمده است که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که: دشمن ترین بندگان من کسی است بر من که بندگان مرا از من ناوید گردانند، هرگاه که بنده از لطف الهی نومید شود، و بدگمان گردد، و در تردد افتد بظن بد، و تردد خاطر او را بکشد کفر بعالم خذلان کشد. و بزرگان گفته اند: نومیدی کفرست و هرگاه که بنده تمام رجا گردد، و اعتماد کند، و دلیر گردد از انجا دلیری او را بکاهلی کشد، و در متابعت لذت افتد، و یکباره در وادی هلاکت رود که دلیری شرکست.

۱۵

پس بنده مؤمن باید که میان خوف و رجا باشد بر برزخی ایستاده، و همیشه بدیده رجا در بهشت رحمت می نگیرد، و بدیده خوف در دوزخ قهر می نگیرد، و از

۲۰

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵ .

۲- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۵۴ .

۳- دراصل ، بنی اسرائیل .

مکر می ترسد و بکرم امید می دارد نه چنانکه یکی بدیگری غلبه کند که از انجا فساد عقیدت و آفت معاملتی^۱ فترت عبادت تولد کند بل که همیشه خود را درین دو منزل راست میدارد، و از قال [و] قیل دور باشد، و از خوف پرسازد و از رجا بال سازد رجائی از دلیری دور، و خوفی از نومیدی پاک.

- ۵ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : الفاجرُ الرَّاجیُ اقْرَبُ اِلَیَّ مِنْ (۳۲) الرّاعِبِ الْقَاطِطِ وَ الْمُقْنِطِ ، گفت : گناه کار او میدار^۲ برحمت حق تعالی نزدیکتر از عابد نومیدوار و زاهد نومیدکننده، که خدای تعالی بندگان بدگمان را دشمن دارد و نیکو گمانان برحمت خویش [را] دوست دارد . چنانکه گفته است : اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي فَلَيْسَ ظَنُّ الْعَبْدِ بِي مَائِشَاءَ ، گفت : عزم خیمه قرب آنجا زند که گمان بندگانست بمن ، یعنی هر گمان که بری مضمون گمان باشد که حاصل عیان شود .

- ۱۰ پس رجا شرط و مهم رونده است و نشان رجا درست آنست که صاحب رجا مواظبت نماید بر اعمال که کند که آنکه اعمال صالح نکند او عاصی است نه راجی ، و خدای تعالی هر کجا که اصحاب رجا یاد کرده است بعمل صالح فرموده است تا عمل صالح تصحیح رجا گردد . گفت : مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ^۳ عَمَلًا صَالِحًا^۴ . حد رجا بیش از ان نیست که بداند که خدای تعالی با بندگان بفضل خود کار کند ، و اعتماد بر فضل خدای تعالی دارد نه بفعل خویش که فعل بندگان بفضل او تمام شود .

پس راجی موحد آن باشد که عمل میکند و اعتماد بر فضل ازل کند نه بر

۱ - شاید بوده است : «معاملت و» و یا آن که در این جا «و» از قلم افتاده است.

۲ - در نسخه اصل به روشنی تمام «امیددار» نوشته شده است نه «امیدوار» و اگر

همین ضبط درست باشد معلوم می شود این ترکیب در قدیم بکار می رفته است .

۳ - در قرآن : فمن .

۴ - در اصل : فليعمل .

۵ - قرآن ، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۱۰ .

فعل و عمل ، و از دام امل بیرون آید ، و دیده باجل گشاده کند ، و دست بقضای
ازلزند، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِأَرْبَعَةِ آلَافِ سَنَةٍ .
و حق تعالی در قرآن خبر داده است که : مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ وَمَا نَحَابِظَلَامٍ
لِلْعَبِيدِ ۱ .

۵ پس خوف و رجا بهم بیاید، و عمل صالح در همه احوال غالب باید ، و دل
قوی باید داشتن، اگر چه بنده را عمل نیکو نباشد خدای تعالی را رحمت (۳۲پ)
بسیارست و رحمت او بیش از معصیت است که در اخبار درست گشته است از
مصطفی علیه الصلوة والسلام که خدای را تعالی صد رحمت است یکی امروز بدنیا
فرستاده است. شفقت حیوانات بر اولاد خویش ، و شفقت مادر بر فرزندان خویش،
و رأفت خواجهگان بر بندگان خویش، ازین يك رحمتست و نود و نه باز گرفته است.
۱۰ روز قیامت این يك رحمت با آن نودونه ضم کند و این صد رحمت را برامت نثار
کند . و نیز گفته است علیه السلام که روز قیامت حق تعالی چندان رحمت جلوه
کند که ابلیس را در قعر دوزخ طمع افتد ، سر برافرازد که نصیب من بدهید . و
چندان قهر و عذاب عرض کند که عیسی و موسی علیهما السلام [را] لرزه بر اندام افتد
از خوف . و گفته است علیه السلام : لَوِیْءُ عَذَابِنِیْ اِلٰهٍ وَعِیْسَى بِنِ مَرْیَمَ لَعَذَابِنَا غَیْرِ ظَالِمٍ ،
۱۵ گفت : اگر مرا و عیسی را عذاب کند ظالم نباشد یعنی که اگر جمله بیگانگان را
نیز بیامرزد مایل بتعدی نباشد .

پس خوف از بهر خدا باید نه از دشمنان ، و رجا برحمت خدای باید نه
بدوستان که جمله مخلوقات در قید قهر بسته اند و در عجز و عزالت بضعف و جبر
مشیت موصوف، جمله مضطر و متحیر تا هیچ کس بدیگری التفات نکند ، و تمسک
۲۰ ننماید و یکباره از درگاه مخلوقات بعتبه عزت خالق گراید ، و نیازمندی را در
صورت او میدواری عرض دهند تا نکوکار باشد و از رحمت نصیب یابد که : اِنَّ رَحْمَةً

اللَّهِ قَرِيبًا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۱ .

و مصطفی صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده است (۳۳) از حضرت عزت که گفت : که هر که بدون من امید دارد خود بمن عارف نشدست ، و هر که بمن عارف نباشد در راه عابد نباشد ، و هر که از معرفت عبودیت محروم ماند مستوجب خشم من گردد ، و هر که از دون من نیز بترسد مستحق سیاست من گردد . و لفظ ۵ حدیث چنین است که : مَنْ رَجَا غَيْرِي لَمْ يَعْرِفْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي لَمْ يَعْبُدْنِي وَمَنْ لَمْ يَعْبُدْنِي قَدْ اسْتَوْجَبَ سَخَطِي وَمَنْ خَافَ غَيْرِي حَدَّتْ بِهِ نَقْمَتِي .

ایزد تعالی خوف و رجا در میزان دل ما راست کناد و بسبب نیکوگمانی ما بر ما رحمت کناد دِمْنَةً وَكَرَمِيه ، فَيَاذَكَ الرَّحِيمِ الْجَوَادِ الرَّؤُوفِ يَا عِبَادِ .

۱۰

مہم ہفتیم در صبرست

بدان که صبر کردن بر مکروهات و تحمل بلاها و مشقات را در آخرت ثواب بسیارست و حق تعالی چنین خبر دادست که : جزا و ثواب صابران بی حساب دهم چنانکه گفت : اِنَّمَا يُوقَى الصَّادِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۲ . این عالم و دنیا سرای خلاص نیست بل که منزل پنداشت و زندان مؤمنانست بقول سید عالم علیه السلام

۱۵

که : اَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ . و درین دنیا همه راحت و نعمت نباشد بل که رنج با راحت است ، محنت با نعمت . و رنج و محنت بیش از راحت است و فرح ، که سرای تغیر و فنا و منزل بلا و عنا میخوانندش و دارالغرور میگویند .

و چون رنج و بلا و عطا و رنج و راحت دنیا دنیاوی نیست که نوازین سرای میزاید که چون نبات می روید بل که مقدرات و محکومات ازل است (۳۳ پ) و

۲۰

جمله حق تعالی در ازل و سابقه تقدیر کردست و قلم قضا بر لوح حکم نبشته است که : اَلْقَدَرُ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ مِنَ اللَّهِ وَ قَلَمٌ از نبشتن فرو ایستاده چنانکه رسول گفت علیه

۱ - قرآن ، سورة اعراف (۷) آیه ۵۴ .

۲ - قرآن ، سورة زمر (۳۹) آیه ۱۳ .

السلام: جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، این احوال مقررست که باوقات روزگار در دفعات زمان برسر آدمی گذرد آنچه رنج است الم می‌رساند و آنچه راحتست اثر خود می‌نماید . و چون احوال جمله^۱ نتایج قضا و از کارخانه حکمند بجزع آدمی مندفع نشود و بفرع طمع منقمع نگردد که اگر آدمی خواهد و اگر نه آنچه محکوم و مقدرست بوی رسد و بر وی گذرد .

۵

پس مهم مؤمن آنست که صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بکشد ، و لشکر تقدیر را بصبر استقبال کند تا روز قیامت رنج او براحت بدل کنند ، و ذل او بعزت عوض کنند ، و در جنات النعیم بر غرفات دولت ویرا جای دهند چنانکه گفته است: **أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا^۲** ، و انواع تحیات و فنون راحت برجان او نثار کنند که: **وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا قَحِيَّةً وَسَلَامًا^۳** . و بنقد خود در حرم محبت خداوند باشد که حق تعالی صابران را دوست دارد که: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ^۴** . و مدح میگوید پیغامبران را و مؤمنان را از بهر آنکه بلا در راه ما بکشند ، و جان و مال ایشان دشمنان سلب کردند و ایشانرا در راه دین هیچ فتور نگرفت ، و هزیمت نشدند ، و جزع نکردند ، و بصبر پیش بلاها باز شدند چنانکه در قرآن گفته است: **وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ^۵ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ^۶ (۳۴ ر) فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^۷** .

۱۰

۱۵

و يك گونه از صبر دور بودن است از معصیت و متابعت شهوت و ترك لذت و توقف بران ، و این صبر دشوارترین نوعی است که از ملایم طبع دور باشد

۱ - در اصل : جمله .

۲ - قرآن ،سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۵ .

۳ - قرآن ،سوره بقره (۲) آیه ۱۴۸ .

۴ - دراصل : قتل .

۵ - دراصل : کثیراً .

۶ - قرآن ،سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۰ .

و برین صبر کند . و این صبر مهمّ مریدان و مبتدیانست که درهای راحت و شهوات و لذات بر خود بندند و هر چه نفس آماره از ایشان طلب کند ندهند و بران صبر کنند و مخالفت هوا نمایند تا بنور دل برسند . و حق تعالی [بند] ^۱اگان نیک خود را درین دنیا بسیار ناکامیها مبتلا دارد و راحت و لذات از ایشان منع کند و ایشانرا برنجها امتحان کند تا هر که صبر کند ویرا بدرجۀ قصوی و مرتبت علیا رساند که:

۵ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَدَشِّرِ الصَّابِرِينَ ۲ .

و ازینجاست که رسول گفت علیه السلام : **الْصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ** ، صبر کلید بهشتست . و خدای تعالی در حقّ ایوب علیه السلام ثنا گفت و ویرا بصفّت صبر موصوف کرد و آنگاه بنده نیک خواند او را که **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ** **أَوْابٌ** ^۳ . و دیگر گونه صبر آنست که برمکاره و رنجها که از دشمنان و بیگانگان بدل و تن وی رسد چنانکه بانبیا و اولیا رسانیده اند و می‌رسانند . و حق تعالی جمله را بصبر میفرمود که : **إِصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا** ^۴ . نوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسید و هر روزی بسیار ویرا بزدندی و بر عقابین بلا کشیدندی (۳۴ پ) ، ویرا بصبر میفرمودند . و زکریارا در میان درخت بدو نیم پاره میکردند و جبریل ^۵ آمد که حق تعالی میگوید : هیچ جزع و اعتراض و انکار در دل میار که مساچنین تقدیر کرده ایم ، بصبر این بار بکش تا نام تو از جریده رسالت محو نکنیم . و خلیل و کلیم و مسیح و دیگر رسل را همچنین میداشت . و شعیب و صالح و جرجیس و

۱ - در نسخهٔ اساس محو شده است ، بقیاس افزوده شد .

۲ - قرآن ، سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۵۰ .

۳ - قرآن ، سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۴۳ و ۴۴ .

۴ - قرآن ، سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۲۰۰ .

۵ - در اصل ، مانند دیگر موارد مشابه ، هم زیر یاء نقطه گذاشته شده و هم روی آن

علامت یاء کوچک (ع) : جبریل .

هرون و ديگر اعيان را بانواع بلا و محنت از صلب و حبس و ضرب و قتل مبتلا و ممتحن می داشت و جمله را بصبر فرمود که : **اصْبِرُوا وَصَابِرُوا** ، بهزیمت مشوید و اعتراض نکنید و اگر ناله کنید اجابت کنم شما را ، **وَآنَ قَصِيرُوا^۲ خَيْرٌ لَّكُمْ^۳** . و سید عالم را علیه السلام که خاتم انبیا بود و خلاصه طینت و حاصل بشریت و مخصوص بحضرت ربوبیت بود چندان رنج دشمنان بروی نهاد : از دندان شکستن ، و ملامتها کردن ، و طعنها زدن ، و شب و روز قصد جان او کردن . و از حضرت عزت همیشه^۴ این وصیت می رسید: **وَاصْبِرْ^۵ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا^۶** ، زینهار ای محمد، اعتراض مکن که این جمله بلاها نتایج حکم ماست و محك امتحان تو ، صبر کن و صبر از هنر و قوت و شجاعت خود مبین ، از فضل و عطای ما دان: **وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ^۷** .

۵

۱۰

چون آدمی در بلاها و جفاهای اغیار صبر کند حق تعالی کفایت کار او بکند که: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ^۸** . و مصطفی علیه السلام همچنین بود، گفت : **إِنَّا كَفَيْتُكَ الْهُسْتَهْزُؤِينَ^۹** . و رفق صبر دران است که باوّل نزول بلا صبر کند که اول نزول بلا حدت و شدت و حرقت زیادت باشد و ابتدا [ی] (۳۵) مصیبت را فزع و غلبه بیشتر باشد ، کمال ایمان صابر آنجا پدید آید که در اول مصیبت و ابتدای بلا صبر کند و نچنانکه بظاهر صبر کند و بس بل که صبر هم بزبان باید که محال نگوید و هم

۱۵

۱- قرآن، سورة آل عمران (۳) آیه ۲۰۰ .

۲ -- در اصل افزوده : فهو ، که زائد بود و حذف شد .

۳ -- قرآن، سورة نساء (۴) آیه ۳۰ .

۴ -- کلمه «همیشه» از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵ -- در اصل : فاصبر ، اصلاح شد .

۶ -- قرآن، سورة طور (۵۲) آیه ۴۸ .

۷ -- قرآن، سورة نحل (۱۶) آیه ۱۲۸ .

۸ -- قرآن، سورة زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۹ -- قرآن، سورة حجر (۱۵) آیه ۹۵ .

بتن باید که اضطرار و جزع نکند و هم بدل باید که اعتراض و تردد و انکار در خاطر نیارد تا از جمله صابران باشد .

- و در احادیث معروفست از رسول علیه السلام که : آن مصیبت زده را که باوّل از فرط حزن در پیش مصطفی تعدی کرد و چون بدانست که رسول است خجّل شد و بعدر و توبه باز گشت، رسول ویرا وصیت می کرد که: الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّوْمَةِ ۵
الاولی، گفت : خود را باوّل بلا نگاه دار که چون بلا مستولی گشت طبع الوف گردد، صبر از عادت باشد نه از قوت ایمان و قدر منزلت و مرتبه قبول صبر صوفیانرا است چنانکه شیخ انبیا یعقوب کرد در حالت استماع سخنهاى مخالف پسران در وقت غلبه حزن و تأسف بر فراق یوسف، و چنانکه ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها در وقت ملامت طاعنان وی از مهتر دستوری خواست که بخانه ۱۰ پدر رود و دستوری یافت . با رنج و اندوه تمام برفت و بهر وقت پدر و مادر وی از وی پرسیدند که این قصه و این واقعه چون بودست ؟ و سید عالم علیه السلام بهر وقت که آمد میگفت : اِنْ كُنْتَ اَلْمَمْتِ جِنْدَبٍ فَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ وَ تَوَجِبِ اِلَيْهِ ، عایشه را رنج زیادت میگشت و میگفت : بلا محك من است اگر انکار میکنم تصدیق نمی بینم و اگر خواهم که بدروغ بر خود گواهی دهم تحقیق نمی یابم همچنان کنم که ۱۵
بروزگار یوسف و همان گویم که یعقوب (۳۵ پ) گفت : فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا قَصِفُونَ . غلبت صبر پدید آمد و در حجره صبر گریخت . حق تعالی تبارکت اسماءه آیت فرستاد عذر او را و درستی قول مصطفی را که گفتست : عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَاِنَّ ۱۰
فِي الصَّبْرِ عَلٰى مَا قَصِرَهُ خَيْرًا كَثِيرًا .

- و در حدیثی بزرگست که با عبدالله بن عباس گفته است و در آخر حدیث ۲
این گفته است : و اعلم انّ النّصر مع الصّبر و انّ الفرج مع الكرب ، فإِنَّ ۲

۱- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۸ .

۲- دراصل : و ان . اصلاح شد .

مع العسر يسراً^۱ .

چون احوال دنیا منقلب است رنج و راحت نخواهد ماند باری صبر باید کردن در مکاره تا چون صورت بلا بر خیزد فایدهٔ ثواب صبر باقی ماند که از رنج فانی بصبر ثمرهٔ خیر باقی حاصل گردد و هر که صبرش ضعیف باشد ایمانش ضعیف ۵
 باشد که دلیل بزرگتر بر ایمان مرد صبر است . و رسول علیه السلام میگوید بروایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که : **الْصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ دِمْنَزْنَةُ الرَّأْسِ مِنْ الْجَسَدِ** ، گفت : صبر از ایمان بمرتبهٔ سر است از تن ، یعنی همچنانکه بی سر ، زنده نباشد و بهیچ کار باز نیاید ایمان بی صبر نیز کامل نباشد ، و هیچ فایدهٔ آخرتی باز ندهد . و چون حق تعالی بر مکاره و معاصی و مخالفت و زلت بندگان صبر میکند و می پوشاند بر بندگان پس واجبست که بر بلاها و امتحانهای دنیای صبر ۱۰
 کنند و تحمل کنند تا صبر ایشان سبب^۲ طهارت و کفارت معاصی گردد و چون از دنیا بیرون شوند پاک شده باشند ، و درجات ابدی و مغنم سرمدی یابند و هم **فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ**^۳ .

ایزد تعالی ما را توفیق صبر دهد و بیخ انکار و اعتراض و جزع و رنج با قضا از دل و زبان و تن ما بصبر بی علت خویشتن قلع کند ، **إِنَّهُ الصَّبْرُ الْغَفُورُ** . ۱۵
 مهتم هشتم در ذکر و استغفارست (۳۶) .

بدان که ذکر را مرتبه بسیارست ، و در دنیا نشان محبت است و در آخرت سبب قبول ، که هر دل که بمحبت حق تعالی آراسته گردد نشان محبت دل ذکر باشد چنانکه عزیزان طریقت گفته اند : **مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ** . و خداوند تعالی مؤمنانرا بدکر خود فرمودست که : **يا [إِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا** ۲۰

۱ - قرآن، سورهٔ انشراح (۹۴) آیهٔ ۵ ؛ آیهٔ ششم همین سوره نیز چنین است :

ان مع العسر يسراً .

۲ - کلمهٔ «سبب» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - قرآن، سورهٔ سبا (۳۴) آیهٔ ۳۶ .

وَسَبَّحُوهُ بُحْرَةً وَاصْبِلًا . و مصطفی علیه السلام گفته است يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْقَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْلَ وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقَ الذِّكْرِ فَاعْبُدُوا وَرَوْحُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ تَعَالَى وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلِمَ كَيْفَ مَنَزَلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزَلَتْهُ اللَّهُ عِنْدَهُ ، گفت : بر شما باد که در روضهای بهشت بچرید ، گفتند : یا رسول الله مرغزارهای بهشت کجاست و چیست ؟ گفت : حلقها که در وی خدایرا یاد کنند بامداد و ۵ شبانگاه بر ذکر خدای تعالی مواظبت نمایید و مدد از ذکر او گیرید ، و هر بنده که خواهد که قدر خود بر درگاه حق بداند که چند است گو بنگر تا قدر امر خدای تعالی در دل او چیست که بمقدار همت امروز در جۀ فردا خواهد بودن .

و نیز در اخبار می آید که از حضرت عزت این ندا کرده اند که : هیچ بنده ای

۱۰. نباشد که بذکر من مشغول شود الا که همه مهمات او ناخواسته بی سؤال او راست کنم بهتر از آنکه او داند و خواهد ، مَا مِنْ عَبْدٍ يَشْغَلُهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْئَلَتِي إِلَّا وَاعْتَمِيَتْهُ أَفْضَلُ مَا يَسْئَلُنِي . و نشان مؤمن در دنیا ذکر خداوندست که میگوید : إِذِمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ^۲ . و قرار مؤمنان در هر دوسرای بذکر خداوندست چنانکه میگوید : الَّذِينَ آمَنُوا وَ قَطَمَنُ قُلُوبِهِمْ (۳۶) بِيَذْكُرِ اللَّهِ إِلَّا ۱۵ بِيَذْكُرِ اللَّهِ قَطَمَنُ الْقُلُوبِ^۳ . و مونس ذاکر در هر دو جهان خداوندست چنانکه منقولست : أَخَا جَلِيسٍ مِنْ ذِكْرِي . و سید عالم علیه السلام روایت میکند از خداوند عالم که : مَا مِنْ عَبْدٍ يَذْكُرُنِي إِلَّا وَأَنَا مَعَهُ حِينَ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ ، و هر بنده ای که مرا یاد کرد لطف و عنایت من با بنده است در آن حالت که لب را بذکر من بجنباند .
- و در اخبار آمده است که جماعتی فرشتگان از آسمان بزمین آیند و گرد
۲۰. عالم طواف میکنند چون جایگاهی قومی را بینند از آدمیان که بذکر خدای تعالی مشغول باشند ، ساعتی نظاره ایشان کنند و بحضرت باز گردند خطاب آید که :

۱- قرآن، سوره احزاب (۳۳) شماره ۴۱ .

۲- قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲ .

۳- قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸ .

بندگان مرا در چه کار دیدید؟ گویند: خداوندا بذکر تو مشغول بودند، بهتلیل و تمجید تو مستغرق داشتند انفاس خود را. خطاب آید که: مرا دیده‌اند؟ گویند: نه. خطاب آید که اگر مرا بینند چه کنند؟ گویند: خداوندا در ذکر و شغف و محبت و تمجید از یکی بصد کنند. خطاب آید که: چه میخواهند از من؟ گویند: ۵ بار خدایا بهشت. خطاب آید که: بهشت دیده‌اند؟ گویند: نه، ولكن وصف آن از مهربان شنیده‌اند، اگر به بینند خود مشتاق‌تر گردند. خطاب آید که: استعاضت از چه می‌کردند؟ گویند: ازدوخ و عذاب و محنت، و ندیده‌اند اما از انبیا بدیشان رسیده است و اگر به بینند خود نالنده‌تر باشند. خطاب لطف در رسد که: مَا لَأُحْتَبَىٰ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ وَ أَنْجَيْتَهُمْ مِنَ النَّارِ وَ أَعْطَيْتَهُمُ الْجَنَّةَ، فریشتگان من، بر من گواه باشید و شما را بر خود گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم و آنچه میخواهند بدادم ۱۰ و از آنچه می‌ترسند پرده امن (۳۷) و نجات میان ایشان و دوزخ فرو گذاشتم که چون بندگان در دنیا بذکر ما مشغول باشند کمترین نباشد که ما رحمت و مغفرت را تحفه وقت و نقل مجلس ایشان کنیم. ملائکه گویند: خداوندا جماعتی بودند بنظاره ایشان که نه ذاکر بودند اما در میان ایشان بودند، حکم ایشان چه میکنی؟ ۱۵ خطاب آید که: هُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقَىٰ بِهِمْ جَلِيْسٌ، ایشان قومی اند که هیچ همنشین بدیشان بدبخت نشود و نشاید که اثر رحمت بنظارگیان ایشان نرسد. پس ذاکر را چندین مرتبت و قوت است که هم ذاکر را بهره می‌رسد وهم مستمع را.

و ذکر یاد کردن خداوند باشد و یاد کردن بزبان بعد از نسیان باشد و این ذکر بجفا آمیخته است و یاد کردن بدل یاد داشتن دوست است در همه احوال، و درین ذکر نسیان راه نیابد و این ذکر عین وفا باشد. و یاد کردن خداوند تعالی بظاهر ۲۰ و باطن در میان دل باید که او را بهر عضوی حقی است و در هر جزوی حکمتی، حقیقت آن حکمت دران جزو دیدن ذکر است و ابتدا مطالعت نعمت است که بدانند که هر چه ببندند می‌رسد از خیر و راحت و حیوة و قوت و نطق و حرکت و اسلام و دیگر خصال حمیده و اوصاف مرضیه، جمله نعمتهاست از خدای تعالی بر بنده، این نعمتها

یاد کند و قدر آن بداند و حق هر يك بگزارد بر قدر قوت : اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي
 اَدْعَمْتُ عَلَيْكُمْ^۱ و میانه ذکر یاد کردن صفات و افعال خداوندست که در هیأت و
 صورت خود تأمل کند ، و در احوال و اعمال نظر کند ، و بداند که جمله محدث و
 مخلوق و محتاج و فقیراند، خالق و رازق و معبود و قدیم و قادر اوست، **یس [آ]یها**
 ۵ (۳۷ پ) النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرِزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
 وَالْأَرْضِ لِإِلَهِ الْاٰهُوَ فَاسْتَشْكُوا فَنَكُونُ^۲ و نهایت آنست که خداوند را بیگانگی یاد کند،
 و از مصنوع و مطبوع و حجب و ابواب برگذرد ، و کمر توحید بر میان بندد ، و
 دل را بمهر سپارد و جان را بمعرفت و زبان بذکر ، لاجرم هر ذاکری در خورد خود
 جزا یابند اما آن منتهی را در ذکر بسدین مشرب عذب رسانند که : فَاذْكُرُونِي
 اَذْكُرْكُمْ^۳ . و این خلعت دهند که : مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتَهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي
 ۱۰ فِي مَالٍ ذَكَرْتَهُ فِي مَالٍ خَيْرٌ مِنْهُ .

پس مرید باید که همیشه ذاکر باشد ذکر بسا حضور دل بهم و اوراد معین
 دارد که مَنْ لَأُوْرِدَ لَهُ لَأُوْرِدَ لَهُ ، و جمله اوقات را موزع کند ، و هر وقتی را بوردی
 باز بندد ، و پیوسته بزبان ذکر میگوید با نیت بهم ، و آهسته و پنهان گوید تا از ریا
 دور باشد . و بهترین ذکرها خواندن قرآنست و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
 ۱۵ مُدَكِّرٍ^۴ . ذکرها که بندگان از خود نهند نتایج طبع باشد اما قرآن کلام الله است
 غیر مخلوق، زبان را و دل را و جان را بذکر او مشغول باید کردن، و همیشه بحکم
 حضور در متابعت انبیا ذاکر باید بودن که ذکر نبی علیه السلام مدکراست ، یاد
 دهنده ایمانست و امت ذاکر یاد کننده وَالذَّاكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالْمُذَكِّرَاتِ^۵ . و هر که را

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳۸ ، ۴۴ ، ۱۱۶ .

۲ - قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۳ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۴۷ .

۴ - قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۱۷ .

۵ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵ .

بصیرت زیادت تر ذا کتر تر و حاضر تر که : **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** ۱.

پس بدان که عمر بسال منقسم است ، و سال بمه ، و ماه بهفته ، و هفتها
بشبانروز ، و شبانروز بساعات ، و ساعات باوقات ، و اوقات بانفاس . فضای سال
و ماه فراخ است اما مقدار (۳۸) اوقات و انفاس خردست ، سال دوازده ماهست
و ماهی سی روز و شبانروزی بیست و چهار ساعت اما در حصر وقت سی و شش ۵
هزار نفس است و حقیقت ذکر باید که با نفس برابر باشد نه با سال و ماه و روزو
شب تا هر نفسی بگرو وردی دیگر مندرج گردد، انفاس جمله هوادج احوال گردد
و احوال بتصاعداز دام آمال خلاص یابد ، از عمر موقت حیوة ابدی حاصل آید که
فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً ۲.

و مرید را در همه احوال شرط آنست که خود را مجرم شناسد ، و از هر
حرکت بر خود غرامت لازم بیند تا در عجب و ریا نیفتد و هر ساعت باستغفار بحکم
تضرع با درگاه عزت رجوع کند تا مقبول گردد فقال **اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِذْهٗ كَانَ غَفَّارًا** ۳
و هر نیم شب از حضرت عزت ندا کنند که : **هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ** . و مصطفی
علیه السلام میگوید : **إِنَّهٗ لَيُغْنِیْ عَلٰی قَلْبِیْ وَ اِنِّیْ لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِیْ كُلِّ یَوْمٍ سَبْعِیْنِ مَرَّةً** ،
گفت : هر روز هفتاد بار استغفار کنم امت را می آموزم تا ایشان نیز آمرزش خواهند، ۱۵
و بدست نیاز حلقه در ملک بی نیاز بکوبند که **إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمَلِیحِیْنَ فِی الدُّعَاِ** . و نیز
گفته است : **أَدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ** ۴.

ایزد تعالی درهای مغفرت بر ما گشاده دارد و ذکر و دعا و استغفار ما را از
نسیان و هوا و ریا دور دارد و پاک و شایسته گرداند **إِنَّهٗ هُوَ الْمُجِیْبُ الْمَذْکُورُ الْغَفُورُ**.

۱ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۱۹ .

۲ - قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳ - قرآن، سوره نوح (۷۱) آیه ۹ . اصل آیه از زبان نوح بدین صورت است :

فقلت استغفروا ربکم ...

۴ - قرآن، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۲ .

مهمم فہم^۱ در حرمت داشتن است .

بدانکہ اگرچند حق تعالی آفریدہا را در نسبت آفرینش متساوی آفریدست و جملہ را بیک امر و یک قدرت موجود گردانیدہ است کہ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ (۳۸پ) إِلَّا كَتَفْسٍ وَاحِدَةٍ^۲ در مراتب و مقادیر و مرتبت متفاوت گردانیدست و از جملہ عالم آدمیانرا برگزیدست و با کرام مخصوص کردہ کہ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاہُمْ فِي الْبُرُوءِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاہُمْ مِنَ السَّطِيبَاتِ وَفَضَّلْنَاہُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً^۳ .

و آدمیان اگر چه بحکم صورت انسانیت و ہیئت بشریت متساوی اند اما در مراتب مردمی و مقامات و شناختن و دانستن متفاوت اند کہ : وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ^۴ . و میان آدمیان چندان تفاوت و تباین است کہ در هیچ صنف از اصناف موجودات نیست تا یکی در مرتبت نبوت چنان کامل افتادہ است کہ ملایکہ خدمت او کنند و یکی در حسیض چنان ناقص آمدست کہ شیاطین را بروی تفضیل است، و بعضی در منزل عوام مانده اند و بعضی بدرجہ خواص رسیدہ اند، و بعضی سابق گشته و بعضی در ملاء اعلیٰ با ملایکہ ہم-راز شدہ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَسْأَلَكُمْ فِيمَا آتَيْتُمْ^۵ .

و چون جملہ آدمیان در مرتبت متساوی نیستند کہ بعضی اکمل اند و بعضی اخص لابدست کہ کمتر را از بیشتر فایده باید گرفتن، و فایده گرفتن الأبطریق

۱ - کلمہ «فہم» در متن از قلم افتادہ و کاتب آن را در حاشیہ افزودہ است .

۲ - قرآن، سورہ لقمان (۳۱) آیہ ۲۷ .

۳ - قرآن، سورہ اسری (۱۷) آیہ ۷۲ .

۴ - در اصل : اتقاکم ، اصلاح شد . قرآن، سورہ حجرات (۴۹) آیہ ۱۳ .

۵ - قرآن، سورہ انعام (۶) آیہ ۱۶۵ .

حرمت راست نیاید، و حرمت داشتن بعد از اعتقاد بستن باشد در کمال شخص از اشخاص که تا معلوم می‌باشد که دیگری مثل اوست و مزیدی نه‌بیند دلیر باشد، در احوال مقاومت نماید و تغلب جوید چون یقین بدانند که جایی^۱ کمال هست که اورانیست معتقد شود و بدان اعتقاد حرمت دار شود و فایده طلب گردد و بزرگان گفته‌اند (۳۹) که روندگان بطاعت بدرجات رسند، بحرمت بنجات رسند زیرا که هر که حرمت انبیا بدارد تصدیق کند، و بدان تصدیق متابع گردد و از متابعت رسول محبت الهی نتیجه آید که فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۲. و اصل حرمت امان است و فرع امان و نشان او تسلیم که اعتراض جملگی از خاطر زایل گرداند و از مجادله لم و کیف و کم محترز باشد و متحرف شود و هر چه از مقتدی بشنود بجان بپذیرد، و کمر خدمت در بندد، و اعتراض نکنند.

پس کمال حرمت آنست که هر چه از او امر حق تعالی برسد کمر امثال و انقیاد بر بندد و هر چه از مشکلات کلام و معضلات امور بدو رسد بایمان و تصدیق پیش رود و بسمع و طاعت بپذیرد چنانکه صفت مؤمنان باشد که رَجْنَا اِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ فَاٰمَنَّا رَجْنَا^۳. و گفته‌اند: سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَجْنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ^۴. و در متابعت انبیا حرمت باید اقتدای^۵ بانبیا و رسل همچنانکه ایشان حرمت او امر حق دارند امت باید که حرمت شرایع دارند و بر شاگرد واجب است حرمت استاد و بر مرید متعین است بل که فریضه است حرمت داشتن پیر که چون حرمت ندارند امانت بر خیزد و خیانت در آید مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَسَيَدُ عَالَمٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيِّكُوْبِد: دَجَلُوْا الْمَشَآئِخَ فَاِنَّ قَبِيْحِيْلَ الْمَشَآئِخِ مِنْ اَجْلَالِ اللّٰهِ . وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای .

۲ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۲۹ .

۳ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ .

۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵ .

۵ - در اصل : اقتدی .

مَنْ وَقَرَ عَالِماً وَقَرَهُ اللهُ تَعَالَى .

و بر امت واجب است که حرمت پیغامبر دارند بیش از آنکه فرزند حرمت

پدر و مادر دارد زیرا که پدر پرورنده تن پسر است اما نبی دارنده و پرورنده (۳۹ پ)

جان و دین امت است و دین از تن عزیزتر است . ابوبکر صدیق رضی الله عنه در

۵ مدت دراز که در مجلس نبوی بودی پیوسته سنگ در دهان داشتی . گفتند : چرا

سنگ در دهان داری ؟ گفت : تابند و قید زبان باشد که در حضور مصطفی مستمع

باید بودن نه قابل ، ترسم که زبان وقتی دلیری کند و در سخن گفتن تعدی نماید ،

باری این سنگ مانع باشد . و این از کمال حرمت باشد که بدین صفت می زیست .

و سید عالم علیه السلام تا در میان صحابه بودی می گفتی : اَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَ

۱۰ الْعَجَمِ وَ چون بمعراج رفت در آن شب از هیبت کمال الهیت هیچ سخن نگفت . خطاب

آمد از حضرت عزت که : سخن بگوی . گفت لِأَحْصَى ثَمَنَاءَ عَلَيْكَ . در احترام

چنان راسخ قدم بود که در معراج حق همه سمع بود و در منهاج خلق همه زبان .

و اصل حرمت آنست که از بزرگتر فایده بستاند و بکهنتر فایده رساند تا

قاعده آفرینش منظوم بماند ، و ثمرت حاصل آید در آخرت ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ الَّذِي

۱۵ لَيْسَ فِيهِ صَبَوَةٌ .

پس مرید باید که در پیش پیر همه گوش فایده شود ، و بادب نشیند ، و بادب

خورد و بادب رود ، و کمتر خندد ، و آواز بلند نکند ، و تجاسر و تعدی ننماید ، و

ظاهر را مهذب دارد ، و باطن را صیانت کند که همه بزرگان جاسوس فکرت اند

بر ضمایر افکار اطلاع یابند تا ازین حرمت سلامت دنیا و بسعادت عقبی برسد .

۲۰ ایزد تعالی ما را توفیق دهد حرمت داشتن بزرگان و برادران و شفقت دهد

بر زیردستان إِنَّهُ الْمُؤَيَّدُ وَالْمُعِين .

مهم دهم در خدمت کردخت (۴۰ ر)

بدانکه مبتدی را جدی و طلبی ببايد و نشان جد او خدمت است که بدانکه

اقتدا کند یا متابعت نماید بخدمتهای او قیام کند ، و بار خود بر کس نهد بل که بار یاران کشد که چون شخص خدمت دیگری بجای آرد بوقت قوت ، حق تعالی دیگری را نصب کند تا خدمت او کند بوقت ضعف ، و از اینجاست که رسول گفت علیه السلام که : هر که پیری را حرمت دارد بوقت جوانی و خدمت او کند چون پیر شود خدای تعالی وقار او در دلها نهد که سنت حق تعالی اینست جمله آدمیان ۵
درهم بستست الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا ، این مؤمنان همچون بنای محکم اند اجزا [ی] بنا یکدیگر را نگاه می دارند مؤمنان هر يك دیگری را نگاه می دارد بخدمت و حرمت و معاونت و شفقت که خدمت از کهنترست در حق مهتر ، و معاونت از یارست در حق یار ، و شفقت از مهترست بر کهنتر ، و حرمت در حق همه عامست هم کهنتر را وهم مهتر را در خوردست ، مبتدی را مهمتر همه احوال ۱۰
است خدمت و حرمت .

و در اخبار آمده است از رسول علیه السلام که : روز قیامت خادمان را که خدمتی کنند و رنج خود اختیار کنند سبب راحت برادری ، ایشانرا هیچ حساب نکنند و بهر قدمی که در دنیا نهاده باشند در جنت درجه ای بنام ایشان بنا کنند . ۱۵
و این خدمت کردن فایده رسانیدن است و زکوة حرکات گزاردن که این هر جزوی را یا هر عضوی را کاری مخصوصست و فایده ای ظاهر ، همچنانکه بر صاحب - المال متعین است که زکات مال بیرون کنند و بدرویشان رسانند ، و بر علما واجب است که متعلمان را رعایت کنند (۴۰ پ) بتعلم و زکوة علم خود بدهند ، درین طریقت بر مرید مبتدی واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فایده بغیررسانند و برادر مسلمان را معاونت کنند ، و بزرگتر از خود را حرمت ۲۰
دارد تا در آخر عمر که ضعیف شود همان باز ببندد. و از اینجاست که رسول گفته است :
إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ ، و گفته است :
أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ أَنْفَعَهُمْ لِعِيَالِهِ .

و مرتبهٔ خدمت آنکه ظاهر شود که بی غرض و بی عوض و بی منت و بی ریا باشد بل که در نفس خود محب شود خیر رسانیدن را و تشبیه کند بخداوند جل جلاله که بر عالم افاضت کند. و این خدمت جزوی است از سخاوت که هر که را مال باشد بذل کند، و هر جوانرا که قوت باشد خدمت کند در حق برادران که جوانمردی جمله زر بخشیدن و سخاوت همه بذل مال نیست، قَالَ اللهُ تَعَالَى: ۵
 قَوْلُ مَعْرُوفٍ [وَمَغْفِرَةٌ] خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَاتِهِ يَتَّبِعَهَا آذَى ۱. و رسول علیه السلام گفت:
 أَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ يَخِلَ بِالسَّلَامِ .

پس مرید که خدمت نکند و از دیگری خدمت خود طلب کند کاهل شود، و ثقیل گردد بردلها، و نفرت طباع و اعراض همم از وی زبان دارد ویرا. و مصطفی علیه السلام این حرکت لطیف کردست تعلیم و تنبیه صحابه و امت را: وقتی قدحی شیر در آوردند، او برخاست و بر کف مبارک نهاد و بجمله فقرای صحابه بداد و بآخر همه که خورده بودند مهتر بخورد. گفتند: یا رسول الله، ابتدا چرا نخوردی؟ گفت: نشاید، سَأَفِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شَرِبًا. و در میان این طایفه هر که خدوم تر عزیز تر که سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ. و یکی از اکابر عرب را (۴۱ر) پرسیدند که: بِمَ سُدَّتْ؟ قَالَ: خَدَمْتُ فَسُدَّتْ، گفتند: بچه مهتر شدی و درجهٔ سیادت بچه یافتی؟ ۱۵
 گفت: چندان خدمت کردم که مهتر شدم. و بوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از رسول علیه السلام که مرتبت خلافت یافت از مواظبت بر حسن خدمت بود.
 و همه بزرگانرا ابتدا همین بودست که با ابتدا کمر خدمت بر بسته اند تا بانتهای مخدوم شدند.

۲۰ اینست شرح مهمات مبتدیان بر طریق اختصار. ایزد تعالی این معانی را بر ما میسر کناد و بجذبۀ کرم از قول بفعل رساناد بفضل و رحمت خویش اِنَّهُ الْقَادِرُ عَلٰى مَا يَشَاءُ .

[وظیفه دوم در اعمال اوساط]

وظیفه دوم در اعمال اوساط که از درجه ابتدا گذشته باشند و منتهی ناکشته، و این هفت درجه است .

درجه اول شکرست

۵ قال الله تعالی : **وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ**^۱ و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم:

أَلشَّاكِرُ يَسْتَحِقُّ الْمَزِيْدَ . بدان که شکر نعمتهای حق ببايد گزارد شکر گزاردن نه بزبان است و نه بحصر نعمتها که ثنای زبان در مقابله نعمتهای حق تعالی نیفتد و آن نعمتها که خدای را بر بندگانست و بر ظاهر و باطن ایشان در حساب نیاید که **وَإِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا**^۲ بل که شکر نعمت دانستن حقیقت نعمت است و نهادن هر يك بموضع خویش و دفع اسباب و رفع وسایط از میان نعمت و منعم ، و هر که این بکند شاكر باشد .

و خدای تعالی را نعمت بسیارست اما آنچه بباطن مخصوص است نعمت معرفت و بصیرت و اخلاص و تصور حقایق و صفای عقیدت و رسوم توحیدست که این جمله بفضل و عنایت ایزدی در دل بنده ظاهر توان شدن ، و آنچه بر ظاهرست صحت (۴۱پ) و حرکت و حواس درست و ایمان و اسلام و متابعت شریعتست ۱۵ که این جمله نعمتهاست که نیک را از بد و بیگانه را از آشنا جدا کند و نعمت بزرگتر نطق است که در منزل ذکر بمیعاد حضور بحکم مشاهده منعم منظور گردد تا مقبول شود یا در تفکر تمام کردن و شکر این نعمتها و حوالت کردن بیک منعم و دیدن عنایت از يك منعم چنانکه حق تعالی موسی را گفت **عَلَيْهِ السَّلَامُ شَكْرًا**^۳ بر

۱ - قرآن: سوره بقره (۲) آیه ۱۴۷ .

۲ - قرآن، سوره ابرهیم (۱۴) آیه ۳۷ .

۳ - کلمه «شکر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

نعمتهای مرا علم تو است ، پدید آمدن نعمتها از من .

و فعل شکر بشاکر باز گردد و مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ^۱ و این فایده از زیادتی نعمتست که لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ^۲ . و شرط شکر آنست که نخست نعمتها بر خود بشناسد و أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ^۳ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۴ و آنگاه در نعمتها که بلذات و شهوات تعلق دارد مغرور نشود که مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نِعْمَ اللَّهِ إِلَّا فِي مَلْبَسِهِ وَمَطْعَمِهِ وَمَنْعَجِهِ فَقَدْ قَصَرَ عِلْمُهُ وَ دَنَا عَذَابُهُ . و درین قول سید عالم علیه السلام مضمهرست که شکر را حقیقت علم است که میگوید که هر که نعمت خدای را بیش از خفتن و خوردن و پوشیدن نداند علمش اندک است و عذابش نزدیک یعنی که چون دیگر نعمتها را ادراک کند کامل علم شود ، و از عذاب برهد ، و این رستن از عذاب و زیادتی علم تزاید نعمتست که لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ^۵ .

پس اصل شکر نعمت شناختن است و منعم دانستن و بدیدن که هر چه خدای تعالی بداد کسی سلب نتواند کرد و هر چه او بقهر خویش منع کرد کسی نتواند دادن همیشه میگوید : لَأَمَانِعَ لِمَا أُعْطِيتَ وَلَا مُعْطَى لِمَا مَنَعْتَ . قال الله تعالی : مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِنَاسٍ مِنْ رَحْمَتِهِ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ^۶ .

و شاکر باید (۴۲ ر) که جمله نعمتها در اصل عطا و اظهار از منعم اصلی که خالق و رازق است بیند ، یکباره انکار اسباب نکند که این عالم سبب و منزل واسطه است بل که مدرج زبان در مقابله اسباب نهد و شکر دل بحکم اخلاص بمنعم فرستد و رسول علیه السلام فرمودست که : مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ . و گفته است که :

۱- قرآن، سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰ .

۲- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۳- در اصل: نعمه، بقیاس اصلاح شد .

۴- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۹ .

۵- قرآن، سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۷ .

۶- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۲ .

۱۰

۱۵

مَنْ أَزَلَّتْ إِلَيْهِ نِعْمَتُهُ فَلْيَشْكُرْهَا. اول قاعده شکر پدرست که رَبَّ ارْحَمْنِمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا^۱. ودر قصه لقمن حکیم پسر را چنین فرمودست که : أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ^۲.

و آنچه شکر استادست در علم، و شکر پیغامبرست در دین و شرع، چنانکه بصلوات و تحیات فرمودست که صَلُّوا عَلَيَّهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۳. و آنچه شکر حق تعالی است

برای نعمتهای ظاهر آنچه برای نعمتهای باطن آنچه بر نعمت توحید آنچه شکر ۵
بحمد بدل شود که اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۴. نخست شاکر باشد پس شکور آنچه

حامد باشد پس حماد گردد و آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۵. و حمد از حماد
بهیچ عوض و بهیچ غرض نیست و این مرتبت...^۶ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:

أَوَّلُ مَنْ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ ثُمَّ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ فِي السَّاءِ وَالضَّرَاءِ .

پس مدح از زبان است باسباب ، و شکر از خاطر پاک است بآثار نعمتها، و ۱۰
حمد از خلوص دلست بوحدانیت منعم و این هر يك را تفصیلی است که رونده از

واقعه خویش در یابد بی شرح کتاب .

ایزد تعالی ما را شاکر گرداناد و از جمله حمادان کناد (۴۲ پ) که اول همه

کس در بهشت شوند بفضل او إِنَّهُ الشُّكْرُ الْحَمِيدُ.

در جة دوم رضاست. ۱۵

قال عليه الصلوة والسلام: ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ

بمحمدي رسولًا. حقیقت ایمان در رضا متواری است هر که را بهره از رضا بیش است

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۲۵.

۲- قرآن، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

۳- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶.

۴- قرآن، سوره فاتحه (۱) آیه ۱.

۵- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰.

۶- در نسخه اساس جای يك دو کلمه سفیدست و گویا صورت مکتوب محو شده است.

در حاشیه نوشته شده است : «خ» بی هیچ توضیحی.

بقیامت هیچ مرتبت نیست . سید عالم صلوات الله علیه بوهریره را وصیت کرد ، گفت: یا با هریره کُنْ وَرِعًا فَكُنْ عَبْدَ النَّاسِ وَ كُنْ قَنِعًا فَكُنْ أَشْكُرَ (۴۵ ر) النَّاسِ ، گفت: جمله ورع حاصل کن تا عابدترین آدمیان باشی .

پس حقیقت ورع احتیاط است از مشتهات، و قناعت است باندکی از حلال، و حفظ احوال است از همه آفات ، و ترك لذات است از شهوات . و قوام ورع ۵ با احتیاط و قناعتست تا عز شریعت در دل نگیرد حلیه ورع بر احوال پدید نیاید و هر که از بدیها و فواحش اجتناب نماید بر غرض ربا در عوض دنیا و بتهمت هوا او را ورع نباشد بل که محض هیبت شرع باید که در دل نشیند تا مرد بقیامت مؤمن گردد و بداند که امروز را فردا بر اثرست و احوال ذره ذره در قیامت مطالعت خواهند کرد در عهده وبال مظالم مسلمانان نشود و بداند که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۱ . در قیامت بحبه و ذره و نقیر و قطمیر ۱۰ بخوانند گرفتن، اینجا ورع باید در اعمال تا ورع دنیا تابع فزع عقبی گردد.

و بزرگان طریقت را اعتماد جمله بر ورع بوده است که دانسته اند که يك لقمه بشبهت و يك حبه حرام را چندان کدورات است و ظلمت و آفت که بریاضات سالها از دل زایل نشود . و رسول علیه السلام میگوید : كُلُّ لَحْمٍ نَبَتَ مِنَ الْحَرَامِ ۱۵ فَالْشَّارِ أَوْلَىٰ بِهِ ، میگوید: هر گوشت که از حرام روید آتش را شاید و لقمه مشتهه مدد شهوت گردد و آفت زاید از وی و لقمه حلال که بورع خورد مدد قوت دل گردد و طاعت زاید از وی . ابوالحسین نوری رحمة الله علیه گفته است: اگر جوانی را بینی که در هوا می پرد و یا بر آب می رود و از ورع دورست ویرا بهلاکت نزدیک شناس که شیطانست (۴۵ پ) . و مشایخ بوده اند که از بهر يك خرما که ۲۰ مشتهه گشته است بر ایشان از شام تا بصره رفته اند و مثل این بسیار منقولست در کتب اصحاب طریقت ، و باعث ایشان درین نظر ورع بوده است، و بوده که بسالها چیزی آرزو داشته اند و نخورده اند مانع ایشان ورع بودست . و اصل ورع قناعتست

و کیمیای قناعت احتیاط ، و قانون احتیاط هیبت شریعتست که در دل قرار گیرد و نیت صافی کند و سایه سیاست بر ظاهر گمارد تا قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر.

موسی علیه السلام در آن وقت که بطور می رفت گفت : *الهی آی عِبَادِكَ اعزُّ عَدَمِكَ فَتَمَالَ قَعَالِي الْوَرَعُونَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ عَنِ الشُّبُهَاتِ* ، بر درگاه تو از بندگان تو کدام عزیزترست ؟ خطاب آمد که آنانکه ^۱ احتراز کنندگان و صاحب ورعان ^۲ باشند از هیبت جلال ما و از شروع در شبهات دور باشند . یا موسی هیچ کس بر درگاه من آن تقرب نکند و آن قربت ندارد که متورعان دنیا که چون ایشان بورع درها بر خود به بندند ما در قیامت درها [ی] عذاب بریشان به بندیم ، *لَا يَحْزَنُ لَهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ* ^۳.

عبدالله مبارک گفت که: قاعده این کار طریقت بر چهار چیزست: *آدَاءُ الْقَرَائِضِ بِالِاسْتِنَةِ* گزاردن فریضها بشرط سنت ، و *أَكْلُ الْحَلَالِ بِالْوَرَعِ* ، و حلال خوردن در قاعده ورع که فرایض چنان گزارد که سنن نگاه دارد و چنانکه سید انبیا علیه السلام گزارده است *صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي* و حلال که خورد بورع خورد یعنی بسیار نخورد و بشره و شهوت نخورد و بر نیت عبادت بخورد ، و احتیاط *الْمَعَاصِي بِالِاسْتِظْهَارِ* ، (۴۶ ر) دور بودن است از معاصی بظاهر و باطن که بظاهر معصیت نکند و باطن نیت و عزم معصیت ندارد ، و *الْمُواظَبَةُ عَلَي ذَلِكِ إِلَي الْمَمَاتِ* ، و پای داشتن برین احوال تا روز مرگ که درین احوال زندگانی کند، و برین اعمال بمیرد .

پس رونده را ورع نباید تا باطن و ظاهر او بقناعت و احتیاط آراسته گردد و سالک شود و در طریقت تا آنگاه که واصل شود بحضرت.

۱- کلمه « آنانکه » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- در نسخه اساس کلمه اخیر به فتح واو و کسر راء نوشته شده که درست نمی نماید

و باید به فتح راء باشد .

۳- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۳ .

ایزد تعالی ما را در دنیا با ورع داراد و در عقبی بی فزع داراد و دلهای ما را از دلیری و بی باکی پاک داراد اِنَّهُ الْجَبَّارُ الْمُنْتَقِمُ .

درجه چهارم تقوی است

بدانکه حق تعالی آدمیان را اصناف و فرق گردانیده است و جمله را بنسب

- اصلاب از هم جدا کرده و در میان آدمیان حسب تقوی در قلوب نهاده تا هم چنانکه ۵
در دنیا بنسب صلب شرف گیرند در قیامت بحسب تقوای دل شرف و مرتبت گیرند.
قال الله تعالی: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ^۲، هر
که متقی تر بر درگاه خداوند گرامی تر .

و تقوی دو چیزست : ترسیدن از قهر خدای تعالی ، و احترام از کردن از

- عذاب و خشم او . نشان خوف از قهر حق تعالی در ولوع بطاعت پدید آید ، و نشان ۱۰
احتراز و اتقا از عذاب دوزخ در اجتناب از معاصی پیدا شود که هر کسه از چیزی
ترسد راه آن چیز پیش نگیرد، و هر که طالب چیزی باشد قصد برای آن چیز کند.
و رونده را در راه دین مهم ترین سازی تقوی است که برین راه آفاتست
چون متقی گردد تقوی سپر او باشد تا آن آفت و مضرت بدو نرسد چنانکه رسول
علیه السلام گفته است : مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا وَسَارِقِي (۴۶پ) جَلَدِ عَدُوِّهِ آمِنًا ، ۱۵
هر که متقی گشت قوی دل زندگانی کند و در میان دشمنان آمن رود که دست اعدا
بسوی نرسد . و نیز گفته است علیه السلام : مَنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ
التَّقْوَى أَعْنَاهُ بِلَا مَالٍ وَأَعَزَّهُ بِلَا عَشِيرَةٍ وَأَدَسَهُ بِلَا مُؤْنِسٍ . خداوند تعالی مؤمنانرا
بتقوی فرمودست و بجایهای بسیار در قرآن یاد کرده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
۲۰ اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۳، و گفته است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ

۱ - در اصل : تقوی .

۲ -- قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳ .

۳ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰ .

تَقَاتِهِ^۱، و گفته است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ^۲.
و تقوی در دنیا لگامی است که از مهاوی هوا باز دارد که التَّقَى مُلْجِمٌ،
بر در راه آخرت زادی است که در قیامت مضرت ضیاع دور کند که: قَزَوْ دُوا
فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^۳، و زرهی است که در قیامت دست عذاب کوتاه گرداند
که: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ^۴. و حق تعالی از اعمال آدمیان ظاهر حرکات را
قبول نمی کند، تقوی را طالب و متقاضی است که لَنْ يَنْتَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا
وَلَيَنْ يَنْتَالَهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ^۵.

و تقوی راسه مرتبت است: اول احتراز و اجتناب ظاهرست از محرّمات و
معاصی کبایر، و دوم... و اعراض دل از صغایر و مشتهات و فضلات، و سوم
اتقاء محض است و آن حفظ خاطرست از جمله مخلوقات و ارتقااست بعالم توحید
خالق، چنانکه بارباب الالباب از قبر آن مجید این خطاب می رود که: وَأَتَّقُونَ يَا
أُولِي الْأَلْبَابِ^۶، و رسول علیه السلام ازین مرتبه خبر دادست که إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدَنًا
وَأَنَّ مَعْدَنَ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ.

پسر رکن بزرگتر از ارکان طریقت تقوی است و درگاه خاص (۲۴۷) که ارباب
سلوک از وی بشهرستان نهایت قصد کنند تقوی است، و نهایت اسلام بتقوی است

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۲ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱.

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳.

۴ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۵.

۵ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۳۸.

۶ - در این جا يك كلمه گویا پاک شده و جای آن خالی است که ظاهراً چیزی

مـرادف «اعراض» و یا نظیر آن بوده است؛ درحاشیه نوشته شده است: «خ» بی هیچ

توضیحی.

۷ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۹۳.

که رسول علیه السلام گفته است که : **الْإِسْلَامُ دَرَجَةٌ وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ دَرَجَةٌ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ**. سوم از راه تقوی است اول اسلام است تسلیم تن ، آنگاه ایمانست تصدیق دل، آنگاه تقوی است صعود جان ، و چون رونده متقی است عالی همت گردد و در سلوک بهر چیزی ممنوع نگردد که آفاق و عوایق و موانع قصد رونده در وقت قلت تقوی کنند که رونده را برهنه گیرند زخم زنند اما هر که زره ۵ تقوی پوشید از دست آفات امان یافت و از مهالك راه در گذشت .

پس در همه اعمال و احوال تقوی ببايد در خفتن و خوردن و گفتن و رفتن و در نماز و روزه و حج و در مراتب ایمان و در احوال که تقوی سپرست و رونده هرگز بی سلاح وزره نشاید رفتن و جمله انبیا که آمدند همه شرع خود درین دو کلمه مدرج داشتند اصل و فرع توحید و شرع که : **فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ** . و حق تعالی متقیانرا ۱۰ منازل ساخته است و همچنانکه متقیان در مقام تقوی متفاوت قدم آمده اند منازل ایشان نیز در آخرت بر تفاوت است بعضی متقیانرا در مفازة فوز فرو آرند که **إِنَّ لِدَ الْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا** ، و بعضی متقیانرا در باغهای انس راه دهند که **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ** ، و بعضی را از متقیان که بدرجه [ای] رسیده باشند از تقوی ، و اتقاء ایشان را صفت شده باشد اول راه بر بهشت کنند که **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ** آنگاه بکله ۱۵ صدق روند **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ** ، آنگه ببساط انبساط روند (۴۷ پ) **عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** .

۱- در اصل: اتقوا... اصلاح شد.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۴۴ : سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۲۶ ، ۱۳۱ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۶۳ ، ۱۷۹ : سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۳ .

۳- قرآن، سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۱ ، ۳۲ .

۴- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۴۵ .

۵- قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۴ .

۶- قرآن، سوره قمر (۵۴) آیه ۵۵ .

و در جمله خود آنکه اینجا مرد^۱ متقی تر آنجا نزدیکتر که ارتقاء عقبی در اتقاء دنیا پنهانست که الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ.

ایزد تعالی ما را لگام تقوی بر سر کناد، و زاد تقوی حاصل گرداناد، و خلعت تقوی در ما پوشاناد تا از آن او شویم إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۲.
درجه پنجم اخلاص است

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^۳. بدانکه هر عبادت که از آدمی صادر میشود قلبی است روح او اخلاص است از دل، و همچنانکه تن را بی جان قدر نیست عبادت را بی اخلاص هیچ قبول نیست و عمل بی اخلاص همچون بناست بی بنیاد و اساس که زود انهدام پذیرد، و روی بتلف آرد؛ و کثرت اعمال را بر درگاه عزت قدر نیست بل که اخلاص را در میان عمل محل قبول است و ریا زهرست چون بر عمل افتد هلاک کند و عجب فنای عمل است چنانکه بلعام با عور عبادت بسیار کرد، کمر طاعت بر بست و بهمه اصناف عبادات و قبول طاعات قیام کرد چون نور اخلاص دل همراه عمل نبود ریا زیان عمل او شد و عجب سبب هلاک، أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ قَحِمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتَرَّكَ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا^۴.

عمل از حرکت تن است، قوت صعود ندارد که تن هم نسب خاک زمین است و اخلاص از نور دل است عمل را تصعید کند بعالم قبول که هم نسب لطافت آسمانست و هر چه بجایی رسد بنسبت اهلیت آنجا تواند رسیدن (۴۸ ر) چون شارع اشخاص

۱- در نسخه اساس روی کلمه «مرد» حرف «ز» نوشته شده ظاهراً به نشانه آن که

زائدست. در حاشیه نیز نوشته شده: «خ».

۲- قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۹.

۳- قرآن، سوره بینه (۹۸) آیه ۴.

۴- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵.

را با اعمال تکلیف کرد و مواضع طاعات معین کرد خداوند تعالی عهدهٔ اعمال تن را باخلاص دلها معلق کرد تا چون عمل باخلاص از بنده صادر میشود عمل سبب درجات عامل گردد، اخلاص نظرگاه خداوند گردد که **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ**^۱.

روز قیامت از حضرت عزت در میان ملائکه خطاب آید که: عابدان و زاهدان

- ۵ که در دنیا لاف طاعات می‌زدند بی‌آرید و اعمال ایشان بر محک امتحان زیند تا مخلص کیست و مرایی کیست؟ و هر کسی را ازان عبادت چه مقصود و مراد بوده است آن مقصود او را نقد وقت او گردانید که: **يَوْمَ تَدْعُوا كُلَّ أُنْثَىٰ بِمَا مَسَّ مِنْهَا**^۲. جمله اصحاب عبادات بسه فرق شوند: بعضی را گویند: مراد شما از عمل چه بود؟ گویند: نام نیکو و مرتبت و حرمت، وقتی خطاب آید از حضرت عزت که: در دنیا آن نام نیکو یافتید؟ گویند: بلی، یافتیم، میان مردمان مکرم و محترم بودیم و اسم زهد و ورع داشتیم. خطاب آید که **إِن تَطْلُبُوا جِهَ إِلَى النَّارِ**، چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است ویرا بدوزخ اندازید که جزای عمل سنده است.

طایفهٔ دوم را بیارند، سؤال کنند که: غرض شما از تعب بسیار دران عبادت

- چه بوده است؟ گویند: تا مگر چیزی از دنیای حرام بدان دام بدست آریم، مراد بردیم و یافتیم. خطاب آید که: **إِن تَطْلُبُوا جِهَ إِلَى النَّارِ**، چون مراد از عمل حطام دنیا بود و یافته‌اید، اینجا^۳ هیچ نصیب ندارید در خزانهٔ رحمت ما، او را بدوزخ فرستید.

آن قوم سوم را بیارند خطاب کنند که (۴۸ پ) منتهای^۴ طمع شما در دنیا از

- عبادت چه بوده است؟ یکباره نالهٔ صدق بر آرند و گویند: الهی تو خود دانی که مراد ما از طاعت نه نام بود و نه دنیا، مراد تو بودی، ترا برای رضای تو پرستیدیم،

۲۰

۱- قرآن، سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۳.

۲- قرآن، سورهٔ اسری (۱۷) آیهٔ ۷۳.

۳- کلمهٔ «اینجا» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۴- رسم خط نسخهٔ اساس: منتهی.

نه ریا بود و نه هوا و نه عجبی و نه غرضی و إِنَّكَ لَتَعْدَمُ مَأْخِرِيْدًا. در دنیا ترا پرستیدیم و از دون تو هیچ آرزو نکرديم و تو خود مطلع بودی بر اسرار و ضمائر ما. خطاب آید از حضرت جلال و درگاه لایزال که: صَدَقَ عَبْدِي، بنده ما راست میگوید، مخلص بود است در عبادت، امروز بدرگاه و بارگاه ما رسانید او را که خلاص اشباح در ۵
 اخلاص ارواح است. و در حدیث آمده است که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَنْمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، مقصود ازین آنست که بحر کت گل ننگرد باخلاص دل ننگرد و هر که مخلص تر مقبول تر و همچنانکه تن بی جان مرده باشد گور را شاید عمل بی اخلاص نیز مرده باشد دوزخ را شاید که خداوند عمل زنده خواهد تا بوی ننگرد و هر عمل که از اخلاص خالی است آلوده است إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَّا يَقْبَلُ إِلَّا لَطِيْبًا.

معاذ بن جبل رضی الله عنه بیمن میرفت نزدیک سید عالم علیه السلام در شد. ۱۰
 گفت: أَوْصِيْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مرا وصیت کن که درین راه بدرقه و رفیق محتاجم تا وصیت مبارک تو رفیق و مونس من باشد. گفت: يَا مَعَاذِ أَخْلِصْ قَلْبِي لِيُتَفَكَّكَ لِتَقْلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ، یا معاذ دل را بنور اخلاص بیاری و حلیه اخلاص بر گردن دین خود بند تا در بارگاه قیامت عمل بسیار از تو نخواهند که خدای تعالی اخلاص میطلبد نه حرکت. ۱۵

چون اخلاص از دل (۴۹ ر) صادر میشود از حضرت عزت بمالیکه خطاب آید که: اعمال بنده را بدرجات فرو آرید و اخلاص دل او بعتبه عزت من آرید که اخلاص بمد نظر ما دران دل پدید آمده است مرتع او امروز هم فنای بقای ما شاید که باشد. و بسیار بندگان باشند که عمرهای دراز عبادت بعبادت کنند هرگز بمرتبه قبول نرسند و بنده ای که باخلاص يك نفس بر آرد و يك قدم بنهد آن نفس مخلص قیمت همه درجات بهشت گردد. قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: مَنْ قَالَ لَإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ، مَخْلِصًا مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ، گفت: هر که باخلاص دل یکبار کلمه توحید ۲۰

۱- قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۸۱.

۲- رسم خط نسخه اساس: کخداوند.

بر زبان براند آن اخلاص او بها [ی] بهشت گردد و آن نفس او مفتاح در سعادت شود که دل آدمی از همه آفرینش عزیز ترست يك حضور او با صد هزار حرکت عالمیان برابرست بل که ترجیح دارد . و انبیا که آمده اند بطلب اخلاص دلها آمده اند و امروز از آدمیان اخلاص در عمل می طلبند که چون روی و ریا و کبر و عجب بر صفحات اعمال بندگان نشیند هم درین منزل کدورت منقطع گردد و هم در بن چاه ۵
 هوا زمن بماند، هرگز بفضای رضای خدای تعالی نرسد و راه نیابد .

پس مرید را حلیه اخلاص بیاید در حرکت و سکون چنانکه هر چه کند از عبادت و خدمت و خلوت دران مخلص باشد و محض قصد او بطلب رضا و ادای فرمان خداوند عالم باشد که بداند که معبود مطلق و اهل عبودیت اوست و هر عبودیت که دران اخلاص نباشد مجازست و مجاز را بر درگاه عزت قدر و قبول نیست . ۱۰
 و چون مرید مخلص و صادق گردد (۴۹ پ) و در اعمال دوتنها بیند ازان اخلاص بندها گشاده شود و مفاتیح رحمت از حضرت بوی فرستد و آنجا که مشایخ جمله فرموده اند غرض نه مجرد نشستن و نا خوردن مریدست که مراد آنست تا بجمعیت خاطر مخلص گردد^۱ تا با اخلاص او^۱ مفتاح درگاه الهام شود چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که : مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتَ يَنْجَابِعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ ، اگر چهل سال بنشیند بجای آن چهل روز یا^۲ چهارصد روز بعوض آن ، چون مخلص نباشد و دل بنور اخلاص آراسته نباشد هیچ فتح و فتوح نیابد که نظر خداوند بدان اخلاص نیست اما هر که چهل روز با اخلاص خلوت و جمعیت پیش گیرد ، و نور اخلاص بر دل گمارد ، و رقیب و حارس خویشتن گردد ۱۵
 خواطر او جاسوسان ملا اعلی گردند که اخبار عالم علوی بوی آرند و چشمهای حکمت بحکم رحمت در دل او پدید آید و زبان او بییان و تبیان ایمان ناطق شود ۲
 که مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ .

۱-۱ ، شاید بوده است : تا اخلاص او .

۲- در اصل : تا ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

ایزد تعالی ما را مخلص گرداناد و اعمال ما بنور اخلاص مزین دارد چنانکه نظر قبول را شاید الله الجواد اللطیف .

درجه ششم حفظ حواس است .

قال الله تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ . بدان که

حق تعالی آدمی را مجموعه‌های^۲ آفریده است از جمله عالم و هرچه در جهان است از جواهر و اعراض و خبر و شر و لطیف و کثیف و راست و دروغ و زشت و نیکو

و ظلمت جمله مجموعه‌ست در طینت آدمی و نموده است^۳ آدمی از همه جهان و هر گه که خود را تربیت کند و از آفات و معاصی (۵۰ ر) و سیئات^۴ نگاه دارد و از

فواحش دور باشد ترقی‌گیری بدرجات بزرگ و بلند، و راه یابد در جمله نیکان و از زمره مقبولان شود و هر گاه که عنان خود بدست شیطان سپارد و متابع هوا گردد و

از حسنات و طاعات دور گردد در مهالك افتد و از جمله مردودان و مدبران شود . پس ترتیب دنیا و سعادت آخرت در ترتیب احوال دین است و ترتیب دین

را در مراتب عبادات است و اصل عبادات معرفت است و قانون معرفت در تهذیب ظاهر و تصفیه باطن است تا لوح را از فضول بنشویی آیت دین بر وی نتوان نبستن

و این مهمات آنگاه میسر شود که آدمی حصاری گرد خود درکشد، و حواس را در قید دین آرد تا از جمله مؤمنان گردد چنانکه رسول علیه السلام گفت و خبر داده است که:

الْمُؤْمِنُ لُدَى الْحَقِّ أَسْبَرُ قَيْدَهُ اللَّهُ يَا لِمُرَّانٍ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ شَهَوَاتِهِ فَالْتَمَتُوا زَاوَهُ وَالْقُرْآنُ دَلِيلُهُ وَالْخَوْفُ مَحَجَّتُهُ وَالشَّرْعُ مَطِيئَتُهُ، الحديث، گفت: مؤمن بر درگاه خداوند تعالی

اسیرست و مقید بقید قرآن و ممنوع از شهوات خویش که هر کس یکبار [ر]ه منقاد شهوات خویش گردد خسیس نفس و بی مروت و مرده دل شود، و هر که یکبار

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰ .

۲- در اصل: مجموعی، و در حاشیه افزوده: عی .

۳- رسم خط نسخه اساس: نموده‌یست .

۴- رسم خط نسخه اساس: سیآت .

بترك لذات بگویند و درهای شهوت بر خود ببندد فتور و ضعف پدید آید و جبان و کسلان گردد و مؤمن نه کاهل باید و نه مغرور .

پس شرط رونده آنست که بشناسد که آن شهر قالب او حصنی است بر مثال عالم و سینه او بر مثال (۵۰ پ) سرای و دل بر مثال پادشاه و حواس جمله فرمان برداران و این دل را درین ولایت دشمنی است مستولی و بوی نزدیک که آنرا نفس اماره ۵ گویند و انبیا جمله ازان احترام فرموده اند چنانکه خبر داده است که : *إِنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ* . آن دل در قالب بر مثال آدم است *خليفة حق*، و *حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ* ۶، و آن نفس اماره بر مثال ابلیس لعین است که دشمن و معاند و خصم آدم بود و قرآن گفته است : *إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا* ۷. و همچنانکه دل در حواس تصرف کند هوای نفس اماره نیز تصرف کند و در جمله قوتها فرمان دارد و غلبه او را بیشترست ۱۰ که او بطبیعت نزدیکست .

پس رونده باید که تأمل کند میان این دو ضد بطریق محبت دل و مخالفت نفس اماره پیش گیرد و چنان سازد که جمله حواس را در انقیاد و مطاوعت دل آرد تا همه اعضا و اطراف بفرمان دل کار کند و بداند که این چشم دیدبان است و خداوند تعالی او را آفریده است تا درین جهان مصنوع نظر کند و حقیقت صنع بشناسد تا ۱۵ بدان نظر بمعرفت صانع رسد چنانکه فرموده است : *قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ* ۸، و گفته است : *سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ* ۹. و باید که نظر بفرمان شرع کند و از محرّمات دور باشد و بعبرت نگردد نه بشهوت که چون بشهوت نگردد روز قیامت با حسرت گردد و گریان بماند و از دیدار حق محروم ماند . و رسول

۱- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

۲- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۲ .

۳- قرآن، سوره فاطر (۳۵) آیه ۶ .

۴- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۱ .

۵- قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

عليه السلام گفته است: كُلَّ عَيْنٍ بَأْكَيْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنًا غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَعَالَى (۵۱ ر) وَعَيْنًا سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنًا بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، و گفت: روز قیامت جمله چشمها گریان باشد الا سه چشم که در دنیا بنام محرم ننگرد و چشمی که شب بیدار باشد و چشمی که از خوف خداوند تعالی گریان باشد. وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضَوْنَ عَيْنًا بِبَصَارِهِمْ^۱، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضَيْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ^۲. و رسول علیه السلام گفته است: كُلُّ نَظَارٍ لَيْسَ بِإِلْعَابِ عِبْرَةٍ فَهِيَ شَهْوَةٌ^۳.

پس چشم از نامحرمان نگاه باید داشت و گوش از شنیدن لغو و محال و غیبت صیانت باید کردن که سمع از بهر آن داده اند تا سخن و ذکر خداوند شنود چون گوش در دنیا بدروغ شنود مشغول گردد در قیامت از شنودن کلام حق محروم ماند و رسول علیه السلام گفته است: هر گوش که در دنیا بشنیدن محالات و دروغ و غیبت مسلمانان آکنده شود در قیامت ارزیز گرم کنند و در گوش وی می ریزند و خداوند تعالی از کسانی که متفرق سمع نکردند خبر داد که: فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ^۴ حَسَنَةً^۳.

زبان را از دروغ گفتن نگاه باید داشت که بسیار کلمات است که زبان بگوید و آدمی بنظر حقارت بدان ننگرد و آن کلمه سبب فساد و هلاک بنده گردد در هر دو جهان. و زبان را از جهت یاد کردن و قرآن خواندن و علم گفتن است و در قرآن چنین فرموده است که: وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۴، و سید عالم علیه السلام میگوید: مَنْ كَانَ يَوْمًا مِنْ بِيَامِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَتَمَلَّ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ، گفت: هر که بخداوند تعالی و بقیامت ایمان دارد گو سخن خیر گوی یعنی ذکر خدای گوی یا خاموش شو که مَنْ صَمَتَ (۵۱ پ) دجا و آن آفت که از زبان خیزد از هیچ آلت دیگر نخیزد که مدار کفر و اسلام در

۱- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۰.

۲- قرآن، سوره نور (۲۴) آیه ۳۱.

۳- قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹.

۴- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۰.

اقرار و انکار برزفانست و از اینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است که: هر روز بامداد که آدمی سر از بالین برگیرد جمله اعضا و اجزای [او] با استعادت و استغاثت برزفان روند و گویند: **إِدَّقِي اللَّهَ فَيُنَافِيذِمَا فَنَحْنُ بِكَ زِينَهَارُ** [ما] زینهار مخور که ما جمله بتو معلق ایم و صلاح و فساد ما در تو بسته است **إِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا وَإِنْ أَعْوَجْتَ أَعْوَجْنَا**.

۵

زبان در همه اقوال بر همه احوال سایه افکند اگر خیر گوید و کلمه توحید گوید درهای بهشت برین شخص باز گشایند و اگر بخلاف راستی رود یا کلمه شرک گوید همه درهای دوزخ بر آدمی باز گشاید چنانکه در آن حدیث معروف آمده است که وصیت رسول علیه السلام است معاذ بن جبل را، گفت: **اعبد الله و عذد نفسك في الموتى** **وَأَوْلَادُكَ عَلَى الصَّلَاتِ وَالصَّدَقَاتِ وَالْمَقْرُوضَةِ وَأَدَاءِ الزَّكَاةِ الْمَكْتُوبَةِ** **وَأَوْلَادِكَ عَلَى ذُرْوَةِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ الصَّوْمِ جَنَّةَ وَالصَّدَقَةِ تَكْفُرُ الْخَطِيئَةَ وَقِيَامُ اللَّيْلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ**. پس گفت: **وَأَوْلَادُكَ عَلَى مَا هُوَ مَلَكٌ مِنْ هَذِهِ كَلِمَاتِهَا**. گفت: یا معاذ بکاری فرمایم ترا که بهتر ازین همه عباداتست. گفت: یا رسول الله بفرمای، **فَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ وَقَالَ احْفَظْ هَذَا**، رسول علیه السلام بدست اشارت کرد فر از زبان، گفت: این را نگاه دار^۱ معاذ گفت و در زبان چندین آفت است گفت: ای معاذ^۲ و آدمیان خود در دوزخ افتند الا بسبب آفات زواید حصاید زبانهها؟ **وَهَلْ يَكْتَبُ النَّاسُ عَلَيَّ مِنْ آخِرِهِمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ إِلَّا حَصَائِدُ** (۵۲) **رَأْسَتِهِمْ**.

۱۵

پس بزرگتر آفت در زبانهست و بعد از وی در فرج. مصطفی علیه السلام گفته است: **مَنْ حَفِظَ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ**. رونده باید که جمله اعضای خود را قید تقوی برنهد و در سلسله قرآن کشد، دست را از حرام گرفتن منع کند که دست حرام گیر را در قیامت غل آتشین بر نهند، و پایبی که امروز بخلاف امر شرع حرکت کند در قیامت راه بهشت نتواند رفت و چشم را از نظر بهوا و

۲۰

۱- با توجه به نقص جمله و معنی عبارات بعد افزوده شد.

۲-۲، در این جا جمله کمی مبهم و مغشوش می نماید البته مفید معنی هست مثلاً می توان فاعل هردو «گفت» را رسول دانست و یا به وجهی دیگر خواند. آیا در اصل بوده است: و در زبان چندین آفت است ای معاذ و گفت آدمیان ...

در نامحرمان نظر کردن نگاه دارد ، و گوش را باستماع آیات الهی مشغول کند و زبان را بند ذکر بدست صمت بر نهد تا از آفات این اطراف نجات یابد. چون آفتهای حواس شکسته گردد تن را بر ریاضت منقاد کند که این جمله روای شہوات گردند متفرق شوند و در بوادی هوسات بوساوس شیطانی مستغرق گردند ، هر يك مانعی باشند آدمی را از سلوك راه دین كه يك دوست چون در دست بسیار دشمن افتد زبون گردد و مغلوب و مقهور شود .

۵

پس آدمی ذوق ایمان در درون دل آنگاه باز یابد که این روزنها محکم بگیرد، و رخنهها را استوار کند، و در حصن شرع رود، و روی از لہو و لعب بگرداند و بجد تمام در طریق دین سالک شود، و چشم و زبان و گوش و دست و پای را جمله از شرع بخود عاریت شمرد و ایشان را چنان در تصرف آرد که خداوند فرماید نه چنانکه طبیعت، که هواپرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رسته .

۱۰

و چون امروز این اطراف را در قید آرد در قیامت هر يك بفعل خاص خویش قادر گردد ، و هر يك بمراد خود برسد وَ هُمْ فِيهَا (۵۲ پ) اَشْتَبَتْ اَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ . و چون امروز خلیع العذار گردد و جمله حواس را در مراتع هوا افکند و بلذات محال غرقه شود چون ازین عالم فنا پذیر در گذرد و بقیامت رسد حاصل لذات او محنت و حسرت باشد و پردها و حجابها فرو گذارند تا هر يك از خاص فعل خود ممنوع گردد نه بیند و نشنود و نداند وَ حَبِلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فَعَلَ بِاَسْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ۲ .

۱۵

ایزد تعالی رقیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناد تا جمله را بتازیانه امر از مهالك معاصی زجر کنند تا سلامت ازین سرای آفت بدارالقرار رسیم بفضل او،

۲۰

۱- کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۲ .

۳- قرآن، سوره سبا (۳۴) آیه ۵۳ ، ۵۴ .

إِنَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۱

درجه هفتم خلوت است .

- بدانکه رونده راه طریقت چون در میان غوغای مردم افتد خاطر او مشوش گردد و غبار زحمت اغیار بر خاطر افتد و مانند غمامی گردد که حاجز شود میان بصیرت و نور معرفت . و از هر بنده ای خلوت راست نیاید که خلوتها را آفات است ۵ و فایدها . اما آفات او آنست که مرد نفس آماره را مغلوب نکرده باشد و فرق نداند کردن میان خاطرهای ربانی و خاطرهای شیطانی و هنوز قمع قوتهای شهوانی نکرده باشد و ازان بخارهای فاسد خیزد که آلت عقل و معرفت را پوشیده و بیمار گرداند تا بغلبه سودا خیالات فاسد در دل پدید آید ، و تصورات زشت کند ، و نمودارات محال در دماغ افتد ، و راه بر وی منسد گردد ، و در سلوک منقطع شود ، ۱۰ شیطان بر وی دست یابد ، زود باشد که جرأت و جسارت پدید آید تا پنهانی^۲ قصد معاصی کند و توقع آن نیز باشد (۵۳ ر) که بشرک و کفر انجامد و زاهدان ناقص را در وقت عزلت از خلوت ناصحیح چنین آفتها^۳ بسیار پدید آید بدان سبب که پیش از تحصیل شرایط دعوی خلوت کنند همچنانکه اگر کسی در طریق ریاضت باول روز^۴ درهای مأکولات و مشروبات بر بندد و هیچ نخورد اندک و بسیار بجان خود سعی ۱۵ هلاک کرده باشد و آن قاعده مهمد نگردد که هنوز طبیعت تحمل نمی تواند کردن بل که

۱- آیه شریفه بدین صورت است : سوره توبه (۹) آیه ۱۲۱ : ان الله لا یضیع اجرا للمحسنین؛ سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۷ و سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۰ : فان الله لا یضیع اجرا للمحسنین .

۲- در اصل : پنهانی، که به همان صورت نیز مفید معنی است .

۳- در اصل پس از «آفتها» یائی کوچک نیز هست که باید «آفتهای» خواند ولی بدون یاء درست تر و با سبک زمان متناسب ترست .

۴- در اصل : روز، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

باید که بدفعات و نوبتها و تدریج از غذا کمتر میکند لقمه لقمه تا آنگاه که بیک لقمه باز آورد و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك علایق کم میکند، و يك يك آفت از خود زایل میکند. و بداند که صحبت آدمی زبان کارست و از دل روزنی گشاده کند تا در آن خلوت نور حضرت ویرا مدد دهد و منور گرداند و اگر بتدریج نکند بیک نوبت در آن اعراض و عزلت شیطان غالب شود و او را بهلاک افکند و شنیدم که بسیار زاهدان بودند که بعد از عبادت سالها و مجاهدت مدتها بزنا کردن و خمر خوردن مبتلا شدند و قصد تهتك اسرار شرع کردند و آن از عجب و غلبه و تسلط نفس اماره بوده باشد که این همه علت و بیماری دل است چون غالب شود هلاک کند.

۵

پس آفت خلوت بر مبتدی و جوان که در سلوک آید اینست که با خود الفت گیرد، و هوا بر وی مسلط شود، ولجوج و غضوب و تارك و کاهل شود که در میان آدمیان تحمل اثقال کردن و دل را از اشغال نگاه داشتن بهتر از آنکه تنها با خود سازگاری کردن. قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: اَلْمُؤْمِنُ الَّذِي يَخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ اِذَا هُمْ خَيْرٌ مِّنْ اَنْ يَّعْتَزِلَ، گفتست که آدمی که در میان آدمیان (۵۳ پ) زندگانی کند و تحمل مکاره کند و رنجها و محنتهای خلایق بکشد و شکایت نکند بهتر از آنکه قصد عزلت کند که چون رنجها از آدمیان تحمل کند رعونت و کبر زایل شود و قوی دل و مرتاض نفس و مهذب خلق گردد و چون تنها با خود بسازد در مدهانت و رعونت خود مغرور و مخدول شود که هِيَ النَّفْسُ اِنْ لَّمْ [اَشْغَلْهَا سَعَلَتْكَ].

۱۰

۱۵

اما فایده خلوت آنست که حواس جمع گردد و از نظر و استماع و قول زیادتی نجات یابد که در میان آدمیان چاره نیست و از مساعدت کردن در احوال که مهم نیست، در فضول افتادن بضرورت حواس نیز متفرق شود در جوانب و از انجاشعب خواطر تولد کند. و طبیعت غدارست چون اشتغال خلایق بلذات می بیند و استغراق

۲۰

۱- بقیاس موردی دیگر در کتاب و نیز با توجه به صورت این عبارت در دیگر

کتابها، افزوده شد؛ رك. ص ۱۹ و تعلیقات مربوط.

بشهوات می‌شناسد او نیز داعی گردد نفس را بدان مساعدت باشد و آنگاه رخصتها طلبد و ناگاه متعددی گردد، در مهالك افتد. پس در خلوات این آفات نیابد نه بیند و نه شنود و نگوید و خود را از فضول زجر کند و خود را از آنچه مهم دین نیست دور دارد و رسول علیه السلام گفته است: *مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ قِرْكُهُ مَا لَا يَدْعِيهِ*. و این رعونت فایده خلوتست و چون در خلوت باشد از طریق تکلف احترام کند و دور ۵ بودن از تکلف از سنت پیغامبرست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: *أَنَا وَاقْتِيَاءُ أُمَّتِي بَرَاءٌ مِنَ التَّكْلِيفِ*، و نیز گفته است که: روزگاری آید بر امتان من که مؤمن در میان خلق نتواند بودن و سلامت آنگاه یابد که *يَغْفِرُ (۵۵ ر)* *بِدِينِهِ مِنْ شِعْبٍ إِلَى شِعْبٍ وَمِنْ حَجْرٍ إِلَى حَجْرٍ يَدْخُلُ كَهَوْفِ الْجِبَالِ*. گفت تادین خود بنگیرد و ازین گوشه دران گوشه و ازین غار دران غار نگریزد سلامت نیابد.

و در همه اوقات حکما و انبیا و زهاد قصد خلوت کردند و از میان آدمیان اجتناب و عزلت گزیدند. و خداوند تعالی میفرماید در مصحف مجید: *فَقِفْرُوا إِلَى اللَّهِ*، با درگاه ما گریزید یعنی از خلق کناره گیرید. آن کناره گرفتن عزلت است، و بیارگاه ما آید و آن فرار بیارگاه خلوتست و خلوت در عزلت است و نور فتوح و سلامت و سعادت در خلوتست. و عزلت دو گونه است: یکی بظاهر از میان آدمیان، و یکی بیاطن ۱۵ از اندیشه جمله مکونات .

و خلوت هم دو گونه است: یکی بظاهر در خانه تاریک نشستن و حواس جمع داشتن و در مصنوعات ببصیرت تفکر و اعتبار صفت تأمل کردن ، و خلوت بیاطن حفظ دل و جمعیت خاطرست. و فایده خلوت دوام وصول بحق در هجرت از خلق است چنانکه همه انبیا در اول حالت از خلق هجرت و عزلت گزیدند و در خلوت ۲۰ بمناجات مشغول گشته اند تا آنگاه که در وحی برایشان گشاده شدست ، و سید عالم علیه السلام چهل سال در غارها و کوهها تنها می‌گشت و از میان آدمیان کرانه می‌گریزد چون خلوت او با حق درست گشت امانت رسالت بوی سپردند، آنگاه از خلوت با

دعوت آمد . وهمه مشایخ چنین بوده‌اند و چنین باشند تا دامن قیامت .
 پس فایده خلوت اینست که علایق بیفتند و حجابها برخیزد و خاطر (۵۴ پ)
 و دل جمع و حاضر گردد . و شرط خلوت قناعتست ، و قلت اکل و شرب ، و دور
 بودن از خواب و آسایش ، و مواظبت بر طهارت ، و مداومت بر ذکر . و اول در
 گوشه نشستن و حواس نگاه داشتن تا نور دل پدید آید در غار قالب نظر کردن ، و
 مراقبت دل را در خلوت صفت مواظب بودن ، و خواطر را جمع داشتن تا آنکه
 که نور غیب از روزن الهام درافتد از انجا در^۱ معنی حل گردد ، و عبارات برخیزد
 چنانکه سید عالم علیه السلام و ابصه^۲ اسدی رادران وقت که از سید سؤال کرد از حلال
 و حرام جواب داد که : *إِسْتَمْتِ قَلْبَكَ* ، گفت : یا ابصه^۳ از دل خود بپرس که او معنی
 حق است و آن استغنائی خاص است بعد از خلوت و عزلت و حضور و مراقبه حکم
 عام نشاید کردن که آفات زاید و هلاک آرد و از انجا در حسرت و ندامت افتند .

۵

۱۰

ایزد تعالی ما را توفیق عزلت دهداد و ساز خلوت راست کناد و طریق قطع
 علایق میسر گرداناد *إِذْهُ الْمَوْفِقِيُّ وَالْمُعِينُ* .

[وَظِيفَةُ مَعْمُومٍ فِي أَعْمَالِ مُنْتَهِيَانِ]

وظیفه سوم در اعمال منتهیان و آن هفت درجه است .

۱۵

درجه اول توکلست .

قال الله تعالی : *وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ*^۴ ، وقال تعالی : *قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ*؛

۱- کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته بی هیچ توضیحی در حاشیه ؛ معنی جمله نیز
 مبهم است .

۲- در نسخهٔ اساس « و ابصه » است ولی در دیگر کتابها « و ابصه » آمده از این رو
 اصلاح شد ؛ *رُك* . تعلیقات .

۳- قرآن ، سورهٔ فرقان (۲۵) آیهٔ ۶۰ .

۴- در اصل افزوده ؛ و ، چون در آیهٔ شریفه نیامده حذف شد .

عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۱. خداوند تعالی بر احوال بندگان عالم تراز ایشانست و مهمات بندگان بهتر از ایشان داند و کریمست هر گه کسه بنده بر وی توکل کند و تمسک نماید خداوند تعالی بکمال کرم خویش مهمات او کفایت کند *مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا (۵۵ر) وَالْآخِرَةِ*، مهتر انبیا چنین خبر داده است که هر بنده ای که بامداد از خواب بر خیزد و جمله اندیشه های خود بیک اندیشه ۵ باز آرد و از جمله اعراض کند و بر خداوند خود توکل کند پادشاه جل و علا^۲ آن یک اندیشه بنده جمله مهمات او را کفایت کند که *أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَاقِبِ عَبْدِهِ وَيَخَوْفُوكَ بِالْأَنْدِيْنِ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ^۳*. مهتر عالم را خداوند عالم بتوکل فرمودست چنانکه گفت : *قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ^۴*، و جمله مؤمنان را نیز توکل فرمودست : *وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۵*.

۱۰

و توکل اعتماد کردن است بر قضا، و تمسک کردن است بفضل خداوند آن مقدار که بنده در طلب معیشت خود و کسب مهمات خود روزگار برسد از لوازم دین و مهمات اوامر الهی محروم شود، هرگز تدارک نپذیرد، و آن ثلمه هرگز منسد نگردد. پس شرط بندگی آنست که چون بحکم ارادت سالك طریقت گردد و طالب حقیقت شود که دست از آمال خود بدارد، و روی از نصیب خود جستن ۱۵ بگرداند و یکباره اعتماد و اعتصام از خلق ببرد و بداند که جمله خلایق در قید عجز اسیرند و در دریای تحیر غرقه اند توکل بر درگاه خداوند کند و اعتصام بفضل او

۱ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۲ - گویی در این جا چیزی مانند «به» یا «از» افتاده است .

۳ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۷ .

۴ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۹ .

۵ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۸ ، ۱۵۴ ؛ سوره مائده (۵) آیه ۱۴ ؛

سوره توبه (۹) آیه ۵۱ ؛ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۴ ؛ سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱ ؛

سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۳ .

کند که بنده را خداوند کفایتست و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ ذَا الْبَالِغِ أَمْرٍ قَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱، خداوند تعالی هر چیزی را اندازه‌ای و عدی^۲ معین کرده است که آن اندازه حصن او است تا هرگز بحرص و کسل هیچ کس را در آن مقدار که (۵۵پ) نصیب اوست خلل در نیاید چون آدمی را بصیرت دل برین معنی مطلع گردد داند که بر خداوند توکل می‌باید کردن که او متوکلانرا دست گیرست . و هر که در توکل صادق نباشد و بطمع محال راه آمال پیش گیرد جمله عمر محجوب و متعوب بماند و از مطلوب محروم گردد .

- ۵ پس توکل از ایمانست هر کرا نور ایمان بردل غالبتر وی در طریق توکل صادق تر که توکل باول حال حلیه انبیاست که ایشان در بصیرت و معرفت راسخ‌ترند و از ایشان بمتابعان رسد نخست قوت بصیرت ایشان وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۳ . سید عالم صلوات‌الله‌علیه چنین خبر داده است که جمله امتان گذشته را بر من عرضه دادند ، در میان جمله امت خود را طلب کردم تا باز دیدم . چون صفت امت خویش را دیدم بیش از همه امتان از حضرت ندا آمد که : یا سید ازین جمله امت تو هفتاد هزار بنده آنست که بی حساب و بی عتاب و بی مطالبه و توقف از گوگور برخیزند و در بهشت روند که نه ذل سؤال بینند و نه قهر حساب ، راضی گشتی یا محمد از ما ؟ گفت : الهی بیشتر باید . خطاب آمد که : مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ سَبْعُونَ أَلْفًا يَا مُحَمَّدُ ، با هر یکی از ایشان هفتاد هزار طفیلی را در بهشت فرستم . سید عالم که این بشارت با شارت در میان صحابه پیدا کرد و مجلس را بلفظ لطیف خود بیاراست یکی از میان جمع برخاست نام او عکاشه بن محصن الاسدی گفت : یا رسول الله ادع الله انَّ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، دعا کن تا مرا از جمله ایشان گرداند . قال : آتَتْ مِنْهُمْ ، سو از
- ۱۰
- ۱۵
- ۲۰

۱ - قرآن، سوره طلاق (۶۵) آیه ۲ ، ۳ .

۲ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: حدی، ضبط متن هم مفید معنی است.

۳ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۲۶ .

- ایشانی (۵۶). فقیام رَجُلٌ آخِرٌ وَقَالَ: اَنْعُ اللهُ اَنْ يَجْعَلَ مِنِّي مِنْهُمْ [فَقَالَ] ^۱ سَبَقَكَ بِهَا عَمَّاشَةٌ، چون اهلیمت یکی دید دعا کرد و چون قصور آن دیگر بدید منع کرد .
- عمر خطاب سؤال کرد ، گفت : یا رسول الله صغیرم لنا ، صفت و خصلت و عمل ایشان با ما بگوی ، گفت : هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَكْتَوُونَ [وَأَنْ لَا يَتَسَطَّرُونَ وَعَلَى رِبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] ، گفت: در هیچ کار که ایشانرا پیش آید بافسون و فال و زجر مشغول نشوند بل که در همه احوال بر خداوند تعالی توکل کنند چون ایشانرا در دنیا توکل باشد بر خداوند ، و دست از همه برداشتن آنچه مهم ایشان باشد حق تعالی می سازد بی کسب ایشان ، و در قیامت بی حساب ایشانرا ببهشت فرستند که حساب بر کسب و طمع بنده است نه بر توکل که توکل قطع طمع است از مخلوقات ، و دوری است از دایرهٔ تولا بافریدها و تمسک است بخالق قدیم ، و مشغول شدن پرستش او .
- ۵ هر بنده ای که در پرستش خداوند کمر جد و جهد بر بندد خداوند تعالی او را ضایع نگذارد ، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لَوْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقْتُمْ كَمَا يَرزُقُ الطَّيْرَ تَغْمُدُو^۲ خِمَاصًا وَتَدْرُوحُ بِسَطَانًا ، گفت : اگر شما بتحقیق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات بخالق بازگردی ، و چنانکه شرط توکل است کمر بندید و بقضا رضا دهید ، و از علل و اعتراض اعراض کنید همچنانکه مرغان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می یابند شما نیز بیافتی ، و هر محرومی که هست شما را از قلت اعتماد (۵۶پ) و نقصان توکلاست والا خود هر روزی را رزقی همبرست چنانچه رسول علیه السلام گفته است : إِنَّ اللَّهَ ذَعَالِي يَأْتِي كَسَلٌ يَوْمَ دِرَزْقِهِ ، و گفته است که : ان الرزق لیسئل الجهد كما یطلبه اجله ، همچنانکه اجل دام گستر دست تا آدمی را بگیرد رزق نیز چون اجل پروبال بر آورده است در ۲۰ طلب خورنده خویش می برد . چون دیده را کحل یقین در کشند متوکل شود ، بداند که رازق را باید طلبید نه رزق که چون رضای خداوند بنده را حاصل شد خود

۱ - با توجه به ضبط این روایت در مأخذ مر بوط ، افزوده شد ، رك . تعلیقات .

۲ - در نسخهٔ اساس : تندوا ، با توجه به مأخذ مر بوط اصلاح شد ، رك . تعلیقات .

هرچه در خزاین است جمله نثار قدم بنده کنند .
 پس بظاهر توکل باید مرد را در ترقی همت خویش تا بتوکل عالی همت و
 صافی رای و فارغ دل گردد و از مکونات و مخلوقات بمکون و خالق باز گردد ،
 و همچنانکه بظاهر توکل کند از کسب و طلب و سؤال و در یوزه دور باشد بدل نیز
 باید که توکل کند از حرص و امل و طمع و انتظار دور باشد که حقیقت توکل در
 فراغت باطن است نه در سکونت ظاهر . چون رونده بظاهر و باطن متوکل شود در
 بندگی صادق گشت خداوند ویرا در حرم محبت راه دهد چنانکه قرآن مجید خیر
 داد در حق سید عالم که فاذا عزمتم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین^۱ .

و در وحی آمده است از حضرت عزت بموسی علیه السلام : مِنَ الَّذِي انْقَطَعَ
 اِلَيَّ قَلْمُ اَعْرَهِ وَمَنِ الَّذِي دَوَّكَلَ عَلَيَّ قَلْمَ اَكْفِهِ ، گفته است که : کدام بنده بوده است
 که از عالم بحضرت ما منقطع آمد که ویرا عزیز نداشتیم و کیست که در (۵۷)
 جمله عمر بر عنایت ما توکل کرد که کفایت مهمات او نکردیم چون قبول کرده
 است که : مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَيَّ اللهُ فَهُوَ حَسْبُهُ^۲ هر گاه که بنده بعهد توکل و فسا کند
 خداوند تعالی نیز در کفایت حال او بعهد کرم وفا کند وَمَنْ اَوْفَى بَعْدِيهِ مِنْ اَللّهِ^۳ .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد و دست طمع و حرص از ولایت دلهای ما کوتاه
 دارد ، اِنَّهُ الْوَكِيلُ الْكَفِيلُ .

درجه دوم^۴ تسلیم است .

قال الله تعالی : وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ
 وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا^۵ . بدانکه مرد مؤمن را تسلیم سبب

۱ - قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۳ .

۲ - قرآن ، سوره طلاق (۶۵) آیه ۳ .

۳ - قرآن ، سوره توبه (۹) آیه ۱۱۲ .

۴ - رسم خط نسخه اساس : دوّم .

۵ - قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲ .

سلامت دو جهانست ، و تسلیم نشان بلاغت اسلام است که اسلام انقیاد است امر شرع را ، و خطاب حق و تسلیم راست و آمدن است بظاهر و باطن درین انقیاد که هر که دوستی گیرد باید که یکباره عنان احوال خود بدست او تسلیم کند و همه هموم و همتهای خود را بتقلیب ارادات آن دوست تفویض کند که هرگز معترض و معرض نشود ، و کارها را از حیز چه و چون بیرون برد ، و اقتدا بسید عالم کند ۵
 علیه السلام که بعد از هر نماز فرض که بگزاردی این اشارت بکردی : *اللهم انسی اسلمت نفسي إليك و فوّضت أمري إليك .*

و خداوند تعالی مؤمنانرا بتسلیم مدح میکند که هر گاه که در صف کفار کار ایشان بنهایت مشقت رسد و یقین دانند که جان و مال در ۱ هلاکت افتاد الا تسلیم و تفویض نیاید در دل ایشان که چون بقضا راضی باشند و بعنایت متوکل گردند الا تسلیم چه کنند که نتیجه قضا (۵۷پ) و توکلست ، دلیل یقین حقیقی است که از شك و تردد و اعتراض الا منع و جزع و احتیال نزاید . چون بنده را اسلام راسخ بود و توکل و یقین حلیه حال او شود در همه کارها تسلیم پیش گیرد و عنان خود بدست دوست اصلی تفویض کند تا چنانکه خواهد ویرا میگرداند و وی بدان راضی ، و هر که در وی ۲ دواعی طبیعت و هواجس بشریت زنده باشد از وی تسلیم درست نیاید بل که تسلیم را رونده ای باید که از هوای اغیار مرده و کشته باشد و در وفای اسرار زنده شده تا حساب عاقبت و خوف وقت و خشیت سابقه و تدبیر و تأخیر آن ۳ احوال بیرون نهد و همچنانکه مرده خود را بغسال تسلیم کند تا هر چه خواهد بروی می راند و ویرا هیچ اعتراض و انکار نباشد چنانکه خلیل الله و ذبیح الله کردند ،

۱ - در این جا به اندازه يك کلمه متن سفید است ، شاید چیزی نظیر «معرض» و

غیره پاک شده و شاید هم چیزی از قلم نیفتاده و به همین صورت بوده است .

۲ - در متن «در وی» از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : از .

هر دو زمام اختیار و احوال خویش بدست قضا سپردند فَلَمَّا اسْلَمْنَا وَقَدَلَهُ لِيَلْجِبِينِ^۱، خلیل گفت فرزند را که : اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ^۲. گفت : اَفْعَلْ مَا تَوَمَّرُ^۳، و از حضرت عزت خطاب آمد که : اسْلِمِ^۴، گفت : اسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۴.

چون اسمعیل خود را تسلیم کرد از مذبح سلامت بازگشت و چون ابرهیم را در منجنیق غضب نمرود نهادند و با آتش می انداختند بدل لشکر تسلیم حشر آورده بود و ویرا در حمایت گرفته و جبریل بمطالبه و مطالعه پیش آمد تا ارادت ویرا بر محک امتحان زند، از المعیت بحاجب التفات نکرد گفت : حَسْبِي مِنَ سَوَالِي عِلْمِهِ بِحَالِي . چون تسلیم کرد از آتش سلامت برست . تسلیم اسمعیل سبب حیوة اوشد که وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ^۵. و تسلیم خلیل سبب نجات او شد که : اِنَّا نَارُ كُوْنِي بَرَدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ^۶.

پس تسلیم سبب سلامتست و نشان همت اسلام است هر گه که مسلم مسلم است و دل سلیم دل صاحب تسلیم است يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا مَنْ اتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^۷ اینجا در اسلام تسلیم باید کرد تا در دارالسلام سلامت و سلام استقبال کند .

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کسرم الله وجهه روایت کند که حاصل موجودات و محیط معلومات سید عالم محمد مصطفی علیه السلام که از منا روی مبارك بمسجد خیف نهاده بود می خواست که آنجا نمازی گزارد . جمعی از اهل

- ۱ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۳ .
- ۲ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۱ .
- ۳ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۲ .
- ۴ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۲۵ .
- ۵ - قرآن، سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷ .
- ۶ - قرآن، سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۹ .
- ۷ - قرآن، سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۸، ۸۹ .

یمن ویرا پیش آمدند . چون سید سادات را بدیدند سلام و تحیت بگفتند ، و شرط متابعت و خدمت بجای آوردند . مهتر عالم جواب ایشان باز داد و قَالَ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ قَالُوا فَاخْنُ رَهْطٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ يَسَابِقِيَّ اللَّهُ . قَالَ : فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ ؟ قَالُوا

التَّقْوَىٰ مِنْ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِ وَالرِّضَا بِمَضَائِهِ . گفت : شما کیستید یا قوم ؟ گفتند : یا نبی الله گروهی ایم از مؤمنان . سید عالم علیه السلام امارات صدق ایشان بدید ، ایشانرا بامتحان تعرف کرد ، گفت : این دعوی را برهان چیست و حقیقت ایمان شما چیست ؟ گفتند : یا رسول الله یکباره احوال را بخداوند تسلیم کرده ایم ، و بکلی

خود را بوی سپرده ایم ، و بقضای او رضا داده ایم . قَالُوا قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ أَصْحَابِيهِ وَ قَالَ عَلَمَا [ع] وَ حَلَمَا [ع] كَادُوا أَنْ يَكُونُوا انبِيَاءً ، سَيِّدَ عَالَمٍ رُوى مبارك خود بجماعت کرد گفت : علما اند و بردبارند در مرتبه دولت (۵۸پ)

نزدیک به پیغامبران اند . آنکه بعد ازین تعریف و تعرف بوصیت کردن ایشان مشغول گشت ، گفت : إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَقْبَلُوا مَالًا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَالًا قَاتِلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ، گفت : یا قوم ، اگر راست میگویید در دنیا بنائی میفکنید که دروی مقیم نخواهی بودن و مالی جمع مکنید که نخواهی خوردن ، و

از خداوند خود بترسید که مرجع همه به اوست .

پس معلوم شد که بدین حدیث بزرگوار صحیح که تسلیم ایشان تحقیق دین و تصدیق ایمان است ، و نشان تسلیم قلت مبالاست باحوال دنیا و ترك التفات است بدین حطام و زخارف دنیا که آدمی را در دنیا بی حطام بسر نشود اما در هر دو بی تسلیم و اسلام بسر نشود .

۲۰ و خداوند تعالی با سید عالم چنین خطاب کرد که : هیچ کس در دایره ایمان مأوی نیابد تا ترا در همه احوال حاکم نسازد ، و یکباره محکوم نگردد ، و دران حکم بکلی خود را بتو که سید عالمی تسلیم نکند ، و باوامر تو راضی نشود . این نشانها بتو دادیم که علامت اسلام و متابعت تو تسلیم ایشان است ترا ، و تفویض

است احوال خویش را که تا تو [را] در همه کارها بکلی و جزوی مسلم ندارد
 فَلَا وَرَجَّكَ لِأَيُّ مَنُونٍ حَتَّى يَحْكُمُوكَ فِيهِمَا شَجَرٍ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا
 مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۲. رونده را باید که در اصل توحید ظاهر و باطن خود
 را به پیر مشفق و طیب حاذق تسلیم کند تا آنچه اصل فسادست منقطع شود ، و
 قدم او در درجه مصلحت و سعادت مرتفع شود ، امروز سلامت یابد و فردا سلام
 ۵ عزت شنود لِأَيِّ مَسْعُونٍ فِيهَا لَعَوًّا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُعْرَةٌ وَعِشْيًا^۳.

ایزد تعالی ما را مددکناد و توفیق دهد تا عنان کار خود بوی تفویض کنیم و
 در همه احوال خود را در سلب تسلیم داریم ، اِنَّهُ هُوَ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ الْبَرُّ الْكَرِيمُ .
 درجه سوم صدق است

۱۰ قَالَ اللهُ تَعَالَى : مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ
 قَضَىٰ دَجْمَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدِيلًا^۴ . پادشاه عالم بندگانرا بصدق مدح
 میگوید که از جمله بندگان من مردانند که در عهدها که با خدای عالم بسته اند
 صادق اند بعضی بصدق از عهده عهد بیرون آمده اند و بعضی بصدق در انتظارند و
 هرگز آنچه گفتند و کردند نگردانیدند و خلاف نکردند .

۱۵ بدانکه صدق قاعده ای بزرگست و جمله اعمال و احوال بصدق محتاج اند
 که در هر عمل که صدق نباشد مجازی گردد ، و روی در فساد آرد ، و صدق در
 همه چیزها نگاه باید داشتن در قول و فعل و در خاطر ، و نیت در صدق است و در
 اول حال که خداوند تعالی ندا کرد روز میثاق با ذرات اولاد آدم و عهد عبودیت
 بکفایت ربوبیت با ایشان بگرفت که : آتَتْ جَرِيْعُهُمْ^۵ جمله ذرات از نیک

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۶۸ .

۳- قرآن، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

۴- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳ .

۵- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

- و بسد ، سعید و شقی در دعوی قبول متفق الکلمه گشتند : قَالُوا بَلَىٰ^۱ ، که راست و دروغ در اول دعوی متساوی اند در قول و سمع اما بوقت حقیقت که وجود وفا و صحت برهان ظاهر گردد (۵۹پ) ^۲ راست باقی بمانند و دروغ فناپذیرد . همگنان دران میثاق باتفاق بلی گفتند ، چون بعالم دنیا رسیدند بعضی راست بودند صدق را دران اقوال اولین معین فعل خود ساختند بیک مطالبه از خطر نجات یابند و بعضی ۵ را صدق فایت گشت فعل مخالف قول آمد کذاب شدند ، بعذاب سپارند ایشانرا چنانکه قرآن مجید خبر داد : لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ^۳ ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ^۴ .
- پس صدق در همه احوال سبب نجات است و خلاف در همه احوال سبب هلاک و هر که برست بر استی برست و هر که بخست بدروغ بخست ، جمله انبیارا خداوند تعالی بصدق فرمود و سید عالم امتان را بصدق فرمود چنانکه گفت : ۱۰ عَلَيْنَكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ ، گفت : بر شما باد که در احوال صادق باشید که صدق شما را بنیکی دلالت کند و نیکی شما را ببهشت رساند . پس حقیقت ایمان تصدیق است و برهان ایمان صدق است .
- و ابوبکر رضی الله عنه که از جمله صحابه سابق و مقدم بود این مرتبهها بدان یافت که در همه احوال صادق بود ، صدق او سنت او گشت تا خداوند عزوجل در حق ۱۵ او آیت فرستاد که : وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ^۵ ، او چنین گفت و روایت کرده است که دران خلوت بغار رفته با سید و زخم مار در میان کار بر من آمد سید را

۱ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۱ .

۲ - بقراری که از سیاق مطلب برمی آید در این جا چند ورق از نسخه اساس ، از جمله صفحه (۶۰) نابجا صنفی شده و دنباله موضوع از ابتدای صفحه (۶۱) شروع می شود . چند ورق مورد نظر بهمین صورت منظم گردید .

۳ - قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۸ .

۴ - قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۴ . ابتدای آیه چنین است : لِيَجْزِيَ اللَّهُ

الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ .

۵ - قرآن ، سوره زمر (۳۹) آیه ۳۴ .

عليه السلام وصیتی خواستم ، گفت : يا بابر الا ان الصدق امانة والصدق خيانة ،
گفت : سر همه امانتها (۶۱ر) صدق است و اصل همه خیانتها کذب است .

و صدق راستی است و نشان راستی حفظ قول است از دروغ و غیبت و شتم
و فحش ، و اشتغال است بذکر و قراءت قرآن و نصیح برادران و گفتن سخنی که
ثمره آن قرآن و اخبار است . و این صدق در قول آنگاه پدید آید که دل بصدق
آراسته شود که ظاهر جراحت آنگاه درست گردد که در درون بقیت غور نماید .
چون دل قدر صدق بداند و راست عزم و راست نیت گردد و همیشه صادق الفکر
باشد اثر آن صدق که نور دل است شعاعی برزفان افکند تا قول زبان موافق نیت
دل شود چنانکه رسول علیه السلام خبر داده است که مؤمن را دل و زبان یکی باشد
و در همه چیزها موافق باشد دل مؤمن با زبان .

و چون صدق در دل و زبان پدید آید بمدد آن دو مقدمه صدق در افعال پدید
آید تا جمله معاملات آن مدت عبادت و طاعت و متابعت شریعت گردد ، از دست
معاصی و آفات و زلات بازهد چون بعالم قیامت صدق قول سبب قبول گردد و صدق
موجب جزا شود و صدق نیت نشانه رضا گردد بنده در دنیا بصدق آسوده بود و
در قیامت بر راستی رسته .

پس مرید را دران ارادت صدق ببايد تاملول و غافل و کاهل نگردد و چون
عملی کند یا وردی بجای آرد یا ذکری گوید بصدق باید که آن اعمال بجای
آرد چون از پیر مشفق سخن شنود یا اثری بوی رسد بتصدیق باید که استقبال آن
سخن کند تا تصدیق مراد و صدق مرید حمایت کار رونده باشد مگر ببرکت صدق
ازین سرای با آفت خلاص یابد و سنگ هوا از درگاه دل برخیزد (۶۱پ) تا آفتاب
معرفت در روزن دل او بتابد چنانکه آن سه شخص در غار شدند ، سنگی گران
بیامد در پیش آن غار بیستاد . ایشان درانجا بماندند ، گفتند : هر کسی راستی
بگویم تا ببرکت راستی ازین جای نجات یابیم . همچنان کردند خلاص یافتند ،
در صحیح است این حدیث و ما در کتابهای دیگر آن حدیث بشرح آورده ایم اینجا

تکرار نکنیم . مقصود آنست که هر که از آفتی برست براسست گفتن و راست کردن برست ، و هر که مرتبه‌ای یافت بصدق یافت ، و عنوان مایهٔ مرید در راه سلوک^۱ و تحفهٔ نهایت واصل^۲ همه صدق است . قال علیه السلام : قَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَقَ . ایزد تعالی ما را توفیق صدق دهاد و مدد فرستاد تا در قبول کلمهٔ توحید و

فعل دین صادق باشیم و امیدست که بصدق دعا را باجابت رسد که او گفته است :
 ۵ اَدْعُوْنِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^۳ ، وَمَنْ اَصْدَقَ مِنْ اَللّٰهِ حَدِيْثًا^۴ .

درجهٔ چهارم یقین است

قَالَ اللهُ تَعَالٰى : [وَفِي الْاَرْضِ آيٰتٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ] .^۵ اسرار و حقایق و رموز

کلمات الهی و معانی اوامر شرعی اصحاب یقین بدانند که هر که صافی ترست او برسر الهی مطلع ترست و آدمی بمدد یقین صافی تواند شدن از کدورات و شبهات
 ۱۰ که اصل همه کدورات و ظلمات شك است و از شك شرك زاید . و مایهٔ همه روشنایی و نورها صفای یقین است و از یقین دین زاید و هر بنده‌ای را که نور یقین در دل قرار گرفت دل او بهمه حقایق ایمان محیط گشت که یقین سر همه خصلتهای پسندیده است و ترجیح دارد . و رسول علیه السلام گفتست : الصَّبْرُ نَصْفُ الْاِيْمَانِ وَالْيَقِيْنُ الْاِيْمَانُ كُلُّهُ (۶۰) ، گفت : صبر يك نيمه از ايمان است و يقين خود همه ايمان
 ۱۵

۱ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : سالک .

۲ - در نسخهٔ اساس حرف صاد با کسره نوشته شده که « واصل » خوانده شود شاید بقياس آن که کلمهٔ « سلوک » هم به « سالک » بدل گردد . چون جملهٔ منظور بصورتی که در بالا نوشته شده مفید معنی است تغییری در آن داده نشد . البته اگر دو کلمهٔ مورد نظر « سالک » و « واصل » هم باشد جمله معنی می دهد .

۳ - قرآن ، سورهٔ مؤمن (۴۰) آیهٔ ۶۲ .

۴ - قرآن ، سورهٔ نساء (۴) آیهٔ ۸۹ .

۵ - قرآن ، سورهٔ ذاریات (۵۱) آیهٔ ۲۰ ؛ در نسخهٔ اساس : اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ

لِّلْمُؤْمِنِيْنَ .

است . و گفتست عليه السلام كه : صَلَاحُ أُمَّتِي فِي الزُّهْدِ وَالْيَقِينِ كه صلاح امت من درین دو خصلت است و رفعت اقدام سالكان درین دو درجه است : زهد و یقین ، و زهد خود از یقین زاید و اخلاص و صدق و تسلیم كه در مقدمه یاد کرده ایم جمله نتایج یقین است تا نور یقین در دل بجای گمان و شك خیمه نزنند این درجات رفیعیه قدم رونده را مسلم نگرود .

۵

و چون کمال یقین حاصل آید حرکات فروایستد ، و طلبها منقطع گردد ، و کسبها باطل شود . مدار این جمله بر شك است كه از شك حرص و طمع توأسد كند ، و آدمی را بكسب و طلب مشغول گرداند ، چون یقین پدید آید دل را بینا كند تا همه چیزها چنانكه هست ببیند و مواضع و مدارج و ابتدا و انتهای كارها باز شناسد بداند كه همه احوال مقدور و مقدرست فارغ و ساكن شود و دست از همه كارها بدارد و از بهر این حكمتست كه خداوند تعالی یقین به بندگان كمتر دهد تا نظام عالم بمدد كسب و طلب حریشان بر قاعده بماند و جهان درین حكیم عمارت ، مدت ، مهلت یابد . قال عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَقْسِمْ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئاً أَقَلَّ

۱۰

مِنَ الْيَقِينِ ، گفت : خداوند تعالی میان بندگان هیچ چیز قسمت نكرد كمتر از یقین . و هر كرا از یقین بهره داد آن كس از ادراك حقایق بعمارت و رغبت دنیا و عقبی نرسید چنانكه گفت عليه السلام ، چون صاحب یقین بود ، مَا وَضَعَ لِبُنْتِهِ عَلِيٌّ لِبُنْتِهِ وَلَا خَشْبَةً عَلِيٌّ خَشْبَةً ، هر كز در دنیا خشتی بر خشتی ننهاد و نه چوبی بر چوبی . و در یقین چندان لطافت و خفت یافت كه شب معراج بكمتر از ساعتی همه آسمانها را گذر كرد و بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد . آن سرعت (۶۰ پ) حركت از لطافت بود و از لطافت این خفت بود و از خفت او فنا و كدورت و ظلمت دور بود . و شك تاریك و تیره است كه از لوازم خاكست و هر چه نسب بزمین دارد تاریك و گرانست و یقین لطیف است و نورانی زیرا كه از مدد آسمان است و

۲۰

۱ - در اصل « برسید » ، بقیاس معنی جمله و عبارات بعد اصلاح شد ؛ در حاشیه

نوشته شده است : خ .

هر چه حکم آسمان دارد سبک و لطیف و نورانی است .

پس هر که را شك عادت شد ثقیل و زمن بماند در زمین ادبار و هر که را یقین عادت شد لطیف و خفیف و طیار گشت در آسمان اقبال . و از اثر یقین بود که ابرهیم بر جمله انوار ملکوت و آثار بشریت بگذشت و بهیچ چیز التفات نکرد که **لَا أُحِبُّ الْاٰقِلِيْنَ**^۱ . و هم از مدد یقین بود که زکریا و نوح و جرجیس و دیگر انبیا ۵ را بانواع عذابها و فنون محنتها و ملامت و طعن و زخم و تعذیب و قتل و حبس، اعدا و کفار مبتلا کرده بودند و ایشان در همه رنجها دعوت فرو نگذاشتند و امت را اجازت ضلالت ندادند^۲ زیرا که صاحب یقین بودند، خسته و رنجور نمی شدند و همه بقوت یقین امتان خویش را از ظلمت بنور یقین دعوت میکردند . و هم از اثر یقین بود که عیسی علیه السلام بر روی آب برفت که نعلین او تر نشد . و معاذ ۱۰ جبل سید را علیه السلام پرسید که بچه قوت عیسی بر آب برفت؟ گفت : جالبیقین . گفتند: یا رسول الله ، کمال یقین داشت؟ گفت : نه ، اگر یقین او بیشتر بودی بر هوا برفتی . پس یقین محمد علیه السلام بر یقین همه انبیا ترجیح داشت لاجرم بر ارکان آسمان برفت تا بزه کمان برسد که **فَتَحَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰی**^۳ .

پس هر کرا خلعت یقین دادند همه دولتها بوی دادند ، اول علم الیقین بدهند ۱۵ تا اسرار بداند آنگاه عین الیقین بدهند تا آنچه بدانند ببیند بقرب اتصال بسو کند **كَلَّا لَوْ كَفَعَلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنَ ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ ، ثُمَّ (۶۳ ر) لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنَ ، ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ**^۴ . علم الیقین بنسبت عین الیقین چون دوزخ است بنسبت

۱- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۷۶ .

۲- در متن نسخه اساس نوشته شده است : نداند = نداند ، ولی بر روی این کلمه « د » افزوده شده است که بصورت « ندادند » در آید و این صورت درست و مناسب است .

۳- قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۹ .

۴- قرآن، سوره تکوین (۱۰۲) آیه ۵، ۶، ۷، ۸ .

با بهشت ، و علم اليقين^۱ مرتبه انبياست و درین سه مرتبه تا حقيقت يقين سخن بسيارست اما ننوشتيم که چون سخن را در قلم آوردیم از اطناب و اشکال ترسیدیم^۲ که ما باول شرط کرده ایم که درین کتاب هیچ سخن غامض و مشکل نگوییم تا بر خواننده دشخوار نشود. اما در حقيقت يقين و مراتب علم و عين و حق يقين فصول غامض گفته آمده است در کتابي ديگر بتازی طلب باید کرد تا باز شناسد در جمله^۳ ۵
 حال محققان است مبتدی را يقين هست اما ضعيف تا دران ضعف يقين برسلوك حريص باشند چون بنهايت می رسد يقين کاملتر می شود تا آنجا که از حد عوام بمرتبه خواص رسد .

سید عالم عليه السلام امير المؤمنين علي را رضي الله عنه خبر داده است که :
 ۱۰ يا علي ان اليقين ان لا ترضي احداً على سخط الله ولا تحمدن احداً على ما آتاك الله ولا تدمن احداً على ما بيد الله فيان الرزق لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره كاره
 و ان الله تعالى بحكمته و فضله جعل الروح والفرح في اليقين والرضا و جعل الحزن والهم في الشك والسخط ، يقين آنست که رضای هیچ کس بواسطه غضب و سخط خداوند نطلبی و هیچ کس را بران عطا که ترا خدای دهد حمد نگویی و اگر باز گیرد کس را ذم نکنی که جمله را در بند عجز بینی اسیر و مقهور و مغلوب ، و بدانی ۱۵
 که احوال جمله بيد کفایت خداوندست ، حرص هیچ حريص زیادت نکند و کراهیت هیچ کاره را کمتر نکند و خداوند تعالی بفضل و رحمت خود همه شادها و آسایشها در رضا و يقين نهادست و همه رنجها (۳۶۳پ) و اندوهها در شك و سخط تعبیه کرده است که صاحب يقين آنست که همه چیزها چنانکه هست ببیند و چون بیند ساکن

۱ - شاید : حق اليقين .

۲ - در اصل : برسیدیم ، بقیاس معنی اصلاح شد .

۳ - جمله متن : « در جمله حال محققان است » مفید معنی است ولی شاید بتوان گمان کرد که کلمه ای مانند « يقين » یا « حق يقين » از قلم افتاده و مثلاً در اصل بوده است : در جمله [يقين] حال محققان است .

شود و مطمئن گردد شادیها در سکونت دل است و نشان صاحب یقین آنست که هرگز اندوهگن نشود و در جزع و تردد نیفتد و خداوند را چنان پرستد که صاحب عیان نه صاحب گمان .

سید عالم گفته است : **إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ مَا آصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَأَنَّ مَا أَخْطَأَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُنْصِبِيهِ فَبِهَذَا الْمُؤْمِنُ بِرَبِّهِ ،** مؤمن آنست که بیقین بداند که آنچه رسیدنی است هرگز خطا نشود و آنچه فایت شدنی است هرگز بدست نیاید، چون بنده اینجا رسید ساکن شد و آسوده گشت و بخداوند مسوقن شد . و یقین سبب آسودگی دنیاست و عدت رستگاری عقبی و ساز خشنودی مولی که **الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ إِذْ أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ لَكَ الْبُرْهَانَ وَذَكَرُوا آيَاتِهِ تَذَكُّرًا** .

۱۰. ایزد تعالی دلهای^۲ ما را بنور یقین آراسته گرداناد ، و کدورت و ظلمت شک و شرک از دلهای ما زایل کناد ، و نور و صفای یقین بجان و دل مآدها بفضله آفته **الْمَنَانَ الَّذِي يُعْطِي الْإِدْقَانَ وَالْإِدْمَانَ بِالْإِحْسَانِ .**

درجه پنجم حفظ خاطرست

قال الله تعالی : **وَكَيْبَانَكَ فَسَطِّهْرٌ ، وَالرُّجْزَ فَأَهْجَرٌ ، وَالْقَمْنَ قَسْتَكْتِيرٌ ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرٌ**^۳ . بدانکه مبتدی را واجب است که حواس نگاه دارد ، نا دیدنی و ناشنیدنی و ناگفتنی نگوید و نشنود و بر منتهی لازم حالست که خاطر نگاه دارد و دل را از هواجس بشریت و وساوس انسانیت بیکیباره نگاه دارد تا چنانکه بر ظاهر هیچ نگذارد الأعمال شرعی ، بر خاطر و دل هیچ نگذرد الا وارد غیبی و اندیشه حقی ، و اینجا که خداوند میگوید (۶۲ر) **وَكَيْبَانَكَ فَسَطِّهْرٌ**^۴ چون این خطاب بر شخص نهد جامعه او کرباس باشد و چون بردل نهد جامعه او شخص باشد و چون بر معنی نهد

۲۰

۱ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۳ : **وَالَّذِينَ ...**

۲ - کلمه « دلهای » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۷، ۶، ۵، ۴ .

۴ - قرآن، سوره مدثر (۷۴) آیه ۴ .

لباس او دل باشد .

پس همچنانکه جامه نمازی باید تا نماز پيوند و شخص پاك باید تا شرع فرو آید و دل پاك باید تا معنی در وی خیمه زند چنانکه موسی را علیه السلام از حضرت عزت خطاب آمد که : *فَرَّغَ لِي بَيْتًا أَسْكُنُهُ* ، خانه خالی کن تا من خیمه عزت آنجا زنم یا موسی . گفت : الهی چون باشد این حالت ؟ خطاب آمد که : *طَهَّرْ قَلْبَكَ* ، پاك گردان دلت را تا از دل تو صدف جوهر نظر خود سازم .

۵

و دل عزیزست وی را از هوسات پاك باید داشت . تن را بآب شویند و دل را بعلم و معرفت ، و حواس بحجاب شرعی نگاه دارند اما خواطر را بمراقبت صدق و فکر صیانت کنند و مراقبه دل دشخوارتر از حفظ حواس است و حواس ظاهر پنج است دل را نیز مثل این پنج حواس است . سمع دل را صیانت باید کرد تا جز از غیب نشنود ، نطق دل را جمع باید کرد تا جز در معانی دین نباشد ، دیده دل را کحل توحید باید کشید تا جز جمال حق نه بیند . رسول علیه السلام گفته است : *كُلُّ سَكُوتٍ لَيْسَ بِإِلْفِخْرَةٍ فَبُهِوْ غَفْلَتَهُ* ، گفت : هر خاموشی که نه در فکر تست غفلت است و در حالت خاموشی زبان بی کار باشد اما دل در میدان تفکر بجولان باشد . و رسول علیه السلام گفتست : *مَأْمِنَنَّ عَبْدٌ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ عَيْنَانِ وَهُمَا غَيْبٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبِهِ لِيُدْرِكَ بِهِمَا الْغَيْبَ فَإِنَّ الْغَيْبَ لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْغَيْبِ* ، در دل هر بنده ای دو دیده نهاده اند (۲۶پ) و آن هر دو غیب است چون پادشاه عالم به بنده خیر خواهد منشور سعادت از دیوان عنایت بنام او بفرستد ، آن دو دیده دل او گشاده کند تا حقایق غیبی بدان دیدهها ببیند و دریابد که غیب را الا بدیده غیب نتوان دید .

۱۵

۲۰

و دل را از شهوت و غضب پاك باید کردن که این هر دو صفت بر دوجانب دل موکل اند و آن یکی چون ^۱ خوك خورنده است و آن دیگر چون ^۲ سگ درنده ،

۱ - کلمه « چون » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کلمه « چو » در متن از قلم افتاده و به خطی نازک تر بر بالای سطر افزوده شده

است . جمله مورد نظر بدون دو کلمه « چون ، چو » نیز معنی می دهد .

آفت این دو شیطان از دل دور باید کردن و مملکت سلیمان را از دست دیوان بیرون باید کردن . و این خاطرها دل را همچنانست که حواس شخص را ، چون حواس بصواب تصرف کنند و بانصاف روند آنچه بآدمی رسانند همه اعتبار و اختیار باشد ، مصلحت تولد کند همچنین چون خواطر را بصواب ضبط کند و از لمة شیطان بلمة ملکی باز سپارد هر چه از عالم ملکی بدل رساند همه مایه معرفت و کیمیای محبت باشد و کحل بصیرت گردد . و چون دیده سر بنامحرمان نگردد و در قبح مستغرق شود روح حیوانی متألم گردد و چون بصور دنیا نگردد و حظ روح و انس برگیرد آن جان نیز آسوده گردد در حقیقت نیز همچنین است چون بدیده بصیرت و وارد خاطر در میدان اشکال و اجسام جولان کند خسته گردد و چون بروزن فکرت بیالای عالم غیب بیرون نگردد روحها و انساها بدل پیوندند .

۱۰

پس خاطر را صیانت باید کردن تا هموم زایل شود که چون اندیشهها متفرق باشد در هلاک افتد *مَنْ أَصْبَحَ وَتَشَعَّبَتْ هُمُومٌ قَلْبِهِ لَا يُبَالِي اللَّهُ فِي أَيِّ وَاْدٍ أَهْلَكَهُ* . و چون خاطر محفوظ گردد (۶۴ع) *هَمَّتْ عَالِي شُود* ، از حب دنیا پاک گردد و حلیت قناعت پیش گیرد *وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يُنْفَدُ* . و قناعت ثمره حفظ دل است و جمعیت خاطر ، *مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً* ، *وَالْحَيٰوةَ الطَّيِّبَةَ الْقَنَاعَةُ* . و چون دل در حفظ آمد و بحلیت قناعت آراسته گشت بترك فضلات دنیا بگوید ، سخاوت در وی پدید آید ، روی از جمله عالم بگرداند که دل محفوظ در عالم غریب است همیشه روی در جناب عزت دارد تنسم نسیم اصلی میکند چنانکه سید عالم علیه السلام فرمودست : *إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي آجَامِ دَهْرِكُمْ*

۱۵

۱ - رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲ - صفحاتی که نابجا قرار گرفته بود و منظم شده است در این جا پایان می یابد

(رڪ : ۱۱۹ / ۲ ح) .

۳ - قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

ذَفَحَاتٍ أَلْفَتْعَرَضُوا لِنَفْحَاتِ رَحْمَةِ اللَّهِ .

پس رونده را باید که خاطر را ضبط کند تا در تکبر و عجب نیفتد و آتش شح و حقد او را نسوزد که ثلاث مهلبكات شح مسطاع وهوى متببع واعجاب المرء بِنَفْسِهِ . و دیده دل از عیوب برادران نگاه دارد ، و همیشه بدیدن عیب خود مشغول باشد چنانکه رسول علیه السلام گفتست إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ .
و دل را باید که از زیادت اندیشه شهوانی و غضبی نگاه دارد تا صفا و وفا در دل پدید آید و هوا و ریا دور کند تا دل در جمعیت خاطر از رجز و دنس طبیعی مهذب و مصفی گردد و در سلوک اومید وصول پدید آید و بجد کمر طلب بندد تا با آخر بنهایت مراد رسد که مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَجَدَ .

۵

۱۰

ایزد تعالی و ساوس شیطانی از خاطرهای ما بیرون کند و دلهای ما را بآب رحمت از گرد هوا و دود ریا غسل دهد اِنَّهُ (۴۶ پ) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۲ .

درجه ششم تجرید است

۱۵

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يَكْتُمُكَ مِنَ الدُّنْيَا كَرَادِ الرَّكَبِ . بدانکه هر چه علایق است جان را حجاب است و بند روندگانست و رونده در راه هر چند مجردتر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی انجامیده تر . سید عالم علیه السلام چنین فرمود که دنیا سرای آفت است که هر چند آفت کمتر بهتر ، و رونده را از دنیا چندانى كفایه است که زاد سواری باشد که بتعجیل میرود . وَ كَفَتْ خَفَّفُوا أَنْفُسَكُمْ

۱ - کلمه « رحمة » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۶۷ : وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ؛ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۳ : مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا ؛ سوره جاثية (۴۵) آیه ۴ : وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا .

- فَيَانَ الْعَقَبَةَ كَوْدُ ، بارها بر خود سبک کنید که عقبهای بلند مشکل معضل در پیش است و مراد ازین تخفیف تجرید است که بدان مقدار که رونده را تفرقه در خاطر پدید آید یا التفات بعلاقتی پیدا شود آن اشغال و التفات حجابی گردد که ویرا از بسیار دولتها منع کند . و چندانکه حدیث تجرید می افزاید و اشغال منقطع میگردد بنده در سلوك بوصول نزدیکتر میشود و جمله انبیا طریق تجرید اختیار کرده اند و ۵ تجرید اعراض دل است از فضول و اشغال ، و خلاص خاطرست از قید تعلق باغیار ، و سکونت طبع است در تنها بودن از همه آفریدها . و رونده را نهاد او و طبع او حجابست پس زن و فرزند و مال و دیگر علایق نیز حجابها باشد إِذْمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ^۱ و جایی دیگر گفته است : عَدَوَلَّكُمْ^۲ . و از فتنه و دشمن برینش باید نه پیوندش ، و رونده در تجرید چنان باید که عیسی بود علیه السلام که از جمله ۱۰ جهان کاسه ای داشت (۶۵) و شانه ای . وقتی میرفت ، سالکی را دید مجرد که تخلیل محاسن بانگشت میکرد ، مسیح شانه بینداخت ، و بکف آب میخورد ، کاسه نیز بینداخت . و در جمله دنیا نه فاضل لباس داشت نه از همه جهان خانه ای . و بیشتر انبیا مجرد بودند و سید عالم علیه السلام از جمله انبیا مجردتر بود و او را هم بظاهر تجرید بود و هم بیاطن تفرید ، همیشه یکتا بود از خلیق و بدل ۱۵ یگانه بود با حق ، و صوفیان را در راه بتجرید فرمود و از ایشان این طلب کرد چنانکه درست شدست که در کفن صحابی^۳ بعد از ممات دو درم سیم یافتند ، بروی نماز نکرد گفتند^۴ در همان گفت لا کیتان ، آن دو درم نیست دو داغ است .

۱ - قرآن ، سوره انفال (۸) آیه ۲۷ ؛ سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۵ .

۲ - قرآن ، سوره تغابن (۶۴) آیه ۱۴ ؛ یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و

اولادکم عدوالکم .

۳ - رسم خط نسخه اساس : صحابی .

۴ - در نسخه اساس روی کلمه « گفتند » خط کشیده شده ولی در حاشیه نوشته شده :

«صح» . معلوم می شود این کلمه درست است و باید باشد بخصوص که بدون آن جمله ناقص است .

- و عایشه صدیقه رضوان الله علیها روایت میکند که چون سید عالم علیه السلام در حال نزع افتاد و جان پاک و روح مقدّس بزرگوار او بجناب حضرت الهی انتقال خواست کردن و از عالم حسّ با سر پرده غیب و کله عقل خواست گریخت، دران نهایت حرکت خویش تأمل کرد، هفت دینار یا نه دینار معلوم بود. گفت: یا عایشه آن دینارها را چه کردی؟ گفتیم: یا رسول الله بسا من است. گفت: تصدّقی بیها، بصدقه ده آنرا ای عایشه. من مشغول گشتم بدرمان او از فرمان او یک لحظه. دیگر باره معاودت کرد که: یا عایشه، آن دینارها را خرج کن. من نیز از رنج فراق او آن امر عزیز او فراموش کردم. سوم بار معاودت کرد هم ابر نسیان وارد خاطر گشت. گفت: یا عایشه، آن در مهاخرج نکردی، پیش من آور. بیاوردم و پیش دیده بزرگوار سید عالم بنهادم. مهتر دران (۶۵ع) نگریست، گفت: ماظن مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ، ماظن مُحَمَّدٍ لَوْ لَقِيَ اللَّهَ وَهَذَا عِنْدَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، محمد بردرگاه خدای چه ظن دارد اگر از دنیا بیرون شود و این قدر مال باوی باشد خرج ناکرده، بصدقه فرستاد آن زرتا چون جان بسپارد مجرد باشد.
- و هرگاه که سید عالم با کمال لطافت و علو مرتبت خواهد تجریدی خواهد که با روندگان می نماید که تجرید چون عزیزست تا هر که متابع شریعت اوست همچنان اختیار کند که او کرد. و در عهد او علیه السلام آن تجرید که اصحاب صقه را بود هیچ کس را نبود که هفتاد کس بیک پیراهن زندگانی میکردند بازین همه سید عالم علیه السلام بزیادت تجرید خاطر میفرمود و میگفت: وزین تجرید تفرید همه حاصل کنید که سپروا سبق الممردون، در راه دین بهتر بروید که اصحاب تفرید بر تجرید پیشی گرفتند و در رسیدند که هر که مجردتر در تجرید سابق تر.
- و تجرید در همه کارها بکار باید داشتن در حسب حطام دنیا و در طمع و رغبت عقبی و در نام نیکو و رعونت خلق و در ریا و کثرت التفات ازین معانی باید که رونده مجرد گردد که هر چند بتجرید درین سرای از علایق جدا میشود در آخرت بحضرت زیادت قربت می یابد. در حدیث آمده است، عبد الله بن عمر روایت میکند

رضی الله عنه که از صحابه یکی بنزدیک سید عالمه السلام در آمد ، گفت : یا رسول الله من از جمله فقرا هستم یا نه ؟ گفت : آتک امرأه قنواوی الیهما ؟ قال : نعم . قال : آتک بیت دسکنه ؟ قال : نعم . فقال : لست من الفقراء ، ترا زنی و خانه ای هست (۶۶) که آنجا بازگردی و دران مسکن بدان زن بیاسایی ؟ گفت : آری . گفت : تو از جمله فقرا نیستی . پس درین طریق چندین تجرید طلب کرده اند و در ابتدا [ی] ۵ دولت که گفته شد و بدین قدر پای از جاده برون نهاده اند و اکنون آفت بیشترست تجرید مهم ترست رونده را که در دامن قیامت از آفات امت الا بحلیت تجرید خلاص نتوان یافت .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در راه دین خبر بزرگوار کار کنیم من حسن اسلام المرء ترک ما لایعینیه و اگر از امت سیدایم سیرت او حلیت سازیم و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لایدخر شیئا بعد . و دلها [ی] ما را مجرد گرداناد از خاطرها [ی] پراکنده و گرد حب زیادتی از چهره سر برتهای ما زایل کناد اذنه المظهر لعیناده .

درجه هفتم استقامتست

۱۵ قال الله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا^۲، رونده در راه سلوک و در منزل وصول فایدها و دولتها از مدد استقامت یابد و هر رونده را که مدد استقامت باشد و از حزن و قهر خلاص یابد زود بمقصود رسد . و استقامت نتیجه بصیرتست که بحقایق و دقایق بینا شود و براسرار کار مطلع شود و بدانند که هر رونده که بر طلب مواظبت نماید فایده باز بیند و هر طالب که مستقیم گردد از فترتها آمن شود . و استقامت توقف مرد است بر آنچه دران مدعی باشد و ثبات قدم است و ۲ رسوخ عزیمت بر آنچه دران شروع کند که اقرار گرفتن عهد است و استقامت نمودن (۶۶ پ) وفا ، و در اقرار ایمان پدید آید و در استقامت ایمان مقیم گردد و

۱ - رسم خط نسخه اساس : خانه ی .

۲ - قرآن ، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

بيك لحظه عهد^۱ پیمان بشاید بستن اما [تا]^۲ روز مرگك عهد نگاه باید داشتن آن حفظ عهد را بمدد وفا استقامت گویند . و استقامت سبب زیادتی مرادست و مفتاح عالم فوز ، و سید عالم از هیبت امر باستقامت شکسته شد چنانکه منقولست در اخبار که چون آیت فَاَسْتَقَمَّ كَمَا أُهْرِتَ^۳ رسید سایه هیبت استقامت بر سید افتاد با اصحاب^۴ گفت : شَيَّبَتْنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ .

و استقامت بر مراتب است ، استقامت عوام بر مواظبت ایمان است چنانکه یکی بنزدیک سید آمد ، گفت : یا رسول الله مرا کاری در آموز که از دوزخ خلاص یابم و بهشت نزدیک شوم . گفت : قُلْ آمَنْتُ بِاللهِ كُمْ اسْتَقَمَّ عَلَيَّه ، گفت : اقرار آور بوحدانیت معبود و مؤمن شو بخداوند جهان ، پس برگرفته قدم نگاهدار تا قول کلمه ترا از دوزخ دور کند و استقامت بر قول ترا بهشت نزدیک کند . و استقامت خواص^۵ دوم معرفت است در رؤیت حقیقت و اعراض از تردد ظن و تهمت، و اولیا و خواص بدین استقامت از غم خلاف آمن شوند ، و از حزن و بغض خلاص یابند و از اشارت در جنت با دولت رحمت بنهند و اَدْبِرُوا بِسَالِحَتِهِ الَّتِي كُنْتُمْ قُوْعَدُونَ^۵ . اما استقامت انبیا استقامت در استقامت است که در همه احوال عصمت و راه استقامت نظر را از التفات و دل^۶ از وقف بر رؤیت دون حق حمایت کنند

۱ - شاید دراصل بوده است : عهد و پیمان ، نظیر :

فرستاد بازش به ایوان خویش بروخواند آن عهد و پیمان خویش

شاهنامه ۲۲۶۶/۸

۲ - بقیاس معنی جمله چنین بنظر می رسد که شاید کلمه ای نظیر « تا » در این جا

از قلم افتاده است .

۳ - قرآن ، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴ .

۴ - در اصل افزوده : افتاد ، که مکرر و زائد می نمود و حذف شد .

۵ - قرآن ، سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ .

۶ - شاید در اصل بوده است : دل را :

و آنجا (۶۷) که در قرآن سید عالم علیه السلام را فرمودند از حضرت عزت که: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ^۱ این بود که بهیچ آفریده التفات مکن، و بر استقامت بر نفس اعتماد مکن. و سید عالم علیه السلام در اطلاق کلمه نبوی امت را جمله استقامت فرمود آنگاه در رمز عجز ایشان اظهار تفاوت مراتب کرد، گفت: اِسْتَقِمُوا وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ^۲ که هرگز عوام بدرجه استقامت خواص راه نیابند و خواص بمرتبه استقامت انبیا نرسند. و حقیقت استقامت آنست که هیچ کس را^۳ از حدود^۴ خود تجاوز ننماید و در وعده خویش بمراتب دیگران مغرور نگردد و در آنچه مصلحت اوست متردد نباشد و جهد آن کند که بگفته وفا کند و بر کردها استقامت نماید تا هم بران میرد که زندگانی کرده باشد که خَيْرُ الْعَمَالِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ^۵. و در شریعت آمده است که يَمْوُتُ الرَّجُلُ عَلَى مَاعَاشٍ عَلَيْهِ وَيُحْيِي عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ^۶.

۱۰ ایزد تعالی ما را بر احوال خیر و افعال صدق مستقیم داراد، و تردد و تلون از خاطر و نیت ما دور کناد انه الحافظ الحي القيوم.

تذکره این رکن

بدانکه رونده^۲ را می باید^۳ که در سلوک راه طریقت صدق نیت و علو همت و صفای سیرت و حسن سریرت پیش گیرد و حلیتهای پسندیده از طریق صحبت نیکان و وسیلت خدمت بزرگان حاصل کند. و بدانند که مدار این قاعده سلوک بر ریاضت و ارادت است، در راه ارادت بهیچ اندک و بسیار پیر را مخالفت نکند، و در ریاضت خرد و بزرگی نفس اماره را (۶۷ پ) مساعدت نکند، و مراجعت ننماید، که امتثال اوامر پیر سبب برکاتست و مساعدت نفس اماره اصل آفات. و درین راه حلیت از تجربت سازد و زاد از تقوی و مرکب از صدق نیت و بعلم قناعت

۲۰

۱ - قرآن، سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴.

۲-۲، در اصل: از حد و رد، بقیاس معنی اصلاح شد.

۳-۳، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

نکنند بل که در عمل کوشد و کمر جد و جهد در میان بندد و در راه ریاضت هر مبالغت که تواند بجای آرد نه بعجلت بل که بمداومت . و بداند که علم تصوف مرد را صوفی نگرداند بل که چون بعمل آرد و بحال و حلیت ایشان متحلی گردد تشبه با فایده باشد ، و عبادت قناعت نکند و بدیده همت عیب بین خود باشد ، و هرگز از دیدن عیب خویش بشمردن عیب برادران نشود چنانکه سید عالم علیه السلام ازین حال خبر داده است که : طَوْسِي لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ النَّاسِ ، و در راه دین حریص باشد ، و در کوی دنیا قانع گردد ، و بداند که قناعت در دنیا گنجی است که هرگز فانی نشود و حرص در دین مددی است که هرگز منقطع نشود . و این معاملات که درین کتاب مشروح گفته شد لازم ظاهر و باطن خود سازد ، و بریاضت نفس خود را حمل گرداند، عجب و شره و ریا و تکبر درین اعمال از دل و خاطر بیرون کند ، و از عهده فرایض بشرط اوامر بیرون آید ، و از عادت بعبادت باز گردد ، و بسنن و نوافل قیام کند که نوافل غیب از نوافل شرع در آید و جمله اوقات را باوراد مستغرق دارد که مَنْ لَأُورِدَّ لَهُ لَأُورِدَّ لَهُ .

و هر عبادت که کند حقیقت آن طلب کند و سر آن (۶۸) در دل باز جوید تا حمال بار حرکت نباشد بل که دلّال بازار حقیقت گردد . و در ریاضت اصل قطع علائق است، و حفظ حواس ، و قلت اکل و شرب و نوم، و بداند که اساس این جمله گرسنگی است که سید عالم علیه السلام گفته است : ذُورُ الْحَمَمَةِ الْجُوعُ ، و سیری آفتی بزرگست بل که سر همه آفات است ، و چون ریاضت کند پیوسته بزفان ذاکر باشد و بدل حاضر باشد . و چون چهله دارد بطبع خود اقتدان کند یکباره تا رنجور نشود و یکباره کاهلی نکند چنانکه سید سادات علیه السلام ، عبدالله مسعود را وصیت کرد و گفت : إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَلَا تَبْغِضْ إِلَيَّ نَفْسَكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لِأَرْضًا قَسَطَ وَلَاظْهَرَ أَبْقَى .

و مرید باید که دربدو ارادت حل مشکلات و مقاصد و مراتب وقایع از خود نطلبد که در همه احوال به پیر مشفق رجوع کند و فضول نگوید ، دَهِیَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

الله علیه وسلم عن قیبل و قال و کثرة السُّؤال، اما واقعات پیوسته برای پیر مشفق عرضه میکند و الهام ملکمی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد . و بداند که صاحب واقعه دربدو ارادت متلون است باید که وقت تلون حق منازل می گزارد بی توقّف بارادت و ریاضت رونده گردد و حقیقت واقعه جایی^۱ دیگر بیان کرده ایم و چهل در چهل فصل بمراتب معین کرده ایم اینجا تکرار نمی کنیم تا دراز نشود .

۵

و این مقامات و درجات را که درین رکن نیشته ایم هر یک (۶۸ پ) را شرح بسیارست و لوازم و توابع و مقاصد و مهمات است که چون مرید صاحب واقعه گردد در راه از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد و این معانی از تحقیق تولد کند نه از تلقین ، قال الله سبحانه و تعالی : إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ، لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَأَذْبَتِهَا ، خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ^۲ .

۱۰

چون رونده در سلوک منصف و مواظب و مستقیم باشد او مید وصول و تمکین پدید آید که درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد و چون آفت از وی دور نکنند بفساد انجامد . پس درخت میوه دار در جفا خشک شود و نبات ضعیف در وفا شجره مثمر شود همچنین رونده در سلوک وقتی عز وصول یابد صاحب دولتی گردد و چون متوقف شود متغیر گردد و کدورت راه یابد ، از زیادتی بانقصان افتد و مَنْ كَانَ يَوْمَهُ شَرًّا مِنْ أَمْسِهِ فَهُوَ مَلْعُونٌ .

۱۵

ایزد تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کناد ، و مرض شك بصحت نفس بدل کناد، و از در که تکلف بدرجه حقیقت مان راه دهد ، ادها لدهادی المیهیمن الذی لا اله الا هو الغفور الرحیم .

۱ -- رسم خط نسخه اساس : جای .

۲- قرآن، سوره واقعه (۵۶) آیه ۳، ۲، ۱ .



کین سووم



[رکن سوم]

[در احوال]

و دو قسم است .

[قسم اول در احوال ظاهر]

قسم اول در احوال ظاهر و هفت مرتبه است .

۵

مرتبه اول شوق

قال الله تعالى في بعض كُتُبِهِ شَوْقُنَاكُمْ فَلَمَّ تَشْتَاقُوا ، وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : أَلشَّوْقُ مَسْطِيبَةُ الْمُؤْمِنِ ، بدانکه رونده را شوق مرکبست و هر مسافر که پیاده رود زود مانده شود و باشد که منقطع شود و بمقصد نارسیده ملول گردد و باز گردد زیرا که بال طمع زود کننده شود و پای حرص زود (۶۹ر) لنگگ شود اما ۱۰ مرکب شوق تیزرو است هرگز فرو نه ایستد تا بمقصد نرسد . و شوق صفت آرزومندی^۱ و انزعاج دلست که تصور جمال مقصود محرک وی گردد ، تحرکی در باطن آید و اضطرابی در دل افتد ، خواننده شود تا بمقصد خود رسد ، آن

۱ - ۱ ، دراصل : آرزومندی صفت ، ولی کاتب به خطی ریزتر بر روی « صفت »

نوشته است : مقدم ، و بر روی « آرزومندی » : مؤخر ، به همین ترتیب اصلاح شد .

ارادت یار حرکت دل گردد ، شوق شود ، آن شوق جاذب دل او حامل تن شود و در راه طالب مسافر گرداند تا به بیند که مرتبه [ای] هست بهتر از مرتبه او طالب گردد ، وصول را بدان مرتبه علیا و مدار حرکت بیند .

و جمله افلاک پرشوق است که هر که را شوق نباشد بهتر چیزی و تصور نکند نیکوتر مرتبه را ، ساکن گردد و حرکت در وی نرسد آنکه زمن شود پس بفساد رسد که استحالات از قات شوق پدید آید اما چون تحریک شوق در صمیم دل افتد بآن موجود طالب گردد مرتبه بالا را ، اگر این شوق در خاک پدید آید دخان گردد روی در آسمان نهد ، و اگر در آب پدید آید بخار شود قصد بالای اعلی کند ، و اگر هم در زمین شود در بخار محبوس پدید آید در خود متحرک شود ، انعقادی پذیرد ، آخر جوهری گردد جوهری بهتر از بخاری ، و اگر در معادن شوق پدید آید در حرکت آید نبات گردد . و همچنین در مراتب هر قسمی از آفرینش که شوق در وی پدید آید از مرتبه خود طالب گردد و بر مرکب شوق قصد مطلبی و مقصدی کند بهتر از آن خود .

پس جمله موجودات که انتقال کنند از چیزی بچیزی بهتر یا از جایی بجایی نیکوتر یا از صورتی بصورتی زیباتر بمدد شوق کنند که سبب انتقال شوق است و سبب استحالت عدم شوق ، مرد را از خرابات که (۶۹ پ) قصد راه بهشت کند تصویری دارد که آن مرتبه منزل اوست و آن حالت بهتر از حالت اوست ، از آنجا که اشتیاق در وی پدید آید تا طالب شود آنگاه شوق هم مرکب است که بمقصد رساند و هم زاجر که از مهالك باز دارد که نشان مشتاق آنست که هر چه خلاف امر آن چیز باشد نکند و هر چه برضای آن چیز یا بحصول آن مراد تعلق دارد بجای آرد و آن شروع و امتناع نتیجه شوق است . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : *من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات* ، گفت : هر که بهشت مشتاق باشد بعبادت

۱ - رسم خط نسخه اساس : جای بجای .

۲ - شاید در اصل بوده است : از آنجاست که ؛ یا « که » زائدست .

سرعت نماید و بنیکیهها شتاب کند که راه بهشت مشتاق است و نشان مشتاق مقصدی آن باشد که راه آن مقصد پیش گیرد و کاهلی نکند تا بمراد رسد . و خداوند تعالی جمله اخبار رحمت و لطف و نعمت و لقا و بقا که بندگان فرستد همه از بهر تشویق بندگان است تا تصور آن معانی بکنند و آرزومند شوند و بمدد اشتیاق طالب گردند و هجرت کنند تا بطاوب رسند . و اگر کسی را این اشتیاق نباشد در قیامت ۵ ملامت کنند وی را که ما ترا آرزومندی دادیم تو آرزومند نشدی .

پس شوق سبب طلب است و مرکب راه طریقت است، و تحفۀ طالب است، و حافظ و محو کن مرید است ، و مرید را همچنانکه ارادت ببايد بنفس پیر شوق ببايد بوقت و مرتبۀ پیر تا بمدد ارادت سخن او بپذیرد و بواسطۀ شوق او امر او بکشد و دانسته را در فعل آورد تا مگر وقتی بمدد آن شوق از حد بسدایت بگذرد ۱۰ نهایت راه یابد ۱ و آن مدد شوق که وقتی (۷۰) برتبت پیر رسد ۱، و شاگرد وقتی جایگاه استاد یابد . و حقیقت شوق در حال جمله موجودات و متحرکات ظاهرست . پس مرید را بارادت شوق ببايد تا از ارادت اقتدا تولد کند ، و از شوق طلب برخیزد ، و طلب جاذب گردد تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوثناق مقصود رسد و متشبه گردد و بوصول حقیقت که *مَنْ قَشَبَهُ بِقَوْمٍ فَهِيَ مِنْهُمْ* . و چون رونده در اول نسبت اشتیاق طالب و متحرك شود ببرکت صدق نیت او مقصودی بوی مشتاق گردد تا بمدد اشتیاق مقصود بمقصود رسد چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داد که بهشت باهل خویش همچنان اشتیاق دارد که اهل بهشت بوی : *إِنَّ الْجَنَّةَ قَشْتِاقُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَشْتِاقُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الْجَنَّةِ* . و از بهشت بهتر و برتر خدای از حضرت عزت این مدد بزرگ فرستاده که هر که بما مشتاق است ما بوی مشتاق ۲۰ تریم : *أَلَا طَالَ شَوْقُ الْأَجْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَى لِقَائِهِمْ لَأَشُدَّ شَوْقًا* .

ایزد تعالی آتش شوق در دلهای ما زناد تا بیخ کسل و عسرق امل سوخته

۱-۱ ، جمله ناقص و مبهم می نماید آیا می توان تصور کرد که در اصل بوده است :

« و آن مدد شوق است که .. » یا : « و بمدد آن شوق است که ... » .

گردد و آرزومندی تمام در دل‌های ما نهاد تا مگر بوی سفر کنیم اِنَّهُ الرَّحِيمُ الرَّحِيمُ
بالمشاقین .

مرقبهٔ دوم مراقبه است

قال الله تعالى: فَارْقَبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ^۱، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: أَلَمْ يَعْلَمَ بِإِنَّ
اللهَ يَرَى^۲. بدانکه بررونده متعین است که بدیده بصیرت و کمال معرفت دل بداند
که علم باری تعالی بهمه احوال و اعمال و اقوال و اسرار محیط است و یقین درست
کند که هرگز بنده تنها نیست و دران لحظه که از جمله آفریده‌ها (۷۰ پ) با خود
بماند و در خلوت شود از جمله اغیار هم تنها نیست و معطل و مهمل نیست بل که
رقیبان غیبی و حارسان ربانی نصب‌اند برسر و سر او تا اندیشه و کردهٔ او را در
ضبط و حفظ می‌آرند . و چون بنده را رقیبان غیبی لازم است باید که بنده مراقبت
حال خویش کند و دران لحظه که خالی تروتنها تر باشد ادب و حرمت و حفظ حواس
و جوارح همچنان بجای آرد که در وقت آنکه مصاحب ابنای جنس باشد که دید
های رقیبان غیبی بینا تر از دیده‌ها [ی] خلق است . و چون موکلان الهی از بنده غافل
نباشند و بنده غافل گردد بر حرکات^۳ و جسارت و بر معایب مولع گردد ، و هر که
بظاهر مراقبت احوال کند و در خلوت آن مراقبت فرو گذارد وقتی عیب او در
ظاهر پیدا گردد و وی رسوا شود بحکم نفاق . و سید عالم علیه السلام گفته است :
عَجِبْتُ لِعَافِلٍ وَلَا يُدْعَلُ عَنْهُ ، عَجِبُ دَارِمَ از آدمی که غافل وار زندگانی کند و از
وی غافل نباشند .

پس غفلت را بحضور بدل باید کردن و در همه وقت رقیب خویش باید
بودن تا رقیبان الهی بنده را در منازل معصیت نیابند و عیوب برهنه نکنند وَإِنَّ عَلَيْنَا

۱- قرآن، سورهٔ دخان (۴۴) آیهٔ ۵۹ .

۲- قرآن، سورهٔ علق (۹۶) آیهٔ ۱۴ .

۳- کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : جرأت، که مناسب‌تر می‌نماید .

- لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفَعَّلُونَ^۱. و بزرگان طریقت جمله مراقب خود بوده‌اند و انبیا همیشه طریق مراقبت سپرده‌اند و سید عالم علیه‌السلام در خلوت همچنان زیستی که در میان جماعت که صحبت ملایکه دشوارتر از صحبت آدمیان است، از میان نظر فریشتگان بیرون نتوان شدن و اگر آنجا در خلوت مباسطه کند و در جماعت مراقبت خواهد که کند در میانه فترت افتد که طبیعت (۷۱ر) عادت ۵ پذیراست مگر کسی که از درجهٔ بدایت گذشته باشد و بر خود غالب و مسلط شده تا چنانکه خواهد نفس را کار تواند فرمودن و ازینجاست که بزرگان طریقت مرید را جمله در خلوت مراقبت فرموده‌اند آنگه در صحبت آورده‌اند. وقتی بزرگی از مشایخ طریقت در راهی می‌رفت بحکم استراحت ساعتی بسایهٔ دیواری خواست که بیاساید، يك پای دراز کرد. هاتفی آواز داد که: جَالِسٌ مَعَ اللَّهِ مُجَالَسَةُ الْمَلُوكِ، ۱۰ در خلوت با حق همچنان نشین که در مجلس پادشاهی از پادشاهان دنیا نشینی.
- و رونده آنگه بشرط مراقبت قیام تواند کردن که حاضر باشد بیاطن و ظاهر، و بداند که در همه احوال حق تعالی بوی علیم است و بر وی مطلع، و حقیقت ایمان خود درین عالم ظاهر شود چنانکه رسول علیه‌السلام خبر داده است که: أَفْضَلُ ۱۵ الْإِيْمَانِ أَنْ تَعْلِمَ أَنَّ اللَّهَ مَعَكَ حَيْثُمَا كُنْتَ، و فرموده است که: در معامله چنان باشید که مراقبت حضرت بر خود بینید اُعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنَّ لَكَ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. و مراقبهٔ ظاهر بیاید وقار خلق را و بدل بیاید قرار حق را که ظاهر مقصد خلق است بمراقبه نگاه باید داشت و باطن منظر حق است بحفظ و مراقبت اولی‌تر و دشوارترست و مراقبت بخلوت ظاهر تعلق دارد، مراقبت از صفای دل واستقامت نیت زاید و مراقبت صفتی است که مصاحبان را بسیاست مهذب گرداند اگر مصاحب ۲۰ بر حقیقت صحبت مطلع باشد.
- و چنان مراقبه که انبیا را بوده‌است دیگران را میسر نشود اما مرید را در خورد سلوک و مواظبت بر خدمت و حرمت مراقبتی باید تا از انجا ثباتی (۷۱پ) و

قراری تولّد کند و بظاهر از معاصی دور شود و بدل از مهالك هوا احترام کند و بر حقیقت اطلاع واقف گردد إِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى^۱، خداوند رقیب است بر دل انبیا و عمل ملایکه، و خاطر انبیا و اولیا رقیبانند بر حرکت و نیت و هر آدمی را از عقل رقیبی است بر سرّ نصب کرده‌اند. چون بنده حاضر شود تصرف رقیب عقلی بر خود بیند مراقب شریعت گردد و نسیم گل طریقت ببوید، بوی مراقبت بمشام ۵
دل او رسد، تکلف بحقیقت بدل شود، مراقبت بر خیزد ارتقاب پدید آید، آنچه خطاب خاص نبوی است بر رونده عیان شود، بهمت رقیب همه آفریدها گردد تا اگر بنهایت ولایت راه یابد مراقبه باشراف بدل شود که رونده بازل مراقب وقت است آنکه رقیب نفس است که بعقل نفس را کار فرماید آنکه مرتقب است بر دیگران بفرماید و آنکه مشرف شود در همه آفریدها، و حاصل انسانیت درین طریق این- ۱۰
کفایت باشد.

ایزد تعالی ما را بمدد رقیبان لطف از مهالك محارم و معاصی دور داراد إِنَّهُ الرَّقِيبُ الْمَجِيبُ.
مراقبه سوم حیا است

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **الْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ**. بدان که شرم ۱۵
محتسب صفت رونده است و واعظ دل طالب است. در هر دل که حیا رخت بنهاد لگامی برسروی کند و بازگامی دارد^۲ که هرگز قصد مخالفت و نیت معصیت نتواند کردن و رونده را درین راه هیچ حلیت نیکوتر از حیانیست. و درجه ایمان هفتاد و اند (۷۲) شاخ است، يك شاخ شرم است در هر دل که لشکر شرم قرار گرفت آن دل را در راه دین نه باعث باید نه محتسب، خود هر گاه که ظاهر او قصد معصیت ۲۰
کند آن حیا در دل لگام باز زند که: ای بنده شرم دار که خداوند می بیند و فردا تو عمل خویش باز خواهی دیدن، کاری کن که چون در قیامت پیش چشم تو

۱- قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶: فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى.

۲- شاید: باز می‌دارد.

دارند شرم نداری .

و حقیقت شرم آنست که بنده دیدار را از نامحرم نگاه^۱ دارد ، و گوش را از لغو ، و زبان را از دروغ گفتن ، و دل را از غفلت ، و دست^۱ را از حرام گرفتن ، و پای را از رفتن بنا واجب ، و شکم را از لقمه^۱ حرام ، و فرج^۱ را از شهوات بحرام نگاه دارد و صیانت کند . اگر درین همه بیکی^۱ مقصر آید دلیل بی شرمی باشد و ۵ بی شرمی از کفرست چنانکه سید گفت^۱ که : شرم و ایمان در یک رشته کشیده اند هر گاه که یکی بر خیزد آن دیگر برخاسته^۱ شود : **الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ فَإِذَا سَلَبَ أَحدهما انسلب الآخر^۱** . و چون شرم این جمله حواس را و اعضا را در قید طاعت کشید ممة...^۲ او امر شرع گرداند ، حقیقت شرم در حفظ شرع پدید آید و شارع دین^۱ بحیا فرموده است و گفته : **إِسْتَحْيُوا مَنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ** . پس شرم آن^۳ نیست که بزبان دعوی حیا کند و بیاطن و بظاهر در معاصی و زلات مشغول باشد بل که دلیل حیا آنست که بظاهر و باطن از مخالفت امر حق دور باشد و شرم دارد که خداوند تعالی ویرا در مقام مخالفت خویش باز بیند و شرم دارد که در قیامت جریده^۱ معاصی مطالعه کند . پس در دنیا بمدد حیا از راه هوا با جاده^۱ وفا آید و بشرم خود را (۷۲پ) در ضمن شرع راست و مستقیم گرداند و بداند که خداوند تعالی ویرا در همه احوال ۱۵ می بیند آن کند و گوید و اندیشد که نظر حق را شاید **أَلَمْ يَعْلَمْ بِإِنَّ اللَّهَ يَرِي^۱** . و خداوند تعالی میگوید : **وَاللَّهُ لَئِيسَتَحْيِي مِّنَ الْحَقِّ^۵** ، و درین جای مردی است پنهان میگوید از حق شرم ندارم یعنی از باطل شرم دارم ، و فایده^۱ آن آنست که از معاصی

۱ - جزئی از این کلمه در نسخه^۱ اساس محو شده است ، بقرینه خوانده شد .

۲ - این کلمه در متن ناقص است و خوانده نمی شود شاید بوده است : « ممثل »

بمعنی مطیع و فرمانبردار (فرهنگ نفیسی) .

۳ - کلمه^۱ اخیر در نسخه^۱ اساس بکلی محو شده ، شاید « آن » بوده است .

۴ - قرآن ، سوره^۱ علق (۹۶) آیه^۱ ۱۴ .

۵ - قرآن ، سوره^۱ احزاب (۳۳) آیه^۱ ۵۳ ، در نسخه^۱ اساس : ان الله ... اصلاح شد .

شرم دارند و در طاعت رغبت کنند . و هرگاه که رونده بحیا از هوا و ریا دور باشد خداوند نیز ببرکت حیا درهای جفا بران بنده در بندد تا در هر دو جهان نیک بخت و مرفه باشد .

پس حیا با ایمان همبرست و فایده او آنست که درین جهان از معصیت باز دارد و در آخرت از عذاب دوزخ و حساب و قهر باز رهاوند و بدارالسلام برساند ۵

چنانکه در حدیث درست آمده است که ^۱ سید عالم علیه السلام که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از وی سؤال کرد که : یا رسول الله روز قیامت با کدام بنده باول حساب کنند؟ رنگ روی مهتر بگشت و متغیر شد ، گفت : **أَوَّلُ مَنْ يُحَاسِبُهُ اللَّهُ تَعَالَى** یوم القیامه **أَنَا ثُمَّ أَجَابِرُ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ آدَتِ يَاعَلِيَّ** ، اول بنده ای که خدای تعالی با وی حساب کند من باشم ، آنگاه ابوبکر ، آنگاه عمر ، آنگاه تو . علی گفت : ۱۰

وَأَيْنَ عَثْمَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عثمان کجا شد یا رسول الله ؟ گفت : **يَاعَلِيَّ إِنَّهُ رَجُلٌ حَيِيٌّ** و الله يستحيي أن يحاسبه ، گفت : او مردی شرمگن است در دنیا بحیا حساب خود بکرده باشد در قیامت خداوند تعالی بکمال کرم پرده حیا فرو گذارد تا بسا عثمان حساب نکنند که بنده چون بشرم درین دنیا خود را از همه مخالقات نگاه داشت ۱۵
(۷۳) و نیت و حرکت را بمیزان شرم بسخت خود ازان بنده کاری در وجود نیاید که محاسبه بران بنده بنشیند . و شرم صفتی پسندیده است چون بنده بحیا از معصیت خود را نگاه دارد خداوند تعالی نیز بحیای کرم در قیامت آن بنده را از ذل حساب نگاه دارد و سنت راه این است که هر که شرم دارد از وی شرم دارند و هر که دلیری کند باوی دلیری کنند **فَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ وَ كَمَا تَدِينُ كُدَانُ** . این مزرعه آخرتست چون دانه حیا بکارند در آخرت ثمره وفا هم بمدد حیا بردارند . ۲۰

پس حیا حلیت رونندگانست و تحفه رسیدگان ، و در میان صحابه رسول ^۲

۱ - تکرار « که » در همین سطر کمی پایین تر ، جمله را ناهموار کرده است شاید

دراصل بوده است : آمده است از

۲ - کلمه « رسول » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

علیه السلام چون عثمان بحلیت حیا متحلّی شد جمله صحابه خود را از وی مراقبه کردند بسبب حیا، و سید علیه السلام همچنین مراقبه حال کرد باوی چنانکه انس مالک روایت کند که سید علیه السلام در خانگاہ نشسته بود پای دراز کرده، و بوبکر و عمر و جماعتی دیگر از صحابه درآمدند و مهتر بر حال خویش می بود. چون عثمان درآمد مهتر خود را بمراقبه جمع کرد، پای عزیز برخویشتن گرفت. از سید عالم علیه السلام سؤال کردند. گفت: عثمان مردی است که فریشتگان آسمان و زمین از وی شرم دارند، و خداوند تعالی^۱ از وی^۱ شرم کرم دارد پس بر من واجب تر که از وی شرم دارم، قال علیه السلام: **أَنَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي عَنْهُ الْمَلَائِكَةُ**.

۱۰. پس رونده را در بدایت حیا بیاید، و در طریقت حیا بیاید، و در شریعت همچنین و چون بخلوت رسد هم حیا بیاید که در همه مقامات و مراتب و منازل سلوک و وصول حیا مهم و لابد است و تا ایمان (۷۳پ) می ماند حیا می ماند که **لَا يُؤْمِنُ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ**.

ایزد تعالی ما را از کردهای بد شرم دهاد و محتسب حیا در دلهای ما نصب کناد تا در فعل^۲ و فکر و قول همچنان باشیم که نظر حق را شاید و در قیامت ازان شرم نداریم و سلامت بدار السلام رویم، **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**^۲.
مرقبه چهارم و فاست

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا^۳. بدانکه حقیقت انسانیت و جوهر روحانیت در وفا پدید آید و آدمی بدرجه مردمی بملد وفا رسد و وفا نگاه

۱-۱، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۲ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۴۵؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷؛ سوره فاطر (۳۵)

آیه ۳۶؛ سوره زمر (۳۹) آیه ۱۰؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳؛ سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳.

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۳۶.

داشتن عهد دوست است بظاهر و باطن ، و دور بودن از مخالفت و ممانعت و ترمرد
 بفعل و قول و فکر و حقیقت عهد پذیرفتن امانت معرفت است در اول کار و نشان
 وفا است در عمل آن امانت تا با آخر کار و مردن بران عهد ابتدا که اگر^۱ در میانه
 مقصر گردد تا^۲ خللی دران عهد آرد از درجه علیا با درجه سفلی آمده باشد و روی
 در نقصان نهادن بفساد بودن است و جفا سبب فساد است و برعهده عهد استقامت
 نمودن و روی در زیادتی داشتن و طلب زیادتی حکم بقا دارد و سبب بقا وفا است .
 و همچنانکه مؤمن باید که بعهد امانت توحید وفا کند و تا روز مرگ قدم از جداده
 وفا بنگرداند تا حکم ایمان ویرا با آخرت مؤمن رساند رونده نیز باید که در راه طریقت
 بر ارادت مواظبت نماید و اقتدائی^۳ که کند دران صادق باشد و قولی که گوید
 و عزمی که کند بر خود عهد محکم شناسد که عهد عاقلان دست گرفتن و سوگند
 خوردن نیست بل که مجرد قول با عزیمت (۷۴) وفا عهد رجال است بدان گفته
 و کرده وفا باید نمودن و در راه جفا را سبب نقصان و فساد^۴ هلاک باید دیدن که
 هر که در اسلام منافق شد یا در طریقت کاهل یا در ارادت فتور گرفت از جفا و
 نقصان وفا باشد که بر قول و عزیمت دل خویش مواظبت نتواند نمودن که چون
 آخر بفعل با دل موافق نیاید خلل در مردمی راه یابد . و بر رونده که از وفا بی بهره
 ماند درین طریقت ویرا نصیبی زیاده روی ننماید و ازین ثمره شجره زندگانی بهره ای
 بدو رسید که خداوند تعالی مردان دین را در راه دین بعهود وفا فرمودست و دران مقابله
 از وفای عهد کرم خویش خبر داده همچنانکه در عبودیت با کرام با بنده عهدی دارد

۱ - کلمه «اگر» در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - «تا» در این جا مفید معنی است ولی شاید بتوان تصور کرد که «یا» بوده است .

۳ - رسم خط نسخه اساس : اقتدای .

۴ - آیا در این جا «فساد» با یاء مصدری بکار رفته است و «فسادی» بمعنی «فاسدی»

است و یا آن که یاء زائدست ؟ در هر دو صورت چنین بنظر می رسد که پیش از «هلاک» حرف

«و» لازم است و یا جمله شکلی دیگر داشته است .

هرگاه که بنده از عهدهٔ عهد بیرون آید و ازان حلیت سازد خداوند تعالی نیز از پردهٔ عهد کرم خود و رحمت صورت وفا را حلهٔ بقا بسر و سر بنده فرستد که : *أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِيْ بَعْدِكُمْ*^۱. وفای بنده در عهد آن است که بنده را بزندگانگی ابدی رساند و خداوند تعالی در کلام مجید خطبهٔ آن جماعه کرده است که : *وَأَلْمُفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا*^۲.

۵

پس عهد اثر نطق است و وفا نشان عقل و چون این دولت آدمی را مساعدت کند ، و برسلوك بوصول رسد ، و از فروع باصول راه یابد هر چند که آدمی متلون است وفا از لوازم تفرّد است که تا بنده مفرد نشود بسر دولت وفا نرسد ، بدان مقدار که تواند وفا می باید کردن که تا از انسانیت بهره ای می یابد . و رونده (۷۴پ) که به پیری در طریقت اقتدا کند عهدی است که گرفته است همچون عهد اسلام [که] کرده است اگر وفا کند^۳ فایدها در طریقت بسر برد و بوی رسد^۳ و اگر بجفای طبع عهد را بشکنند و مخالف گردد از انجا انکار تولّد کند و شك و شبهت پدید آید تا آن رونده در اوامر مقتدای خویش کاهل شود و بدان کسل از حقیقت طریقت محروم ماند ، و دولتها جمله از وی دور افتد .

پس آدمی را بعهد شرع وفا باید تا بنجات رسد و رونده را بعهد طریقت وفا باید تا بر حقایق واقف گردد و وفا در احوال طریقت همچنانست که استقامت در ارکان شریعت ، آنجا تا استقامت نکند اهل چیزا نگردد ، اینجا تا وفا ننماید ببارگاه رضا راه نیابد ، و چون بدر وفا در آید لابدست که اگر وقتی جفائی کند جفا را هم بوفای بردارند که *وَمَنْ أَوْفَى بَعْدِهِ مِنْ اللَّهِ*^۴ . ایزد تعالی ما را توفیق وفا دهد تا بعهد شریعت و طریقت قیام کنیم و جفا را در دلهای ما بوفای بدل کناد تا بوفای

۲۰

۱ - قرآن، سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۳۸ .

۲ - قرآن، سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۷۲ .

۳-۳ + آیا ممکن است در اصل بوده باشد : و بسر برد فایدها در طریقت بوی رسد .

۴ - قرآن، سورهٔ توبه (۹) آیهٔ ۱۱۲ .

خداوند که وعده لفاست راه یابیم **إِنَّهُ اللَّطِيفُ بِالْعِبَادِ** ۱.

مرتبۀ پنجم سماعت

قال الله تعالى : **وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ قَرَأْ أَعْيُنُهُمْ كَفَيْضٍ مِنَ الدَّمْعِ**

مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ۲. بدانکه سماع از احوال ارباب طریقت است و همچنانکه

و جوب معرفت و لوازم شریعت آدمی را باستماع حاصل آید حقایق طریقت و روح

روح و انس دل هم بسماع حاصل آید . و سماع هم بگوش است و هم بهوش ،

اما گوش الا اصوات حروف نشنوند و اگر آواز بغایت غلظة رسد (۷۵ر) یا بغایت

دقت گوش را دران مجال ادراك نماند و در رنج افتد . اما حقیقت صوت و حرف

الا بسمع دل نتوان شنودن و همچنانکه گوش تو در گوشه سر نهاده اند تا از خلق

شنود باواز در دل نیز سمع نهاده اند تا از حق سخن شنود بدان ، و قاعده وحی

انبیا و درجه الهام اولیا بسمع باطن دریا بند انبیا بگوش ظاهر شنوند و نشان استماع

آنست که چون بیتی یا آیتی یا سخنی نیکو بگوش رسد دل صافی او مدد^۳ نور

معرفت و^۴ سرای پرده آن حروف و کلمات ارتقا نماید و آنچه حقیقت مفهوم آن

کلام باشد بصفا[ی] صفت و نور بصیرت دریابد و آنچه دریابد بطریق نیکوتر و

پسندیده تر دریابد^۵ **فَبَشِّرْ عِبَادِ ۱۵** **الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** ۶ خداوند

تعالی در مصحف مجید چنین خبر داد که : بشارت ده باشید کسانی را که چون

سخن شنوند آنچه نیکوتر باشد و بحقیقت نزدیکتر از آن سخن فهم کنند یعنی چیزی

پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح روح نزدیک باشد ، بچیزها که

۱ - قرآن، سوره شوری (۴۲) آیه ۱۸ : **اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ** ..

۲ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۳ - شاید بوده است : بمدد .

۴ - شاید بجای « و » حرف « از » بوده است .

۵-۵ ، در اصل : **وَبَشِّرْ عِبَادِي** ... اصلاح شد .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۱۹ .

ظاهر حسّ و نفس اماره دران آویزد بدان قناعت نکند .

سماع آنکه مسلم باشد رونده را که بحرمت^۱ بجای حرکت بایستد و محبت بدل شهوت بایستد و هر که از سر شهوت و هوا سماع کند در وبال معصیت افتد اما چون از سر حرمت و محبت سماع کند بصیرت و معرفت افزون شود . و بزرگان گفته اند که : قدر سماع با سماع است چنانکه شنوایده شود و ازینجاست که ۵ آدمیان در منزل سماع بر مراتب اند (۷۵ پ) بعضی بصورت عبارت و درجه نظم موقوف شوند ، بعضی از حقیقت مفهوم چیزی تصور کنند بمقدار حالت و مرتبه و وقت خویش تا اگر در حالت خوف باشند یا در حالت رجا یا در منزل طلب یا در بدو ارادت یا در کمال محبت بدان مقدار حال خویش ملایق^۲ وقت خویش شوند و ملایم آن استماع حرکات کنند . و در جمله همگنان در سماع موقوف وقایع خویش ۱۰ باشند ، هیچ کس خارج واقعه خویش چیزی نتواند شنیدن ، اگر واقعه صحیح باشد استماع نیکو افتد و حرکت پسندیده حاصل آید و اگر واقعه متزلزل و متلون باشد در استماع خیالات فاسد غلبه کند و تصورات محال پدید آید و از انجا حرکات نامضبوط حاصل آید و فساد چنین سماع بیش از ان یابند که صلاح و فتوح و سؤال^۳ .

۱۵

فایده سماع ادراک انوار غیبی و تنسم نسیم علوی است که ارواح درین منازل غریب اند و انس الّا بادراک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت بایشان رسد نیابند و دلیل بادراک حقیقت سماع واقعه است و طریق معرفت و رونق محبت است ، چون از زمان و مکان و اخوان از معرفت و بصیرت و محبت حاصل یابد از

۱ - بقیاس جمله « محبت بدل شهوت بایستد » گمان می رود « حرمت » مناسب تر

باشد .

۲ - کاتب در حاشیه کلمه ای را بعنوان نسخه بدل نوشته است که خواننده نمی شود و

شاید « ملاین » باشد ؟

۳ - این کلمه در این جا کم تناسب می نماید .

سماع بهره نیکو و حظ وافر یابد . و روح ظاهر و نفس ناطقه را در دنیا قوت و غذا الا سماع نیست و هر کرا در ولایت سماع نصیب نیست از حقیقت نطق و عز معرفت هیچ خبر نیست او را و این چنین کس بجمادات نزدیک تر از انست که به حیوانات و هر کرا در سماع نصیب الا تحرك شهوت بگمان وصال و خوف از الم فراق ابناء جنس خویش نباشد هم از سماع نصیب ندارد و این (۷۶) چنین کس بهایم نزدیک تر از ان است که با آدمیان .

پس صاحب غفلت را سماع نیست و صاحب شهوت را سماع مسلم نیست اما صاحب وقایع را بر حسب ادراکات سماع است . مبتدی را آن بهتر که در ریاضت بسماع مشغول نباشد زیرا که در ولایت معرفت و منزل محبت افتد تسلی و تسکین الا بسماع نباشد . و در جمله هر کرا روح پاک تر و دل صافی تر بهره او از سماع بیشتر و حظ او در سماع کاملتر ، چنانکه حق تعالی خبر داد که در میان صحابه جماعتی اند که چون سماع قرآن کنند قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات و جنات می ریزند از کمال معرفت و إِذَا سَمِعُوا مَا أُكْرِلَ إِلَيَّ الرَّسُولِ قَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ اللَّيْلِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ^۱ . و هر کرا [معرفت]^۲ زیادت تراست بسماع مایل ترست . و سماع را آلات و اصوات و اغانی و حروف و عبارات جمله اسباب و وسایط اند اما حقیقت او اتصال جانست بعالم خویش و ادراک حقیقت از عالم اصلی ، و شخص طفیل روح است در سماع اگر جان در بدو ارادت باشد در وجل افتد إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ^۳ و اگر در صفای کشف و شهود باشد در سکونت و تمکین افتد أَلْبَدِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ^۴ . و در حقیقت سماع و مراتب آن سخن

۱ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۸۶ .

۲ - ضبط نسخه اساس : و هر کرا زیادت تراست... مفید معنی تواند بود ولی وجهی دیگر نیز بنظر می رسد که شاید در این جا کلمه ای از قلم افتاده باشد ، در این صورت این کلمه ممکن است عطف به جمله پیشین « معرفت » یا چیزی نظیر آن باشد .

۳ - قرآن، سوره انفال (۸) آیه ۲ ؛ سوره حج (۲۲) آیه ۳۶ .

۴ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸ .

بسیارست و ما در کتابهای متفرق بیانها کرده ایم اینجا این قدر کفایت است که جمله اصحاب ارواح را در سماع نصیب است و هر کس را بمقدار تصور بر حسب واقعه خویش بهره است و هر که بشهوت شنود ویرا حرام است و هر که بنسبت (۷۶پ) احوال خود شنود ویرا مباح است و اصحاب محبت و کاملان معرفت را مهم است که ماهی زنده ماند بآب و جان عاشقان بسماع .

۵

و در سماع شرایط بسیارست از صفای وقت و حضور دل و جمعیت خاطر و احتراز از اغیار و انزوا و عزلت و مساعدت با اخوان و حفظ ادب ، و اصل این جمله صحت این واقعه است و نشان او امارت حرکت است بر خطرات دلیل است و خطرات بادراکات آبتن . و صاحب دل شرح احوال سماع از کتاب لطیف و نبشته دل خواند هرچه از حقیقت احوال روندگان در کتاب نویسنده نقش بی نفس است و هر که ازین طریقت از کتاب معلوم کند تشنه ای شراب^۱ طلب است ، تا زنده است مرده ترست و ازین چنین احوال فساد بیش ازان پدید آید که صلاح . و سماع قرآن جمله مسلمانان را باتفاق رواست اما در شنودن ابیات خلاف است ، و در جمله حال سماع بمستمع بگردد .

۱۵

و در حدیث درست شده است از سید عالم علیه السلام که روز عیدی بود و جماعتی پیش مهتر آمدند . مگر کنیزکان حبشی بودند دف می زدند . سید عالم علیه السلام ایشانرا اجازت داد آن دف زدن و بیت گفتن ، ایشان میگفتند و سید می شنود . بوبکر صدیق رضی الله عنه در آمد و هم آن قاعده برجای بود و نیز موافقت نمود باستماع ، آنکه عمر بدر حجره آمد ، آن حبشیان دف در زیر جامه پنهان کردند . عمر بدانست ایشانرا زجر کرد ، گفت : خانه رسول خدای و او حاضر ، چرا از من احتراز میکنید ؟ و رسول خدای اولی تر که از وی بترسید . سید عالم علیه السلام گفت : یا عمر بگذار ، که هر قومی را عیدی است (۷۷ر) و عید ما اینست و از تو می ترسند لأجل أنت أفظ وأغلظ ، زیرا که تو درشت تری و گرم خشم

۲۰

۱ - در اصل چنین است اما بقیاس معنی جمله شاید بوده است : سراب .

تری . و این حدیث درست است و در کتب صحاح منقولست و مراتب و احوال سماع و استماع و مستمع درین حدیث ظاهرست و درین کتاب این قدر بیان کفایه است . پس راحت ارواح در دنیا بسماع است و در آخرت وعده ارواح هم بلذت سماع است لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا^۱.

۵ ایزد تعالی گوش دل ما را بر خوردار کناد و چنان گرداناد که سخنهای او بدانیم شوند و کلمات و دعوات و حاجات ما بشنواد و اجابت کناد، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَجِيبُ .
مرقبه ششم وجد و حرکت است که از سماع پدید آید

بدانکه مستمعان را در وقت سماع احوال است مختلف و حرکات است متفاوت و این تفاوت حرکات و اختلاف حالات بر حسب ادراکات سماع است و بعضی را غالب بر احوال سکون باشد از درایت نفس و قوت تحمل و دقت نظر و رفعت همت و استغراق در معانی، و بعضی را غالب حرکت باشد از فرط شهوت و انزعاج دل و اضطراب فکر و ضعف نفس و مانند این . در جمله اعتراض از احوال سماع دور باید داشتن و احوال ارباب سماع درین قاعده بسه وجه است .

۱۰ اول تو اجدست ، از حرکت خیزد و ابتدا و تکلیف باشد از حس ادراک و اختیار و ارباب اقتدا را تو اجد نیست اما بعضی را در طریق تشبه تو اجدست چنانکه سید عالم علیه السلام گفت: اَبْكُوا فَإِنَّ لَكُمْ قَبِيحًا كَوَاكِبًا كَوَا ، گفت: بگریید و اگر گریستن تان نیست (۷۷ پ) خود را بگریانید که تشبه تو اجد باهل وجد از طریق محبت پسندیده است هر چند شرط مرید آنست که وجد را چندانکه تواند بیوشاند تا از وی حرکت و اشتها پدید نیاید .

۲۰ وجه دوم وجد است که از راه وجدان صفت و عرفان سریرت غلبه حالتی باشد که در آید و مانند برق ساطع لمعانی بکند و بیخ علایق بسوزد و برگذرد تا باوار رسد ترسد و یا بحرکت پیوندد ساکن شود. و وجد از حس معرفت خیزد چندانکه مبتدی را در وجد اضطراب است منتهی را سکونت و ثبات است چنانکه در اختیار

۱- قرآن ، سوره مریم (۱۹) آیه ۶۳ .

نقل کنند که: جوانی پیش سید عالم علیه السلام آمد در حدت طلب و غلبه محبت ، و هر کلمه که مهتر میگفت دل آن طالب در حرکت مضطرب میشد و آب خون آمیز از حدقه او بر وظیفه چهره او روان شده بود. بوبکر صدیق رضی الله عنه همان می شنید و ساکن می بود. آن جوان دران معنی بوی مراجعتی کرد. گفت: هَذَا كُنَّا حَتَّى سَكَتَ قُلُوبُنَا اَي اطمَانت قُلُوبُنَا، گفت: ما در ابتدا همچنين بوديم و هم اين اضطراب کرده ایم اما اکنون دل در ثبات با سکونت الفت گرفته است هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّيِّئَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ آيْمَانِهِمْ^۱. پس اول وجد اضطرابست از حرکت و آخر سکونت در حرمت و هیبت، و بیشتر اضطراب از تلون خیزد و بیشتر ثبات از تمکن و در همه اخلاقات^۲ سماع تلون است و همین حرکات از مشتاق در سماع مقبول است چون از تکلف دور باشد نه افزون کند (۷۸ر) و نه کم کند پسندیده آید .

۱۰ و سوم وجه وجود دست از واقعه زاید و بکمال نفس یقین مکین دل شود. و هر چه دریافتن از وجد پدید آید از دیدن و بودن در وجود ظاهر شود و عز سماع در وجود است که شاهد و مشهود بهم نقد کردند هیچ نسیه و وعده و تلون و تغیر در حال و قول راه نیابد، عزت روح بر حرکت تن غالب^۳ می شود و از فرح و ترح دور می بیند و از هجر و وصل فارغ ، و نهایت سماع درین وجودست و مرتبه انبیاست که ایشانرا

۱۵ در سماع نصیب وجود است نه وجد ، چنانکه موسی علیه السلام صد و اند هزار کلمه بی واسطه از خداوند تعالی بشنید چون در وجود واقعه موجود بود ثبات و قرار داشت و تغیر و اضطراب در وی نمی آمد. چون هفتاد کس را اختیار کرد از علمای امت و بمیعاد برد ایشانرا، در مرتبه وجد بودند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ^۴ ، هیچ طاقت سماع

۱- قرآن، سوره فتح (۴۸) آیه ۴.

۲- کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: حالات، که مناسب تر می نماید.

۳- در نسخه اساس افزوده است، ولی زائد می نماید و حذف شد. در نسخه روی «است»

علامتی است و در حاشیه نوشته شده : خ .

۴- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۱۵۲.

کلام الله نداشتند جمله در اضطراب آمدند و بیم بود که در رقص روح خرقه قالب پاره کنند .

وسید عالم نیز در شهود صاحب وجود بود، شب معراج بی واسطه از خداوند سخن بشنید و صاحب سماع گشت و هیچ حرکت نکرد و حرقت در وی پدید نیامد که چندانکه در تواجد تکلف است در وجد اضطرابست و در وجود ثبات و رزانت ۵ و قرارست، و وقتی که سید عالم علیه السلام در آن وجود بودی و سخن گفتی نخواستی که از صحابه هیچ کس حرکتی کند (۷۸ پ) یا آوازی دهد چنانکه در خبر آمده است و در حدیث درست شده است که وقتی خطبه میکرد یکی از فقرای صحابه آوازی بداد . مهتر در میان خطبه گفت : اگر راست گوی است خود را برهنه کرد، و اگر دروغ زن است خداهش هلاک کناد . لفظ حدیث چنین است که : *إِنْ كَانَ صَادِقًا فَقَدْ شَهَرَ ذَنْبَهُ وَإِنْ كَانَ كَاذِبًا مَحَقَّهُ اللَّهُ تَعَالَى* . و موسی علیه السلام وقتی در مناجات در مقام وجد اضطراب کرد ، از حضرت وحی آمد که یا موسی دل در معنی پاره کنی بهتر از آنکه جامه در سماع خرقه کنی .

و در جمله وجود و شهود سماع و کتمان از حالت در آن وقت حلیت منتهیان ۱۵ و کاملان است و بیشتر مردمان در وجد و تواجد اند . و هر چند از تکلف دور تر باشند بهتر بود که سماع مقام حقیقت است ، تکلف در وی قاطع الطریق است و آفات بسیار دارد و چون بی تکلف حرکتی رود اثر صدق پیدا باشد . و خرقه که افتد یا از برای تبرک را یا از جهت عزت سماع را یا بحکم حق صحبت قوم را در وی تقرب می نمایند و هر کس از آن خود نصیبی میدانند برین وجوه پاره میکنند . و جامه تن را همچنانست که تن جان را ، آنجا هم تفرقه است که اجزا بارکان دهند ۲۰ و اینجا نیز خرقه هست که برای عزت صحبت یا از جهت ظهور حقیقت هر کسی را از خرقه نصیبی دهند . و خرقه باید که قوت سماع مجروح کند تا پاره شاید کردن که هر چه بطبیعت یا بریا یا بهوا پاره کنند غرامت باشد بر صاحب خرقه و تفرقه را

نشاید و آواز نیز باید که از خوف سماع (۷۹ ر) تولد کند که اگر بعبادت آواز دهد و بال حصول آید . و در جمله آداب بسیارست در سماع و احوال وجد و حرکت مستمعان و بکتاب راست نیاید و اصحاب واقعه و ارباب قلوب ناپسندیده دانند و در جمله مبتدی را سوزیست و منتهی را سازی و چون رضا و وفا و صفا در میان باشد برکات حاصل آید که **إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ**^۱.

۵

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا در استماع کلمات ربانی از تکلف تسواجد و تردد و تباعد دور شویم **إِنَّهُ هُوَ الْقَرِيبُ الْمَوْجُودُ الْمَجِيبُ** .
مرقبه هفتم صحبت است .

قال الله تعالی : **وَاصْبِرْ ذَفَسَاكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**^۲ ، وقال تعالی : **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**^۳ . و بدانکه آدمی را بخلوت و عزلت معیشت ممکن نباشد که عالم دنیا عالم اجتماع است و پادشاه عالم اجزای آفرینش را هر یک بدیگر معلق کرده است و مضبوط ساخته تا بمعاونت یکدیگر را نگاه میدارند و جمله اصناف حیوانات را الفتی در طبیعت نهاده است که هر نوعی با یکدیگر الوف باشند و بهم مؤانست جویند و میان آدمیان این طریق نهاده است بعضی را بمواصلت، بعضی را بمناکحت، بعضی بمصاحبت و مرافقت و صحبت کردن . و ارباب طریقت را بهمه وجه التفاتست که آن از اغراض و اعراض پاک است و هر صحبت و محبت که برای غرض دنیاوی باشد منقطع گردد و بوقت انقطاع عداوت پدید آید چنانکه هر دو مصاحبت از یکدیگر بسترند و برگردند و گویند : **يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ (۷۹ پ) بَعْدًا لِمَشْرِقَيْنِ قَبِيضًا الْقَرِينِ**^۴ .

۱۵

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۵۴ .

۲- در نسخه اساس : بالغداة .

۳- قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۲۷ .

۴- قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۱۲۰ .

۵- کلمه « هر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۶- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۷ .

اساس صحبت و مودت محبت است و حفظ صحبت در مرافقت و مساعدت است و بقای صحبت در تقوی و دیانت است *الْأَخْلَافُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ*^۱. و هر قومی را که با یکدیگر صحبت است الا بمدد مجانست نیست و بمدد مشکلات و آن صحبت بقا بیابد، هر گاه که مخالفت و تضاد و تحاسد در میان راه یابد عهد صحبت بریده گردد و عقد رفاقت گسسته شود. پس صحبت بمدد شفقت و حرمت و محبت و امانت و دیانت و صدق نیت و قلت طمع و قناعت و ایثار و رضای یاران پس رضای خود شاید کردن و تا مرد در صحبت حمول و خدوم و مشفق نگردد از وی صحبت درست نیاید و هر قومی را بسا مثل و جنس خویش صحبت باید کردن تا طبیعت راه نیابد. و همه صحبت اهل جهان بانواع اغراض ممزوج و مکدر باشد الا صحبت اهل طریقت و ارباب فقر که ایشان در تصوف خود را از شوایب مصفی دارند و حق الهیت بر حق طبیعت خویش مقدم دارند و پیران باشفقه باشند و جوانان با حرمت، و مراد از مصاحبت یکدیگر فایده گرفتن.

پس لاجرم فایده صحبت ایشان در هر دو جهان ظاهر و مؤید باشد و سید عالم را در قرآن مجید از حضرت عزت صحبت با چنین قوم فرمودند که صحبت ایشان مدد و راحت روح است و سید علیه السلام گفته: *أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مَن أَمَرَكَ بِمُجَالَسَتِهِمْ* (۸۰ ر) *وَمُصَاحَبَتِهِمْ*، و آن صفای وقت از آن فقر [ای] صحابه درین طریقت ساری و جاری است و همچنانکه در ادوار باشخاص میگردد تا ایشان بی غرض و ربا حق یکدیگر در مصاحبت میگزارند و برکت صدق ایشان باهل عالم می رسد. پس اصل صحبت صدق [و] وفاست و قطع طمع فرع اوست و حافظ او خدمت و حرمت و ایثار، و صحبت الا بدین وسایل و وسایط مستقیم نباشد و صحبت را مراتب است که چون میان آدمیان تفاوت ظاهرست با اصحاب تفاوت بر تساوی

۱- قرآن، سوره زخرف (۴۳) آیه ۶۷.

۲- در نسخه اساس: «بیابند» بقیاس معنی جمله و جمله «عهد صحبت بریده گردد»

صحبت نشاید کردن که فسادها تولد کند و با مبتدیان بطریق شفقت و رأفت و حسن همت صحبت باید کردن و با ابناء جنس بر سبیل اخوت و مروت و لطافت و ایثار حظ و حق اوصحبت باید کردن. و در همه احوال صحبت بجملمگی خود رامتواضع باید داشتن و جهد آن باید کردن که راحت رسان باشد نه راحت طلب و انصاف ده باشد نه انصاف طلب. و مجاملت در صحبت مهم است و مدهانت در صحبت فساد^۵ آنست و هرچه خیر و صلاح است از مجامله تولد کند و هر چه قطعیت و فساد آفت است از مدهانت در صحبت تولد کند. پس مصاحبان باید که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند و همواره معاونت یکدیگر کنند تا از جمله اهل ایمان باشند که سید عالم علیه السلام خبر داده است که : الْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُم بَعْضًا هَمْجَانًا كَمَا اجْزَاءُ بِنَا يَكْدِيغُ بِنَا

نگاه دارند مؤمنان نیز بصحبت (۸۰ پ) یکدیگر را نگاه دارند .

و ما در کتابهای دیگر اقسام و مراتب صحبت را شرح داده ایم اینجا بتکرار مشغول نمی شویم . در جمله مدار صحبت بر عقل است و فساد صحبت در جهل . عاقل را صاحب عاقل باید بود و عالم را مصاحب عالم تا بجنسیت صحبت باقی بماند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام فرموده است که : با جاهل صحبت مدارید و از عاقل صحبت مگردانید که عاقل دوست منست و جاهل دشمن من ،

كَمَا قَالَ الْعَاقِلُ صَدِيقِي وَالْأَحْمَقُ عَدُوِّي فَلَا تَقْطَعُوا عَنِ الْعَاقِلِ وَلَا تَصْحَبُوا مَعَ الْأَحْمَقِ ،

و گفته اند : الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ .

ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا بنیکان صحبت کنیم و از صحبت اشرار دور باشیم که صحبت بانیکان پاك کننده است و صحبت بابدان زیان کننده و ما را بحقایق صحبت و دقایق زندگانی بینا کناد إِنَّهُ الْهَادِي لِمَنْ يَشَاءُ .

۲ .

[قسم دوم در احوال باطن^۱]

قسم دوم هفت مرتبه است .

اول تفکّرست

قال الله تعالى : **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا؟** وقال عليه السلام : **تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً** . بدانکه سفر دو گونه است بحکم آنکه مقاصد دو گونه است : یکی سفر قالب است در عالم اسفل ، و مقصد او اجسام و اشخاص و عبادات و مکنونات^۳ و این سفر بتحرک باشد و ساز او قدم . اما سفر دوم^۴ دل است در عالم اعلی و مقصد او آثار قدرت و حکم صناعت^۵ و ارواح و مکنونات غیبی است (۸۱ر) و این سفر بتفکّر باشد و ساز بصیرت و صفت او همچنانکه هر که بظاهر سفر تواند کردن که سفر را قوت است^۶ بکار باید ، و این تفکّر را که سفر خاطرست در بدایع صنایع نیز اسباب بسیار بکار باید از صفای صفت و ادراک حقیقت و علم شریعت و طریقت تا بفکر مقصود رسد و فایده حاصل آید که چون تفکّر بشرط باشد از وی فواید و ادراکات تولّد کند و ازینجا آدمی را علم^۷ و معرفت خویشتن و معبود حاصل شود . و چون تفکّر بطریق صواب نباشد و آلات و عدت ندارد طالب دران تفکّر

۱ - با توجه به فهرست کتاب افزوده شد .

۲ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳؛ سوره روم (۳۰) آیه ۷ .

۳ - در نسخه اساس چنین می نماید که این کلمه نخست « مکنونات » بوده و کاتب آن را مکنونات کرده است و علامت « خ » هم در حاشیه گذاشته .

۴ - در نسخه اساس : دوّم . شاید عبارت درست یکی از این دو صورت باشد : اما دوم سفر دل است ، یا : اما سفر دوم سفر دل است .

۵ - در حاشیه ، زیر این کلمه علامت « خ » گذاشته شده .

۶ - شاید « است » زائد باشد .

۷ - در متن « علم و » از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

بتحیر رسد و از معانی بازماند و باشد که در تعطیل افتد یا در تشبیه که تشبیه از قصور تفکر تولد کند و تعطیل از انحراف تفکر از جاده استقامت . و ازینجاست که سید عالم علیه السلام منع کرده است از تفکر در ذات صانع و در صفات خاص او بحکم آنکه مرجع تفکر محصور و محدود باید و متکثر تا آنگاه که تفکر را در وی مجال باشد که محیط ...^۱ و استنباط حقیقت کند و تفکر را سید عالم علیه السلام حصر کرده است بر افعال الهی و حد او بصناعت باز بسته و گفته که: *دَفَعُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ* . و هر که در خداوند تفکر کند زود بکفر انجامد، خداوند تعالی چیزی نیست که از وی بعضی مجهول است، یا بعضی در فوت است، یا ویرا بآلت تفکر بوجود فعل آرند ، یا در تحت علم آرند .

۱۰. پس تفکر در آفرینش باید کردن تا^۲ تغییر بعضی (۸۱ پ) و ثبات بعضی باز بیند و تلون و تمکین آفریدها در مراتب وجود بشناسد و ازانجا ویرا علم و معرفت و^۳ خالق الكل حاصل شود . خداوند تعالی هر جا که در قرآن مجید بنظر فرموده است مراد ازان نظر تفکر دل است و ازان بینش عبرت و بصیرت است زیرا که چشم آدمی کمال صورت آسمان و زمین بتمامی ادراک نتواند کردن . پس نظر کردن در چیزی که ادراک تمامی او نخواهد بودن فایده ندهد و خداوند تعالی بکاری بی فایده نفرماید و خداوند تعالی^۴ بر کسانی که در آفرینش تفکر کنند ثنا گفته است و نموده که ایشانرا ازان تفکر ذکر حق و تصور معنی تولد کند *وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلاً سُبْحَانَكَ*^۵ .

۱ - در نسخهٔ اساس جای يك کلمه خالی است و گویا پاك شده است ، شاید کلمهٔ

منظور از قبیل « فهم ، درك » بوده است . در حاشیه نوشته شده : خ .

۲ - ضبط نسخهٔ اساس : « یا » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - ظاهراً « و » زائدست .

۴ - کلمهٔ « تعالی » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵ - قرآن، سورهٔ آل عمران (۳) آیهٔ ۱۸۸ .

پس طالب را باید که چون^۱ از عهدۀ اعمال ظاهراً بیرون می آید پیوسته باوراد قیام میکند و دادسنن میدهد و چون فرایض میگذارد وقت و وقت نیز تفکر کند در احوال آفرینش عالم و باز بیند که صانع را درین صنعت بزرگوار چه حکمت است و آن تفکر که در عالم خواهد کردن در نفس و دل و تن خویش کند، و مراتب خود را که از اول آفرینش بوده است و تا بوقت انقراض خواهد بود تفحص کند، بتفکر اطوار خود را مطالعه کند و دران تفکر که کند بر جادۀ شریعت باشد، و از علم و عمل سرمایه سازد، و در بازار معانی بتفکر تجارت کند، و از خیانت غرور و ریا ر قطع طریق و دیگر آفات تجارت تفکر را صیانت کند تا در راه تعطیل و تشبیه و توقف و تردد و مانند این منقطع نگردد و سرمایه بطلب سود بزیان نیاورد (۸۲ ر) مگر برین تجارت تفکر ربح بصیرت حاصل کند و سود معرفت بدست آرد تا چون ازین عالم فانی بسرای باقی پیوندد مضمون تفکر او حاصل تصور او گردد که دنیا کشت زار آخرت است هر که اینجا دانۀ معرفت بشرط شریعت بکارد و بتفکر ویرا از حکمتها [و]^۲ صنعت مدد کند هر چه عالمیان بسالهای دراز بواسطۀ عمل و عبادت بدست آرند او را بتفکر راست باندک مدت بدست آید چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که يك ساعت تفکر بهتر از يك سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال آفرینش است و فایده جستن از حکمت و صنعت است و چنین تفکر باشد که با شصت ساله عبادت برابر باشد .

اما تفکر در محالات نشاید کردن که از فواید هیچ چیز بوجود نیاید که^۳ از فساد صواب کمتر^۳. تولّد عمل از حرکت تن است و تفکر حرکت دل است که

۱ - رسم خط نسخه اساس : کچون .

۲ - ظاهراً چنین بنظر می رسد که « حکمتهای صنعت » است ولی کمی پایین تر آمده :

« فایده جستن از حکمت و صنعت » ازینرو بقیاس بصورت فوق اصلاح شد .

۳-۳ ، ضبط فوق به نوعی مفید معنی است ولی در نسخه اساس روی « از » و « کمتر »

علامتی است و در حاشیه نشانه « خ » . شاید منظور این بوده که نسخه بدل این قسمت را

ندارد . نیزك. ص ۳/۱۵۵ ح .

در میدان آفرینش جولان کند و دل سریع حرکت تر است از تن که لطیف و ظاهر و خفیف است هر چند تن شصت سال عمل از عالم اجر قطع کند دل بیک ساعت تفکر همچندان مسافت قطع کند بحکم سرعت و لطافت و نسبت جنسیت . و در حقیقت تفکر سخن بسیارست و این کتاب را این قدر کفایت است .

ایزد تعالی ما را مدد دهد تا تفکر دران کنیم که شاید و طریق تفکر بصواب
۵ بر ما آسان کند انّهُ المیسرُ والمعینُ .

مرقبه دوم بصیرتست

قال الله تعالی : إِنَّ الدِّينَ أَتَقْوَا إِذَا مَسَّهِمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ

مَبْصِرُونَ^۱ . بدانکه چون آدمی درین زمین دانه کارد بوقت زرع^۲ (۸۲پ) و تربیت کند و از آفات نگاه دارد لابدست که بوقت ربیع ثمره باز دهد که پادشاه وارد^۳ ۱۰
عالم آفرینش جولان کند و بمطالعه تحقیق^۴ در سرای ملکوت نظر کند لابدست که ازان تفکر^۵ صیانت ثمره بحاصل آید و آن ثمره بصیرتست که تفکر بمنزلت طلب است و طلب بمنزلت وصول و هر که قصد مقصدی کند آنچه شرط و ساز آنست بدل کند لابد بمقصود رسد . پس قصد کردن بمعنی تفکرست و رسیدن بمعنی بصیرت است و بصیرت در باطن بموازنه بصیرت در ظاهر و خداوند تعالی آدمی را ظاهر ۱۵
و باطن داده است تا بظاهر در مصنوعات حرکت میکند و بیاطن در حقیقت مصنوعات حرکت میکند بفکرت ، و ظاهر را دو چشم داده است که بوی الوان و

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

۲- در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه نابجا قرار گرفته که بقیاس موضوع و سیاق مطلب منظم شد .

۳ - کلمه « وارد » را کاتب بعد افزوده است .

۴ - شاید یکی از این دو صورت بوده است : « بمطالعه تحقیق » یا « بمطالعه [و] تحقیق » .

۵ - آیا می توان تصور کرد که صورتی دیگر نیز داشته ، « و » از قلم افتاده باشد؟

- اشکال و چیزها بیند و آنرا بصر گویند و در باطن آدمی را نیز دو دیده دادست که بدان حقیقت چیزها به بیند و آنرا بصیرت گویند . و بصر مشترکست میان ما و بیشتر حیوانات تمام آلت بل که همه حیوانات تمام آلت را بصر هست اما [به] ۱ بصیرت نتوانند دیدن همچنانکه مرئیات ظاهر کسی بیند که او را بصر درست باشد حقایق مرئیات نیز کسی دریابد که او را بصیرت باشد و خداوند تعالی ازین حال در کلام مجید خبر داده است که : فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ۲ بحقیقت اولوا الالباب اند و اولوا الالباب کسانی اند که ایشانرا قلب سلیم است چنانکه قرآن خبر میدهد :
 الْإِنَّمَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۳ .
- و ارباب بصیرت را توقف نیست بر آثار صنع و بر ظواهر موجودات و قناعت ندارند بنقوش (۸۸ز) و رسوم بل که حقایق خواهند و بمعانی قصد کنند و در حجب اغیار موقوف نشوند که تا مادام که رونده را در راه باغیار توقف می باشد و تردد در خاطر می آید خود صاحب بصیرت نیست چون از تلبیس ابلیس خلاص یابد بصیرت او بر حقیقت مطلع شود که از بند اغیار نجات یابد که ابلیس و کسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند هر که بینا شد همه چیزها را چنانکه هست به بیند ، در عشوها بر وی بسته گردد . و همچنانکه دیدهای ارباب ظاهر در ۱۵ بصر متفاوت است : بعضی ضعیف اند ، و بعضی سریع الإدراک ، و بعضی بطی الإدراک ، ارباب قلوب نیز در بصیرت متفاوت اند : بعضی باشند که تا آسمان بیش نه بینند ، و بعضی را نظر بصیرت تا بعرش برسد ، و بعضی را تا بعقل و نفس بیش نرود ، و بعضی را لوح و قلم بند کند ، و بعضی را بصیرت کامل و صحیح افتد از جمله مخلوقات برگزید و خالق را بیند . ۲۰
- و توقف ایمان دل بر حسب بصیرت است چندانکه بصیرت دل ادراک کند

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد .

۲ - قرآن ، سورة حشر (۵۹) آیه ۲ .

۳ - قرآن ، سورة شعراء (۲۶) آیه ۸۹ .

- عزیمت جزا آنجا توقف نکند و تفاوت ملل و مذاهب و عقاید ازینجاست زانکه اصل اینست چون این اصل بشرح وتفصیل یابد حقیقت مذاهب وملل معلوم شود که بصیرت آلت بزرگست درباطن و روندگان طریقت را بصیرت ببايد تا آنگاه که از کیاست بفراسست راست راه یابند که کیاست حد ظاهر مردمی است و فراسست حد باطن مردمی و رونده بمقدار بصیرت (۸۸پ)۲ صاحب واقعه گردد و برحسب واقعه ۵ از طریقت بهره یابد ، چندانکه نور بصیرت کمتر می شود حجاب افزون میگردد تا آنجا که آدمی یکباره نابینا گردد ، وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهِيَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۳ . و در حق بیگانگان قرآن اشارت کرد که : وَكَرِهْتُمْ لِيَنْظُرُونَ إِلَيْكَ ۴ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۵ ؛ و چندانکه نور بصیرت می افزاید حجب مرتفع میشود تا آنگاه که یکباره حجابها برخیزد و چیزها را چنانکه هست به بیند قَدْ كَرِهُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ۶ . سید عالم علیه السلام بدعا این بصیرت خواسته است که : اللَّهُمَّ أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ، و اصل همه بصیرتها او را بوده است و لکن در امت آموخته است برطریق دعا که او را علیه السلام طریق تلقین و تنبیه متفاوت بوده است برحسب اوقات و مقصود آن بوده است که تا امت را در آموزش که از خداوند عزوجل بصیرت خواهید تا مگر دیده دل را بینا کنید تا حقایق بدان دیده به بینید . قال علیه السلام : ۱۵
- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبِهِ .
و نشان بصیرت آنست که اول عیب حال خود به بیند آنگه عیب دیگران

۱ - کلمه « جز » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - پایان صفحاتی که در نسخه اساس نابجا قرار گرفته بود .

۳ - قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۷۴ .

۴-۵ ، در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۵- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۷ .

۶- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۰ .

تا در دیدن عیب^۱ خود از عیوب مسلمانان باز ماند . و سید عالم علیه السلام نشان سعادت درین نموده است گفت : إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا بَصَرَهُ بِعُيُوبِ نَفْسِهِ . و چون رونده ببصیرت پاک عیب خویش بیند حجاب از میان بنده و غیب برخیزد ازین جمله گردد که : هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ^۲ ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ^۳ . و ایمان تصدیق است و تصدیق از تصورست و تصور ببصیرت است و بصیرت نتیجه فکرست (۸۳) .

۵

ایزد تعالی دیده دل ما را بینا گرداناد و بصیرتهای ما بخود گشاده کناد إِنَّهُ هُوَ الْبَصِيرُ وَالنَّصِيرُ .
مرتبۀ سوم معرفتست

قال عليه السلام : لَوْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ لَزَالَتِ الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتِ
بِدَعَائِكُمْ وَلَصَا فَحَتَّكُمْ الْمَلَائِكَةُ بِأَيْدِيهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ أَحَدٌ حَقَّ قُدْرِهِ
كَلَّمَهُ . بدانکه معرفت جوهر ارواح مؤمنانست و هر کرا در وجود از معرفت نصیب
نیست خود بحقیقت موجود ناطق نیست و^۴ معرفت دلیل بمصنوع است^۴ بصانع و
از معرفت مصنوع هم معرفت صانع تولد کند و از معرفت صانع نجات و بقای
عارف حاصل آید . و معرفت خداوند را آلت عقل است و موجب شرع است و
شریطه بلاغت است و دانه هدایت است و موجب معروف لم یزل است چنانکه
صدیق اکبر میگوید رضی الله عنه : عَرَفْتُ اللَّهَ بِأَلْهِ وَعَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِخُورِ اللَّهِ .

۱۰

۱۵

اول معرفت اینست که جمله آفرینش را معزول و عاجز و اسیر بیند و نسبت
خویش از جمله قطع کند و بشناسد که خداوند یکی است بحقیقت ذاتش قدیم و
صفاتش قدیم . و راه دیگر^۵ بمعرفت صانع معرفت نفس است چنانکه گفته است :

۱ - کلمه « عیب » از قلم افتاده و بعد کاتب آن را افزوده است .

۲ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱ .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۲ .

۴-۴ ، شاید صورت درست آن چنین بوده است : معرفت دلیل مصنوع است ، یا :

معرفت مصنوع دلیل است .

۵ - کلمه « دیگر » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ خدایوند تعالی اول قدرت خویش در آفاق آسمانها و
 انفس ملائکه عرض کرد تا موحدان دران نظر کنند و معرفت حاصل کنند و گفت
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ^۱، آن راه بر عارف دراز بود ، حقایق جمله
 موجودات در نفوس آدمیان بنهاد و گفت : وَفِي اَنْفُسِكُمْ اَفَلَا تَبْصِرُونَ^۲. نفس آدمی
 ۵ را (۸۳پ) مثال جمله موجودات ساخت و معرفت خویش را حلیت حیوة او کرد
 تا هر که نفس خود را بشناسد خالق را بشناسد. و ارباب طریقت راه معرفت در خود
 روند ، و از نهاد خویش ابتدا کنند ، و همه چیزها از لطیف و کثیف در خویشتن
 جویند ، و نشان معرفت الهی در خویشتن باز یابند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ^۳.
 و بعضی را خداوند در نظر افکند تا بعد از تفکر و تصور و سفر در موجودات او
 ۱۰ را بشناسند چنانکه گفت : قُلِ اَنْظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ^۴. و قومی را از راه
 مجاهدت و ریاضت بمعرفت رساند که : وَالتَّذِيْنَ جَاهَدُوْا فِیْنا لَنَهْدِيْنَهُمْ سُبُلَنَا^۵،
 و بعضی را بی هیچ علت و وسیلت بیک دفعت نور هدایت در دل نهد و رمز معرفت
 برو بگشاید فَبُوْعَلٰی دُوْرٍ مِّنْ رَبِّهٖ^۶، و بعضی را محجوب کند از حقیقت معرفت
 که مَاقَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ^۷، و بعضی را بجملگی از طریق معرفت محجوب و
 ۱۵ محجور کند خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَ عَلٰی سَمْعِهِمْ وَ عَلٰی اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً^۸ و بدین

۱ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۲ - قرآن، سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۱ .

۳ - مأخوذست از آیه ۱۸۷ سوره آل عمران (۳) : ان فی خلق السموات والارض
 و اختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب ؛ و یا از آیه ۲۲ سوره زمر (۳۹) : ان فی
 ذلك لذكری لاولی الالباب .

۴ - قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۱ .

۵ - قرآن، سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹ .

۶ - قرآن، سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳ .

۷ - قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۹۱ .

۸ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۶ .

تفاوت درست شود که معرفت بعقل حاصل نشود که بیگانگان عاقل هستند با^۱ مخاطب و معذب میشوند و معرفت نیز بسمع حاصل نشود که بیشتر کفار را انبیا دعوت میکردند و کیفیت معرفت می شنوندند .

پس معرفت بمحض هدایت حاصل شود و حقیقت معرفت شناختن معبودست
 ۵ چنانکه هست بذات و صفات و فعل بی آنکه غلط و خطا و کیفیت راه یابد و عارف را معرفت چنان باید باززد تعالی که ایزد تعالی راست بخود و بیان کرده است . و مقاتل مردمان در کمال معرفت بدون سق است (۸۴) یکی قول متکلمان و عاقلانست که^۲ بنده را خدای^۲ باید دانستن چنانکه خدای خود را داند که اگر بکمال نداند بعضی دانسته باشد و بعضی نادانسته و خدای تعالی تجزی نپذیرد پس این طریق راست نیاید .
 ۱۰ حق تعالی همان داند از خود که گوید و ما همان دانیم که از گفتههای او بما رسیده است . پس جمله عارفان در معرفت بمعرفت متساوی باشند و همگنان معرفت را همچنان دانند که او خود را داند که از وی بما چنین رسید . و قول دوم در طریقت بعضی از عقلا و جماعتی از متکلمان و طریقت صوفیان آنست که خداوند را تعالی بکمال او کس نداند ، همگنان او را چنان دانند که هست و چندان دانند که نجات یابند اما دعوی کمال نکنند چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه گفت: *أَلْعَجَزَ عَنْ دَرِكِ الْأَدْرَاكِ أَدْرَاكُ* ، و گفته اند: *لِيَدَّهِ دَعَالِي أَخَصُّ وَصْفٍ لِأِدْعِرْفُهُ غَيْرُ اللَّهِ* .
 ۱۵ و این تجزی و تصور در عالم عارف باشد نه در ذات معروف و اگر کسی گوید من عالم و قادرم دلیل نکند که چیزی دیگر نباشد چنانکه مردی گوید که

۱ - در نسخهٔ اساس « با » بی نقطه است ، شاید زائدست و یا صورت محرف کلمه‌ای

است ؟ یا در اصل بوده است : « یا مخاطب و [یا] معذب میشوند » .

۲-۲ ، صورت متن مفید معنی هست ولی شاید بتوان آن را بدین صورت پنداشت :

بنده خدای را .

امن دروگر باشم که زرگر نباشد^۱ و یا گوید که آهنگرم دلیل نکند که هیچ کاره نباشد .

پس آنچه از طریق معرفت گفت و خبرداد بدانند و بپذیرند و دعوی کمال نکنند، و گویند : چنانکه فرمودی دانیم و او خود بزرگوارتر از انست که ما بکمال او رسیم . و در جمله الامر چون معرفت سبب نجات بندگانست اگر از شرط معرفت ۵ چیزی فایده ماند حکم بنجات درست نباشد و اگر خداوند یا^۲ رسل او از آنچه رسم معرفت است چیزی نگویند و باز گیرند ظلم و خیانت باشد . و نجات در (۸۴پ) معرفت است و معرفت شناختن معروف است چنانکه هست بکمال ذات و صفات، و درین معانی سخن دراز کردن نه لایق کتاب است که ما درین کتاب بحال بیش از ان التفات میکنیم که بعلم وجدل و حجت و برهان و بینت جمله از قبل علم است، ۱۰ در حال که حلیت طریقت است بیان و عیان و تسلیم و ایمان باشد و عارف را آینه ای صافی هست و آن دلست در پیش او نهاده تا دروی می نگردد و حد مصنوع و حق صانع می بیند و طریق معرفت تقدیم واقعه چنانکه هست می رود . و صاحب دل که عارف باشد جمله آفرینش دلیل و حجت نماید^۳ در دیده او

۱۵

شعر

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ قَدُلُّ عَلَىٰ آتِهِ وَاحِدٌ

معرفت از باب طریقت از ذوق حالت باشد و مَنْ ذَاقَ عَرَفَ اما هر چند عارف تر باشد خود را عاجزتر و مبتدی تر نماید و معرفت را از دعوی و لاف باک ندارند^۴

۱-۱، این عبارت مبهم می نماید، شاید در اصل بوده است : من دروگر باشم [دلیل

نکند] که زرگر نباشد، بقیاس جمله بعد .

۲ - در نسخهٔ اساس : « با » ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - در اصل : نماید ، بقیاس اصلاح شد .

۴ - شاید : « پاک بدانند » .

و در ادراك افزايند نه در عبادت و تصرف^۱ نازند نه بحرف ، و جمال معروف را با جان عارفان در خلوت معرفت چندان نثار متواتر و فتوح مترادف است که در دفترها نگنجد ، وَلَوْ أَنَّ مَافِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ^۲.

پس شرط رونده آنست که تا بمعرفت نرسد قناعت نکند ، و در معرفت ساکن نشود ، و هر چند بیشتر داند بیشتر طلبد ، و هر چند از کاس مهر شراب معرفت بیشتر خورد بیشتر خواهد ، و بهر چیزی متغیر و متأثر نشود که عارف مطلع است بر اسرار قدر و در آفریدها نیاویزد عزل^۳ جمله بیند و دل در هیچ نبندد ، و همیشه شاد و خرم باشد که عارف را با معرفت در خلوت (۸۵ر) چندان روح و صلاست که عبارت از ان قاصر آید و خاطر آنجا مقصر گردد .

ایزد تعالی دل ما را بمعرفت آراسته دارد و ظلمت نکره و شرک از دل‌های ما زایل کند ، إِنَّهُ الْمُهَيِّمِنُ الْمُنُورُ .

مرقبت چهارم در محبت است

قال الله تعالی : فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ^۴ ، بدانکه سبب طلبها محبت است و هر کرا محبت در کمال دوستی است باید^۵ که از آفات و تغیرات و شوایب و کدورات و جمله اغراض پاک و خالی گردد ، و تا مادام که در دوستی غرض هوا و طلب وصال و طمع نصیب نفس می‌یابد آن دوستی را محبت نشاید گفتن بل که آنرا هوا گویند . چون انزعاج دل در حق غایبی پدید آید آنرا شوق

۱ - شاید : بصر

۲ - قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۶ .

۳ - در نسخه اساس : عزل .

۴ - قرآن ، سوره مائده (۵) آیه ۵۹ .

۵ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را به خطی نازک بر روی سطر

افزوده است .

گویند . چون با کسی معرفت مؤکد گردد آنرا مودت گویند . چون کسی را بدوستی برگزینند آنرا خلت گویند . چون دوستی از آفات خالی شود و محض در طلب رضای دوست موقوف گردد آنرا محبت گویند . چون در بوتهٔ محنت گذاخته شود و روی در فنا آرد آنرا عشق گویند . و هر مرتبه‌ای را ازین مراتب دوستی قومی اند در جمله بانیا و اولیا و مؤمنان این مراتب دوستی محقق شده است . و هر چه ۵ بمخلوقات تعلق دارد مجاز باشد و ازان دوستی آفات تولد کند و آخر باشد که در مهالك افتد و بفساد انجامد .

و اول طلب همه طالبان از شوق است ، و ظهور معرفت از خلت است و تشبه جستن است متابعان [را] ۱ بمتبوعان ، و فرمان برداری مؤمنان فرمان معبود را از محبت است ، و پاک شدن محبان در بوتهٔ دوستی از نصیب خویش در وصال و ۱۰ فراق از عشق است (۸۵پ) . و عشق در حق باری تعالی اطلاق نشاید کردن و هیچ کسی را روانیست که از دوستی بخداوند بعشق عبارت کند که در قرآن و اخبار محبت و خلت آمده است و محبت نهایت خلت است و از خلت شریفترست چنانکه خدای تعالی پدید کرده است که خلت بابرهیم و محبت بمحمد علیهما الصلوة والسلام داده است و محمدصلی الله علیه وسلم بزرگوارتر از کل انبیاست . و در اخبار ۱۵ گذشته از حضرت عزت بوحیها [ی] منتشر چنین نقل کرده اند که گفت : ابرهیم خلیل منست ، و موسی صفی منست ، و محمد حبیب منست ، و بعزت جلال من که حبیب را برخلیل وصفی برگزیدم . و چون محمد عزیزتر انبیاست محبت شریفتر مراتب دوستی باشد . خداوند تعالی در حق موسی علیه السلام محبت یاد کرد : ۲ . وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي ، و در حق مؤمنان محبت خویش یاد کرد که : وَالَّذِينَ

۱ - بقیاس معنی جمله افزوده شد و اگر « را » افزوده نشود باید صورتی دیگر

برای این عبارت پنداشت : تشبه جستن متابعان است بمتبوعان و یا آنکه « است » زائدست : تشبه جستن متابعان بمتبوعان .

۲- قرآن ، سوره طه (۲۰) آیه ۳۹ .

آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ ۱ و از محبت خویش در حق مؤمنان و از محبت مؤمنان در حق خویش خبر داده است که فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۲ . محبت خداوند تعالی رحمت و اقبال و قبول و کرم و لطف است و محبت مؤمنان طلب رضای حق و متابعت امر شریعت و اعراض از جمله مخلوقاتست چنانکه مؤمن در محبت صافی شود از همه شوایب ، و دوستی خداوند در دل او ترجیح گیرد بر دوستیهای ۵ هر دو جهان . و چون بنده خداوند را بدوست گیرد خداوند بنده را دوست گیرد و از دوستی حق تعالی مددها بحواس و خواطر و عقل و دل بنده پیوندد تا حکم بنده در عبودیت هم حکم مولی در ربوبیت گیرد چنانکه خبر داد که : صِرْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا (۸۶ر) وَمُؤَيَّدًا .

و محبت ایزدی اصل است و از محبت ایزدی محبت بندگان تولد کند چنانکه ۱۰ حیوة آفریدها از مدد باری تعالی است محبت موجودات نیز از مدد محبت الهی است و پادشاه عزوجل بکمال عنایت محبت در جمله آفرینش پیدا کرده است ازینجا که خاک تیره است تا آنجا که لوح محفوظ است با؛ جمله آفرینش بمدد آن دوستی بکدیگر را تقرب میکنند و مراتب یکدیگر میجویند و از ان تشبه و تقرب انتقالات می افتد و از ان انتقالات بقای عالم می باشد تا وقت انقراض عالم رسد آن محبت ۱۵ سلب کند جمله مضمحل گردند .

پس مدد طلب طالبان و نور دیده سالکان و قوام بقای ارباب طریقت و ثبات و دوام اصحاب بصیرت از محبت و خلعت است ، و هر کرا محبت بیشتر نصیب او از اسرار زیادت تر و حظ او از کمال حال بیشتر . و مؤمنان بار محنت دنیا بمدد محبت کشند ، و نعمت آخرت بهنر محبت خورند، و جمال الهی بنور محبت بینند، ۲۰

۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۰ .

۲- قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۵۹ .

۳ - کلمه « پیدا » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۴ - چنین بنظر می رسد که « تا » در این جا مناسب تر باشد .

و رضای ربّانی بوسیلت محبت یابند ، و بزندگی جاودانی بقوت محبت رسند ، و میوه محبت از درخت محبت یابند ، و حقیقت وجود در ضمن محبت بازشناسند . پس مبتدی را شوق بیاید ، و متوسط را خلت بیاید ، و منتهی را محبت بیاید . و اگر کسی بکمال عشق رسد بیند آنچه بیند که حقیقت عشق حکایت را نشاید .

۵

ایزد تعالی دلهای ما را معدن محبت خرویش کناد ، و دوستی دنیا از دل ما بیرون کناد ، و همیشه محبت الهی را نقش نگین دل ما داراد اِنَّهُ الْوَدُودُ الْمُحِبُّبُ .
مرقت پنجم جمعیت است

قال الله تعالی^۱ (۸۶ پ) قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ^۲ وعن النبي عليه الصلوة والسلام انه قال اِعْمَلْ لِرِجَالِكُمْ وَاحِدٍ يَكْفِكَ الْوَجُوهَ كُلَّهَا . بدانکه تفرقه خاطر و تردد نظر از شك تولد کند و بشرك انجامد و جمعیت خاطر از کمال بصیرت و نور محبت تولد کند و بتوحید و تسلیم انجامد . و جمعیت هم بظاهرست و هم بباطن اما جمعیت ظاهر در ملازمت عبودیت است و نتیجه او قناعت است ، و جمعیت باطن در رؤیت ربوبیت است و نتیجه^۳ استغنا فراغت^۳ است . و مراد از جمعیت قطع علائق و رفع حجب و دفع اغیار و منع اسبابست و تا مادام که دیده و دل نظر و التفات میدارند بدون حق ، او را جمعیت نیست و چون خاطر متفرق شد حق تعالی ویرا در مهالك اندازد و هرگاه که هموم متفرق در دل منقطع شود به يك اندیشه باز آید . پادشاه جل جلاله

۱۵

۱ - در نسخه اساس از این جا به بعد چند صفحه نا بجا قرار گرفته که بقیاس موضوع و سیاق مطلب منظم شد .

۲- قرآن ، سوره نساء (۴) آیه ۸۰ .

۳-۳ ، بقیاس جمله بالا : « نتیجه او قناعت است » آیا می توان تصور کرد که شاید

در اصل چنین بوده است : نتیجه او استغنا و فراغت است .

جمله ' مهمات این بنده بمدد جمعیت کفایت کند چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که : مَنْ أَصْبَحَ وَجَعَلَ هُمُومَهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هُمُومَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ أَصْبَحَ وَتَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ لَا يَبَالِي اللَّهُ بِهِ فِي آيٍ وَادٍ أَهْلِكَهُ .

و نشان رونده صادق جمعیت است که بديده جمع شود الا حق را نه بیند ، و بدل جمع شود الا حق را نداند، و بنیت جمع شود الا حق را نه پرستد. و جمعیت از لوازم طریقت است و تفرقه از دلایل غفلت و هرگز طریقت با غفلت جمع نشود. و نشان جمعیت رونده عدم نفس و غضب است و فنای اعتراض و انکار که از جمله اخلاق مذمومه است و از نتایج تفرقه خاطرست و تفرقه خاطر از ظلمت هواست و عدم این مذمومات از مدد جمعیت است . و جمعیت رونده از نور (۸۹ر) عقل است و خداوند تعالی آدمی را دل و هوا داده است تا هر کس را از سر جاده دل منحرف شود متفرق گردد در دل فقر افتد و هر که بسر گنج دل رسد مجتمع گردد در عز استغنا افتد . و رسول صلی الله علیه وسلم گفته است که شرف و عز مؤمنان استغنا است از آفریدگان^۲ و استغنا از جمعیت تواند بودن و جمعیت بمکان و زمان تعلق ندارد بل که رونده باید که در خویشتن جمع شود تا جمعیت او حکم در زمان نافذ گرداند که مرد متفرق بهر چیزی متغیر شود اما چون جمع شد هر دو جهان در وی تلون و تغیر پدید نیارد .

پس اول جمعیت بریدن است از اغیار و نهایت جمعیت سکون و ثبات در اسرارست و تا مرد در حالتی از احوال مضطرب می نماید جمع نیست چون جمع گشت مطمئن و ساکن شود هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ^۳ پدید آمد، حکم این رونده در خلوت و زحمت یکسان باشد هر که از زحمت بخلوت گریزد هم

۱ - کلمه ' جمله ' در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : كما قال عليه السلام : شرف المؤمن قيامه بالليل و

عزّه استغناؤه عن الناس ، صدق رسول الله .

۳ - قرآن، سوره فتح (۴۸) آیه ۴ .

از ضعف باطن است چون باطن در حصار جمعیت آید خود همیشه در خلوت است اگر چه^۱ خود در میان زحمتست که فایده خلوت حضورست و رونده جمع همیشه حاضر است و سفر و حرکت و همه احوال رافایده جمعیت است و انجام جمعیت معیت است. و هرگز در جمعیت رونده را تمنی اتحاد نباشد که غرور اتحاد شبهت اتحادست اما جمعیت در حرم معیت حجت توحید است. و این چنین حالات و اوصاف شریف را شرح بسیار نشاید دادن تا مدعیان کذاب بتلقف تقلید ازان عبارت نکنند و لاف واقعه بدروغ نزنند. و آنکه داند خود (۸۹ پ) داند من ذاق عرف و من لم یذق لم یعرف.

ایزد تعالی ما را جمعیت کرامت کناد و تفرقه و تردد از خاطر ما دور داراد،

۱۰

انته الجامع المانع.

مرقبه ششم مشاهدت است

قال الله تعالی: اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ السَّظْلَ^۲، وقال عليه الصلوة والسلام: اُعْبِدِ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَانَّهُ يَرَاكَ. بدانکه شهود حق نه بر مثال امثال است و نه در تصور خیال و نه در کنه آمال، هر که بدرجه شهود رسد عقل در دل او نور قربت یافته باشد و حس او در معنی لطافت حکم عقل گرفته باشد. رؤیت خداوند تعالی در عالم کون بحدقه و نظر بصیرت نیست که لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ^۳ و این نظر و بصر الابرهیات و نقوش و الوان و اشکال مطلع نشود و رؤیت حق بنظر و بصر و حدقه هرگز محقق نگردد.

۱۵

پس رؤیت پادشاه شهود دل است و حضور صفت که در آئینه معرفت نگرده، بنور عقیدت جمال عزت بیند و این جمال الادر آئینه صافی نشاید دیدن. و عارف را آئینه دل است و موحد را آئینه صنع است و رونده را آئینه طلب و صوفی را

۲۰

۱ - کلمه د چه ، در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲- قرآن، سوره فرقان (۲۵) آیه ۴۷.

۳- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۱۰۳.

آئینه وقت است و هر که در آئینه وقت بملاحظه حقیقه مشاهده مقصور بیند از بند انتظار و قید اغیار بیرون آید و شهود حق تعالی حاصل وجود او گشت و این چنین بنده از خیل ارباب طریقت باشد . و آنجا که سید علیه الصلوٰة والسلام اشارت کرد که خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویرا می بینی اشارت بدین شهود صفتست و مراد ازین شهود عین جمعیت است . و چون رونده در حجاب طلب کند و در ۵ فراق عبادت کند حظ دنیا (۸۷) و نصیب عقبی بردل او غالب گردد و این غلبه نصیب حجاب کشف است و از ورای پرده چیزی نشاید دیدن و محجوب بلذت طلب نتواند رسیدن و همیشه در تقلّب و تلون باشد که چیزی میخواهد که نمی داند و کسی را می طلبد که نمی بیند و هرگز بسر نجاج و فلاح نرسد . اما چون صاحب شهود بنور ایمان رؤیت عیان دریابد از چاه گمان بر آید و بلقای رحمن رسد و ۱۰ حقیقت شهود بردل رونده برهنه شود و به بیند که خداوند غالب است اعمال را از ریا و احوال را از هوا و عزیمت را از جفا پاک گرداند و چون نور شهود بی معنی، بی تکلف طلب میسر گرداند و حیا در حرکت آورد تا همه اعمال چنان کند که بمیزان شرع سخته باشد و سعت و انفساح و انشراح در دل و دیده پدید آرد تا از حق در همه چیزها نگرد از هیچ چیز در حق ننگرد که **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** .^۲ ۱۵

و حقیقت مشاهدت اینست که بنور صانع مصنوعات را بیند نه بمدد مصنوعات صانع را و هر که در مجاهدت پرورش^۳ مشغول باشد مسافر است ازینجا بحق رود پس بوسایط چیزها حق را بیند و هر که در مشاهدت بکشش مشغول گردد

۱ - کلمه « در » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - قرآن، سوره فصلت (۴۱) آیه ۵۳ .

۳ - در نسخه اساس « پرورش » بقیاس معنی جمله و عبارت سطر بعد : « بکشش

مشغول گردد » اصلاح شد .

خطب^۱ است اینجا می آید از حق . پس همه چیزها بنور حق می بیند و فرقت میان آنکه بدلیل و نظر خدای را داند و میان آنکه دلیل و نظر بحق شناسد و این جملت حالت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است و هر که چنین باشد چندان استغراق گیرد در نور شهود که بر اجزاء خود هیچ اعتراض نکند و نتواند . و فایده شهود خلاص است از عوایق (۸۷پ) وجود و هر که بمرتب شهود رسید میان امت شهید و شاهد ۵ گردد چنانکه سید عالم علیه الصلوة والسلام این مرتبت یافت شاهد عالمیان شد که :
 إِذَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا^۲ ، و شهید قیامت گشت چنانکه گفت :
 فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۳ .

ایزد تعالی [ی] ما بنور معرفت مشاهده آراسته گرداناد ، اِنَّهُ السَّمِيعُ

الْحَمِيدُ .

۱۰

مرقبه هفتم تمکین است

قَالَ اللهُ تَعَالَى : إِذَا مَكَتْنَا فِي الْأَرْضِ^۴ . بدانکه احوال آدمی تا در طبیعت است متلون است زیرا که قوت هوا بروی غالبست و حکم او حکم دنیاوی باشد و احوال دنیا بر تلون نهادست و چون نور طریقت بر احوال تابد قوت دل غالب گردد حکم رونده در مرتبت تمکن حکم آخرت باشد . و قاعده آخرت بر تمکن ۱۵
 نهاده اند و مدار تلوین بر خبر^۵ست و اصل تمکن در اخبارست . و اصحاب تلوین

۱ - کاتب روی کلمه « خطب » که بی نقطه است علامتی گذاشته و در حاشیه نشانه

« خ » . آیا « خطیب » تواند بود ؟

۲ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴ : سوره فتح (۴۸) آیه ۸ .

۳ - قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۴۵ .

۴ - قرآن، سوره کهف (۱۸) آیه ۸۳ .

۵ - کاتب روی کلمه « خبر » نشانه ای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است : خ .

شاید : تخییر (حدس استاد فروزانفر) .

مخبر^۱ آمده‌اند هر دم قهری مراد یار^۲ حق بی طلب بایشان پیوند و در زیر بار او امر محکوم باشند و روش طالبان و حق صادقان بتلون راست آید . اما اصحاب تمکن مختار آمده‌اند و در عالم تکلیف عزّ تشریف بایشان دهند تا طلب ایشان در بیشتر احوال با^۳ ارادت ازان مساعدت کند در هر دو جهان سرای صاحب اجتبا و تمکن باشد چنانکه رسول علیه السلام خبر داد که : رَبِّ اَسْعَثَ اَعْبَرَدَى طَمْرِيْنٍ لَّا يُؤْبَدَهٗ بَسَهٗ لَوْ اَقْسَمَ عَلٰى اللّٰهِ لَجَبْرَهٗ هر سو گند که بر حضرت دهند هم در حال تمکن مراد ایشان بکنند و ملتمس دل ایشان بدهند تَبَهُمُ (۹۰) ^۴ مَا يَشَاوُنَ فِيْهَا وَ كَدَيْنَا مَزِيْدَهٗ .

۵

رونده در ابتدای ارادت ضعیف تلون دارد، ویرا بهر چیزی تغییری و اضطرابی باشد اما منتهی متمکن است و بمدد تمکن هر گز مضطرب و متغیر و نومید و موقوف نگردد که صاحب تمکن را دست در عالم گشاده است، و دل در ملکوت رونده است، و دیده بغیب بیناست، آنچه می آید می بیند و آنچه می خواهد می یابد بی اضطراب . و نهایت احوال در طریقت تمکن است که هر که در حالتی باشد از احوال شریعت و قوت تمکن ندارد یا مغرور گردد یا مهجور، و آن فترت از تلون تولّد کند، و خلعت تمکن تشریف شریف است الابانیا [ی] مصطفی و باولیا [ی] مجتبی نداده‌اند . و بوسیلت مجاهدت و ریاضت بتمکن بتوان رسیدن بل که چون معرفت و مودت آن رونده بحضرت الهیت وسیلت شود ویرا تحفۀ مشاهدت بدهند، از عکس نور شهود قوتی در جان رونده آید که ممکن و متمکن شود، جایگاه اصل خود را باز ببندد و بهم کل قیام کند و از همه عهدها بیرون آید، اگر رنج رسد

۱۰

۱۵

- ۱ - کاتب روی کلمه « مخبر » نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته شده است : خ . شاید : مخیر (حدس استاد فروزانفر) .
- ۲ - شاید : فرادیار (حدس استاد فروزانفر) .
- ۳ - در نسخهٔ اساس : با (بی نقطه) .
- ۴ - پایان صفحاتی که در نسخهٔ اساس نابجا قرار گرفته بود (رك : ص ۱۷۳/ح) .
- ۵ - قرآن، سورهٔ ق (۵۰) آیهٔ ۳۴ .

- دعا گوید و اگر راحت رسد ایثار کند؛ و چون مجال عبادت یابد شفاعت کند و چون بولایت پادشاهی رسد متواضع باشد که نشان تمکّن اینست که دل رونده چنان شود که در فوق و تحت بعز و ذل متغیر نگردد، و در غنی و فقر متردد نباشد. و آنچه گویند که براق سید عالم علیه السلام شب معراج چنان بود که چون بنشیب می رسید دستها دراز می کرد (۹۰ پ) و چون ببالا می رسید پایها دراز میکرد آن مدد ۵ تمکّن سوار بود نه از قوت مرکب که او خود چندان تمکّن یافته بود که از انخفاض و ارتفاع متغیر نمی شد. و آخرین مرتبت انسانی اینست و در جمله تا تن غالبست تلوین است چون دل غالب شود تمکین است، و در تمکین حدیث ماضی و مستقبل نیست، همه نقد و قنست عرفها من عرفها و جهلها من جهلها.
- ۱۰ ایزد تعالی این مراتب شریف و مقامات بزرگوار ما را روزی کناد و از علوم بوقایع رساناد و بحقایق راه دهاد انده العریم اللطیف.

تَمَمُّهُ اَیْنِ رَکْنٍ وَ هِیْتِی اَمِّتٍ

- بدانکه هر قسمی را از اقسام احوال طریقت حقایق بسیارست و حکمتهای الهی دران تعبیه است و چون طالب همیشه تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند صحفی باشد و صحفی هرگز عالم نشود و حالت آن علم تشریفی است چون علم از ۱۵ کتاب حاصل نیاید بی استاد حاذق عالم، حال تصوف حاصل نیاید بی خدمت و تربیت پیر مدرک بالغ مشفق، و چون جمله عالم غرق آفتست و طوفان هوا محیط شده بجمله لابد در میانه کسی باید که سلامت یافته باشد و بر اخطار و احوال اقطار مطلع شده و در ملاحی استاد گشته، و سفینه محکم دارد تا مگر کسی را از میان آفت طوفان بجزیره امان رساند. و چون طالب بر خود اعتماد کند و یا حل مشکل ۲۰ خویش از هم چون خود متحیری طلب کند تا ۲ حقیقت احوال از کتاب جوید کی

۱ - در نسخه اساس : با ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۲ - در نسخه اساس : تا ، بقیاس معنی جمله و عبارت پیشین « یا » مناسب تر

مجال محال و تصنیفات با وبال دروی (۹۱) گنجد همچنان باشد که عاجزی بعاجزی
تولاً کند یا غریقی بغریقی ، و معلومست که ازین جای صلاح نزیاید .

پس مرید طالب باید^۱ که در طلب و ارادت خویش به پیر مشفق اقتدا کند
تا ویرا از میان خطرهای هوا بکنار خطه وفا رساند و گمان نشاید بردن که چنین پیر
مشفق نیست زیرا که خداوند تعالی قوام عالم دنیا بریشان نهاده است و گفت نبات و
باران ببرکت ایشان می‌دهم ؛ و شرع خبر داده است که : چهارصد و اند شخص اند
که مدار عالم بریشان است هرگه که ازین مقدمان یکی برحمت خدای رسد از
اوساط یکی را بمرتبه ایشان رسانند ، و از عوام یکی را بدرجه آن مقتصد رسانند
تا عدد کم نشود و مدد بریده نگردد . و چون نوبت انقراض در عالم رسد ایشانرا
یکباره بفنا سپارند تا عدد و مدد ایشان بیکبار منقطع گردد عالم فاسد شود .

پس اگر خللی هست در دیده طالبانست و اگر قصوری و تقصیری هست در
همت مریدانست هرچند که یکباره پیر معدوم و منقطع نگردد اما در اوقات وقت
باشد که ارباب طریقت را غلبه^۲ زیادت باشد چنانکه اهل عادت و عوام ملت بینند
و دانند و نیز در اوقات وقتی باشد که بترقی راه یابد و غلبه اهل عادت زیادت باشد
تا ارباب حقیقت دران میان محجوب و مستور نمایند که عالم تغیر و تردد و تلون
است وقتی روز باشد و وقتی شب ، در جمله طالب را بعذر و بهانه و عشو و نسبت
معشوق غره^۳ نشاید بودن ، بجهد و جهد (۹۱پ) کمر طلب باید بستن که مَنْ طَلَبَ
شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدًا . و پیش از اشغال باعمال دعوی و تحلی باحوال نباید کردن آنگاه
از راه معنی نفس ناطق را بطریقه^۴ مدد باید دادن که تا زمین را پاک نکند و زیروزبر

۱ - کلمه « باید » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - چنین است در نسخه اساس ، « غلبه‌ای » نیز می‌توان خواند .

۳ - کلمه « غره » در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده

است .

۴ - ظاهراً این کلمه را یا باید « بطریقه » دانست و یا « بطریقه‌ای » .

نگرداند در وی دانه نشاید افکندن و چون دانه کشتند تربیت باید کردن بآب و نگاه داشتن از آفات تا مگر بوقت ادراک ثمره بار دهد و فایده ظاهر کند .

و در عمل از عجب احتراز باید کردن و در احوال از غرور دور باید بودن که عجب عقرب عملست و غرور غمام احوال و ازینجاست که سید عالم علیه الصلوة والسلام گفت : اگر شما گناه نکنید بر شما بترسمی بچیزی بتراز گناه ، ۵ گفتند : یا رسول الله ، آن چیست که آفت او بیش از گناهست ؟ گفت : العُجْب العُجْب . و اعمال و احوال روندگان را عجب زهر قاتلست و از وی دور باید بودن و بهر عمل که کند و بهر مرتبت که رسد از مراتب احوال طریقت قناعت نکند و بآنچه دارد راضی نشود و مرتبت بالاترین طلب کند که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ طَلَبَ مَعَالِيَ الْأُمُورِ** . و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفته است که : **قِيمَةُ كُلِّ امْرِيٍّ مَا يَحْسِنُهُ** . ۱۰

باید که جز محبت الهیت و معرفت وحدانیت رونده را نیکو نیاید تا حقیر قیمت^۱ نباشد که آدمی را قیمت بر حسب همت کنند تا يك آدمی باشد که قیمت او يك لقمه باشد و آدمی باشد که قیمت او يك دینار باشد و باشد که قیمت او هر دو جهان باشد زیرا که مرد را بهمت قیمت کنند نه بهیئت و صورت . و در هر مرتبت ۱۵ که افتد شکر آن محل نگزارد^۲ و قصد مرتبت بزرگتر کند و تأخیر و توقف ننماید و (۹۲ر) سرعت حرکت از زمانه بیاموزد ، و گام طلب از فلك برگیرد ، و تحمل بارها و اثقال از زمین بیاموزد و فایده رسانیدن و راحت نمودن از آسمان بیاموزد ، و در احوال دنیا اقتدا بزهندان کند ، و در احوال دین اقتدا بمحبان کند ، و در همه احوال کتاب الله دلیل خود سازد و سنت رسول الله رفیق خود سازد و این آیت ۲۰ را نقش کند بر نگین دل که : **فَلَا تَعْرَفْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِإِلَهِ الْعُرُورُ** .^۳

۱ - آیا ممکن است « حقیر همت » باشد ؟ البته ضبط نسخه اساس مفید معنی است .

۲ - ظ : بگزارد

۳ - قرآن ، سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۳ ؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۵ .

و در اعمال و احوال قبله از آمال نسازد و نصیب خویش از دنیا نجوید که قرآن چنین کس را مذمت کردست که : وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۗ

چون بمنزل دوم رسد دیده بر منزل سوم دارد و آنرا طلب کند و گذشته را شک شمرد و استغفار کند و همیشه عهد ایمان در طریق عیان تازه میکند چنانکه

معاذجیل هر نیمه شب بدرهای صحابه می رفت که قَعَاؤُوا دُؤْمِنَ سَاعَةٍ ، تا امل او با عمل هم سر شود و در متابعت نبوت از تشبه بهره گیرد . قال عليه السلام إِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي حَتَّىٰ لَا سَتَغْفِرُ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً . و طالب را التفات و توقف و قناعت و قبول و تردد و حب حطام دنیا و خوف و طمع جمله بندها و حجابهاست ،

ازین جمله احتراز باید کردن . و در ابتدای اعمال او را در مهم باید دیدن و ارادت بر ریاضت و مجاهدت بصفا باید داشتن ، و در وسط مقامات را عزیز باید داشتن و از خصال حمیده و اوصاف مرضیه حلیت و زینت باید ساختن ، و در نهایت بحکم مراقبت طریق (۹۲پ) خلوت باید سپردن و در خلوت تفکر و تصور بمقامات معروف باید بودن و از کتاب بسر باید شدن ، و از سر بدل باید شدن ، و از دل

بغیب راه باید جستن ، و در دیده غیب بی عیب باید بودن ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ و بتخمین^۳ ازین احوال بر خود نشاید بستن که وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَمِينِ اللَّهِ ۗ و ازینجاست که سید عالم گفت كُنْ دِنَجِي أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ ، هیچ کس را عمل او نجات ندهد ؛ قبیل : وَلَا أَنتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : وَلَا أَذَلَّ إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ ، گفت : مگر غمام مغفرت در رسد و قطرات رحمت بر من بیارد .

۱ - قرآن، سوره حج (۲۲) آیه ۱۱ .

۲ - قرآن، سوره مائده (۵) آیه ۵۹ ؛ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۱ ؛ سوره جمعه

(۶۲) آیه ۴ .

۳ - کاتب روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ ، سحر .

۴ - قرآن، سوره حدید (۵۷) آیه ۲۹ .

انبیا چنین بودند و صحابه ازیشان این آموختند و همین کردند و همین بمیراث باولیا و علما گذاشتند و ارباب طریقت آن قاعده را عمارت کردند و آن معنی را از عوام حمایت داشتند. و همیشه احوال صوفیان همچین^۱ باشد و کار اهل طریقت در برزخ حقیقت بمعیار شریعت سخته باشد. اگر از کسی بخلاف این بینند یا شنوند سوء الظن دور دارند که خداوند آن بحجاب نیکن ساخته است که ۵ اولیائی فی قباجی لایمرفهیم غیرى تانیکان را الا نیکن نشناسند. و اگر عیبی بینند بر یکی ازین طایفه آن عیب بدیده خویش نسبت کنند نه بشخص آن برادر چنانکه از مسیح علیه السلام نقل کرده اند که وقتی مردی را دید که دزدی میکرد. گفت: ای مرد دزدی میکنی؟ گفت: لا والله الذی لا اله الا هو، گفت: یا عیسی بحق خداوند که نمی کنم. عیسی گفت: صَدَقْتَ وَ كَذَبْتَ عَيْبِي، عیسی گفت علیه السلام: تو راست میگویی و چشم من دروغ میگوید. برین جمله بدانید و بران حساب شنوید (۹۳) که خداوند تعالی میگوید: وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ إِنَّ اللَّهَ ظَنُّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ^۲. ظن سوء ببندگان خدای عز و جل ظن سو[ء] باشد بخدای تعالی.

۱۵ ایزد تعالی ما را توفیق دهد تا بدین منازل و مقامات و مراتب گذر کنیم و در هر يك داد ار بدهیم و حق خویشتن بشناسیم، و توفیق دهد و مدد کناد تا در نوبت مریدی لاف پیری نزنیم و در وقت تعلم دعوی تعلیم نکنیم چنانکه رسول علیه السلام

۱ - در نسخهٔ اساس روی « همچین » علامتی گذاشته شده و کاتب در حاشیهٔ مقابل آن بعنوان نسخه بدل نوشته است: ماضی.

۲ - در نسخهٔ اساس: ليعذب الله، اصلاح شد. در متن آیهٔ ۷۳ از سورهٔ احزاب (۳۳) با آیهٔ مورد نظر در هم آمیخته. در سورهٔ احزاب چنین آمده است: ليعذب الله المنافقين والمنافقات والمشركين والمشركات ويتوب الله على المؤمنين والمؤمنات وكان الله غفوراً رحیماً.

۳ - قرآن، سورهٔ فتح (۴۸) آیهٔ ۶.

خبر داد كه : **الْمُتَشَبِعُ جِمَالاً يَمْلِكُ كَلَابِيسَ ذَوْبِي زُورٍ** ، و دیدهای ما را از آفات و فترات نگاه داراد انده علیهم بذات الصدور^۱ ، وهوا الغفور^۲ الودود^۳ الشکور والیه تصیر^۳ الامور .

-
- ۱ - قرآن سوره انفال (۸) آیه ۴۵ ؛ سوره هود (۱۱) آیه ۷ ؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۶ ؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ ؛ سوره ملک (۶۷) آیه ۱۳ .
- ۲ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۱۴ .
- ۳ - در اصل : یصیر ، اصلاح شد . ظاهراً مأخوذست از آیه ۵۳ از سوره شوری (۴۲) : الی الله تصیر الامور .

رکن چہارم

در اصطلاحات و الفاظ



رکن چهارم در اصطلاحات و الفاظ علمی

و در وی دو بابست .

باب اول در الفاظ علمی

و در وی ده سؤالست .

۵

سؤال اول: نفس و روح چیست؟

جواب: بدانکه هر قومی را از اقوام آدمیان در علم خویش مصطلحات و عبارات باشد بخلاف یکدیگر هر چند که در معانی تفاوت نباشد و اصطلاحات از باب طریقت مستخرج باشد از قرآن و اخبار و این چنین نیکوتر از مستخرجات اوهام و ظنون باشد. روح آن قوه ناطقه را خواهند که سخن گفتن و تمییز میان اشیا و تذکر و تفکر و تدبیر و مانند آن که خواص وجود آدمی است (۹۳ پ) جمله از صفات روح اند و حقیقت او اثری است که از امر باری تعالی در مجاری اشباح روان است. و این روح را سه مرتبت هست: یکی کمال امرست و آن ادراک غیب است و قبول وحی و این روح پیغمبران است، و دوم حلیت اوست و آن ادراک رموز الهی است و آن استعداد اوست قبول نور الهی را و آن روح مؤمنان

۱۵

- است و از این دو روح خبر داده است در کلام قدیم : قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۱ ، و از آن روح انبیا خبر داده است که وَ نَمَخَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲ ، و وقت باشد که آن روح را نفس مطمئنه خوانند اما چون روح اطلاق کنند این معنی لطیف الهی خواهند که قابل اسرار ربوبیت است و حافظ احوال عبودیت ، و نفس را چون مقید کنند بمطمئنه^۳ یا ناطقه همین روح خواهند و این حیوة است و حلیمت او معرفت است و حقیقت او نور محبت است و منبع او امر عزت است. پس روح مؤمنان را روح امری خوانند و روح پیغامبران را روح قدس خوانند .
- و اما نفس قوت هوا را خواهند که شهوت و غضب و ریا و تکبر و جفا و دیگر آفات از لوازم اوست و نفس درین روح همچون دشمن است در نفس دوستی که از دوستی همه صلاح طلبد و از دشمن همه فساد خواهد و نفس قابل ظلمت شیاطین است و شرها از وی تولد کند و سید عالم علیه السلام آن نفس را دشمن خوانده است که اَعْدَى^۴ عَدُوِّكَ ذَمُّكَ اَلَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ . و یوسف صدیق علیه السلام بدین نفس اشارت کردست که : وَمَا اَجْرِي ذَمُّنِي اِنَّ النَّفْسَ لَمَّارَةٌ بِالْاَسْوَاءِ^۵ .
- (۹۴ ر) و نفس نایب شیطانست و دربان دوزخ ، و روح نایب فرشته است و کلید بهشت بدست اوست و روح بر مثال گوهری است شب افروز ، و نفس بر شبه شبه رنگ او بظلمت هوا مدد میکند و روح بنور امر وفا را تربیت میکند و در حقیقت ارواح و اقسام و ماهیت و کیفیت و کمیت او سخن بسیارست اما این کتاب آنرا تحمل نکند والسلام .

۱- قرآن، سوره اسری (۱۷) آیه ۸۷ .

۲- قرآن، سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹ ؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۲ .

۳- در نسخه اساس : بمطمئنه ، بقیاس اصلاح شد .

۴- در نسخه اساس : اعدا ، اصلاح شد .

۵- قرآن، سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳ .

سؤال: دل و سر چیست؟

جواب: بدانکه مدار احوال آدمیان بر دل است، و یار و محرک و معین روندگان دل است، و آینه بر روش^۱ بینندگان حقیقت دل است، و منظر نظر عزت و منبع معرفت و معدن محبت و گوهر انسانیت و تحفه ربوبیت دل است. و دل جوهری است از جواهر غیبی از مقر بحر قدس غواصان عنایت الهی بر آورده‌اند و قلاده^۵ جان گوهر ساخته و آن جوهر منور مصفی است، تصفیه از نظر جود الهی یافتست و تربیت در صدف حرف کلمه امری یافتست و آثار و احوال و اعراض عالم حس بیگانگی تمام دارد بنسبت و همت همیشه روی در عالم مکون دارد و با مقیمان عالم غیب آشنایی تمام دارد بل که حکم خویشاوندی دارد و مدد از انجا استفاضت کرده و اثر امداد الهی در انسانیت پاک ظاهر کند بصدق نیت و صفای غیب و شهادت^{۱۰} خبر نیست و جز^۲ در حقایق اشیا ویرا نظر نیست که راز دار حق و نور پذیر غیب و تدبیر رونده دل است *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ (۹۴ پ) وَ هُوَ شَهِيدٌ^۳*.

و این سمع چاکری است از چاکران دل که دل در ولایت طینت بمنزلت پادشاه است، جوهری است که همه لطافتها از ظهور او زاید و همه کدورتها از استنارت او پدید آید، مدد از حق می‌یابد و تربیت روح کند نه از قبیل جواهر محسوس است و مرهوم^۴، و چون بولایت طینت رسد پادشاهی باشد منصف و متصرف نامتعلق نامتغیر. و در قلب آدمی میان دو پهلو خیمه زده است و در دماغ تختی نهاده است. علم و نیت و مبدأ حرکت را باثر خود مدد کرده و در خیمه

۱- کلمه اخیر در نسخه اساس طوری نوشته شده که نقطه باء « بینندگان » در دامن

آن قرار گرفته است و « بر روشن » خوانده می‌شود.

۲- کلمه « جز » در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است.

۳- قرآن، سوره ق (۵۰) آیه ۳۶ .

۴- شاید : موهوم ، رك . تعلیقات .

نهاده و ادراك و معرفت را با فکرت بهم بنور خود مدد داده و بر تخت نشانده، آنچه در خیمه است دلیل روندگان است و خیر و شر از سر پرده او بیرون آید. قال علیه السلام: **إِنَّ فِي جَسَدِ الْإِنْسَانِ لَمِضْعَةً^۱ إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَادِرُ الْجَسَدِ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ**. و آنچه بر تخت رخت نهاده است فرمان ده روندگانست چنانکه سید علیه السلام گفت و ابصه^۲ اسدی را، حوالت بدل او کرد ۵ که: **إِسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَدَعَّ مَا أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ**. و آنچه حقیقت است پادشاه و غالب الامر روندگانست و محققان، و او را بذات نه در خیمه توقف است و نه بر تخت تکیه بلکه همیشه در جناب بسط الهی تعلق دارد و جز^۳ در فنا [ی] بقا [ی] ربانی توقف نکند و سید عالم علیه السلام ازین حقیقت چنین عبارت کرد که **قَلْبُ الْمُؤْمِنِ** ۱۰ **بَيْنَ اصْبِعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يَقْلِبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ مَتَى يَشَاءُ**. آنچه حقیقت وی است (۹۵ ر) میان جمال بسط و جلال قبض الهی موقوف است که **يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ** و **أَيُّهُ قَرُجَعُونَ^۴**، و جوهری لطیف، عزیز، یگانه، پاک کرده است مقدس و منور، او را قلب مطلق گویند و در آدمی خود را محاذات و موازات مطرح شعاعی راست کردست که نور خویش و بها و ضیا و منصف خویش درین اضطراب می نماید و اسامی مختلف بحسب وقایع در اوقات بر دل‌های روندگان می افتد چون قلب منیب ۱۵ و چون قلب سلیم و فؤاد و مانند این. و جمله آثار الهیت است و موقوف در جناب قدس الهی.

پس جمله روندگان را حوالت حرکت و طلب بدین دل اثر پذیرست که وجود

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است: ^۳دمی .

۲ - در نسخهٔ اساس و ابضه بود اصلاح شد، رك . ص ۲/۱۱۰ ح .

۳ - کلمهٔ « جز » از قلم افتاده و کاتب آن را بر بالای سطر افزوده است.

۴ - قرآن، سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۲۴۶: در نسخهٔ اساس « الیه المصیر » بود،

اصلاح شد .

سجود دعوت میکند و منتهای^۱ طلب در محبت و معرفت بدان حقیقت دل است که آیت الهی است که بجزود رونده را بشهود میرساند و روش بدین اثرست و کشش از آن گوهرست و حاصل از هر دو حقیقت معرفت معبود لم یزل است. و اما سر حالات مناجات دل بنده است بنا نظر الهی بوسیلت معرفت، و دل بمیراث و سر بمثال نقش او، و لکن چنان پنهانست که الأ خداوند تعالی نخواند و نداند إِنَّهُ يَعْلَمُ السُّرَّوَّ أَخْفَى^۲.

۵

پس عمل از تن بنده بخدای رود و علم از ادراک بنده برضا رود و حقیقت هر دو آن سرست که از دل بخدا رود و علم از ادراک بنده برضا رود و در علم و عمل ملك و فلک در گنجد اما سر دل بنده در ادراک هیچ آفریده نیاید که مناجاتی است در خلوت میان دل و حضرت و هیچ واسطه در میان نگنجد که نفس رونده صاحب (۹۵پ) خبریست از اثر سر دل بظاهر، و نظر عزت که بتواتر از حضرت عزت بدل مؤمن می رسد حافظی و رقیبی است که سر دل بنده را از اغیار و غبار نگاه می دارد تا سر آن بدل بنده می پیوندد و سر آن دل بخداوند می رسد و قاعده برین دو وسیلت ممهّد می باشد.

۱۰

سؤال: بسط و قبض چیست؟

۱۵

جواب: بدانکه بسط و قبض دو حالت است که بر دل بندگان می درآید یکی مانند روز که دل را حرکت و بشر و بشاشت دهد تا چون دل در قبض افتد چنان منظوی گردد که بار يك گاه برگ نتواند کشید و چون در بسط افتد چندان انتشار و انفساح یابد که هر دو جهان در وی پدید نیاید. و قبض دلها از قهر و مکرست و بسط از لطف و کرم، و تلون احوال روندگان ازین دو حالت تولّد میکند. و سبب قبض و بسط وقتی خوف و رجا باشد، و وقتی ظن و یقین، و وقتی فترت و قربت، و وقتی حرص و قناعت، و وقتی هجر و وصل، و وقتی سبب پنهان شود

۲۰

۱ - در نسخهٔ اساس: منتهی.

۲ - قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۶: فانه...

چنانکه مستور گردد رونده^۱ بدانند که قبض و بسط او راحت سبب است^۱ و گمان برد که بی سبب است و هرگز بی سبب نباشد لکن سبب پوشیده تر باشد. لطف و قهر و کرم و مکر، و آن قبض و بسط بدان ماند که ابر در روی آسمان آید و ابر که منقش گردد و ابر بی سببی نباشد اما نفسانی و اما دنیاوی و اما آخرتی و اما الهی. و چون بصیرت بکمال رسد و^۲ حقایق معرفت مکشوف شود و^۲ قبض مغلوب بماند و بسط غالب و منتشر (۹۶ر) گردد و در جمله باسط و قابض خداوندست و دل رونده محل این دو خصلت است و چون حقیقت دل ظاهر گردد و تلوین بتمکن بدل شود حکم دگرگون باشد، والله اعلم.

سؤال: خاطر چیست؟

جواب: بدانکه دل را حرکات خفی است در مبادی بحسب ادراکات و آن هر حرکتی را خاطری گویند و خاطر بر سه قسمت باشد: یکی بگرد هوا آمده و هم در حضيض طمع و دنیا مانده باشد و این خاطر شیطانی است. و دیگر خاطر آنکه در دام دنیا توقف نکند، بگذرد و از آخرت خبر آرد و انزعاج کند رونده را بوفاء از هوا منع کند و آن خاطر ملکی است. و سدیگر خاطر آنست که سلسله رونده گردد و از جمله مصنوعات و مکنونات بیزار باشد و الا در عالم قدس قرار نگیرد و آن خاطر ربانی است. پس خاطر شیطانی غافلان راست و خاطر ملکی عاقلان راست و خاطر ربانی عارفان را و مختاران را.

سؤال: وارد چیست؟

جواب: بدان که خاطر از رونده است و وارد بر رونده و واردات که از غیب بدل روندگان رسد نیز آثار متفاوت نماید بمقادیر وقایع و اختلافات خیالات تا

۱-۱، شاید بوده است: نداند که قبض و بسط او را چه سبب است.

۲ - از معنی جمله چنین بر می آید که یکی از دو «و» زائدست. شاید صورت اصلی جمله چنین بوده است: «و چون بصیرت بکمال رسد حقایق معرفت مکشوف شود و...» یا: «و چون بصیرت بکمال رسد و حقایق معرفت مکشوف شود قبض مغلوب بماند.»

یکی را وارد خفیّ باشد و ضعیف که چون اذک کدورت به بیند منقطع گردد و یکی وارد لطیف باشد بوقت آنکه روح را بخواب فراغت یابد آن وارد بوی پیوندد و بعضی را واردات قوی و متواتر افتد که بهیچ حالت منقطع نگردد ، و این واردات غیبی که بدل رسد پیکان قدر باشند که از عالم غیب اخبار بدل روندگان و نامهای لطیف ملکوتی (۹۶پ) بوی رسانند و آنچه مضمون ورود ایشان باشد بردل ظاهر ۵ کنند و آنچه حاصل ورود رونده باشد از خاطر بگیرند و ببرند . و در عالم مجاهده وارد بقدر و رداست گفته اند که : مَنْ لَا وَرْدَهُ لَا وَارِدَ لَهُ ، و در عالم مشاهده وارد سبب ورد است که اصل عالم بقاست و فرع عالم فناست ، و از اصل بفرع مدد رسد . پس وارد غرض خاطرست و حافظ هر دو ورد است و منبع جمله درد است .

سؤال : وقت چیست ؟

۱۰

جواب : بدان که زمانه منقسم است بماضی و مستقبل و حال ، و ماضی روزگاری است گذشته و مستقبل روزگاری است آینده و حال روزگاری است گذرنده که آنچه از روزگار مستقبل و ماضی خواهد شدن در وقت گذشتن حاضر^۱ باشد و حال^۱ را هیچ توقف نیست و ماضی را هیچ عود نیست و مستقبل را هیچ حکم نیست . زمان رونده زمان حاضر است که يك طرف به گذشته دارد و يك طرف بآینده و آنرا وقت گویند یعنی اکنون ، و در حقیقت مدت اکنون الا بمقدار عبارت اکنون نیست که اگر همین لفظ باز گویی عبارت مکرر باشد و مدت مجدد .

۱۵

پس حاصل رونده از روزگار وقت است و فرصت کار کن و آلت راهرو وقت است و وقت سریع الزوال است و قلیل البقا اما کثیر النفع و کبیر الضر است و باشد که رونده بیک زمان حاضر چندان وبال حاصل کند که بعمرهای دراز غرامت آن نتوان دادن ، و باشد که چندان دولت حاصل کند که بهمه عمر شکر آن نتوان کردن .

۲۰

۱ - در نسخه اساس کاتب روی این دو کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه

بدل نوشته است : « حال » . ضبط بالانیز مفید معنی است . البته « حال » بجای « حاضر »

هم متناسب است .

(۹۷ ر) و ادراك آن وقت که او را زمان حاضر میگویند که در عبورست بسال و ماه و روز و ساعت و قدم حساب و حفظ نتوان کردن بل که مراقبه او بنفس و خاطر شاید کردن که کسی که بنفس رسد وقت داند و کسی که بخاطر رسد وقت بیند دیگر همه از وقت اسم حاصل دارند و بس . اما رونده چون صاحب نفس چنانکه صورت زمان را حکم ماضی و مستقبل و حاضر در میانه برزخ این دو طرف رونده در زمان بیرون نیاورد استغراق خویش خواهد در خلوت با حق ، هر چه روی در دنیا دارد ماضی شمرد و *الْمَاضِي لِذِكْرِهِ* و هر چه روی در آخرت دارد مستقبل شمرد و *الْمُسْتَقْبِلُ لِذِكْرِهِ* آنچه مقدار خلوت و مدت شهوت و زمان حضورست آنرا وقت شمرد تا هر که حاضر باشد شاهد گردد ، صاحب وقت شود اینست که گفته : *الْصُّوفِيُّ إِجْنُ وَقْتِهِ* .

۵

۱۰

وقت را امل نیست بل که وقت با اجل همبرست در آید ، بنماید و بر باید و ببرد که *أَلْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ* ، وقت تیغ برنده است ، طمع ماضی و انتظار مستقبل را از خاطر رونده قطع می کند و خود آینه دار مطلوب را نقد خلوت میکند . هر که را این ادراك باشد همه عمر او وقت باشد و هر که ازین معانی محروم ماند هم اوقات ماضی مرده باشد که حکم فرمان^۲ ماضی مرگ است و حکم زمان مستقبل حکم عدم است که فرزند در رحم است و حکم وقت رونده است که حاصل و فاعل و قابل و قایل است و برزخ رونده و صبح حال او و فاصله عقد روزگار او وقت است . حکم وقت بنفس دانند ، حق او بخاطر گزاردند و سر او ببصیرت دریا بند و حقیقت او (۹۷ پ) بدل شناسند . و وقت را غیر است که چون جمال بنماید رونده خواهد که از وی عبارت کند در گذشته باشد تا بدست نه عبارت ماند نه حکایت ، و حقیقت نماند . پس سبب وقت روح را همچنانست که سبب زمان دراز بشخص

۱۵

۲۰

۱ - شاید بتوان تصور کرد که در این جا چیزی از قلم افتاده و مثلاً بوده است :

همچون اوقات

۲ - شاید بوده است : « زمان » ، بقیاس جمله بعد : « حکم زمان مستقبل ... » .

و آنچه بشخص در زمان جوید دل در وقت بازماند و وقت عزیزست هر کسی جمال او در نیابد و آنجا که او جمال نماید هر چه کاین و فاسدست دران خلوت ننگند و جمله خارج و محروم بمانند چنانکه سید عالم علیه السلام خبر داده است که : لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لِأِدْعَاهِ مَلَكَ مُقَرَّبٌ وَلَا تَبْسِي مُرْسَلٌ .

سؤال : قرب و بُعد چیست ؟

۵

جواب : قرب مرتبه ایست که رونده را پدید آید که حجب و اسباب برخیزد و مسافت دراز منقطع گردد تا همه احوال و افعال او بنور خفی منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع نه بیند الا حق را، و بدل و بجان و بهمت و خاطر بحق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید . تقرب دیگرست و قربت دیگر ، آنچه تقرب است از حرکت عبودیت است و آنچه قرب است از جود الهیت . و قرب رونده بیاری تعالی نه بصورت باشد و نه در جهت و نه از راه علت بل که بمحض معرفت دل و اتصال جان باشد و هر که از راه حس و حرکت و وهم و خیال بخداوند تعالی تقرب جوید آن تشبیه باشد . قرب خداوند تعالی از امثال و اوصاف و اشباه و اتصال و انفصال و ارتحال و نزول و حلول و وصول منزّه است و با کسی او بهیچ وجه از وجوه پیوند (۹۸ر) ندارد و نگیرد بچیزی از چیزها .

۱۵

پس نزدیکی اونه باتصال باشد و نه بقطع مسافت و نه بتهمت زمان و مکان، این چنین نزدیکی بر اجسام روا باشد نه بر خالق اجسام . و بعد اونه از دوری مسافت باشد و نه از انفصال بذات یا مفارقت از منزلی بمسافت و مدت که این بعدهم بر اجسام روا باشد . و در جمله قرب و بعد از تحرك است و این از ترکیب و قبول حدود باشد و حضرت عزت ازین اوصاف منزّه است .

۲۰

پس قرب و بعد صفتهای رونده اند چون رونده در ظل طبع بماند بر رؤیت اغیار مغرور گردد و با امثال و اشباه باز ایستد تعبیه باشد و دوری او حجاب جهل او باشد که از حقیقت هیچ فایده و راحت بوی نرسد محروم باشد و حقیقت دوری

حرامان است . و چون رونده بصورت قناعت نکند و از وسایط بگذرد بخلوت حق راه یابد قربت باشد ، و نزدیکی او مدد علم و معرفت او گردد تا از حقایق اصلی فایده کلی بپذیرد . و مدد گرفتن از حق تعالی قرب است و این قرب و بعد دل راست و این بردوگونه است : یکی آنکه دل بصفا بخداوند نزدیک شود ، و یکی آنکه خداوند تعالی ویرانی واسطه و وسیلت بمنزل قرب راه دهد و آن قرب را هرگز بعد راه نزند .

پس قرب بنده اقبالست برحق ، و قرب حق قبول است مربنده را ، قال الله تعالی : **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ**^۱ . و چون رونده بولایت قرب راه یابد درازی راه بروی کوتاه شود و هرچه وعده دیگران است (۹۸پ) نقد حال او شود **إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَكَرِهِيهِ قَرِيباً**^۲ . پس قرب بنده همت است و بعد او غفلت ، و قرب خداوند رحمت است و بعد او نعمت است و محنت ، و در طریقت حقیقت قرب دیدن اوست در همه احوال ، و حقیقت بعد دیدن خود است در همه احوال که هر که بخود مشغول گشت بعیدست و هر که از خود فارغ شد قریب است .

سؤال : غیبت و حضور چیست ؟

جواب : بدانکه در طریقت بقالب و صورت التفات کمترست ، همه احوال طریقت بدل معلق است و هر که را از دل خبر نیست از احوال طریقت او را هیچ بهر نیست ، **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَإِنَّسُظَرُ إِلَى صُورِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظَرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ** . و دل را مقامات و حالاتست وقتی که در خوف و رجا افتد بسط و قبض در وی پدید آید ، وقتی در ولایت مطالعت ملکوت و ملاحظت جبروت وی را حضور و غیبت پدید آید . و غیبت بازگشتن رونده است از ولایت ظاهر بولایت باطن و غیبت شبه خوابست ، حواس ساکن شود و اطراف از حرکات فرو ایستد ، و دل بخود رجوع کند اگر دران رجوع بحق رسد و از حقیقت خبریابد آن تنبه را حضور گویند ، و

۱- قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۱۸۲ .

۲- قرآن، سوره معارج (۷۰) آیه ۶-۷ .

حضور رسیدن دل است بحق و دیدن حق در همه احوال . و غیبت دو گونه است :
 یکی غیبت دل است از مغنی بخود ، و آن مذموم است و این را غلبه گویند ، و
 یکی غیبت خاطر و همه بندست از خود بدل و محمود است ، و ابتدا این غیبت را
 دهشت گویند چون غالب شود حیرت گویند ، چون بدوست رسد حضور گویند .
 ۵ پس غایب هر چه کند (۹۹ر) بخود کند و حاضر^۱ هر چه کند بمدد دوست درست^۲
 کند .

سؤال : هیبت و انس چیست ؟

جواب : بدان که طالب در روش است و تلون در خاطر اوست یکی غیبت
 و یکی حضور ، چون در حضور باشد از عز وصول دل او بهره مند گردد ، ویرا
 ۱۰ دو حالت پدید آید : یکی هیبت ، و یکی انس . و هیبت از ملاحظت جلال است
 که چون دل حقیقت بی نیازی دریابد و براسرار قهر ربانی مطلع گردد هیبت سایه بر
 دل او افکند ، روح و فرح دران دل منجمد گردد . و هیبت بالای قبض است که
 غلبه قبض از صنعت است و ظل هیبت از صفت ، و صفت بالای صنعت است . پس
 قهر هیبت جلال چون بردل مستولی گردد انزعاج و خشیت دران دل پدید آید تا
 ۱۵ در انابت باثر هیبت همت با خشیت باشد ، قال الله تعالی : مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِلْغَيْبٍ
 وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ^۳ از خوف است و هیبت از خشیت ، و خوف از افعال رود و
 خشیت در احوال . و چون رونده بنور جمال مطمئن گردد و روح حضور ویرا فرح
 وصال بدهد انس گیرد بلطف جمال و انس بالای بسط است و از محض نور جمال
 است که منتهیان را در حضور هیبت از دل باشد و انس بجمال ، و هر چه مبتدیان در
 ۲۰ قبض و بسط بینند بمدد خوف^۴ و رجا ، منتهیان در هیبت و انس بینند بمدد غیبت

۱ - کاتب در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است : خاطر .

۲ - کاتب در حاشیه ، روی این کلمه نوشته است : خ .

۳ - قرآن ، سوره ق (۵۰) آیه ۳۲ .

۴ - کلمه « خوف » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

و حضور . و قبض و بسط دل را است ، هجر [و] وصال دل است و هیبت و انس سر را بیان جمال و جلال است و از جمال مراتب سید عالم علیه السلام عبارت کردست که : *أَعُوذُ بِمَعْفُوكَ مِنْ عِقَابِكَ ، خَوْفٌ وَ رَجَا* است (۹۹پ) و *أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ قَبْضٌ وَ بَسْطٌ* است و *أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ* هیبت و انس است ، و آن حالات بر زیادت و نقصان مراتب است و قرب و بعد بوسیلت غیبت می گردد و صاحب ۵ واقعه چون بصیرت دارد بر احوال خویش در مراتب مطلع تر از گویندگان بیرونی باشد .

سؤال : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چیست ؟

جواب : بدانکه دل را منازل است چون سلامت و انابت و وجل و سکونت و طمأنینت ، و هر یکی را در منزلی خاصیتی دهد ویرا و قراری و فراری نماید تا ۱۰ آنگاه که از تصورات جوانب و تعلقات بجهات برخیزد و یکباره بولایت علم راه یابد و زنگار جهل از آینه بصیرت او زایل شود و صیقل فضل از دل آن مرآة را بزاید یا بنار محبت یا بنور معرفت تا آنگاه که صافی گردد و دران صفا بحقیقت الهیت عالم شود . چون علم جمال خویش از نقاب غیب عرض کند ضمیر دل ۱۵ بجمال علم محیط گردد آن احاطت را علم یقین گویند . چون از پرده برون آید و نقوش او را بکیفیت و کمیت بدیده دل مطالعت کند آنرا عین الیقین گویند . و چون آن نقوش مرکوز صفت او شود و منقوش مکین او گردد که از زوال و فساد آمن شود آنرا حق الیقین گویند .

ولایت علم الیقین فراخ تر از همه مراتب است و بیشتر مؤمنانرا درین ولایت ۲۰ جایگاه دهند و ازین دولت بهتر دهند^۲ و سرای پرده عین الیقین در روزن ولایت علم الیقین است ، طالبان مدرک را و محبان منصف را و عارفان را در وی مأوی دهند (۱۰۰ر) و حجره حق الیقین خاص الخاص است الا محققان کامل و محققان عاقل را

۱ - بقیاس یعنی افزوده شد .

۲ - شاید : بهره دهند

- در وی مقرّ نسازند و هر که بدولت خانه حق الیقین رسید نیز آفت تغییر را با نیت دل او کار نماند و شك و شرك و تهمت تفرقه را بدان دل دست نرسد . و علم الیقین نزل طالب است در منزل ، و عین الیقین نقل طالب است در مقصد ، و حق الیقین خلوت طالب است با مطلوب ، و ورای این حد سلوك و وصول عبارت و اشارت نیست و ما در کتاب دیگر شرح این مدارج بتفصیل و تحقیق داده ایم و پدید کرده حدود ۵ روندگان در وی و حقوق پیغامبران از وی ، و درین سؤالات زیادت ازین وسع و طاقت هست بشرح دادن اما اجازت نیست اینجا بیش ازین بیان کردن وَالْحُرِّيَّةَ فِيهِ الْإِشَارَةَ . علم الیقین نهایت دل است حواله همه چیزها بیان دل است و دل است که آئینه خلق و میزان حق و منبع حقیقت است و ازین سؤالات و جوابات مختصر بهره صاحب دل راست و چون ما باول کتاب شرط کرده ایم که سخن غامض و ۱۰ منغلق کمتر آوریم تا فایده ظاهرتر باشد نتوانیم خلاف شرط کردن که اَلْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ وَالْأَيُّمِيُّونَ بِكَمَالٍ فِي هِرْفَتِهِمْ وَفَصْلِي بَرَفَتِي هِرْجَنْدُ كِه پَارِسِي خَوَان رَا اَيْن قَدَر كِفَايَتِ اسْتِ وَ دِيْغَر طَالِبَانِ خُودِ هَمِه مَعَانِي مَحَقَّقِ وَ مَشْرُوحِ دَرِ عُنْصُرِ بَاَز جُويِنْدِ وَ بَخَوَانِنْدِ كِه اَيْن پَنهَان تَرَسْت .

۱۵

باب دوم در الفاظ حائلی

و دروی ده سؤاست .

سؤال اول : حال چیست ؟

- جواب : بدان که ارباب طریقت را تابشها (۱۰۰پ) باشد از انوار غیبی باوقات عزیز چون نماز و سماع و خلوتها که باوقات کنند و از^۲ لمحات انوار الهی بر حسب صفای دل ایشان باشد هر چند صفای دل زیادت تر حالت غالب تر . و چون ۲۰

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است : « خ : اغوار » .

۲ - شاید : آن لمحات ... ضبط نسخه اساس نیز مفید معنی تواند بود .

کدورات بدل راه یابد منافذ و روزنهای دل منسد گردد و از عالم غیبی هیچ نور [به] دل نیاید و چون ضیای آن نور نباشد آدمی را هیچ تابش و گردش نباشد . پس اصل حال از صفای دل است و همچنانکه تن را در عبادت خپرست دل را در وقت خلوت است و آن حالت است و (۱۰۱، ص ۷) ^۱ با وقت مساعد است ، وقت بر مثال آینه است و حال بر مثال ضوء آینه و محلّ حال وقت است و مدرك وقت دل است چون صافی باشد . و حال را سرعتی تمام است که ادراك نتوان کردن اما او را آثارست که بعد از زوال و عبور بر مرید پدید آید از تقلقل و تززع و انزعاج و غیبت و غلبان و صعقات و حرکات و مانند این اوصاف و از جمله آن توابع و آثار حال است نه از ذات حال . و متکلمانرا مفهوم حال چیزی دیگرس است اما اطلاق لفظ صوفیان بر معنی است که از واردات غیبی بوقت صافی در خلوت نفسانی بدل رونده رسد که آثار آن در سلوک و حرکت ظاهر گردد آن معنی در دل حلول کند و حایل گردد میان دل و میان التفات بآفرینش و اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ^۲ ، و این معنی حال ضیا است از روزن غیب بمدد الهام از راه

۵

۱۰

۱ - در نسخهٔ اساس از این جا تا چند صفحه رشتهٔ ارتباط مطالب گسیخته می شود و این حالت از وسط صفحات روی می دهد نه از آخر صفحه تا گمان کنیم برخی صفحه ها نابجا قرار گرفته است . چون دنبالهٔ موضوعی را که از وسط صفحه ای ناتمام می ماند می توان در خلال سطور یکی از صفحات بعد جست بعید نیست که این نسخه از روی نسخه ای دیگر نوشته شده باشد که در آن برخی صفحه ها در جای خود نبوده است و ناچار وقتی متن کتاب به نسخهٔ اساس ما منتقل شده پایان صفحه های نسخهٔ اول در وسط صفحه های نسخهٔ حاضر قرار گرفته است . در هر حال چون نقل این چند صفحه به همان صورت نسخهٔ اساس مبهم و مغشوش می نمود ناچار تا حدودی کهصحیح می توانست مطالب را به سیاق معنی و دنبالهٔ موضوع منظم کرد . البته در هر جا اشاره می شود که بقیهٔ مطلب در کدام ورق از نسخهٔ اساس قرار گرفته چنان که ادامهٔ موضوع بالا از سطر هفتم صفحهٔ ۱۰۱ ر ، به سطر دهم صفحهٔ ۱۰۱ پ موکول می شود .

۲ - قرآن، سورهٔ انفال (۸) آیهٔ ۲۴ .

ولایت استقبال دل صافی کند (۱۰۱پ) سر او در دل بگردد و مرد در اثر او بگردد نه تیشی باشد از وی تابش تولّد کند و ازان تابش گردش پدید آید اگر دران گردش صدق با حال بهم ضم شود کششی روی نماید اول لوامع است آنکه لوایح آنکه احوال آنکه طوالع آنکه جواذب و جَدَبَةٌ مِنْ جَدَبَاتِ الْحَقِّ قُوَازِي عَمَلِ الشَّقَلِيْنَ، والله أعلم .

۵

سؤال : ذوق چیست و شرب چیست ؟

جواب : بدانکه ابتدا [ی] محبت حال را ذوق گویند و ذوق ادراك لذتی ضعیف است یا نیل الهامی خفی تا مادام در ابتداست و رونده در وی متقلب و متردد است ذوق گویند و احوال صوفیان بذوق حاصل آید نه بعلم که دانستن داروست و ذوق چشیدن داروی ، و اطلاع بر حقیقت طعم و ماهیت داروی بذوق حاصل آید .
 ۱۰ و اما شرب خوردن معنی صرف است از جام حـرف یا رجوع است از صورت حرکت بحقیقت عبارت (۱۰۲ ، ۱۱)^۱ . و نهایت^۲ ذوق بشرب است و ذوق بر حد دنیاست و شرب بر قدر عقبی ، اینجا که عالم وسایط است از معانی الآذوق بخلق رونده نرسد و صلاح دنیا دران ذوق است قال علیه السلام : ذَاقَ طَعْمَ الْإِيْمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ رَبًّا ، الْحَدِيثِ إِلَى آخِرِهِ ، و گفته اند : مَنْ ذَاقَ عَرَفَ . و شرب صدق موعود
 ۱۵ است در عالم بقا بنده باقرب رسد و ذوق بشراب ببدل شود یعنی گمان نمان یقین عیان گردد وَ سَقِيَهُمْ^۳ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا^۴ .

و ابتدای روش طالبان حکم دنیا دارد منقلب و متلون است حظّ سالک در ابتدا ذوق است اما انتهای روش طالبان حکم آخرت دارد که سلوک بموصول

۱ - ادامه موضوع از سطر دوازدهم صفحه ۱۰۲ ، به سطر هفتم صفحه ۱۰۱

موکول می شود .

۲ - در نسخه اساس : نهایت و ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳ - در نسخه اساس : مقام ، اصلاح شد .

۴ - قرآن ، سوره دهر (۷۶) آیه ۲۱ .

انجامد نبات و طمأنینت و تمکن پدید آید ، رونده بدارالقرار رسد ، ذوق بشرب بدل گردد ، هرچه در ابتدا چشیده باشد بقطره قطره در انتها بیاشامد بدریا دریا . پس ذوق چاشنی معنی^۱ است در وقت و حال که بدل رسد بقدر ادراک بصیرت و با عزیمت امتزاج گیرد بمقدار معرفت صفت و شرب تواتر از فتوح است از توارد غیبی در کاس انفاس از دن^۲ (۱۰۱ر) دین الهی بحسب درد منتهی تا یکی را وقت بر شرب غالبست یکی را شرب بروقت مستولی ، یکی از هر دو در حجاب یکی بر هر دو غالب قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنْاسٍ مَّشْرَبَهُمْ^۳ مبتدی را نیست لاف شرب زدن که اسراف باشد قال الله تعالی : كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا^۴ . و ذوق شوق آرد و ز شرب عشق زاید و تفاوت میان ذوق و شرب همچندان است که میان شوق و عشق . و چون معنی باز کنند ذوق بر مزاج اولیا راست آید و شرب بر مذاق انبیا راست آید که ایشان بصریح وحی مدد گیرند و آنان از تعریض الهام و نسبت الهام بوچی چون نسبت قطره آبست ببحری . و فایده ذوق آنست که مرد از علوم^۵ جدا کند و نهایت شرب (۱۰۱پ، ۹س)^۶ آنست که جدا کرده را بخ-واص

۱ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته است :

معین .

۲ - کاتب در حاشیه نوشته است : خُم ، و « دن » را به کسر دال و تشدید نون ضبط کرده . دَن در عربی به فتح دال و تشدید نون است و در فارسی نیز به فتح دل و سکون نون بدون تشدید آمده ازینرو کسره دال حذف شد .

۳ - قرآن، سوره بقره (۲) آیه ۵۷ ؛ سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۰ .

۴ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۵ - آیا ممکن است ، با توجه به کلمات « جدا کرده ، خواص » در جمله بعد ،

« عوام » باشد ؟

۶ - دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۱ پ ، به سطر سیزدهم صفحه ۱۰۲ پ

موکول می شود .

رساند . سید عالم علیه السلام گفته است : هر که از حوض من یک شربت بخورد هرگز تشنه نشود مَن شَرِبَ مِن حَوْضِي لِأَيِّظْمًا بَعْدَهَا أَبَدًا . و این شراب که صوفیان عبارت کنند نور شهودست و دست گیرنده وجود است و کف دهنده جود است و وقت شراب شهود است و میعاد سجود است و اسجد و اقتراب^۱ (۱۰۲ پ، س ۱۸) .^۲

سؤال : محو و اثبات چیست ؟

۵

جواب : بدانکه محو ستردن و پاک کردن بدیهاست از لوح عجب و تکبرست از دل ، و بجمستگی مراد از محو برخاستن رونده است از دیده و دل خویش ، و خالی داشتن دل است از اندیشه‌های آفریدها ، و اثبات نهادن نیکی است بر مواضع بدی و بیشتر آیات معانی است بر صحیفه دل و تبدیل اخلاق (۱۰۲ پ س ۱۳)^۳ بدست باخلاق نیکو و تحصیل تشبه بمقبولان مقبل . و در جمله حقیقت محو خالی گشتن دل است از مرد^۴ و آراستن دل است بنور حق و محو از شرط لایله الا الله است و اثبات در طرف الا الله . هرچه توحید را نشاید از دل (۱۰۳) بیرون باید کرد هرچه حقایق توحید است بر دل باید نگاه داشت تا محو و اثبات حاصل آید . و اصل آنست که رونده خود را از خود محو کند و تصرف الهی بر خود گمارد که لوح را تا از هذیان بنشویند قرآن بر وی ننویسند و تا رقوم هوا از دل محو نکنند آیات وفا بر وی ننگارند که همچنانکه در یک شخص دو دل نباشد در یک دل دو مقصود نگنجد .

۱۵

پس شرط طریقت اینست که سالک نخست اغیار را محو کند آنگه اسرار

۱- قرآن، سوره علق (۹۶) آیه ۱۸ .

۲- دنباله موضوع از سطر هیجدهم صفحه ۱۰۲ پ ، به سطر نهم صفحه ۱۰۲ پ موکول شده است .

۳- دنباله مطالب از سطر سیزدهم صفحه ۱۰۲ پ به سطر هفدهم صفحه ۱۰۳ ، موکول می شود .

۴- در نسخه اساس روی کلمه « مرد » نشانه ای است و در حاشیه نوشته شده: خ .

را اثبات کند که **الآرب العالمین**^۱، و سید عالم علیه السلام همچنین محو کرد که لایله آنکه اثبات کرد که **اللاّله**. و سنت راه ایزدی این است که محو فراش فرستد آنکه از اثبات نقاش فرستد که **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ**^۲، و محو رونده آنست که از وی نه اثر عجب ماند نه شبهت خیال نه تهمت آمال نه غرور باحوال، و اثبات تمسک اوست بمحبت ذوالجلال. محو تطهر احوال و اعمالست، و اثبات تحصیل کمال و اخلاص است و اخلاص در محو است و خلاص در اثبات. محو قهر لوازم وجود است، اثبات استقرار در انوار جودست. (۱۰۳ پ س ۱۵)^۳

سؤال: صحو و سکر چیست؟

جواب: بدانکه احوال روندگان در خوردن شراب معنی متفاوتست بعضی سریع النفیر اند که بانك ادراك در لولة مشغله (۱۰۲ پ) و اضطراب آیند و بعضی غالب السکون اند که بهر چیز متقلقل نشوند. اما اصحاب اضطراب بر مثال آبگینه اند زود نور پذیرند و زود شکسته شوند و اما اصحاب السکون بر مثال آینه اند همان نور که آبگینه پذیرد پذیرد و زیادت و نیکوتر اما زود نشکنند و پای دار بمانند. و بیشتر روندگان در گردش متلون اند و مضطرب و در ادراك معانی متزلزل و پیوسته حرکات نمایند از جنون عشقی و باشد که غلبه شرب حاصل آید تا بحد سکر رسد که ازان و ارادت غیبی که در مطارح دل افتد بزبان عبارت کنند. مستان که شراب بریشان غلبه کند اظهار اسرار کنند و همک آن طلبند که سبب آن باشد که ظهور معنی بر قوت دل ترجیح گیرد عقل طاقت تحمل ندارد، پرده سکون منخرق شود چنانکه حالت حسین بن منصور بود که آن کلمات دلیل سکر بود که افشای سر دل

۱ - در قرآن سوره شعراء (۲۶) آیه ۷۷ نیز آمده است: فانهم عدولى الآرب العالمین.

۲ - قرآن، سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹.

۳ - دنباله موضوع از سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ به سطر هیجدهم صفحه ۱۰۲ پ

موکول می شود.

خویش کرد از نور بمنور عبارت کرد و چنانکه حالت موسی علیه السلام بود از جمله انبیا که چون شراب کلام ایزدی بر وی غالب گشت قدم از دلیری از دایره استماع بیرون نهاد و قصد بساط انبساط کرد . چون قهر شراب غلبه کرد در عربده آمد که : **أَرْنِي أَفْظُرًا إِلَيْكَ**^۱ . مرید^۲ بسکر حاصل کردند تا چون سکر بکمال رسید طاقت عبارت نماند (۱۰۳، ۱۷، س ۱۷)^۳ **خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا**^۴ بود از آن چون افاق و صحو ۵ پدید آمد که **فَلَمَّا أَفَاقَ**^۵ حالت سکر را در افاق زلت شمرد **قال : سُبْحَانَكَ كَبَبْتُ إِلَيْكَ**^۵ .

پس سکر از سر غلبت نور حقیقت است بر قوت^۶ عقل و بصیرت دل تاهرد و بوی مغلوب گردند سلامت بملامت و سکون بحرکت بدل شود . اما صحو از کمال رزانت است و از ثبات عقل که ادراک می باشد و ثبات می آید . و نشان سکر در حرکت حسین ۱۰ پدید بود و اثر صحو و افاق در حرکت جنید ظاهر بود که آنچه معنی بود جنید می داشت اما در افاق بود اجازت نمی داد که عبارت اصحاب سکر و جون^۷ عشق بگوش اغیار رسد . و سکر بر حسب شراب است و صحو بر حسب کمال بود و شراب سید عالم از (۱۰۲) شربت جمله انبیا گران تر بود که **الكلام لموسى والرقیة لمحمد علیهما السلام** . اما قوت کمال او بیشتر از کمال دیگران بود **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ**^۸ . ۱۵

۱-۴ ، قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۱۳۹ .

۲- در نسخه اساس این کلمه بی نقطه است . کاتب روی آن علامتی گذاشته و در

حاشیه نوشته است : خ . گمان می رود « مزید » باشد .

۳- دنباله موضوع از سطر هفدهم صفحه ۱۰۳ ، به سطر دوازدهم صفحه ۱۰۲ ،

موکول می شود .

۴- قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۰ .

۵- کلمه « قوت » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۶- شاید : جون .

۸- قرآن ، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۰ .

لاجرم شراب غالب تر بود عمل کامل تر بود که احوال شب معراج و دیگر خلوات بر وی هیچ ظاهر نبود و هرگز قدم از غار عبودیت بیرون ننهاد و همیشه درین اقامت مانده افلا اکنون عبدا شعوراً .

پس سکر مرد را بانبساط راه دهد اما صحو همیشه در مرابطه دارد و در مراقبت باهویت دارد تا هر چند نزدیکتر باشد خاموش تر باشد . پس سکر از لوازم مبتدیان است و صحو از حلیت منتهیان و سکر از تلون زاید و صحو از تمکن (۱۰۲ پ ، س ۹) .^۱

سؤال : فنا و بقا چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت فنا برسیدن رونده است در خویشتن چنانکه از وی هیچ اوصاف حیوانی و نعوت بشری و اخلاق شیطانی بنماند یکباره در وی منعدم گردد و عرق و بیخ و اصل و شاخهای او فانی شود که درو هیچ وصف از اوصاف مذمومه پیدا نتواند آمدن و از وی حرکات بنماند در چیزها که نشاید همچنانکه در آخر الزمان بنفخه صور اسرافیل جمله (۱۰۳ پ)^۲ اجزای عالم فانی شود باید که بیک لمحۀ نور ذوالجلال جمله زواید و لواحق آدمی فانی شود تا چنانکه در نهایت ضایع^۳ ماند و بس . و در صفت رونده نیز محبت الهی ماند و بس دیگر جمله رقوم محو شود و همه رقومات فانی شود بنده از همه احکام مرده گردد و بیک حکم زنده ماند و آن یک حکم محبت ایزدی باشد . و بقای اصلی در فنای کلی نهاده اند جزوی محو میشود از خلیقت و جزوی مثبت می گردد در حقیقت چون یکباره

۱ -- دنباله موضوع از سطر نهم صفحه ۱۰۲ پ به سطر پانزدهم صفحه ۱۰۳ پ

موکول می شود .

۲ - از این پس رشته ارتباط مطالب بر طبق نظم صفحات نسخه اساس مرتب است ،

رك . ص ۱/۲۰۰ ح .

۳ -- ظ : صانع .

فسانی شود بکلی با حق باقی شود مَن عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَدْنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً^۲. آن عمل صالح فناست و آن حیوة طیبة بقا ، و آن فنا و بقا نه در سکون و حرکت است بل که در رفض موجودات است بکلی که دل بنده بی نشان و بی رقم گردد ، در هیچ چیز مدعی نماند ، آفریده در وی متصرف نباشد ساکن شود دفین گردد از موات شمرند آنگاه دران بی نشانی ویرا فانی گویند. بعد از آن دست تازه شود و حکم غیبی مجدد مدد کند ویرا باقی گویند دل در فنا که بقای حق در فنا خلق است و بقای معنی در فنا دعوی و بقای دل در فنا گل است و بقای جان در فنا خلقت است کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَقِيَ وَجْهَ رَبِّكَ^۳ ظاهر گردد که حجب برخیزد محبوب مکشوف نگردد ، و جمله مصنوعات در راه حقیقت حجاب صانع اند بل که نور جمال از حجاب جلال اوست و اثر کمال او مانع وصال اوست چون حجب خرق پذیرد و استار فانی شود آثار خلقت مضمحل ذوالجلال والاکرام^۴ در ظهور بقا خود را جلوه کند که لِمَنِ الْمُلْكُ^۵ همان (۱۰۴) ظهور بود در فنا اغیار ببقای اسرار محبت شامل گردد که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^۶.

۱۵ پس رونده می باید که درین طریقت بهمه اوصاف و اقوال و احوال از جمع و تفرقه فانی گردد تا آنگاه در حزب الهیت بفیض ربانی احکام او به نیک حکمی بدل شود آنچه در خود فانی شده باشد تا نجات اصلی باقی گردد ازینجا روندرا اسم بشریت بیفکنند نام باقی بر وی نهند چنانکه از سید عالم علیه السلام درست

۱- در نسخه اساس : ذکر و انشی ، اصلاح شد .

۲- قرآن ، سوره نحل (۱۶) آیه ۹۹ .

۳- قرآن ، سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۶، ۲۷ .

۴- اشاره است به آیه شریفه : و ببقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام .

۵- ... لمن الملك الیوم لله الواحد القهار ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶

۶- قرآن ، سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶ .

شده است که با جماعتی از صحابه خطاب کرد که : يَا أَهْلَ الْبَقَاءِ [۱] يَا أَهْلَ الْخُلُودِ اقظنُون انَّكُمْ تَمُوتُونَ لِأَجْلِ أَنْتُمْ تَنْقَلِبُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ كَمَا نَقَلَبْتُمْ مِنَ الْأَصْلَابِ إِلَى الْأَرْحَامِ وَمِنَ الْأَرْحَامِ إِلَى الدُّنْيَا وَمِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْقَبْرِ ، الحديث .

سؤال : عشق چیست ؟

۵ جواب : بدانکه هر چیزی را غایتی است که چون آنجا رسد اسمی پذیرد که

پیش از آن نداشته باشد و از آن غایت و کمال خویش فراتر نتواند شدن و رجوع باشد از کمال بنقصان چنانکه حالت طبیعت آدمی از ابتدای طفولیت روی در ترقی دارد چون بغایت استواری عمر رسد و کمال حال خویش بیابد از آنجا روی در نقصان نهد و در کهولیت^۱ پیری افتد . و همچنین نبات در اول نشو روی در زیادتی

۱۰ دارد و کمال خویش میطلبد و کمال او آنست که میوه بار دهد چون آنجا رسد

روی در قصور و فقرت دارد و خشکی پذیرد . همچنین نفس ناطقه بحکم استفادت بشخص نوعی پیوند کرد و کمال سعادت خویش طلب میکند بتعلم و تفقد حق بغایت علم و کمال معرفت رسد از تربیت شخص دست بردارد و یکباره اعراض (۱۰۴ پ) کند از انتهای خویش و آنچه باول سازد خود دیده باشد^۲ باخر و بآن^۲

۱۵ خویش ببیند . همچنین حالت دوستی از اول نظرت که بجمال معشوقی تعلق کرد

بحکم استزادت می افزاید و کمال و غایت دوستی طلب می کند چون بنهایت رسد که دیگر زیادتی نتواند پذیرفتن و از شوایب شهوات آزاد گردد و از علایق نفسانی مجرد شود و در غایت دوستی و کمال دوستی از هجرو وصل و رنج و راحت و قرب و بعد فارغ گردد از آنجا روی در تلف نهد و بترك نصیبها بگوید آن غایت و کمال دوستی را عشق گویند . ۲۰

پس کمال نفس که بعلم بسعادت ابدی رسد حاصل او مرگ باشد و کمال عمر

۱ -- در نسخهٔ اساس این کلمه از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲-۲ ، در نسخهٔ اساس طوری نوشته شده است که شاید بتوان آن را « باخرویات »

- انسانی که بغایت استوار رسد مرجع او کسل و پیری و شکستگی باشد و کمال حیوانات همچنین ضعف و عجز باشد و نهایت غایت دوستی را در کمال خویش که عشق گویند حاصلش تلف اوصاف عاشق باشد که بیکباره از نهمات خویش باطل گردد و بمرادات عشق قیام نتواند نمود تا همچنانکه آن گیاه که آنرا عشقه گویند بر درخت میوه دار پیچد بیکباره خشک کند حالت عشق نیز که بنفس انسانی رسد از ۵
- شعب شهوانی و شاخهای زیادتی که مأوی گاه دد و دام و سباع و وحوش و طیور بشریست که بوجود معشوقه نصیبهای متفاوت طلب کند یکباره خشک کند و هوسات باطل گرداند و تعلقات زایل کند و در غایت دوستی روی از مطلوب باز گرداند و بفراق اختیاری رجوع کند تا هم در آن غم عشق بی درمان و بی گمان و بصفای حالت فانی گردد. و این چنین عاشق را حکم شهادت (۱۰۵ ر) کردست شارع علیه السلام ۱۰
- چنانکه گفته است : *مَنْ عَشَقَ وَكْتَمَ وَعَفَّ وَمَاتَ شَهِيدًا*.
- پس همچنانکه جواهر معادن در طلب خویش نهایی دارند زمرد و لاژور که آنجا زرست بنباتی پیوندد^۲ چون انگور و خرما^۳ و نبات نیز علتی دارد که از آنجا به حیوانی پیوندد چون پیل و کرگ و شاه مرغ و دیگر حیوانات بزرگ آلت و تمام رتبت که سخن بدانند شنودن بعبادت مرد بی^۴ خود گردد و از آنجا بانسانیت پیوندد. ۱۵
- و آدمی را بنبوت رسالت نهایت است که بعقول اول و جوهر کلی تشبیه کنند و بکلی چون آنجا رسد از ولایت اجسام بیکبارگی اعراض کند و بکلی حکم جواهر روحانی گیرند آن حکم در اشخاص است. و در اقوال نیز هم این است که سخن از مرتبه بمرتبه ترقی گیرد تا ساعتی نظم گوید، ساعتی مثل، ساعتی حکمت، ساعتی موعظت تا آنگاه که بنهایت وحی رسد که یکباره از حکم حدوث بیفتد و طراز قدم پذیرد که ۲۰
- کلام الله شنود. و در افعال نیز که از عادت بطبیعت شود و آنگاه عبارت گردد و آنگاه

۱ - شاید : آن

۲-۲ ، در نسخهٔ اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۳- کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ.

بصدق نیت حکم اخلاص گیرد تا یکباره از ولایت حرکت هجرت کند و اسم دین پذیرد و بمعبود مضاف شود که **اَللّٰهُ الدّٰیْنُ الْخَالِصُ**^۱. همچنین در احوال آشنایی افتد که آنرا معرفت گویند. پس نقل کنند بحالتی که آنرا دوستی گویند پس از آن محبت و خلعت قصد کمال کنند که از همه عوارض برگذرد عاشقی گردد. چون اسم عشق پذیرفت از ولایت خیال و اوهام بیرون شود از قبیل انوار الهی اسم پذیرد. ۵

پس اسم عشق بر غایت (۱۰۵ پ) دوستی رونده نهند که یکباره در ولوله افتد و بتشبه الهیت موصوف گردد تا می پرستد عابد گویند، تا می داند عاقل گویند، تا می شناسد عارف گویند، تا از غیر او احتراز میکند زاهد گویند، تا بصدق قصد طلب او میکند مخلص گویند، تا در دوستی او قدم می نهد مشتاق گویند، چون در رضا جمله آفریده ها را می براندازد خلیل گویند، تا در شهود او وجود خویش بدل میکند حبیب گویند، چون چنان شود که فنا و بقای خویش یکباره در وجود دوست تلف کند و آن دوستی خود را هیچ زلت^۲ و بهانه نطلبد بل که در تشبه محض ذات معشوق مستغرق و مشغوف^۳ شود ویرا عشق^۴ گویند. و این عشق سبب مفارقت میان تن و جان گردد تا از عالم سفلیات منقطع گردد و یکباره در ولایت علویات ارتفاع گیرد. و عشق او از نور شهود دوست تولد کند، مانند برقی است که در آید نور در دیده بنهد و آواز در گوش و سرعت در حرکت و اعراض از آفرینش در صفت تا اگر برعایت کاری برود نه برای غرض گیری باشد و برای^۵ نصیب خویش بل که

۱- قرآن، سورة زمر (۳۹) آیه ۳.

۲- شاید : علت

۳- شاید : مشغوف

۴- کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و درحاشیه نوشته است: خ، عاشق. با در نظر

گرفتن کلمات پیشین: عابد، عاقل، عارف، زاهد، مخلص، مشتاق، خلیل، حبیب، کلمه «عاشق» در این جا متناسب تر می نماید ولی ضبط نسخه^۴ اساس نیز مفید معنی است.

۵- شاید: و نه برای؛ ضبط فوق نیز مفید معنی است.

باضافت کاری می‌رود در عشق دوست و خیر و شر او بی اختیار او بجای دیگر می‌رسد. و او را از عشق خویش بهیچ چیز التفات نبود و فراغت التفات نباشد. چنانکه از حالت آسمان و آسمانیان ظاهرست از غایت عشق که بمعبود دارند حرکت دایم میکنند در طلب و از حرکات ایشان آثار مختلف و انوار متفاوت در عالم دنیا پدید می‌آید (۱۰۶ر) بخیر و شر و سعد و نحس بی قصد و اختیار ایشان که ۵ ایشان از طرف عشق بمعبود نه فراغت خویش دارند نه فراغت غیر، ولکن شدت عشق ایشانرا در کار می‌دارد و ازان کار اثری می‌رسانند و چون در عشق خویش بمطلوب رسند هم این مایه عشق که اصل حرکت ایشانست مایه سکون گردد بیکباره ساکن شود و ازانجا قیامت برخیزد و عشق باجان عاشق درین زمین همین میکند که در آسمان خواهد کردن.

۱۰

پس عاشق را در اسم و معنی ولایت دعوی هیچ عبور نیست و در رقم قلم ۱۰۰ و از حدوث و قدم هیچ عالم ندارد عکس شعاعی است که از ورای پرده غیب در روزن دل افتد که صاعقه واقع در همه جوانب زند و عاشق را از همه چیزها و از همه جایها بازستاند و در حجره معشوق قربان کرده آید که العشق اوله و سواس و آخره اِفلاس. و در کتابهای دیگر ما بیان عشق کرده ایم بشرح تر هر چند که عشق ۱۵ از بیان و برهان معلوم نشود و در جواب تو این کفایت باشد.

سؤال : شاهد چیست؟

جواب : قال الله تعالی : **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا** ۲، **الآیة**، و جایی دیگر **كُفِّتَ : وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ** ۳. بدان که در الفاظ صوفیان شاهد بسیار رود و شاهد آن

۱ - در این جا به اندازه جای سه چهار کلمه، بقیه سطر در نسخه اساس سفید است.

۲ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴؛ سوره فتح (۴۸) آیه ۸.

۳ - قرآن، سوره بروج (۸۵) آیه ۳؛ در نسخه اساس : شاهداً و مشهوداً،

اصلاح شد.

چیز باشد که در نظر دل برابر قبول افتد معنی بدل متعلق شود چنانکه دل در همه احوال او را بیند و بیدار او انس طلبد و شاهد گواه باشد . پس آنچه دل رونده در دیدار خویش بدان (۱۰۶پ) چیز متعلق گردد و بیننده او باشد در همه اوقات و آن چیز برصحت حضور و ائتلاف آن دل گواهی دهد آنرا شاهد گویند ، و تا مادام که رونده بیدار او نازنده باشد مشاهد باشد چون در نفس دیدار شاهد بحکم استغراق فانی صفت گردد شهید باشد .

۵

پس هر چه دل رونده بوی آویخته گردد آن چیز شاهد او باشد خواه صورتی باش ، خواه آوازی ، خواه بیته ، خواه معنی ، خواه وقتی ، و آنکه از روی نیکو یا از کودکی شاهد سازد آن نه از حکم طریقت است بل که از بقیت قوت شهوتست . چون دل قصد شاهدهی غیبی کند و نفس اماره بدان حقیقت محفوظ نتواند بودن هم در عالم ظاهر بصورتی متعلق شود و در نقش صنع چهره بسته گردد و آن چیز را شاهد نام کنند .

۱۰

وقتی مریدی جنید را پرسید که : چون قرآن می شنوم هیچ اضطراب و تحریک پدید نمی آید و چون بیته می شنوم حالتی و وقتی و وجدی ظاهر میشود . گفت : در حجاب کمال است و حکم قدم و جلالت دارد هر دلی از هیبت جلال او بنور جمال او راه نیابد و چون هم از ان کمال دور افتد در وی امکان حرکت و مجال حالت نباشد . اما ایات از گفتههای آدمیان است بطباع نزدیک باشد بحکم قرب اظهار معنی کند بدل ، بدان متحقق و متحرک گردد . حدیث شاهد نیز همین است هر دلی بحقایق اصلی که در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن آنگاه با کلمتی یا با وقتی یا با خیالی الفت گیرد و باشد که از ضعف او نیز دیده بجمالی از اشکال عالم بیننده (۱۰۷ر) گردد و به بند حسن صورتی بسته گردد و آن تعلق گاه دیده باشد نه شاهد

۲۰

۱ - کاتب فقط در این مورد روی کاف سه نقطه گذاشته بدین صورت : ک، که منظور

کاف است و در دیگر نسخه های خطی هم دیده می شود ، از جمله رك : هداية المتعلمين في الطب ، مقدمه ص پنجاه و دو .

دل که دل عزیز است الا بر روحانیات عقلی و غیبی الفت و انس نیابد چون از ورای پرده لطیفه‌ای در آید بمدد آینه وقت جمال آن لطیفه غیبی دیدار خویش در وی بیند بوی متعلق شود و در خواب و بیداری آن لطیفه را شاهد خود دارد و در همه اوقات مراقب آن شاهد باشد .

- ۵ پس شاهد آن حقیقت و لطیفه است که از ورای پرده غیب در بصیرت دل مکشوف گردد . و این شاهد الا اصحاب تمکین را نباشد و مبتدی را می‌باید که دیده و دل از چیزهای مشترک میان محسوس و مخیل نگاه دارد تا در بت پرستی نیفتد بت پرستی دیگرست و شاهد بازی دیگر . و بیشتر عالمیان درین منزل مانده‌اند که لهُو را بر سماع بسته‌اند و قضای شهوت را بر شاهد . و در شرع مصطفی علیه السلام هیچ چیز مکره‌تر و منکرتر ازان نیست که کسی به امری نظر کند زیرا که ازان نظر آفات تولد کند که هلاک رونده دران باشد . پس شاهد از قبیل مصورات و محسوسات نیست بل که از صورت مجردست که در عالم ملکوتی سکون و قرار یافته‌اند چون رونده مشهود گردد از ایشان یکی شاهد او گردد و شهود حقیقت ظاهر شود وقت ؟ و مراقبت ایشان کند باخیال راه برنده .

۱۵ سؤال : حق و حقیقت چیست ؟

- جواب : بدانکه هر چه از تولد طبع آدمی است که جاذب او گردد بهر محرض که باشد بر خفا یا تعلق کند بشاخهای درخت شَرک یا تَمَسک (۱۰۷ پ) نماید بحبل شیطانی و غرور امانی و قصد فساد کند خلاف فرمان برداری او طاغوت باشد و کفر از وی تولد کند و احکام او دروغ باشد و بنای دروغ بر باطل است . و هر چه از امر ایزدی ظاهر شود مرآدمی را بکمند دعوت از تفرقت با جمعیت خواند و از کثرت با وحدت آرد آن جمله اساس ملت است و قاعده شرع . و احکام شارح جمله راست باشد و راست حق است و حق آنست که هم حافظ وجود است و هم محرض

۱ - هیچ چیز ، در دیگر نسخه‌های خطی نیز این شیوه کتابت دیده می‌شود .

۲ - شاید : در وقت

جانست^۱ در طلب معبود و این از شرع است . و دروغ باطل است و باطل آنست که هم تلف در وجود آرد و هم غفلت در دل و هم تفرقه در امت ، و این از نتایج طبع آدمی باشد و برای اینست که پادشاه عالم شرع بخلاف طباع فرستاد تا آدمیان از باطل بحق حلال^۲ شرع سفر کنند . و چون سید عالم علیه السلام بدعوت کردن آمد چنین فرمودند ویرا : **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ**^۳ .

۵

پس قدم در جاده شرع نهادن حق است و بدل و جان بران مواظبت نمودن حقیقت است و حق راست کردن و گفتن است و حقیقت گفتن به نیت و فکرت دل راست بودن است . پس همچنانکه جهانیان دعوی و برهان و اقرار و حجت گویند درین طریقت حق و حقیقت گویند چنانکه در حدیث صحیح منقول است از سید انبیا علیه السلام که معاذ بن جبل پیش سید آمد و سید با او گفت : **كَيْفَ اصْبَحْتَ؟** قال : **اصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا** ، گفت : چگونه خاستی یا معاذ ؟ گفت : مؤمنی درست ، گفت : بینت کلمات^۴

۱۰

چیست یا معاذ **لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ اِيْمَانِكَ؟** قال : **مَا اصْبَحْتُ مِنْ يَوْمٍ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْفِي لَ (۱۰۸) اَمْسِي وَمَا اَمْسَيْتُ اِلَّا وَظَنَنْتُ اَنْفِي لَا اَصْبِحُ وَكَانَفِي اَدْخُلُ اِلَيْ ذَوَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَعَذَابِ اَهْلِ النَّارِ** . قال عليه السلام : **عَرَفْتَ فَاَلزِمِ** . گفت :

یا رسول الله بامداد بر نخیزم که نه گمان برم که بشب نرسم و هیچ شبانگاه نخسبم که نه یقین کنم که بامداد بر نخیزم و آنچه اهل بهشت را و اهل دوزخ را از ثواب و عقاب و وعده و وعید مدح-رست می بینم معاينه و در آینده هیچ شك نکنم که نسیه دیگران نقد حال منست . گفت : یا معاذ بسر گنج معرفت رسیدی ملازم باش . پس حق ایمان آنست که بدانی که همه ازوست و حقیقت احسان آنست که

۱۵

۱ - کاتب مقابل این سطر در حاشیه نوشته است : خ ، جنانست یعنی دل . عبارت

« غفلت در دل » ، کمی پایین تر ، نیز مؤید این صورت تواند بود .

۲ - کاتب روی این کلمه علامتی گذاشته و در حاشیه نوشته است : خ .

۳ - قرآن ، سوره اسری (۱۷) آیه ۸۳ .

۴

۴ - در نسخه اساس : کلمه ت .

به بینی که همه بوی است و این حق بر مثال ماده است و آن حقیقت بر مثال قلب است و قوام ماده بقلب است و منزل قلب ماده است . پس چون حق صورت شریعتست و حقیقت جان شریعت و صدق بحق معلوم است و عشق بحقیقت متصل .

سؤال : عبودیت چیست ؟

- جواب : بدانکه عبودیت بندگی است و بندگی بسته گشتن باطن است به بند ایمان و بسته شدن ظاهر است به بند فرمان . و این معنی آنگاه باشد که به بند که اهل فرمان کیست و قبله ایمان چیست . پس در کمال ربوبیت از اصل حکم رقیب بحقیقت خلقت و ایجاد بر خود بیفتد و بداند که ضعیف را بقوی التجا باید کرد و عاجز را بقا در تمسک بود این حال بشناسد . بداند که عبودیت خلق را لازم است و ربوبیت حق را صفت و عبودیت در میان خلق متفاوت است اگرچه در حکم عبودیت متساوی آمده اند که *إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا تَبِي (۱۰۸ پ)* الرَّحْمَنِ عَبْدًا^۱ . در حقیقت عبودیت باضافت مقصود متفاوت آمده اند بعضی در ادای عبودیت و بعضی در عمل عبودیت و بعضی در اسم عبودیت . [عبودیت]^۲ بندگی است که از غیب بردل نهد و هر کرا بند چیزی بر نهادند او بنده آن چیز باشد چنانکه سید عالم علیه السلام بر شمرده است که : *تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعَسَّ عَبْدُ الْبَطْنِ* . چون بنده همیشه طالب و خادم و حریص در راه یک چیز باشد حکم آن چیز در بندگی بر وی درست باشد . و عبودیت همه آفریندها [را]^۳ سبب زمان است زیرا

۱- قرآن ، سوره مریم (۱۹) آیه ۹۴ .

۲ - بقیاس افزوده شد ؛ ممکن است جمله پیشین را چنین خواند : « ... و بعضی در اسم ، عبودیت بندگی است ... » ولی با در نظر گرفتن عبارات : « ادای عبودیت ... عمل عبودیت » این آخری نیز « اسم عبودیت » متناسب ترست و می توان تصور کرد کلمه « عبودیت » دومی از قلم افتاده است که به همین قیاس افزوده شد .

۳- بقیاس معنی جمله افزوده شد . گمان می رود صورت درست جمله یا چنین است که اصلاح شده و یا کلمه بعدی « بسبب » است .

که بند بنهد اما بندگی محقق نگردد که حکم ربوبیت در عبودیت موجودات سابق است از جهت آفرینش .

پس عبودیت الا در راه ربوبیت يك معبود نیست و آن عبودیت ترك طلب نصیب خویش باستغراق در انقیاد او امر مقصود بظاهر و باطن اعتراض و اعراض که در هر بندگی نصیبی طلبد یا مقصودی دارد یا غرضی خواهد اما تجارت باشد و اما کسب معیشت و عبودیت ازین جمله دور است که دیدن استحقاق ربوبیت است برانقیاد و امثال و تعبد عباد اهل بلاد را نه از روی بیع و شری بل که از راه خلق و رزق و ایجاد . پس عبودیت معزول گشتست^۱ در ربوبیت و محکوم و مأمور و مسخر بودن در همه وجوه .

سؤال : حریت چیست ؟

جواب : بدانکه حقیقت حریت آزادی است از بندها و بعضی است که بند از وجود برافتادست اطلاق ازان قیود ممکن است ، و بندها هست که لازم وجود است اطلاق و فتح آن بند ممنوع است (۱۰۹ر) که در گشادن آن بند برخاستن وجود باشد چنین که بند^۲ معرفت صانع بر موجود نهاده اند باوجود همین است تا اگر انکار کند بضرورت ثلمه در وجود آید . و بند و محبت کمال پیش از وجود است و سبب حرکت در وجود آن بندست و او را اطلاق نتواند بودن از جهت نظام عقد آفرینش .

پس حریت در فروع گشاده کردن بندها [ی] اغیارست و در اصل کار ساختن و موافقت کردن با بند دوست حریت است که بند سبب الم است و الم از اعتراض و انکار بیش ازان زاید که از قیود . پس شرط آزادی ازانست که هر چه برونده رسد از منفعت و مضرت ازان چیز آزاد باشد و بتدبیر و مقدر آن چیز خود را

۱ - شاید : معزول گشتست .

۲ - در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

مشغول نکند^۱ که آن مشغولی بند^۲ است و بند^۳ سبب باشد .

پس حقیقت حریت فراغت است از اعتراضات و اعراض است از زیادات و ساختن است در همه احوال با متولدات با حکم چیزها با وی بگردد و حکم آن بهیچ چیز بنگردد و نقش دولت حریت درین مرتبه پدید آید که دیده و دل بر بالای

- ۵ آفرینش افتد تا همه چیزها را چنانکه هست و چندانکه هست در مواضع مخصوص خویش به بند بی انکار و تغیر و تغیر و حقیقت *قَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا*^۳ بشناسد. و از دام طبع و حبس حرص بیرون آید. آنچه نهاده اند می رسد و می گذرد بر دیده از همه بندها آزاد و بند پیوند دوست بی مانند بسته و بنده و آن دعا که سید عالم علیه السلام می کرد که : *أَرِنَا الْأَشْيَاءَ* (۱۰۹ پ) گماهی طلب آن حریت بود. و آنکه
- ۱۰ شب معراج بهیچ آفریده دیده نگشاد که *مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى*^۴، و حواله بر رؤیت دل کرد که *مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى*^۵، علامت این حیرت است. پس آزادی مرتبه ای بزرگست و ز عالم کسب و شری بیرون است، بعلم و عمل بسر حریت بتوان رسیدن که هر حیل که در راه آزادی کنند همه بندگی است، آن وقعتی است غیبی و منزلی است الهی که رونده آنجا رسد فرو ایستد و از همه وسایط برهد. و این
- ۱۵ معنی از کتاب نشاید خواندن و درین مسئله^۶ این قدر خوض و شروع کفایت است که *الْحُرُّ يَكْفِيهِ الْإِسَارَةُ*.

بدان که جوابات این سؤالات بر طریق اختصار [و] اطناب در بیان شعب و

۱- در نسخه اساس : مشغول کند ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

۲- در نسخه اساس : بنده ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

۳- قرآن، سوره انعام (۶) آیه ۱۱۵ .

۴- قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۱۷ .

۵- قرآن، سوره نجم (۵۳) آیه ۱۱ .

۶- در نسخه اساس : مسئله .

۷- ظاهراً با وجود « اختصار » کلمه « اطناب » زاید می نماید بخصوص که همه جا

در این کتاب سخن از اختصار و آسان بیان کردن مطلب است مگر آن که عبارت را با

افزودن « و » بخوانیم .

تفاصيل مطالب این قدر درین کتاب بسنده است که حلّ این مشکلات در راه
 واقعه از بیان پیر مشفق می‌یابد نه از مطالعه کتب و دفاتر که هرگز مرده زنده را
 علاج نتواند کردن عیسیی باید که تا مرده را زنده کند. و دیگر کلمات مشکل که
 هست چون اتحاد که غایت ایتلاف است و معیت که نهایت حضورست و لویح و
 طوالع که مقدمات شهود است و حلول زیر تقدم کشف است و مانند این در کتب
 دیگر مبین و مشروح است بر جمله تطویل کتاب باشد و مستبصر و مستعد را اندکی
 بیان سبب بسیار فتوح گردد بل که اینجا خود بیان مستوفی رفته است. چون از
 عهده جوابات و سؤالات برون آمدیم این طایفه را اخلاق است و آداب درمهمات
 و عادات که آن جمله مؤکد است بعلامات شرعی و مؤیدست بسنت نبوی (۱۱۰ ر)
 و علم اخلاق شرعی شریف است و پادشاه يك عهد از عهد الهی با مهتر عالم گرفته
 است که **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ** ^۱ و تفصیل جمله اخلاق حمیده اینجا بر نتوان
 شمرد اما کلیات آن مهمات در دو اصل بیان کنیم و کلیات تفصیل جزویات را
 مشتمل است.

اصل اول در اخلاق [ایشان]

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در قرك شہوت و غضب .

- بدانکه پادشاه عالم در نهاد فرزندان آدم دو شحنه آفریده است: یکی شہوت است و او را مثال و کیل مشفق است کہ مراد موافق و متابع ملایم بآدمی کشد ۵ بتحریکات آلاتی کہ پادشاه عالم معین کرده است ، و غضب بر مثال حارس است بر امت کہ اسباب مختلف را و مضادات و چیزها کہ طبع ازان نفرت دارد از آدمی دور میکند . غضب ہمیشہ شحنگی میکند و شہوت و کیلی ، و چون ولایت یکبارہ بدست نایب و شحنه باز گذارند آنچه اصل عدل باشد قانون ظلم گردد و خرابی و تباهی در ولایت پدید آید . پس باید کہ نایب و شحنه باجاست پادشاه عقل و شرع ۱۰ در بنیت تصرف کنند تا مهمات محصل باشد و موزیات مدفوع . و این قوت شہوت چون بسیار شود و غالب گردد از فرمان شرع بیرون شود آدمی مهمل گردد و در غرور بحر امانی غرق شود در گرداب شہوات و حرص و طمع وامل دربارد^۲ قوت امانت

۱- با توجه به فهرست مطالب کتاب افزوده شد .

۲- در اصل ۰ دربارد ، کاتب در حاشیه نوشته است : خ ، ولی چیزی دیگر نیفزوده

است . شاید یکی از این سه صورت است : دربازد ، درپازد ، درتازد .

و ترك مروت و وقوع در محارم و ارتكاب كبائر جمله از نتایج غلبه شهوت است. و چون غضب مستولی گردد (۱۱۰ پ) آدمی را صفت سبعی مشارك كلاب و خنازیر گردد و در وحشت و جنگجویی سبب آفات بزرگ شود و ازین چنین کس فساد عالم و امت تولد کند و حقد و حسد و عجب و تکبر و تبختر و دروغ و خیانت و دزدی و قتل و دیگر کبائر تولد کند از غلبه غضب .

۵

پس شهوت درختی است [که] ۱ اخلاق بد از شاخها برآرد ، غضب آتشی است که افعال زشت شرهای او ، و آن درخت را بدین آتش بیاید سوختن و این آتش را بخاکستر آن درخت بیاید کشتن تا ولایت والی عقل را و متصرف شرع را مسلم گردد . و اگر یکباره شهوت و غضب مرده و منجمد و باطل شود از انجا نیز قلت حیا و بی جمعیتی و دفع^۲ نسبت انسانی تولد کند که در همه کارها افراط و تقصیر مذموم است و آن بحکم ضرورت محمود . غضب نیز همچین است اگر آدمی هیچ رنج بیگانگان و منافقان از خود دفع نکند آفت بدل و دین او رسد و اگر یکباره بحقد و حسد در معادات مردمان مستغرق گردد هم آفت بدل و دین رسد .

۱۰

پس همچنانکه غلو مفسد است تقصیر نیز مفسد است و در جمله عاقل و بصیر و مدرک باید که حد و مقدار این دو قوت باز تواند دیدن و باندازه حق هر دو طلب تواند کردن . اما مبتدی را ابتدا بهیچ وجه رخصت نیست که شهوات طبع را انقیاد نماید اگر خود را در يك شهوت خرد اجازت دهد تعدی کند و در کبائر افتد . پس مبتدی^۳ می باید که یکباره خود را بعبادت چنان مشغول کند که قوت شهوانی هیچ تحریک نکند و اگر اثر شهوت در خود (۱۱۱ ر) باز بیند بمواظبت روزه آنرا قهر کند فَإِنَّ الصَّوْمَ لَهُ وَجَاءٌ . و در غضب نیز توقف باید نمود مگر جایگاهی که بدین و

۱۵

۲۰

۱- بقیاس معنی جمله و عبارت «آتشی است که» افزوده شد .

۲- در نسخهٔ اساس : دفع .

۳- در نسخهٔ اساس : میبیدی ، اصلاح شد .

اسلام تعلق دارد تا کسی اگر در حق استاد و پیر او تعدی کند آنکه درین مواضع اگر بمحض شجاعت دفع آن کند آن غضب در چنین موضع حمیت و غیرت باشد و رسول علیه السلام گفت : *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرَّجُلَ الْغَيُورَ* . و غیرت و سخط بی علت صفت خدای است تعالی چون آدمی در همه احوال باخلاق ایزدی متخلق باشد از وی هیچ فساد در فعل و قول ظاهر نگردد اما چون با حد طبع خویش آید و از مقدار ۵ شرع تجاوز کند از انجا آفات و فسادات تولد کند .

پس صفت صوفی آنست که نیکوخلق باشد ، شعب شهوت را قطع کند تا در وی شره و شروع در شبهات و طمع و حرص و آز و امل دراز مرده گردد . امل سبب وبال است و طمع اصل رنج و حرص مایه محنت و حرمان ، و شره اصل آفت ، و این جمله بیماریهای مخوف و مهلك که چون یکی از امراض بر دل مستولی گردد ۱۰ نور ایمان محجوب بماند و لذت شراب معرفت از ان خلق منقطع گردد . و بخل هم از شعب شهوت است که مال را در دل مهری و قدری پدید آید ، حب دنیا مرض مزاج دل گردد از انجا بخل تولد کند و چون بجمع مال بحکم حرص و امل مشغول گردد بیماریهای گوناگون بانجا پیوند و آن جمله مانع آدمی گردد از خطه سعادت ، و شعب شهوات این است که *زِدْنِ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْفَنَاطِيرِ الْمُقَدَّطَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَدْعَامِ وَ الْحَرِّ ذَالِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا* (۱۱۱ پ) . حب این جمله از دل بیرون باید کردن و در مهمات طبیعی بضرورات کفایت کند که *إِذَا أَصْبَحْتَ آمِنًا فِي سِرْبِكَ مُعَافَى فِي بَدَنِكَ وَ عِنْدَكَ قُوَّةٌ يَوْمَكَ فَعَلَى الدُّنْيَا الْعَفَا وَ الدَّمَارُ* . و نیز باید که غضب را از خود دور دارد و حق خویش بر مسلمانان نه بیند و چنان بعیوب خویش مشغول شود که بدان^۲ بعیب ۲۰ مسلمانان نرسد . و آتش حقد و حسد را فرو نشانند بآب علم و از انجاست که رسول گفت علیه السلام : *إِذَا غَضِبْتَ فَقمِّمْ وَ تَوَضَّأْ* ، گفت چون در خشم شوی بر خیزی و وضو

۱- قرآن ، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲ .

۲- کلمه « بدان » در متن از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

کنی که غضب از آتش دوزخ است و آتش بآب ساکن گردد و **إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا أَكَلُ النَّارُ الْعَمَطَبَ** . و از آثار غضب عجب و تکبرست که خود را بیش از آن پندارد که باشد و بر مردمان سرافرازی کند و هرگز ایمان و تکبر بهم جمع نیاید . و چون اصل غضب ببیند و بداند که از حدت غضب نخست دل گرم می شود و از آنجا فساد در حق صاحب^۱ بیش از آن تولد کند که در حق بیگانه ، چون این حالت به بیند در وقت غضب خود را تسکین دهد. و در شهوت هم این است که از مدد جان پاره پاره در شهوت راندن کمتر می شود .

پس چون نيك تأمل کنی ورنج و الم و فساد و غضب و شهوت هم بنفس آن کس راجع است . پس آنچه آدمی آنرا راحت و لذت می شمرد آن محنت ورنج و الم است . اگر بوجه شرع است رنج این جهانست و اگر بخلاف شرع است محنت آن جهان است . پس رونده باید که در راه غضب را بغیرت بدل کند و شهوت را بضرورت باز آورد (۱۱۲ ر) و در راه دین محبت و غیرت بجای شهوت و غضب بنهد که غضب و شهوت از صفات سبع و شیطاین است اما محبت و غیرت صفات الهی است و خداوند تعالی در کتب پیشین بندگان را فرمودست که : **تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِي** . و یکی بنزدیک رسول علیه السلام آمد گفت : **أَوْصِنِي بِشَيْءٍ يُقَرِّبُنِي إِلَيْ الْجَنَّةِ وَيُبْعِدُنِي مِنَ النَّارِ** ، قال : **لَا تَغْضَبْ** گفت : مرا وصیتی کن نافع که از دوزخ ببهشت رساند ، گفت : خشم از دل خویش دور کن . و در صحیح آمده است که : **لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا** . پس صفت اهل طریقت آنست که پیوسته بمحبت و غیرت آراسته باشد و از شهوات و غضب پیراسته و در همه احوال متابع شریعت و مقتدی باهل طریقت .

فصل دوم در سخاوت و مروّت و فتوت .

بدانکه سخاوت درختی است در بهشت شعبه ای در دنیا ، هر بنده که بیک شاخ از آن شاخها تمسک کند آن شاخ ویرا ببهشت کشد . و بخل درختی است در

۱- شاید در این جا کلمه « دل » از قلم افتاده است .

۲- در نسخه اساس : الی ، با توجه به ضبط مأخذ مربوط اصلاح شد .

دوزخ شاخهای او در دنیا هر که بدان تعلق کند بدوزخ رسد ، و این لفظ منقولست در کتب صحاح. و سخاوت و بخل بکثرت و قلت مال تعلق ندارد بحسن یقین و شك تعلق دارد. هر که را یقین کامل باشد و بقضا و قدر الهی اعتماد و اعتصام دارد بفضل و عنایت الهی و بداند که خزاین رحمت ربّانی را فنا و بقا و نهایت نیست هرگز دل را بحب دنیا و حرص حطام آلوده نکند و آنچه ویرا بدست آید نفقه کند چنانکه رسول علیه السلام در خانه بلال رفت نانی (۱۱۲ پ) دید بر سر کوزه‌ای نهاده، گفت: آن چیست؟ بلال گفت: نان است از نفقه روز. گفت: اخفق یا جلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا.

و در اخبار آمده است که پادشاه عالم فریشته‌ای نصب کرده است^۱ بر در يك آسمان^۱ تا هر روز بامداد این دعا بگوید: **اَللّٰهُمَّ اَعْطِ مَنْفِقًا خَلْفًا وَاَعْطِ مُمْسِكًا قَلْبًا**. و در اخبار از حضرت الهی درست شده است که: **اَفْفَقْ يَنْفِقْ عَلَيْكَ**. و چون شك و شره بر دل آدمی مستولی گردد بخل از حب دنیا در دل آنکس تولد کند تا بامل و حرص جمع میکند و بشك و شره نگاه میدارد و بخیل می‌باشد. و بخل از تلقین شیاطین است که در روح حیوانی نفسی افتد و سخاوت از تعلیم ملائکه است که در دل افتد چون دل قانع شد سخی گردد و چون حریص گشت بخیل گردد. و حرص و بخل بهم است و از ثمرات شرك است و قناعت و سخاوت بهم است و هر دو نتیجه ایمانست. و سخاوت را اول درجه بذل مال است و کمالش بذل روح است در راه حق تعالی و در موافقت بندگان حق و این را فتوت گویند که جوانمردی بنفس عزیزتر از جوانمردی بمال. و کمال فتوت در آن است که در همه احوال رضای دیگران برضای خود بگزیند و در رنج خویش راحت دیگران طلبد.

پس شرط رونده آنست که دل را از حرص و طمع و امل پاك کند و حب دنیا از دل خود بگرداند که **حَبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ**. و همیشه اجل بر امل غالب

۱-۱ ، شاید بوده است : بر يك در آسمان ، در برابر « بیاب من ابواب السماء »

دارد و در حیوة حساب آینده بر نگیرد و پیوسته طریق سخاوت سپرد و آنچه بذل کند ازان قوم باشد که **الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي (۱۱۳) السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ**.^۱ و کمال مردمی در سخاوت است که **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حَبِطُوا**^۲ و وراى آن آنکه قوت و جاه و نفس و حیوة جمله در رضای حق و مساعده اهل حق خرج کند تا ازان جمله گردد که **إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ**^۳. و در همه احوال اعمال خویش را بمیزان شرع سخته دارد تا صاحب مروت گردد که بذل مال سخاوت است، و بذل نفس فتوت است، و وزن قول و فعل میزان شرع مروت است، و مروت عنوان طریقت است، و فتوت صلاح صحبت است، و سخاوت گوهر انسانیت است.

۵

پس صفت اهل طریقت و سیرت ارباب تصوف آنست که در اندک و بسیار سخی باشد و کمال سخاوت جود است که آنچه کنند نه بر طریق طمع کنند و نه عوض ثنا و دعا و منت و جزا کنند که در هر بخشش که ازین جمله يك چیز راه یابد تجارت باشد نه سخاوت. باید که در همه احوال سخی باشد و دل را در بند معلومات ندارد و قناعت پیشه گیرد که **الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يُفْنَدُ**. و مفسران گفته اند حیوة طیبة قناعت است و شك و شره و شهوت که شعب شرك اند از دل بیرون کند که دل صوفی خزانة محبت الهی است، از همه جوانب محفوظ باید و بحقیقت مراقبت مضبوط، و پیوسته باید که بسخاوت فضلات از خود جدا میکند که طوبی **لِمَنْ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ**. و پیوسته طریق جوانمردی سپرد و با برادران موافق و مساعد و نیکو نیت باشد، و همیشه مروت نگاه دارد، و آنچه فردا روز حشر ازان (۱۱۳ پ) شرم خواهد داشت امروز خود را ازان صیانت کند که مروت آنست که بنده را آنجا که نشاید نیابند و در آنچه نیکو نباشد نه بینند و رونده را باید که پیوسته این اخلاق او باشد تا بکدورات دنیا مسدود نگردد و بالآلام مکدود نباشد و قدم از جاده مروت منحرف نکند که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُرَىٰ ائِمْرُكُمْ عَلَىٰ عِبْدِهِ**.

۱۰

۱۵

۲۰

۱- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۸.

۲- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۸۶.

۳- قرآن، سوره كهف (۱۸) آیه ۱۲.

فصل سوم در قلع حسد و حقد و ماخذ این .

- بدان که مضرت حسد بر حسود بیشتر ازان است که بر محسود و هر دل که بنار حسد مشتعل گشت بهردو جهان سوخته خرمن باشد . و مرجع او بهاویه باشد که حسد شرری است از آتش دوزخ در نفس اماره نهاده زیرا که نفس اماره مثال دوزخ است و ابواب آن حقد و حسد و بغض و شح و ظن سوء است. چون خداوند ۵ تعالی بنده را بهشتی گرداند درهای دوزخ بر وی ببندد تا بر نعمتهای ایزدی حسد نبرد و بآدمیان حقد ندارد و بمردمان گمان بد نبرد که حقد و حسد از اخلاق ابلیس است که چون دولت آدم بدید حسد برد الم حسد او بوی بازگشت و پسر آدم بر برادر خویش حسد برد و در دل نگاه داشت تا حقدگشت آن کینه از کمین دل بیرون آمد وی بر برادر کشتن حمل کرد . مرجع هر دو در حقد و حسد بآتش دوزخ آمد. ۱۰ و چون پادشاه عالم ببندد شری فرستد درهای دوزخ بروی بازگشاید تا پیوسته بحقد و حسد مسلمانان مشغول گردد. و حسد آفت حسد است و حقد عذاب روح و هر که بر نعمت خداوند حسد برد (۱۱۴ ر) پیوسته رنجور باشد چنانکه صنادید قریش بر نبوت محمد علیه السلام حسد بردند بدو دیده در رنج افتادند پیوسته *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ* ۱۵ *مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* عبرت گاه تمام است و نشان حقد ظن السوء است که پیوسته گمان بد برد بمسلمانان و بر نادیده حکم کند *وَإِنَّ الظَّنَّ لُدْفَعِي مِنَ الْحَقِّ شَيْنًا* .^۲ و اثر حسد غیبت است که بنا دانسته بر دیگران دروغ گوید و از جمله مخالفان شرع باشد *وَلَا يَدْغُتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِيجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ* .^۳
- پس حسد و غیبت و حقد و بدگمانی جمله علامت منافقان است چون حقیقت ایمان و معرفت در دل بنده قرار گیرد به بیند که رحمت الهی بغفلت نیست و بعلت ۲۰ نیست و فضل او بحیلت نیست و قضا و قدر او را تبدل و نهایت نیست و او هر چه

۱- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۵۷، در نسخه اساس : ما آتاهم ...

۲- قرآن، سوره یونس (۱۰) آیه ۳۷؛ سوره نجم (۵۳) آیه ۲۹.

۳- قرآن، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۲ .

کند بحکمت کند و هر کرا چیزی دهد بقضای محکم محتوم کند که **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و **وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** . و بشناسد که نعمتهای الهی بر جمله بندگان موزع است هر کسی را نصیبی بمقدار قضای ازل رسیده است ، نه زیادت شود نه نقصان پذیرد . حقد و حسد و محال از دل بیرون کند و بداند که حسود رنجورست و محسود مغفور . و ظن بد از دل زایل کند که ظن بد بخلق از شك و شرك است بحق . و از غیبت احتراز کند که **الغيبه أشد من الزنا** . و دروغ نگوید که دروغ روی در عدم دارد و آب روی ریخته شود و این جمله افعال شیاطین است .

و بر بنده متعین است که در همه (۱۱۴ پ) احوال و افعال اقتدا بسیرت و سنت انبیا کند که استادان مشفق ایشان بوده اند و سید عالم علیه السلام از آفت حسد خبر دادی که **إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ** و منع کرده است که **لَا تَحْسَدُوا** و از حقد و آفت او خبر داد که گفت شب براه خداوند تعالی باهل زمین نگردد جمله را بیمارزد الا کسی که در دل کینه دارد از قبل مسلمانان و صعب گنهای باشد از نظر خداوند محروم ماندن . و حقد را با شرك همسر کرده است چون حقد و حسد از دل برخیزد

۱- دراصل : مايشا ؛ قرآن ، سورة ابرهيم (۱۴) آية ۳۲ : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة حج (۲۲) آية ۱۹ : **أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ؛ سورة آل عمران (۳) آية ۳۵ : **كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** .

۲- سورة مائده (۵) آية ۱ : **أَنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** . صورت : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** و **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** - که در کتابها از جمله شرح تعرف ۱۴۳/۱ ، ۱۹۸ ، ۲۱۱ و کشف الاسرار (۶۰۵/۱ ، ۲۷۱/۳) و مصباح الهدایه ۲۹ مذکورست - به این صورت در قرآن مجید نیامده و شاید ترکیبی از دو آیه باشد . آقای همایی نوشته اند : « جمله اول مأخوذ است از (**كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**) در سورة آل عمران یا (**أَنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ**) در سورة حج - و جمله دوم مأخوذ از (**أَنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**) در سورة مائده و هر دو فتره پشت سرهم در یک آیه نیست . » (مصباح الهدایه ۱/۲۹ ح) . ظاهراً جمله اول مأخوذ از سورة ابرهيم آية (۳۲) است : **يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** .

زبان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یابد و وسخ شح از باطن زایل شود
وَمَنْ يُوقِ شَحَّ نَفْسِهِ فَأَوْلِيَّتِكَ هُمْ الْمَفْلِحُونَ^۱.

پس ارباب طریقت را هرگز حقد و حسد نباشد که از مطالعت حق بمطالبه
خلق نرسند و هرگز غیبت نکنند و دروغ نگویند که چندان لذت و راحت ذکر
کلام خالق یافته باشند که باحوال مخلوقات التفات نتوانند کردن . و رونده باید که
۵ پیوسته ازان اخلاق سیئه احتراز نماید و اگر پدید آید بجهد و ریاضت از خود زایل
کند تا باقتدای انبیا آراسته گردد که فرق میان آدمیان و شیاطین در متابعت پدید
آید هر که عز متابعت یافت بحقیقت انسانیت رسید و هر که در دل مخالفت نماید
هم از جمله شیاطین است و مرجع شیاطین بدوزخ است .

۱۰ فصل چهارم در ترك عجب و تكبر و ریا .

بدان که چون نفس حیوانی غالب گردد بر احوال آدمی از تغلب او احوال
نا پسندیده تولد کند که از اخلاق مذمومه در ترکیب حیوانات است و اخلاق
پسندیده از انوار ملکوتی است و از افاضت الهی و (۱۱۵) نفس حیوانی بآدمی بدان
داده اند تا مشترك باشد بقوتهای نفس اماره بابهایم و حیوانات تا خوردن و خفتن و
۱۵ عمارت منزل و کسب و معیشت و سبب تولد و توالد و تناسل که بقای جهان درین
است آدمی را اگر بگردد زود قاعده مختل شود . و ورای این جمله عقل ملکوتی را
و دل روشن بوی داده اند تا بیکباره مستغرق نشود بفضلات و وقت و رجوع
کند بمهمات و احوال آخرت را رعایت کند تا بدین دو آلت دو سرای را نگاه
دارد .

۲۰ چون نفس اماره غالب شود اخلاق جمله مذمومه گردد و شعب شهوات مختلفه
باطراف مایل شود و یکی ازان اخلاق ناپسندیده تکبر است که برابنای جنس تناول
کند و خود را در چشم خویش بزرگتر ازان پندارد که باشد و حق خود را طالب
باشد و در ادای حقوق مسلمانان مقصر گردد و بسبب تکبر آداب صحبت و مراتب

۱- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۹ .

معیشت از دست بگذارد و از خیل ابلیس گردد که بر آدم تکبر کرد و گفت **أَفَاخِيرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**^۱ و اصل تکبر عجب است که باندکی عمل و علم مغرور گردد و گمان برد که عمل و علم او وافر و وافی باشد و بدیده ظن نیکو در عمل و علم خویش نگیرد و بچشم حقارت بمردمان نظر کند و جهلی که در وی بود در دیگران گمان برد آنکه بخویش معجب گردد چنانکه ابلیس و بلعام و دیگر ظالمان در احوال خود مغرور گشتند و بعلم و عمل خویش معجب شدند و بسبب عجب استکبار نمودند از امر حق و تکبر کردند برخالق تا آن یکی را بلعنت ابد کرد و آن دیگر را بسگی مثل زد . و از تکبر تبختر تولد کند که بناز (۱۱۵ پ) بر زمین بخرامد تا اجزای زمین جمله بروی نفرین کنند تا بزمین فرو شود چنانکه قارون . و رسول علیه السلام گفته است که ایمان و تکبر هرگز در دل هیچ مؤمن جمع نیاید و گفتست اگر شما گناه نکنید بر شما بترسم بچیزی که از گناه بترست گفتند : آن چیست ؟ گفت : عجب ، پس اصل تکبر از عجب است و مدار عجب بر متابعت هوا است **أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ**^۲ **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ**^۳ و گفته است **أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ**^۴ .

پس اخلاق ناپسندیده تکبرست بر سر مردم و عجب است باحوال خود و ریا است که در احوال و اعمال نصیب نظر خلق نگاه دارد نه جانب رضای حق و امر ایزدی . و رسول علیه السلام گفته است **إِنَّ دَسِيرَ الرَّيَاءِ شَرُّهُ** و نیز گفته است از حضرت عزت **مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ** گفت هر که در عمل کسی را با من شریک کند من از وی و عمل وی بیزارم و این شرکت ریاست .

و دیگر دروغ است که در جمله ملل و فرق و مذاهب و اقاویل ناپسندیده

۱- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۱ ؛ سوره ص (۳۸) آیه ۷۷ .

۲ -- در نسخه اساس : هواه .

۳- قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۵ .

۴- قرآن، سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۲ ؛ در نسخه اساس : ... هواه .

است و خدای تعالی و رسول او علیه السلام دروغ زنان را دشمن دارند . و از اصول این اخلاق است که آدمی بطبیعت خویش مغرور گردد و از امثال امر الهی تمرد کند و در معاصی افتد و از انجا بکبابر کشد و از انجا بهاویه رسد .

پس اصل اخلاق حمیده چیزهاست که عکوس و اضداد این مذمومات اند و

- آن تواضع است که رسول علیه السلام گفتست : طوبی لِمَنْ قَوَّاعَ مِنْ غَیْرِ مَنْقَصَةٍ .
 ۵ و ارباب دنیا را تواضع نشاید کردن و اصحاب رعونت را همچین و در جمله به بیم و اومید مخلوقان را تواضع نشاید کردن که بر سر ظالمان تکبر کردن (۱۱۶) همچنان پسندیده است که در پیش اهل دین تواضع نمودن . و تواضع برای فایده دین و برای جزای آخرت باید کردن و چنان باید که از حق شریعت اثری باشد تا آن تواضع را فضیلت باشد نه فضیحت و منقبت بود نه منقصت . و سید عالم علیه السلام گفته است :
 ۱۰ مَن قَوَّاعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ . و تواضع حلیت انبیاست که همیشه بافادت و دعوت بدرهای امت رفته اند و در مقابله امر حق تعالی متواضع بوده و بر سر اهل دنیا و عادت تکبر کرده اند که تکبر بر اهل دنیا از آثار علو همت است و همت عالی از بصیرت دل است و تواضع در دین از آثار آن تکبرست که بهمت عالی تعلق دارد . و دیگر گشاده کردن دیده است بعیوب خویش که در نفس آدمی
 ۱۵ همچنان منی است چون پیوسته منیها [ی] خویش بیند در وجل افتد خجل گردد . پس بمقدار فضل الهی هنرها [ی] دل را بباسد دیدن و بر حسب نقصان نفس اماره دیده بعیوب خویش گشاده باید داشتن که هر که عیب خویش بیند بعیوب مسلمانان نرسد و چون باری تعالی به بنده ای خیر خواهد او را بعیب خویش بینا کند . و شرط ایمان این است که آدمی هنر برادران و عیب خویش بیشتر از آن بیند که هنر
 ۲۰ خویش و عیب دیگران .

و دیگر اخلاص است که در علم و عمل محض رعایت امر حق تعالی کند

و از ریا و هوا دور باشد که عمل باخلاص دین است *أَلَّا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ* ^۱ که

عالم باخلاص علم با صفا است من از داد علماً و کم جز ددهدی تم جز دد من الله الابعداً .
و اخلاص و تواضع از صفای بصیرت است و صفای بصیرت از صحت سریرت
است که چون مزاج تن درست باشد و امراض (۱۱۶ پ) دور حرکات جمله موزون
و معتدل پدید آید و چون مرض در مزاج پدید آید بیماری غالب شود اعتدال از
حرکات بیرون شود فسادها تولد کند . دل را هم این است چون صحت سریرت پدید
آید اخلاق جمله پسندیده گردد و اخلاق حمیده از لمة ملك است و اخلاق مذمومه
از لمة شیطان .

۵

و دیگر صدق است که راستی در همه احوال حلیت باید ساخت و بحلیت
دروغ خود را متحلی نکنند که رسول علیه السلام ابو بکر را بر صحابه بکمال صدق
منقبت داد و خداوند تعالی انبیا را بصدق مدح کرد و مؤمنانرا نیز بصفه صدق یاد
کردست در قرآن و گفته: لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ^۱ . و جمله اخلاق پسندیده
و ناپسندیده سید عالم در حدیث یاد کردست و گفته: كَلِمَاتُ مَهْلِكَاتٍ وَ كَلِمَاتُ مُنْجِيَاتٍ،
سه خلق است که سبب هلاک است: یکی شح غالب ، دؤم هوای مفرط ، سوم
عجب ظاهر ؛ و سه چیزست که اصل نجات است: راستی در فقر و غنی، و درستی
در سخط و رضا ، و ترس خدا پنهان و آشکارا کما قال علیه السلام: الْمَهْلِكَاتُ شُحُّ
مُسْطَاعٍ وَ هَوَى مُتَّبِعٌ وَ اِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ اَمَّا الْمُنْجِيَاتُ فَخَشْيَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ
وَ الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا وَ الْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَ الْغِنَى .

۱۰

۱۵

پس صفت صوفیان همیشه تواضع است و دیدن عیب خویش و راستی در همه
احوال و آن صدقست که همیشه راه مدامت بسته دارند و در صحبت بهیچ حرکت
و سکون یکدیگر را محابا نکنند که المؤمن مرآة المؤمن آینه یکدیگر باشند و با
یکدیگر بنصیحت سخن گویند نه بفضیحت . و رونده باید که در طریقت همیشه از
تکبر و عجب احتراز کند و بیخ این آفات از خویشتن (۱۱۷ ر) قلع کند که با مرض
نفسانی آفت بیش از آن باشد که با مرض جسمانی و کسی که بتن بیمار باشد راه

۲۰

تواند رفتن چون رونده را دل بدین اخلاق سیئه بیمار باشد از رفتن راه طریقت باز ماند و زمن گردد و فاسد مزاج شود و فاسد المزاج لا یقبیل العیلاج. و می باید که رونده بهیچ حال بردیدن هنر خویش اعتمادی نکند تا مانع نشود و بنمایش وقت مغرور نگردد بل که همیشه ملاحظهٔ عیب خویش کند و داد و انصاف از خویشتن طلب کند بی محابا، و خود را در هیچ سیئه رخصت ندهد که رخصت آفت مبتدی است. و ریاضات ۵ و اعمال در خلوت کند تا ریا راه او نزنند که چون^۱ مرائی گردد از ذرّۀ عبودیت محجوب ماند. و باید که در همه احوال نیکو خوی باشد تا مصاحبان از وی نفرت نگیرند و خوی خوش را باهزل آمیخته نکند تا بدان بوی تقرب نجویند کما قال النبّی علیه السلام خالطوا الناس یا استنتکم و زایلوهم فقلوبکم.

فصل پنجم در جوامع اخلاق این طایفه

۱۰

بدانکه اخلاق نیکو از فضل ایزدی است که باول حال و ابتدای فطرت بکمال عنایت بآدم داده است و خلق او را باخلاق نیکو تمام کرده و بتخلّق باخلاق الهی فرموده و آن اخلاق پسندیده از آدم بمیراث رفته است بانبیا و رسل و از ایشان بجملگی نقل کرده بسید انبیا علیه و علیهم السلام چنانکه گفت: بَعِثْتُ لِأَقَمِّمْ مَعَارِمَ الْأَخْلَاقِ. و هر چه اخلاق ناپسندیده بوده است همه بوقت تقسیم اول بابلیس داده است ۱۵ و از وی بدان مستکبران و متمردان و غافلان رسیده و همچنان در شریران متعدی شده و اخلاق نیکو از سید عالم علیه السلام بامت او رسیده. پس هر کرا در متابعت شرع قدم راسخ تر^۲ (۱۱۷ پ) نیکو خلق تر^۳ بر درگاه عزت عزیزتر چنانکه سید را علیه السلام پرسیدند که بهترین مردمان کیست؟ گفت: کسانی که نیکو خلق باشند. و در ترازوی

۱- رسم خط نسخهٔ اساس: کچون.

۲- شاید صورت اصلی جمله چنین بوده است: هر کرا در متابعت شرع قدم راسخ تر

[و] نیکو خلق تر بر درگاه عزت عزیز تر. یا: هر کرا در متابعت شرع قدم راسخ تر نیکو

خلق تر [و] بر درگاه عزت عزیز تر.

قیامت هیچیز اگران تر از خلق نیکو نباشد. و سید عالم علیه السلام گفته است: **إِنَّ الرَّجُلَ بِحَسَنِ خُلُقِهِ لَيُنْدِرُكَ دَرَجَتَهُ الصَّائِمِ الْقَائِمِ**^۲. و بابرهمیم علیه السلام وحی آمد که: **حَسَنُ خُلُقَاتِكَ لَوْ مَعَ الْعَفْصَارِ**. و چون خلق نیکو میراث آدم است و تحفه خداوند عالم است بلا بد هیچ حلیت و زینت نباشد مؤمن را نیکوتر از خلق نیکو و همچنانکه نیکو در حسن مرغوب و پسندیده است در عقل همچنان ممدوح و محمود است و همچنانکه میان عقل و حس در شرف تفاوت است میان خلق و خلق نیکو همچنان تفاوت است. و اصل خلق امتثال امر حق است و متابعت شرع است که حرکات سید جمله پسندیده بود هر که بوی اقتدا کند باید که در معیشت همچنان زندگانی کند که او کردست. و حسن خلق^۳ متعدی است می باید که در حق خویش و بیگانه و دور و نزدیک نیکو خوی باشد و یک باره مزاح نکند تا مروت فاسد نگردد و بیگانه بد خوئی نکند تا عیش منغص نشود و پیوسته گشاده روی و خوش سخن باشد که سخن خوش صدقه است بقول رسول علیه السلام. و بهر که برسد سلام ابتدا کند متابعت را که گفته است: **افشوا السلام**. و مهتر علیه السلام و صحابه از کمال خلق نیکو اگر در روزی صد بار ملاقات افتادی همه بر یکدیگر سلام کردند. و بدانچه دارد سخاوت نماید که **وَأَطْعَمُوا الطَّعَامَ**. و بزبان هیچ فحش و غیبت و دروغ نگوید که سبب نفرت طباع فحش باشد. و از تکلف و تخلف در اعمال احتراز کند که یکی از نیکو خوئی بی تکلفی است و سید عالم علیه (۱۱۸ ر) السلام گفته است: **أَنَا وَ اتَّقِيَاءِ أُمَّتِي بِرَأْسِ الْأَمْنِ التَّكَلُّفِ**.

و در جمله اصل خلق نیکو آنست که غش و خیانت و جفا و شبهت و عزم

۱- هیچ چیز.

۲- ... الصائم القائم. در نسخه اساس، مانند دیگر موارد مشابه، این دو کلمه با یاء نوشته شده است و علاوه بر دو نقطه زیر یاء، یائی کوچک نیز بالای آن است. در دیگر کتابها آمده است: ... لیدرک بحسن خلقه ...، ر.ک. تعلیقات.

۳- در نسخه اساس روی این کلمه نشانه‌ای گذاشته شده و در حاشیه نوشته شده

است: عز.

بد و ظن السوء از دل بیرون کند و در همه اعمال و احوال و اقوال محض جانب الهی را رعایت کند و خوردن و خفتن و گفتن و پوشیدن مقصور کند بمتابعت شرع . و اصل همه اخلاق نکوهیده مخالفت است . و در همه احوال عالی همت باشد و خود را بخست و حقارت و طمع محال آلوده نکند و از شبهات و مهالك و حطامات دنیا دوری گزیند که پادشاه عالم بنده عالی همت رادوست دارد و در همه احوال باخلاق مصطفی اقتدا کند قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۱ . و چندانکه تواند از اخلاق مذمومه احتراز کند و دوری گزیند تا نسبت او با نسبت شیاطین متصل نگردد که آنگاه مانند شیاطین سیئ الفعل خبیث القول گردد و مؤمنان از شر او حذر کنند قال علیه السلام إِذْ شَرَّ النَّاسُ مِنْ قَرَكَةِ النَّاسِ إِتْقَاءَ فُجْهِهِ .

- ۱۰ چنانکه عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها روایت میکند از سید عالم علیه السلام که وقتی در حجره بود یکی از اشرار قوم بدر حجره آمد . مهتر آواز وی بشنید جفائی در حق او بگفت و آنگاه اجازت دخول داد . فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ الْآنَ لَهُ الْكَلَامُ ، چون در آمد رسول علیه السلام با وی سخن نرم گفتم و تلافی نمود . چون وی بیرون شد گفتم : یا رسول الله در غیبت او چیزی گفتمی و چون در آمد تلافی نمودی ! گفتم : یا عایشه بترین مردمان کسی باشد که مردم از فحش زبان او حذر کنند . آن عنف از حق او بود (۱۱۸ پ) و آن لطف خلق من و خداوند تعالی او را باخلاق نیکو فرمودست که خُذُوا الْعَفْوَ وَأْمُرُوا بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ^۲ . و رسول علیه السلام گفته است : صِلْ مَنْ قَطَعَكَ وَأَعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَأَعِطِ مَنْ حَرَمَكَ . و گفتمست : ادْعُ إِلَيَّ سَبِيلَ رَبِّكَ يَا حَكِيمَةً وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ وَجَادْ لَهُمْ بِالتَّيِّبِ هِيَ أَحْسَنُ^۳ . و چون موسی را با هرون بدعوت فرعون فرستاد گفتم : فَتَوَلَّاهُ قَوْلًا لَيْمَنًا^۴ .

۱ - قرآن، سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱ .

۲ - قرآن، سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۸ .

۳ - قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶ .

۴ - قرآن، سوره طه (۲۰) آیه ۴۶ .

و انس بن مالك روايت كند كه بيش از ده سال خدمت مهتر كردم هرگز در هيچ كار مرا نگفت كه بد كردى يا چرا كردى؟ چون كارى نيكو بودى دعا كردى و چون مكروه ديدى گفتمى: وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ قَدْرًا مَّقْدُورًا^۱. هرگز هيچ كس را نديدم خوش خوى تر از مهتر كه علف ستور خود راست مى كرد و در خانه با خادمان كارى ميكرد و چون نعلين او را دوال بگسستى خود عمارت كردى و بدست خود پاره بر جامه دوختى و خانه برفتى و چراغ راست كردى و اگر كسى بنادانى او را كار فرمودى ترمز نكردى. و اگر بيگانه اى ويرا رنج نمودى جفا نكردى و هرگز لعن و شتم و طعن و فحش بر زبان او نرفت مَا كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَتَامًا وَلَا لَعْنًا وَلَا فَحْشًا وَلَا دَجْرِيًّا بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ و هميشه بودى بى خنده و غفلت. و گفت عليه السلام لَوَدِعْتِ اِلَى كُرَاعٍ لَا جَبْتُ و لَوَ اَهْدَى اِلَى ذِرَاعٍ لَقَبِلْتُ. و بهر كه رسيدى از مسلمانان ابتدا سلام كردى و با صحابه چنان نشستى كه گفتمى كه يكى از ايشانست با آنكه در حق او آمده بود كه مَا كَانَ مُحَمَّدًا جَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ^۲. و پيوسته عيب مسلمانان (۱۱۹ ر) مى پوشيدى چنانكه آن دزد را گفتم: اَسْرَقْتَ قُلُوبَنَا، دزدى كردى بگوى^۳ نه. و حق فرزندان و موالى و عيال بتسوية شرع خويش نگاه داشتى و براى اعلاى معالم دين صد جفا و طعن حمل كردى و اِنْ اَحَدٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ^۴. و هرگز هيچ سايل را رد نكردى و هرگز بر هيچ كس خشم نگرفتمى و در حق دين هيچ كس را محابا و مدهانت و فتور و سكونت ننمودى و پيوسته كريم طبع و خوش روى و گشاده لب و سازنده و آميزنده و رحيم و سرافكننده و رقيق دل و بى طمع و قانع و كم خوار و اندك خواب بودى. و ياران را بهر وقت دست گرفتى و در خانه چون خادم مانده شدى آسيابكردى و نيابت موالى بداشتى و از بازار طعام آوردى.

۱- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آيه ۳۸.

۲- قرآن، سوره احزاب (۳۳) آيه ۴۰.

۳- در نسخه اساس: بگوى.

۴- قرآن، سوره توبه (۹) آيه ۶.

و این جمله کلماتی است که بوسعید خدری روایت کند و بسیار کس از صحابه از معتمدان این و مانند این از اخلاق مهتر حکایت کرده‌اند . و درست شده است و در کتب صحاح منقولست . و بوسعید خدری این اخلاق حکایت کرد گفتند : تو این جمله دیدی؟ گفت : بیش ازین بسیار دیده‌ام و شنیده . و هرگز رنج خویش با کس حکایت نکردی و اگر بسیار روزها بی‌برگ بودی شکایت نمودی و وقتها بودی که عایشه بوی از خلل ادام شکایه کردی گفتی : یا عایشه ان اخوانی من اولی العزم من الرسل قد صبروا علی ما هو أشد من هذه کذبها فمضوا علی حالهم و قد مواعلی ربهم فاکرم ما لهم و اجزل ثوابهم ، یا عایشه ، برادران من از انبیا و رسل بر شدتها (۱۱۹ پ) و محنتهای بتر ازین صبر کرده‌اند و فاقها کشیده‌اند و هم دران رنج بدرگاه خدای رفته‌اند و ثواب و حسن مآب یافته‌اند . و من شرم دارم از خدای خویش بدیگری شکایت کردن .

و این جمله اخلاق اوست و صد چندین و صحابه او بعد از وی بوی اقتدا کرده‌اند . طریقت شعار از باب العلوم است که در همه احوال اقتدا بشریعت دارند و رسول را متابعت کنند و اخلاق خویش را بر محک سنت امتحان کنند و هر که در طریقت تصوف بدین اخلاق نباشد ویرا ازین طریقت هیچ فایده نرسد و هیچ نصیب نماند . و اصل این اخلاق یقین و بصیرت و معرفت است که هر کرا در دل شبهتی و شکمی باشد بحالت غرور خویش مقید گردد که بتهدیت این اخلاق نرسد .

پس رونده می‌باید که بتکلف این درجه را طلب کند و بدین اخلاق نبوی متخلق شود و آنچه از فیض الهی حاصل باشد نگاه دارد و آنچه نباشد بجهد و طاقت و ریاضت و تهذیب نفس و تأدیب طبع حاصل کند که بیشتر احوال و اخلاق اکتساب است و آدمی در محل اختیار مأمورست جهد باید کرد تا تشبه بزرگان حاصل آید و قرآن فرموده است که : **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ** . و گفته‌ست : **الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا**

لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱. و در شریعت آمده است : قَخَلَقُوا بِأَخْلَاقِ الْقُرْآنِ . و چون سر تا سر اخبار و قرآن بتخلق فرموده است آنچه فرموده اند آنچه یابند نگاه باید داشتن و آنچه نیابند بهجهد و طلب و تعب و کسب حاصل باید کردن لَيْسَ التَّحَلُّلُ فِي الْعَمِينَ كَالْحُلِّ . (۱۲۰ ر)

۱- قرآن ، سورة عنكبوت (۲۹) آیه ۶۹ : وَالَّذِينَ ...

اصل دوم در آداب و عادات این طایفه

و در وی پنج فصل است .

فصل اول در آداب زندگانی کردن

بدانکه زندگانی کردن میان آدمیان بعلم و کفایت بهتر از آنکه بتصنع و حیلت ، و هرگز معیشت هیچ کس بتنهایی میسر نمی شود که پادشاه عالم بحکمت لطیفه و صنعت ظریفه^۱ خود چنان تقدیر کرده است که بندگان^۱ جمله کار یکدیگر میکنند بمعاونت و چون بنگری جمله کار خویش کرده باشند بحقیقت . و چون بهم متعلق اند بی تعاضد و تعاون عیش مهنا نباشد و احوال معیشت مهیا نگردد . و این معنی بجنس زندگانی منوط است که زندگانی کردن بر مراتب است یا بضرورت شرع است چون با اهل و عیال ، و یا بتحکم مروت است چون باخدم و رعایا ، و یا بعزت و خلوت است با^۲ خود تنها یا باستفادتست با بزرگان ، و یا بصحبت است با ابنای جنس ، یا بالفت است با اشباه و امثال خویش .

و هر قومی را و هر صنفی را از اصناف آدمیان که بصفتی و بخاصیتی مهتر شده اند ایشانرا با یکدیگر مصاحبت و مجالست بوجهی است خاص بعقل ایشان و

۱- ۱ ، در نسخه^۱ اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

۲ - در نسخه^۲ اساس : یا ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

لائق ایشان باحوال ایشان که چون^۱ یکی از طایفه‌ای در میان طایفه‌ای افتد غریب باشد و تنها ماند و بشدت و مشقت زندگانی تواند کردن چنانکه فقها را خاص نسقی و صوفیان را خاص طریقتی و ملوک را معین مرتبه‌ای است و علما را در علوم خویش متفاوت و مرتب‌اند بر حسب ادراکات خویش (۱۲۰پ) طریق دارند در اخلاق و وجود باشد ایشانرا در مصاحبت تا زندگانی حکما نه بر مثال زندگانی فقها باشد و ۵ احوال متطبب نه چون احوال منجم باشد. در طریقت نیز مرتبهٔ مرید مبتدی نه چون طریقت منتهی باشد و حکم غریب نه چون حکم مقیم باشد که مقیم و ساکن را بضرورت تحمل ائقال و تهیئت آمال مسافر باید کرد.

پس هر قومی را طریقتی است خاص ملایم طبع ایشان که چون^۲ بهم رسند آن وجه زندگانی خویش ببینند بسازند. اما ارباب طریقت را درین قاعدهٔ تصوف بنا بر معانی و اخلاق شرع است نه بر مرادات طبع و قواعدی که در طریقت بمصاحبت و مجالست و معاشرت و محاورت ممهد کرده‌اند اساس آن بر هوا و طمع و غرض دنیاوی ننهادند که در جملهٔ احوال اقتدا بشرع کرده‌اند و در همه کارها مصلحت نگاه داشته‌اند نه غرض لاجرم بطریقت زندگانی کرده‌اند بوجهی که هم با ملوک سازد هم با حکما هم با علما و فقهای متدین که اگر چه این طریقت خاص است ۱۵ و از طرق برگزیده اما معانی و فواید و خلاصه‌ها [ی] مقالات و احوال و افعال و^۳ دیگر اصناف آدمیان درین مقالات و طریقت مستجمع است. و هر خیر و نیکی که در میان هر قومی باز شاید دیدن در میان طایفهٔ طریقت موجود باشد و هر چه دیگران را از اخلاق و آداب بتکلف حاصل باید کرد این طایفه را محصل باشد اما بتقدیر ربانی و اما بتدبیر انسانی لاجرم در میان هیچ قوم بیگانه نباشند و پیوسته مصداق ۲۰

۱- رسم خط نسخهٔ اساس : کچون .

۲- رسم خط نسخهٔ اساس : کچون .

۳- بظاهر « و » زائد می‌نماید ؛ شاید هم کلمه‌ای از قلم افتاده است .

طمع مروت را تباه کند . و پیوسته بر راستی و امانت و صدق (۱۲۱پ) و احترام و توقیر مسلمانان زندگانی کند که رسول علیه السلام گفته است : **لَا تَحْقِرَنَّ أَحَدًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ** ، و هیچ کس را از مسلمانان حقیر نشمرد که خرد مسلمانان بر درگاه خداوند عزوجل بزرگ است .

۵ پس جمله آداب زندگانی با مردمان نگاه باید داشت که درین خبریست مجمل

و مجموع که رسول علیه السلام بوهربیره را وصیت کرده است در پنج کلمه . یکی این که فرمود **كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ**، گفت : پرهیزگار باش تا عابدترین آدمیان باشی . و چون آدمی ورع را حلیت خویش سازد در دلها محبوب گردد و همگنان بزندگان او تقرب کنند. و دوم **كُنْ قَنِيْعًا تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ**، گفت : قانع باش تا توانگر ترین مردمان باشی . و چون قناعت صفت خویش سازی در زندگانی کردن از مردمان

آسوده تر باشی و مردمان از وی آسوده که بیشتر خلفا که میان مردمان می افتد از زیادتی طمع و حرص می افتند . و سوم گفت : **أَحِبَّ لِنَفْسِكَ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ** ، در حق مسلمانان آن خواه که در حق نفس خویش خواهی تا مسلمان باشد که چون آدمی بلا و رنج کسی نخواهد هیچ کس رنج و بلای او نخواهد مگر کسی که طبع شری دارند

و بحکم شیطان باشند ؛ و گفته است : **لَا يَسْتَكْمِلُ إِيمَانَ امْرِئٍ حَتَّى يُحِبَّ لِنَفْسِهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ** . و چهارم گفت : **وَأَحْسِنُ جِوَارَ مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا** ، با همسایه

همسایگی نیکو کن ، در رنج و راحت باوی یکی باش تا مؤمن باشی که همسایه را حق بسیارست در شرع چنانکه سید عالم علیه (۱۲۲ر) السلام گفت : **جَبْرِيلُ چندان در حق همسایه مرا وصیت کرد که گمان بردم که همسایه را میراث خواهد داد ،**

۲۰ **لَا يَزَالُ جَبْرِيلُ يوصيني بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ** . و پنجم گفت : **وَأَقِلَّ الضِّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضِّحْكِ قُمِيْتُ الْقَلْبِ** ، بسیار مخند که خنده بسیار دل را بمیراند زیرا که چون خنده بسیار شود از غلبه هزل از امارت نفس اماره است و چون او غلبه کند

دل مغلوب گردد و بخنده بسیار قدر و نهاد مردم در چیزها کمتر شود و مروت را زیان دارد و برای این حکمت است که پادشاه عالم در کلام مجید فرموده است

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا^۱.

چون کسی در زندگانی کردن با مردمان این آداب نگاه دارد و برا زاهد دانند و زهد این است که الغنى اليأس عَمَّا فِي اَيْدِي النَّاسِ و چون زاهد شد همه خلق او را بدوستی گیرند و همه حق او دانند.

و اما آداب زندگانی کردن با اهل و عیال آنست که پیوسته بر ایشان شفقه برد و مال از ایشان دریغ ندارد و بسایشان طمع نکند و بقصد عیب ایشان نجوید و چندان که تواند فرپوشد و سیاست با شفقت بهم از ایشان منقطع نکند. قال علیه السلام لَأَقْرَعُ عَصَاكَ عَنْ أَهْلِكَ و چنان داند که اهل و عیال او جوارح و اعضای او اند هر کسی را بمحل خویش بدارد و یکی را کار دیگری نفرماید. و بتودد زندگانی کند. و فرزندان را در مراعات برابر دارد که سید علیه السلام چنین فرمودست. و عیال را بنفق و تعهد رعایت کند و پیوسته خشم را غالب ندارد و برسراهل تکبر (۱۲۲ پ) نکند و همیشه وفا حلیت خویش دارد.

و اما آداب با موالی آنست که پیش ایشان از طیبیت و مزاح و گفتن اسرار و حرکات نا موزون بجملمگی صیانت کند و هیبت و سیاست بر قاعده دارد و ایشانرا از ان بار^۲ خدمت نکند. و حق ایشان در خورش و پوشش بشناسد همچنانکه حق خویش، و اگر چه ذل عبودیت دارند آخر هم انسانیت و مشابهت صورت دارند. و ایشانرا باحکام شرعی مطالبه کند تا دلیر نگردند و در معاصی اجازت ندهد. و همچنانکه حقوق^۳ از بندگان در خواهد حق خدای و رسول بیشتر از ان در خواهد.

۱ - قرآن، سوره توبه (۹) آیه ۸۳.

۲ - این کلامه در نسخه اساس بی نقطه است و روی آن نشانه‌ای گذاشته شده ولی در حاشیه چیزی در این باب مذکور نیست جز حرف «خ». شاید: بار.

۳ - بظاهر چنین بنظر می‌رسد که در این جا کلامه‌ای از قبیل «خود، خویش» از قلم افتاده و شاید بوده است: حقوق خود... ضبط فوق نیز مفید معنی تواند بود.

و در رعایت احوال ایشان چنان کند که رسول و صحابه کرده اند . و منقول است که عمر رضی الله عنه در وقت خلافت بسفر می شد با غلام خویش مناوبه نهاده بود يك روز وی بر اشتر نشست و غلام زمام گرفت و يك روز غلام را را کب کردی و عمر زمام گرفت . اما آداب با رفیقان و مصاحبان در سفر و حضر . باید که پیوسته راحت ایشان ایثار کند بر راحت خویش و برای غرض دنیاوی هیچ وحشت نکند . و در بقعه ای که باشد با بزرگان حرمت نگاه دارد و پیران را تعظیم کند و پیوسته بخدمت ایشان قیام کند و بار خود بر دیگران نهد و یار را در بدو نیک نگاه دارد و قال علیه السلام اَدَّصْرُ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا . در سفر چند آنکه تو اند معاونت کند و در حضر خدمت کند و بر بزرگان زیادتى نجوید و بقوت و حرکت تعدی نکند . و در بقعه ای که ساکن باشد جماعتی بهم^۱ حق بقعه و رفیقان نگه دارد و از هر چه ضرر از آن بیکی (۲۳) از رفیقان باز خواهد گشتن در باقی کند و خود را هیچ محابا نکند و عیب هیچ برادر طلب نکند . و پیوسته متابع و مساعد باشد و هرگز طمع متبوعی ندارد و هیچ قصد مخالفت نکند . و شریعت را عنوان افعال سازد و طریقت را ترجمان احوال کند . و هر چه از بزرگان بیند مقبول کند و بحسن الظن تلقی کند . و از رنج رسانیدن یکباره خود را توقی کند و اگر چند بسیار علم و عمل دارد در میان جمع تطاول نکند و تفاخر ننماید و خود را کمترین ایشان شمرد تا محبوب و مقبول باشد و آنچه طلب کند بیابد^۲ . و هر پیری را پادشاهی شمرد و هر منتهی را قبله ای داند و هر مریدی را برادری شمرد و جمله را از خویشان بهتر داند تا نسیم گل حقیقت بیابد . و از سید عالم علیه السلام که بزرگترین اهل جهان بود آداب زندگانی کردن بیاموزد وی گفت : اَدَّبَنِي رَبِّي فَاحْسَنَ قَادِبِي . و در میان جمع از خود بسیار نگوید که جابر بن عبد الله الانصاری بدر حجره مهتر رفت . گفتند کیست؟ گفت : اَنَا ، مهتر می رفت و میگفت : اَنَا اَنَا كَاتِبَةٌ اَمْرَةٌ . و چون ویرا مطالبت کند اما بحق و اما بوجهی دیگر باعتراض و جدال

۱- کاتب زیر این کلمه در حاشیه نوشته است « خ » بی هیچ توضیحی .

۲- کلمه « بیابد » در نسخه اساس از قلم افتاده و کاتب آن را در حاشیه افزوده است .

مشغول نشود و زود بعیب و عجز مقرر گردد^۱ و الحاح نکند و یکباره معترف گردد و جرم بخویشتن فرا گیرد و متواضع و متذلل گردد و بصف النعال رود و بزبان عجز عذر خواهد و بصدق نیت استغفار کند چنانکه صدق او دیگران را معلوم شود تا دلها از وی نفرت نگیرد. و از پدر خویش آدم علیه السلام (۱۲۳ پ) بیاموزد که بیک دانه گندم سیصد سال استغفار میکرد. و در همه احوال محکوم و مأمور باشد و مستمع و مستفید و طالب و جد را برهزل غالب دارد و خدمت بر حرکات خویش ظاهر کند و هر چه کند و گوید جانب دیگران طلب کند در آن حرکات و وسکنات.

و این آداب و مهمات ارباب تصوف است و بیش ازین باضعاف اضعاف که قصه آن دراز باشد تا قدر طریقت بر قاعده بماند و بدانند که بقعه‌ای که بنام ایشان بنا کنند مسجد است بحرمت نشیند و چنان زندگانی کند که در بیت الله کنند تا فایده^{۱۰} سخن ظاهر شود و ایزد تعالی بحسن نیت با بنده کار کند.

آداب زندگانی کردن با ملوک و بزرگان هم ازینجا قیاس باید گرفتن ، محقق صاحب بصیرت را این قدر تمام باشد که بر بسیار آداب و اخلاق نیکو دلالت کند چنانکه با همه اصناف مردمان بدانند زیستن که این آداب کلی است نه جزوی .

فصل دوم در آداب جامه پوشیدن

بدان که جامه پوشیدن غرض در آن عورت پوشیدن است و حفظ شخص از آفات هوا چون گرما و سرما و بهترین لباسها آن باشد که حلال و نمازی باشد و کُنْیَابَکَ فَطَهَّرَ^۲. و جامه که در وی ابریشم باشد مردان را مکروه است و هر چند جامه خشن تر از آفت رعونت و تحریک شهوات دورتر ، که چون جامه متنعمان پوشد از لین الثیاب تکبر پدید آید در نفس اماره و رعونتی ظاهر گردد و شهوات متحرک شود بسبب التذاذ بجامه . و انبیا^{۲۰} علیهم السلام احترام کرده اند از جامهای نرم و نیکو و همیشه جامه خشن پوشیده اند (۱۲۴ ر) چنانکه از سید عالم علیه السلام روایت کرده اند که گفت چون موسی

۱ - در نسخه اساس : نگردد ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد.

۲ - قرآن ، سوره مدثر (۷۴) آیه ۴ .

عليه السلام با خدای عزوجل بطور سخن گفت جبّه پشمین و کلاهی و ازاری پشمین پوشیده بود کَانَ لُبْسَهُ الصَّوْفُ . و رسول علیه السلام پیوسته صوف پوشیدی و جمله صحابه بران بوده اند که همه صوفهای سبز پوشیده داشتند .

و رسول علیه السلام گفت که شبی جبریل علیه السلام بعد از نماز خفتن بنزد من آمد ، دست به پوست او فرو آوردم مویها بدست من می آمد . گفتم یا جبریل مَا هَذَا الشَّعْرُ ؟ قَالَ دَوَّجِي مِنَ الصَّوْفِ قَالَ اَوْ قَدِ لَبَسَ الصَّوْفَ قَالَ ذَعَمَ وَاللَّهِ لِبَنَاسِ حَمَلَةِ الْعَرْشِ مِنَ الصَّوْفِ ، گفتم : یا جبریل این مویها چیست ؟ گفت : جبّه پشمین پوشیده دارم . گفتم : یا جبریل چون است با لطافت ملکی خشونت صوف می برداری ؟ گفت : یا رسول الله بخدای که جامهٔ حملهٔ العرش صوف است .

و این صوف جامهٔ خشن است و وجهی از ریاضت بوی حاصل می آید که تن در وی آسوده نباشد و خواب غلبه نکند تکبر و عجب و رعونت در درون پدید نیاید .

و باید که جامهٔ پاکیزه برای اظهار نعمت ربانی پوشدنه برای رعونت نفسانی و هر جامه که نیکوتر در اوقات عبادت و نماز کردن پوشد . و جامهٔ دراز ندارد که هر چه از کعب گذشت و بال باشد و آستین نیز دراز ندارد که سید علیه السلام جامه چنین داشتی که کعب او از دامن و ازار پیدا بودی و آستین تا سردست کردی و فراخ نبودی . و بهترین جامها سپید بودی ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ ثِيَابِكُمُ الْبَيْضُ .

و اگر جامه نو باشد و اگر نباشد کهنه را نگه باید داشتن و پاره بر دوختن (۱۲۴ پ) که برکت عبادات در آن باشد . و مرجع صوفیان از آنجا درست آید که آدم را پیراهن از بهشت بیاوردند چون کهن شد پاره بر وی میدوخت تا بوقت مرگ با خویشتن داشت . و سید علیه السلام عایشه را چنین فرمود که آن جامه که در عبادت کهن کنی ضایع مکن ، پاره بر آنجا دوز تا برکات بتو می رسد . و روزی سید علیه السلام در حجره رفت عایشه را دید که پاره بر جامه می دوخت . گفت : چه میکنی ؟ گفت : أَرْقِعُ دَوَّجِي . قَالَ : أَحْسَنْتِ دَاعَاؤُكُمْ لِأَتَّصِعِي ثَوْبًا حَتَّى تَرْقِعِيهِ فَإِنَّهُ لَا جَدِيدَ

لَيْمَنَ لِأَخْلَقَ لَهُ، گفت : نيك ميكنی يا عايشه هيچ جامه بميفگن تا پاره برندوزی که هر که را کهن نباشد نو نباشد .

- و چون جامه و لیبی یا عزیززی از عزیزان طریقت بفرط وجد و غلبه سماع که مرد در خود نگنجد خرقة کند آن نصیب را بتبرک بر جامه باید دوخت یا برسجاده تا هر عبادت که با آن کند بروزگار او پیوندد . و رنگ کبود شعاری است این طایفه ۵
را که هر طایفه ای را از طوائف رنگی و شعاری گشته است چنانکه خلفا را سیاه که سیاهی بسیارست نزدیک ترست و جنود را سرخ و لعل و سبز که این رنگها بطرب نزدیک ترست و قومی دیگر را سپید که سپید بسلامت و دیانت نزدیک ترست . و همه رنگها چون سبز و سپید و سیاه جامه پوشند اما کبود شعار اهل طریقت است که کبودی بدرد و الم و مصیبت نزدیکست و ایشان خود را در غلبه طلب و نقصان اتفاق ۱۰
و شوق وجد این^۱ مغبون شمرند و بابتلا بدین دارالغرور و حبس و تعلق بشخص و قوتها [ی] او خویشتن را (۱۲۵ ر) مصیبت زده و غمناک دانند . و از ملامت و رعونت و مملکت و فرح و طرب برخاسته اند باضطرار جامه کبود کرده اند و در طلب عنایت آسمانی آسمان گونه پوشیده و هر کرا از هوا و رعونت و غلبه شهوت و دواعی بشریت در آیدی هیچ جاذب و متقاضی مانده باشد ویرا این جامه شاید پوشیدن که ۱۵
مدعی باشد بحالت کاری که وی از ان دورست و قال علیه السلام المتشبع بما لا یدملك کلابس ثوبی زور .

- و صحابه بیشتر مرقع داشته اند . و عمر خطاب رضی الله عنه بابتدا [ی] خلافت پیراهنی در پوشید و پاره پاره برگ خرما و پوست و دیگر چیزها بروی می دوخت تا بآخر عهد هفده من شده بود و هم در ان مرقع جان بحضرت تسلیم کرد . و بعضی ۲۰
مشایخ که خود را خواستند که بدین حلیت مشهور کنند و اهل بیت این رنگ در خویشتن بنه نمودند خود بهیچ جامه از عوام متمیز نداشتند چون جنید رحمه الله علیه

۱- کلمه « این » زائد نماید مگر آن که کلمه ای در این جا از قلم افتاده باشد . کاتب

مقابل این سطر در حاشیه نوشته است : خ .

که پیوسته جامهای سپید می پوشید دیگر بزرگان نیز بوده اند .
 و در جمله رونده باید که خود را بهیچ علامت معروف نکند و برنگ و جامه
 و مرقع قانع نباشد و این معنی که ارباب طریقت بدان مخصوص اند طلب کند و
 در حرقه افزایش چنین گفته است : کانت طریقتنا هذه حُرْقَةً فَصَارَتْ حِرْقَةً، گفت این
 کار بروزگار سوزی بود اکنون با رنگی افتاده است . و بزرگان گفته اند : کانت
 المراقب احراماً علی الدین فصارت مزاجیل علی الجیف . و چون بزرگان (۱۲۵ پ)
 جنید و واسطی و ابن عطا و بصری و بلخی و دیگر بزرگان که اکابر بوده اند و سادات
 طایفه بودند چنین می گفتند اکنون تباه تر و مستخف تر الالقلیل و این القلیل با این همه
 چندان عزت است که بر همه احوال همه اصناف مردم ترجیح دارند .

در جمله رونده می باید که بدین چیزها التفات نکند و جمله احوال خویش
 را در رفتن و خوردن و پوشیدن بسنت آراسته دارد و جامه چنان پوشد که کفن
 مردگان باشد تا در آخرت حلّهای روحانیان بوی دهند و لباسهای پیامبران در وی
 پوشانند بفضل الله و منه .

فصل سوم در آداب طعام خوردن

بدان که حق تعالی آدمی را چنان آفریده است که پیوسته بتحلیلات فضلات
 از وی خرج میشود و بغذا آنرا بدل حاصل می آید تا پیوسته آدمی از طعام و شراب
 تقویت و تغذیت و تربیت میکند خویشتن را و آنچه می رود عوض آن از طعام
 حاصل میکند و مدد قوت از غذا می ستاند . و چون غذا از حلال سازد عبادت تولّد
 کند و چون بحرام پرورش دهد قوتهای شهوانی غالب گردد و آفات تولّد کند و
 آدمی را بر معصیت دلیر کند و ازینجاست که سید عالم علیه السلام گفته است
 کُلْ لَحْمٍ ذَبْتِ مِنَ الْحَرَامِ فَالْئِثَارُ أَوْلَى بِهِ ، گفت : هر آدمی که بحرام گوشت او پرورده
 باشد دوزخ را شاید و بس یعنی ازان حرام ویرا قوتها زاید که جاذب گردد بمعصیت و

- مانع^۱ شود از عبادت و چون معاصی بسیار گردد شخص مستحق دوزخ باشد .
- اول شرط آنست که آنچه خورد حلال خورد و چندانکه تواند از محرّمات (۱۲۶ر) و مشتهّات حذر کند و خود را رخصت ندهد و از حلال بمقدار ضرورت کفایت کند و بجد و جهد تمام لقمه حلال طلب کند که **طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ** . چون لقمه حلال بدست آرد تنها نخورد بل که نخست مساعدی بدست آرد که رسول علیه السلام گفتست : **شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحَدَهُ وَمَنَعَ رِفْدَهُ** . و به نیت عبادت کردن خورد چون دست^۲ بطعام برسد و آنگاه که دست بازگیرد ابتدا و انتها به بسم الله و الحمد لله کند . و لقمه خرد برگیرد و بحرمت دست بطعام برد نه بشره قال علیه السلام : **الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعَاءٍ وَاحِدٍ وَالْعَاقِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ آمِعَاءٍ** . و الوان طعامها طلب نکند که تنعم پسندیده نیست . و چون طعام خورد خود را باوراد از کار مشغول کند که رسول علیه السلام گفته است : **أَذِيبُوا طَعَامَكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ** . و چون با کسی طعام خورد طریق ایثار و تقدیم سپرد و در همه اوقات طعام خوردن اقتدا بامر الهی کند که **كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا**^۳ و **قَالَ تَعَالَى : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ**^۵ . و نان سفره خورد و اقتدا بسید عالم علیه السلام کند که وی هرگز نان برخوان نخورد اجتناب از تشبه بفراعنه که سید عالم علیه السلام پیوسته نان بر سفره خوردی . و اگر پیش از طعام دست بشوید چنانکه پس از طعام نیکوتر باشد که سید علیه السلام گفته است : **الْوُضُوءُ [ع] قَبْلَ الطَّعَامِ**

۱ - در اصل : تابع ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد . در حاشیه نسخه اساس نیز نشانه « خ » نوشته شده که شاید مربوط به همین کلمه باشد .

۲ - در اصل : بدست ، بقیاس معنی جمله و با توجه به « دست بازگیرد » و « دست بطعام برد » - که کمی بعد آمده - اصلاح شد .

۳ - قرآن ، سوره اعراف (۷) آیه ۲۹ .

۴ - در نسخه اساس : یا بها

۵ - قرآن ، سوره بقره (۲) آیه ۱۶۷ .

يَنْفِي الْفَقْرَ وَبَعْدَهُ يَنْفِي اللَّيْمَ .

و بداند که هر طعام که با جماعت بر سفره خورد آنرا هیچ حساب نباشد .
 و در اخبار منقولست که هرگز ابرهیم علیه السلام (۱۲۶ پ) تنها طعام نخورده است
 و روزهای بسیار بگذشتی که منتظر رفیقی بودی تا با وی طعام خوردی آنگاه طعام
 خوردی . و احوال این طریقت جمله مستخرج است از احوال انبیا، اخلاق این طایفه
 باید که مماثله گیرد باخلاق انبیا علیهم السلام چون امروز متخلق باشد باخلاق انبیا
 فردا متعلق شود بفراتر از دولت انبیا که *يَمُوتُ الرَّجُلُ عَلَى مَسَاعِشِ عَلَيْهِ وَيَحْشُرُ عَلَى
 مَا مَاتَ عَلَيْهِ* . و از آنچه خورد نخست نصیبی بدرویش مستحق دهد تا بر که آن صدقه
 باقی طعام را حلال گرداند . و در اخبار آمده است که حق تعالی بیعقوب علیه السلام
 وحی فرستاد که این همه که بتو رسانیدم و فرزند را که از تو جدا کردم و ترا بذل
 هجر و فراق باز بستم سبب این همه رنجها آن بود که وقتی در خانه قربان کرده
 بودی و طعام ساخته و درویشی بدرسرای تو آمد ویرا محروم باز گردانیدی و آن
 طعام شما بکار بردی . اکنون یا یعقوب ، طعام بساز و بفقرا ده تا ما عزیزان ترا
 بتو باز رسانیم .

پس در طعام دادن چندین برکت است و چندین فایده و دولت و سید علیه
 السلام گفته است: *أَطْعِمُوا الْمَطْعَامَ* . و طعام خوردن ضرورت حیوانی است اما طعام
 دادن از اخلاق الهی است باید که آنچه دهد بی منت دهد و آنچه خورد بحرمت
 خورد . و بوقت غذا خوردن نیت کند که این لقمه مدد عبادت خواهد کسردن تا
 بر وی وبال نباشد و در قیامت از عهده حساب بسرعت بیرون آید و در بهشت برزق
 کریم برسد .

فصل چهارم در آداب سفر

بدان که آدمی در عالم دنیا مسافرست (۱۲۷ ر) و از اول فطرت در سفر

۱ - بقیاس معنی جمله و تشابه « شما و تنها » شاید « تنها » باشد . صورت بالا نیز

مفید معنی تواند بود که برای ضمیر « شما » فعل مفرد « بکار بردی » استعمال شده باشد .

- افتادست، از عالم عدم منازل و مراحل گذاره کرده تا آنگاه که بسر ای وجود رسیدست و در اطوار خلقت تردد کرده و در دنیا هم منازل می گذارد تا بقیامت رسد. و کسی که بحکمت و حقیقت در سفر باشد باید که بظاهر صورت نیز در سفر باشد در اقالیم دنیا تا بر عجایب صنع ایزدی مطلع میگردد. و برین حیوة اعتماد نکند و همچندان^۱ بجان از عالم غیبی سفر کردست و بر منازل امر و ارادت گذشته و اکنون ۵ در منازل هفت گانه سفر کرده چون علقه و مضغه و سلاله و دیگر منازل، و بشخص از خاک سفر کرده و همچنین در منازل صبی و طفولیت و کهلویت می رود و برین قاعده مسافر خواهد بودن در منازل عمر تا آنگاه که در اقالیم آخرت افتد و منازل گذراند چون گور و حشر و صراط و موقف و دیگر مراحل همچنین می باید که تا در دنیا باشی جان مسافر باشد همیشه در یک منزل توقف نکند که هرگز حکم آب روان با حکم ایستاده برابر نیست و هر دو مرتبه مسافر با مرتبه مقیم متساوی نباشد لایستوی الثاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و ألمجاهدون فی سبیل الله^۲، الآیه. بتن سفر باید کرد در دنیا ولایات و اقالیم و مواضع عزت یافته و بقبور انبیا و مساجد رسل و بآثار ایشان تبرک کردن و بجان نیز سفر باید کرد در عالم معانی و حقایق اوامر الهی را مطالعت کردن تا بدین اسفار و ائقال کسل از طبع برخیزد و آدمی ۱۵ در سفر با حرکت و رحلت خو کند و بداند که همچنانکه از شهر بشهر میشود از دنیا بآخرت می باید شدن. و چون مرض (۱۲۷پ) و کسل برخیزد مرکب بردل خویش کند و در قطر مصنوعات غنیمت عبرت حاصل کند و برای این است که سید عالم علیه السلام گفته است : سَافِرُوا تَصِحُّوا وَقَعْنَمُوا .
۲. و سفر تن بقدم کنند و سفر جان بفکرت که فکرت جان را هم چنانست که حرکت تن را. و در سفر دینی بغرض دنیا نباید شد که آنگاه عزت سفر فایت شود

۱ - چنین بنظر می رسد که در این جا « که » از قلم افتاده باشد .

۲- قرآن، سوره نساء (۴) آیه ۹۷.

بل که غرض دینی باید چون زیارت مواضع مبارک یا تربت عزیزی از عزیزان
 طریقت . و باید که مسافر حرکت ببصیرت کند و به بیند که این عالم مثال عالم
 حقیقت است هر کجا میشود دران مثال حقیقت او را عالم اصلی طلب میکنند و در
 و رای اشکال حقایق را بدیده دل می بیند . و چون در^۱ دارالحرب رود^۲ بنیت غزو
 ۵ رود^۲ و ذل اهل کفر بقهر بی علت الهی باز بیند و شکر نعت اسلام بگزارد. و چون
 در دارالاسلام رود رحمت و نعمت الهی بر بندگان بیند و شکر گوید که او از ان
 رحمت محروم نمانده است . و همچنانکه در دنیا سفر کند در خود سفر کند که ولایت
 شخص خویش سیر کند و اقالیم و ممالک و مهالك و معادن بشهرها و آسمانها و
 چشمهای آب و دشمنان و دوستان و حیوانات و ملایکه که در ولایت شخص بشری اند
 ۱۰ مطالعت کند و باز شناسد . و از حکمت حق تعالی عبرت بگیرد که قرآن بدین
 فرموده است : فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۳ . و بیشتر سفر نیت خود را بزیارت
 بزرگان مقصور دارد و بداند که مهم تر اسفار سفر قبله است که شرط رونده آنست
 که کعبه را زیارت کند و خود يك ركن از ارکان اسلام حج است و رسول علیه
 السلام گفته است : مَنْ مَاتَ (۱۲۸) ر) وَكَمْ يَحْجَّ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ
 ۱۵ نَصْرَانِيًّا . و حق تعالی در کتاب مجید خبر داده است کهه : وَتَدْعِي النَّاسَ حِجَّ
 الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^۴ . و دیگر سفر غزواست که سید علیه السلام گفته
 است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتر از جهاد با کفار .

پس سفر کردن برین غرض دینی و تبرک کردن بزرگان موقوف و مقصور
 باید و از اغراض دنیاوی پاك باید که طریقت و تجارت با هم ن سازند . و رونده باید
 ۲۰ که در سفر دنیا پیوسته حساب سفر قیامت میکند و همچنانکه در سفر ظاهر

۱ -- کاهه « در » درین از قام اناده و کتاب آن در حاشیه افزوده است .

۲ -- در نسخه اساس : زود ، بقیاس معنی جمله اصلاح شد .

۳- قرآن، سوره حشر (۵۹) آیه ۲ .

۴- قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱ .

- زاد^۱ و راحله راست دارند برای سفر^۲ آخرت نیز زاد و راحله^۲ راست میکنند تا وقت مرگ ضایع نماند . و باید که مرید در سفر چندانکه تواند رنج برخواستن نهد به بار کشیدن و خدمت رفیقان کردن و ایثار راحت یاران ببذل زاد و راحله کردن . و پیوسته باید که در راه برطهارت باشد و چون می رود بزبان ذکر میگوید و بدل از حقیقت سر می اندیشد و بیشتر برحج و غزو و زیارت شام موقوف دارد و باید که ۵ بکثرت سفر کردن تفاخر و تطاول ننماید که بیشتر بهایم پیوسته در سفر باشند اما بحکم بی خبری هیچ خطر ندارند . و جهد کند تا نماز از اوقات فوت نکند و حق وقت ضایع نگذارد و از حقیقت سفر با خبر باشد که صحت و غنیمت که سید عالم علیه السلام خبر داده است در سفر دینی است و در حرکت فکری در عالم آخرت اما چون برای غرض دنیاوی باشد و مسافر در حرکات (۱۲۸ پ) از مخفیات حقیقت ۱۰ غافل ماند حاصل او از سفر ال رنج و مشقت نباشد که سید عالم علیه السلام گفت : *السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ* . پس رونده باید که رنج سفر برای^۱ فایده دین و تحصیل علم بر خود نهد تا نعمتی مثمر باشد و مهتر علیه السلام چنین فرمودست که : *أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ* .
- ۱۵ پس مسافر مقبول عزیز آن است که مستفید باشد در حرکات خویشتن و طالب علم و حقیقت گردد در همه سفرها و بداند که رنجی که در راه خدای تعالی کشد بهتر از همه جهانست و خود بمقاصد بزرگوار نتوان رسیدن بی رنج و تعب ، قال الله تعالی : *كَمْ تَكُونُوا بِلَاغِيهِ إِلَّا بَشِقَّ الْأَنْفُسِ*^۳ . پس ارباب طریقت پیوسته مسافر باشند بقدم در دنیا برای مواضع عزیز و تبرک باشخاص بزرگ در ممالک زمین برای ۲۰ تحصیل اعتبار و اختیارات و بدل در آخرت برای تحصیل راحت رؤیت الهی و این

۱ - دراصل : زاد، بقیاس جمله و تکرار کلمه کمی پایین تر ، اصلاح شد .

۲-۲ ، در اصل: آخرت را نیز دو راحله ، بقیاس معنی جمله و تکرار عبارت ،

اندکی بیشتر و نیز کمی پایین تر ، اصلاح شد .

۳- قرآن، سوره نحل (۱۶) آیه ۷ .

سه اندیشه ببايد تا سفر مسافر بشرط باشد و خداوند تعالی بسفر صفت فرمودست که وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۱.

فصل پنجم [مواظبت بر سنن شرع]^۲

بدان که اصل همه ادبها مواظبت است بر سنن شرع مصطفی صلی الله علیه و سلم زیرا که سید عالم علیه السلام چنین خبر داده است که: **أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي** . و چون وی مؤدب از جهت حق بوحی گشت امت را بسننهای نیکو در شریعت پاک بی علت فرمود (۱۲۹ر) و هر که در سنن نبوی تأمل کند همه ادبها در وی پدید آید که هیچ ادب نیست زیادت از مواظبت بر سننهای نبوی . و ارباب طریقت جمله اخلاق و آداب از اخلاق انبیا گرفته اند و بطبع و هوای خویش هرگز اقتدا نکنند و برای نفس امّاره اعتماد نکنند و در همه احوال تتبع شریعت کنند و آداب از احوال سید علیه السلام آموزند لاجرم مختار اهل عالم این طایفه باشند. و سیرت این طایفه در آداب آنست که هرگز تتبع احوال دیگران نه کنند که سنت چنین است **إِنَّ مِّنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانَ الْمَضَائِبِ** . و پیوسته اسرار را حفظ کنند و هرگز افشای سر و اظهار عیب برادران نکنند و در وقت خدمت اینار نصیب یاران کند و تحمل اثقال برادران حلیه خویش سازند بی منت و رعونت . و در حضر باید که از آنچه یابد از مهمات دیگران قیام کند و حرمت مشایخ نگاه دارد . و در پیش بزرگان خردتران آواز بلند نکنند و بر هیچ کس تطاول نجویند و از تعدی و تفاحش و تفاخر احتراز کنند و بهمه وجوه طریق احترام و تواضع سپرند . و هر چه کنند و گویند بحکم ادب و حرمت بمیزان سنت مصطفی سخنه دارند و بآثار سلف اقتدا کنند . و در طریقت بهوای خویش هیچ بدعت و رسم نیارند و حرکات و مقالات مشایخ را قبله خود سازند . و بر کلمات و عبارات بزرگان طریقت بجهل انکار و

۱ - قرآن، سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۷ .

۲ - بقیاس سطر بعد افزوده شد .

اعتراض نکنند .

- و در وقت رفتن و آمدن در بقاع این طایفه حرکات عنیفه نکنند و چون در بقعه‌ای شوند بابتدا دست (۱۲۹ پ) راست فارغ دارند و سلام نکنند و ساکن ظاهر و خایف دل و بتأنی در روند و بدست چپ پای افزار بیرون کنند و در حال وضو مجدد کنند و آنکه مقیمانرا سلام گویند و بحرمت و ادب با سر سجاده روند و سه روز بیرون نشوند بعد از سه روز اگر دیرتر خواهند بود بخدمتی مشغول گردند .
- و در بقعه از هزل و مزاح بسیار احتراز کند و در وقت سماع و سفره همچندان حرمت بجای آرند که در وقت نماز و در همه احوال تیامن نگاه دارد و هیچ حرکت بوقت طهارت^۱ در جامه پوشیدن و بیرون کردن در میان جماعت انبساط ننماید . و وضو و طهارت را آداب بسیار است که حصر آن این کتاب را دراز گرداند و طالب را این مقدار کفایتست .

- و پیوسته در حضر و سفر مستفید و طالب و متأدب و خدوم باشد و در رفتن و گفتن و نشستن بر بزرگان تقدم نجوید و هر چند باشند متأخر شمارند خود را و احوال دل را رعایت کند که^۲ احوال نفس را . و طریقت را بشریعت پیراسته و شریعت را بطریقت آراسته دارد و نفس را بقید شریعت و طریقت بسته دارد . و در همه احوال و افعال باخلاق پسندیده و آداب نیکو متحلی باشند . و در همه اوقات نام نیک این طایفه و حرمت جمع و بقعه و رونق طریقت و قاعده نگاه دارد . و از مواضع تهمت صیانت کند . و خیانت را بامانت و هوا را بوفای کسل را بجهد و هزل را بجهد و جهل را بعلم و عادت را بحقیقت^۳ بدل کند . و چنان باشد که نظارگیان را (۱۳۰) بایشان نیک افتد و هیچ کس را از ایشان در غیبت نیوفتند ، اقتدا کرده

۱ - شاید چیزی از جمله افتاده باشد نظیر : نکند .

۲ - شاید بوده است : « نه » و یا « که » به چنین معنایی بکار رفته است .

۳ - کاتب روی کلمه « حقیقت » نشانه‌ای گذاشته و در حاشیه افزوده است : دل .

باشند بسید عالم علیه السلام ، هر کجا رسند آثار برکات و احوال خویش ظاهر کنند که سید عالم علیه السلام گفته است که نشان اولیای خدای عزوجل آنست که چون دریشان نظر کنند از خدای تعالی یاد آید. و بنای این طریقت بر ولایت است و این طایفه بهمت متحرک اند. پس چنان باید که خلایق را بایشان نیک افتد تا دعوی بحقیقت باشد که خدای تعالی صادقان را دوست دارد. ۵

خاتمه این کتاب

بدانکه این معانی و مهمات که ما بر طریق اختصار درین صوفی نامه یاد کردیم احوال و معانی است که این جمله در میان صوفیان باز یابد و موجود است. و این طایفه موصوف اند بدین احوال، و اگر کسی را دیده بر نیفتد آن از تیرگی دیده و تاریکی دل او باشد نه از خیانت این طریقت. و این جمله که نبشته شد از آنچه حقیقت ۵ قاعده تصوف است هم چنان است که قطره ای آب باضافت با بحری بنسبت کامل. و این جمله در یک شخص موجود باید تا آنکه که بر طریق مشایخت آن شخص را صوفی شاید گفتن. و چنان باید که صفت شود این معانی صوفی را که هر چه صفت نباشد عرض باشد بوقتی از اوقات یا بآفتی از آفات زایل شود که علم تادر ذکرست نسیان راه یابد چون علم عمل گشت هرگز بر نخیزد. پس این اخلاق از میان باید (۱۳۰ پ) که صفت صوفی شود تا هرگز زایل و متغیر نشود.

۱۰ و ما باول شرط کرده ایم که هیچ سخن غامض و مشکل که آنرا بشرح حاجت باشد درین کتاب ننویسیم و بدان شرط قیام کردیم و یکباره بر سخن ظاهر کفایت کردیم که چون این معانی در دل منقوش گردد خود حقایق از ینابیع آن دل متولد شود نا مکتوب و نامحفوظ. و اول تصوف این است که درین کتاب مکتوبست و نهایت تصوف آنست که این معانی نقش و رقم دل و حاصل حال گردد چنانکه در ۱۵ مرگ و زندگانی بر نخیزد که اول تصوف قول است و حقیقت احوال و چون حال

پدید آید تن و جان جمله زحمت شود . و حسین بن منصور حلاج را دران ساعت که بردار میکردند شبلی رحمة الله عليه از وی پرسید که: مَا لِتَصَوُّفٍ قَالِ أَوْلَاهُ مَا قَرَىٰ وَآخِرُهُ سَتَرِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، گفت : یا حسین تصوف چیست ؟ گفت : اول این است که می بینی و آخر پس سه روز به بینی که نه خبر ماند و نه اثر .

۵ و ما این کتاب بتازی نبشته ایم و از پرده اول و دوم و سوم درون رفته ایم ارباب حقیقت این معانی در کتاب عنصر باز طلبند تا باز یابند . و نهایت تصوف بقر است و فقر از قول و حال برتر است و آن در عالم الهیت روان باشد و نقش بی اثر در وجود عبارت و اشارت نیفکنده باشد . چون رونده صوفی میگردد آنگاه علم فقر در یابد چون ازان علم برخیزد از فقر نسیمی بوی رسد . و آن بابی است که این کتاب شرح آن برنماید و چون از عهده بشرط ابتدا (۱۳۱) بیرون آمدیم آن بهتر که کتاب هم اینجا کوتاه کنیم تا بر خوانندگان دراز نشود .

۱۰ ایزد تعالی مبارک کناد و خوانندگانرا توفیق بتحقیق دهاد و این معانی میسر کناد و بفضل و رحمت بی علت روزی کناد تا بعضی از آنچه در خاطرست بقلم آید بمدد رحمت الهی اِنَّهُ الرَّؤُوفُ الْمَنَّانُ الرَّحِيمُ الرَّحْمَنُ .

۱۵ قدمت الرسالة المعروفة بالتصفيّة

في احوال المتصوفة والحمد لله اولاً و آخراً

والصلوة على خير خلقه محمد وآله وصحبه

و عترته الطاهرين والسلام

۲۰ على يدى العبد الضعيف عبد الله بن احمد الاندوانى فى وقت الضحى من يوم الاربعاء [ع]

السابع من شهر ربيع الاول سنة سبع وسبع مائة غفر الله ذنبه و شكر سعابه

و تمت بحضرة صاحبہ بکرمہ (۱۳۱ پ)

تعليقات



تعلیقات

ص ۵ س ۱۲ ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ عَيْنَانِ وَهُمَا غَيْبٌ لِيُدْرِكَ بِهِمَا الْغَيْبُ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنِي قَلْبَهُ : در حدیقه الحقیقه (ص ۱۵۲) تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر آمده است :

ما من مؤمن الأوله اربعة عيون ، عينان في الرأس وعينان في القلب يبصر بها امور الغيب والشهادة، فاذا اراد الله تعالى بعبد خيراً فتح عيني قلبه. در احیاء علوم الدین (۳/۴۴) نیز می‌خوانیم : ما من عبد الا وله اربعة اعين : عينان في رأسه يبصر بهما أمر دنياه ، و عينان في قلبه يبصر بهما أمر دينه. نیز رك. ص ۱۲۶ كتاب حاضر. ص ۶ س ۵ روح حیوانی : « فلاسفه عموماً قائل به سه امر شده اند : قلب ، روح بخاری ، و نفس یا روح مجرد و گویند قلب عبارت از جسم لطیف صنوبریه الشكل است و مرکب روح بخاری است که روح حیوانی است و منشأ حیات و حس و حرکت است و در تمام حیوانات هست و ساری در تمام اعضای بدن است و روح بخاری مرکب نفس است که منشأ ادراکات کلیه و تعلقات بوده و ذاتاً مجرد است و بدین ترتیب روح حیوانی برزخ میان قلب و نفس ناطقه است و واسطه در تعلق نفس ناطقه به ابدان است و در مقام تعریف آنها گویند: روح حیوانی عبارت از بخار لطیف شفافی است که منبع آن تجویف قلب است و واسطه در تدبیر نفس است و روح انسانی امر لطیفی است که مستند عالمیت و مدرکیت انسان است و راکب و متعلق به روح حیوانی می‌باشد . » (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۸ - ۲۷۹ ، نیز

رك . ص ۵۹۷ : « نفس حیوانی » . افضل‌الدین محمد مسرقی کاشانی هم در رساله مدارج‌الکمال در موضوع روح و انواع آن نوشته است : « اما اجساد انسانی را روحی است یا بنده به آلات حسی ، و روحی است یا بنده درونی که قوت خیال و وهم خوانند ، و روحی خواهند و جوینده ، و روحی که بدان از جایی به جایی شود ، و روحی که مایه غذا را به جای خود رساند » (مصنفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، مدارج‌الکمال ۳۱) . « و باز طبیعت حیات را نفس حیوانی خواندند » (مصنفات افضل‌الدین ، ج ۱ ، عرض نامه ۳۹) .

ص ۶ س ۵-۶ روح ناطقه : اما توضیح نفس ناطقه - که گاه مرادف روح (کشاف اصطلاحات الفنون ۵۴۱ ، رسائل اخوان الصفا ۱۴۹/۳ ، اسفار ۴/۷۶) و روح الهی خوانده شده است (فرهنگ علوم عقلی ۲۷۹ ، ۲۸۱) - آن که « نفس را سه مرتبت است که در مرتبت کمال نفس ناطقه گویند و عقل و صورت نوعیه انسان هم نامند... وان النفس الناطقة عند الحکیم عبارة عن جوهر عقلي وحداني ليس في عالم العنصری ولا في عالم الاثيری و هو عالم السموات بل لا يتصور وجوده في عالم الاجسام لانه لو كان في عالم الاجسام لم يتصور ان يدرك وحدة الحق » (رسائل صدرا ص ۲۶۶ ، فرهنگ علوم عقلی ۶۰۰) .

ص ۶ س ۷ سپیده: سپیده در لغت بمعنی روشنی صبح صادق است و یا سفید آبی که زنان بر روی مانند (برهان قاطع) ولی در این جا بمعنی « سپیدی » است .

ص ۷ س ۱-۲ صفت خواهیم کردن : صفت کردن در این جا بمعنی وصف کردن و توصیف کردن است چنان که در کتاب هدایة المقلّمین فی الطب نیز می‌خوانیم: « و جالینوس کتابی کردست به حرکات معترض اعنی حرکات که بتوان صفت کردن مسرآن حرکت را چون سکندر زدن... » (ص ۶۰) ؛ « و گر همه را بجملة صفت کنی براین مثال آید » (ص ۸۸ ، نیز رك . ص ۸۹۳ فهرست لغات و ترکیبات) .

ص ۷ س ۸ هر کسی در حق ایشان عبارتی دیگر کمیند: در این جمله دیده می‌شود که فعل مربوط به « هر کسی » جمع آمده است و اگر جمله‌های بعدی را هم مربوط به آن بگیریم به همین صورت است . در صفحه ۷۹ نیز آمده است : « لاجرم هر ذاکری در خورد خود جزا یابند » . در قابوس نامه (ص ۱۶۸) می‌خوانیم :

« هر کسی که آن دیدند آن تاجر را ملامت می کردند . » . در شاهنامه نیز فعل
 « هر کسی » هم بصورت جمع مخاطب و هم بصورت جمع غایب بکار رفته است :

سپاه پراگنده گرد آمدند همه هر کسی داستانها زدند
 (۱۶۷/۳)

بر اندازه بر هر کسی می خورید به انجام و فرجام خود بنگرید
 (۲۱۳۶/۳)

شواهد دیگر : دیدند هر کسی (۶۲/۱) ، هر کسی خواندند (۱۵۹۱/۶) .
 سیاست نامه (ص ۲۶۱) : « هر کسی به خانه خویش باز شدند » (نقل از شاهنامه
 و دستور ۲۴۲ و ۵ ح) . « تا این نامه به دست مردمان افتاد و هر کسی دست بدو
 اندرزدند » (مقدمه شاهنامه ابومنصوری ، هزاره فردوسی ۱۳۵) . « و اندر این
 چیزهاست که به گفتار مر خواننده را بزرگ آید و هر کسی دارند تا از
 او فایده گیرند ؛ (ایضاً ۱۳۷) . « هر کسی خویشتن را دور کردند » (تاریخ
 بیهقی ۵۴) .

بر اسفندیار آفرین هر کسی بخوانند از اندازه افرون بسی
 (شاهنامه ۱۵۹۱/۶)

سپه را بفرمود تا هر کسی بازند کشتی و زورق بسی
 (شاهنامه ۱۸۴۸/۷)

بگفتند هر گونه ای هر کسی همانا پسندش نیامد بسی
 (فردوسی ، تاریخ بیهقی ۴/۵۴)

اما فعل مربوط به « هر کسی » مفرد نیز آمده است : « هر کسی شغل خویش کند »
 (تاریخ بیهقی ۱۵۸) .

هر کسی از ظن خود شد یارمن از درون من نجات اسرار من
 (مثنوی چاپ نیکلسون ، دفتر اول ص ۳ ، شواهد اخیر نقل از دکتر معین ، مفرد
 و جمع ۲۱۴-۲۱۵) .

حافظ نیز گفته است : « هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت » (ص ۵۶) .
 ص ۷ س ۸ عبارتی دیدگرکنند : عبارت کردن بمعنی تعبیر کردن و سخن
 گفتن بکنایت است (فرهنگ فارسی) در صفحه ۲۰ کتاب حاضر آمده است :
 « و قرآن از ان عبارت کرده : یا ایها الذین آمنوا ... » و نیز در صفحه ۱۰۱ :
 « چنانکه رسول علیه السلام عبارت کرد که ... » .

ص ۷ س ۱۰ والجاهلون لأهل العلم اعداء : این مصراع در دیوان منسوب به علی بن ابی طالب (ع) آمده است . (ص ۲) :

ابو هم آدم والام حواء ...

الناس من جهة التمثال اكفاء

والجاهلون لاهل العلم اعداء

و قيمة المرء ما قد كان يحسنه

در احیاء علوم الدین ۷/۱ بیت اخیر با دو بیت دیگر به نام علی (ع) ثبت شده است .

ص ۷ س ۱۴ تا باسیر هدايت افتد : با = به ، در کتاب حاضر مکرر دیده می شود :

« دست و پای از حرکت فرو ایستاده و حدقهها بسا قعر دماغ رفته » (ص ۵۹) ،

« بحکم تضرع با درگاه عزت رجوع کند » (ص ۸۰) ، « در روضات نعیم با

رؤف کریم بسپارند » (ص ۹۲) ، « با درگاه ماگریزید » (ص ۱۰۹) ، « آنکه

از خلوت با دعوت آمد » (ص ۱۰۹-۱۱۰) ، « بمراد و مقصود رسید و با خانه آمد »

(ص ۱۲۲) ، « و از عالم حس با سراپرده غیب و کله عقل خواست گریخت »

(ص ۱۳۰) ، « کدورت راه یابد ، از زیادتی با نقصان افتد » (ص ۱۳۵) ، « از

راه هوا با جاده وفا آید » (ص ۱۴۵) و بسیاری موارد دیگر . شادروان

ملك الشعراء بهار معنی این « با » را « به ، بسوی » نوشته اند و از جمله مثالهای

زیرین را آورده اند : « بوالحسن عقیلی را نزدیک پسر فرستاد به پیغام که : ما

را امروز مراد می بود که شراب خوردیمی و تو را شراب دادیمی اما بیگانه است

و ما مهمی بزرگ در پیش داریم ، راست نیامد ، بسعادت بازگرد که این حدیث

باری افتاد » (تاریخ بیهقی ۱۳۳) ؛ « از هندوستان کوهی برگیرد و بسوی

مشرق همی رود تا صور و ازان جا با ناحیت شمال فرود آید » یعنی بسوی ناحیت

شمال (حدود العالم ۱۹ ، نقل از سبک شناسی ۱/۳۸۸) . « سیم آنچه هر نوع از

چند تصنیف با دست همی آید و بسیاری همی افتد که متعلمی فصلی داند ولیکن

بوقت حاجت ندانده آن هست یا نه » (مقدمه روضة المنجمین شهردان بن ابی

الخیر ، نقل از سبک شناسی ۲/۱۵۹-۱۶۰) . حافظ نیز گفته است :

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

در نمازم خم ابروی تو بایاد آمد

(دیوان حافظ ۱۱۷)

ص ۱۰ س ۴ عَدَّ : عد بمعنی شمردن است : « درحد و عد آمدن : به شماره درآمدن » است

(فرهنگ فارسی) . جای دیگر نیز (ص ۱۱۲) در کتاب حاضر می‌خوانیم :

« خداوند تمالی هر چیزی را اندازه‌ای وعدی معین کرده است . »

ص ۱۴س ۴مدرج : جای رفتن و گذشتن و راه (منتهی‌الارب) روش ، طریقه ، مسلك

(فرهنگ فارسی) . در جای دیگر (ص ۸۷) از این کتاب نیز آمده است .

ص ۱۵س ۱۱فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ... : فضلت علی الانبیاء بست أعطیت جوامع الكلم و

نصرت بالرعب واحلت لی الفنائم و جعلت لی الارض طهوراً و مسجداً و ارسلت

الی الخلق کسافة و ختم بی النبیون (به روایت از ابوهریره ، الجامع

الصغیر ۶۳/۲ ، صورتهای دیگر آن هم در همین صفحه آمده است : نیز رك .

مسلم ۶۴/۲) . از این حدیث عبارت « جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً » نیز

جداگانه روایت شده است (الجامع الصغیر ۱۲۰/۱) ، « جعلت لی کل الارض

مسجداً و طهوراً » (کنوزالحقائق ، حاشیه الجامع الصغیر ۳۷/۲) نیز رك . بعثت

بجوامع الكلم و نصرت بالرعب ... (الجامع الصغیر ۱۰۵/۱) . در این بیت مثنوی

به قسمتی از همین حدیث اشاره شده است :

روکه سجده‌گاه مارا لطف حق پاک‌گردانید تا هفتم طبق

(مثنوی علاءالدوله ص ۱۸۱ س ۲۱ ، به نقل از احادیث مثنوی ۶۹)

ص ۱۶س ۱۳س شریعت راهیست و پیغمبر زنده‌آن : نهنده در این جا بمعنی واضع

و ایجادکننده است ، اسم فاعل از «نهادن» .

ص ۱۶س ۱۵س استغفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة ... : در جامع صغیر آمده است :

« افترقت الیهود علی احدى و سبعین فرقة و تفرقت النصارى علی اثنتین و سبعین

فرقة و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقة » (جامع صغیر ۴۰/۱) . « مأمون

گفت پیغامبر علیه السلام گفته است که « سفرفق امتی اثنی و سبعین فرقة ، الناجی

منها واحد . » « یعنی امتان من بعد از من هفتاد و دو گروه شوند ، و رستگاران

ایشان يك گروه باشند » (عوفی ، جوامع الحکایات ، نسخه خطی کتابخانه ملی

پاریس ، به شماره 95 Sup. Pers. ص ۱۰ ، الف) . « عن علی بن ابی طالب (ع)

قال : سمعت رسول الله - صلی الله علیه وآله - يقول ان امة موسی (ع) افترقت بعده

علی احدى و سبعین فرقة ، فرقة منها ناجية و سبعون فی النار ، و افترقت امة

عیسی (ع) بعده علی اثنتین و سبعین فرقة ، فرقة منها ناجية و احدى و سبعون

في النار ، و ان امتي ستفرق بعدى على ثلثة و سبعين فرقة ، فرقة منها ناجية و اثنتان و سبعون في النار (سفينة البحار : فرق) . مؤلف تبصرة العوام گوید : « پیغمبر علیه السلام گفته است که یهود پس از موسی به هفتاد و یک فرقت شدند و امت من به هفتاد و سه فرقت شوند ، جمله هلاک باشند ، الا یک فرقت که نجات یابند » (تبصرة العوام ۲۸ ، به نقل از چهارمقاله ۱/۷۹ ح ، ۲۴۲-۲۴۳ تع) . عدد هفتاد در شعر فردوسی اشاره به همین حدیث است :

خردمند گیتی چو دریا نهاد	برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی دراو ساخته	همه بادبانها بر افراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	بر آراسته همچو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و ولی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای

(چهارمقاله ۷۹)

نیز شعر مولوی و حافظ اشاره به همین موضوع است :

غیر هفتاد و دو ملت کیش او	تخت شاهان تخته بندی پیش او
---------------------------	----------------------------

(مثنوی ۳۱۷ س ۲۳)

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(دیوان حافظ ۱۲۵)

در اسرار التوحید (ص ۳۱۱-۳۱۲) آمده است : « قال النبی علیه السلام ستفرق امتی نیفاً و سبعون فرقة الناجی منهم واحدة و الباقون فی النار » . در ص ۲۰ همین کتاب التصفیه نیز می خوانیم : « ستفرق امتی علی نیف و سبعین فرقة » . ذکر عدد ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ را در این حدیث برای بیان تعدد و کثرت و شدت اختلاف و تفرقة امت شمرده اند نه آن که غرض تعیین و تحدید عددی حقیقی باشد (رک . دکتر احمد مهدوی دامغانی : نظری به عدد ۷۳ در حدیث « تفرقه » ، مجله ینما ۱۷ (۱۳۴۳) ۲۰۹-۲۱۲) .

ص ۱۷ س ۳ باز یافند : در جای دیگر از کتاب حاضر (ص ۲۲۷) نیز آمده است : « زقان از غیبت و دل از تهمت و بهتان خلاص یابد » . در این جا « باز یابند ، خلاص یابد » بمعنی « باز یابند ، خلاص یابد » است و ابدال « و ، ب » هم در

مورد این کلمه در دیگر متنهای قدیمی دیده می‌شود: « هر کس از آدمیان که بدین شهرستان رسد و بدین کوشکهای اندرآید و این عجایبها بیند و جهانیان را خبر دهد اگر خواهد که توانگر بیرون شود زیر بالین این تخت بکند و آنچه یاود برگیرد . » (مجمل‌التواریخ والقصص ۵۱۰) . « اگر او از وصول من خبر یاود ابواب تلاف و تکلف لازم شمرد » (کلیله و دمنه ۵/۴۰۴) . و با این همه می‌ترسم که عیاداً بالله خصمان میان من و ملک مجال مداخلت دیگر یابند والا بودیم ترا بنده همینیم ترا » (کلیله و دمنه ۹/۳۳۰) . « شیر فرهود که : این‌جا مقام کن که از شفقت و اکرام و مہرت وانعام مانصبی تمام یاوی » (کلیله و دمنه ۱۳/۷۳) . دربرهان قاطع « یاود = یابد » ، « یابند = یابند » آمده و به « یابنده = یابنده » هم اشاره‌ای شده است . در طبقات صوفیة انصاری می‌خوانیم : « شیخ الاسلام ما را گفت و وصیت کرد قدس‌الله روحه که از هر پیری سخنی یاد گیرید و اگر نتوانید نام ایشان یاد دارید تا بدان بهره یابید . » (طبقات صوفیه ، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از کتابخانه‌های ترکیه ، تاریخ ادبیات در ایران ۹۱۴/۲) . نیز از ماده « یاو » مشتقات مختلفی در ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الی علم احکام النجوم ، تفسیر عتیق سوراآبادی ، تفسیر اسفراینی ، روضة المنجمین شهمردان بن ابی‌الخیر و صدمیدان خواجه عبدالله انصاری بکار رفته است (رک . Lazard, La Langue des Plus Anciens Monuments de la prose persane, P. 139) .

ص ۱۷ س ۴ پس طریقت راهی است از میان شریعت برداشته: برداشتن در این جا ظاهراً بمعنی بریدن و جدا کردن و مشخص نمودن است و قریب به این معنی برای آن در لهجه مردم خراسان نیز هست . نظیر آن در این جمله اسرار التوحید بنظر می‌رسد: « ای جوان سه چیز از ما یاد دار، اول آن که چون یکی راموی برخواهی داشت دست و استره نمازی کن دیگر ابتدا درموی برگر فتن به جانب راست کن، و دیگری موی و شوخ که به استره از سر برداری نگاه دار تا چشم کسی بر آن نیوفتد (اسرار التوحید ۱۷۲) . « مردم در هفته شوخکن شود و موی بالیده ... چون به گرما به درآید موی بردارد و شوخ پاک کند ، (اسرار التوحید ۲۷۲ ، هر دو مثال به نقل از سبک‌شناسی ۴۲۵/۱) .

ص ۱۷ س ۱۱ رهبت : به فتح اول بمعنى ترسیدن است (المصادر ۲۸۲) .

ص ۱۷ س ۱۴ شروع : الشرع و الشروع : « در آب در آمدن و الشروع در کاری شدن ، (المصادر ۲۴۵) . شرعت الدواب في الماء شراً و شروءاً : به آب در آمدند

ستوران ، و شرع في الامر : بکاری در شد (منتهی الارب) .

ص ۱۸ س ۱ طروق ، طارق : « الطروق : آمدن به شب » (المصادر ۴۴) و به شب فرود

آمدن (منتهی الارب ، اقرب الموارد) . طارق اسم فاعل و به شب آینده است .

طروق (به فتح اول ...) بمعنی راهرو ، سالک نیز هست (فرهنگ فارسی) . در

اصطلاحات صوفیه نیز «طوارق» هست یعنی «آنچه وارد شود بر دل به بشارت یا به زجر

اندر مناجات در شب و آنچه وارد بر قلوب اهل حقایق شود از طریق سمع طوارق

گویند» (کشف المحجوب هجویری ۵۰۰، اللمع ۳۶۴، به نقل از فرهنگ مصطلحات

عرفاء ۲۶۲ - ۲۶۳) . در موطأ (۲/۹۵۱) نیز آمده است : اعوذ بوجه الله

الکریم ... من طوارق الليل والنهار الا طارقاً يطرق بخير .

طوارق زرننا والليل ساجی فما ابقين في التضييق صدراً

کلیات شمس ۳۰۴۶/۱

ص ۱۸ س ۲ جامه نمازی کردن : در موارد دیگر نیز نمازی کردن بمعنی پاک و طاهر کردن

در کتاب حاضر (ص ۱۲۶) آمده است : « پس همچنان که جامه نمازی باید تا

نماز بپوشند ... » گفت اکنون ترا غسلی باید آورد و جامه های نمازی مهیود

پوشید و بسر چهار سوی کرمانیان باید شد . « (اسرار التوحید ۲۱۲) ، نیز : « دست

و استره نمازی کن » ایضاً ۱۷۲ ، ابوحامد محمد غزالی گفته است :

ما جامه نمازی بسر خم کردیم وز خاک خرابات تیمم کردیم

شاید که در این میکرده ها دریا بیم آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

ص ۱۸ س ۹ نماز ضحی : ضحی یعنی چاشتگاه و نماز ضحی : نماز چاشت است (منتهی

الارب) . صلات (صلوة) ضحی : نماز چاشت (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۸ س ۱۵ سنن سنن پسندیده آید : سنن ، به فتح اول و دوم ، یعنی طریقه چنان

که گفته می شود : « استقام فلان علی سنن واحد » ای علی طریقه واحده و نیز

می گویند : « امض علی سننا » ای علی وجهك ؛ « مرا السهم فی سننه » ای فی

طریقه لم يتحول عن وجهه (اقرّب الموارد والمنجد) . اما سنن ، به ضم اول ، جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی راه و روش است و در اصطلاح فقه اسلامی یعنی گفتار و کردار و تقریر پیغمبر (وامامان : برای شیعه) .

ص ۱۹س انفس اماره : اصطلاح قرآنی است و اشاره است به این آیه : و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم (سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۳) . و اماره بمعنی بسیار امر دهنده است و در این مورد یعنی «اغواکننده به شر و خواهشهای نفسانی که آمر اعمال شیطانی است» .

پری گفتش اگر اماره باشد بتر از خوگوسگ صدباره باشد
(الهی نامه عطار ، به نقل از فرهنگ فارسی)

« نفس اماره مراد نفوس پست هستند که تابع هوا و هوس بوده و بر حسب دستورات مهلکه انسان را وادار به کارهای زشت می کنند و بالآخره روح انسانی را باعتبار غلبه حیوانیت نفس اماره گویند » ان النفس لاماره بالسوء ، (قبصری ص ۱۰ ، به نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۶) .

ص ۱۹س ۳ کالرأعی حول الحمی یوشک ان یقع فیه : در کنوز الحقائق آمده است : من رتع حول الحمی یوشک ان یواقعه (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۶۹/۲) ؛ نیز در صحیح بخاری (۳/۲) آمده است : من یرتع ...

ص ۱۹س ۴ الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبّهات : الحلال بین و الحرام بین و بینهما امور مشتبّهة (بخاری ۳/۲) . يقول الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتبّهات (مسند دارمی ۲/۲۴۵) . ان الحلال بین و الحرام بین و ان بین الحرام و الحلال مشتبّهات (مسند احمد ۴/۲۶۹) . ان الحلال بین و ان الحرام بین و بینهما امور مشتبّهات (سنن ابی داود ۳/۲۴۳) .

ص ۱۹س ۸ حسین منصور حلاج : حسین بن منصور حلاج صوفی معروف است که به سال ۳۰۹ هجری او را در بغداد کشتند . وی در بیضاء فارس متولد شد و در واسط رشد کرد و در جوانی در شوشتر مرید سهل تستری بود . همراه او به بغداد رفت و دران جا از محضر عمرو مکی و جنید نهاوندی بهره ها برد . بعد به

مکه رفت و به خلوت پرداخت. وقتی به بغداد برگشت افکار تازه او مورد قبول صوفیان بغداد نشد او هم جامعه صوفیان را از تن بیرون کرد و چندی در فارس و خراسان سیاحت کرد و بعد به هند و ترکستان و بقولی تا حدود چین رفت و با ملل و نحل مختلف آشنا شد. در بازگشت برخی کارها و افکار او و نیز ارتباطش با قرامطه و شیعیان هم صوفیه و هم فقها و هم وزیر خلیفه را دشمن او کرد. حلاج ناچار به خوزستان رفت و سه سال فراری بود تا او را گرفتند و محاکمه اش کردند که داعی قرامطه است و مذهب تاویل و اباحه دارد و به زندانش افکندند. چون در این مدت طرفدارانی یافت به دستور وزیر خلیفه بار دیگر به داوریش بردند و گفتند «اناالحق» گفته و ادعای خدایی کرده است و با وجود دفاع حلاج که مسلمان و مؤمن است پس از شکنجه های بسیار از قبیل تازیانه زدن و بریدن دست و پا، سرش را بریدند و تنش را سوختند و خاکسترش را به دجله فرو ریختند (۳۰۹ هـ). و او این مصائب را با خویش شدن داری عجیبی تحمل کرد (برای اطلاع بیشتر رک . L. Massignon— [L. Gardet], EI (2), III, PP . 99—104 و تحقیقات لویی ماسینیون در این باب بخصوص :

Massignon : La Passion d'Al — Hosayn Ibn Mansour Al — Hallaj .

2.Vols, Paris 1922

نیز رک . حکمتر زرین کوب : ارزش میراث صوفیه ۷۵-۷۹ .

ص ۱۹ س ۸ هی النفس غدا رة ان لم تشغلها تشغلک : در احیاء علوم الدین (۷۵/۴) نیز

آمده است : قال الحسین بن منصور الحلاج حین کان یصلب و قد سئل عن التصوف ما

هو؟ فقال : هی نفسک ان لم تشغلها شغلتک . نیز رک . ص ۱۰۸ کتاب حاضر :

هی النفس ان [لم] تشغلها شغلتک .

ص ۱۹ ص ۱۰ اقرار بمجالات مشغول کنند : « محال (اسم مفعول از احالة ، باب افعال از

ح و ل) بمعنی تغییر یافته از وجه راست است ، و بنابراین باطل » : « ملک

سوابق عهد را فرو گذاشت و محال دشمنان را در ضمیر مجال تمکن داد ،

(مجتبی مینوی ، کلیله و دمنه ۳۲۷ / ح ۱) . « از نهاد و سیرت بی عقلان و فعلهای

مجال رسته باشی و نیز در کدخدایی بسیار توفیر باشد » (قابوس نامه ۶۷) .

ص ۱۹ س ۱۱ دشخواری : دشخوار و دشخواری (= دشوار ، دشواری) در کتا بهای قدیمی فراوان است . دشخوار مرکب است از : دش (= دژ : بد ، زشت) + خوار (سهل و آسان) بر روی هم یعنی مشکل . « العسر : دشخوار شدن » (المصادر ۲۹۶) ، « الصعوبة : دشخوار شدن » (المصادر ۳۹۶) .

ص ۲۰ س ۱ طریقت عشقی : مثلثی مؤنث أمثل است بمعنی گزیده تر و بهتر و شریف تر . در فرهنگ نفیسی نوشته است : « الطریقة مثلثی : راه شبه به حق » .

ص ۲۰ س ۴ الایمان بضع و سبعون باباً : در روایات دیگر آمده است : الایمان بضع و سبعون شعبة فأفضلها قول لاله الا الله وأدناها امانة الاذی عن الطریق والحیاء شعبة من الایمان . (جامع صغیر ۱/۱۰۴) . الایمان بضع و ستون شعبة والحیاء شعبة من الایمان (بخاری ۱/۱۱) .

ص ۲۰ س ۴ ستغترق امتی علی ذیف و سبعین فرقة : رك . ص ۲۶۳ : ستغترق امتی علی لك و سبعین فرقة .

ص ۲۱ س ۱ الاسلام درجه والایمان فوقه درجه والتقوی فوق الایمان درجه والیقین فوق التقوی درجه : مناوی آورده است : الایمان درجه علی الاسلام و الاسلام درجه علی التقی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۹) .

ص ۲۱ س ۳ رونده : در این کتاب در اکثر موارد رونده بمعنی سالك و بجای آن بكار می رود و در دیگر متنهای صوفیه هم هست . در ص ۲۲ همین کتاب می خوانیم : « در سلوك طریقت خاص گردد و با روندگان مساعد آید . »

ص ۲۱ س ۳ يك منزل می گذارد : یکی از معانی « گذاردن ، عبور کردن و طی کردن » است :

بیابان گذارد به اندك سپاه شود شاه پیروز و دشمن تپاه

(دقیقی ، لغت نامه دهخدا)

بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بکسل

(دیوان منوچهری ۵۲)

ص ۲۱ س ۳ حرکت او در منزل دوم انجامیده تر می باشد : انجامیده اسم مفعول است از انجامیدن بمعنی انجام یافتن و اجرا شدن . در همین کتاب (ص ۱۲۸) نیز

آمده است : « رونده در راه هر چند مجرد تر و سبکبارتر آمن تر و راه بر وی انجامیده تر ، و مقصود از « انجامیده تر » در این جا « سهل تر » است .
 ص ۲۲ س ۶ من تقرب الي شبراً اقتربت اليه ذراعاً ... : قال الله تعالى اذا تقرب الي العبد شبراً تقربت اليه ذراعاً و اذا تقرب الي ذراعاً تقربت منه باعاً و اذا اتانى مشياً اتيته هرولة (جامع صغير ۶۹/۲) . قال الله تعالى يا ابن آدم ان ذكرتني في نفسك ذكرك في نفسي وان ذكرتني في ملا ذكرك في ملا خير منهم و ان دنوت مني شبراً دنوت منك ذراعاً و ان دنوت مني ذراعاً دنوت منك باعاً و ان اتيتني تمشى اتيتك اهرول (جامع صغير ۷۰/۲) . يقول الله عز وجل انا مع عبدي حين يذكرني فان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي و ان ذكرني في ملا ذكرته في ملا هم خير منهم و ان اقترب الي شبراً اقتربت اليه ذراعاً و ان اقترب الي ذراعاً اقتربت اليه باعاً فان اتانى يمشى اتيته هرولة .

(مسند احمد ۲/ ۲۵۱ ، ۳۱۶ ، ۴۱۳ ، ۴۳۵ ، به نقل از احاديث مثنوی ۹۱) .
 ص ۲۳ س ۶ معاذ جبل : منظور معاذ بن جبل از صحابه پیغمبر است و جزء انصار و فقيه بود . پیغمبر او را برای دعوت اهل يمن بدان دیار فرستاد . وی در برخی از جنگها شرکت داشت و سرانجام در سال ۱۸ هجری به مرض طاعون درگذشت ؛ نیز ر.ک. حلیة الاولیاء ۱/ ۲۲۸-۲۴۴ .

ص ۲۳ س ۷ اِيَّاكَ وَالتَّعَمُّقَ فَاِنَّ عِبَادَ اللَّهِ لِيَسُوؤُا بِمَتَنَعَةٍ مِّنْ : (جامع صغير ۹۷/۱ ، کنوز الحقائق حاشیة جامع صغير ۱/ ۱۲۷) . نیز ر.ک: مسند احمد (چاپ احمد محمد شاکر) ج ۱ ص ۹۲/۱۹۴ .

ص ۲۳ س ۱۳ رجولیت ز یعنی مردی و مردانگی . در قابوس نامه (ص ۱۳۳) آمده است : «هر چه در باب فروسیت و رجولیت بود پیاموختم» (نیز ر.ک: قابوس نامه ۲۰۵) . « حسین منصور را خواهری بود که در این راه دعوی رجولیت می کرد و جمالی داشت » (ص ۶۴ مرصاد الیهاد چاپ سنگی ، به نقل از بیت مصدری ۲۰) .

ص ۲۳ س ۱۷ آب نشسته را که غبار مختلطات از وی جدا شود صافی گویند : ظاهراً « آب نشسته ، در این جا به معنی آب ساکن است که در آن ته نشین و صاف شده باشد .

ص ۲۴س ۷ المتشبع بما لا يملك كلابس ثوبى زور : در جامع صغیر (۱۷۱/۲) چنین روایت شده است : المتشبع بما لم يعط كلابس ثوبى زور (نیزرك . كنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۸۱/۲ : المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی ۳/۶۰ دره جمع الامثال (ص ۵۱۲) آمده است : « كلابس ثوبى زور . قال الاصمعی انه الرجل یلبس ثياب اهل الزهد یرید بذلك الناس ویظهر من التخشع اكثر مما فى قلبه وفى الحديث المتشبع بما لا یملك كلابس ثوبى زور وهو الرجل یتكثر بما لیس عنده كالرجل یرى انه شعبان ولیس كذلك .»

ص ۲۴س ۸ بحسبت رعوذت از زهد خود دور کنند : « حسبت » در این جا ظاهراً بمعنی محتسبی و احتساب است یعنی نهی کردن از چیزهایی که در شرع ممنوع است .

ص ۲۴س ۱۳ اعلاها شهادة ان لا اله الا الله ... : یادآور قسمتی از این حدیث است : الايمان بضع وسبعون شعبه فأفضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ... (جامع صغیر ۱۰۴/۱ : نیزرك . ص ۲۶۹ کتاب حاضر) . در شرح تعرف (۳/۳۳) آمده است : الايمان بضع و سبعون باباً اعلاها شهادة ان لا اله الا الله وادناها اماطة الاذى عن الطريق ؛ نیز كشف الاسرار (۳/۷۴۸)

ص ۲۵س ۲ واصوف پوشیدن .. : وا = با ، از انواع ابدال « و ، ب » است (نیزرك . ص ۲۶۴ کتاب حاضر : « بازیاوند ») . در کلمه « با » بمعنی آش این ابدال دیده می شود شورا = شوربا . در اسرار التوحید ص ۲۱۲ آمده : « شیخ گفت : اکنون این را به مطبخی باید سپرد تا اصحابنا را امشب شکنجه وایی باشد مطبخی آن شکنجه وای بیخت ... شیخ گفت ... امشب خواجه وای حسن می خورد ، اما « با » حرف اضافه - که در این جا بصورت « وا » آمده - در دیگر کتابها نیز هست از جمله در ترجمه تفسیر طبری ، المدخل الی علم احکام النجوم (نسخه برلین) و تفسیر عتیق سور آبادی دیده می شود (lazard 139) : « پیکار می کنند و تو : یجادلونك ، « واشما : معکم ، « و اگروندگان : مع المؤمنین ، « کار زاری کنید و ایشان : قاتلوهم ، « آن کسها که از پیش ایشان بودند از کافران و اپیغمبران ایشان و بستود شدند بنگر ویدند : الذین قبلهم كفروا » (ترجمه تفسیر طبری) . « عطارد و انر نراست و اماده ماده ، (المدخل الی علم احکام النجوم) ، « واسعدی ... و انحسی قران کند ،

(المدخل) ، «اگر این درجه و درجه ... راست بوده» (المدخل) ، «مرد و زن مجامعه کنند» (المدخل) ، «آن کتاب را که و شاماست : لما معکم» (تفسیر عتیق سورآبادی، شواهد نقل از 424 لazard) . «واعلم وورع» (قابوس نامه ۱۶۲) .

ص ۲۵ س ۴ درآه : در لغت بمعنی ته، سرازیری، طبقه پایین و طبقه دوزخ است . «الدرك: تك دوزخ والنار؛ دركات : منازل اهل النار» (منتهی الارب) .

ص ۲۵ س ۷ من تشبهه بقوم فهو منهم : بعثت بین یدی الساعة بالسيف حتى یعبده الله تعالی وحده لاشريك له وجعل رزقی تحت ظل رمحی وجعل الذل والصغار علی من خالف أمری ومن تشبه بقوم فهو منهم (جامع صغیر ۱/۱۰۵) نیز «من تشبه بقوم فهو منهم» : (جامع صغیر ۲/۱۵۱) ؛ كنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۱۶۷ : نیز رك . كشف المحجوب ۵۱ ، ۲۲۹ ، ۵۴۱ ، مسند احمد ۲/۵۰ : سنن ابی داود ۴/۴۴) . در دیگر صفحات کتاب حاضر نیز (ص ۱۴۱، ۶۳) آمده است . یادآور مضمون این حدیث هم هست : لیس منامن تشبه بغيرنا (جامع صغیر ۲/۱۱۶) ، المعجم المفهرس ۲/۶۲) .

ص ۲۵ س ۱۸ من استوی یوماه فهو مغبون ومن كان یومه شراً من امسه فهو ملعون : در كشف المحجوب هجویری (ص ۲۵۷) آمده است : « پیغمبر صلح گفت : من استوی یوماه فهو مغبون هر کرا دو روز چون هم بود یعنی از طالبان وی اندر غیبی ظاهر بود باید که هر روز بهتر باشد و این درجت طالبان است»

ص ۲۶ س ۹ مرقع : در لغت : جامه پاره پاره بهم دوخته ؛ «در آن دکان پیرمردی نشسته است ، مرقعی پوشیده و درزی همی کند» (سیاست نامه چاپ اقبال ۶۱) . در تصوف جامه صوفیان که از اتصال قطعات مختلف و گاه رنگارنگ بهم ساخته می شد . نیز مرقعه : خرقة صوفیان است . در احیاء العلوم ۳/۳۴۸ شرحی مفید راجع به معنی و مقصود از مرقع و کیفیت آن آمده (قزوینی : یادداشتها ۳/۲۹۸) . به نقل از فرهنگ فارسی) ؛ نیز رك . فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۲۲ بیعد در باب خرقة و ص ۱۳۷ : کیفیت دوختن مرقعات .

ص ۲۶ س ۱۱ لكل مقام مقال : این مثل در بسیاری کتابها در ضمن نثر آمده است : در مقامات بدیع الزمان همدانی ، المقامة الجاحظیه ، ص ۷۵ آمده است : یا قوم لكل عمل رجال ، ولكل مقام مقال ، ولكل دار سكان ، ولكل زمان جاحظ نیز رك . جهانگشای

جوینی ج ۳ ص ۱۹ س ۱۰ (نقل از تعلیقات نفثه المصدر ۳۴۷) . ابن
الاعرابی گوید :

تحزن علی هداك الملک

فان لكل مقام مقالاً

(مجمع الامثال ۵۹۸ - ۵۹۹)

حافظ گفته است :

با خرابات نشینان زکرامات ملاف هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد

(دیوان حافظ ۸۵)

نظر کردم به چشم رای و تدبیر ندیدم به ز خاموشی خالصی

نگویم لب ببندو دیده بردوز ولیکن هر مقامی را مقالی

(امثال وحکم ۱۳۶۸/۳ - ۱۳۶۹)

ص ۲۶ س ۱۴ خمر طینه آدم بیده اربعین صباحاً : حدیث بدین صورت روایت شده است :

خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً (مرصاد العباد ۳۸) . این حدیث را بصورت :

خمر طینه آدم اربعین يوماً ، نیز آورده اند (فیه مافیه ۲۷) و خمر طینه آدم بیده

اربعین صباحاً (ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ : عوارف المعارف ۱۲۲) .

مولوی گفته است :

خلقت آدم چرا چل صبح بود اندران گل اندك اندك می نمود

(نقل از احادیث مثنوی ۱۹۷)

نیز رك . کلیات شمس ب ۳۲۹۵ ، ۱۸۳۱۳ ، ۲۷۸۰۹ : ایضاً ج ۷ ص ۴۷۹ .

ص ۲۶ س ۱۵ ، من اخلص لله اربعین صباحاً اظهر الله ینا بیع الحکمة من قلبه علی لسانه :

(نیز رك . ص ۱۰۱ کتاب حاضر) سیوطی نوشته است : من اخلص لله اربعین

یوماً ظهرت ینا بیع الحکمة من قلبه علی لسانه (جامع صغیر ۱۴۳/۲ ؛ نیز رك

ملحق احیاء علوم الدین ج ۵ ، عوارف المعارف ۱۲۱ : اربعین صباحاً) . مولوی گوید :

آن ینا بیع الحکم همچون فرات از دهان او روان از بی جهات

استاد فروزانفر نوشته اند : «تعبیر ینا بیع الحکم مأخوذ است از روایت مذکور که

مبنای کار صوفیان است در چله نشینی و اربعینیات ، نیز رك . حلیة الاولیاء ۱۸۹/۵

(احادیث مثنوی ۱۹۵ - ۱۹۶) . نیز رك . کلیات شمس ب ۳۳۱۱۷ : ایضاً ج

ص ۲۷ س ۱ تجرید: در اصطلاح تصوف بمعنی عاری شدن بنده است از قیدها و حجابهای مادی و ظلمانی و گسستن از ماسوی الله و توجه محض به ذات حق . خالی شدن قلب و سر سالک از ماسوی الله (تعریفات جرجانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۰) . مؤلف خود در رکن دوم ، وظیفه سوم ، درجه ششم ، در باب تجرید سخن گفته است .

ص ۲۷ س ۲ زفان: زبان . این کلمه بدین صورت در دیگر موارد از کتاب حاضر (ص ۱۲۰ ، ۲۰۴ ، ۲۲۷) نیز آمده است و در مثنهای قدیمی فراوان است : « و اگر کردگار بر زفان خداوند شرع بندگان را گستاخی شناختن راه خویش ندادی هرگز کس را دلیری آن نبود که در شناختن راه خدای عزوجل سخن گفتی ، (قابوس نامه ۱۱) . در هدایة المتعلمین فی الطب نیز هست : « و زفان آلت سخن گفتن ، (ص ۳۷) ؛ بعلاوه « زفان بردن ، زفان رفتن ، زفانك ، زفانه ، هم دارد (رك . هدایة المتعلمین ص ۸۸۸ ، فهرست لغات و ترکیبات ؛ نیز رك . 141 و 140 و 138 Lazard در فرهنگها ضبط دیگری از این کلمه دیده می شود که به ضم اول است یعنی : « زبان » :

سوفسطائی مشوخمش کن بگشای زبان معنوی را

(کلیات شمس ۷۵/۱)

در لهجه بخارایی هم زبان به ضم اول بکار می رود (لهجه بخارایی ۴۳-۴۴) .

ص ۲۷ س ۵ خانگه : مرکب از : خانه (خان) + گاه (پسوند مکان) که خانگاه معرب آن است . این کلمه در دیگر موارد این کتاب هم آمده است . در قابوس نامه نیز (ص ۲۵۴) می خوانیم : « تنها بسفر نشود و بخانگاه تنها در نرود . در شرح تعرف (۳۸/۱) نوشته است : « در خانگاه نشسته اند ، « در آن خانگاه پیری بود خانگاه دار ، (ایضاً ۵/۳) .

ص ۲۷ س ۹ دست گشادگی: بمعنی دست درازی و تجاوز است .

ص ۲۷ س ۱۲ خواجگی : یعنی سروری و ریاست و بزرگی و نیز دولتمندی : « مقصود شیخ از این فرمان این بود که آن باقی خواجگی و حجاب که در سراوست از وی فرو- ریزد ، (اسرار التوحید ۲۱۱) . « چون به خانگاه رسید از آن خواجگی و حجاب چیزی باوی نمانده بود ، (اسرار التوحید ۲۱۲) . « هنوز گاه آن نیامد که عمامه

خواجگی از سر بنهند» (کشف الاسرار ۵۰۴/۹). حافظ نیز گوید :
به ولای تو که گربنده خویشم خوانی از سر خواجگی کون و مکان بر خیزم
(دیوان حافظ ۲۳۱)

ص ۲۸ س ۶ با آخر عهد در شیت پوشید : « اختلاف کردند که شیت فرزند آدم بود یا نبود . بعضی گفتند از پشت آدم بود و از رحم حوا . و بعضی گفتند از پسری بود از آن آدم که او را ملحا خواندندی و این قول کعب است و این درست است - و هر گونه که بود - نیز خلاف کردند که رسول بود یا نه ، بیشتری بر آنند که رسول بود و صاحب شریعت ، و بر شریعت آدم کار کردی . پس آدم ، وی خلق را چهل و پنج سال دعوت کرد و به خدای بخواند ، و نبوت پیدا کرد ، و دو بیست و هفتاد سال دعوت می کرد و بسیار خلق می بود با وی از فرزندان آدم تا آنگاه مرگش آمد . و از پس وی جهان بت پرستیدن گرفت ، (قصص الانبیاء ۲۹) . «پس به آخر عهد ، آدم را فرزندی آمد ، و برایش نام نهاد و معنی آن هبة الله می باشد ، شیت سر یانی است ... و از بعد آدم شیت پیغامبر بود علیه السلام ؛ (مجملة التواریخ و القصص ۱۸۲-۱۸۳) .

ص ۲۸ س ۶ الهیت : یعنی خدایی و خداوندی . در موارد دیگر از کتاب حاضر نیز آمده است : «بجشمه سبحانیت الهیت غسل کرد ؛ (ص ۵۴) ؛ «در آن شب از هیبت کمال الهیت هیچ سخن نگفت» (کتاب التصفیه ص ۸۳) . در دیگر آثار نثر فارسی نیز آمده است : «دعوی الهیت جعفر کرد ، (جهانگشای جوینی ۱۵۲/۳) .

جهان متفق بر الهیتش فرومانده در کنه ماهیتش

(بوستان سعدی)

« در سه درتبه دیگر و راه معنی کشف شود و آن الوهیت و الهیت و الهیت بود ، در کشف الوهیت ناظر افعال حق بود ، و در کشف الهیت ناظر صفات حق شود ، و در کشف الهیت ناظر ذات حق شود» (المفید للمستفید با بافضل ۱۰۷) . «وما گویم که این قول کسانی گفتند که نه از شرف جوهر نفس آگاه بودند و نه الهیت را بشناختند» (زاد المسافرین ۴۴۳ ، در ص ۴۴۵ هم شش بار بکار رفته است ، چاپ برلین ، انتشارات کلاویانی) . « الهیت را با بشریت هیچ نسبت نیست » (مصباح الهدایة ۷۸) . شواهد اخیر نقل از بیت مصدری ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۴ ، ۲۶) . « کشتن صفات و تغیر احوال دلیل نفی الهیت گردد» (شرح تعرف ۱۵۴/۱ نیز رك . ایضاً ۹۷/۴) .

ص ۲۸ س ۸ اصلاب: جمع صلب است و صلب بمعنی اسمی یعنی استخوانهای پشت و تیره پشت پس اصلاب یعنی پشتها .

ص ۲۸ س ۹ هرکه آنجا بمصاحبت جمع آیند و ماجرای گویند: در این جا فعل «آیند» و «گویند» برای «هرکه» جمع آمده است . نظیر این در شاهنامه فردوسی نیز هست:

چنین گفت کای نامداران شهر زرای و خرد هر که دارید بهر

(۱۹۸۸/۷)

زما هر که خواهد همه مهترند بزرگند و با تخت و با افسرند

(نقل از شاهنامه و دستور ۱۸۲) (۹۸۹/۴)

به هندوستان هر که دانا بدند به گفتار و دانش توانا بدند

(شاهنامه ۱۸۱۶/۷)

تا بدانم که هر که زین شهرند چه سبب کز نشاط بی بورند

بی مصیبت به غم چرا کوشند جامه های سیه چرا پوشند

(هفت پیکر ، چاپ وحید ۱۵۴)

« بدان که هر که در لشکر تو اند ، بر تو جاسوسند » (کلیله و دمنه ، نسخه خطی کتابخانه جاراالله افندی ، استانبول ، مورخ ۵۵۱ ص ۱۲ . شواهد اخیر نقل از مفرد و جمع ۲۱۲-۲۱۳) .

ص ۲۸ س ۱۳ اطلل: به فتح اول و دوم یعنی نشانه خانه ویران و نیز خرابه و ویرانه که جمع آن اطلال ، طول است .

ص ۲۸ س ۱۶ شعیب: منظور شعیب نبی است که نام او در قرآن آمده است: « شعیب از فرزندان صالح پیامبر بود ... و مادرش دختر زاده لوط بود... اما اهل مدین بر دین ابراهیم بودند ، و پس از آن کافر شدند ، و بت پرست گشتند . و سبب کفر ایشان این بود که به ترازو و کیل نقص می کردند ، و پیامبران ایشان را بازمی داشتند و به خدای بیم می کردند ، و فرمان نکردند و گفتند ما آن خدای را نخواهیم که ما را از این بازدارد ، و بتان را به خدایی گرفتند ، و می پرستیدند تا آنکه که حق تعالی شعیب را به ایشان فرستاد . شعیب علیه السلام ایشان را

دعوت کرد به خدای تعالی و از آنچه می‌کردند باز می‌داشت، اندکی بدو بگرویدند و بیشتر منکر شدند، و شعیب ایشان را پند می‌داد، و می‌گفت: یا قوم من خدای را یکی گوئید و در کیل و ترازو نقصان مکنید. فرمان نکردند. و پنج سال شعیب اندر میان ایشان معجزه می‌نمود و دعوت می‌کرد، نپذیرفتند. با ایشان مدارا می‌کرد هیچ سود نداشت...» (قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۳. بقیة سرگذشت شعیب درازست تا جایی که موسی به نزد وی می‌آید و داماد او می‌شود، قصص الانبیاء ۲۴۲ - ۲۴۵، ۱۵۷ - ۱۵۸؛ نیز ر. ک. قصص قرآن ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۸-۱۳۰).

ص ۲۸س ۱۸ پیری نباید تا خرّقه در مریددی پوشاند: در باب خرّقه و خرّقه پوشاندن ر. ک. فرهنگ اشعار حافظ ۱۲۲/۱ - ۱۵۹ بخصوص ۱۲۸ - ۱۳۰ «شرایط پوشاننده خرّقه»، و ص ۱۳۰-۱۳۲ «شرایط پوشاننده خرّقه».

ص ۲۹س ۵ سلمان: منظور سلمان فارسی است از صحابه مشهور پیغمبر که در شرح

احوال او بسیار سخن رفته است و قهرمان ملی ایران دوره اسلامی است. مختصر آن که گویا در قریه‌ای در اطراف اصفهان به دنیا آمده سپس به شام وادی القری سفر کرده و در آن جا به اسلام مشرف شده است و در سال ۶۵۵ میلادی (= ۳۶ هـ.) درگذشته است (الاعلام ۱۶۹/۳). وی به سلمان پاک نیز شهرت دارد و در نزد اهل فتوت یکی از بزرگان و کسی است که پس از علی بن ابی‌طالب چهارمین کمر بسته است و هفده تن دیگر رؤسای اصناف را او کمر بسته است. در عراق نزدیکی ایوان کسری و بغداد مکانی است به نام «سلمان پاک» که گویند سلمان در آن جا مدفون است. راجع به او ر. ک. حلیة الاولیاء ۱۸۵/۱ - ۲۰۸؛

Massignon, Salmān Pāk et les prémices spirituelles de l'Islam Iranien (Publication de la Société d'Études iraniennes, no. 7), Paris 1934.

Massignon, La "Futuwwa", ou, pacte d'honneur artisanal, entre les travailleurs musulmans au Moyen-Âge, La Nouvelle Clio, IV, Bruxelles 1952, 171-198.

G. Levi della Vida: Ei(1), "Salmān al-Farisi".

irène Mélikoff, Abū Muslim, Le "porte-hache" du kho-

rassan dans la tradition épique Turco-Iranienne, Paris 1962.

کتاب «سلمان پاک» که ذکرش گذشت - بتوسط آقای دکتر عبدالرحمن بدوی در مجموعه‌ای به نام «شخصیات قلقة فی الاسلام» (ص ۱-۵۸) چاپ قاهره ۱۹۴۶ به عربی ترجمه شده است و نیز آقای دکتر علی شریعتی آن را به عنوان «سلمان پاک و نخستین شکوفه‌های معنویت اسلام ایران» به فارسی برگردانده‌اند، چاپ مشهد ۱۳۴۳ .

ص ۲۹ س ۵ خباب : در نسخهٔ اساس «خباب» است که به «خباب» اصلاح شد زیرا «خباب بن الارت» ، یکی از اهل صفة ، در این جا منظورست . البته «خباب» (با حاء مهمله) را هم یکی از صحابه شمرده‌اند و در تفسیر اسفراینی از او نقل شده (فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار ج ۱ ص ۷۹) نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا ؛ ولی «خباب بن الارت» که در این جا مورد نظرست کتبه‌اش ابو عبدالله و از فقرای مهاجرین و از اسیران دورهٔ جاهلی بوده است که در مکه فروخته شد . در سال ششم بعثت اسلام آورد و چون اسلام خود را آشکار کرد در این راه رنج فراوان کشید . در جنگها از جمله واقعهٔ بدر حاضر بود و در کوفه به سال ۳۷ هجری درگذشت . تاریخ وفات او را ۱۹ ه . هم نوشته‌اند که اولی صحیح است . خباب ملازم و مجالس پیغمبر بود و او را جزء اهل صفة نام برده‌اند (حلیة الاولیاء ۱/۱۴۳-۱۴۷ ، ۳۴۴ ، ۳۵۹ ، ۳۹۹ ؛ لغت نامه) در زهد او نوشته‌اند که هنگام مرگ بواسطهٔ مالی که داشت گریه می‌کرد .

ص ۲۹ س ۵ بلال : منظور بلال بن رباح حبشی نخستین مؤذن است در اسلام که با پیغمبر به مدینه هجرت کرد و در دمشق به سال ۲۱ ه . (۶۴۱ م) درگذشت ؛ ر.ک . حلیة الاولیاء ۱/۱۴۷-۱۵۱ .

ص ۲۹ س ۶ بودردا : ابوالدرداء الخزرجی الانصاری ، از صحابهٔ پیغمبر است که از بزرگترین علمای قرآن شد و امام و قاضی دمشق گردید . ابوالدرداء عویمریکی از صحابهٔ بزرگ و فقیهی عاقل و حکیم بود . مشهور است که پیغمبر در بارهٔ او فرموده است : عویمر حکیم امتی . ابوذر غفاری بدو گفته است : زمین بر نداشت و آسمان سایه نیفکند بر کسی که داناتر از تو بود . و او یکی از گرد آورندگان

قرآن است . از معاذ بن جبل وقت مرگ نصیحتی خواستند ، گفت : دانش را از ابوالدرداء طلبید . وی در همه غزوات رسول حضور داشت جز احد که در حضور او در احد اختلاف است . عمر او را قضای دمشق داد . وفاتش در ۳۲ هجری بود گاهی آن را در ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ ه . و گاهی پس از جنگ صفین به سال ۳۸ یا ۳۹ هجری نوشته اند و گفته اند که در خلافت عثمان از دست معاویه قضای دمشق را برعهده داشت ولی روایت نخستین (یعنی سال ۳۲ ه .) را درست شمرده اند (خلاصه از لغت نامه دهخدا) . نیز رك . حلیة الاولیاء ۲۰۸/۱-۲۲۷ :

A. jeffery, EI(2), I, 113-114 در این مقاله نیز سال وفات او ۶۵۲ م. = ۳۲ ه . و محل درگذشتش دمشق نوشته شده است .

ص ۲۹ س ۶ عمّار : عمار بن یاسر منظور است که از صحابه پیغمبر و از جمله نخستین طرفداران علی (ع) بود و در میان صحابه به اطلاع از سنت رسول و فقه و فتوی شهرت یافت در واقعه جمل شرکت داشت و عایشه را به بصره برد در صفین در راه وفاداری به علی کشته شد (۳۷ ه . = ۶۵۷ م) . برای تفصیل بیشتر رك . حلیة الاولیاء

H.Reckendorf, EI(2), I, 448; ۱۴۳-۱۳۹/۱

ص ۲۹ س ۶ صهیب : صهیب بن سنان از صحابه پیغمبر که پدرش از اشراف دوره جاهلی بود و کسری او را والی بصره گردانید . محل سکونت خانواده وی سرزمین موصل بود . رومیان بدین ناحیه حمله بردند و غارت کردند صهیب در خردی گرفتار شد و در میان آنان رشد کرد تا یکی از بنی کلب او را خرید و به مکه آورد . عبدالله بن جدعان التیمی وی را خرید و بعد آزادش کرد . صهیب در مکه اقامت جست و به کسب و تجارت پرداخت و از این راه مالی فراوان بدست آورد . وقتی اسلام ظهور کرد صهیب مسلمان شد و چون پیغمبر قصد مدینه کرد مشرکان قریش مانع عزیمت صهیب شدند و می گفتند : وقتی بدین دیار آمدی بینوا بودی و اینک که دارایت بسیار شده است قصد رحیل داری ؟ صهیب گفت : اگر مالم را بجای بگذارم رهایم می کنید ؟ گفتند : آری . صهیب چنین کرد . چون این خبر به رسول رسید فرمود : صهیب سود برد . صهیب در جنگهای بدر و احد و دیگر مشاهده حاضر بود و در مدینه به سال ۳۸ ه . در گذشت . به صهیب رومی شهرت داشت و این حدیث راجع به اوست که روایت کرده اند (طبقات ابن سعد ۱۶۱/۳ ؛ ابن عساکر ۴۴۶ ...) :

أنا سابق العرب، وصهيب سابق الروم، وسلمان سابق فارس، و بلال سابق الحبشة (الاعلام ۳/۳۰۲). صهيب را يکی از اهل صفه شمرده اند (کشف المحجوب ۹۸).
نيزرك . حلیة الاولیاء ۱/۱۵۱-۱۵۶.

ص ۲۹س ۱۶ بعثت لاقسم مكارم الاخلاق : انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق (كنوز الحقائق ،
حاشیة جامع صغير ۱/۱۰۵). انما بعثت لاتمم صالح الاخلاق (جامع صغير ۱/۸۶؛
كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱/۱۰۵). اين حديث در صفحات بعد كتاب
حاضر هم آمده است .

ص ۳۰س ۴ ان من العلم كهيئته المكنون لا يعرفها الا لعلماء بالله : در كنوز الحقائق آمده
است : ان من العلم كهيئته المكنون (حاشیة جامع صغير ۱/۱۰۲). در اللآلئ
المصنوعة (۱/۲۲۱) نیز آمده است: ان من العلم كهيئته المكنون لا يعلمه الا اهل
العلم بالله .

ص ۳۱س ۵ من اصبح وجعل همومه هماً واحداً كفاه الله : در ديگر صفحات كتاب هم
آمده و ياد آور اين حديث است : من اصبح وهمه غير الله فليس من الله ومن اصبح
لايهم بالمسلمين فليس منهم (جامع صغير ۲/۱۴۷). در كتاب فيه ما فيه آمده
است: وقال عليه السلام : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله سائر همومه ، هر كرا
ده غم باشد غم دين را بگيرد حق تعالى آن نه را بى سعى اوراست كند» (فيه ما فيه
۱۸۴). آقاى فروزانفر راجع به آن نوشته اند : «حديث نبوى است و در كتاب
التعرف و شرح آن چاپ لكنهو ج ۴ ص ۶۰ نقل شده و مضمون آن در حديث
ديگر بدين عبارت : من انقطع الى الله كفاه - آمده و آن حديث را در نوادر الاصول
ص ۴۶ مى توان يافت» (فيه ما فيه ۳۳۷).

گفت رو هر كوغم دين برگزید باقى غمها خدا از وى برید

(مولوى)

ناظر است به مضمون اين حديث : من جعل الهموم هماً واحداً كفاه الله هم
دنياه و من تشعبت به الهموم لم يبالي الله فى أى أودية الدنيا هلك ، مستدرک حاكم
ج ۲ ص ۴۴۳ . (فروزانفر ، احاديث مثنوى ۱۳۶) ؛ نيزرك . ياد داشت بعد.
درسنى ابن ماجه (۲/۲۷۲) هم آمده است : من جعل الهموم هما واحداً هم المعاد
كفاه الله هم دنياه و من تشعبت به الهموم احوال الدنيا لم يبالي الله فى أى اوديته هلك .

ص ۳۱ س ۱۱ ومن انقطع الى الله كفاه الله...: من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها (كنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۱۶۶/۲). من انقطع الى الله كفاه.. (نوادر الاصول ۴۶ به نقل فروزانفر، فيه مافيه ۳۳۷)؛ نیز رك. یادداشت پیشین: من اصبح وجعل همومه همأ واحداً... ص ۳۴ س ۱ نبشتن: نوشتن، در پهلوی nipishtan است. ضبط بالا متأثر از اصل کلمه است و صیغه‌های مختلف آن در متنهای فارسی آمده است از جمله: «بر مؤخر دماغ یکی درزست بر مثال حرف لام بزفان یونانی و حرف لام یونانی به نبشتن بر این صفت بود...» (هدایة المتعلمین ۴۲؛ نیز رك. قابوس نامه ۵۲۷: نبشتن، نبشته، نبشتها، نبیس، نبیسند، نبیسنده). در باب ریشه نوشتن، نبشتن و ابدال «و، ب، رك. برهان قاطع ۱/۲۲۰۱/۴ ح: Lazard 139.

ص ۳۴ س ۱۲ ولا تظرد الدين يدعون ربههم...: همین آیه در مورد اهل صفة در عوارف المعارف هم نقل شده است (رك. ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵) و در دیگر کتابها از جمله حلیة الاولیاء ۳۴۴/۱، ۱۴۶/۱ که حاوی روایت مورد نظر نیز هست.

ص ۳۵ س ۱ طلب درویشی کردی بی معلوم: معلوم کنایه از مال و نیز بمعنی وجه، پول، زر، درم، دینار است: «گفتم (درویش را): مگر معلوم ترا دزد نبرده گفت: بلی بردند، ولیکن مرا با آن الفتی چنان نبود...» (گلستان چاپ فروغی یادداشتهای قزوینی ۳۰۵/۳؛ نقل از فرهنگ فارسی). پس بی معلوم در این جا یعنی بی چیز و بینوا. در اسرار التوحید (ص ۲۸۳) می خوانیم: «بگو درویشان را بی برگی است و چیزی معلوم نیست که بکار برند.»

ص ۳۵ س ۱ در مساعدت او بر خاك فشستی: مساعدت در این جا یعنی همراهی کردن.

ص ۳۵ س ۲ الیہی مسکین جالس مسکینا: در احیاء علوم الدین (۲۰۷/۲) آمده است: کان سلیمان علیه السلام فی ملکہ اذا دخل المسجد فرأی مسکینا جلس الیه وقال: مسکین جالس مسکینا. و نیز در شرح تعرف (۲۲/۴) عین روایت مذکور در متن راجع به اعاشة سلیمان (ع) از راه زنبیل بافتن و فروختن و بادرویشان نشستن آمده است. ص ۳۵ س ۷ اصحاب تمه: آنچه در صفحه ۲۹ و ۳۴ هم راجع به بعضی از صحابه آمده اشاره است به اصحاب صفة. اصحاب صفة جمعی از پارسایان صدر اسلام، بخصوص از مهاجران غریب، بوده اند که در صفة مسجد رسول بسر می بردند و پیغمبر در

امر معاش به آنان کمک می فرموده است و یا مهمان مسلمانان می شده اند . برخی نیز به کسب می پرداخته اند و چون بعضی از غریبان که به مدینه وارد می شده اند اگر تمکنی هم داشته اند پیش از آن که مسکنی بیابند به اهل صفة می پیوسته اند و بعد مسکن و مأویایی یافته از آنان جدا می شده اند ، عدّه اهل صفة زیاد و کم می شده است و آنان را تا چهارصد نفر و بیشتر شمرده اند . بعضی از اصحاب صفة بسیار مشهورند مانند سلمان فارسی و ابوذر غفاری و صهیب بن سنان و بلال بن رباح . بعضی صوفیه را بازماندگان اهل صفة شمرده و اصل لفظ صوفی را نیز از این کلمه پنداشته اند (کتاب اللمع فی التصوف ۲۷ و عوارف المعارف سهروردی : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵) ولی بر این انتساب ایرادی وارد کرده اند که اگر صوفیه به اهل صفة منسوب بودند بایستی « صفی » نامیده شوند . مؤلف کشف المحجوب (ص ۹۸-۹۹) نوشته است : « شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین السلمی رض که نقال طریقت و کلام مشایخ بودست تاریخی کردست مراهل صفة را مفرد و مناقب و فضایل و اسامی و کنا بیاورده . » (برای اطلاع بیشتر در باره این گروه رک . ص ۱۳۰ کتاب حاضر ؛ کشف المحجوب ۹۷-۱۰۷ ؛ عوارف المعارف : ملحق احیاء علوم الدین ۶۵/۵-۶۶ ؛ حلیة الاولیاء ۳۳۷/۱ ؛ بعد ؛ تاریخ تصوف در اسلام ۳۸ ؛ فرهنگ اشعار حافظ ۳۱۲/۱-۳۱۶ ؛ ارزش میراث صوفیه ۵۵-۵۶ ؛ W. Montgomery Watt, Ei (2), I, 266-267

ص ۳۵ س ۱۰ نظاره گاه : بمعنی محل نظر و توجه مرکب از : نظاره + گاه (پسوند مکان) .

ص ۳۵ س ۱۲ پیوسته در میان آدمیان سیصد و اندکس باشند که قوام عالم بدیشان باشد :

یاد آور این روایت ابوابراهم بخاری است در شرح تعرف (۳۶/۱) : « در اخبار آمده است که هیچ وقت این امت از چهارصد مرد ابدال خالی نباشند و از این چهارصد چهل مرد اوتادند یعنی میخهای زمین اند چنان که خدای کوهها را میخ زمین خواند گفت والجبال اوتاداً اگر کوهها نیستندی زمین را آرام نبودی و اگر این اوتاد نیستندی از شومی معصیت عاصیان عالم خراب گشتی . »

ص ۳۵ س ۱۵ ان لله عباداً ماهم بانبياء ولا شهداء يغبطهم الا نبياء والشهداء . . . :

ان لله عباداً ليسوا بانبياء لكن يغبطهم النبيون والشهداء لقربهم و مكانتهم عند الله

عزوجل (شرح بحر العلوم طبع هند ، دفتر سوم ص ۳۱۰) .

سخت پنهان است و پیداحیرتش جان سلطانان جان درحسرتش

(مولوی)

(نقل از احادیث مثنوی ۱۰۵)

نیز رك. احياء علوم الدين (۲/۱۵۸) ؛ درمجمع الزوائد آمده است (۱/۱۲۶) :

النبي (ص) قال اني لاعرف ناساً ما هم أنبياء و لاشهداء ينبطهم الانبياء و الشهداء بمنزلتهم يوم القيامة . نیز رك. یادداشت بعد .

ص ۳۵ س ۱۸ و هریکی را منبری بنهند از نور قسا آندجا سخن گویند. فقام عمر الخطاب

فقال يا رسول الله صفهم لنا : در حديقه الحقيقه تأليف ابوالفتح محمد بن مطهر (ص ۱۲۸) آمده است : وان لله تعالى في الارض عباداً قلوبهم انور من الشمس و فلهم فعل الانبياء و هم عند الله افضل من الشهداء ليس لهم في الدنيا من الدنيا قليل ولا كثير ، رضوا بما قسم الله لهم و رضى الله عنهم . فقال ابن عمر : من هم يا رسول الله ؟ قال الزاهدون في الدنيا و الراغبون في الآخرة و الراضون بقضاء الله و قدره . اما جمله اول یادآور روایات زیرین است : قال الله تعالى المتحابون في جلالی لهم منا بر من نور يغبطهم النبيون و الشهداء (جامع صغير ۲/۶۹) . قال الله تعالى حقت محبتی للمتحابين في و حقت محبتی للمتواصلين في و حقت محبتی للمتناصحين في و حقت محبتی للمتزاورين في و حقت محبتی للمتباذلين في المتحابون في على منا بر من نور يغبطهم بمكانهم النبيون و الصديقون و الشهداء (جامع صغير ۲/۶۹) . « و پیغمبر گفت صلعم ان من عباد الله لعبادا يغبطهم الانبياء و الشهداء قيل من هم يا رسول الله و صفهم لنا لعلنا نحبهم قال عم قوم تحابوا بروح الله من غير اموال و لا اكتساب و جوههم نور على منا بر من نور لا يخافون اذا خاف الناس و لا يحزنون اذا حزن الناس ثم تلا الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون » (كشف المحجوب ۲۶۸) . نیز رك. احياء علوم الدين ۲/۱۵۸ و ص ۹۱ كتاب حاضر : « در حديث است كه جماعتی باشند از امت احمد در اين جا وصف « الزاهدون في الدنيا و الراغبون في الآخرة » یادآور اين روايت است : قيل يا رسول الله من يؤمر بعدك قال ان تؤمروا أبابكر رضى الله عنه تجدوه اميناً زاهداً في الدنيا راغباً في الآخرة (مسند احمد ۱/۱۰۹) .

ص ۳۶ س ۴ اولئك مصابيح الدجى ودينا بجمع الحكمة : كانوا ينافي العلم مصابيح الهدى ،
 فاولئك ائمة الهدى مصابيح العلم (دارمى ، مقدمه ۲۷ ، نقل از المعجم المفهرس
 . (۲۳۹ / ۳) .

ص ۳۶ س ۶ يدخلون من امتى الجنة سبعون ألفاً بغير حساب : روى عن النبى (ص) من
 وجوه انه قال يدخل الجنة من امتى سبعون ألفاً لا حساب عليهم فقال عكاشة بن
 محصن يا رسول الله ادع الله أن يجعلنى منهم فقال أنت منهم و دعاه فقمام رجل
 آخر فقال يا رسول الله ادع الله لى أن يجعلنى منهم فقال سبقك بها عكاشة (الاستيعاب
 فى معرفة الاصحاب ، چاپ حيدرآباد ج ۲ ص ۵۰۸ ؛ مسند احمد ج ۱ ص ۲۷۱ ،
 ۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۵۴ ، ج ۲ ص ۳۰۲ ، ۴۰۰ ، ۵۰۲ ؛ رساله قشيره طبع
 مصر ص ۷۶ ، به نقل از احاديث مثنوى ۱۳۰ در شرح بيت زير از مولوى) .
 آن چنان بگشايدت فرشاب كه گشود آن مژده برعكاشه باب

سألت الله الشفاعة لامتى فقال لك سبعون ألفاً يدخلون الجنة بغير حساب و لا عذاب
 قلت رب زدنى فحالى بيديه مرتين وعن يمينه وعن شماله (جامع صغير ۲/۲۴) .
 قال يدخل الجنة سبعون ألفاً من امتى بغير حساب (مسند دارمى ۲/۳۲۸) . يدخل
 الجنة من هؤلاء سبعون ألفاً بغير حساب هم الذين لا يسترقون ولا يتطيرون ولا
 يكتوون و على ربهم يتوكلون فقال عكاشة بن محصن : أمنهم انا ؟ الخ . (بخارى
 ۱۱/۴-۱۲) . نيز رك . حلية الاولياء ۲/۱۳ .

ص ۳۶ س ۷ جلباب : يعنى چادر زنان و جامه فراخ و گشاد ، و جلباب توكل ظاهراً بمعنى جامه
 توكل است . در احياء علوم الدين (۲۱۶ / ۱) نيز «جلباب الحياء» بكار رفته است :
 و قال صلى الله عليه وسلم : من ألقى جلباب الحياء فلا غيبة له .

ص ۳۶ س ۹ روز حشر پنهان بروند در حواصل اشكال مرغمان سبز پنهان شوند :
 ظاهراً اشاره است به حديث : ارواح الشهداء فى حواصل طير خضر ، كه استاد
 فروزانفر بيت زيرين از مولوى را (كليات شمس ۳۳۲۳۲ / ۷) ناظر بدان
 دانسته اند (كليات شمس ج ۷ ص ۱ / ۶ ح) :

ارواح برفلكند پران بقول نبى ارواح امتنا فى اطيير خضر
 در مسند احمد (۳۸۶ / ۶) نيز آمده است : ان ارواح الشهداء فى طائر خضر .

در كشف الاسرار (۴۱۷/۱) نیز می‌خوانیم : « مصطفی (ص) گفت : ان ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تسرح فی ثمار الجنة و تشرب من انهارها ، و تأوی باللیل الی قنادیل من نور معلقة بالعرش ، نیز رك : ۳۴۹/۲ ؛ ۹۱/۶ .

ص ۳۶س ۱۵ لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه در کتاب فیہ ما فیہ آمده است : « كنت له سمعاً و بصرأ ، حاصل گشت و این مقامی است سخت عظیم ، (ص ۱۲۳) . آقای فروزانفر در تعلیقات نوشته اند : « ار حدیث قدسی مشهور که به وجوه مختلف روایت کرده اند و ازان جمله به طریق ذیل : لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت له سمعاً و بصرأ و یداً و مؤیداً که هجویری در كشف المحجوب (چاپ لنین گراد ص ۳۹۳) آورده و با متن حاضر مطابقت دارد و با اختلافی در عبارت نقل شده است در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۲۱۸ و جامع صغیر ج ۱ ص ۷۰ برای اطلاع از مدارك آن رجوع کنید به اتحاف السادة المتقین ج ۹ ص ۵۶۹ و مولانا به مضمون این حدیث در مثنوی اشاره فرموده است :

روکه بی یسمع و بی ببصر تویی سرتویی چه جای صاحب سر تویی
آن که بی یسمع و بی ببصر شده است در حق این بنده آن هم بیهده است

(مثنوی ص ۵۱ س ۸ ، ص ۱۴۲ س ۲۱)

(فروزانفر ، فیہ ما فیہ ۳۱۳)

روایت مذکور در كشف المحجوب بدین صورت است : « لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت له سمعاً و بصرأ و یداً و مؤیداً » (كشف المحجوب ۳۹۳ نیز رك . ۳۲۶) . ان الله تعالی قال من عادى لى ولما فقد آذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی بشئ احب الی مما افترضته علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذى یسمع به و بصره الذى یبصر به و یده التى یبیطش بها و رجله التى یمشی بها و ان سألنى لا عطینة و ان استعاذنى لا عیذنه و ما ترددت عن شیء أنا فاعله ترددی عن قبض نفس المؤمن یکره الموت وأنا اکره مساعته ، (جامع صغیر ۵۹/۱) . روایتی دیگر : كنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله فبی یسمع و بی ببصر و بی ینطق و بی یبیطش و بی یسمى . نیز رك . رساله القشیریة ۴۲ ، اللمع ۸۸ ، طبقات الکبری امام

شعرانی ۱۱/۱ نقل از ارزش میراث صوفیه ۲۲۸ ، ۴۴ ؛ بخاری ۱۲۹/۴ .

ص ۳۶س ۲۰ من كان لله كان الله له : مولوی در مثنوی گوید :

چون شدی من كان لله از وله حق ترا باشد که كان الله له

(ص ۵۱س ۸)

« اشاره است به این حدیث : من كان لله كان الله له ، كشف الاسرار ص ۵۶۲ و ۳۷۱ »

(فروزانفر ، احادیث مثنوی ۱۹) . در دیگر موارد از کتاب حاضر هم آمده است .

ص ۳۶س ۲۱ مامن عبد شغلنه ذکری عن مسئلتی الا اعطيته افضل ما يسأل له السائل عني :

قال الله تعالى من شغلنه ذکری عن مسئلتی اعطيته قبل أن يسألني (کنوز الحقائق ،

حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲) . در ص ۷۷ کتاب حاضر نیز بدین صورت آمده

است : ما من عبد يشغلنه ذکری عن مسئلتی الا و اعطيته افضل ما يسئلني .

ص ۳۶س ۲۲ فضالة بن عبید : ابو محمد فضالة بن عبید بن نافذ بن قیس الانصاری الاوسی از

صحابه است که در احد و دیگر جنگها و فتح شام و مصر بود و در شام سکونت

گزید . معاویه قضای دمشق را به او داد وهم دران جا به سال ۵۳ هـ . در گذشت

(الاعلام ۵/۳۴۹-۳۵۰) . در کتاب حلیة الاولیاء ۱۷/۲ در شمار اهل صفة معرفی

شده است .

ص ۳۷س ۲ بی برگی : برگ در این مورد بمعنی « ساز ، نوا ، اسباب ، دستگاه ، سامان »

است (فرهنگ فارسی) . « به وقت بازگشتن پانصد درم صلتی یافت ، برگ یاران

بساخت و بر در شهر بنیشت ... » (کليلة و دمنه ۴۱۲) .

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش فرست

(گلستان چاپ فروغی ۶ ، مجتبی مینوی : کليلة و دمنه ۱۳/۴۱۲ ح)

پس « بی برگی » یعنی بینوایی و بی چیزی : « به نزد وی شو و بگو درویشان را

بی برگی است و چیزی معلوم نیست که بکار برند » (اسرار التوحید ۲۸۳) . در

قابوس نامه (ص ۱۵۰) می خوانیم : « اگر ضیاع را ویران داری بی برگ و

بی نوا باشی ، نیز رك . قابوس نامه ۱۳۷ ، ۲۲۰ : « برگ » .

ص ۳۷س ۳ ان هؤلاء المجانین : در مسند احمد (۱۸/۶-۱۹) آمده است : كان رسول الله

صلى الله عليه وسلم اذا صلى بالناس خر رجال من قامتهم في الصلاة لما بهم من

الخصاصة وهم من اصحاب الصفة حتى يقول الاعراب ان هؤلاء مجانين فاذا قضى

رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلاة انصرف اليهم فقال لهم لو تعلمون مالكم عند الله عز وجل
 لاحببتم لو انكم تزدادون حاجة وفاقه قال فضالة و انامع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يومئذ . نيز رك . حلیة الاولیاء ۱/۳۳۹ ؛ شرح تعرف ۱/۶۰ .

ص ۳۷ س ۱۰ عبادی لم از و عنکم الدنیا لیهوا انکم... : در کشف الاسرار (۶/۲۲۰) آمده است :
 « چنان که در خبر می آید : یؤتی بالرجل یوم القیامة فیقول الله عز وجل له عبیدی
 لم از و عنک الدنیا لهوانک زویتها عنک لصلاحک و صلاح دینک » .

ص ۳۷ س ۱۵ اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت... : قال الله تعالی : اعددت لعبادی
 الصالحین مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر (جامع صغیر ۲/۶۸) .
 الصوم یدق المصیر و یدبل اللحم و یبعد من حر السعیر ان الله مائدة علیها مالا عین رأت
 و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر لا یقعد علیها الا الصائمون (جامع صغیر ۲/۴۲) .
 ان فی الجنة مالا عین رأت و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب احد (جامع صغیر ۱/۷۷) .
 ورنه لا عین رأت چه جای باغ گفت نورغیب را یزدان چراغ

(مثنوی ص ۲۸۳ س ۱۶)

نیز رك . بخاری ۲/۱۳۹ : مسلم ۸/۱۴۳ (نقل از احادیث مثنوی ۹۳-۹۴) .
 در احیاء علوم الدین (۴/۳۱) نیز آمده است : و قوله عز وجل : اعددت
 لعبادی الصالحین مالا عین رأت و لا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر .

ص ۳۷ س ۱۷ انا جلیس من ذکرنی : در کتاب فیه مافیہ نیز آمده است (ص ۱۸۴) : « بلکه
 با حق همنشین است که انا جلیس من ذکرنی اگر حق همنشین او نبودی در دل
 او شوق حق نبودی هرگز بوی گل بی گل نباشد . » آقای فروزانفر در تعلیقات
 نوشته اند : « حدیث قدسی است و تمام آن مطابق نقل غزالی چنین است : قال
 موسی علیه السلام یارب اقرب انت فانا جیک ام بعید فانا دیک فقال انا جلیس من
 ذکرنی ، احیاء علوم الدین ج ۲ ص ۱۴۱ ، نیز رجوع کنید به اتحاف السادة
 المتقین ج ۶ ص ۲۸۷ که وجوه و طرق مختلفه روایت این حدیث را نقل می کند ،
 (فروزانفر ، فیه مافیہ ۳۳۷) . یادآور این خبر نیز هست : قال الله تعالی عبیدی
 انا عندنک بی و انا معک اذا ذکرتنی (جامع صغیر ۲/۷۰) نیز رك . ص ۲۷۰
 کتاب حاضر : من تقرب الی شبراً الخ . در دیگر موارد این کتاب هم حدیث
 مورد نظر آمده است .

ص ۳۷ س ۲۰ موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که از چندگان تو کدام عزیزتر است... یاد آور این روایت است: وقال موسی علیه السلام: يارب من أحبّواك من خلقك حتى أحبهم لأجلك؟ فقال كل فقير فقير... (احياء علوم الدين ۱۹۶/۴)

ص ۳۸ س ۱ من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف: آقای فروزانفر در توضیح راجع به بیت زیرین از مولوی نوشته‌اند:

پس جلیس الله گشت آن نیکبخت که به پهلوی سعیدی بردرخت

(مثنوی ۵۸۳ س ۲۵)

« مستفاد است از خبر: من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوف که سیوطی آن را با مختصر تفاوت [در تعبیر بدین صورت: من سره أن يجلس مع الله تعالی فليجلس مع اهل الصوف] در اللالی المصنوعة ج ۲ ص ۲۶۴ نقل کرده و از موضوعات شمرده است، و « صوفیه جزو احادیث می‌شمارند. » (احادیث مثنوی ۱۹۸، فیه مافیة ۱۴۵، ۳۲۰) نیز رك: كشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶۱.

ص ۳۸ س ۱-۲ هر چند که اسناد این حدیث منقطع است: یعنی ذکر سند نشده و روایتش متصل به نبی نیست. و نیز در اصطلاح « مقطوع و منقطع: حدیثی است که از تابعین معصوم نقل شده و شامل اقوال آنان باشد » (علم الحدیث ۱۱۸-۱۱۹).
ص ۳۸ س ۵ هم القوم لایشقی جلیسهم اجداً: در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۹۲/۲) آمده است: هم القوم لایشقی بهم جلیسهم. در ص ۷۸ کتاب حاضر نیز بدین صورت روایت شده: هم قوم لایشقی بهم جلیس. نیز رك. مسند احمد چاپ احمد محمد شاکر ج ۱۳ ص ۱۵۹ ش ۷۴۱۸.

ص ۳۸ س ۸-۹ اهل شغل انفسهم...: سیوطی در جامع صغیر (۹۲/۱) چنین روایت کرده است:
اهل شغل الله تعالی فی الدنيا هم اهل شغل الله تعالی فی الآخرة و اهل شغل انفسهم فی الدنيا هم اهل شغل انفسهم فی الآخرة.

ص ۳۹ س ۴ سره جایند کردن: سره کردن بمعنی خالص کردن و خوب کردن و کاری را نیکو کردن است. سره کردن بمعنی خوب کردن در لهجه بخارایی هنوز هست: «سره کردید کی آمدید: خوب کردید که آمدید» (لهجه بخارایی ۳۹۳ و نیز ۴ ح). « نماز

دیگر بدر سراپرده سلطان شدم . قضا را علاء الدوله همان ساعت در رسید . خدمت کردم . گفت : سره کردی و بوقت آمدی ، (چهار مقاله ۶۷) . « محمود گفت : سره کردی که مرا از ان یاد آوردی ، (چهارمقاله ۸۲) .

ص ۳۹ س ۴ محك : در لغت به كسر اول و فتح دوم است بمعنی آلت سودن و سنگی که بر آن زر و سیم عیار کنند (منتهی الارب) ولی کاتب بار دوم آن را به فتح اول و دوم ضبط کرده است و معلوم می شود تلفظی که امروز رایج است در آن روز گار هم سابقه داشته است . ص ۳۹ س ۸ عَفِص : به فتح اول و کسر دوم یعنی گس و تندمزه و « طعام عَفِص ای فیه قبض ، (منتهی الارب) . عَفِص به فتح اول و سکون دوم و سوم نیز هست که بلوط مازو یعنی یکی از انواع بلوط است و نیز مازو را گویند ولی در این جا به همان شکل و معنی اول مناسب می نماید .

ص ۴۰ س ۲ پیسر نینز در حال مرید صرف کند: صرف کردن در این جا ظاهراً بمعنی تصرف کردن ، دگرگون کردن و یا بکار بردن است .

ص ۴۰ س ۴ الشیخ فی قومه کالنبی فی امتّه : این حدیث به صورتهای زیرین ضبط شده است : الشیخ فی اهله کالنبی فی امتّه ، الشیخ فی بیته کالنبی فی قومه (جامع صغیر ۳۶/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۹۶/۲) .

گفت پیغمبر که شیخ رفته پیش چون نبی باشد میان قوم خویش

(مثنوی ۲۳/۲۳۹ نقل از احادیث مثنوی ۸۲)

الشیخ فی قبیلته کالنبی فی امتّه (قابوس نامه ۳۳) . الشیخ فی قومه کالنبی فی امتّه (کشف المحجوب ۶۲) .

ص ۴۰ س ۱۴ اقتدوا بالذین من بعدی... به این صورت نیز روایت شده است : اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر . اقتدوا بالذین من بعدی من اصحابی ابی بکر و عمر و اهتدوا بهدی عمار و تمسکوا بههدابن مسعود (جامع صغیر ۴۳/۱ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۴۷/۱) .

ص ۴۰ س ۱۵ اصحابی کالنجوم بآدیهم اقتدیتم اهتدیتم : سیوطی روایت کرده است : سألت ربی فیما تختلف فیہ اصحابی من بعدی فأوحی الی یا محمدان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها أضوأ من بعض فمن اخذ بشیء مما هم علیه من

اختلافهم فهو عندي على هدى (جامع صغير ۲/۲۴) . اصحابی كالنجوم فبأیهم
اقتدیتم اهتدیتم (کنوز الحقائق حاشیة جامع صغير ۱/۳۸ نيزرك. اللع. ۱۲۰ و فيه ما فيه
۱۲۹۰) مولوی گوید :

مقبس شو زود چون یابی نجوم گفت پیغمبر که اصحابی نجوم
(مثنوی ۱۲/۵۱)

گفت پیغمبر که اصحابی نجوم رهروان را شمع و شیطان را رجوم
(مثنوی ۸/۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹، ۳۵)

آقای فروزانفر در تعلیقات کتاب فیہ ما فیہ (ص ۳۱۷) این ابیات مولوی را هم
آورده اند :

گفت پیغمبر که در بحر هموم در دلالت دان تو یاران را نجوم
(مثنوی ۱۷/۵۹۰)

هادی یار است یاراندر قدوم مصطفی زین گفت اصحابی نجوم
(مثنوی ۷/۶۱۴)

ماه می گوید که اصحابی نجوم للسرى قدوة وللطاغى رجوم
(مثنوی ۲۴/۵۷۹)

ص ۴۰ س ۱۸ قولی کردن: دوستی کردن است در مقابل: تبری.

ص ۴۱ س ۲ انظر فی دنياك الی من هو دونك...: یاد آور این حدیث است: انظروا الی
من هو أسفل منکم ولا تنظروا الی من هو فوقکم فهو أجدر أن لاتزدروا نعمة الله علیکم
(جامع صغير ۱/۹۱) .

ص ۴۱ س ۵ تا چنانکه صلاح وی باشد قدیریت میکنند و جز مهمات دلالت میکنند:
دو فعل اخیر در این جمله بصورت خبری بکار رفته است بجای التزامی ، و
نظیر آن در دیگر کتابهای قدیم فراوان است.

ص ۴۱ س ۱۳ ان الله طیب لا یدقبل الا الطیب: سیوطی نقل کرده است: ان الله تعالی طیب
یحب الطیب تطیف یحب النظافة کریم یحب الکریم جواد یحب الجود فنطقوا
أفنیتم ولا تشبهوا بالیهود (جامع صغير ۱/۵۹) . ان الله طیب یحب الطیب (کنوز
الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱/۷۴) .

ص ۴۵ س ۱۰ انزعاج: درلنت بی آرام شدن ، ناراحت شدن و درتصوف عبارت است از تحرك دل برای مراد به بیداری از خواب غفلت (اللمع ۳۶۷) و تحرك دل اندر حال وجد، تحرك قلب بسوی خدا به تأثیر وعظ و سماع ، و اثر مواعظ در قلب مؤمن (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۱).

ص ۴۷ س ۷ سعادت جاویدانه: «جاویدانه» بمعنی جاودان ، همیشه ، دایم دربرهان قاطع مذکورست و «جاویدانه» کردن بمعنی ابدی ساختن ، جاودان کردن درلنت نامه دهخدا آمده است .

ص ۴۷ س ۸ من احب دنیا اضرباً خرقه: در جامع صغیر (۱۴۱/۲) آمده است : من احب دنیا اضرباً خرقه و من احب آخرته اضرب دنیا فأتروا سابیقی علی ما یقنی . ص ۴۷ س ۱۰ زیان کار : آن که زیان زند : «پس اگر کنی باری به مستی مکن که آن زیان کار بود» (قابوس نامه ۸۶) .

ص ۴۸ س ۱۵ ان الله یحب معالی الامور ویبغض سفسافها: سیوطی نقل کرده است : ان الله یحب معالی الامور و أشرفها و یكره سفسافها (جامع صغیر ۶۳/۱) . ان الله یحب معالی الاخلاق و یكره سفسافها (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۷۹/۱) . ان الله جواد یحب الجود و یحب معالی الاخلاق و یكره سفسافها (اللالی المصنوعة ۱۵۲/۱-۱۵۳) .

ص ۴۸ س ۱۷ شیخ شبلی: عارف مشهور قرن سوم و چهارم هجری که از دوستان و معتقدان حسین بن منصور حلاج بود و از ۲۴۷ تا ۳۳۴ ه . زیسته است .

ص ۴۹ س ۳ لا یدستکمل ایمان احدکم... لا یؤمن احدکم حتی یحب لایخیه ما یحب لنفسه (جامع صغیر ۱۹۷/۲) . لا یؤمن احدکم حتی یحب لایخیه او قال لیجاره ما یحب لنفسه (مسلم ۴۹/۱) احب للناس ماتحب لنفسك (جامع صغیر ۹/۱) . احب لایخیک المسلم ماتحب لنفسك (مستدرک حاکم ۱۶۸/۴) .

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین
(مثنوی مولوی ۲۰/۵۸۹ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹۹ و ۲۰۰)
احب للناس ماتحب لنفسك تكن مسلماً (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر

(۱۱/۱) . من الايمان أن يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۱/۱) . لا يؤمن احدكم حتى يحب لآخيه ما يحب لنفسه (بخاری ۱۲/۱) .

ص ۴۹ س ۶ شیخ ابوعلی رودباری: « احمد بن محمد بن القاسم یا محمد بن احمد . شیخ فریدالدین عطار گوید : او از کاملان اهل طریقت بود و از اهل فتوت و ظریف ترین پیران و عالم ترین ایشان به علم حقیقت ... و اهل بغداد جمله حضرت او را خاضع بودند و جنید قائل فضل او بود و در حقائق زبانی بلیغ داشت و صحبت جنید و نوری و ابن جلا یافته او را کلماتی بلیغ و اشاراتی عالی است ابن الجوزی در صفة الصفة آورده است که سلمی ، نام ابو علی را احمد بن محمد بن القاسم و بوبکر خطیب اسم او را محمد بن احمد گفته اند و اصل وی از بغداد است و به مصر می زیست و وی می گفت استاد من در حدیث ابراهیم حریبی و در فقه ابوالعباس بن سربج و در نحو ثعلب و در تصوف جنید است و او صحبت جنید و نوری و ابن الجلاء و مسوحی را دریافت . وفات وی به مصر در ۳۲۲ و به قولی ۳۲۳ بود و صاحب حبیب السیر سال وفات او را ۳۲۰ گفته است . » (لغت نامه) .

ص ۴۹ س ۷ عرض کردن: در این جا بمعنی نشان دادن و عرضه کردن است : « آن را بر همه مردم خود عرض کن » (تاریخ بیهقی) .

ص ۴۹ س ۱۴ فترت: در لغت بمعنی سستی و ضعف است و در تصوف « خامشی آتش سوزانی است که در بدایت حال در سالک وجود داشته است » (اصطلاحات شاه نعمه الله ۵۵ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) . تعریف ابن العربی نیز همین است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱) .

ص ۴۹ س ۲۰ این کار با عمر همبرست: همبر مرکب از : هم (پیشوند اشتراک) + بر بمعنی همراه و قرین و برابر و نظیر در این کتاب مکرر آمده است : « صفا و نور در بصیرت پدید آرد که بعاقبت بینا گردد اجل با نفس هم بر کند از دام حرص و حیل و امل خلاص یابد » (کتاب حاضر ص ۶۱) ؛ « هر روزی را رزقی همبرست » (کتاب حاضر ص ۱۱۳) ؛ « حیا با ایمان همبرست » (همین کتاب ص ۱۴۶) ؛ « وقت با اجل همبرست »

(همین کتاب ص ۱۹۴).

بیهوده مجوی آب حیوان در ظلمت خویش چون سکندر
 کان چشمه که خضر یافت آن جا با دیو فرشته نیست همبر
 (دیوان ناصر خسرو ۱۸۱)

خدای حکم چنان کرده بود کان بت را ز جای بر کند آن شهریار دین پرور
 بدان نیت که مر او را به مکه باز برد بکند و با ما اینک همی برد همبر
 (دیوان فرخی ۷۲)

ایات مذکور از حواشی برهان قاطع نقل شده است. در قابوس نامه (ص ۱۶۵)
 نیز آمده است: «مادام معدلان نیک را همبر خود دارد.»

ص ۴۹ س ۲۰ اقل ما فی هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتعمال... در کشف المحجوب
 (ص ۲۴۲) آمده است: «یکی به نزدیک رویم آمد که مرا وصیتی کن گفت:
 یا بنی لیس هذا الامر غیر بذل الروح ان قدرت علی ذلك والافلا تشتغل بقرهات الصوفیه، این
 امر بجز بذل جان نیست اگر توانی والابتقرهات صوفیان مشغول مشو.»

ص ۴۹ س ۲۱ من طلب شیئاً وجدَّ وجدَّ: در مجمع الامثال (ص ۶۴۰) آمده است: من طلب شیئاً
 وجدّه، نظیر:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یا بنده بود

(مولوی، امثال و حکم ۱۰۸۵/۲)

من جد وجد و من طلب وصل و من سأل ادرك... (معارف بهاء ولد، جزء
 چهارم ص ۱۴۴). آقای فروزانفر نوشته اند که «من طلب شیئاً وجد» در مجمع-
 الامثال منسوب است به عامر بن الظرب و در کشف المحجوب (۵۴۰) به جنید
 بغدادی و بعضی آن را حدیث پنداشته اند (احادیث مثنوی ۷۸).

ص ۵۰ س ۵۰ آطماع: جمع طمع است بمعنی آرها و حرصها.

ص ۵۰ س ۱۲ عالم خلق و عالم امر: عالم خلق اصطلاح فلسفی است یعنی عالم کائنات و موجودات،
 عالم جسمانی و عالم امر در فلسفه و تصوف یعنی آنچه بدون سبب موجود شده
 و عالم ملکوت و عالم غیب. عالم خلق فرع و تابع عالم امر است... (فرهنگ
 مصطلحات عرفاء). به عبارت دیگر «مراد از عالم خلق کائنات و موجودات

عالم جسمانی است که عالم ملک و ناسوت هم گویند و گاه مراد مطلق عالم آفرینش است در مقابل عالم لاهوت و بالاخره عالم خالق مقابل عالم امر است . عالم مجردات را عالم امر هم می نامند که به امر تکوینی الهی از کتم عدم بوجود آمده اند و بر حسب امر تکوینی دفعة واحدة پدیدار گشته اند . ، (فرهنگ علوم عقلی ۳۴۵-۳۴۶) .

ص ۵۰س ۱۴ والقلب القاسی بعید من الله بعید من الجنة قریب من الشیطان : در موطأ (۹۸۶/۲) آمده است : وحدثنی مالک ؛ أنه بلغه : ان عیسی بن مریم کان یقول : لا تکثر والكلام بغير ذکر الله فتسوق لوبکم . فان القلب القاسی بعید من الله ولكن لا تعلمون . در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۶/۱) مذکورست : أبعدا لقلب من الله القلب القاسی . نیز رک : کشف الاسرار ۴۹۴/۹

ص ۵۰س ۱۵ دل آجگینه صفت زجاجه مصباح ایمان است : یاد آور آیه ۳۵ از سوره نور (۲۴) است : الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانهما کو کبدری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة .

ص ۵۱س ۱۱ ان الله جاجا من قبل المشرق یقال له باب التوجه لا یغلق علی العباد حتی تطلع الشمس عن مغربها : من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه (جامع صغیر ۱۵۱/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۶۶/۲) . التوبة مقبولة مالم تطلع الشمس من مغربها (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۳۴/۲) . ان الله عز وجل یسط یده بالتوبة لملسی اللیل الی النهار ولمسی اللیل الی اللیل حتی تطلع الشمس من مغربها (احیاء عاوم الدین ۱۳/۴) . «گفت الحمد لله که در توبه همچنان باز است بحکم این حدیث که : لا یغلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها ، (گلستان سعدی ، کلیات ص ۱۷۱) . نیز رک . احادیث مثنوی ۱۲۸-۱۲۹

ص ۵۱س ۱۶ در حدیث آمده است که اعرابی بنزد رسول علیه السلام آمد . . . عین ابن هوزع در مجمع الزوائد (۲۰۰/۱۰) مذکورست و نیز یاد آور این روایت است (مسلم ۸/۹۹) : حدثنی عبد الاعلی بن حماد . . . عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم فیما یحکی عن ربه عز وجل قال اذنب عبدا ذنباً فقال اللهم اغفر لی ذنبی فقال تبارک وتعالی اذنب عبدا ذنباً فاعلم ان له رباً یغفر الذنب ویأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال ای رب اغفر لی ذنبی فقال

تبارك وتعالى عبدی اذنب ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب ثم عاد فاذنب فقال اي رب اغفر لي ذنبي فقال تبارك وتعالى اذنب عبدی ذنباً فعلم ان له رباً يغفر الذنب ويأخذ بالذنب اعلم ماشئت فقد غفرت لك قال عبد الاعلى لادري اقال في الثالثة او الرابعة اعلم ماشئت.

ص ۵۲ س ۱ الله لا يميل حتى قملوا: در موطأ (۱۱۸/۱) آمده است: ان الله تبارك وتعالى لا يميل حتى تملوا. نیز رك . بخاری ۱۷/۱؛ در كشف الاسرار (۲/۲۸۰) نیز روایت مربوط به یادداشت پيشين و شبيهه اين عبارت آمده.

ص ۵۲ س ۳ من تاب قبل موته حسنة تاب الله عليه: یاد آور این حدیث است: من تاب قبل أن تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه (جامع صغير ۱۵۱/۲؛ كنوز الحقائق، حاشیة جامع صغير ۱۶۶/۲). ان الله يقبل توبة العبد قبل أن يموت بيوم . ان الله يقبل توبة العبد قبل أن يموت بضحوة (كنوز الحقائق، حاشیة جامع صغير ۸۱/۱). من تاب قبل موته عاماً تيب عليه، ومن تاب قبل موته بشهر تيب عليه، حتى قال: يوماً، حتى قال: ساعة، حتى قال فواقياً (مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر، ۱۵۱/۱۱).

ص ۵۲ س ۴ من تاب قبل ان يغفر غير تاب الله عليه: من تاب الى الله قبل ان يغفر قبل الله منه (جامع صغير ۱۵۱/۲؛ كنوز الحقائق، حاشیة جامع صغير ۱۶۷/۲). ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغفر (مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر، ج ۹ ص ۲۱، ۲۰۳، ش ۶۱۶۰، ۶۴۰۸).

ص ۵۲ س ۸ حق تعالی در کمال کرم این توفیق می کند: توفیق بمعنی اهضا کردن نامه و فرمان است یا نوشتن عبارتی در ذیل آن: «دهقان بر پشت قصه توفیق کرد که این قدر از تودریغ نیست و افزون از این را روی نیست» (چهار مقاله ۵۸)

ص ۵۲ س ۱۸ التائب من الذنب كمن لا ذنب له: به صورتهای مختلف و در کتب متعدد روایت شده است: التائب حبيب الله والتائب من الذنب كمن لا ذنب له (احياء علوم الدين ۵/۴ نیز ۱۴/۴). الندم توبة والتائب من الذنب كمن لا ذنب له (جامع صغير ۱۷۵-۱۷۶؛ مجمع الزوائد ۲۰۰/۱۰) التائب من الذنب كمن لا ذنب له (كنوز الحقائق، حاشیة جامع صغير ۳۲/۲). التائب من الذنب كمن لا ذنب له واذا أحب الله عبداً لم يضره ذنب (جامع صغير ۱۱۲/۱ و نیز وجوه دیگر آن در این جا آمده است). و یاد آور این حدیث است: اذا تاب العبد أنسى الله الحفظة ذنوبه وأنسى ذلك جوارحه ومعامله من الارض حتى

يلقى الله وليس عليه شاهد من الله بذنب (جامع صغير ۱/۱۸۱) .

ص ۵۲ س ۱۰ همچندان : در این جا بمعنی همان قدر و همچنان و چندان است و در این کتاب مکرر آمده. در قابوس نامه (ص ۱۵۶) نیز می خوانیم: «اکنون تو از من همچندان شنوی که من از پدر خویش شنودم .»

ص ۵۲ س ۱۲ ایاکم و محقرات الذنوب فان لبها من الله طالباً : «ایاکم و محقرات الذنوب فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه كرجل كان بارض فلا تفحضر صنيع القوم فجعل الرجل يجي بالعود والرجل يجي بالعود حتى جمعوا من ذلك سوادا و اوججوا نارافا نضجوا اما فيها .» «ایاکم و محقرات الذنوب فانها مثل محقرات الذنوب كمثل قوم نزلوا بطن وادفجاء ذابعد و جاء ذابعد حتى حملوا ما نضجوا به خبزهم وان محقرات الذنوب متى يؤخذ بها صاحبها تهلكه» (جامع صغير ۱/۹۷-۹۸) . ایاکم و محقرات الذنوب، فانهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه (مسند احمد ، چاپ احمد محمدشاکر، ج ۵ ص ۳۱۲ ش ۳۸۱۸) .

ص ۵۲ س ۱۵ خاطر : در لغت یعنی آنچه در دل گذرد ، اندیشه و فکر، در اصطلاح فلسفی «حرکت نفس است برای تحصیل دلیل و در حقیقت عبارت از خاطر بیال و حاضر نزد نفس است الا آن که چون نفس محل آن معنی است که خاطر بیال است ، نفس را خاطر گفته اند از باب نامگذاری محل به اسم حال ، (اسفار ۱/۳۲۶) و در تصوف «خطابی است که به قلب وارد شود اعم از آن که ربانی بود یا ملکی، یا نفسانی یا شیطانی بدون آن که در قلب اقامت یابد . و یا واردی است که بدون سابقه تفکر و تدبیر در قلب پیدا شود (تاریخ تصوف ۶۴۵ ، اللمع ۳۴۲) و در شرح تعرف است که خاطر بر چهار قسم است: خاطری که از خداست و خاطری که از ملک است و خاطری که از نفس است و خاطری که از عدوست که شیطان باشد (شرح تعرف ۹۱) . خاطر حقانی علمی است که حق تعالی از بطن غیب بی واسطه در دل اهل قرب و حضور قذف کند (مصباح الهدایه ۵۶) . خاطر شیطانی آن است که داعی بود بر مناهی و مکاره زیرا که شیطان در مبدأ امر به معصیت کند و چون بیند که بدین وجه اغوا و اضلال صورت نیندد و سوسه کند از راه طاعت (کشاف اصطلاحات الفنون ۱/۴۱۶) . خاطر ملکی آن است که بر خیرات و طاعات ترغیب کند و از معاصی و مکاره تحذیر نماید و بر ارتکاب مخالقات و تقاعد و تکاسل از

موافقات ملامت کند . خاطر نسانی آن است که بر تقاضای حظوظ عاجله و اظهار دعاوی باطله مقصور باشد» (فرهنگ علوم عقلی و فرهنگ مصطلحات عرفاء). در رکن چهارم (باب اول) کتاب حاضر نیز راجع به «خاطر» بحث شده است . ص ۵۲ س ۲۱ اتبع السيئة الحسنة تمحها: در مسند دارمی (۲/۳۲۳) آمده است : اتق الله حيثما كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن؛ نیز رك. مسند احمد

۱۵۳/۵

ص ۵۳ س ۳ هل من تائب فيقبل توبته هل من مستغفر فيغفر له... : در مسند احمد (۲/۴۳۳) آمده است: هل من سائل فاعطيه هل من مستغفر فاغفر له هل من تائب فاتوب عليه هل من داع فاجببه . نیز رك . بخاری ۱۰۱/۴

ص ۵۳ س ۶ قرآن قدیم: اشاره است به مباحثات کلامی در باب حدوث و قدم قرآن ! جای دیگر (ص ۶۸) در همین کتاب آمده است: «چنانکه گفت در کلام قدیم...»

ص ۵۳ س ۸ غافر الذنب وقابل التوب: غزالی هم در کتاب التوبة در احیاء علوم الدین (۴/۱۳) این آیه و نظیر همین معنی را آورده که خداوند توبه پذیر است .

ص ۵۳ س ۱۳ حسنات الابرار سیئات المقربین: آقای فروزانفر در توضیح بیت زیرین از مولوی: طاعت عامه گناه خاصگان وصلت عامه حجاب خاصدان

(مثنوی ۲۶/۱۶۷)

نوشته‌اند : مستفاد است از مضمون روایت : حسنات الابرار سیئات المقربین که مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۳۳) آن را جزو موضوعات آورده و در اتحاف السادة المتقين ج ۸ ص ۶۰۸ به ابی سعید خراز نسبت داده شده است (احادیث مثنوی ۶۵). ص ۵۳ س ۱۵ مقتصد: یعنی میانه رو و در این جا عرض کسی است که در طریقت از مرحله مبتدیان گذشته ولی هنوز به درجه صدیقان و سابقان نرسیده باشد .

ص ۵۳ س ۱۵ صدیقان: صدیق در لغت بمعنی بسیار صدق و سخت راستگو و در اصطلاح کسی که در تصدیق آنچه بر رسول خدا (ص) آمده کامل بود به قول و فعل به صفای باطن و قربی که او راست به باطن پیغمبر (فرهنگ فارسی). صدیق بودن درجه‌اعلای ولایت و ادنای نبوت است و صدیقین و اصلاان به درجه‌اعلای ولایت و متحقق به حق را گویند که در ردیف انبیا و شهدا و صالحین اند که « وحسن اولئك رفيقا » (فرهنگ مصطلحات

عرفاء ۲۴۷ - ۲۴۸) .

ص ۵۳ س ۱۶ پیوسته رقیب خاطر داشتند: رقیب در این جا بمعنی مواظب و مراقب است و در دیگر موارد از این کتاب هم آمده است: « آن خشیت محتسب او گردد و آن خوف رقیب اوشود » (ص ۶۵) . « ورقیب خوف بردل گمارد » (ص ۶۶) . « قناعت حافظ باطن شود و ورع رقیب ظاهر » (ص ۹۴) . « ایزد تعالی رقیبان غیبی را برین حواس ما نصب کناد » (ص ۱۰۶) . رودکی گوید :

خورشید را ز ابردمد روی گاهگاه
چو نان حصار بی که گذردارد از رقیب
(احوال و اشعار رودکی ۳ / ۹۶۹)

ص ۵۳ س ۱۸ انبساط: در لغت بمعنی باز شدن و گسترده شدن است و در اصطلاح تصوف « عبد منبسط کسی است که کلام و تصرفات او بر جریان عادت باشد و به عبارت دیگر کارهای خوب عادت اوشده باشد و حشمت و ورع از قلب او زایل شده باشد و آن یا انبساط با خلق است و یا انبساط با حق . و بالأخره انبساط عبارت از ارسال سجیت و تحاشی از وحشت حشمت که عبارت از سیر با عادت می باشد » با خلق گشاده روی باشد و او امر حق را عظیم ، (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۶۰ - ۶۱) بعد در همین کتاب هم راجع به بسط سخن خواهد رفت .

ص ۵۴ س ۳ یا [۱] یتها الناس قد وجوا الی ربکم . . . : توبوا الی الله فانی أنوب الیه کل یوم مائة مرة (جامع صغیر ۱ / ۱۱۲) . توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲ / ۳۱) .

ص ۵۴ س ۱۱۱ اندم توبه: الندم توبه والتائب من الذنب کمن لا ذنب له (جامع صغیر ۲ / ۱۷۵ - ۱۷۶ ؛ مجمع الزوائد ۱۰ / ۲۰۰) . الندامة من الذنوب التوبة صادقة (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲ / ۱۸۶) . التوبة من الذنب الندم والاستغفار (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲ / ۳۴) . الندم توبه (کشف المحجوب ۳۷۹ ؛ نیز رک . مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۵ ص ۱۹۵ ش ۳۵۶۸) .

ص ۵۴ س ۱۵ جموح: از مصدر جموح و جماح: سر به دادن اسب و کشتی چنان که آن را فرو نتوان داشت و سر باز زدن از چیزی (المصادر ۲۲۳) . جموح صفت اسب است که سرکش باشد و عیب اوست و نیز وقتی صفت انسان است یعنی کسی که « از

هوای خود نتواند بازگشت ، (منتهی‌الارب) .

ص ۵۴س ۱۵ کنود: ظاهراً مأخوذ است از آیه : ان الانسان لربه لکنود (سوره عادیات ۶/۱۰۰) بمعنی ناسپاس وعاصی است .

ص ۵۵س ۲ اعدی عدوك نفسك التي بين جنبيك : این حدیث بهمین صورت در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱/ ۴۰) آمده است . مولوی گوید :

نفس هر دم از درونم در کمین از همه مردم بتر درمگر و کین

(مثنوی ۱۳/۲۴)

« نظیر آنچه از امیرالمؤمنین علی (ع) روایت شده است : لاعدو اعدی علی المرء من نفسه الله في الجهاد للانفس فهی اعدی العدو لكم ، مستدرک الوسائل ، طبع طهران ، ج ۲ ص ۲۷۰ » (نقل از احادیث مثنوی ۹) . نیز رك : كشف المحجوب ۲۶۰ : « اعدی عدوك نفسك التي بين جنبيك ، دشمن ترین دشمن تو نفس تست در میان دو پهلوی تو . »

ص ۵۵س ۹-۱۰ ریاضت، مرتاض، رايض: ریاضت در لغت رام کردن کره و تربیت ستور و اسب است (منتهی‌الارب) و مرتاض در این جا صفت کره است یعنی ریاضت کشیده و رام شده و رايض اسم فاعل است و رام کننده کره را گویند . « خواست که اسبی خرد ؛ رايضی اسبی بیاورد فربه و نیکو رنگ و درست قوایم » (قابوس نامه ۶۲) . ریاضت را هم از این باب بمعنی تهذیب نفس و تصفیه اخلاق بکار برده اند . هجویری می نویسد : « اما ریاضت و مجاهدت جمله خلاف کردن نفس باشد و تا کسی نفس را نشناخت ریاضت و مجاهدت وی را سود ندارد » (کشف المحجوب ۲۴۵) . در کتاب حاضر ، کمی پایین تر ، (ص ۵۷) کلمه « مرتاض » بهمین معنی آمده است : « اما نفس مؤمن چون مرتاض شود و برنج مجاهدات کدورات از وی زایل شود ... بحقایق بینا گردد . »

ص ۵۵س ۱۰ ذلول : صفت عربی است بمعنی رام ، مطیع و جمع آن اذلة و ذلل است .

ص ۵۵س ۱۳ مشاهدت : « مشاهده عبارت از حضور حق است و مشاهده از کسی درست آید که به وجود مشهود قائم بود نه به خود تا شاهد در مشهود فانی نشود و بدو باقی نگرود مشاهده او نتوان کرد ... «المشاهدة سقوط الحجاب بتاً» (فرهنگ مصطلحات

عرفاء (۳۷۰). در رکن سوم، قسم دوم، مرتبه ششم از کتاب حاضر (ص ۱۷۵) در باب مشاهدت سخن رفته است.

ص ۵۵ س ۱۵ از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر؟

گفت: جها دُ فی سبیل الله: در کتاب صحیح بخاری (۴۷/۴) آمده است: سأل النبی (ص) أى العمل أحب الی الله؟ قال الصلاة علی وقتها قال ثم أى؟ قال ثم بر الوالدین قال ثم أى قال الجهاد فی سبیل الله (نیز ر.ک. بخاری ۱۳۴/۲) سئل النبی (ص) أى الاعمال أفضل؟ قال ایمان بالله و رسوله. قيل ثم ماذا قال جهاد فی سبیل الله... (صحیح بخاری ۲۶۵/۱؛ نیز ر.ک. مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر، ج ۱۴ ص ۲۴، ۶۰، ۲۴۹، ش ۷۵۸۰، ۷۶۲۹، ۷۸۵۰؛ مجمع الزوائد ۵۹/۱؛ ۱۳۴/۳، ۲۰۷).

ص ۵۵ س ۱۸ شحنگان: جمع شحنه: داروغه و پاسبان شهر و برزن و حاکم نظامی و مأموری که از طرف پادشاه عهده دار امور اداره دسته ای از ایلات و عشایر بود (فرهنگ فارسی). در قدیم «مسئول انتظام شهرها شحنه بود... و از بی نظمی و بی قانونی ممانعت می کرد» (تاریخ آل جلائیر ص ۱۸۹). شحنه لغتی است ترکی مغولی؛ در صفحه ۲۱۹ کتاب حاضر «شحنگی» نیز بکار رفته است.

ص ۵۶ س ۱۰ رجوعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر: قدمتم خیر مقدم و قدمتم من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر مجاهدة العبد هواه (جامع صغیر ۷۲/۲). قدمتم من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر مجاهدة العبد هواه (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۱۲۵/۲). این حدیث مربوط است به وقتی که مسلمانان بعد از غزوه بدر به تقسیم غنائم مشغول بوده اند و پیغمبر آنان را چنین متذکر فرموده است. مولوی در این معنی گفته است:

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند زان خصمی بتدر اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگر ددکم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز	کم نگر دد سوزش آن خلق سوز
سنگها و کافران سنگ دل	اندر آیند اندرو زار و خجل

هم نگردد ساکن از چندین غذا
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز
عالمی را لقمه کرد و در کشید
حق قدم بروی نهد از لامکان
چون که جز و دوزخ است این نفس‌ها
این قدم حق را بود کو را کشد
چون که واگشتم ز پیکار برون
قد رجعتنا من جهاد الاصریم
تا زحق آید مر او را این ندا
اینت آتش اینت تابش اینت سوز
معدده اش نعره زنان هل من مزید
آنکه او ساکن شود درکن فکان
طبع کل دارد همیشه جزوها
غیر حق خود که کمان او کشد
روی آوردم به پیکار درون
بانی اندر جهاد اکبریم
(فروزانفر، فیه مافیه ۲۷۹ - ۲۸۰)

ص ۵۶ س ۱۴ سر: اصطلاحی عرفانی است و «لطیفه‌ای است مودع در قلب که محل شهود است چنان که روح محل محبت و قلب محل معرفت است» (دستور العلماء ۱۶۷/۲)، به نقل از فرهنگ علوم عقلی (۲۹۴). در کتاب اللمع هم آمده است چیزی است که حق آن را پنهان کرده است و مردم را بدان دسترسی نیست و در کشف اصطلاحات الفنون (ص ۶۵۳) سراطلاق بر دو امرست: یکی ضد علانیت و دیگری قلب (به نقل فرهنگ علوم عقلی ۲۹۵) و در این جا همین معنی اخیر مرادست که در دستور العلماء هم آمده است.

ص ۵۷ س ۲ آلوف: بسیار الفت گیرنده (منتهی الارب) و خوگیر.

ص ۵۷ س ۶ ظلوم: سخت ستمکار (منتهی الارب) در قرآن نیز آمده است: انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا (سورة احزاب ۷۲/۳۳).

ص ۵۷ س ۶ عبودیت: در مقنهای دیگر نیز بسیار دیده می‌شود بمعنی بندگی کردن: و اقبال حق به بنده ربوبیت باشد و اقبال بنده به حق عبودیت باشد، ... و اقبال کردن بردوستان بلطف صفت حق است و صفات حق ربوبیت است و باز آمدن به حق صفت بنده است و صفت بنده عبودیت است و عبودیت تاثر ربوبیت است نه ربوبیت تاثر عبودیت» (شرح تعرف ۹/۱ به نقل از بیت مصدری ۱۳ - ۱۴).

ص ۵۷ س ۹ رمند: درد چشم است و بخصوص ورمی که در طبقه ملتحمه حاصل می‌شود. (فرهنگ فارسی).

ص ۵۷ س ۱۰ معیّت: بمعنی همراه بودن و همراهی آمده است: «و هو معکم اینما کنتم این بود، و لکن کسی که معیت نداند الامعیت جسم باجسم یا معیت عرض باعرض یا معیت عرض باجسم، و این هر سه در حق قیوم محال بود، این معیت فهم نتواند کردن، و معیت قیومی قسم رابع است بلکه معیت بحقیقت این است، و این نیز هست نیست۔ نمای است، کسانی که این معیت ندانند قیوم را می طلبند و می باز نیابند، چون ماهی که در دریا غرق می شود و آب می جوید و می باز نیابد» (از یکی از مکاتیب حجة الاسلام غزالی، مجموعه فاتح به نمره ۵۴۲۶ ق ۳۵۲ به نقل از بیت مصدری ۱۷).

ص ۵۷ س ۱۱ اخلاقی گیرد بشرط: بشرط یعنی مشروط، باعهد و پیمان (فرهنگ فارسی) و در این جا یعنی چنان که در شرط است و سزاوار است. در صفحه ۱۳۵ کتاب حاضر نیز آمده است: «درخت را چون تربیت بشرط باشد بار دهد». و علی الجملة زندگانی با وحشت فراق نعمتی ناخوش گوار است... و مشارب راحت بی خدمت یاران موافق، مکدر خاصه دوستی بواجب و مخدومی بشرط چنان که آن مجلس است که در سفر و حضر رفیقی بارفق و در غم و شادی همدمی محرم بوده باشد، (التوسل الی الترسل ۳۰۳).

ص ۵۷ س ۲۰ دنیا مردار است: اشاره است به حدیث: الدنيا جيفة و طلابها کلاب (شرح بحر العلوم ۱۹۵/۶، المنهج القوی ۴۷۸/۶ و با مختصر تفاوت منسوب است به علی ابن الحسین علیه السلام، محاضرات راغب چاپ مصر ۱۳۲۶، ۲۱۵/۱ به نقل از احادیث مثنوی ۲۱۶). خاقانی نیز گفته است:

این عالمی است جافی و زجیفه موج زن صحرای جان طلب که عفن شده‌ای خاک
(دیوان خاقانی ۲۳۷)

ص ۵۸ س ۵ فضول: یعنی زیادتی و چیزهای خارج از اندازه جستن و گفتن: «هوس فضول به خاطر ایشان راه جوید». (کلیله و دمنه ۹۳)

ص ۵۸ س ۵ رعونت: اصل معنی رعونت «کالیوشدن» است (المصادر ۴۱۶) و ابلهی و گولی و در فارسی بمعنی خودبینی، خود خواهی و خودپسندی بکار رفته است.

بیا که ماسرهستی و کبریا و رعونت
به زیر پای نهادیم و پای بر سرهستی
(طیبات سعدی، کلیات ۶۶۰)

ص ۵۹ س ۷ عبدالله بن مسعود: ابن مسعود، ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود از قدمای اصحاب پیغمبر بود و به روایت ابو نعیم اصفهانی ششمین کسی است که اسلام آورد و بدین سبب او را سادس سته می‌گفتند و نیز گفته‌اند نخستین کسی است که قرآن کریم را در مکه علی رؤس الاشهاد تلاوت کرد و او را ذوالهجرین خوانده‌اند چه يك بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد و نیز در همه غزوات رسول حاضر بود. وی به حدی به رسول نزدیک بود و با مادر خود پیوسته به خانه پیغمبر آمد و شد داشت که ابوهوسی اشعری وقتی به مدینه آمد او را از اهل بیت رسول گمان کرد. نوشته‌اند که ابن مسعود قامتی بلند و نحیف و ساقهای پایی لاغر داشت و در رفتار خود بسیار به پیغمبر تشبه می‌جست. عبدالله بن مسعود در سال ۳۲ هجری، در حالی که بیش از شصت سال از سنش گذشته بود، در مدینه درگذشت. (لغت نامه دهخدا).

ص ۵۹ س ۸ مجاهدت: وادار کردن نفس است به مشقات بدنی و مخالفت باهوی و هوس (ابن‌العربی، به نقل از تاریخ تصوف ۶۵۴) و خواهشهای نفسانی و شهوانی و آنچه انسان را از خدای دور گرداند. (نیزرك. فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۴۸ - ۳۴۹).

ص ۵۹ س ۱۰ انّ لنفسك عليك حقاً: در کشف المحجوب از زبان سلمان به ابوذر غفاری نقل شده است: ان لجسدك عليك حقاً و ان لزوجك عليك حقاً و ان لربك عليك حقاً. بعد پیغمبر نیز تا بید می‌فرماید که: ان لجسدك عليك حقاً (کشف المحجوب ۴۴۹). فان لجسدك عليك حقاً و ان لعینك عليك حقاً و ان لزورك عليك حقاً و ان لزوجك عليك حقاً (صحیح بخاری ۳۳۷/۱، ۳۳۸، ۷۰/۴؛ نیزرك. مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر، ج ۱۱ ص ۷۶، ۹۴، ۹۷، ۱۰۳).

ص ۵۹ س ۱۲ عرضه: به ضم اول که در نسخه‌ی اساس آمده، در لغت چنین معنی شده است: *والهمة، حيلة في المصارعة، الشئ الذي ينصب ويعرض، و در این جا معنی اخیر*

مرادست بقريئته «نشانه» .

ص ۵۹ س ۱۳ مردگی : حاصل مصدر از مردن است . در لهجه محاوره گویند : «خودت را به موش مردگی زن» . «رحمت ایزدی بر او باد در مردگی و زندگی» (تاریخ بیهقی ، چاپ ادیب پیشاوری ۳۰۹ به نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۵۹ س ۲۰ زخارف : جمع زخرف ، بمعنی طلا ، و نقش و نگار زیور و زینت ظاهری (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۲ عقبات : جمع عقبه بمعنی گردنه و راه دشوار در کوه و هم کار سخت و دشوار را به کنایه گویند (فرهنگ فارسی) .

ص ۶۰ س ۶ حلالها حساب و حرامها عذاب : در احیاء علوم الدین (۹۱/۲) آمده است : و فی الاخبار المشهورة عن علی علیه السلام وغيره : ان الدنيا حلالها حساب و حرامها عذاب . و زاد آخرون : و شبهتها عتاب . و نیز در ج ۳ ص ۲۲۰ احیاء علوم الدین از قول حضرت رسول اکرم نقل شده است . «پیغمبر علیه السلام می گوید : ما یضع ابن آدم بالدنيا حلالها حساب و حرامها عقاب» (شرح تعرف ۵۲/۱)

ص ۶۰ س ۸ من اراد ان ینظر الی الدنیا فلینظر الی هذه الجيفة : یادآور این حدیث است : الدنیا جيفة و طلابها کلاب ، این معنی را که «دنیا مردارست» در آن جا هم آورده است (رك . ص ۳۰۲ کتاب حاضر) .

ص ۶۰ س ۱۵ ان الله لم ینظر الی الدنیا منذ خلقها بغضاً لهما : سیوطی روایت کرده است : ان الله تعالی لما خلق الدنیا اعرض عنها فلم ینظر الیها من هوانها علیه . ان الله تعالی لما خلق الدنیا نظر الیها ثم اعرض عنها ثم قال و عزتی و جلالی لا انزلتک الا فی شر اخلقی (جامع صغیر ۶۰/۱) .

ص ۶۰ س ۱۹ اشحیح : بمعنی حریص و بخیل است (منتهی الارب) .

ص ۶۱ س ۱ حبّ الدنیا رأس کل خطیئته : سیوطی این حدیث را در جامع صغیر (۱۲۲/۱) و مناوی در کنوز الحائق (حاشیه جامع صغیر ۴۱/۲) آورده است : نیز رك . احیاء علوم الدین ۳۶/۴

ص ۶۱ س ۱۰ امن زهد فی الدنیا هافت علیه المصیبات : من زهد فی الدنیا علمه الله بلا تعلم و هداة بلا هداية و جعله بصیرا و كشف عنه العمی (جامع صغیر ۱۵۶/۲) . من

اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات ، و من خاف من النار لها عن الشهوات ،
و من ترقب الموت ترك اللذات ، و من زهد في الدنيا هانت عليه المصیبات (احياء
علوم الدين ۲۲۴/۴) .

ص ۶۲ س ۲ [موسی] از حق تعالی سؤال کرد که از بسندگان جرد در گناه تو که محبوب ترست... :
رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر .

ص ۶۲ س ۳ عیسی علیه السلام خود زاهدانگبیا بود ... : یاد آور این روایت است : قال
عبيد بن عمير كان المسيح بن مريم عليه السلام يلبس الشعر وياً كل الشجر ، و ليس له
ولديموت ولا بيت يخرب ، و لا يدخر لئد ، اينما ادركه المساء نام (احياء علوم
الدين ۲۲۴/۴) .

ص ۶۲ س ۵ الدنيا قنطرة فاعبروها و لاتعمروها : اين گفته مسیح در احياء علوم الدين
ص ۲۲۳/۴) هم آمده است .

ص ۶۲ س ۶ سيد ولد آدم : اشاره است به حديث: انا سيد ولد آدم يوم القيامة و لافخر و بيدي
لواء الحمد و لافخر و مامن نبي يومئذ آدم فمن سواه الاتحت لوائي و أنا اول
شافع و اول مشفع و لافخر . اناسيد ولد آدم يوم القيامة و اول من يشق عنه
القبر و اول شافع و أول مشفع (جامع صغير ۱/۹۰) .

ص ۶۲ س ۷ لولاك لما خلقت الافلاك : حديث معروف است که در شرح تعرف ج ۲ ص
۴۶ بدین صورت دیده می شود : لولا محمد (ص) ما خلقت الدنيا و الآخرة و
لا السموات و لا الارض و لا العرش و لا الكرسي و لا اللوح و لا القلم و لا الجنة و لا النار
و لولا محمد ما خلقتك يا آدم . و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن چنین گفته است:
لم يرد بهذا اللفظ بل ورد : لولاك ما خلقت الجنة و لولاك ما خلقت النار . و
عند ابن عساكر : لولاك ما خلقت الدنيا ، اللؤلؤ المرصوع ص ۶۶ (به نقل از
احاديث مشنوی ۱۷۲) . در کتاب فيه مافيه بصورت «لولاك لما خلقت الافلاك»
(ص ۲۰۳) و هم بصورت «لولاك ما خلقت الافلاك» (ص ۴۶ ، ۱۰۵) آمده است .

ص ۶۲ س ۸ عُرِضَتْ عَلَيَّ بِطَحَاء ... : در کتاب احياء علوم الدين (۲۲۳/۴) آمده است:
«قال نبينا صلى الله عليه و سلم «ان ربي عز وجل عرض علي أن يجعل لي بطحاء
مكة ذبها» فقلت لا يارب ولكن اجوع يوما و اشبع يوما ، فاما اليوم الذي اجوع

فيه فأترضع اليك وادعوك ، واما اليوم الذي اشبع فيه فاحمدك واثني عليك» :

فيترك . احياء علوم الدين ۳/ ۸۵ ؛ شرح تعرف ۱/ ۳۱ ، ۵۸ ، و ۳/ ۱۱۱

ص ۶۲س ۱۳ فرمان يافتن : مجازا بمعنی درگذشتن و مردن است و در آثار قديم فراوان

بكار رفته است : «و خير آمد كه سلطان محمود فرمان يافت» (تاريخ بيهقي ۲۷).

«بعد از دو سال مادرم فرمان يافت مرا كسى نبود كه تيمار داشته كند» (سلك

عيار ۲۰۲/۱) . «چنين گویند كه چون قباد ملك فرمان يافت نوشيروان عادل

كه پسر او بود بجای او بنشست» (سياست نامه ۴۱) .

ص ۶۲س ۱۴ صلوا على صاحبكم : اين روايت به صورتهای مختلف آمده است از جمله :

مات رجل من اهل الصفة و ترك دينارين او در همین فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم كيتان صلوا على صاحبكم (مسند احمد ۱/ ۱۰۱ نیز ترك . مسند احمد

۵/ ۲۵۲ ؛ مجمع الزوائد ۳/ ۱۲۵ ؛ الموطأ ۲/ ۴۵۸) .

ص ۶۳س ۸ زاجر : در لغت بمعنی منع کننده و باز دارنده است و در اصطلاح زاجر عبارت از

واعظ الله است در دل مؤمن كه انسان را از كارهای بد باز دارد و داعی بر عبادت

باشد و بالجمله نور مقدوف در دل مؤمن است كه او را به حقايق نزديك و مقرب

درگاه گرداند و او را دعوت به حق كند» (كشاف اصطلاحات الفنون و العلوم ج ۱

ص ۶۱۵ ؛ اصطلاحات شاه نعمة الله ص ۱۵ ، به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء

ص ۲۰۵) .

ص ۶۳س ۱۴ من خاف ادليج ... : من خاف ادليج و من ادليج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية

الا ان سلعة الله الجنة (جامع صغير ۲/ ۱۵۳) .

ص ۶۴س ۲ الكبرياء رداؤى ... : قال رسول الله (ص) العزازة و الكبرياء رداؤه فمن

ينازعنى عذبه (مسلم ۸/ ۳۴) ؛ قال الله عز وجل الكبرياء رداؤى . والعزة ازارى

فمن نازعنى واحدا منهما القيه فى النار (مسند احمد ۲/ ۲۴۸ ، ۳۷۶ ، ۴۱۴ ،

۴۲۷ ، به نقل از احاديث مثنوى ۱۳۳) . قال الله تعالى : الكبرياء رداؤى فمن

نازعنى رداؤى قصمته (كنوز الحقايق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۲۴) . قال الله

تعالى : الكبرياء رداؤى والعظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما قذفته فى النار .

قال الله تعالى : الكبرياء رداؤى فمن نازعنى رداؤى قصمته . قال الله تعالى :

الكبرياء ردائي والعزازي فمن نازعني في شيء منهما عذبتني (جامع صغير ۶۹/۲).

ص ۶۴ س ۷ کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وفي قلبه ازیز کازیز المرجل :
در عوارف المعارف (ملحق احیاء علوم الدین ۱۶۸/۵) مذکورست از قول عایشه:
رسول الله (ص) کان یسمع من صدره ازیز کازیز المرجل. در مسند احمد (۲۶، ۲۵/۴)
آمده است: انتهیت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ولصدره ازیز کازیز
المرجل. اتیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو یصلی ...

ص ۶۴ س ۸ ان السماء قداطت ... : در مسند احمد (۱۷۳/۵) آمده است: قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم انی اری مالاترون واسمع مالا تسمعون اطت السماء وحق لها ان
تتط ما فيها موضع اربع اصابع الاعلیه ملك ساجد لوعلمت ما اعلم لضحكتم قليلاً
ولبکیتم کثیراً (نیز رک . صحیح ترمذی ۵۱/۲).

ص ۶۴ س ۱۱ بدست: به فتح یا کسر اول بمعنی وجب، شبر است و در کتابها فراوان آمده
است:

بر طراز آخته پویه کند چون عنکبوت بر بدستی جای بر، جولان کند چون با بز
(دیوان منوچهری ۶۷)

«اندر همه مملکت بگردیدند یک بدست زمین جز آبادان نیافتند که به وی دهند»
(قابوس نامه ۲۱۷).

نمود از تصرف تو برون یک بدست از زمین و ملک و ملک

(سوزنی سمرقندی به نقل از حواشی برهان قاطع)

ص ۶۴ س ۱۲ والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلاً ولبکیتم کثیراً: مناوی به همین
صورت (بدون «والله») آن را در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۵۰/۲)
روایت کرده است و نیز صورتهای مختلف آن آمده است: لو تعلمون ما اعلم لبکیتم
کثیراً ولضحکتکم قليلاً. لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً و لضحکتکم قليلاً و لخرجتکم
الی الصعدات تجأرون الی الله تعالی لاتدرون تنجون اولاتنجون (جامع صغير ۱۰۸/۲)
نیز رک. صحیح بخاری ۱/۱۸۵: ۴/۱۲۷، ۱۴۸، ۱۴۹. اشعار زیرین از منتهوی
مولوی (ص ۱۶۴ س ۹) به گفته یوسف بن احمد و لوی (المنهج القوی ۲/۴۲۶)

اشاره به همین حدیث است :

مصطفی گوید اگر گویم بر است
شرح آن دشمن که در جان شماست
زهر- های پـردلان بر هم درد
نی رود ره نی غم کاری خورد
نی دلش را تاب ماند در نیاز
نی تنش را قوت صوم و نماز

(به نقل از احادیث مثنوی ۶۱)

در مسند احمد (۲/۲۵۷) آمده است : لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتکم
قلیلاً (نیزک . موطأ ۱/۱۸۶ ؛ ترمذی ۲/۵۱ ؛ ص ۳۰۷ کتاب حاضر : ان
السماء قداطت)

ص ۶۵ س ۴ مکر : « مکر از جانب خدا «ارداف» نعمت است با وجود مخالفت والقاء حال است

باسوء ادب و از جانب بنده ایصال مکروه است بسوی انسان من حیث لایشرع
« والامن من مکره کفر والتعرض من کیفیة مکره شرک » (دستور العلماء ۳/۳۱۲) .
در اصطلاحات صوفیه بدان اضافه شده است و اظهار آیات و کرامات بدون امر
واردی . مولوی گوید :

مشورت بانفس خود گر می کنی
هر چه گوید کن خلاف آن دنی
گر- نماز و روزه می فرمایدت
نفس مکارست مکاری زایدت
مشورت بانفس خود اندر فعال
هر چه گوید عکس آن باشد کمال
(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۸۵)

ص ۶۵ س ۷ خشیت : بصورت مصدری بمعنی ترسیدن و بصورت اسم یعنی ترس و خوف اما

در اصطلاح تصوف «خشیت عبارت از تألم قلب است بسبب توقع و انتظار امر
مکروهی در آینده که گاه بواسطه ارتکاب کثرت جنایت است گاه بواسطه
معرفت جلال خداست و هیبت و خشیت انبیا از این قبیل است » (دستور العلماء
۲/۸۲ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء) .

ص ۶۵ س ۷ حرقت : در لغت بمعنی سوزش و سوز و سوختگی است و در اصطلاح تصوف «حرقت

بر دو قسم است : یکی حرقت به نار و دیگری حرقت به نور و کسی که بواسطه نار
محروق گردد خاکستر شود و کسی که به نور محروق گردد چراغ مضی^۱ شود و مردم
از ان مستضی^۲ گردند» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۳) .

ص ۶۵ س ۹ ولی: ولی یکی از اسامی پیر و مرشد است. ولایت مشتق است از ولی بمعنی قیام. عبد به حق در مقام فنا از نفس خود و بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترك است میان همه مؤمنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک و آن عبارت است از فنای بنده در حق و بقای او به حق. پس ولی کسی را گویند که فانی است از حال خود و باقی است در مشاهده حق. بعضی گویند: الولی هو العارف بالله. (برای اطلاع بیشتر، رک. تاریخ تصوف در اسلام ۲۳۰-۲۴۰، و فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۲۲-۴۲۴).

ص ۶۵ س ۱۱ أعلمکم بالله اخشیکم من الله: در صحیح بخاری (۲۶۰/۴) آمده است: فوالله انی أعلمهم بالله و اشدهم له خشية. در مسند احمد (۴۵/۶) مذکور است: فوالله لانا أعلمهم بالله عزوجل و اشدهم له خشية (نیز رک. مسند احمد ۱۸۱/۶؛ صحیح بخاری ۶۶/۴، ۲۶۰). در شرح تعرف (۱۹۰/۲) آمده است: أنا أعلمکم بالله و اخشیکم لله (نیز رک. ایضاً ۷۹/۳؛ کشف الاسرار ۱۸۸/۶).

ص ۶۵ س ۱۲ و المخلصون علی خطر عظیم: آقای فروزانفر راجع به این بیت مثنوی مولوی نوشته اند:

زان که مخلص در خطر باشد مدام
تا ز خود خالص نگردد او تمام
(مثنوی ص ۱۳۳ س ۱۷)

اشاره است به جمله: و المخلصون علی خطر عظیم که در شرح خواجه ایوب حدیث نبوی و در اتحاف السادة المتقین ج ۹ ص ۲۴۳ منسوب به سهل بن عبدالله تستری ذکر شده است؛ (به نقل از احادیث مثنوی ۵۳).

ص ۶۵ س ۱۳ محتسب: مأموری بوده است که از طرف حاکم منصوب می شده است برای اجرای مقررات و قوانین و امثال آن. نخجوانی (دستورالکاتب ۱۲۵، ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۸۹) درباره محتسب نوشته است: «در اسعار و اوزان کوشش کند و اگر یکی از سوقه خودسرانه سعری دیگر نهد قبول نکند و او را تنبیه کند. در محافظت کیال و میزان و ذرع بکوشد و تمام آنها را بر میزانهای معمول بسنجد که فروشنده ای خطا یا تقلب نکند. جماعت بازاریان حقوقی که هر هفته و هرماه از هر دکان بدست می آید، به محتسب و معتمدان او بدهند» (نقل از

تاریخ آل جلاير ۱۸۹ - ۱۹۰). محتسب در این جا یعنی مراقب و مواظب. ص ۱۷۶۵ فنا: در لغت یعنی نابودی و در اصطلاح تصوف نیست انگاشتن خود در برابر حق و مستغرق شدن است در مشاهده او و بر اثر چنین فنائی است که بقا و پایداری حقیقی دست می‌دهد. در رکن چهارم، باب دوم، سؤال پنجم از کتاب حاضر عبادی در باب فنا و بقا بحث کرده است؛ نیز برای اطلاع بیشتر رك . اللمع ۴۳۳، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱-۶۵۲ و ۳۷۳-۳۸۷ و فرهنگ اشعار حافظ ۴۶۵-۴۸۲ و فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۵-۳۰۸.

ص ۱۸۶۵ ۱۸ و الله لوددت انی كنت شجرة تعضد: درمسند احمد (۱۷۳/۵) و نیز در احیاء علوم الدین (۱۸۳/۴) این سخن به ابوذر نسبت داده شده است: فقال أبوذر والله لوددت انی شجرة تعضد. در صحیح ترمذی (۵۱/۲) آمده است: قال رسول الله . . . والله لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً و ما نلذذتم بالنساء على الفرش و لخرجتم الى الصدقات تجأرون الى الله لوددت انی كنت شجرة تعضد.

ص ۲۶۶ ابن عباس: منظور عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیغمبر است که قبل از هجرت رسول به مدینه تولد یافت و به روایت حدیث و بخصوص به تفسیر معانی آیات قرآن شهرت یافت و حیرالامة و ترجمان القرآن و رئیس المفسرین لقب یافته است (کشف الظنون ص ۴۲۹ به نقل از تاریخ ادبیات در ایران ۶۷۱/۱-۶۸) و به سال ۶۸ هجری در طائف درگذشت ... ابن الندیم در بحث از کتابهای تفسیر قرآن کتابی را در این زمینه از ابن عباس یاد کرده که مجاهد از ابن عباس روایت کرده است و دیگران از مجاهد روایت نموده اند (الفهرست ۵۶) و گویا این تفسیر منسوب به ابن عباس، و یا به روایت او، قدیمترین تصنیف در این باب است که به طبع نیز رسیده. خلیفه دوم عمر بن خطاب به رأی ابن عباس بسیار معتقد بود و هرگاه که وی را مشکلی روی می‌داد با او در میان می‌نهاد (سعید نفیسی، قابوس نامه ۲۷۳).

ص ۵۶۶ سر بسر بجهیم: سر بسر در این جا بمعنی مساوی و یکسان است و به همین معنی در لهجه مردم مشهد هنوز متداول است و سر بسر شدن یعنی مساوی شدن

و برابر شدن. « خدای عزوجل بر وی رحمت کناد که کارش باحاکمی عدل و رحیم افتاده است مگر سربسر بجهد که با ستمکاری مردی نیکو صدقه و نماز بود » (تاریخ بیهقی ۴۱۲-۴۱۳).

ص ۶۶س ۷ یارغار : اشاره است به این که در شب هجرت پیغمبر به مدینه ابوبکر همراه او بود و در غار ثور با رسول مخفی شد بدین جهت او را یارغار خوانند. « چون رسول بدر غار رسید ، ابوبکر گفت یا رسول الله اول من اندرآیم تا اگر چیزی بود باری بمن رسد و تو سلامت یابی . در آمد ، سوراخها دید ، جامه های خود پاره کرد و سوراخها را سخت کرد . دو سوراخ بماند دو پاشنه خویش را بر در آن سوراخها نهاد و گفت یا رسول الله ، در آی . در رفت . دستش به ابوبکر باز آمد ، جامه ندید . گفت یا ابابکر جامه چه کردی ؟ ابوبکر قصه بگفت . رسول دعا کرد و گفت : اللهم اجعل ابوبکر معی فی الجنة فی درجة واحدة ... » (قصص الانبیاء ۴۲۱-۴۲۲ ؛ نیز رك . حلیة الاولیاء ۳۳/۱).

ص ۶۶س ۷-۹ ابوبکر ... که ... مال و جان و جهان و نسب و حسب جمله در راه دین و و طلب رضای ایزدی بذل کرده بود: ابوبکر همه مال خود جز کسائی که آن را با خلالی در پیوسته بود در راه خدا انفاق کرد و به ذی الخلال مشهور شده است (لغت نامه). نیز رك . حلیة الاولیاء ۲۸/۱ ؛ شرح تعرف ۵۹/۱ .

ص ۶۶س ۹ بازین همه: یعنی با وجود همه اینها . در ص ۱۳۰ کتاب حاضرهم آمده است: «بازین همه سید عالم علیه السلام بزبادت تجرید خاطر میفرمود» .

ص ۶۶س ۱۰ طوی لك یاطیر تمغ علی الشجرة ... : از قول ابوبکر در احیاء علوم الدین (۱۸۳/۴) مذکورست : لیتنی مثلک یاطائر ولم اخلق بشرا . در لغت نامه دهخدا ذیل نام «خباب» آمده است : «ابن منده از طریق عبدالله بن مسلم از محمد بن عطاء بن خباب از پدرش از جدش روایت کرد و گفت : من در نزد ابوبکر نشسته بودم که پرنده ای از نزد او گذشت و او گفت : خوشا بحال این مرغ! من به او گفتم تو با این که صدیق پیغمبری چنین گویی؟! ابن منده می گوید : این حدیث غریب است و غیر از این وجه وجه دیگری برای آن نمی شناسم . صاحب اصابه می گوید در این حدیث دلالتی نیست بر این که او ادراک زمان پیغمبر را کرده

است بلی محتمل است او از کسانی باشد که قبل از پیغمبر بوده اند (از اصابه
قسم اول ص ۱۰۲) .

ص ۶۶ ۱۳ حدیفة یدمانی : منظور حدیفة بن الیمان حسل بن جابر العبسی القناطری مکنی
به ابی عبدالله . صحابی است . . . وی رازدار رسول (ص) بود و حضرت اسماء
منافقین صحابه را بدو ابراز می فرمود . و آنگاه که دور خلافت به عمر رسید از
وی درخواست تا نامهای منافقین بدو افشا کند و او از قبول خواهش عمر سر باز
زد و عمر تنها هرگاه حدیفة بر جنازه یکی از اصحاب حاضر نمی آمد درمی یافت
که وی از منافقین بوده است و از این رو او نیز حضور نمی یافت . او در جنگ
نہاوند پس از کشته شدن نعمان بن مقرن لواء جیش مسلمانان را به دست گرفت
و همدان و ری و دینور را وی بگشود و در فتح جزیره نیز شرکت داشت و از
طرف عمر به حکمرانی نصیبین منصوب گشت و بواسطه کمال امانت که داشت عمر
به تمام ممالک مفتوحه فرمان کرد که حدیفة هر چیز و هر مقدار که بخواهد بوی
دهند لکن او تنها به معاش روزانه خود و علیق اسب خویش قناعت ورزید و
آنگاه که به مقر خلافت بازگشت عمر او را در آغوش گرفت و گفت تو برادر من
و من برادر تو باشم . و در کشف المحجوب هجویری آمده است که وی از اصحاب
صفه بوده است [ص ۹۸] و هم گویند که او برخی از اسرار رسول را به حسن
بصری آموخت و نیکویی و عطف و تذکیر حسن از آن اسرار باشد :

گفت زان فصلی حدیفة با حسن تا بدان شد وعظ و تذکیرش حسن

(مولوی)

وفات وی چهل روز پس از قتل عثمان بود [۳۵ هجری] و مدفون وی به مداین
در پای ایوان است . و در سال ۱۹۳۳ م . چون قبری که به نام حدیفة است و
مزار مردم می باشد در کنار دجله مورد تعرض امواج آب قرار گرفته آن قبر را
به داخل خشکی نزدیک قبر سلیمان منتقل کرده ساختمانی برای آن ساختند .

(لغت نامه) ؛ نیز رك . حلیة الاولیاء ۱ / ۲۷۰ - ۲۸۳

ص ۶۷ ۲ لاجبشری لکم الیوم : شاید اشاره است به این آیه : یوم یرون الملائكة لاجبشری

یومئذ للمجرهین و یقولون حجراً محجوراً (سورة فرقان ۲۴/۲۵) : و آن روز

که بینند فریشتگان را مه‌بادا بشارت آن روزکافران را و گناه‌کاران را و گویند
 حرام باد حرام کرده « (ترجمه تفسیر طبری ۵/۱۱۴۰) .
 ص ۶۷س ۴ سابقه: « عبارت از عنایت ازلیه است که در قرآن بدان اشاره شده است :
 و بشرالذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم ، سورة یونس (۱۰) آیه ۲ ،
 (کشف اصطلاحات الفنون ۱/۶۷۷ به نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۱۲)
 نیز رك . اللع ۸۴-۸۶) . حافظ گوید :
 ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل توجه دانی که پس برده که خوب است و که زشت

گفتم ای بخت بخفتیدی و خورشید دیدم گفت با این همه از سابقه نومید مشو
 ص ۶۷س ۶ سالکان اصل: چنین است در نسخه اساس ، شاید «سالکان واصل» بوده است با توجه
 به کلمه «منقطع» .

ص ۶۷س ۱۷ لودعلم المؤمن معاندالله من العتوبه . . . : عین این حدیث را سیوطی
 در جامع صغیر (۲/۱۰۹) از قول ابوهریره روایت کرده است (نیز رك . مسند
 احمد ۲/۳۳۴ : مسلم ۱/۹۷) .

ص ۶۹س ۵ الفاجر الراجی اقرب الی من العابد القانط و المقنط : در جامع صغیر (۲/۶۶)
 آمده است : الفاجر الراجی لرحمة الله تعالی اقرب منها من العابد المقنط .

ص ۶۹س ۸ انا عند ظن عبدی بی فلیظن العبد بی ما یشاء : قال الله تعالی انا عند ظن
 عبدی بی فلیظن بی ما شاء . قال الله تعالی انا عند ظن عبدی بی ان ظن خیرا فله
 و ان ظن شرا فله (جامع صغیر ۲/۶۹، کنوز الحقایق حاشیه جامع صغیر ۲/۱۲۵) .
 قال الله تعالی: عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا ذکرتنی (جامع صغیر ۲/۷۰) .
 قال الله تعالی عبدی انا عند ظنک بی و انا معک اذا دعوتنی (کنوز الحقایق ، حاشیه
 جامع صغیر ۲/۱۲۵) . در کتاب فیہ ما فیہ (۴۸-۴۹) آمده است: «عیسی علیه السلام
 بسیار خندیدی ، یحیی علیه السلام بسیار گریستی یحیی به عیسی گفت که تو از
 مکرهای دقیق قوی ایمن شدی که چنین می‌خندی ، عیسی گفت که تو از عنایتها و
 لطفهای دقیق لطیف غریب حق قوی غافل شدی که چندینی می‌گریی ولی از اولیای
 حق در این ماجرا حاضر بود ، از حق پرسید از این هردو کرا مقام عالیترست؛
 جواب گفت که احسنهم بی‌ظناً یعنی انا عند ظن عبدی بی من انجام که ظن بنده
 من است بهر بنده مرا خیالی است و صورتی است هر چه او مرا خیال کند من

آنجا باشم من بنده آن خیالم که حق آنجا باشد نیز ارم ازان حقیقت که حق آنجا نباشد . ، آقای فروزانفر نوشته اند : هر دو روایت این حدیث را در نوادر الاصول ص ۸۵ و احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۶۹ می توان دید (فیه ما فیه ۲۷۴) .
ص ۷۰ س ۲ ان الله تعالی قدر المقادیر قبل أن یخلق السموات والارض ... : سیوطی
روایت کرده است : قدر الله المقادیر قبل أن یخلق السموات والارض بخمسين الف
سنة (جامع صغیر ۷۲/۲) .

ص ۷۰ س ۸ خدای را تعالی صد رحمت است ... : در صحیح مسلم (۹۶/۸) آمده است :
ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول جعل الله الرحمة مائة
جزء فامسك عنده تسعة و تسعين و انزل في الارض جزءاً واحداً . فمن ذلك الجزء
تتراحم الخلائق حتى ترفع الدابة حافرها عن ولدها خشية أن تصيبه . روایات
دیگر از این حدیث نیز در صحیح مسلم مذکور است : ان الله خلق يوم خلق السموات
والارض مائة رحمة كل رحمة طباق ما بين السماء والارض فجعل منها في الارض
رحمة فيها تعطف الوالدة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان
يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة . نیز رك . احیاء علوم الدین ۱۵۱/۴ .

ص ۷۱ س ۱۵ الدنيا سجن المؤمن وجنته التمافر : علاوه بر روایت فوق ، سیوطی به صورتها یی
دیگر نیز این حدیث را آورده است : الدنيا سجن المؤمن و سنته فاذا فارقت الدنيا
فارق السجن و السنة . الدنيا لاتصفو لمؤمن كيف وهى سجنه و بلاؤه (جامع
صغیر ۱۴/۲) . الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر . الدنيا سجن المؤمن لراحة
للمؤمن دون لقاء ربه (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۶۶/۲) . مولوی نیز
گفته است :

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را و ارهان

(مثنوی ۲۲/۲۶ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۱)

این حدیث در مسند احمد (۳۲۳/۲) صحیح ترمذی (۵۲/۲) صحیح مسلم (۲۱۰/۸)
الفائق فی غریب الحدیث (۵۹۱/۱) و مجمع الزوائد (۲۸۸/۱۰) آمده .

ص ۷۱ س ۲۱ القدر خیره و شره من الله : در صحیح ترمذی (۲۱/۲) آمده است : قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا يؤمن عبد حتى يؤمن بالقدر خيره و شره (نیز رك . مسند احمد

- ۳۱۷/۵: سنن ابی داود چاپ ۱۳۵۴ هـ . ج ۲۲۴/۴: شرح تعرف ۱/۱۹۴-۱۹۵).
- ص ۷۲س ۱ جف القلم بما هو كائن الى يوم القيامة: مناوی روایت کرده است: جف القلم بما هو كائن (كنوزالحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۳۷). مولوی گوید :
- من همی گویم برو جف القلم زاین قلم بس سرنگون گردد علم
(مثنوی ۲۱/۹۹)
- جف القلم بما هو كائن (مسند احمد ج ۱ ص ۳۰۷ ، ج ۲ ص ۱۹۷) قال ابوهریره:
قال لی النبی (ص) : جف القلم بما انت لاقی (بخاری ج ۴ ص ۹۲ ، و با تفصیل
بیشتر ج ۳ ص ۱۵۴ ، نقل از احادیث مثنوی ۳۸) .
- ص ۷۲س ۶ صبر پیشه گیرد ، و از قضا بدل بکشد : گویا « بدل کشیدن » در این مورد
بمعنی تحمل کردن باشد .
- ص ۷۳س ۸ الصبر مفتاح الفرج : الصبر مفتاح الفرج و الزهد غنی الابد (كنوزالحقائق ،
حاشیة جامع صغیر ۲/۱۰۳)
- ص ۷۳س ۱۳ نوح را علیه السلام بسیار رنج از امت برسیسد و هر روزی بسیار ویرا
بزدندی: « و آمده است که هیچ پیغامبر آن بلا نکشید از قوم خویش که او
کشید . و به خبر آمده است که روز بودی که ده بار بیهوش می شد از زخم
بسیار . فرزندانش بیامدندی و او را بیهوش به خانه آوردندی . چون بیهوش
آمدی پرسیدی که من به کدام محلت بودم . گفتندی به فلان محلت . او به محلت
دیگر رفتی و دعوت کردی و خلق را به خدای تعالی خواندی و گفتی امر خدای
را تقصیر نباید کرد. » (قصص الانبیاء ۳۳) .
- ص ۷۳س ۱۴ عقابین: تثنیة عقاب در حالت نصبی و جری بمعنی دو عقاب و نیز دو چوب
که مقصر را بر آنها به دار می کشیدند ، یا بر آنها چوب می زدند ؛ ظاهراً سر
آن دو چوب بشکل عقاب بوده است و در عقابین کشیدن یعنی مقصر را به چوب
عقابین بستن (دکتر محمد معین ، فرهنگ فارسی) . در تاریخ بیهقی (ص
۱۶۴) آمده است : « گفت : بویکر حصیری را و پسرش را خلیفه باجبه و موزه
به خانه خواجه آورد و بایستادانید و عقابین بردند ، کس نمی داند که حال
چیست ؟ » .

ص ۷۳س ۱۵ زکریا را در میان درخت بدو نیم پاره میگرداند: شرح این موضوع در قصص الانبیاء (۳۱۰ - ۳۱۳) بدین صورت است: «اما زکریا از بنی اسرائیل بود از فرزندان داود النبی علیه السلام از دخترش، و میان او و داود سیصد و هفت سال بود، حق تعالی او را برگزید و به رسولی به بنی اسرائیل فرستاد، و مرو را شریعت بود، و به تورات کارکردی. . . زکریا بیست و هشت سال دیگر [پس از تولد یحیی، فرزندش] بزیست. آنگاه جهودان قصد کشتن او کردند. چند گاه گریخته بود از ایشان تا روزی او را بیافتند. خواستند که بگیرند، بگریخت و به درختی در پنهان شد، و آن درخت او را پذیرفت و شکاف درخت فراز آمد. گویند ریشه طیلسانش پدید بود از آن شکاف، جهودان بدیدند بدانستند که در آن جاست. اره بر نهادند و درخت را از بالا به دو نیم کردند همچنان با زکریا» (نیز در باره زکریا، رک. قصص قرآن ۲۲۵ - ۲۲۸).

ص ۷۳س ۱۸ صالح: منظور صالح نبی است که نام او در قرآن آمده است و قوم ثمود را به توبه و خدانشناسی فراخواند و چون به او نگریدند گرفتار قصاص شدند. «و از پس هود و عاد به دویست سال ملک تعالی صالح را به ثمود فرستاد. . . و قصه ثمود بتفسیر نیکو آورده است، چون قومش هلاک شدند، به بانگ جبریل بیکبار بمسردند و خاکستر شدند با چهار پایان ایشان. صالح با گرویدگان برفتند به نواحی دیگر، به شام وطن ساختند. و صالح علیه السلام هژده سال دیگر بزیست و شریعت بورزید. و به روایت دیگر چهل و هفت سال بزیست، و از او کس نماند که پیغامبری را شایستی.» (قصص الانبیاء ۴۲؛ نیز رک. قصص قرآن ۳۸ - ۴۸).

ص ۷۳س ۱۸ جرجیس: «و این جرجیس پس از عیسی بود صلوات الله علیه، و او از فلسطین بود، و مردی مؤمن و پارسا بود، و بازرگانی کردی، و از این شهر بدان شهر شدی، و هر چه سود کردی جمله به درویشان دادی، و سرمایه نگاه داشتی، و کار او همین بازرگانی و خرید و فروخت بود و گفتی که اگر نه این صدقه درویشان بودی من هرگز بازرگانی نکردمی بلکه شب و روز عبادت کرده‌ی،

(قصص الانبیاء ۴۶۸ ، راجع به بقیه سرگذشت او با داذیا نه پادشاه موصل رك .
۴۶۸ - ۴۷۸) .

ص ۷۴س ۱ هرون : برادر موسی کلیم و اول احبار بنی اسرائیل بود موسی او را برای مذاکره با فرعون فرستاد . « پس موسی گفت الهی مرا گرامی کردی به کلام خویش و معجزه دادی اکنون چه فرمایی ؟ امر آمد که یا موسی برو و فرعون را به من خوان و دعوتش کن ، چنان که خبر داد که وی طاغی است قوله تعالی : اذهب الی فرعون انه طغی . موسی گفت : الهی حاجتها دارم . ندا آمد که بخواه . گفت : رب اشرح لی صدری . دل مرا گشاده کن ، و دریابنده علم و حکمت کن و دلنگی از دل من بیرون کن ، و حکم و صبرم کرامت کن ، و یسر لی امری . و این بار رسالت و نبوت بر من سبک گردان و گشاده کن ، و احلل عقده من لسانی و گرفتی از زبان من بردار زیرا که سر زبانش سوخته بود بخردی که تا سخن گران تر گفتمی . یفقهوا قولی . و گفتار مرا دریابنده کن و فهم کننده گردان . و احلل عقده من لسانی از آن جهت را گفت . اجعل لی وزیراً من اهلی . هرون اخی . و یاری ده مرا از اهل من برادرم هارون را ، و جای دیگر گفت : فارسله معی ردعاً بصدقنی که پیش روی و خلیفتی کند مرا و راست گوی دارد مرا و آنچه من گویم مرا رد نکند . و اشرکه فی امری . و در پیغامبری او را شرکت ده با من تا عبادتهای بسیار کنیم . قال قد اوتیت سؤلک یا موسی . آنچه خواستی همه دادم . (قصص الانبیاء ۱۶۴ - ۱۶۵) .

ص ۷۴س ۱ صلب : بر دار کردن (المصادر ۱۲۱) .

ص ۷۴س ۵ ربوبیت: بمعنی خدائی و خداوندی والوهیت است : « اقبال حق به بنده ربوبیت باشد و اقبال بنده به حق عبودیت باشد ، . . . و اقبال کردن بر دوستان بلطف صفت حق است و صفات حق ربوبیت است » (شرح تیرف ج ۱ ص ۹ به نقل از یت مصدری ۱۳) .

ص ۷۴س ۵ دندان شکستن [پیغمبر] : اشاره است به زخمی شدن پیغمبر در جنگ احد :
« کافران . . . بر لشکر رسول حمله کردند . . . و رخساره رسول بشکستند ، و

خون روان شد... وباران سه بهره به هزیمت شده بودند، و دندان رسول شکسته بود و خون می آمد، (قصص الانبیاء ۴۲۸).

ص ۷۵ س ۵ الصبر عند الصدمة الاولى: علاوه بر این صورت - که مناوی نیز روایت کرده (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۱۰۳/۲) - چنین نیز آمده است: الصبر عند الصدمة الاولى والعبرة لا يملكها احد صباة المرء الى أخيه (جامع صغیر ۴۱/۲؛ نیز رك. سنن ابی داود، چاپ ۱۳۷۰ ه. ج ۲۶۱/۳؛ صحیح مسلم ۴۰/۳؛ اللآلی المصنوعة ۴۳/۱).

ص ۷۵ س ۹ پَسَر: Pasar در نسخهٔ اساس تلفظی بوده است از این کلمه در دورهٔ قدیم، از جمله در قابوس نامه مکرر آمده است: «پس ای پسر هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس» (قابوس نامه ۵ نیز رك. ۳۲۲، ۴۹۷).

ص ۷۵ س ۱۰ دستوری خواستن: دستوری به معنی رخصت و اجازه است و دستوری خواستن اذن و اجازه خواستن است: «و قاضی را دستوری است که چنین مصالح باز می نماید که همه را اجابت باشد» (تاریخ بیهقی ۴۰ - ۴۱). «ما ترا دستوری دادیم تا به خدمت نیایی و بر عادت شراب خوری» (تاریخ بیهقی ۲۲۷). «عایشه دستوری خواست که به خانهٔ پدر رود، رسول گفت: شاید عایشه امید می داشت که به شفقت دستوری ندهد. چون دستوری داد، عایشه را غم برغم زیادت شد و نوید به خانهٔ پدر شد» (قصص الانبیاء ۴۵۲).

ص ۷۵ س ۱۳ ان كنت الممت بذنب فاستغفری الله وتوبی الیه: در صحیح بخاری (۱۴۳/۳) مذکورست و نیز در مسند احمد (۱۹۶/۶) آمده است: فان كنت بريئة فسببرك الله عزوجل و ان كنت الممت بذنب فاستغفری الله ثم توبی الیه.

ص ۷۵ س ۸ اعلیک بالصبر فان فی الصبر علی ما تکره خیراً کثیراً: در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) آمده است: و اعلم ان فی الصبر علی ما تکره خیراً کثیراً

ص ۷۵ س ۲۱ و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب: در مسند احمد (۳۰۷/۱ - ۳۰۸) در دنبالهٔ حدیث قبلی مذکورست: و اعلم ان فی الصبر علی ما تکره خیراً کثیراً

و ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الكرب و ان مع العسر يسراً .
ص ۷۶ س ۱۶ الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد: در جامع صغير (۴۱/۲) و كنوز-
الحقائق (حاشیة جامع صغير ۱۰۲/۲) نیز آمده است . نیز رك . احیاء علوم
الدين ۶۲/۴ .

ص ۷۶ س ۱۲ مَغْنَمٌ : مال كه از حرب كفار حاصل شود و حصول چیزی بی دست رنج
(منتهی الارب) .

ص ۷۶ س ۱۹ من احب شئاً اكثر ذكره : من احب شيئاً اكثر من ذكره (جامع صغير ۱۴۱/۲ ،
كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱۶۳/۲) .

ص ۷۷ س ۱۱ یا ایها الناس ارتعوا فی ریاض الجنة . . . : در مسند احمد (۱۵۰/۳) آمده
است : ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا
قالوا وما ریاض الجنة قال حلق الذكر . در مجمع الزوائد (۱۲۶/۱) مذکورست:
قال رسول الله (ص) اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله ما ریاض
الجنة قال مجالس العلم . نیز رك . شرح تعرف ۶۳/۱ .

ص ۷۷ س ۱۱ ما من عبد يشغله ذكرى عن مسئلتى . . . : قال الله تعالى من شغله ذكرى عن
مسئلتى اعطيته قبل أن يسألنى (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱۲۴/۲ ؛
نیز رك : ص ۳۶ و ۲۸۶ كتاب حاضر) .

ص ۷۷ س ۱۷ ما من عبد يذكرنى الا وانامعه حين يحرك شفتميه : قال الله تعالى : انامع عبدى
ما ذكرنى و تحركت بى شفاه (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱۲۴/۲) ؛
نیز رك . صحیح بخارى ۳۰۴/۴ .

ص ۷۸ س ۱ قهليل : تسبیح كردن ، لا اله الا الله گفتن (فرهنگ فارسى) .

ص ۷۸ س ۸ ملائكتى أشهدكم اذى قد غفرت لهم . . . : این روایت در مسند احمد (۲۵۱/۲)
۲۵۲ - بشرح آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله ملائكة
سیاحین فی الارض فضلا عن كتاب الناس فاذا وجدوا قوماً یذكرون الله تنادوا هلموا
الى بنیتكم فیجیئون فیخفون بهم الى السماء الدنيا فیقول الله أى شیء تركتم عبادى

يصنمون فيقولون تركناهم بحمدونك و يمجدونك و يذكرونك فيقول هل رأوني
 فيقولون لا فيقول فكيف فيقولون لورأوك لكانوا اشد تجميداً و تمجيداً و ذكراً فيقول
 فأى شىء يطلبون فيقولون يطلبون الجنة فيقول و هل رأوها قال فيقولون لا فيقول
 فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشد عليها حرصاً و اشد لها طلباً قال فيقول
 ومن أى شىء يعمدون فيقولون من النار فيقول وهل رأوها فيقولون لا قال فيقول
 فكيف لورأوها فيقولون لورأوها كانوا اشد منها هرباً و اشد منها خوفاً قال فيقول انى
 اشهدكم انى قد غفرت لهم قال فيقولون فان فيهم فلانا الخطاء لم يردهم انما جاء
 لحاجة فيقول هم القوم لا يشقى بهم جليسهم ؛ (نيز بخارى ۴ / ۱۱۴ - ۱۱۵) .
 احياء علوم الدين ۱ / ۳۰۴ .

ص ۷۸ س ۹ فریدشتگان: صورتی است از فرشتگان که در دیگر موارد این کتاب هم آمده
 است و در کتابهای دیگر نیز هست ؛ و اما آنچه درست است آن است که
 فرشتگان گفتند با هم که نیک بنده ای است ایوب مرخدای را ، (قصص الانبیاء
 ۲۵۵ ؛ نیز رك . تعلیقات قابوس نامه ۲۷۷) . در سرتاسر تفسیر كشف الاسرار
 « فرشته » فراوان بکار رفته است .

ص ۷۸ س ۱۵ هم قوم لا يشقى بهم جليس: رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحه ۳۲۰ : ملائکتی
 اشهد کم .

ص ۷۸ س ۱۶ خنزار گیمان : جمع نظارگی است بمعنی تماشاچی ، بیننده . در فرهنگ نظام آمده
 است : « نظاره : نگرستن و نظر کردن :

سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم
 (حافظ)

. . . لفظ نظاره در عربی استعمال نشده و در کتب معتبره لغت عربی ضبط نشده
 [النظارة : عند ارباب السياسة : عمل الناظر و مقامه . يقال « النظارة الخارجية
 و نظارة المالية » ، المنجد] کز اللغة ضبط کرده از جهت استعمال در فارسی
 بوده . ما ایرانیها نظاره (مشدد) عربی را که بمعنی گروه بیننده است [النظارة:
 القوم ينظرون الى الشىء ، المنجد] در فارسی بمعنی نظراستعمال کردیم و آن
 را مخفف هم ساختیم . نظارگان مخفف نظارگان است بمعنی بینندگان . . .

مائیم نظارگان عنماک زین حقه سبز و مهرة خاک

(خاقانی)

نظار گیان مخفف نظار گیان (مَشْدَد) به معنی بینندگان است: [«شما که نظار گیان اید
نظاره همی کنید» (کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۴۱)] .
در دیده نظار گیان جمال تست بی نورتر زخانه بی روزن آفتاب
(صائب)

منوچهری نظارگان بکار برده است :

آمد بانگ خروس و مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی به نظارگان
(دیوان منوچهری ۱۴۵)

ص ۷۹ س ۷ حجب : حجب جمع حاجب به معنی پرده و ستر و در اصطلاح تصوف یعنی آنچه میان
طالب و مطلوب و حق و بنده مانع و حایل شود (رك . اللمع ۳۵۲ ، مصنفات بابا
افضل I ، مدارج الكمال (۱) ص ۴۲ ؛ تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۳ ؛ فرهنگ
اشعار حافظ ۷۹ - ۸۱ ؛ فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۲) .
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
(دیوان حافظ ۱۸۱)

ص ۷۹ س ۷ ابواب: «در منازل السائرین در توضیح مقامات سالکان طریق الی الله آمده
است که سلوک طریق حق در حالات مختلف است و هر يك را بدایتی است که
اولین درجت سیر اوست و او را ناچار بایی باشد که از آن باب وارد شود که
دومین رتبت سلوک است و موقعی که وارد شد نیازمند به معامله‌ای است که لایق به
حال اوست و مناسب با آن مرتبت از سلوک است و درجه و رتبه سوم است . . .
بعد از این بیان مقامات اهل الله را در سیر الی الله به ده قسمت اصلی تقسیم کرده
است و هر يك را نیز به ده قسمت دیگر منقسم کرده است بدین طریق . . .
الف - بدایات . . . ب - ابواب که عبارتند از : حزن ، خوف ، اشفاق ،
خشوع ، اخبات ، زهد ، ورع ، تبذل ، رجاء ، رغبت .» (فرهنگ مصطلحات عرفاء
۸ - ۹) .

ص ۷۹ س ۱۰ من ذکرنی فی نفسی ذکرته فی نفسی . . . : قال الله تعالی لا یدکرنی عبد
فی نفسه الا ذکرته فی ملاء من ملائکتی ولا یدکرنی فی دلاء الا ذکرته فی الرفیق
الأعلى . قال الله تعالی عبدی اذا ذکرتنی خالیا ذکرک خالیا وان ذکرتنی فی ملاء
ذکرک فی ملاء خیر منهم و اکبر (جامع صغیر ۷۰/۲) نیز رك : مسند
احمد ۲/۲۵۱ .

ص ۷۹س ۱۲ ذکر با حضور دل بهم : بهم یعنی با هم ، همراه و توأم : « پیوسته به زبان ذکر می گوید با نیت بهم » ص ۷۹ کتاب حاضر « شنیدم که وقتی دوصوفی بهم همی رفتند : یکی مجرد بود و با یکی پنج دینار » (قابوس نامه ۲۵۱) . حافظ گوید :
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من وساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم
(دیوان حافظ ۲۵۸)

ص ۷۹س ۱۳ من لاوردله لاواردله : در مصباح الهدایة ۱۷۱ نیز آمده است : « اوقات رابر این اوراد موزع دارد تا طریق واردات غیبی گشوده گردد چه گفته اند : من لاورد له لاوارد له (نیز رك . ایضاً ۲۶۰) .

ص ۷۹س ۱۸ مدکر : اشاره است به آیه قرآن : سورة قمر (۵۴) آیه ۱۵ و ۱۷ . مدکر بمعنی پندگیرنده است .

ص ۸۰س ۷ هوادج : جمع هودج است بمعنی محمل و کجاوه و مهدی و پوش دار که بر شتر می بسته اند و بخصوص زنان در آن می نشسته اند .

ص ۸۰س ۱۷ احوال : جمع حال است و حال در اصطلاح تصوف «معنی است که از طرف حق به دل سالک پیوندد بدون آن که چون آن حال بیاید با مجاهده و کوشش بتواند آن را از خود دفع کند و با چون آن حال برود با تکلف بتواند آن حال را جذب نماید بعبارت دیگر حال از جمله افضال خداوندی است بدون مجاهدت و از جمله مواهب است در صورتی که مقام از جمله مکاسب » (تاریخ تصوف در اسلام ۳۱۶ ، ۶۴۳ ؛ نیز رك . فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۱ - ۱۴۲) .

ص ۸۰س ۱۳ هر دیم شب از حضرت عزت دانا کنند که هل من مستغفر فاعفر له : در مسند احمد (۲۲/۴) آمده است : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينأدى مناد كل ليلة هل من داع فيستجاب له هل من سائل فيعطى هل من مستغفر فيعفر له حتى ينفجر الفجر . نیز رك . مسند احمد ۱۲۰/۱ ؛ بخاری ۱۰۱/۴ ؛ ص ۲۹۷ کتاب حاضر : هل من تائب . . .

ص ۸۰س ۱۴ اذنه ليعان على قلبى . . . : سیوطی آورده است : انه ليعان على قلبى و انى لاستغفر الله فى اليوم مائة مرة (جامع صغير ۸۷/۱) والله انى لاستغفر الله وأتوب اليه فى اليوم أكثر من سبعين مرة (جامع صغير ۱۸۴/۲) . مولوی گفته است :
همچو پیغمبر ز گفتن و ز نثار توبه آرم روز من هفتاد بار
(مثنوی ۱۵/۴۱۲)

که ناظر است به حدیث : والله انی لأستغفر الله وأتوب الیه فی الیوم سبعین مرة (بخاری ج ۴ ص ۶۴ ، مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۲ ، ۳۴۱) انه لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی الیوم سبعین مرة (نهایة ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸۰ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۳۸ - ۱۳۹). انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة (مسلم ۷۲/۸) . انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة (کشف المحجوب ۵۰۶) . نیز رک . احیاء علوم الدین ۲/۲۹۰

ص ۸۰س ۱۶ ان الله یحب الملحین فی الدعاء : سیوطی (جامع صغیر ۶۳/۱) و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۷۹/۱) به همین صورت آورده اند .

ص ۸۲س ۸ مجادله لیم و کیف و کم : یعنی سؤال از چرایی (لم = چرا ، امیت و چگو و نکی (کیف = چگونه ، کیفیت) و چندی (کم = چند ، کمیت) .

ص ۸۲س ۹ متحرّق : در لغت آن را «متغیر و واژگون» معنی کرده اند (فرهنگ نفیسی) .

ص ۸۲س ۱۸ من غشنا فلیس منا : سیوطی آورده است : من غش فلیس منا (جامع صغیر ۱۶۱/۲) . من غش فلیس منا والمکر والخداع فی النار (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۷۴/۲) در مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۷ ص ۱۴۲ ش ۵۱۱۳ و ج ۱۳ ص ۱۸ ش ۷۲۹۰ و نیز در صحیح مسلم ۶۹/۱ و الفائق فی غریب الحدیث ۲/۲۲۷ هم مذکور است با تفاوتی مختصر .

ص ۸۲س ۱۹ بجلّوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من اجلال الله : در اللالی المصنوعة (۱۴۹/۱) آمده است : بجلّوا المشایخ فان تبجیل المشایخ من تبجیل الله .

ص ۸۳س ۱ من وقر عالماً وقره الله تعالی : من وقر عالماً فقد وقر ربه (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۷۹/۲) .

ص ۸۳س ۹ انا افصح العرب والعجم : در احیاء علوم الدین (۳۶۷/۲) آمده است : انا افصح العرب .

ص ۸۳س ۱۱ لا احصى ثناءً علیک : «وقال النبی عم : لا احصى ثناء علیک» (کشف المحجوب ۳۵۵) . «بسیار فرق باشد میان شهادت بر چیزی و میان مشاهده چیزی و از آن بود که پیغمبر صلعم اندر درجه قرب و محل اعلی که حق تعالی وی را بدان مخصوص گردانیده بود لا احصى ثناء علیک گفت یعنی من ثنای ترا احصا نتوانم کرد از آنچه اندر مشاهده بود و مشاهده اندر درجه دوستی یگانگی بود و

اندر يگانگی عبارت يگانگی بود» (كشف المحجوب ۴۳۲) ؛ نیز رك . احياء علوم الدين ۲/ ۲۹۰ ؛ كليات شمس ب ۱۲۰۳۶ ؛ ايضاً ج ۷ ص ۴۷۹
 ص ۸۳س ۱۴ ان الله يحب الشاب الذي ليس فيه صبوة : ان الله تعالى يحب الشاب التائب .
 ان الله تعالى يحب الشاب الذي يقنى شبا به في طاعة الله (جامع صغير ۱/ ۶۳) . ان الله
 يبغض الشاب الفارغ (كنوز الحقائق، حاشية جامع صغير ۱/ ۷۸) .
 ص ۸۴س ۶ المؤمنون كالبنين يشد بعضهم بعضاً : در ديگر موارد اين كتاب هم آمده است
 (ص ۱۵۹ كتاب حاضر) . المؤمن للمؤمن كالبنين يشد بعضه بعضاً (جامع صغير ۲/ ۱۷۰ ،
 كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۲/ ۱۸۰) . اين ابیات مولوی هم از مضمون
 همين خبر گرفته شده است :

هر نبی اندر این راه درست	معجزه بنمود و باران را بجست
گر نباشد یاری دیوارها	کی بر آید خانه‌ها و انبارها
هر یکی دیوار اگر باشد جدا	سقف چون باشد معلق بر هوا
(مثنوی ۱۹/ ۵۶۳ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۹۲)	

ص ۸۴س ۱۶ در صاحب المال متعین است که زکات مال خیر و نیکمندی و جود و دیدن رسانیست :
 برای «صاحب المال» که مفرد است در هر دو مورد «بیرون کنند ، رسانند» فعل
 جمع آورده است . نظیر آن که کمی پایین تر آمده است : «بر مرید مبتدی
 واجب است که از هر حرکت خویش بخدمت راحت و فزاید بغیر رسانند و برادر
 مسلمان را معاونت کنند و بزرگتر از خود را حرمت دارد . . .» . در این جا
 هم برای «مرید مبتدی» که مفرد است دوبار فعل جمع «رسانند ، معاونت کنند»
 آورده است و افعال بعدی مفرد است . در شاهنامه فردوسی آمده است :

که مرد* از برای زنانند و زن	فزونتر ز مردش بود خواستن
(شاهنامه ۹۱۴/۴)	
پرستنده* گفتند با یکدیگر	که آمد به دام اندرون شیرنر
(۱۵۹/۱)	
کدیور* یکایک سپاهی شدند	دلیران پر آواز شاهی شدند
(۲۴۴/۱)	
به بازی بگویند همسال* من	به خاک اندر آمد چنین بالمن
(۵۰۳/۲)	

سرای سبنج است بر راهرو توگردی کهن دیگر* آیند نو (۲۸۹۱/۹).
 * می‌توان گفت اسم مفرد بجای جمع آمده است یا در این موارد توجه به عموم
 و اطلاق عام بوده است ، چنان‌که « مرد » یعنی هر مرد ، همچنین است در نظایر
 آن . « (شاهنامه و دستور ۱/۲۴۶ ح) . « برگ اشجار از ترکنازی نسیم
 اسحار ترك علو سردار گرفتند (جهانگشای جوینی ۲/۲۴۷) . بجای « گرفت »
 بتوهم معنی « برگهای اشجار » . و آواز مؤذنان مؤذیان صلوة را از خواب
 بیدار می‌کردند ، (ایضاً ۱/۲۶۱) بجای « می‌کرد » ، بتوهم معنی « آواز -
 های مؤذنان » . (دوشاهد اخیر نقل از : مفرد و جمع ۱۷۶ - ۱۷۷) .

ص ۸۴ س ۲۲ ان الله تعالی فی عون العبد مادام العبد فی عون اخیه المسلم : در سنن ابی
 داود ، چاپ ۱۳۷۰ هـ . (۳۹۳/۴) آمده است : و الله فی عون العبد ما كان
 العبد فی عون اخیه ؛ و در مسند احمد (۲/۲۷۴) مذکورست : و الله فی عون
 المرء ما كان فی عون اخیه . نیز رك : شرح تعرف ۱۱۹/۳ .

ص ۸۴ س ۲۳ احب الخلق الى الله اضعفهم لعیالهم : سیوطی و مناوی نیز آورده‌اند : احب
 العباد الى الله تعالی انفعهم لعیالهم (جامع صغیر ۹/۱ : کنوز الحقائق ، حاشیه
 جامع صغیر ۱۲/۱) .

ص ۸۵ س ۷ ایدخل الناس من یبخل بالسلام : مناوی نیز آن را روایت کرده است (کنوز
 الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۵/۱) . در مجمع الزوائد (۳/۱۲۷) در مورد
 مرد بخیلی آمده است : قال رسول الله (ص) ، ما رأیت الذی هو أبخل منك الا الذی
 هو یبخل بالسلام . نیز رك : مسند احمد ۳/۳۲۸ .

ص ۸۵ س ۱۱ فقرای صحابه : رك : « اسحاب صفه » (ص ۲۸۱ کتاب حاضر) .

ص ۸۵ س ۱۳ ساقی القوم آخرهم شریاً : سیوطی در جامع صغیر (۲/۲۵) و مناوی در
 کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۲/۸۲) این حدیث را آورده‌اند . نیز رك :
 مجمع الزوائد ۵/۸۳ و « سید القوم خادمهم » ، کمی پایین‌تر .

ص ۸۵ س ۱۳ خدمت : در لغت بمعنی بسیار خدمت‌کننده است و در قابوس‌نامه آمده : « خدمتی
 و سرافکندهگی در سپاهی هنرست » (قابوس‌نامه ۲۴۹) .

ص ۸۵ س ۱۴ سید القوم خادمهم : سیوطی علاوه بر این ، آورده است : سید القوم خادمهم

و ساقیهم آخرهم شرباً . سيد القوم فى السفر خادمهم فمن سبقهم بخدمة لم يسبقوه بعمل الا الشهادة (جامع صغير ۲/۲۹) . سيد القوم خادمهم . سيد القوم خادمهم و ساقى القوم آخرهم شرباً (كنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغير ۲/۸۷-۸۸) .
ص ۸۶س ۶ الشاكر يستحق المزيد : در كشف الاسرار (۷/۴۹۱) در تفسير آیه « و من يشكر فانما يشكر لنفسه » (سورة لقمان ۳۱/۱۱) آمده است : « لان الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : « لئن شكرتم لازيدنكم » اى يعود منفعة شكره اليه . »

ص ۸۷س ۵ من لم يعرف نعم الله الا فى ملبسه : در احياء علوم الدين (۴/۱۲۳)
آمده است : من لم يعرف نعم الله الا فى مطعمه و مشربه فقد قل علمه و حضر عذابه .
ص ۸۷س ۱۳ لا سادع لما اعطيت ولا معطى لما منعت : در اللآلئ المصنوعة (۲/۵۳)
مذكورست : اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد . نیز رك : بخارى ۴/۱۴۶ .

ص ۸۷س ۱۸ من لم يشكر الناس لم يشكر الله : سيوطى عيناً آن را آورده است (جامع صغير ۲/۱۶۷) . دن لم يشكر الله لم يشكر الناس (كنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغير ۲/۱۷۸) . در مثنوى مولوى آمده است :

ترك شكرش ترك شكر حق بود حق او لاشك بحق ملحق بود

(مثنوى ۲۸/۲۰ ، نقل از احاديث مثنوى ۲۱۳)

اشكر الناس لله اشكرهم للناس (جامع صغير ۱/۳۵) : كنوزالحقائق
حاشیه جامع صغير ۱/۳۷) . اشكركم لله اشكركم للناس (كنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱/۳۷) . اشكركم للناس اشكركم لله (كنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱/۳۸) .

ص ۸۸س ۷ حماد : كثير الحمد (المنجد) ، بسيار حمد كننده (منتهى الارب) .

ص ۸۸س ۹ اول من يدعى الى الجنة الحمادون لله ... : اول من يدعى الى الجنة الحمادون الذين يحمدون الله على السراء و الضراء (جامع صغير ۱/۹۴) . اول من يدعى الى الجنة الحمادون (كنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱/۱۲۴) .
ص ۸۸س ۱۶ ذاق طعم ايمان من رضى بالله رباً و بالاسلام ديناً و بمحمد رسولاً : سيوطى

آن را در جامع صغیر (۱۵/۲) آورده است. « و قوله عم ذاق طعم الایمان من قد رضی بالله رباً » (کشف المحجوب ۲۱۹) . نیز رك . صحیح مسلم ۴۶/۱ .
 ص ۸۸ س ۱۷ حقیقتاً ایمان در رضامتواری است: متواری (اسم فاعل) در اصل بمعنی پنهان شونده ، مخفی و پنهان است و در همین جمله نیز چنین معنی می دهد . « سیاست محمود دانست ، بشب از غزنین برفت ، و به هری به دکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد ، و شش ماه در خانه او متواری بود ، تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند ، و چون فردوسی ایمن شد ، از هری روی به طوس نهاد » (چهارمقاله ۸۰) . « راست که از در بیرون رفت بجایی متواری شد » (قابوس نامه ۲۱۲) . در شعر فارسی « متواری » به سکون تاء نیز آمده است:
 دوش متواریك به وقت سحر اندر آمد به خیمه آن دلبر
 (دیوان فرخی ۱۲۶)

ص ۸۹ س ۱۱ مایبذل القول لدی: آیه ۲۸ از سوره ق (۵۰) است .
 ص ۸۹ س ۱۵ جوار : هلاک شدن و کاسد شدن (المصادر ۶۵) . « اقتحام او موجب هلاک و بوار باشد » (کلیله و دمنه ۷/۳۰۰ ؛ نیز رك : ۱/۱۰۸) .
 ص ۸۹ س ۱۶ الرضا بالقضا جاب الله الاعظم : « بدان که رضا به قضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقام وراء آن نیست ... و ازین گفت رسول صلوات الله علیه « الرضا بالقضا باب الله الاعظم » گفت : درگاه مهین حق تعالی رضاست به قضای وی » (کیمیای سعادت ۲/۸۵۷) .
 ص ۸۹ س ۱۸ طعم ایمان آنکس یابد که بخداوندی خدای تعالی و دنیوت رسول علیه السلام و بدولت ملت اسلام راضی شود : ترجمه حدیث : ذاق طعم الایمان من رضی بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد رسولاً ، است (رك . ص ۲۴۶ کتاب حاضر .

ص ۸۹ س ۲۰ مقضیات : جمع مقضیه است بمعنی حکم شده ها .
 ص ۹۰ س ۴ من لم یرض بقضائی : قال الله تعالی : من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیتمس رباً سوای . قال الله تعالی : من لم یرض بقضائی و قدری فلیتمس رباً غیری (جامع صغیر ۲/۶۷) . روایت دوم در کنوز الحقائق (حاشیه جامع

صغیر ۲/۱۲۴) نیز هست . من لم یرض بقضاء الله و يؤمن بقدر الله فلیتمس الهماً غیر الله (جامع صغیر ۲/۱۶۷) . انا الله لاله الا انا من لم یصبر علی بلائی ولم یشکر نعمائی ولم یرض بقضائی فلیتخذ رباً سوائی (احیاء علوم الدین ۴/۳۴۵) . « خدای تعالی می گوید : منم آن خدایی که جز من خدای نیست هر که بر بالای من صبر نکند و بر نعمت من شکر بجای نیآورد و به قضای من راضی نباشد او را گوی خدای دیگر طلب کن » (کیمیای سعادت ۲/۸۵۷) . انی انا الله لاله الا انا من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر لنعمائی فلیطلب رباً سوائی » (شرح تعرف ۱/۷۰) .

ص ۹۱ س ۴ اختلاف : در این جا بمعنی آمد و شد و تردد کردن است : « برزویه با نشاط تمام روی بدین مهم آورد ، و چون به مقصد پیوست گرد در گاه پادشاه و مجالسهای علما و اشراف و محافل سوقه و اوساط می گشت و از حال نزدیکان رای و مشاهیر شهر و فلاسفه می پرسید ، و بهر موضع اختلافی می ساخت ، و به رفق و مدارا بر همه جوانب زندگانی می کرد . » (کلیله و دمنه ۳۰/۱۹) . « اختلاف » بمعنی تفاوت و ناسازگاری نیز در این جمله مفید معنی تواند بود .

ص ۹۱ س ۴ تفرقه : جمع و تفرقه از اصطلاحات متصوفه است و در این باب بحثهای مفصل شده است که شاید خلاصه آنچه را در این جا صادق است بتوان در این نظر جامی یافت که : تفرقه عبارت از آن است که دل را بواسطه تعلق به امور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آن که ، از همه به مشاهده واحد پرداز (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۱۳) . حافظ گوید :

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

به حکم آن که چو شد اهرمن سر و ش آمد

(دیوان حافظ ۱۱۹)

و به عبارت دیگر : « هر چه منسوب به سالك است « تفرقه » است و آنچه از طرف خداوندست « جمع » است به این معنی که آنچه از مکاسب بنده و نتیجه قیام او بر وظایف بندگی و احوال بشری است « تفرقه » است و آنچه که از مواهب الهی و نتیجه لطف و احسان و فضل خداوندی است « جمع » است . سید شریف جرجانی در تعریفات می گوید که بنده ناگزیرست که جمع و تفرقه

هر دو را داشته باشد زیرا هر که تفرقه نداشته باشد بندگی ندارد و هر که جمع نداشته باشد معرفت ندارد پس بنده هر دو را باید دارا باشد « تفرقه » بدایت اراده است و جمع نهایت آن . اصطلاح دیگری نیز هست و آن « جمع الجمع » است که مقام عالی تر و کاملتر از جمع است زیرا جمع مشاهده اشیا است بواسطه و وسیله خدا که عارف در این حال جز خدا مؤثری در عالم وجود نمی بیند در حالی که « جمع الجمع » مقام فناء از ما سوی الله و بیخودی تام و مستهلك شدن کامل است و مقام اتحاد و اتصال است که عارف در این حال از عالم تعینات که عالم تفرقه است رهایی یافته است . « (دکتر غنی ، تاریخ تصوف در اسلام ۴۵۷ : برای تفصیل بیشتر علاوه بر کتابهای مذکور ، رك : الملع ۳۳۹ - ۳۴۰ : كشف المحجوب ۳۲۳ - ۳۲۶ : شرح تعرف ۶۰ / ۴ - ۶۴ و دیگر کتابهای متصوفه و نیز رك : فرهنگ اشعار حافظ ۷۴ - ۷۸) .

ص ۱۵۹۱ جماعتی باشند از امت احمد علیه السلام که روز قیامت ایشانرا در عرصات بر منبرها از نور فرستند : رك : ص ۲۸۳ کتاب حاضر : « و هر یکی را منبری بنهند از نور ... » .

ص ۱۶۹۱ عرصات : جمع عرصه است و کنایه از صحرای محشر و قیامت ، جمعی است بمعنی مفرد : « اما پیش ایزد عز ذکرة در عرصات قیامت چه حجت آریم » (تاریخ بیهقی ۴۲۰) .

ص ۱۷۹۱ الراضون بقضاء الله و قدره : رك : ص ۲۸۳ کتاب حاضر : و هر یکی را منبری بنهند از نور ... الخ .

ص ۲۹۳ کن ورعاً تکن اعبد الناس ... : سیوطی آورده است : کن ورعاً تکن اعبد الناس و کن قنعاً تکن أشكر الناس وأحب للناس ما تحب لنفسك تکن مؤمناً و أحسن مجاورة من جاورك تکن مسلماً و أقل الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب (جامع صغیر ۸۱/۲) .

ص ۱۱۹۳ نقیر و قطمیر : این کلمات در دیگر کتابها نیز آمده : و از نقیر و قطمیر احوال هیچیز بر وی پوشیده نگردد ، (کلیله و دمنه ۶/۳۰۸ و ۷) . « این دولفظ در عربی کنایه از چیز بسیار کوچک و بی قدر و کم ارزش است . معنی نقیر

نقطه فرورفته بسیار خردی است (چاهك) بر پشت هسته خرما ، چنان که گویی ازان جا چیزی کنده شده است، و مقصود از قطمیر خط شیارمانندی است که بر هسته خرماست (ناوه) ، یا پرده سفیدی است که درون آن فرورفتگی است ، یا پوست نازک سفیدی است که بین گوشت خرما و هسته آن قرار دارد (و اقوال دیگری نیز در این باب هست) . یکی از این دولفظ یا هردو را دنبال هم در عربی از برای بیان مقداری ناقابل و نزدیک به هیچ، مثل پرگاه یا هل پوك ، بکار می‌برند. در قرآن است که : ما یملكون من قطمیر (سورة فاطر (۳۵) آیه ۱۳) یعنی هیچ ندارند . « (مجتبی مینوی ، کلیله و دمنه ۶/۳۰۸ و ۷ ح) .

ص ۱۲س ۹۳ در قیامت بجبهه و ذره و تقمیر و قطمیر بخواهند گرفتن : « گرفتن » در این جا بمعنی بازخواست و مؤاخذه کردن است چنان که در قابوس نامه نیز می‌خوانیم : « آفریدگار به حق مادر و پدر بسیار همی گیرد » (قابوس نامه ۲۵) . « خدای عزوجل او را بدان بگیرد » (قابوس نامه ۴۴) .

ص ۱۵س ۹۳ کلّ لحم من الحرام فالنار اولی به : کل جسد نبت من سحت فالنار اولی به (جامع صغیر ۷۷/۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۰/۲ ؛ حلّیه الاولیاء ۳۱/۱) . کل لحم أنبتہ السحت فالنار اولی به (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۳۲/۲) . عین روایت متن در احیاء علوم الدین (۶/۲) مذکورست .

ص ۱۸س ۹۳ ابوالحسین نوری : احمد بن محمد خراسانی بغوی مشهور به ابن بغوی ، از مردم بنشور میان هرات و مروالرود یکی از مشایخ طریقت صوفیه معاصر جنید به سال ۲۹۷ (یا ۲۹۵) درگذشت (لغت نامه دهخدا) نیز رك : صفة الصفة ج ۲ ص ۲۴۷ ، تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۳۸ ، نامه دانشوران ج ۲ ص ۳۶۷ .

ص ۴س ۹۴ موسی علیه السلام ... گفت : الہی ایّ عبادک اعزّ علیک ... : یاد آور این روایت است : قال موسی بن عمران یا رب من أعزّ عبادک عندک قال من اذا قدر غفر (جامع صغیر ۷۱/۲) . قال موسی یا رب من اعزّ عبیدک عندک قال من اذا قدرعا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۲۵/۲) .

ص ۱۱س ۹۴ عبدالله مبارک : هجویری در باره او نوشته است : « سید زهاد و قاید اوتساد عبدالله بن المبارک المروزی رضّ از محشمان قوم بود و عالم بجملة احوال و

- اسباب طریقت و شریعت و اندر وقت خود امام وقت بود و مشایخ بسیار دریافته بود و با ایشان صحبت داشته و به امام اعظم ابی حنیفه رض پیوسته و از وی علم آموخته و وی را تصانیف مذکور و کرامات مشهورست اندر هرفنی از علم . « (کشف المحجوب ۱۱۷ - ۱۱۸ ؛ نیز رك : تذكرة الاولیاء ۱۴۹/۱ - ۱۵۶) .
- ص ۹۴س ۱۴ صلوا كما رأیتمونی اصلی : در صحیح بخاری (۱۱۷/۱ ؛ ۵۲/۴)
مذکورست : صلوا كما رأیتمونی اصلی .
- ص ۹۴س ۲۰ سالک شود و در طریقت : چنین است در نسخه اساس ، شاید بوده است : « سالک شود در طریقت » .
- ص ۹۵س ۱۱ اتقاء : پرهیز کردن و ترسیدن ، پرهیزگاری .
- ص ۹۵س ۱۵ من اتقی الله عاش قویاً ... : سیوطی آورده است : من اتقی الله عاش قویاً و سار فی بلاده آمناً (جامع صغیر ۱۴۱/۲) .
- ص ۹۶س ۲ مهوای : جمع مهوی ، مهوای ، مهوای . مهوی و مهوای یعنی فضای میان دو کوه و مانند آن و شکاف و راه تنگ (فرهنگ نفیسی) .
- ص ۹۶س ۲ التقی ملجئ : « ای کان له لجاماً یمنعه من العدول عن سنن الحق قولاً و فعلاً » هذامن کلام عمر بن عبدالعزیز « (مجمع الامثال ۱۲۴) . مناوی آورده است : المؤمن ملجئ (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۸۰/۲) .
- ص ۹۶س ۳ ضیاع : بصورت مصدری بمعنی تباه شدن ، هلاک گردیدن است و نیز ضیاع جمع ضایع است و جمع ضیعة : زمین و آب و درخت . در این جا یکی از دو مورد نخستین است .
- ص ۹۶س ۹ فضالات : جمع فضلة : باقیمانده ، بازمانده چیزی ، و زوائد ، پلیدیها .
- ص ۹۶س ۱۲ ان لكل شیء معدناً ... : در اللالی المصنوعة (۱۲۴/۱) آمده است : قال رسول الله (ص) لكل شیء معدن و معدن التقوی قلوب العارفين .
- ص ۹۷س ۴-۵ قصد روننده در وقت قبلت تقوی کنند : قصد کردن ، در این مورد بمعنی سوء قصد کردن است و قصد بدی در باب کسی یا چیزی داشتن و حتی گاه بمعنی کشتن : « عين الملك را آنجا قصد کردند تا گذشته شد ، (جهانگشای جوینی

۱۴۵/۲، نقل از فرهنگ فارسی). « چون هم‌پشت شوند و دست در دست دهند و يك رویه قصد کسی کنند زود ظفر یابند و او را از پای درآرند ، چنانکه گرگ و زاغ و شگال قصد اشتر کردند و پروز آمدند » (کلیله و دمنه ۷/۱۰۶ و ۸ نیز رك : ۱/۱۵۲ ح) .

ص ۹۷س ۱۲ منازه : پناه جای (فرهنگ نفیسی) .

ص ۹۷س ۱۵ کلمه : خیمه و پرده‌ای خانه مانند که عروس را در آن آرایش می‌کرده‌اند ، حجله عروسی ، اطاقکی چوبین که تزئینش می‌کرده‌اند و درایام جشن و سوکوباری بکار می‌رفته است .

ص ۹۸س ۲ الدنیا مزرعة الآخرة و کما تزرع تحصد : مناوی آورده است : الدنيا مزرعة الآخرة (کنوزالحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۶۶ ، ۶۷) . آقای فروزانفر پس از اشاره به ذکر این حدیث در احیاء علوم الدین ۴/۱۴ ، نوشته‌اند : « سبکی در طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۱۷۰) این حدیث را جزو احادیث مذکور در احیاء العلوم که سند آنها را نیافته آورده است و مؤلف اللؤلؤ المرصوع در باره آن گوید : قال السخاوی لم اقف علیه (ای مسندا) مع ایراد الغزالی فی الاحیاء . اللؤلؤ المرصوع ، ص ۳۶ ، (احادیث مثنوی ۱۱۲) .

ص ۹۸س ۱۱ بلعام باعور : بلعام بر وزن فرجام نام پسر باعور است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوة در زمان عیسی علیه السلام ، عاقبت ایمانش بیاد رفت ، و به حذف الف نیز آمده است که بلعم باشد (برهان قاطع) . « بلعام (خداوند مردم) پسر بعور (باعور) و از مردم قریه فتور بود که در الجزیره واقع است . وی در میان طایفه خود نبی بود » (قاموس کتاب مقدس ، حواشی برهان قاطع) . در کتاب دایرة المعارف فارسی راجع به او نوشته‌اند : « بلعام] عبری ، = شکم پرست] ، پیغمبری از سرزمین بین‌النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند . چون بلعام عازم شد ، الاغ او از راه رفتن باز ایستاد و هرچه آنرا بزد پیش نرفت . سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب ، بجای لعنت کردن عبرانیان برای ایشان طلب برکت کند » .

ص ۹۸س ۱۸ اهلیت : استحقاق ، شایستگی . « آن ملاعین را اهلیت این نتواند بود »
 (کلیله و دمنه ۱۳/۳۶۸) . « چهارکس را اهلیت اعتماد نتواند بود » (ایضاً
 ۱۴/۳۸۵ ؛ نیز رك : بیت مصدری ۱۸ - ۱۹) .

ص ۹۹س ۸ بسه فرق شوفند : در این جا پس از عدد سه ، معدود بصورت جمع آمده است :
 سه فرق ، و حال آن که معمولاً در فارسی ، معدود مفرد می آید . گاهی در فارسی
 معدود جمع آمده است :

از آن سی سواران یکی کم شود بگناه شمردن همان سی بود
 (شاهنامه ۲۱۰/۱)
 هزاران دلیران روز نبرد به صندوق درناوک انداز کرد
 (۱۲۸۰/۵)

ز زخم دو شاهان پر خاشجوی
 همی خون و مغز اندر آمد بجوی
 (۲۴۸۸/۸)

« سواری هزار ترکمانان پیدا آمدند » (تاریخ بیهقی ۶۱۶) .
 چه اند این لشکر تازنده هموار ؟

که اند این هفت سالاران لشکر ؟
 (دیوان ناصر خسرو ۱۸۱)
 کرد رها در حرم کاینات هفت خط و چار حد و شش جهات
 (مخزن الاسرار ۱۴)

زمین آمد از اختران بهره مند هم از هرسه ارکان ز چرخ بلند
 (گرشاسب نامه ۸)

(شواهد نقل از شاهنامه و دستور ۱۹۲ ، ۲/۱۹۲ ح ؛ نیز رك :
 سبک شناسی ۵۹/۲ ؛ 208/§219 - 218 Lazard) . ترجمه تفسیر طبری :
 « عبدالمطاب برفت و آن صد اشتران را بیاورد و هدیه خانه کعبه کرد » .
 دانشنامه علائی ، چاپ مشکوة ص ۵۲ : « چهار اجسام بسیط » ، دانشنامه علائی
 ص ۴۹ : « چهار طبایع » .

ص ۹۹س ۱۱ چون حظ خود از عبادت حاصل کرده است و در ابدوزخ اندازد که جزای

عمل ستده است : در این صفحه ابتدا جملهها با خطاب جمع (دوم شخص جمع) است : « مراد شما ، نام نیکو یافتید » و روایت نیز با فعل جمع است : « گویند ، یافتیم ، داشتیم ، ولی در جمله مذکور در فوق ، کلمات « حاصل کرده است ، ویرا ، ستده است » بصورت مفرد آمده و در حقیقت فعل و ضمیر مفرد به جمع عطف شده است . همین حالت ، کمی پایین تر ، در جمله ای دیگر دیده می شود ، با مقایسه با مقدمات آن : « اینجا هیچ نصیب ندارید در خزانه رحمت ما ، او را بدوزخ فرستید ، .

ص ۱۰۰س ۵ ان الله لا ينظر الى صوركم و انما ينظر الى قلوبكم : سیوطی آورده است : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم و أموالكم ولكن انما ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (جامع صغیر ۶۲/۱) . ان الله لا ينظر الى صوركم و أموالكم ولكن ينظر الى قلوبكم و أعمالكم (مسلم ۱۱/۸) . ان الله لا ينظر الى اجسادكم ولا الى صوركم ولكن ينظر الى قلوبكم (مسلم ۱۱/۸) . مولوی گوید :

ما برون را ننگریم و قال را مادرون را بنگریم و حال را

(مثنوی ۷/۱۴۳)

(نیز رک : مسند احمد ۲/۲۸۵ ؛ احیاء علوم الدین ۳/۱۹۰ ؛ نقل از احادیث مثنوی ۵۸-۵۹) . نیز : کلیات شمس ب ۶۸۸۷ ، ۳۳۱۱۲ ؛ ایضاً ج ۷ ص ۴۷۸ .

ص ۱۰۰س ۱۲ اخلص قلبیلاً یتفک القلیل فی العمل : أخلص دينك يكفك القليل من العمل (جامع صغیر ۱۱/۱) . أخلص دينك يكفك العمل القليل (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۳/۱) . نیز رک : حلیة الاولیاء ۱/۲۴۴ .

ص ۱۰۰س ۱۸ فی نای بقای ما : فنا به کسر اول یعنی گرداگرد و پیشگاه فراخ سرای (فرهنگ نفیسی) .

ص ۱۰۰س ۲۱ من قال لا اله الا الله مخلصاً من قلبه دخل الجنة : من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة (جامع صغیر ۲/۱۶۱ - ۱۶۲ ؛ کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۷۵) .

ص ۱۰۱س ۶ عز من : « ککتف بر جای مانده ، ... و بیمار که بیماری آن از مدت دراز باشد »

(منتهی الارب) .

ص ۱۰۱ اس ۱۷ فتح و فتوح : «فتوح جمع فتح است و در تعبيرات صوفیه بمعنی مفرد استعمال می‌شود و عبارت است از : هرچه بی رنج و تعب به درویش رسد و سبب گشایش معیشت گردد اعم از پول یا خوردنی و پوشیدنی . حصول چیزی از آن جا که توقع آن نمی‌رود . گشایش دل و باطن صوفی به سبب کشف و شهود حقیقت و آن بر سه نوع است : ۱ - فتح قریب : آنچه پس از قطع منازل نفس برسالک از مقام قلب و ظهور صفات آن منکشف شود و این تعبیر مقتبس است از آیه کریمه : نصر من الله و فتح قریب . سورة الصف ، آیه (۱۳) ؛ ۲ - فتح مبین : آنچه از مقام ولایت و تجلیات انوار اسماء الهی برسالک منکشف گردد و صفات قلب در آن فانی شود و این تعبیر مأخوذ است از آیه کریمه : انا فتحناک فتحا مبینا . سورة الفتح ، آیه (۱) ؛ ۳ - فتح مطلق : آنچه از تجلی احدیت ذات و استغراق در عین جمع گشوده شود و رسوم خلق در آن مضمحل گردد و این برترین انواع فتوح است و این تعبیر متخذ است از آیه شریفه : اذا جاء نصر الله و الفتح . سورة النصر ، آیه (۱) جمع : اصطلاحات الصوفیه در ذیل : فتوح ، فتح ، تعریفات جرجانی ، اصطلاحات محیی‌الدین به‌مراه تعریفات جرجانی در ذیل : فتوح » (فروزانفر ، کلیات شمس ۵۵۲/۷ - ۵۵۳) .

ص ۱۰۱ اس ۱۹ جمعیت : « عبارت از اجتماع همت است در توجه بسوی حضرت حق و دل‌کنند از ماسوی الله » (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۳۶) . در رکن سوم ، قسم دوم ، مرتبه پنجم کتاب التصفیه راجع به « جمعیت » سخن رفته است ؛ نیز رگ : ص ۳۲۸ کتاب حاضر : « تفرقه » .

ص ۱۰۱ اس ۲۱ قبیلان : روشن کردن ، آشکار کردن .

ص ۱۰۳ اس ۲ کسلان : یعنی سست (منتهی الارب) : « رومی عیبش آنست که بدزبان و بددل بود و سست طبع و کسلان و زود خشم و حریص و دنیا دوست بود . » (قابوس‌نامه ۱۱۶) .

ص ۱۰۴ اس ۱ کل عین باکیه یوم القیامة ... : سیوطی آورده است : کل عین باکیه یوم القیامة الا عیناً غضت عن محارم الله تعالی و عیناً سهرت فی سبیل الله تعالی و عیناً

خرج منها مثل رأس الذباب من خشية الله تعالى (جامع صغير ۲/ ۷۸) .

ص ۱۰۴س ۱۱ ارزیز : « فلزی است سفید (فر : étain ، لا : Stannum) نقره فام... در حرارت عادی زنگ نمی زند به همین جهت ورقه های آهن را ازان اندود می کنند (حلبی) » (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۰۴س ۱۷ من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت : سيوطی آورده است : من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليحسن الى جاره و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليقل خيراً أو ليسكت (جامع صغير ۲/ ۱۶۴) .

ص ۱۰۴س ۱۹ من صمت نجاً : سيوطی در جامع صغير (۲/ ۱۵۹) و مناوی در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير (۲/ ۱۷۲) آن را آورده است .

من صمت منكم نجاً بد ياسه اش خامشان را بود كيسه و كاسه اش

(مولوی)

نظير : الصمت عون للفهم . الصمت زين للعالم و ستر للجاهل (امثال و حكم

۱۷۴۳/۴) . در مسند احمد (۲/ ۱۵۹ ، ۱۷۷) و احياء علوم الدين

(۳/ ۸۰) نیز آمده است (به نقل از احاديث مثنوی ۲۱۹) .

ص ۱۰۵س ۲ استعاذت : پناه جستن و پناه بردن .

ص ۱۰۵س ۲ استغناكت : ياری خواستن ، فرياد رس . طلبیدن .

ص ۱۰۵س ۳ اذق الله فينا فائماً نحن بك : در مسند احمد (۳/ ۹۶) آمده است : اذا

أصبح ابن آدم فان أعضاه تكفر للسان تقول اتق الله فينا فانك ان استقمتم استقمنا

وان اعوججت اعوججنا . در احياء علوم الدين (۳/ ۱۰۹) مذکورست : اذا

اصبح ابن آدم أصبحت الاعضاء كلها تذكر اللسان أي تقول اتق الله فينا فانك ان استقمتم...

ص ۱۰۵س ۳ زينهار ! جا ما زينهار مخور : در اين جا « زينهار » اولی از اصوات است

و برای تحذير بكار رفته يعنی بپرهيز و بر حذر باش ! و « زينهار خوردن » بمعنی

عهد شکستن و خيانت کردن است :

ای زينهار خوار بدین روزگار با يار خويشتن که خورد زينهار

(ديوان فرخی ۹۷)

ص ۱۰۵س ۴ اذک ان استتمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا : رك : صفحه ۳۳۶ كتاب حاضر : اتق الله فينا فانما نحن بك .

ص ۱۰۵س ۹ اعبدا لله وعد نفسك في الموتى ... : سيوطى به اين صورت آورده است : اعبدا لله ولا تشرك به شيئاً و اعمل لله كأنك تراه و اعدد نفسك في الموتى و اذكر الله تعالى عند كل حجر و كل شجر و اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة السر بالسر و العلانية بالعلانية (جامع صغير ۱/ ۳۷) . اعبدا لله لا تشرك به شيئاً و اقم الصلوة المكتوبة و اذ الزكاة المفروضة و حج و اعتمر و صم رمضان و انظر ما تحب للناس أن يأتوه اليك فافعله بهم و ما تكره أن يأتوه اليك فذرهم منه (جامع صغير ۱/ ۳۷) .
نيز رك : صحيح مسلم ۱/ ۳۳ : بخارى ۱/ ۱۸-۱۹ ، ۲۳۴ : مسند احمد ۲/ ۳۴۳ :
اعمل كأنك ترى و عد نفسك مع الموتى .

ص ۱۰۵س ۱۴ بدست اشارت كرد فرازبان : فرا در اين جا بمعنى « به » است نظير :
« فرما نبرد دار نباشد كه فرا پادشاه تواند گفت : « كن و مكن ! » (تاريخ بيهقى ، نقل از لغت نامه) .. نيز راجع به « خطر اللسان » رك : احياء علوم الدين ۳/ ۱۰۹
كه رواياتى از اين قبيل را در بردارد .

ص ۱۰۵س ۱۶ حصيد : حصاد جمع حصيده بمعنى دروده است زيرا زرع حصيده يعنى كشت دروده ؛ جمع « حصيد » نيز حصاد است به همين معنى (فرهنگ نفيسى) .
ص ۱۰۵س ۱۶ اهل يكب الناس على مناخرهم فى نار جهنم الا حصاد السنهيم :
مناوى نيز آن را آورده است (كنوز الحقائق ، حاشيه جامع صغير ۲/ ۱۹۲) ؛
نيز رك : احياء علوم الدين ۳/ ۱۰۸ ، ۱۰۹ .

ص ۱۰۵س ۱۸ من حفظ مساجين لحييمه و مساجين رجلييه دخل الجنة : سيوطى (جامع صغير ۲/ ۱۵۳) و مناوى (كنوز الحقائق ، حاشيه جامع صغير ۲/ ۱۶۹) آورده اند :
من حفظ ما بين قعبيه و رجليه دخل الجنة .

ص ۱۰۶س ۲ صمت : به فتح و ضم اول بمعنى سكوت و خاموشى ، « خاموش شدن » (المصادر ۱۰) است .

ص ۱۰۶س ۲ اطراف : جمع طرف بمعنى كرانها و انتهاها و در اين مورد يعنى اعضاى بدن از قبيل دستها و پاها و امثال آن : « بندگان را مشترى از دو گونه بود : كسى

بود که به روی نگردد و به تن و اطراف ننگرد و کسی باشد که به روی ننگرد و به اطراف نگرده (قابوس نامه ۱۱۲) . « زنی داشت چو ماه روی و ، چو گل عارض و ، چو سیم ذقن ، در غایت حسن و جمال و نهایت صلاح و عفاف ، اطرافی فراهم و حرکاتی دل پذیر ، (کليلة و دمنه ۱۵۳) . « چون ایام جوانی که بهار عمر و موسم کامرانی است بگذشت ضعف پیری در اطراف پیدا آمد و اثر خویش در قوت ذات و نور بصر شایع گردانید » (کليلة و دمنه ۲۳۸) .

ص ۱۰۶س ۴ هوسات : جمع هوس است و در دیگر موارد کتاب حاضر (ص ۱۲۶) نیز آمده است : « دل عزیزست وی را از هوسات پاک باید داشت . » در کلیات شمس (ج ۲ ب ۱۰۱۱۵) نیز می خوانیم :

ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی

نزول در حرم کبریا توانی کرد

ص ۱۰۶س ۱۱ هواپرست خسته و بسته باشد و خدای پرست رسته : این جمله از هوارد معدودی است که در عبارت سجع راه پیدا کرده و حذفی در قرینه دوم صورت گرفته است . آیا ممکن است از نوع جملات قصار صوفیان مقدم باشد ؟

ص ۱۰۶س ۱۴ خلیع العذار : شتر بدون افسار ، در این جا بمعنی افسار گسیخته است : فرخی گوید :

از بیم او نکو خو و بخرد شدند

دیوانگان گشته خلیع العذار

(دیوان فرخی ۲۳/۹۶)

ص ۱۰۷س ۱۰ نمودارات : جمع نمودار بمعنی نمونه ، نمایش ، نشانه و غیره ؛ در قابوس نامه نیز آمده است (ص ۱۸۵ ، ۴۰۹) .

ص ۱۰۸س ۱ باید که بدفعات و نوبتها و قدریج از غذا کمتر میکنند : استعمال فعل مضارع اخباری است بجای التزامی (باید که ... کند) . کمی پایین تر نیز آمده است : « و در خلوت نیز همچنین باید که اول يك يك علایق کم میکنند (بجای کند) و يك يك آفت از خود زایل میکنند (بجای کند) » .

ص ۱۰۸س ۷ قهتک : پرده دریده شدن (تاج المصادر ۲۰۷) و پرده دری و رسوایی .

ص ۱۰۸ اس ۱۱ اغضوب : خشمکین و خشمناک .

ص ۱۰۸ اس ۱۳ المؤمن الذی یخالط الناس... : سیوطی آورده است : المؤمن الذی یخالط

الناس و یصبر علی أذاهم افضل من المؤمن الذی لا یخالط الناس و لا یصبر علی

أذاهم (جامع صغیر ۱۷۰/۲) ؛ نیز رک : مصباح الهدایه ۲۳۴ .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ مخذول : رها شده و متروک ، خوار و محروم .

ص ۱۰۸ اس ۱۸ هی النفس ان لم تشغلبها شغلتک : رک : ص ۴۶۸ کتاب حاضر : هی النفس...

ص ۱۰۹ اس ۴ من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه : در کشف المحجوب (ص ۵۳۸) آمده

است : « پیغمبر عم گفت : من حسن اسلام المرء ترک (نسخه بدل : ترکه)

مالا یعنیه » . سیوطی در جامع صغیر (۱۳۹/۲) و مناوی در کنوز الحقائق

(حاشیه جامع صغیر ۱۶۱/۲) عین روایت مذکور در متن کتاب را آورده اند .

نیز رک : مسند احمد ۲۰۱/۱ ؛ صحیح ترمذی ۵۱/۲ ؛ موطأ ۹۰۳/۲ ؛

مجمع الزوائد ۱۸/۸ .

ص ۱۰۹ اس ۶ انا و اقمیاء امتی بُرآء من التکلف : عین این روایت در احیاء علوم الدین

(۱۲۰/۳ ؛ ۱۸۹/۲) و در مصباح الهدایه ۲۴۱ مذکور است و نیز مناوی در

کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۱۳/۱) آورده است : انی بری من التکلف

و صالحو امتی .

ص ۱۰۹ اس ۸ یفرّ بدیدنه من شعب الی شعب و من حجر الی حجر یدخل کبوف الجبال :

در شرح تعرف (۴۰/۱) آمده است : « پیغمبر علیه السلام گفت : یأتی علی الناس

زمان لا یسلم للمؤمن دینه حتی یفر من شاهق الی شاهق و من جبل الی جبل

(نیز رک : ایضاً ۵۶/۱ ؛ مصباح الهدایه ۲۳۵) .

ص ۱۱۰ اس ۸ و اجصة اسدی : در نسخه اساس « و ابضة » است ولی روایت مذکور در کتاب

مر بوط است به « و ابضة بن معبد الجهنی » از اصحاب پیغمبر و از اهل صفه

(رک : حلیة الاولیاء ۲۳-۲۴) و چون نام او در کتابها (احیاء علوم الدین ۱۰۳/۲ ،

حلیة الاولیاء ۲۳/۲ ، ۲۵۵/۶ و الملع ۴۵،۱۶ و مسند احمد حنبلی ۲۲۸/۴ و جامع

صغیر ۳۳/۱) « و ابضة » آمده در متن اصلاح شد .

ص ۱۱۰س ۹ استفت قلبك : سيوطي (جامع صغير ۱/ ۳۳) آورده است : استفتت نفسك وان افتاك المفتون. استفت قلبك وان أفتوك وأفتوك (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱/ ۳۴ ، ۳۵) . استفت قلبك (اللمع ۱۶) استفت قلبك و ان أفتاك المفتون (اللمع ۴۵) . مولوی گوید :

پس پیمبر گفت استفتوا القلوب گرچه مفتیتان برون گوید خطوب
گفته است استفت قلبك آن رسول گرچه مفتی برون گوید فضول

(مثنوی ۵۱/ ۵۶۰)

يا وابصة استفت قلبك استفتت نفسك البر ما اطمأن اليه القلب واطمأننت اليه النفس والائم ما حاك في النفس و تردد في الصدر وان افتاك الناس و أفتوك (حلية الاولياء ج ۶ ص ۲۵۵ ، نقل از احاديث مثنوی ۱۸۸ - ۱۸۹) نیز رك : حلية الاولياء ۲/ ۲۴ و احياء علوم الدين ۲/ ۱۰۳ .

ص ۱۱۰س ۱۰ حضور : در مقابل غیبت است و در اصطلاح عرفا و متصوفه غیبت از خلق و حضور عند الحق است و مقام وحدت را نیز حضور گویند (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۴۷) . در رکن چهارم ، باب اول ، سؤال دهم از کتاب حاضر راجع به غیبت و حضور سخن رفته است .

ص ۱۱۰س ۱۰ مراقبه : مراقبت نزد اهل سلوک محافظت قلب است از کارهای پست (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۶۲) . در رکن سوم ، قسم اول ، مرتبه دوم کتاب حاضر راجع به مراقبت بحث شده است .

ص ۱۱۱س ۱۲ در طلب معیشت خود و کسب مهمات خود روزگار ببرد : روزگار بردن یعنی سپری کردن عمر و صرف کردن وقت :

با فرومایه روزگار مبر کز نی بوریا شکر نخوری

(سعدی)

در بیت زیرین از مسعود رازی ، نیز روزگار بردن بمعنی مهلت دادن و وقت گذراندن است :

مخالفتان تو موران بدند مار شدند

بر آر زود زموران مار گشته دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که اژدها شود از روزگار یابد مار

(تاریخ بیهقی ۵۹۴)

« چون کاسه آرند از لونی به لونی روزگار برند » (قابوس نامه ۶۶).

ص ۱۱۱ س ۱۳ کلمه : سوراخ ، شکاف و رخنه است .

ص ۱۱۱ س ۱۶ اعتصام : چنگ در زدن و متوسل گشتن .

ص ۱۱۲ س ۴ کسل : سستی و کاهلی در کار و فتور در چیزی ، (المصادر ۳۱۹ ، فرهنگ نفیسی).

ص ۱۱۲ س ۷ متعوب : بمعنی ستمدیده و مانده و آزرده (فرهنگ نفیسی) از کلمات مستعمل

در فارسی است زیرا « تعب » مصدر لازم است و در عربی « متعوب » بکار نمی رود

(اقرب الموارد) .

ص ۱۱۲ س ۱۵ از گو گو در خیزند: گو « به فتح اول و سکون ثانی زمین پست و مفاک را

گویند » (برهان قاطع) . « سمک چون دید ، از اسب پیاده گشت ، گوی بود ،

قطران را در آن گو انداخت » (سمک عیار ۱/۱۶۴) . و نیز بمعنی گودال گرد

و بازی اطفال :

گفت و بچک خبر نداری تو که به گو باز گشت آخر گوز

(انوری ، لغت نامه)

(شواهد نقل از فرهنگ فارسی) . غلطان غلطان همی رود تا بن گو

(المعجم فی معاییر اشعار العجم ۸۴)

ص ۱۱۲ س ۱۷ مع کل واحد سبعون ألفاً : عین این روایت در احیاء علوم الدین ۴/۵۴۶ و

حلیة الاولیاء (۱۳/۲) آمده است نیز رك : مسند احمد ، چاپ احمد محمد

شاکر ، ج ۱ ص ۱۶۶ ش ۲۲ و ج ۳ ص ۱۵۶ ش ۱۷۰۶ ، بعلاوه ، رك :

ص ۲۸۴ کتاب حاضر : یدخلون من امتی الجنة سبعون ألفاً بغير حساب .

ص ۱۱۲ س ۲۰ عكاشة بن محصن الاسدی : در کتاب كشف المحجوب هجویری (ص ۹۸) نام

وی بشرح زیر جزء اصحاب صفة آمده است : « دیگر خایف از عقوبت و هارب

از طریق مخالفت عكاشة بن محصن » . عكاشة بن محصن بن حرثان الاسدی مقتول

به سال ۱۲ ه . از صحابه پیغمبر که در همه مشاهد با پیغمبر همراه بود و در

یکی از جنگها کشته شد (الاعلام ۵/۴۳) . نیز رك : ص ۲۸۴ کتاب حاضر :

یدخلون من امتی الجنة سبعون ألفاً ...

ص ۱۱۳ س ۴ هم النیدین لایسترقون ولا یکتوون ولا یتطیرون : رك : ص ۲۸۴ کتاب

حاضر : يدخلون من امتي الجنة سبعون ألفاً ... : صحيح بخاری ۱۱/۴-۱۲ ، ۱۲۵ : مسند احمد ، چاپ احمد ، محمد شاکر ، ۱۴۹/۴ ، ۳۰۸/۵ ، ۳۱۳ : حلیة الاولیاء ۱۳/۲ .

ص ۱۱۳س ۵ زجر : فال گرفتن به مرغ (المصادر ۲۲) .

ص ۱۱۳س ۱۰ اقوالاً : در عربی « تولى » است ، رك : ص ۲۹۰ کتاب حاضر : تولى کردن .

ص ۱۱۳س ۱۲ لودو کلمتم على الله حق تو کلمه ... : در مسند احمد (۳۰/۱) آمده است : نبی الله صلی الله علیه و سلم يتولى لوانکم تتوکلون على الله حق تو کلمه لرزقکم كما یرزق الطیر تغد و خصاصاً و تروح بطافاً (مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ۲۴۳/۱ ، ۳۱۳) : نیز رك : احياء علوم الدين ۲۴۴/۴ : عوارف المعارف (ملحق احياء علوم الدين ۱۴۴/۵) .

ص ۱۱۳س ۱۱۳ گر شما بتحقق توکل قیام کنی ، و از مخلوقات به خالق بازگردی ، و چنانکه شرط توکل است کمر بنمید ... : برای « شما » دوبار فعل مفرد (قیام کنی ، بازگردی) و از ان پس فعل جمع (کمر بنمید ، رضا دهید) آمده است .

ص ۱۱۳س ۱۵ همچنانکه مرغغان در هوا و وحوش در زمین بی کسب روزی می یابند شما نیز بی یافتی : در این قسمت دو نکته قابل تأمل است یکی آوردن فعل مفرد برای « شما » ، نظیر مورد پیشین ، و دیگر استعمال صیغه « بی یافتی » بمعنی و بجای « بیایی » .

ص ۱۱۳س ۱۸ ان الله تعالی یأتی کل یوم برزقه : در مسند احمد (۱۹۸/۳) مذکورست : فان الله عزوجل یأتی برزق کل غد .

ص ۱۱۳س ۱۹ ان الرزق لیطلب العبد كما یطلبه اجله : سیوطی (جامع صغیر ۶۷/۱) و مناوی (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۸۶/۱) آورده اند : ان الرزق لیطلب العبد اکثر مما یطلبه اجله .

ص ۱۱۵س ۴ تقلیب : زیر و رو کردن ، از حالی به حالی در آوردن ، دگرگون و واژگونه کردن .

ص ۱۱۵ س ۶ الذهب انی اسلمت نفسی الیک و فوّضت امری الیک : سیوطی نیز در جامع صغیر (۴۸ / ۱) این را عیناً آورده است .

ص ۱۱۵ س ۱۹ خلیل الله : منظور حضرت ابراهیم خلیل است . در قرآن مجید می خوانیم :
و اتخذ الله ابرهیم خلیلاً ، سورة نساء (۴) آیه ۱۲۴ . « [ابراهیم] لجاج کرد
در مرگ با عزرائیل ، و گفت : هل رأیت خلیلاً یقبض روح خلیله ؟ جبریل
آمد گفت : هل رأیت خلیلاً ینکره لقاء خلیله ؟ » (قصص الانبیاء ۷۶) .

ص ۱۱۵ س ۱۹ ذبیح الله : منظور حضرت اسمعیل است (رک : قصص الانبیاء ۶۳ ببعد) .
ص ۱۱۶ س ۵ نمرود : پادشاهی که حکم کرد حضرت ابراهیم را در آتش بیندازند (رک :
قصص الانبیاء ۴۹ - ۵۹) .

ص ۱۱۶ س ۵ لشکر تسلیم حشر آورده بود : « حشر » گروه و لشکر غیر منظم و چریک
را گویند . در تاریخ بیهقی (ص ۱۲۰) آمده است : « والی هرات وی را به
حشر و مردم خویش یاری داد ، و نیز حشر یعنی گروهی که به بیگاری گرفته
می شدند . در این جا ظاهراً « حشر آورده بود » یعنی حمله و هجوم آورده بود
چنان که در زبان محاوره نیز هست : حشر کشیدن .

ص ۱۱۶ س ۷ المعیّت : در لغت بمعنی فراست و ذکاوت و فطانت و زیرکی است (فرهنگ
نفیسی) . در شعر شیخ نجم الدین احمد بن محمد الطوسی (نقل از طبقات
الشافعیة الکبری ۶ / ۲۳۸) این کلمه بکار رفته است :
وهذا هو الحکم المحقق دائماً خفی علی الالباب و الالمعیة
(نیز رک : محتبئی مینوی ، یت مصدری ۱۳) .

ص ۱۱۶ س ۷ حسبی من سؤالی علمه بحالی : در شرح تعرف (۱۲۱ / ۳) نیز آمده است :
« قصه خلیل آنست که چون جبرئیل او را گفت : هل من حاجة قال اما الیک
فلا قال فسئل ربک قال حسبی من سؤالی, علمه بحالی . » نیز رک : مصباح الهدایه
. ۲۵۰ .

ص ۱۱۶ س ۱۶ عینا : منی نام جایی است در مکه که در آن حاجیان قربانی می کنند .

ص ۱۱۶ س ۱۷ مسجد خیف : در منی و نزدیک مکه است .

ص ۱۱۷ س ۹ علماء و حلماء کادوا ان ینکونوا انبیاء : در احیاء علوم الدین (۴ / ۲۴۴)

مذکورست : حکماء علماء کادوامن فقههم أن يكونوا أنبياء ؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۹/۶۴۹ وای در کتاب «حلماء» است و در ترجمه نیز « بردبارند » آمده . نیز رك : كشف الاسرار ، ج ۱/۴۷۱ .

ص ۱۱۷ س ۱۳ یا قوم اگر راست میگوئی در دنیا بنائى میفکنید که دروی مقیم نخواهی بودن و عالی جمع میکنید که نخواهی خوردن : در این جمله ها که خطاب به «قوم» است فعل گاهی مفرد (راست میگوئی ، نخواهی بودن ، نخواهی خوردن) و گاهی جمع (میفکنید ، جمع میکنید) آمده است ؛ رك : ص ۳۴۲ کتاب حاضر : اگر شما بتحقیق ... ، همچنانکه مرغان ...

ص ۱۱۷ س ۱۵ مرجع همه به اوست : یادآور این آیه شریفه است : انا لله و انا الیه راجعون (سورة بقره ۱۵۱/۲) .

ص ۱۱۷ س ۱۶ حدیث جزر گوار صحیح : صحیح، حدیثی است که سند او به روایت عدلی ضابط از مثل او متصل شده باشد و از شدوذ و علت سالم و ناقلاو او معدل گشته باشند (نفائس الفنون، نقل از لغت نامه و فرهنگ فارسی) و نزد امامیه حدیثی است که سلسله سند آن بالصراحه یا بالنجوی به معصوم رسد و جمع روات آن سلسله در هر يك از طبقات موثق و عادل امامی باشند (ابن طاوس ، نقل از لغت نامه و فرهنگ فارسی) و یا به عبارت دیگر حدیثی است که عادل و امامی بودن روات آن در هر طبقه و یا بعض آن مستند به ظنون اجتهادیه و استنباطیه باشد (فرهنگ فارسی) . و نیز نوشته اند : صحیح ... خبری است که سلسله سند توسط رجالی موثق و امامی مذهب به معصوم منتقل گردد . عامه صحت حدیث را مقید به عدم شدوذ نموده اند ولی خاصه (شیعه) این قید را شرط صحت نمی دانند . ابن حجر در شرح نخبة الفکر (ص ۱۲) فرموده : خبر الواحد بنقل عدل تام الضبط ، متصل الاسناد ، غیر معمل ولا شاذ ، هو الصحیح (علم الحدیث ۱۰۸ ، ۳ ح) .

ص ۱۱۷ س ۱۸ بسر کشود : بسرشدن یعنی به پایان رسیدن و بسر رسیدن و خاتمه یافتن و حاصل شدن مقصود : « این کار بسر نشود تا خواجه از خود بدر نشود . » (منتخب اسرار التوحید ۱۰۰) . در کلیات شمس (ج ۲ ب ۵۸۷۲) آمده :

بی همگان بسر شود بی تو بسر نمی شود

داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی شود

ص ۱۱۸ س ۸ سَلَب: جامهٔ درشت و نیز جامه‌ای که در ماتم و عزا پوشند .

ص ۱۱۹ س ۹ هر که جَرَسَتْ جِرَاسَتی جَرَسَتْ و هر که بَخَسَتْ بَدْر و غِ بَخَسَتْ: در این جا آوردن دو فعل «برست» و «بخست» و تکرار آنها که سجعی بوجود آورده است شاید نمودار آن باشد که فعل دوم از مصدر «خَسَن» بمعنی مجروح کردن ، زخمی کردن و مجروح و زخمی شدن ، بیشتر به همین منظور ایجاد سجع آمده باشد (نیز رك: ص ۳۳۸ کتاب حاضر : هواپرست خسته و بسته باشد) .

ص ۱۱۹ س ۱۱ عَلِيكُمْ بِالصَّدَقِ فَإِنَّ الصَّدَقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ...: ان الصدق يهدي الى البر و ان البر يهدي الى الجنة و ان الرجل ليصدق حتى يكتب عند الله صديقا و ان الكذب يهدي الى الفجور و ان الفجور يهدي الى النار و ان الرجل ليكذب حتى يكتب عند الله كذابا (جامع صغير ۶۹/۱) .

ص ۱۱۹ س ۱۷ در ان خلدوت بغار رفتم بنا سیدنو و زخم مار در میان کار جرمن آمد: اشاره است به قضیهٔ پنهان شدن پیغمبر و ابوبکر در غار (رك: قصص الانبياء ۴۲۱ - ۴۲۲ ؛ ص ۳۱۱ کتاب حاضر : بارغار) .

ص ۲۰ س ۱ الا ان الصدق امانته و الكذب خيانه: در مسند احمد (۲۰۰/۱) آمده است : فان الصدق طعماً نيفة و ان الكذب ريبة .

ص ۱۲۰ س ۴ نُصَح: نصیحت کردن (المصادر ۲۲۹) .

ص ۱۲۰ س ۲۱ چنانکه آن‌سه شخص در غار شدند...: اشاره است به « اصحاب الرقيم » که در قرآن، سورة كهف (۱۸) آیه ۸ نیز نام آنان آمده است: ام حسب ان اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجبا . حکایت اصحاب رقيم این است که سه تن بودند که از شهر خود پی حاجتی بیرون آمدند و ایشان را باران گرفت . در کوهی به غاری پناه بردند تا باران فرو ایستد . چون در غار شدند سنگی عظیم ازان کوه در افتاد و دهانهٔ غار را بگرفت و ایشان گرفتار آمدند . سرانجام به درگاه خدا پناه بردند و با خود گفتند که هر يك از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدا ، بگوید و آن را شفیع سازیم تا خدا ما را رهایی بخشد . آنگاه هر يك واقعه‌ای را از سر گذشت خود بصدق بازگفتند و پس از هر سرگذشتی نثلی از سنگ بشکست و بیفتاد تا سرانجام نجات یافتند . (لغت نامه)

ص ۱۲۰س ۲۲ هر کسی راستی بگوئیم تما جبرکت راستی ازین جای نجات یابیم : فعل جمع (بگوئیم ، نجات یابیم) که دوبار کلمه «هر کسی» آمده است درخور توجه است (رك : ص ۲۶۰ کتاب حاضر : هر کسی درحق ایشان عبارتی دیگر کنند) .
ص ۱۲۱س ۳ قد افلح من صدق : درمسند احمد (۱۶۲/۱) و سنن ابی داود (چاپ ۵۱۳۵۴ : ۱۰۶/۱) آمده است : قد افلح ان صدق ؛ و در موطأ (۱۷۵/۱) افلح الرجل ان صدق ؛ افلح وایه ان صدق ، دخل الجنة وایه ان صدق (سنن ابی داود ۱۰۷/۱) ؛
افلح ان صدق (بخاری ۱۸/۱) .

ص ۱۲۱س ۱۴ الصبر نصف الايمان و اليقين الايمان كله : سیوطی در جامع صغیر (۴۱/۲) و مناوی در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۰۲/۲) ابن حدیث را آورده اند.
ص ۱۲۲س ۱۶ ما وضع لبنته علی لبنته ولا خشبته علی خشبته : در صحیح بخاری (۹۸/۴) نیز مذکور است : قال ابن عمر : والله ما وضعت لبنة علی لبنة ولا غرست نخلة منذ قبض النبي صلی الله علیه و سلم . اما این جا منظور روایتی است که در احیاء علوم الدین (۲۱۵/۳) آمده : توفي رسول الله (ص) و ما وضع لبنة علی لبنة ولا قصبة علی قصبة ؛ نیز رك : احیاء ۲۳۶/۴ و اتحاف السادة المتقين ۳۶۲/۹ .

ص ۱۲۴س ۱۹ چون بینند ساکن شود : ساکن شدن ؛ معنی آرام گرفتن و تسکین یافتن است و یادآور اصطلاحی از صوفیه است : «سکینة بمعنی آرامش و وقار است که در دل سالک بعد از وصول و اطمینان خاطر به حق حاصل می شود بحکم «هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين» (شرح منازل السائرين ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۲۴) .

ص ۱۲۵س ۴ ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما أصابه لم يكن ليخطئه ... : در مسند احمد (۳۱۷/۵) آمده : قال تعلم ان ما أخطأك لم يكن ليصيبك و ما أصابك لم يكن ليخطئك ؛ و نیز : عن النبي صلی الله علیه و سلم قال لكل شيء حقيقة و ما بلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مسند احمد ۴۴۱/۶-۴۴۲) . لا يبلغ عبد حقيقة الايمان حتى يعلم أن ما أصابه لم يكن ليخطئه و ما أخطاه لم يكن ليصيبه (مجمع الزوائد ۵۸/۱) ؛ نیز رك : جامع صغیر ۸۱/۱ .

ص ۱۲۹ س ۹ برینش: مرکب از: برین (اسم از بریدن) + ش اسم مصدر، بمعنی قطع: «پس جسم آن بود که چون درازی بنهی اندروی درازی دیگر یابی برنده ورا بقائمه و درازی سوم بر آن هر دو درازی بر قائمه ایستاده، هم بر آن نقطه که برینش پیشین بروی بود» (ابن سینا، دانشنامهٔ علائی، بخش دوم، تصحیح دکتر محمد معین، ص ۱۲-۱۳). «پس پدید آمد که حرکت اندر زمان بود، و نشاید که حرکت قسمت نپذیرد و الا مسافت و راه ناقصت پذیر بود، و پدید کردیم که این محال است و نشاید که زمانی بود ناقصت پذیر، و الا اندر وی برینش راهی بود ناقصت پذیر» (ابن سینا، ایضاً ۱۲۸).

دلی باید اندیشه را تیز و تند
برینش نیاید ز شمشیر کند
(نظامی گنجوی، فرهنگ سروری)

«آدم از منصوصات اصول مقرر کرد و روش آخرت و عالم غیب از وی که عقل (ظ: عقل را) از برینش آن راه مجال نبود...» (بهاء ولد، معارف ص ۱۵۳؛ شواهد نقل از اسم مصدر، حاصل مصدر ۴۵-۴۶) آقای فروزانفر در شرح «برینش» نوشته‌اند: «به ضم اول اسم مصدر است از بریدن (آندراج) و مشهور و متداول «برش» است و این استعمال از جهت ندرت نظیر «بودش» است در زادالمسافرین از تألیفات ناصر خسرو که هنوز در تعبیرات مردم نوخانیك از قرای کوهستان بشرویه به گوش می‌خورد» (معارف بهاء ولد ۳۱۸ ح).

ص ۱۲۹ س ۱۰ پیوندش: بمعنی پیوستگی، در دیگر متنها نیز استعمال شده: «... ایراکه میان چهارراهات فرجه نیفتاده است از بهر پیوندش و مشارکت که میان هر یکی افتاده است» (محمد بن سرخ نیشابوری، شرح قصیدهٔ ابوالهیثم، نسخهٔ کتابخانهٔ مرادملا ص ۴۹ آ و ب، نقل از اسم مصدر - حاصل مصدر ۳۲، چاپ ۱۳۳۲).
ص ۱۲۹ س ۱۲ تجلیل محاسن بافتگشت میگرد: تجلیل در لغت بمعنی خلال کردن است بخصوص دندان، را اما تجلیل محاسن یا تجلیل لویه در شرع «از مستحبات وضو، و آن انگشتان در میان محاسن کردن است برای رسانیدن آب» (فرهنگ فارسی): «گفت وی را وضو می‌دادم تجلیل محاسن فراموش کردم دست من بگرفت و محاسن را خلال کرد» (ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه ۷۱).

ناخنان پرز چربی بن مو بسکه تخلیل لویه گاه وضو
(دهخدا ، فرهنگ فارسی)

در اینجا تخلیل محاسن اختصاصی به وضو ممکن است نداشته باشد .

ص ۱۲۹ س ۱۳ در جمله دنیما که فاضل لباس داشت که از همه جهان خانه ای؛ فاضل ظاهراً در این جا بمعنی زاید و اضافه است: « آنچه فاضل و زیاد آمد با او ردگردانیدند و او را بازگشودند » (ترجمه تاریخ قم ۱۶۱ ، نقل از لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی) .

ص ۱۲۹ س ۱۵ قمرید: در لغت یعنی یگانه کردن و یگانه خواندن و کناره گیری کردن و «تحقق بنده به حق بطوری که حق عین قوای بنده باشد و مصداق حدیث کنت له سمعا و بصراً ... واقع شود» (تعریفات جرجانی ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱).
«تفرید از فردست فرد کسی است که یگانه باشد و تفرید آن است که از اشکال خود فرد گردد یعنی از امثال و اقران خود فرد گردد و با هیچ انسان نیارآمد چنان که معنون که از محبت لیلی با وحوش و سباع مجانست گرفت و از مردمان نفرت گرفت . و بالجمله سر در هیچ کس نبندد و نفس خود را منفرد دارد و در احوال نیز منفرد باشد یعنی احوال انبیاء و صدیقان بر او پدید آید و از خلق منعزل شده و اشارات دل خود را متوجه حق کند و بحق کند و از حق کند و تفرید بعد از تجرید است زیرا تجرید انقطاع از اغیار است و تفرید افراد حق است به ایثار و کسی که منحصرأ اشاره به حق کند از مخلصان است و کسی که اشاره او از حق باشد از مبلغان است قسم اول اخلاص در اعمال است و قسم دوم رؤیت فضل الهی است و قسم سوم غیبت از نفس است و عبد در مقام تفرید از احوال خود چنان باشد که خود را هیچ حال نداند و در افعال نیز یگانه باشد و خلق را مراعات نکند و عوض را ملحوظ ندارد و تفرید در احوال آن باشد که تنها محول احوال را نگیرد نه خود احوال را» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۱۳ - ۱۱۴ ، با استفاده از اللمع ۳۴۸ ، شرح تعرف ۲۱/۴ ، شرح کلمات با با ظاهر ۲۲۲ ، نفعات الانس ۱۲۰ ، شرح منازل السائرین ۲۲۳) . در اللمع (ص ۳۴۸) آمده است: « و التفرید افراد المفرد برفع الحدث و افراد القدم بوجود حقایق الفردانية ، قال بضمهم

الموحدون لله من المؤمنین کثیر و المفردون من الموحدین قلیل . »

ص ۱۲۹ س ۱۸ کیمتان : رك : ص ۲۰۶ کتاب حاضر : صلوا علی صاحبکم

ص ۱۳۰ س ۵۴ هفت یا نه دینار معلوم بود: « معلوم بود » بجز آنچه در ص ۸۱ کتاب حاضر (طلب درویشی کردی بی معلوم) اشاره شد ، شاید بتوان گفت در این جا بمعنی « موجود بود » است . « حسن گفت چون شیخ این اشارت بکرد در جمله خزینه يك تاه نان معلوم نبوده است » (اسرار التوحید ۷۸) ، « من قصه با او تقریر کردم که شیخ چنین فرموده است و هیچ وجه معلوم نیست » (اسرار التوحید ۷۹) نیز رك : ص ۲۸۱ کتاب حاضر .

ص ۱۳۰ س ۷ دیگر باره معاودت کرد : معاودت کردن بمعنی تکرار کردن است و بازگشت : « تا رسیدند به نام کویبی که آن حرکت غریب معاودت کرد » (چهار مقاله ۱۲۲) . « آن در دسر او برفت ، و به معالجه محتاج نیفتاد و معاودت نکرد . » (چهار مقاله ۱۲۵) .

ص ۱۳۰ س ۱۹ سیر و اسبق المفردون : « و آن که عزلت جوید از خلق و را تجرید زینت بود لقوله عم سیر و اسبق المفردون » (کشف المحجوب ۴۷۲) . « نیز گفت : سیر و اسبق المفردون بروید که مفردان بر شما سبقت گرفتند » (کشف المحجوب ۴۷۵) .
ص ۱۳۰ س ۲۴ عبد الله بن عمر : عبد الله بن عمر بن خطاب که با پدر خود به مدینه هجرت کرد و در فتح مکه حاضر بود و مدت شش سال در اسلام فتوی داد و به سال ۲۳ ق . در گذشت . از او ۲۶۳۰ حدیث در صحیحین روایت شده است (لغت ناه به نقل از الاعلام زر کلی ۲ / ۵۷۰) ؛ نیز رك : حلیة الاولیاء ۱ / ۲۹۲

ص ۱۳۱ س ۱۰ او کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لایدخر شیئاً لغد: در شرح تعرف (۱ / ۵۸) نیز آمده است : « این راه پیغمبر است علیه السلام که نخواستی که شب بر او بگذرد و در ماک او از دنیا چیزی باشد چنان که در خبر آمده است که کان رسول الله صلی الله علیه و سلم لایدخر عشاء لغداء و لا غداء لعشاء . »

ص ۱۳۲ س ۵ شیبتنی سوره هود: به صورتهای مختلف روایت شده است : شیبتنی هود و اخواتها . شیبتنی هود و اخواتها قبل المشیب (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲ / ۹۴) . سیوطی آورده است : شیبتنی هود و اخواتها قبل المشیب . شیبتنی هود و اخواتها من المفصل . شیبتنی سوره هود و اخواتها الواقعة والقارعة والحاقة و اذا الشمس

کورت و سأل سائل . شیبتنی هود و اخواتها ذکر یوم القیامة و قصص الامم . شیبتنی هود و اخواتها و ما فعل بالامم قبلی . شیبتنی هود و اخواتها . شیبتنی هود و اخواتها الواقعة و الحاقة و اذا الشمس کورت . شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتساء لون و اذا الشمس کورت (جامع صغیر ۲/۳۴) . هجویری نوشته است : « و نیز گفت پیغمبر عم شیبتنی سوره هود شنیدن سوره هود مرا پیر گردانید و گویند این ازان بود که اندران سوره حاصل است فاستقم كما امرت و آدمی عاجزست از استقامت به امور حق از آنچه بنده بی توفیق حق هیچیز نتواند کرد چون گفت فاستقم كما امرت متحیر شد که گفت این چگونه خواهد بود که من به حکم این امر قیام توانم کرد از رنج دل قوت از وی بشد رنج بر رنج زیادت شد . روزی اندر خانه خود برخاست و دستها بر زمین نهاد و قوت کرد تا ابو بکر رض گفت این چه حالت است یا رسول الله و تو جوان و تن درست ! گفت : سوره هود مرا پیر کرد یعنی سماع این امر بردلم چندان قوت کرد که قوتم ساقط شد . » (کشف المحجوب ۵۱۵) .

ص ۱۳۲ س ۸ قل آمنت بالله ثم استقم علیه : سیوطی در جامع صغیر (۲/۷۳) و مناوی در کنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۲/۱۲۷) آورده اند : قل آمنت بالله ثم استقم ؛ نیز رك : احیاء علوم الدین ۳/۱۰۹

ص ۱۳۳ س ۴ استقیموا و لن تحصوا : سیوطی آورده است : استقیموا و لن تحصوا و اعلموا ان خیر أعمالکم الصلاة و لایحافظ علی الوضوء الا مؤمن (جامع صغیر ۱/۳۳) . « استقیموا و لن تحصوا : استقامت گیرید و بر حال باشید . » (کشف المحجوب ۲۵۷) ؛ نیز رك : مسند احمد (۵/۲۷۷ ، ۲۸۰) و موطأ (۱/۳۴) .

ص ۱۳۳ س ۹ خیر الاعمال اذومها و ان قل : در مسند احمد (۲/۳۵۰) آمده است : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکلفوا من العمل ما تطیقون فان خیر العمل اذومه و ان قل ؛ نیز رك : صحیح بخاری ۴/۳۵ ، (۱۲۴) : ان احب الاعمال الی الله مادام (اذومها الی الله) و ان قل : (ایضاً ۱/۱۷) .

ص ۱۳۳ س ۱۰ اذ موت الرجل علی ما عاش علیه و یحشر علی ما مات علیه : جمله اول در کشف الاسرار (۱/۵۸۶) و عین روایت مذکور در متن در همان کتاب (۳/۵۹۵) از قول رسول اکرم آمده است .

ص ۱۳۴ س ۶ طویبی لمن شغلده عیبیه عن عیوب الناس : سیوطی آورده است : طویبی لمن شغلده عیبیه عن عیوب الناس وأنفق الفضل من ماله وأمسك الفضل من قوله ووسمته السنة ولم يعدعنها الى البدعة (جامع صغیر ۲/۴۶) . طویبی لمن شغلده عیبیه عن عیوب الناس (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۲/۱۰۸) . مولوی گوید :

ای ندانسته تو شر و خیر را امتحان خود را کن آنکه غیراً
 امتحان خود چو کردی ای فلان فارغ آبی ز امتحان دیگران
 (مثنوی ۱۳/۳۳۲ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۰۹) . نیز رک : احیاء علوم الدین ۱۴۸/۳

ص ۱۳۴ س ۱۲ ذواقل : جمع نافلة و آن عبادت و نمازی است که واجب نباشد .
 ص ۱۳۴ س ۱۷ نور الحکمة الجوع : در احیاء علوم الدین (۳/۸۴) عین این حدیث آمده است و نیز یاد آور این روایات است : وضعت الحکمة و العلم فی الجوع . جوع - الزاهدین حکمة (احیاء علوم الدین ۳/۸۳) .

ص ۱۳۴ س ۱۹ چهله دارد : چهله مدت چهل روز که درویشان در گوشه‌ای نشینند و عبادت کنند و ریاضت کشند و چهله داشتن پرداختن به این رسم و انجام دادن این کار است .
 ص ۱۳۴ س ۲۰ عبدالله مسعود : اضافهٔ ابنی است و عبدالله بن مسعود منظور است که از صحابهٔ حضرت رسول و جزء قراء نخستین بوده است (رک : ص ۳۰۳ کتاب حاضر) .

ص ۱۳۴ س ۲۱ ان هذا الدین متین فإوغل فیہ برفق : سیوطی آورده است : ان هذا الدین متین فأوغوا فیہ برفق . ان هذا الدین متین فإوغل فیہ برفق فان المنبت لأرضاً قطع ولاظهوراً أبقى (جامع صغیر ۱/۸۴) . ان هذا الدین متین فانظروا فیہ برفق (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۱۰۹) . عین روایت متن کتاب در احیاء علوم الدین (۷۹/۴) آمده است ؛ نیز رک : تذکرة الاولیاء ۴۱/۱

ص ۱۳۴ س ۲۴ نهی رسول صلی الله علیه وسلم عن قیل و قال و كثرة السؤال : در مسند احمد (۲/۳۲۷) آمده است : ان الله... کره لكم قیل و قال و اذاعة المال و كثرة السؤال . نیز : ان الله... یسخط لكم قیل و قال و اذاعة المال و كثرة السؤال (مسند احمد ۲/۳۶۷) ؛ نیز رک : صحیح بخاری ۴/۱۲۵ : و كان ینهی عن قیل و قال ، و كثرة السؤال ، و اذاعة المال .

ص ۱۳۵ س ۱ واقعات: جمع واقعه ، « واقعه عبارت از امور غیبی است که برای اهل خلوت آشکار شود و اگر در حال حضور باشد مکاشفه گویند و از جمله واقعات بعضی صادق و بعضی کاذب باشد همچنان که منامات. وبالجملة واقعه آن چیزی است که سالک در اثنای ذکر بیندود در اثنای استغراق حالش با حق بیند بنحوی که غایب شود از او محسوسات و آن بین نوم و یقظه است که مکاشفه هم نامند و آنچه فرود آید در دل نیز واقعه گویند . عطار گوید :

هر روز غم عشقت بر ما حشر انگیزد صد واقعه پیش آرد صدفتنه بر انگیزد »
 (مصباح الهدایه ۱۳۴ ، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم ۱۴۸۸/۲ ، اصطلاحات شاه نعمه الله ۱۲ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۸) . در صفحه ۱۳۵ کتاب حاضر نیز آمده است : « چون مرید صاحب واقعه گردد از هر قدمی ویرا فتوح پیدا گردد . »

ص ۱۳۵ س ۱-۲ مرید باید که . . . اما واقعات پیوسته بر برای پیر مشفق عرضه میکنند و الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد : دو فعل اخیر (عرضه میکند ، نگاه میدارد) ظاهراً بجای آن که بصورت التزامی بکار رود ، صورت اخباری دارد .

ص ۱۳۵ س ۱۲ الهام ملکی را از وسوسه شیطانی نگاه میدارد : نگاه داشتن در این جا بمعنی محافظت کردن است .

ص ۱۳۵ س ۱۲ تمکین: تمکین در لغت بمعنی دست دادن ، به فرمان بودن ، احترام و توانایی است (فرهنگ فارسی) . در اصطلاح تصوف « بنده مادام که در ارتقا است صاحب تلوین است و موقعی که واصل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است . . . در ریاض العارفین است که تمکین صفت اهل حقایق است . در کشف اصطلاحات الفنون و العلوم است که تمکین زوال بشریت است که آن را مرتبت فنا و فقر گویند . ابن عربی گوید تمکین حال اهل وصول است . هجویری گوید تمکین عبارت از اقامت محققان است اندر محل کمال و درجت اعلی و اهل مقام از مبتدیانند و اهل تمکین 'زمنیهان' مقامات منزل راه است و تمکین قرار در پیشگاه اله ، آب تا در رود است روان است و چون به دریا رسد قرار گیرد . و متمکن متردد نباشد و از حالی به حالی نگردد بلکه رخت یکسره به حضرت برده و اندیشه غیر از دل سترده نه معاملتی رود بر او که حکم ظاهرش بدل کند و نه حالی یا بد که حکم باطنش متغیر گرداند بحکم « فاخلع نعلیک » اسباب تلوین از وی اسقاط کند . و بعضی گویند تمکین

رفع تلویح است . در شرح منازل است که تمکن فوق و بالاترست از طمأنینت
 زیرا تمکین اشارت است به نهایت استقرار عبد . « (فرهنگ مصطلحات عرفاء
 ۱۱۷-۱۱۸ ، نقل از کشف‌المحجوب ۴۸۶ ، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم
 ۱۳۱۰/۲ ، اللمع ۳۶۶ ، رساله قشیریه ۴۱ ، ریاض‌العارفین ۳۸ ، شرح منازل-
 السائرین ۱۸۸) نیز رک: تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱ . در رکن سوم: قسم دوم،
 مرتبه هفتم کتاب حاضر از « تمکین » سخن رفته است .
 گاه آن بود که این بود پایان تو تمکین بود

لیکن بدین تلویحها مقبول و رامت می‌کند

(کلیات شمس ج ۲ ب ۵۷۴۴)

ص ۱۳۹ س ۷ شوقنا کم فلیم قشناقوا: در تذکره الاولیاء (۴۱/۱) در باب مالک دینار
 آمده است : « گفت در تورات است و من خوانده‌ام که حق تعالی می‌گوید :
 شوقنا کم فلم تشتا قوا زمرنا کم فلم ترقصوا ، شوق آوردم شما مشتاق نگشتید سماع
 کردم شما رقص نکردید . »

ص ۱۳۹ س ۹ هر مسافر که پیاده رود زود مانده شود : مانده بمعنی خسته و کوفته که در دیگر
 موارد این کتاب هم آمده در لهجه مردم خراسان نیز بکار می‌رود و مانده شدن
 یعنی خسته شدن و از پا درآمدن . ماندگی بمعنی خستگی از همین کلمه است :
 « خصوصاً در گرما به از پس جماع و ماندگی حرارت غریزی را بمیراند » (55a
 ترجمه تقویم‌الصحه) . « تا تن از ماندگی واضطراب برآساید و فکرت و رای
 بیارامد » (64b ایضاً ، ترجمه تقویم‌الصحه ، به قلم نویسنده این سطور ، مجله
 دانشکده ادبیات مشهد ج ۱ ش ۱ ص ۳۱ ؛ در کلیات شمس (ج ۵ ب ۲۵۶۹۴)
 آمده :

آن سگ بود کوبیده خسپد به پیش هر دری

و آن خر بود کز ماندگی آید سوی هر خرگهی

*

آن قدح شاده بده دم مده و بساده بده

هین که خروس سحری مانده شد از ناله‌گری

(ایضاً ب ۲۵۹۴۴)

خورش را گوارش می افزون کند ز تن ماندگیها به بیرون کند

(اسدی طوسی ، نقل از اسم مصدر- حاصل مصدر ۱۵۲)

مست گشتی توهمانا کز ره دور آمدی مانده ای دانم، بیا بنشین و بر چشم نشین
(دیوان فرخی ۳۰۲، چاپ عبدالرسولی)

ص ۱۴۰س ۱۶ خراجات: جمع خرابه بمعنی میکده و مرکز فسق و فساد و فاحشه خانه. در
تصوف: حد و مرتبه سالک در بی اعتنائی به رسوم و آداب و عادات. این اصطلاح
در شعر فارسی از طرف قلندریه رسوخ کرده است و به معانی مذکور کلمه جمع
بجای مفرد بکاررفته (فرهنگ فارسی) نیز رک: فرهنگ اشعار حافظ ۱۰۱-۱۲۱؛
دکتر زرین کوب: «خرابات»، مجله یغما، سال هیجدهم (۱۳۴۴)، ش ۵ ص
۲۲۵-۲۲۹: فروزانفر: کلیات شمس ۵۲۲/۷.

ص ۱۴۰س ۲۲ من اشتاق الی الجنة سارع الی الخیرات: سیوطی آورده است: من اشتاق الی
الجنة سارع الی الخیرات و من أشفق من النار لهی عن الشهوات و من ترقب الموت
هانت علیه اللذات و من زهد فی الدنيا هانت علیه المصیبات (جامع صغیر ۲/۱۴۶).
من اشتاق الی الجنة سابق الی الخیرات (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر
۲/۱۶۴).

ص ۱۴۱س ۸ شوق... حافظ و محو کن مرید است: محو از اصطلاحات متصوفه است در مقابل
اثبات. بطور خلاصه «محو» یعنی ستردن و پاک کردن بدیها از خویشتن و گسستن
از آفریده ها و سرانجام فانی شدن در ذات حق. در کتاب حاضر (رکن چهارم:
باب دوم، سؤال سوم) راجع به محو و اثبات سخن رفته است. در عبارت منظور
«محوکن» بمعنی «محوکننده» ظاهراً به این معنی است.
ص ۱۴۱س ۹ بواسطه شوق او امر او بششد: «کشیدن» در این جا ظاهراً بمعنی فرہ انبرداری
و تحمل کردن است.

ص ۱۴۱س ۲۰ هر که بما مشتاق است ما جوی مشتاق دریم: الاطال شوق الابرار...
یادآور این بیت حافظ است:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

(دیوان حافظ ۱۴۰)

در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۵) آمده است: لقد طال شوق الأبرار الی لقائی

و انی الی لقاءهم اشد شوقاً .

ص ۱۴۱س ۲۲ تا بیخ کسل و عرق امل سوخته گردد: در این جا نیز جمله دارای دو قرینه
سجع است مثل (ص ۱۴۱) : «تا مشتاق بمدد اتفاق بر مرکب اشتیاق بوئاق
مقصود رسد .»

ص ۱۴۲س ۱۷ عجبیت لغافل و لایغفل عنه: در کشف الاسرار (۲۰۵/۸) آمده است: « و
فی الخبر: عجبیت لغافل و لیس بمغفول عنه .»

ص ۱۴۳س ۴ در خلوت مباسطه کند: مباسطت بمعنی عسرت و مسرت و تفریح و گستاخی
و بی ادبی و بی شرمی و جسارت و آزادی و آسایش بدون رعیدگی (فرهنگ
نفسی) و بمعنی «رو باز بودن ، بی رو در بایستی بودن ، نسبت به کسی در حاجت
و خواهش» (مجتبی مینوی ، کلبله و دمنه ۴/۳۴۳ ح) . در این جا « مباسطه »
در مقابل «مراقبت» است یعنی در خلوت بی قید و آزاد و آسوده رفتار کردن .
ص ۱۴۳س ۱۴ افضل الایمان أن تعلم أن الله معك حیثما كنت : سیوطی در جامع صغیر
(۴۱/۱) عین این خبر را آورده است .

ص ۱۴۳س ۱۶ عبدالله کانک تراه ... : در جامع صغیر (۳۷/۱) آمده است : عبدالله کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و احسب نفسك مع الموتی و اتق دعوة لمظلوم
فانه مستجابة . و نیز وجوه دیگر آن در جامع صغیر مذکورست . مناوی در
کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱/۴۰) عین روایت متن کتاب را آورده است:
عبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک (نیز رک : کشف المحجوب ۴۲۷).

ص ۱۴۴س ۶ مراقبت بر خیزد ارتقاب پدید آید: ارتقاب در لغت یعنی « ۱- چشم داشتن
چیزی یا کسی را ، انتظار ۲- دید بانی کردن ۳- بالا آمدن » (فرهنگ فارسی).
ظاهراً در این جا با توجه به معنی جمله یعنی مراقبت بی تکلف و خود بخودی .
ص ۱۴۴س ۸ اشراف: دیده ور شدن ، فرونگریستن ، آگهی یافتن و واقف شدن بر امری
(فرهنگ فارسی) .

ص ۱۴۴س ۱۵ الحیاء شعبه من الایمان : سیوطی علاوه بر ذکر عین این خبر (جامع
صغیر ۱/۱۰۴) آورده است الحیاء من الایمان . الحیاء والعی شعبتان من الایمان
و البذاء و البیان شعبتان من النفاق . و دیگر وجوه آن (جامع صغیر ۱/۱۲۸).

الحياء شعبة من الايمان . الحياء من الايمان (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ٥٠/٢ ؛ مسلم ٤٦/١) . نيز رك : ص ٢٦٩ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ١٤٤س ١٨ درجه ايمان هفتاد و احد شاخ است ، يك شاخ شرم است : ترجمه ابن حديث است : الايمان بضع و سبعون شعبة و الحياء شعبة من الايمان (مسلم ٤٦/١) نيز رك : ص ٢٦٩ كتاب حاضر : الايمان بضع و سبعون باباً .

ص ١٤٥س ٧ الحياء و الايمان في قرن واحد فاذا سلب احدهما اندسلب الآخر ؛ سيوطي آورده است : الحياء و الايمان مقرونان لا يفترقان الاجمعا . الحياء و الايمان قرنا جميعا فاذا رفع احدهما رفع الآخر . الحياء و الايمان في قرن فاذا سلب احدهما تبعه الآخر جامع صغير ١/١٢٨) .

ص ١٤٥س ١٠ استحيوا من الله حق الحياء : در جامع صغير آمده است : استحيوا من الله تعالى حق الحياء فان الله قسم بينكم اخلاقكم كما قسم بينكم ارزاقكم . استحيوا من الله تعالى حق الحياء من استحيا من الله حق الحياء فليحفظ الرأس و ماوعى و ليحفظ البطن و ما حوى و ليذكر الهوت و البلا و من اراد الآخرة ترك زينة الحياة الدنيا فمن فعل ذلك فقد استحيا من الله حق الحياء (جامع صغير ١/٣٣) .

ص ١٤٦س ٥ دار السلام : در اين جا يعنى بهشت (فرهنگك نفيسى) .

ص ١٤٦س ١١ انه رجل حيمى ... : در باب حياى عثمان اين خبر آمده است : الحياء من الايمان و احمى امتى عثمان (جامع صغير ١/١٢٨) نيز كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ٥٠/٢ ؛ نيز : اشد امتى حياء عثمان بن عفان (حلمية الاولياء ١/٥٦) . ص ١٤٦س ١٥ بميزان شرم بسخت : جباى ديگر نيز در همين كتاب حاضر (ص ٢٥٢)

آمده است : « و هر چه کنند و گویند بحکم ادب و حرمت بميزان سنت مصطفى ساخته دارند . » سختن بمعنی سنجیدن و وزن کردن است و در ديگر کتابها نيز هست : « اين همه علامات ببايد نگريدن و قياس کردن و برسختن تا حکم بدان اندازه کرده آيد که واجب بوده (هداية المتعلمين ٧٣٥) . » آنچه بر لفظ ملك مى رود سخني ساخته است به شاهين خرد و تجر بت و ذکا و فطنت . » (کليله و دمنه ٧/٤١٥) .

- سریر و سراپرده و تاج و تخت نه چندان که آن را توانند سخت
 (نظامی گنجوی، گنجینه ۸۴، نقل از حواشی برهان قاطع)
- ص ۱۴۶س ۱۹ف کما تزرع تحصد و کما تدین قدان: صورتهای مختلفی ازان آمده است
 کما تدین قدان؛ (جامع صغیر ۸۰/۲؛ کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر
 ۱۳۳/۲). کما تدین قدان (مجمع الامثال ۵۱۳) کما تزرع تحصد (مجمع
 الامثال ۵۱۴). نظیر «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت» (حافظ). نیز
 یادآور این حدیث است: کما لایجتنبی من الشوک العنب كذلك لاینزل الفجار
 منازل الابرار فاسلکوا ای طریق شئتم فای طریق سلکتکم و ردتهم علی اهلہ. (جامع صغیر
 ۸۰/۲). نیز رک: ص ۳۳۲ کتاب حاضر: دنیا مزرعة الآخرة و کما تزرع تحصد.
 ص ۱۴۶س ۱۹ف دنیا مزرعة آخرتست: ناظر است به: «ال دنیا مزرعة الآخرة و کما تزرع
 تحصد» (رک: ص ۳۳۲ کتاب حاضر). در صفحه ۱۶۲ کتاب نیز آمده است:
 «دنیا کشت زار آخرت است.»
- ص ۱۴۷س ۲ انس مالک: انس بن مالک از صحابه پیغمبر و از جمله کسانی است که به تفسیر
 قرآن شهرت یافته اند.
- ص ۱۴۷س ۸ انا استجیبی ممن یتستجیبی عنه الملائکة: در سند احمد (۷۱/۱) درباره عثمان
 آمده است: ان رسول الله (ص) قال لعایشة رضی الله عنها الا استجیبی ممن یتستجیبی منه
 الملائکة؛ نیز رک: صحیح مسلم ۱۱۷/۷؛ مصباح الهدایه ۲۱۴.
- ص ۱۴۷س ۱۲ الا ایمان لمن لاحیاء له: عین این حدیث در شرح تعرف (۱۵۳/۲، ۱۷۴) نیز ذکر
 شده است و در کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۱۹.
- ص ۱۴۹س ۸ وفا از لوازم تفرّد است: تفرّد در لغت بمعنی یگانه بودن و تنها شدن و گویا
 منظور مفهوم همان اصطلاح «تفرید» است که در صفحه ۳۵۲ کتاب حاضر شرح
 داده شده است.
- ص ۱۴۹س ۹ بدان مقدار که تو اشد وفا می یابید کردن که تا از انسانیت بیبردای می یابید:
 در این جا هم بجای فعل التزامی، مضارع اخباری (می یابد) بکار رفته است.
- ص ۱۴۹س ۱۹ جنفا را هم بوفما بدر دارند: «برداشتن» در این جا بمعنی تحمل کردن و بردباری

نمودن است: «اگر مهمان توهزار محال بگوید یا بکند ازوی بردار» (قابوس نامه ۷۴). «در میان این هر دو شغل مرد ضجر تر باشد مزاح کمتر بر تواند داشتن» (قابوس نامه ۷۷).

ص ۱۵۰ س ۱۷ اما گوش الا اصوات حروف نشنوند: اگر در اصل «گوشها» نبوده باشد باید گنت در این جا فعل جمع (نشوند) به فاعل مفرد نسبت داده شده است (نیز رك : ص ۲۲۴ کتاب حاضر: «بر صاحب المال متعین است . . .»).

ص ۱۵۰ س ۱۸ دقت: در نسخهٔ اساس این کلمه به همین صورت است. شاید ضبط درست آن «رقت» باشد بقیاس کلمهٔ «غلظة» در همین جمله.

ص ۱۵۰ س ۱۷ یعنی چیزی پذیرند و فهم کنند که بعقل و رمز شرع و روح نزدیک باشد، بچیزها که ظاهر حس و نفس امّاره در آن آویزد بدان قناعت نکند: در این جا هم عطف فعل مفرد (قناعت نکند) به فعل جمع (پذیرند، فهم کنند) صورت گرفته است.

ص ۱۵۱ س ۸ خوف، رجا: در رکن دوم، وظیفهٔ اول: مهم پنجم و ششم کتاب راجع به «خوف و رجا» سخن رفته است.

ص ۱۵۱ س ۹ ملایق: این کلمه در فرهنگها به نظر نرسید شاید کلمه‌ای باشد که قیاساً ساخته و بکار برده‌اند ظاهراً در این جا، با توجه به بقیهٔ جمله، بمعنی «موافق، درخور، مناسب» است.

ص ۱۵۱ س ۱۶ فایدهٔ سماع ادراک انوار غیبی و تنسیم نسیم علوی است که ارواح درین منازل غریب اند و ادس الّا جادراک معنی و نسیم روح اصلی که از عالم نسبت بجایشان رسد نیسبند: یادآور این نکته است: «فیثاغورث و افلاطون می‌گفته‌اند که تأثیر موسیقی و نعمات هوزون در انسان ازان جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولدمی شنیده و به آن معتاد بوده‌ایم در روح ما برمی‌انگیزانند به این معنی که قبل ازان که روح ما از خداوند جدا شود نعمات آسمانی می‌شنیده و به آن مأنوس بوده‌ایم و موسیقی بواسطهٔ آن که آن یادگارهای گذشته را بیدار می‌کند ما را بوجد می‌آورد و همین عقیده است که در گفته‌های عرفا مخصوصاً اشعار آنها دیده می‌شود از جمله مولانا جلال الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی «در سبب هجرت

ابراهیم ادهم و ترک ملک خراسان» می گوید :

لیک بد مقصودش از بانگ رباب
نالئه سرنا و تهدید دهلی
پس حکیمان گفته اند این لحنها
بانگ گردشای چرخ است این که خلق
مؤمنان گویند کائنات بهشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی
پس غذای عاشقان آمد سماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر

(مثنوی، چاپ نیکلسون، دفتر چهارم ۳۲۱ - ۳۲۲)

(تاریخ تصوف در اسلام ۳۹۰ - ۳۹۱) . در کیمیای سعادت غزالی
نیز چنین می خوانیم : « سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنیناند
و در وی چیزی پدید آرد بی آن که آدمی را دران اختیاری باشد و سبب آن
مناسبیتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی که عالم ارواح گوینده است و عالم علوی
عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال تناسب است و هر چه متناسب است نمودگاری
است از جمال آن عالم چه هر جمال و حسن و تناسب که در این عالم محسوس
است همه ثمره جمال و حسن آن عالم است پس آواز خوش موزون متناسب هم
شبهتی دارد از عجایب آن عالم بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و
شوقی پدید آید که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست . » (کیمیای سعادت
۳۷۰) ؛ نیز رک : عالم بالا ، بقلم نگارنده ، مجله وحید سال دوم ، شماره دوم
(بهمن ۱۳۴۳) .

ص ۱۵۲ س ۱۲ قطرات عبرات از اطباق احداق بر صفحات و جنات می ریزند: قطعات این
جمله نیز مسجع است .

ص ۱۵۲ س ۱۲ عبرات: جمع عبرة abra بمعنی اشک و سرشک است .

ص ۱۵۲ س ۱۲ احداق: جمع حدقه است بمعنی مردمک چشم و سیاهی چشم ، جمع آن : احداق ،
حدقات است . حدقه در تداول فارسی بمعنی حفره ای است که چشم دران جای

دارد : چشم خاوه ، کاسه چشم (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۱۵ روز عیدی بود و جماعتی پیش مهتر آمدند . مگر کنیزکان حبشی بودند... : روایت دف زدن حبشیان در حضور رسول به صورتهای دیگری هم نقل شده است ، رك : احیاء علوم الدین ۲/ ۲۷۷ - ۲۷۸ . عبادی در رساله مناقب الصوفیه نیز همین موضوع را چنین روایت کرده است : عایشه رضی الله عنها روایت کند که روز عید رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود کنیز کی حبشی در آمد و پیش رسول صلی الله علیه و سلم قولی آغاز کرد میگفت و دف می زد . امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از در حجره بجدتی تمام در آمد و گفت : حجره رسول و آواز مزامیر ! خواست که ویرا زجر کند . رسول صلی الله علیه و سلم گفت : یا عمر بگذار که هر قومی را عیدی است و عید ما این است .

ص ۱۵۳ س ۲۰ عمر بداندست ایشانرا زجر کرد : غزالی هم در این مورد نوشته است : فزجرهم عمر رضی الله عنه (احیاء علوم الدین ۲/ ۲۷۷) . زجر کردن در این جا یعنی منع کردن و باز داشتن . « زجر در عربی بمعنی منع و راندن و باز داشتن است و این که زجر را در فارسی بمعنی اذیت و آزار و انزجار را بمعنی کراهت و تنفر استعمال می کنند ، برسبیل تجوز و تسامح است » (همایی ، قواعد زبان فارسی : سالنامه آریان ۱۳۲۵ ص ۱۸۰ ، نقل از فرهنگ فارسی) .

ص ۱۵۳ س ۲۳ انت اغلظ وافظ : در صحیح مسلم (۱۱۵/۷) در روایتی دیگر گروهی از زنان قریش به عمر گفته اند که تو از رسول گرم خشم تر و درشت تری با همین عبارت : انت اغلظ و افظ من رسول الله .

ص ۱۵۳ س ۲۳ گرم خشم : ترجمه کلمه عربی « اغلظ است در این جمله : لابل انت افظ و اغلظ زیرا که تو درشت تری و گرم خشم تری .

ص ۱۵۴ س ۱ کتب صحاح : گویا منظور « کتب السنه » است که اصح کتب حدیث شمرده می شوند از این قرار : ۱ - الجامع الصحیح از امام محمد بن اسمعیل البخاری (م . ۲۵۶ ه .) ؛ ۲ - کتاب صحیح ابوالحسن مسلم بن الحجاج نیشابوری (م . ۲۶۱ ه .) ؛ ۳ - کتاب سنن ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی (۲۰۹ - ۲۷۳ ه .) ؛ ۴ - کتاب سنن ابی داود (سلیمان بن داود سجستانی)

م . ۲۷۵ ه ؛ ۵ - کتاب جامع (= سنن) محمد بن عیسیٰ ترمذی (م . ۲۷۹ ه) ؛ ۶ - کتاب سنن ابو عبد الرحمن نسائی (م . ۳۰۳ ه) برای توضیح بیشتر رك : علم الحدیث ۲۴ - ۲۸ .

ص ۱۵۴ ص ۱۶ اکتوا فیان لم تکتوا فتبماکوا : هجویری نوشته است : « پیغمبر عم گفت : اکتوا فان لم تکتوا فتبماکوا : یا بگریید و یا خود را به گریندگان مانند کنید » (کشف المحجوب ۲۲۹) .

ص ۱۵۵ س ۲ آب خون آمیز : در این جا یعنی « اشک خونین » و این نوع ترکیبات با « آمیز » در قدیم بکار می رفته است و هنوز هم بکار می رود . ابوالفضل بیهقی نوشته است : « و هنر آن بود که آن کوه پست بود و خاک آمیز ، و از هر جانبی بر شدن راه داشت » (تاریخ بیهقی ۱۱۷) .

ص ۱۵۵ س ۳ بروظیفه چهره او روان شده بود : برای کلمه « وظیفه » معنی مناسبی در این مورد در فرهنگها بنظر نرسید . شاید صورت محرف « وجنة » باشد بمعنی رخسار و یا تندی رخسار ، جزء بر آمده رخسار (فرهنگ نفیسی) که جمع آن « وجنات » است (حدس آقای دکتر فیاض) شاید قطیفه (حدس آقای فروزانفر) ص ۱۵۵ س ۱۱ وجود : « در تعبیرات صوفیان یافتن حق است پس از محو اوصاف بشری ... » (فروزانفر ، کلیات شمس ۵۶۱/۷) . « و جد را سه مرتبت است : تواجد که بیخود نا شده ای بیخودی بر خود بندد ، و وجد که بیخود باشد ولیکن التفات به بیخودی خود داشته باشد ، و وجود که بیخود باشد و التفات به بیخودی نداشته باشد که فزای از فناست . . . وجود در اصطلاحات صوفیه وجد بدون استشعار به وجد است (شرح کلمات باطاهر ۱۱۱ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۱۰) .

ص ۱۵۵ س ۱۴ طرح : « الترح : اندهکن شدن » (المصادر ۲۸۸) .

ص ۱۵۶ س ۲۳ غرامت نامند بر صاحب خرقه و تفرقه را نشاید : ظاهراً « تفرقه » در این جا بمعنی پراگندن و قسمت کردن است نظیر آن « تفرقه طعام » در قابوس نامه بکار رفته است : « تفرقه طعام نکند » (قابوس نامه ۲۵۵ ، ۴۸۱) .

ص ۱۵۷ س ۱۸ هر دو مصاحبت از یکدیگر بسترند و بر گردند : ستردن در لغت بمعنی

۱- تراشیدن (موی و غیره)، ۲- پاک کردن، زدودن، ۳- محو کردن و زایل کردن است (فرهنگ فارسی) و اگر در این جمله «بسترند» درست بوده است و مصحف «بکسلند» نباشد، ستردن در این جا به مفهوم «گسستن» است.

ص ۱۵۸س ۱۵ الحمد لله الذي جعل في امتي من امرئى بمجالستهم ومصاحبتهم: یادآور این روایات است: الحمد لله الذي جعل في امتي مثلك (کنوز الحقائق، حاشیة جامع صغیر ۴۹/۲). «فقال النبي عمّ: الحمد لله الذي جعل في امتي من امرئ ان اصبر نفسي معهم» (کشف المحجوب ۵۱۶).

ص ۱۵۹س ۴ جهد آن باید کردن که راحت رسان باشد نه راحت طلب و انصاف ده باشد نه انصاف طلب: نظیر این سخن در اصول «فتوت» گفته شده است: «انصاف از خود بدهد و تا تواند از کس انصاف نخواهد» (قابوس نامه ۲۵۵). «قال المحاسبی: الفتوة ان تنصف ولا تستنصف حارث محاسبی رحمة الله عليه فرمود که فتوت آن است که انصاف همه خلق بر خود واجب دانی و انصاف خود از کس نستانی» (رسالة فتوتیة میرسید علی همدانی، نسخه خطی کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۱۹۴۳).

ص ۱۵۹س ۷ پس مصاحبان باید که در همه احوال آینه یکدیگر باشند و همیشه عیوب خود می بینند و حافظ یکدیگر باشند: در این جا بجای فعل التزامی «بینند»، صورت مضارع اخباری «می بینند» بکار رفته است.

ص ۱۵۹س ۱۸ الوحدة خیر من جلیس السوء: در مجمع الامثال (ص ۶۹۲) این روایت عیناً مذکورست. سیوطی آورده است: الوحدة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من الوحدة و املاء الخیر خیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر (عن ابی ذر، جامع صغیر ۱۸۶/۲). الوحدة خیر من جلیس السوء (کنوز - الحقائق، حاشیة جامع صغیر ۱۹۴/۲). این مضمون در آثار ادبی فارسی فراوان است:
ناصر خسرو گوید:

تنها بسیار به از یار بد یار ترا بس دل هشمار خویش
(دیوان ناصر خسرو ۲۱۴)

به از تنهایی یاری نباید که تنهایی به از بد مهر یاری
(دیوان ناصر خسرو ۴۲۴)

اسدی طوسی نیز گفته است :

مشو یار بد خواه و همکار بد که تنها کسی به که با یار بد
[شواهد اخیر از دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران]

ج ۹ ش ۱ ص ۳۷ ، ۶۴ ، ۸۴ .

هست تنهایی به از یاران بد نیک چون با بد نشیند بد شود
(مولوی ، امثال و حکم ۴۱/۱)

دوری ز کسی کزو نیاسایی به در صحبت او عمر نفرسایی به
از هم نفسی که رنج دل خواهی برد حقا که هزار بار تنهایی به
(امثال و حکم ۴۲/۱)

در قابوس نامه (ص ۱۴۰ - ۱۴۱) آمده است : «تنهایی دوستر دار از هم نشین بد
چنان که من گویم ، شعر :

ای دل رفتی چنان که در صحرا دد نه انده من خوری و نه انده خود
هم جالس بد بودی تو رفته بهی تنهایی به بسی زهم جالس بد
عبارت مذکور در فوق منسوب به ابو ذراست (جامع صغیر ۲/۱۸۶) ؛ احیاء علوم الدین
۱۷۲/۲ نیز رک : «اتحاف السادة المتقين ج ۶ ص ۲۰۳ که بحث مفیدی درباره
این روایت و انتساب آن به حضرت رسول (ص) دارد» (فروزانفر ، احادیث مثنوی ۴۱) .

ص ۱۶۰ س ۴ تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنه : در صحنه ۱۶۲ کتاب حاضر نیز آمده
است : «یک ساعت تفکر بهتر از یک سال عبادت است» . «و چنین تفکر باشد که
باشست ساله عبادت برابر باشد» . «التفکر فی عظمة الله ساعة خیر من قیام لیله
(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/۳۳) . «هجوری نوشته است : «پیغمبر
گفت عم : تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنه و بحقیقت اعمال سرفاضل تر از اعمال
جوارح و تأثیر اعمال باطن تمامتر از تأثیر اعمال ظاهر» (کشف المحجوب ۱۳۵) .

ص ۱۶۱ س ۶ تفکر و فی آلاء الله ولا تتفکروا فی الله : مولوی گوید :

زین وصیت کرد ما را مصطفی بحث کم جوید در ذات خدا

(مثنوی ۱۵/۴۲۲)

نظیر: تفکروا فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق (قصص الانبیاء تعلیمی،

طبع مصر ص ۱۰، نقل از احادیث مثنوی ۱۴۲). نیز: تفکروا فی کل شیء

ولا تفکروا فی ذات الله تعالی فان بین السماء السابعة الی کرسیه سبعة آلاف

نور و هو فوق ذلك . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله فهلکوا . تفکروا

فی الخلق ولا تفکروا فی الخالق فانکم لا تقدرون قدره . تفکروا فی آلاء الله

ولا تفکروا فی الله . تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا فی الله (جامع صغیر ۱/۱۱۱).

تفکروا فی صفات الله ولا تفکروا فی ذات الله . اذا بلغ الکلام الی الله فامسکوا (امثال

وحکم ۱/۹۰). تفکروا فی آلاء الله ونعمائه ولا تتفکروا فی الله (قابوس نامه ۱۱).

ص ۱۶۴ س ۱۳ اجلیس وکسان او دست بکسی یابند که صاحب بصیرت نباشند: برای «کسی»

فعل «نباشند» جمع آورده شده است . در شاهنامه نیز می خوانیم :

کسی بکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر «گروی»

(شاهنامه ۳/۶۶۴)

کسی را که هستند از ایران سران کنم پای وگردن به بند گران

(شاهنامه ۴/۹۲۰)

و نیز «ندیدند کسی (۲۲۵۳/۷) و «نخوانند کسی» (۲۳۲۸/۸) در شاهنامه

آمده است (شاهنامه و دستور ۲۴۱ - ۲۴۲ ، ۱ ح) .

ص ۱۶۵ س ۱۱ اللهم ارضا الاشیاء کماهی : اللهم ارنی الدنیا کما ترها صالح عبادک

(کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱/۵۱) . آقای فروزانفر نیز در باب بیت

زیرین از مولوی نوشته اند :

طعمه بنموده به ما وآن بوده شست آن چنان بنما بما آن را که هست

(مثنوی ۱۵/۱۱۵)

«ما خود است از حدیث ذیل : اللهم ارنا الاشیاء کماهی . و این حدیث

را بدین عبارت هنوز در کتب حدیث بدست نیآورده ام» (احادیث مثنوی ۴۵).

هجویری نوشته است : «پیغمبر گفت صلعم اندر حال دعای خود که اللهم ارنا

الاشیاء کماهی. . .» (کشف المحجوب ۲۳۱) . «پیغمبر عم گفت: اللهم ارنا

الاشیاء كما هي ، بار خدایا بنمای ما را هر چیزی چنان که آن است» (ایضاً ۵۲۶). نیز رك : فيه ما فيه ۵ وحواشی آقای فروزانفر (فیه ما فيه ۲۴۱ - ۲۴۲) در بیان مواردی که مولوی در مثنوی و نیز عطار از مضمون این حدیث استفاده کرده اند .

ص ۱۶۶ س ۲ اذا اراد الله بعبده خيرا ففتح عينيه قلبه: رك : ص ۲۵۹ كتاب حاضر : مامن عبد . . . الخ .

ص ۱۶۶ س ۹ لو عرفتم الله حق معرفته لزال التراب والاراسيات بعد ائمتكم . . . : هجويري آورده است : «قال النبي عمّ : لو عرفتم الله حق معرفته لمشيتم على البحور و زالت بدعائكم الجبال» (كشف المحجوب ۳۴۱) .

ص ۱۶۶ س ۱۶ عرفتم الله بالله و عرفتم مادون الله بنور الله: دو كشف المحجوب (ص ۳۴۴) آمده است : «امير المؤمنین علی رضّ را پرسیدند از معرفت گفت: عرفتم الله بالله و عرفتم مادون الله بنور الله خداوند را عزوجل بدوشناختم و جز خداوند را به نور اوشناختم» . ص ۱۶۷ س ۱ من عرف نفسه فقد عرف ربه : آقای فروزانفر در باب بیت زیرین از مولوی نوشته اند :

بهر این پیغمبر آن را شرح ساخت کان که خود بشناخت یزدان را شناخت

(مثنوی ۴۸۶/۲۸)

«مراد روایت ذیل است : من عرف نفسه فقد عرف ربه ، که در شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۴۷ منسوب است به امیر مؤمنان علی علیه السلام و با تعبیر : اذا عرف نفسه ، جزو احادیث نبوی آمده است (کنوز الحقائق ص ۹) و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۸۶) به نقل از ابن تیمیه آن را از موضوعات می شمارد» (احادیث مثنوی ۱۶۶-۱۶۷). اذا عرف نفسه عرف ربه أي الانسان (کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۱/۲۶) . «رسول گفت عمّ : من عرف نفسه فقد عرف ربه ای من عرف نفسه بالفناء فقد عرف ربه بالبقاء و يقال من عرف نفسه بالذل فقد عرف ربه بالعز و يقال من عرف نفسه بالعبودية فقد عرف ربه بالرؤية پس هر که خود را نشناسد از معرفت کل محجوب باشد» (كشف المحجوب ۲۴۷-۲۴۸) . «پیغمبر گفت عمّ من عرف نفسه فقد عرف ربه هر که خود را بشناسد بفنا حق را تعالی الله بشناسد ببقا» (كشف المحجوب ۳۵۳) . مولانا در فیه ما فيه این عبارت را آورده : يكجا (ص ۱۰) بدون ذکر نام گوینده و جای دیگر به علی (ع) نسبت

داده است : «پس آنچه علی گفت : من عرف نفسه فقد عرف ربه این نفس را گفت» (فیه مافیہ ۵۶) شگفت آن که مولوی در مثنوی در بیتهی که شرحش گذشت آن را به پیغمبر نسبت داده است (نیز رك : فیه مافیہ ۲۴۵ ، حواشی آقای فروزانفر) .

ص ۱۶۸س ۱۶۸ العجز عن درك الادراك ادراك: در دیوان حضرت علی (ع) ص ۷۵ مذکورست : العجز عن درك الادراك ادراك والبعث عن سر ذات السراشراك در مصباح الهدایه ۱۸ واحیاء علوم الدین (۲۵۲/۴) - نیز آمده است : العجز عن درك الادراك ادراك .

ص ۱۶۸س ۱۸ دلیل نسنده: دلیل کردن یعنی دلالت کردن : «بدین خواب که امیرالمؤمنین دید دلیل کند که خداوند دراز زندگانی تر بود از همه قرابات خویش (قابوس نامه ۴۵) . «ناهمواری بینی دلیل ناسور کند» (قابوس نامه ۱۱۷) . «این فصاها دلیل کند بر بیان عقاید مشایخ این طایفه» (ترجمه رساله قشیریه ۲۲) .

ص ۱۶۹س ۱۶۹ دروگر: مخفف درودگر است (برهان قاطع ، فرهنگ فارسی) .

ص ۱۶۹س ۵ در جمله الامر: در مقام استنتاج و بیان خلاصه و نتیجه موضوعی در آثار قدیمی فارسی بکار رفته است : «در جمله الامر جهد باید کرد تا بیشترین عمر در بیداری گذاری و در کمتر خفتن (قابوس نامه ۹۳) . «در جمله الامر جهد کن تا آنچه فراز آری بصلاح بکار بری» (قابوس نامه ۱۰۵ ، نیز ص ۱۳۳) .

ص ۱۶۹س ۱۶ و فی کل شیء له آیه. . . : این بیت با اندک تفاوتی (فقی) در کشف المحجوب (ص ۳۶۱) و نیز در دیگر کتابها آمده است . ابن عساکر در التاريخ الكبير (۲۷۴/۴) آن را همراه دو بیت دیگر به نام ابوالعتاهیه ثبت کرده است . آقای ابوالقاسم حبیب اللهی (نوید) گوینده این بیت را به بنده معرفی کردند .

ص ۱۶۹س ۱۷ ومن ذاق عرف: نیز در صفحه ۱۷۵ کتاب حاضر آمده است : من ذاق عرف و من لم یذق لم یعرف . در احیاء علوم الدین (۱۹۶/۳) قسمت دوم «من لم یذق لم یعرف» مذکورست .

ص ۱۷۰س ۱۳ محبت: محبت در اصطلاح تصوف عبارت است از این که بندگان خدای را

دوست داشته باشند و نیز دوست داشتن خداست بندگان را . محب بنده ای است که در محبت حق مستغرق و محو شود . برای اطلاع بیشتر رك: فرهنگ اشعار حافظ ۵۲۱/۱ به بعد.

ص ۱۷۱ س ۲ خُلَّتْ: در لغت بمعنی دوستی است و در تصوف و نزد سالکان اعم از محبت است و آن عبارت از تخلل مودت است در دل و مقام محبت ارفع از مقام خلت است» (کشاف اصطلاحات الفنون ۴۴۸/۱ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۷۱). در صفحه ۱۷۱ کتاب حاضر هم آمده است: «محبت نهایت خلت است و از خلت شریفتر است . مولوی در دیوان شمس (ج ۵ ب ۶، ۲۶۷، ۶ نیر رك: ج ۷ ص ۴۴۰) «می خلت» را بمعنی می عشق و محبت بکار برده است .

ص ۱۷۲ س ۶ چون بنده خداوند را بدوست گیرد: بدوست گرفتن در این جا یعنی دوست اختیار کردن ، دوست شمردن و دوست گرفتن . «گرفتن» بمعنی انگاشتن ، شمردن در ترکیبات مختلف بکار می رود : «نادانی از تو بگناه نگیرند و بی ادبی و نافرمانی بگناه شمردند» (قابوس نامه ۲۰۱) . «اثر فضل ما بود که ابراهیم را بدوست خود گرفتیم» (کشف الاسرار ج ۲ ص ۲۹۱) .

ص ۱۷۲ س ۸ صرت له سمعاً و بصراً و مؤیداً : رك : ص ۲۸۵ کتاب حاضر : لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه... هجویری آن را چنین شرح کرده است: «لایزال عبدي یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت له سمعاً و بصراً و بدأ و هو یبدأ و لساناً بی سماع و بی بصرو بی ینطاق و بی بیطش. چون بنده ما بمجاهدت بهما تقرب کند ما وی را به دوستی خود رسانیم و هستی وی را اندر وی فانی گردانیم و نسبت وی را از افعال وی بزاداییم تا بما شنود آنچه شنود و بما گوید آنچه گوید و بما بیند آنچه بیند و بما گیرد آنچه گیرد یعنی اندر ذکر ما مغلوب ذکر ما شود کسب وی از ذکر وی فنا شود، ذکر ما سلطان ذکر وی گردد نسبت آدمیت از ذکر وی منقطع شود پس ذکر وی ذکر ما باشد تا اندر حال غلبه بدان صفت گردد» (کشف المحجوب ۳۲۷) .

ص ۱۷۳ س ۱۰ اعمل لوجه واحد یکفک الوجوه کلها: سیوطی در جامع صغیر (۳۹/۱) آورده است: اعمل لوجه واحد یکفیک الوجوه کلها . اعمل بوجه واحد یکفک الوجوه کلها .
(کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۴۳/۱) .

ص ۱۷۵ س ۶ ق تلفف : در لغت چنین معنی شده است : «تلف الشيء : تناوله بسرعة . - الطعام : بلعه . - الحائط والحوض : تهور وسقط . ويقال «تلف من فيه كذا»

إذا حفظه» (المنجد) .

ص ۱۷۶ س ۴ خ خداوند را تعالی چنان پرستید که گویی ویرا می بینی : ترجمه همان حدیث است که در پیش (ص ۱۷۵) گذشت : ابدالله كانك تراه . . . (نیز رك : ص ۲۵۹ کتاب حاضر) . بعلاوه در این جمله عطف فعل مفرد (می بینی) به فعل جمع (پرستید) قابل ملاحظه است .

ص ۱۷۶ س ۱۱۴ افساح : فراخ گردیدن سینه و گشاده گردیدن جای (منتهی الارب) .

ص ۱۷۶ س ۱۱۴ افسراح : گشاده شدن يقال شرح الله صدره فانشرح (منتهی الارب) . در قرآن مجید آمده است : قال رب اشرح لی صدری (سوره طه ۲۰ ، آیه ۲۶) .

ص ۱۷۷ س ۱۶ فلولین : «تنقل بنده در احوالش یعنی از حالی به حالی گشتن و تغییر یافتن . ابن العربی می گوید : نزد اکثر عرفا تلوین مقام ناقصی است ولی نزد ما کاملترین مقامات است زیرا حال بنده در تلوین حالی است که خدا می فرماید : کل يوم هوفی شأن (ابن العربی)» (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۱) . نیز نوشته اند : «تلوین یعنی تلون عبد در احوال خود یعنی از حالی به حالی گشتن است چنان که حضرت موسی به يك نظر الهی متلون گردید که بواسطه تجلی الهی به طور سینا هوش از وی بشد « و خره موسی صعقا» .

شاه نعمه الله گوید تلوین احتجاج است از احکام حال با مقام بلند به آثار حال . صاحب لمع گوید : تلوین علامت حقیقت است زیرا تلوین عبارت از ظهور با قدرت قادر است . ابوالقاسم قشیری در مقام بیان معنی تلوین و تمکین گوید : تلوین صفت ارباب احوال است و تمکین صفت اهل حقایق است پس مادام که عبد در طریق است صاحب تلوین است زیرا که ارتقا می یابد از حالی به حالی دیگر و از وصفی به وصفی دیگر و در قصه یوسف است که زنانی که حب یوسف در قلب آنها بود بواسطه کثرت توجه و غلبه اشتغال آنها به یوسف احوال آنها چنان دگرگون گردید که صاحب تلوین شدند و دست خود را بریده توجهی بدان نکردند زیرا غلبه اشتغال آنها به یوسف موجب

غیبت آنها از احساس خود شده بود. و گوید صاحب تلوین درازد یاد است و همواره ارتقا یابد از حالی به حالی اعلی از حال قبل بطور بی نهایت زیرا مقدمات الهی را نهایی نیست و لکن بشریت را ناچار حدی باشد. و پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم صاحب تمکین بود و ازان جهت در شب معراج با وجود مشاهده عوالم الهی و عجایب و اسرار خلقت منقلب نگردیدند و بدان حال که رفتند برگشتند در صورتی که حضرت موسی صاحب تلوین بود که با يك تجلی «خرصقا» و در میان زنانی که حسن یوسف آنها را به اعجاب در آورده بود زن عزیز مصر صاحب تمکین بود و آنها صاحب تلوین و از این جهت گفتند «حاشا لله» که آن از جنس بشر نیست. و بالجمله بنده مادام که در ارتقا است صاحب تلوین است و موقعی که واصل شد و در جنب جبروت الهی جای گرفت صاحب تمکین است. در کشف الاسرار است که تلوین صفت ارباب احوال است.

(فرهنگ اصطلاحات عرفاء ۱۱۶ - ۱۱۸).

ص ۱۷۸ س ۵ ربّ اشعث اغبر ذی طمرین لایوده به لو اقسام علی الله لایبره: سیوطی آورده است: رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسام علی الله لأبره. رب ذی طمرین لایؤبه له لو اقسام علی الله لأبره. رب اشعث اغبر ذی طمرین تنبوعنه أعین الناس لو اقسام علی الله لأبره (جامع صغیر ۲/۱۸). قال النبی صلعم رب اشعث اغبر ذی طمرین لو اقسام علی الله لأبره وان البراء منهم (اللمع ۱۶). رب اشعث اغبر ذی طمرین لایؤبه به لو اقسام علی الله لأبره (کشف المحجوب ۲۶۷).

ص ۱۷۸ س ۱۸ از همه عهدها بیرون آید: بیرون آمدن در این جا بمعنی از عهده بر آمدن است نظیر:

منگر تو بدان که ذوفنون آید مرد در عهد نگاه کن که چون آید مرد
از عهده عهد اگر بیرون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد
(امثال و حکم ۱/۱۳۹)

ص ۱۷۹ س ۱ اگر راحت رسد ایثار کند: ایثار کردن یعنی عطا کردن و کسی را بر خود ترجیح دادن و سهم خود را از مال یا قوت بدو بخشیدن و در تصوف یعنی مقدم داشتن دیگران بر خویشتن در هر چیز. ایثار بخصوص در «فتوت» یکی از اصول است.

ص ۱۷۹ س ۳ غنی: در این جا ظاهراً به همان معنی توانگری است مقابل فقر. ولی در

اصطلاحات تصوف نیز غنی معنی خاصی دارد : «مراد از غنی . . . ثروت‌مندی نیست بلکه غنای دل است و نفس است و غنای بحق است که عبد خود را از همه جهانیان بی‌نیاز بداند . و چون حق را یافته است همه چیز را یافته و التفاتی به ماسوی‌الله نمی‌کند»

(شرح منازل السائرين ۱۲۳، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۹۳).

«غنی در تصوف آرامش دل به وعده گاه الهی است . اهل‌الله گویند : غنی خشنودی به وجود و شکیبایی بر مقفود باشد» .

(کشاف اصطلاحات الفنون ، نقل از لغت‌نامه).

ص ۱۷۹ س ۳ فقر : «الف - فقر اصلی است بزرگ و اصل مذهب این طایفه فقرست و حقیقت فقر نیازمندی است زیرا بنده همواره نیازمندست چه آن‌که بندگی یعنی مملوک بودن و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر خلاق و صفت عبد است بحکم «انتم الفقرا والله هو الغنی» .

ب- بعضی گویند فقر عبارت از فناء فی‌الله است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: الفقر سواد الوجه فی الدارين ، که سالک کلاً فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند که آنچه به خود نسبت می‌داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است .

(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۰۳ - ۳۰۴).

بطور خلاصه فقر «نیازمندی صوفی به خدا» است و بی‌نیازی از خلق .

(رك : فرهنگ اشعار حافظ ۴۴۹ - ۴۶۴).

اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملك تو از ماه بود تاماهی
(دیوان حافظ ۳۴۷)

ص ۱۷۹ س ۷ انخفاض : مقابل ارتفاع ، بصورت مصدر یعنی به نشیب افتادن ، پست شدن و

بصورت اسم مصدر یعنی پستی ، پایین افتادگی (فرهنگ فارسی) .

ص ۱۷۹ س ۷ در جمله قاتن غالب است : در جمله ترجمه «فی‌الجمله» عربی است و در دیگر موارد هم آمده است نظیر : «در جمله طالب را بعد از بهانه و عشو و نسبت معشوق غره نشاید بودن» (ص ۱۸۰ کتاب حاضر) .

ص ۱۷۹ س ۹ عرفیها من عرفیها وجهلها من جهلها : در صحیح بخاری مذکورست (۱۴۴/۴) :

علمه من علمه وجهله من جهله ؛ نیز یاد آور این حدیث است :
 ما من داء الا وله دواء عرفه من عرفه وجهله من جهله الا السام (احیاء

علوم الدین ۲۸۴/۴) نیز رك : مصباح الهدایه ۲۷ .

ص ۱۷۹ س ۱۵ صُحُفِي : صحف جمع صحیفه است : نامه ها ، کتابها . در فارسی گاه بصورت

مفرد آورده اند و به «ها» جمع بسته اند : تاریخ باعمی چاپ فرهنگ ۱/۱۰۵ -
 ۱۰۶» (نقل از فرهنگ فارسی) . «صحفی» در این جا ظاهراً یعنی کسی که اتکاء
 او بر استنباط از ظاهر کتب است نه حقایق . در متن کتاب نیز چنین تفسیر شده :
 «چون طالب همیشه تفصیل احوال طریقت از کتب طلب کند صحفی باشد و صحفی
 هرگز عالم نشود» . این کلمه یاد آور Livresque فرانسوی است که به داندیشی
 گفته می شود که «طوطی وار از کتاب آموخته باشند و روح آن را هضم نکرده
 باشد و شیرۀ جان و روان نگردیده باشد و قشری و لسانی باشد و تنها در حافظه نقش
 گرفته باشد نه در تار و پود وجود» اسید محمد علی جمالزاده ، طریقه نویسنده گی
 و داستان سرایی (۱۶۰) .

ص ۱۸۱ س ۹ ان الله یحب من طلب معالی الامور : رك : ص ۲۹۱ کتاب حاضر : «ان الله

یحب معالی الامور . . .» .

ص ۱۸۱ س ۱۰ قیمته کل امری ما یحسنه : عین این روایت در کشف الاسرار (۷/۵۲۰)

مذکورست و نیز در احیاء علوم الدین (۱۰۶/۴) آمده است : قال علی کرم الله وجهه
 فی ذم النسب : الناس ابناء ما یحسنون و قيمة کل امری ما یحسنه ؛ در احیاء
 علوم الدین ۷/۱ : و قدر کل امری ما کان یحسنه ؛ نیز رك : ص ۲۶۲ کتاب حاضر :
 قيمة المرء ما قد کان یحسنه . . .

ص ۱۸۲ س ۶ قعالوا ذوؤمن ساعته : در مسند احمد (۳/۲۶۵) آمده است : کان عبدالله بن

رواحه اذا لقی الرجل من أصحابه یقول تعال تؤمن برئنا ساعة ؛ و در صحیح
 بخاری (۱۰/۱) از قول معاذ مذکورست : اجلس بنا تؤمن ساعة ؛ نیز رك :

مصباح الهدایه ۳۸

ص ۱۸۲ س ۱۷ لن ینجی احداً منکم عمله ؛ هجویری نوشته است : «و رسول گفت صلعم :

لن ینجو احدکم بعمله قبل ولا انت یارسول الله قالو لا انا الا ان یتعمدنی الله برحمته. نرهد یکی از شما به عمل خود. گفتند: تو هم نرهی یا رسول الله. گفت: من هم نرهم جز آن که خداوند تعالی بر من رحمت کند» (کشف المحجوب ۲۵۵، ۳۷۰).
 ص ۱۸۳ س ۶ اولیائی فی قبایلی لایعرفهم غیری: در کشف المحجوب (ص ۷۰) آمده است:
 «واندر اخبار سیدمختار آمده است علیه السلام واز جبرئیل عم از خدای عزوجل گفت: اولیائی تحت قبایلی (نادرست چاپ شده: قبائی) لایعرفهم غیری الا اولیائی». مولوی گوید:

صدهزاران پادشاهان و مهان سرفرازانند زان سوی جهان
 نامشان از رشك حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند
 (مثنوی ۱۷/۱۲۵ نقل از احادیث مثنوی ۵۲)

ص ۱۸۸ س ۳ نفس مطمئنه، نفس ناطقه: نفس ناطقه را به اعتبارات مختلف اماره و لوازمه و مطمئنه گویند و باعتبار آن که متجلی به فضائل و خالی از رذائل بوده با مقتضیات شهوات اندر معارضه افتد مطمئنه گویند. نفس مطمئنه تارك هوای نفسانی و لذات فانیة دنیا است و راضیه و مرضیه است به آنچه خدا خواهد که فرمود: «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» (شقا ۲۹۱/۱؛ اسفار ۴/۵۵؛ نقل از فرهنگ علوم عقلی ۵۹۹). راجع به «نفس ناطقه» رك: ص ۳۶ کتاب حاضر: «روح ناطقه».

ص ۱۸۸ س ۱۵ شَبَبَه: شبه šaba [= شوه = شبق، معرب: سبج] از لحاظ زمین شناسی نوعی سنگ (فرانسوی Jais، یونانی Gagates) و آن گونه‌ای لینییت (فرانسوی Lignite) است که در نتیجه تراکم ذرات کربن و تغییرات شیمیایی نسبتاً سخت شده رنگ سیاه براقی دارد و در جواهر سازی مصرف می‌شود. در برابر حرارت می‌سوزد و انبساط کربنیک و بخار آب متصاعد می‌کند و همچنین گاز برخی نیدر و کربورهای مختلف را در موقع سوختن متصاعد می‌نماید (فرهنگ فارسی).
 ص ۱۸۹ س ۱۶ استنارت: ۱- روشن شدن، ۲- مددخواستن به شعاع، روشنی جستن (فرهنگ فارسی).

ص ۱۸۹ س ۱۷ مرهوم: در لغت یعنی باران نرم رسیده (فرهنگ نفیسی) و در این جا چندان تناسبی

ندارد . شاید «موهوم» است درمقابل «محسوس» .

ص ۱۹۰ س ۱۳ ان فی جسد الانسان له ضغته اذا صلحت صلح بهما سایر الجسد . . در مسند دارمی (۲۴۵/۲) آمده است: ان فی الجسد مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب . و در مسند احمد (۲۷۰/۴) مذکور است : ان فی الانسان مضغه اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله الا وهی القلب ؛ نیز رك : بخاری (۱۹/۱) ؛ شرح تعرف ۱۶۷/۲

ص ۱۹۰ س ۹ قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء متى یشاء : منادی آورده است : قلوب الخلائق بین اصبعین من أصابع الله (کنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۷/۲) نیز رك : احیاء علوم الدین ۱۰۲/۱ ؛ ۲۴/۴ ؛ شرح تعرف ۱۰۱/۲ ، ۱۳۹ . در مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ۱۰ ص ۱۰۲ مذکور است : ان قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من أصابع الرحمن عزوجل کقلب واحد ، یصرف کیف یشاء ؛ (ایضاً ۱۴۴/۱۰ ؛ نیز رك : الفائق فی غریب الحدیث ۹/۲) .

ص ۱۹۰ س ۱۴ منصّ : در فرهنگها به نظر نرسید ظاهراً در این جا بمعنایی نظیر جلوه و ظهور و با جلوه گاه و منصف بکار رفته است و شاید بقیاس آن را ساخته و استعمال کرده باشند .

ص ۱۹۱ س ۱۶ بَشْرٌ : به کسر اول و سکون دوم و سوم بمعنی نکورویی و گشاده رویی است .

ص ۱۹۱ س ۲۱ فترت : «عبارت از انکسار و ضعف و سستی است و خامشی آتش سوزانی است که در بدایت حال در سالک وجود داشته است» (اصطلاحات شاه نعمه الله ۵۵ ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۱ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۹۸) .

ص ۱۹۲ س ۴ منقشع : ابرپراکنده شده و اندوه بر طرف شده (فرهنگ نفیسی) . از «انقشاع» پراکنده و گشاده گردیدن ابر از هوا و دل ازغم (منتهی الارب) .

ص ۱۹۲ س ۱۸ وارد : «عبارت از چیزی است که وارد بر قلوب می شود و به عبارت دیگر وارد از جمله خواطر محموده است که بدون تعمد عید وارد شود بر قلوب و آن سخنی است که بنده می فهمد بدون صوت . واردگاهی از جانب حق است و گاه از جانب علم و گاهی وارد «سرور» و گاهی وارد «هم» است و گاهی «قبض» است و گاهی

بسط (رساله قشيره ۴۴ ، اللمع ۳۴ ، حاشيه بر شرح رساله قشيره ۱۰۱) در كشاف است كه آنچه از معاني وارد بر دلها شود بدون كسب بنده وارد نامند (كشاف ۱/۱۴۷) . در مصباح است كه واردات والقات يا صحيح هستند و يا فاسد كه مورد اعتماد نمي باشند و در صحيح هم يا الهی است كه متعلق به علوم و معارف است و يا ملكي روحاني كه باعث بر طاعات است كه «الهام» نامند . وارد فاسد هم يا نفساني است كه عبارت از چيزي است كه در آن حظ نفس و لذت باشد كه «هاجس» نامند و يا شيطاني كه داعي بر معصيت باشد كه «وسواس» نامند . و بالجمله واردت يا ملكي هستند و يا رحمانی و شيطانی» (قيصري ۳۶ ، مصباح ۱۵ ؛ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۴۰۷) . «وارد حلول معاني است به دل (هجویری) . آنچه وارد شود بر قلب از خواطر پسندیده بدون تفكر و تدبر گاهی بر مطلق واردات اطلاق مي شود» (تعريفات ، تاريخ تصوف در اسلام ۶۵۷) .

ص ۱۹۳ س ۱۰ وقت : اگر چه شرح «وقت» در كتاب آمده توضيحات زيرين براي روشن شدن موضوع نقل مي شود : «وقت ، لحظه ای از زمان كه بين ماضي و مستقبل است و بنده بدان از ماضي و مستقبل فارغ شود چنان كه واردی از حق به دل او پيوند و سر وی را دران مجتمع گرداند چنان كه اندر كشف آن نه از ماضي ياد آيد نه از مستقبل . علم بنده عاقبت وسابق را ادراك نتواند كرد پس بايد در وقت با حق خوش باشد هر كه به فردا مشغول شود يا اندیشه دی بر دل گذارد از وقت محجوب شود وقت در تحت كسب بنده نيابد و با تكليف حاصل نشود انسان نه در جلب آن آزادست نه در دفع آن ، گفته اند : الوقت سيف قاطع زيرا بيخ مستقبل و ماضي ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو كند» (هجویری) . «وقت عبارت است از «حال تو» در زمان حال كه نه به گذشته تعلق داشته باشد و نه به آینده» (ابن العربي ، تاريخ تصوف در اسلام ۶۵۷) . «حقيقت وقت نزد اهل تحقيق امر حادث متوهمی است كه حصول آن متوقف بر حادث متحقق باشد . مراد از وقت آن حال وارده بر سر سالك است مثل حب الله و توكل و تسليم و رضا و غيره» (شرح كلمات با باطاهر ۲۰۰) ابو سعید خراز گوید : وقت خود را جز به عزيز ترين چيزه مشغول مكنيد كه «لى مع الله وقت لا يسمنى فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل» و ازان جهت است كه حضرت رسول در شب معراج جز به حق به چيز ديگرى ننگريست كه

«ما زاغبصر وماطنی» . مولوی گوید :

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
صوفی ابن الحال باشد در مثال گرچه هر دو فارغند از ماه و سال
ابوعلی دقاف گوید : وقت همان است که تو در آنی و آن اگر دنیا باشد
وقت تو دنیاست و اگر عقبی باشد وقت تو عقبی است اگر در حال سرور باشی
وقت تو سرورست اگر حزن حزن . و گاهی مراد از وقت زمان است . قومی
گویند وقت ما بین دو زمان است گذشته و آینده و این که گویند صوفی ابن الوقت
خود است یعنی مشغول به امری باشد که در آن حال اولی بدان است که گویند
«فلان بحکم و قته ، الصوفی ابن و قته ، من ادرك و قته فوقته و من ضیع و قته
فوقته ممت» (رسالة قشیریه ۳۱) . فقیر را گذشته و آینده مهم نیست و مهم برای
او وقتی است که در آن است . کسی که از گذشته افسوس خورد وقت خود را تلف
کرده است . در کلمات اهل حق است که وقت شمشیر برنده است و کسی که تسلیم
آن شود نجات یابد و کسی که در صدد معارضه برآید هلاک شود . بعضی گویند
مراد از وقت حال طاری بر عید سالک است مانند قبض و بسط ؛ گفته شده است
که وقت عبارت از حال تو در زمان حال است که نه به گذشته تعلق داشته باشد
نه به آینده و بعضی گویند وقت حالی است که در سر بنده پدید آید و او را به آن
حال آرام بود وقتی باشد که عارف را سکون واجب بود و وقتی بود که شکر
واجب بود و وقتی شکایت و از این جهت است که گویند عارف ابن وقت خود است
(کشاف اصطلاحات الفنون ۲/۱۴۴۹) . در شرح کلمات با باطاهر است که فواید
اوقات متعلق به سه امرست : حفظ وقت ، و شرط وقت ، و کنمان وقت . حفظ
وقت از مداخلت شیطان و نفس ، و شرط وقت که حفظ ادب باشد و کنمان وقت که
پنهان داشتن حال است از اغیار . و گویند حاضر وقت خویشتن می باش و از ماضی
و مستقبل در گذر و دم را غنیمت دان و در حال خود گم شو . « (نقل از فرهنگ
مصطلحات عرفاء ۴۱۹-۴۲۱) . نیز رك : یادداشت زیرین .

ص ۱۹۴ س ۱۰ الصوفی ابن وقتته : در ترجمه رساله قشیریه ۸۹ آمده است : « صوفیان

گویند : صوفی پسر وقت است ، و نظیر آنچه مولوی گوید :

قال اطعمنی فانی جائع و اعتجل فالوقت سیف قاطع

صوفی این الوقت باشدای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
 آقای فروزانفر در این مورد نوشته‌اند : «ابن الوقت در اصطلاح
 صوفیان زمان حال (میانۀ ماضی و مستقبل) و نیز واردی است از خداوند که به سالک پیوندد
 و او را از گذشته و آینده غافل گرداند و صوفی را از این جهت ابن الوقت گویند
 که فرصت را از دست نمی‌دهد و در حال حاضر وظائف قلبی خود را به انجام
 می‌رساند و پروای گذشته و آینده ندارد و این تعبیر در دو موضع از احیاء العلوم
 (جلد چهارم صفحه ۱۱۲ و ۲۸۹) به همین معنی استعمال شده و با مصراع دوم
 مناسبت آن واضح است و وقت از مراتب مبتدیان است و به همین جهت مولوی در
 جلد سوم میانۀ صوفی ابن الوقت و صافی که او را ابوالوقت نامند فرق نهاده است
 (دفتر سوم صفحه ۲۲۹) و اگر وقت را بمعنی حال و وارد قلبی فرض کنیم باز
 هم اطلاق ابن الوقت بر صوفی مناسب است زیرا صوفی همیشه مراعات دل می‌کند
 و کاری را از روی ریا و تکلف و برخلاف نیت قلبی خود انجام نمی‌دهد و این که
 بعضی ابن الوقت را بمعنی سست عنصر و منافق می‌گیرند از مراد مولوی و اصطلاح
 صوفیه بسیار دور است برای اطلاع از معانی وقت رجوع کنید به کتاب اللمع
 چاپ لیدن صفحه ۳۴۲ و کشف المحجوب چاپ لنین گراد صفحه ۴۸۰ و عوارف
 المعارف حاشیۀ جلد چهارم احیاء العلوم صفحه ۳۲۹ (خلاصۀ مثنوی ۷۹ - ۸۰)؛
 نیزرک : کلیات شمس ۵۲۱/۷ ؛ مصباح الهدایه ۱۳۸ .

ص ۱۹۴ س ۱۱۲ الوقت سیف قاطع : هجویری نوشته است : «مشایخ گفته‌اند : الوقت سیف
 قاطع ازان که صفت شمشیر بریدن است و صفت وقت بریدن که وقت بیخ مستقبل
 و ماضی ببرد و اندوه دی و فردا از دل محو کند پس صحبت با شمشیر با خطر
 بود» (کشف المحجوب ۴۸۲)؛ نیزرک : مصباح الهدایه ۱۳۹ و یادداشت پیشین .
 ص ۱۹۴ س ۱۹ وقت را غیری است : «غیر» در این جا ظاهراً بمعنی «دیگر گونی» است (فرهنگ
 نفیسی ، نیزرک : المنجد) .

ص ۱۹۵ س ۳ لی مع الله وقت لا یدعه سلك مقرب ولا تبسی مرسل : مولوی گوید :
 لا یسع فینا نبی مرسل و الملك والروح ایضاً فاعقلوا
 (مثنوی ۱۰۲/۱۲)

«اشاره است به حدیث معروف: لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل که صوفیه بدان استناد می کنند و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۶۶) در باره آن گوید: ینذکره الصوفیه کثیراً ولم ار من نبه علیه و معناه صحیح و فیہ ایماء الی مقام الاستمراق باللقاء المعبر عنه بالمحو و الفناء» (فروزانفر، احادیث مثنوی ۳۹). هجویری نوشته است: «قال عمّ لی مع الله وقت لا یسع معی (نسخه بدل: لا یسعی) فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل: مرا با خداوند تعالی وقتی است که اندرنگنجد اندران هیچ ملک مقرب و نه پیغامبر مرسل، (کشف المحجوب ۳۶۵) و جای دیگر نویسد: لقوله عمّ لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل مرا با خدای عزوجل وقتی است که اندران وقت هژده هزار عالم را بردل من گذر نباشد و در چشم من خطر نیارد و ازان بود که چون شب معراج زینت ملک زمین و آسمان را بروی عرضه کردند به هیچ چیز باز ننگریست لقوله تعالی ما زاغ البصر و ما طفی از آنچه او عزیز بود و عزیز را جز به عزیز مشغول نکنند» (کشف المحجوب ۴۸۰ - ۴۸۱).

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ بعفوك من عقابك: در مسند احمد (۹۶/۱؛ ۵۸/۶) آمده است: اللهم انی أعوذ برضاك من سخطك و أعوذ بمعافاتك من عقوبتك و أعوذ بك منك لأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك؛ نیز رك: موطأ ۲۱۴/۱. در سنن نسائی (استعاذه ۶۲، سهو ۸۹) هم مذکور است: أعوذ بعفوك من عقابك (نقمتك) نقل از المعجم المفهرس ۲۸۷/۴

ص ۱۹۸ س ۳ اعوذ برضاك من سخطك: رك: یادداشت پیشین؛ نیز احیاء علوم الدین ۸۷/۴، ۲۵۲؛ شرح تعرف ۵۶/۲.

ص ۱۹۸ س ۴ اعوذ بك منك: رك: ص ۳۸۱ کتاب حاضر: أعوذ بعفوك من عقابك. در ترجمه رساله قشیری ۷۴ نیز آمده است.

ص ۱۹۸ س ۸ علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین: «علم یقین عبارت است از ظهور نور حقیقت در حالت کشف استتار بشریت به شهادت وجد و ذوق نه به دلالت عقل و نقل و مادام که از ورای حجاب نماید آن را نور ایمان خوانند و چون از حجاب مکشوف گردد آن را نور یقین خوانند. ابوالقاسم قشیری گوید: یقین عبارت

از علمی است که صاحب آن را دران شکی نباشد و علم یقین عبارت از یقین است و عین الیقین نفس یقین است . و علم الیقین علمی است که بشرط برهان بود و عین الیقین بحکم بیان و حق الیقین به نعت العیان و لذا علم الیقین برای ارباب عقول است و عین الیقین برای اصحاب علوم است و حق الیقین برای اصحاب معارف . کاشانی گوید : علم الیقین مثل آن که کس به استدلال از مشاهده شعاع و ادراک حرارت در وجود آفتاب یقین کند و عین الیقین که به مشاهده جرم آفتاب در وجود او یقین کند و حق الیقین که به تلاشی و اضحلال نور بصر در نور آفتاب به وجود آن یقین کند . و بالجمله به عقیده صوفیان دانستن معنوی بر سه گونه است : تلم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . درحالت اولی آدمی به استدلال عقلی معلوم را دریابد و در حالت دوم یقین و معلوم را مشاهده کند و در حالت سوم به حقیقت برسد . بعضی گویند مراد آنها از علم الیقین علم معاملات دنیاست و عین الیقین حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیاست و حق الیقین علم به کشف رؤیت اندر بهشت است» (کشف المحجوب ۴۹۷ ، مقدمه گلشن راز ۱۰۶ ، مصباح الهدایه ۵۲ ، رساله قشیریه ۴۴ ؛ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۸۵ - ۲۸۶) . «حق الیقین : عبارت از شهود حق است در مقام عین جمع و انه لهو الحق الیقین . شاعر گوید :

دیدۀ باطن اگر بینا شود	آنچه پنهان خوانده‌ای پیدا شود
سر وحدت را ببینی بی عیان	عین عین این جا فروشد در عیان
آن که در بحر حقیقت راه یافت	گوهر حق یقین ناگاه یافت»

(فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۵۰)

عبادی خود در رساله مناقب الصوفیه می نویسد : «یقین سه قسم است :

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین . علم الیقین در دنیا و عین الیقین بعد از مرگ و حق الیقین در وقت نزع» . نیز رك : ترجمه رساله قشیریه ۱۳۰

ص ۱۹۹ اس ۷ الحرّ یکفیه الاشاره : در مجمع الامثال میدانی (ص ۲۰۳) مذکورست و در مصباح الهدایه ۹۴ .

ص ۱۹۹ اس ۱۱ المؤمنون عند شروطهم : در سنن ابی داود (چاپ ۱۳۵۴ هـ . ج ۳/۳۰۴) و

صحیح بخاری ۳۵/۲ آمده است : المسلمون علی شروطهم (عند شروطهم) . در الاعجاز و الایجاز ۲۲ و التمثیل و المحاضرة ۲۷ و معتقد الامامیه ص ۴۳۶ و نفثة المصدر ۱۰۹ : المؤمنون عند شروطهم (دکتر امیرحسن یزدگردی ، نفثة المصدر ۳۲۹) .

ص ۲۰۰ س ۷ ثقلقل : جنیدن ، تحرك (منتهی الارب ، المنجد ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۷ قدرعزع : جنیدن (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۰۰ س ۸ صعقات : صعقه در لغت مصدر است بمعنی بیهوش گردیدن و بیهوشی . در تصوف «صعق . . . در اصطلاح فناء عندالتجلی ربانی است و بالجمله فنا در حق است در مقام تجلی ذاتی» (کشاف اصطلاحات الفنون ۸۵۰/۱ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۸) . ابن العربی نیز نظیر همین شرح را در توضیح آن آورده است (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) .

ص ۲۰۱ س ۳ لوامع : لوامع در اصطلاح صوفیان عبارت از انوار ساطعه است که لامع می شود بر اهل بدایات از ارباب نفوس طاهره و منعکس می شود از خیال به حس مشترك و بواسطه حواس ظاهره مشاهده می شود و آن مأخوذ از «لوامع البرق» است و بالجمله اظهار نور است بردل با بقای فواید آن و انوار ساطعه است که برای اهل بدایات لمعان پیدا می کند .

(نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۳۹ - ۳۴۰) .

ص ۲۰۱ س ۳ لوائج : اثبات مراد با زودی نفی آن (هجویری) . اسرار ظاهره ای است که در ترقی از حالی به حالی ظاهر می شود (ابن العربی) . لوائج و طوابع و لوامع این سه کلمه در معنی نزدیک به یکدیگرند و فرق بزرگی بین آنها نیست و عبارتند از صفات مبتدیان اهل سلوک که روبه ترقی می روند بترتیب اول لوائج است بعد لوامع و بعد طوابع . لوامع مانند برقی است که بمحض ظهور پنهان می شود . لوامع روشن تر از لوائج است و به آن سرعت زوال نمی یابد بلکه اندکی باقی می ماند اما طوابع هم از جهت روشنایی قوی تر و هم از جهت دوام باقی ترست (رسالة قشیریه ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳ - ۶۵۴) .

ص ۲۰۱ س ۴ طوابع : طلوع انوار معارف بردل (هجویری) ، نقل از تاریخ تصوف در اسلام

۶۵۰). وطوال اول چیزی است که پیدا می‌شود از تجلیات اسماء الهیه بر باطن بنده و آراسته می‌گرداند اخلاق او را به نور باطن، و انوار توحیدست که تابش کند بر دل‌های اهل معرفت و موجب اطمینان دل‌های آنان شود (اللمع ۳۴۵، کشاف اصطلاحات الفنون ۹۱۴، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۶۳).

ص ۲۰۱ س ۴ جواذب: در لغت جمع جاذب است و در اصطلاح «جذبه عبارت است از تقرب بنده بمقتضای عنایت خداوند که در طی منازل بسوی حق بدون رنج و سعی خودش همه چیز از طرف خداوند برای او تهیه شده است» (کاشانی، تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۲). «و بالجمله جذبه عبارت است از نزدیک گردانیدن حق مر بنده را بمحض عنایت ازلیت و مهیا ساختن آنچه در طی منازل بنده بدان محتاج است بدون آن که کوشش از جانب بنده باشد و طریقه جذبه راه انبیا و اولیاست برعکس طریق برهان» (شرح گلشن راز ۲۵۴، اللمع ۳۶۸؛ نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۳۲).

ص ۲۰۱ س ۴ و جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین: مولوی گوید:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس کان فزود از اجتهاد جن وانس
این چنین جذبی است نی هر جذب عام که نهادش فضل احمد والسام
(مثنوی ۴/۳۶۵)

«اشاره است بدین جمله: جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین که خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم (ج ۴ ص ۵۶) بدون انتساب به قائلی آورده و جامی در نفحات الانس آن را به ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی (متوفی ۳۷۲) نسبت داده است و در اسرار التوحید (چاپ طهران ۲۴۷) با تعبیر: كما قال الشيخ - که مؤید گفته جامی است - نقل شده است. «(فروزانفر، احادیث مثنوی ۱۱۹). نیز رك: کلیات شمس ب ۲۲۰۶۰ و حدیقة الحقیقة، تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر (ص ۸۴): کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۵

ص ۲۰۳ س ۲ من شرب من حوضی لا ینظمأ بعدها ابداً: در مسند احمد (۱۶۲/۲ - ۱۶۳) مذکورست که رسول (ص) می‌گوید خداوند فرموده است: قال الا اناء و عدکم حوضی...

أباریق شرابه أشد بیاضاً من النضة من شرب منه مشرباً لم یظماً بعده ابداً.

ص ۲۰۴ س ۱۱ امتقلقل : متحرك ، رك : ص ۳۸۳ كتاب حاضر : تقلقل .

ص ۲۰۴ س ۱۲ اصحاب السكون در مثال آینه اند همان نور که آینه پذیرد بپذیرد

وزیادت و نیکوتر اما زود نشکنند و پای دار ماند : در این جا نیز عطف

فعل مفرد (بپذیرد ، نشکنند ، بماند) است بر فعل جمع (آینه اند) که پیش از این

نیز آمده بود و در کتابهای دیگر هم سابقه دارد .

ص ۲۰۴ س ۱۶ مطارح : مطارح جمع مطرح است بمعنی جای انداختن و نهادن چیزی .

ص ۲۰۴ س ۱۹ حسین بن منصور : منظور حسین بن منصور حلاج است ، رك : ۲۶۷ کتاب حاضر .

ص ۲۰۵ س ۱۱ اجنید : منظور ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی است از بزرگان عرفا که به

سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ هجری در نود و یک سالگی در بغداد درگذشت و در مقبره شو نیز به

دفن شد (لغت نامه)

ص ۲۰۵ س ۱۴ الکلام لموسی والرؤیة لمحمد علیهما السلام : نظیر : محمد دیدن و موسی

شنیدن - شنیدن کی بود مانند دیدن . در صحیح ترمذی (۲۲۳/۲) آمده است :

ان الله قسم رؤیته و کلامه بین محمد و موسی فکلم موسی مرتین و رآه محمد مرتین .

ص ۲۰۶ س ۳ أفلاً کون عبداً شکوراً : عین این روایت در صحیح بخاری ۱۸۹/۳ در تفسیر

سوره فتح آمده است .

ص ۲۰۸ س ۱ یا اهل البقا یا اهل الخلود . . . : آقای فروزانفر راجع به این بیت مولوی

نوشته اند :

چون کراحت رفت خود آن مرگ نیست صورت مرگ است نقلان کردنی است

(مثنوی ۱/۳۱۵)

«مستفاد از این روایت است : یا اهل الخلود یا اهل البقاء انکم لم

تخلقوا للفناء وانما تنتقلون من دار الی دار کما نقلتم من الاصلاح الی الارحام

(اللآئی المصنوعة ج ۲ ص ۳۵۹) و عبداللطیف عباسی گوید که اشاره به این

خبر است : الا ان اولیاء الله لا یموتون بل ینقلون من دار الی داره (لطائف

معنوی ۱۶۹ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۰۳ - ۱۰۴) .

ص ۲۰۸ س ۹ کهلويت : بمعنی کهولت ، دو مو (سیاه و سفید) شدن و پیری است . در صفحه ۲۴۹ کتاب حاضر نیز بکار رفته است : «وهمچنین در منازل صبی و طفولیت و کهولیت می‌رود» .

ص ۲۰۸ س ۱۵ نظرت : منظور نظرة معمول در عربی است بمعنی يك نظر و لمحہ .

ص ۲۰۹ س ۴ عشقه : گیاهی است (فرانسوی Lierre لاتینی Hedera helix) بالارونده از تیره عشقه‌ها که از گیاهان نزدیک به تیره چتریان می‌باشد و جزو دولپه‌ای‌های جدا گلبرگ است . این گیاه از دیوار یا گیاهان اطراف خود بالا می‌رود و معمولاً دور تکیه‌گاه خود می‌پیچد . برگ‌هایش متناوب و گلهایی به رنگ زرد مایل به سبز دارد . میوه‌اش پس از رسیدن به رنگ سیاه در آید و بزرگی آن به اندازه يك نخود است و درون آن نیز به تعداد متغیر دانه وجود دارد . . . در برخی کتب کلمه لبلاب را مرادف با عشقه ذکر کرده‌اند ولی اشتباه است و لبلاب فقط مرادف با انواع نیلوفر باغی و نیلوفر صحرایی است که جزو تیره پیچک‌ها و جزو دولپه‌ای‌های پیوسته گلبرگ است . . . عشقه‌ها (فرانسوی Araliacées) تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ای جدا گلبرگ (فرانسوی Dicotylédones dialypétales) که دارای گل آذینی با چترهای ساده و برگ‌های پهن و پنجه‌ای و ساقه قلابدارست که معمولاً به درختان دیگر می‌پیچند و از آنها بالا می‌روند و چون در محل اتکا به درخت پایه ریشه فرعی خارج می‌کنند و مواد غذایی درخت پایه را می‌مکنند از این جهت مضرند چون درختان پایه را خشک می‌کنند و نیز اگر به دیوار بچسبند چون ریشه‌های فرعی آنها در دیوار فرو می‌روند دیوار را خراب می‌کنند . گونه مهم گیاهان این تیره عشقه است . (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۶ مأوی‌گاه : جایی که دران زیست کنند ، پناهگاه (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۰۹ س ۱۱ من عشق و کتم و عف و مات مات شهیدا : سیوطی و مناوی نیز آورده‌اند : من عشق فکتم و عف فمات فهوشهید (جامع صغیر ۱۶۰/۲) کنوز الحقائق، حاشیه جامع صغیر ۱۷۳/۲) .

ص ۲۰۹س ۱۲ جواهر معادن در طلب خویش نهیادتی دارند زمرد ولازورد که آنجا
زرست جنبه‌بازی پیوندد. . . : یادآور ابیات مولوی است :

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بهمیرم از بشر	تا بر آدم از ملایک پر و سر
وزملمک هم بایدم جستن زجو	کل شرء هالك الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم‌گردم عدم‌چون ارغنون	گویدم که انا الیه راجعون

(مثنوی ، چاپ نیکلسون ، دفتر سوم ۲۲۲)

ص ۲۰۹س ۱۴ شاه‌مرغ: در کشف‌المحجوب (ص ۲۲۷) آمده است : «حارث شاه‌مرغی داشت
که بانگ کردی اندران ساعت بانگی بکرده» (نقل از لغت نامه) . در فرهنگها
چیزی راجع به آن به نظر نرسید .

ص ۲۰۹س ۱۶ عقول اول : «عقل اول : آنچه که نخستین بار از ذات حق صادر شده (به
اصطلاح فلسفه مشاء) ؛ نوراول ، نوراقراب (به اصطلاح فلسفه اشراق)» (فرهنگ
فارسی) .

ص ۲۰۹س ۱۷ جواهر روحانی : «مراد عقول و نفوس است» (رسائل اخوان الصفا ۳/ ۱۳۶ ،
نقل از فرهنگ علوم عقلی ۲۰۰) . «جوهر بسیط روحانی : مراد عقل و نفس است
که بصورت جمع هم گفته می‌شود و دران صورت عقول و نفوس می‌باشند» (فرهنگ
علوم عقلی ۲۰۳) .

ص ۲۱۱س ۱۱۴ المشق اوله و سواس و آخره افلاس: یادآور این سخنان است :

عشق اول سرکش و خونی بود تا برون شد هر که بیرونی بود
(مثنوی مولوی)

الایا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها که عشق آسان نمود اولولی افتادمشکلهها
(دیوان حافظ ۲)

ص ۲۱۲س ۱۳ وقتی مریدی جنید را پرسید که چون قرآنی شنوم هیچ اضطراب و تحریک

پدید نمی آید و چون بیستی می شنوم . . : یادآور روایت زیر است در کتاب اللمع (۲۹۱ - ۲۹۲) : یکی از یاران از قول ابوالحسین دراج برای من چنین حکایت کرد که بقصد دیدار یوسف بن حسین و سلام بر او از بغداد به راه افتادم . چون به ری وارد شدم نشانی خانه وی را پرسیدم . هرکس که درباره یوسف بن حسین از او جويا می شدم می گفت : با این زندیق چه کار داری ؟ بدین سبب افسرده و دلتنگ شدم چندان که قصد کردم بازگردم . آن شب را در مسجدی به روز آوردم . صبحگاه با خود گفتم این همه راه را آمده ام لااقل وی را ببینم . از این رو باز سراغ او را گرفتم تا به مسجد وی رسیدم و بر او وارد شدم . وی را دیدم که در محراب نشسته و رو بر ویش مردی بود و در کنارش صحفی که می خواند . پیری یافتمش نیکو دیدار ، با روی و ریشی زیبا . بدو نزدیک شدم و سلامش کردم ، جواب داد . در برابرش نشستم . روی به من کرد و گفت : اهل کجایی ؟ گفتم از بغداد . گفت بچه مقصود آمده ای ؟ گفتم : به سلام شیخ آمده ام . گفت : اگر در یکی از این شهرها کسی به تو می گفت پیش ما بمان تا خانه و کنیزی و یا چیزی دیگر از این قبیل ، برایت بخرم این پیشنهاد ترا از آمدن منصرف می کرد ؟ گفتم : خداوند برای من چنین امتحانی پیش نیاورد و اگر مرا به چنین چیزی می آزمود نمی دانم چه حالی داشتم . سپس گفت : میل داری که چیزی بخوانی ؟ گفتم : بلی . گفت : بیار آنچه می دانی . من بدین ابیات آغاز سخن کردم :

رأيتك تبني دأبياً في قطيعتي ولو كنت ذاحزم لهدمت ماتبني

کانی بکم واللیت افضل قولکم ألا لیتنا کنا اذا اللیت لاتغنی

گفت : قرآن را برهم نهاد و چندان گریست که ریش و جامه اش ترشد و من از این گریستن بر او رحمت آوردم . سپس گفت : پسر من ! مردم ری را ملامت می کنی که می گویند یوسف زندیق است ! من از نماز صبح قرآن می خوانم و قطره اشکی از چشمم جاری نشده است و از این دو بیت قیامتی در وجودم برپا شد .

ص ۲۱۲ س ۱۱۷ اما ابیات از گفته های آدمیان است بطبع نزدیک باشد . . . یادآور نظر غزالی

است در مورد سماع که پس از نقل روایت ابوالحسین دراج و ملاقات او با یوسف بن حسین (رك : یادداشت پیشین) می نویسد : « فاذا القلوب

وان كانت محترقة في حب الله تعالى فان البيت الغريب يهيج منها ما لا تهيج تلاوة القرآن ، وذلك لوزن الشعر ومشاكلته للطباع ، و لكونه مشاكلا للطبع اقتدر البشر على نظم الشعر ، و اما القرآن فنظمه خارج عن اساليب الكلام و منهاجه وهو لذلك معجز لا يدخل في قوة البشر لعدم مشاكلته لطبعه» (احياء علوم الدين ۲۰۱/۲) .

ص ۲۱۲ س ۱۹ هردلی بحقیق اصلى كه در عالم غیبی یابد شاهد نتوان شدن : استعمال «توان» بجای «تواند» اگر در حین کتابت روی نداده باشد قابل ملاحظه است .
ص ۲۱۳ س ۱۸ طاغوت : این کلمه بمعنی بت ، جادوگر ، باطل و سرکش از اهل کتاب است (فرهنگ فارسی) و هر باطل و هر چه بدی را سزد و شاید هر چه جز خدای که او را پرستند (فرهنگ نفیسی) و هر پیشوایی در گمراهی و ضلال ، گمراه کننده . از کلام مشایخ است : کل ما شعلك عن الحق فهو طاغوتك (آندراج) و از حد در گذشتن (تاج المصادر بیهقی : نقل از لغت نامه) .

ص ۲۱۴ س ۹ در حدیث صحیح منقول است . . . که معاذ بن جبل پیش سید آمد و سید با او گفت : کیف اصبحت . . . در کشف المحجوب هجویری راجع به حارثه این روایت آمده است : «حارثه به نزدیک پیغامبر عم آمد رسول وی را گفت عم کیف اصبحت یا حارثه قال اصبحت مؤمناً حقاً فقال عم انظر ما تقول یا حارثه ان لكل حق حقيقة فما حقيقة ايمانك فقال عزلت نفسي عن الدنيا فاستوى عندي حجيرها وذهبها وفضتها ومدرها فاسهرت ليلي واضمأت نهاري حتى صرت كاني انظر الى عرش ربي بارزاً و كاني انظر الى اهل الجنة يتزاورون فيها و كاني انظر الى اهل النار يتصارعون فيها و في رواية يتغامزون فيها الحديث بامداد نگاه چگونه کردی یا حارثه گفت بامداد کردم و من مؤمنی ام حقا . پیغامبر گفت عم نيك نگاه کن یا حارثه تا چه می گویی که هر حقى را حقیقتی و برهانی بود برهان این گفتار تو چیست؟ گفت : آن که تن را از دنیا بگسستم و نشان این آن است که زر و سنگ و سیم و کلوخ آن به نزدیک من یکسان شد و چون از دنیا گسسته شدم به عقبی پیوسته شدم تا بهشت را می بینم و دوزخ و عرش را گفت عرفت فالزم قالها ثلاثا ، شناختی یا حارثه ملازم کن بر این که جز این نیست» (کشف المحجوب ۳۸ - ۳۹ نیز رك : شرح تعرف ۲۱/۱) . در حلیة الاولیاء (۲۴۲/۱) این روایت درباره معاذ عیناً

مذکورست .

ص ۲۱۵ س ۸ خلقیت و ایجاد : در شرح تعرف (۱۳۶ / ۲ ، ۱۳۷) آمده است : «اگر خلقت علم واجب کردی هر چه مخلوق بودی عالم بودی . . . همچنان که خلقت علت علم نیست حیات نیز هم علت نیست» (نیت مصدری ۱۴) .

ص ۲۱۵ س ۱۵ تعس عبد الدرهم . . . : در کشف المحجوب هجویری آمده است : «مسکین صاحب معلوم بود و فقیر تارک معلوم فقر عز باشد و مسکنت ذل و صاحب معلوم اندر طریقت دلیل باشد که پیغمبر عم گفت : تعس عبدالدرهم و تعس عبدالدینار و تعس عبدالخمیصة و القطفة و تارک المعلوم عزیز باشد که اعتماد صاحب المعلوم بر معلوم بود و اعتماد بی معلوم بر خداوند تعالی» (کشف المحجوب ۶۸) ؛ نیز رك : صحیح بخاری ۱۵۱ / ۲ ؛ الفائق فی غریب الحدیث ۱ / ۱۳۲ .

ص ۲۱۸ س ۴ اتحاد : «شهود وجود حق واحد مطلق است که همه چیز به آن موجود است بحق پس همه چیز بدان متحد می شود ازان نظر که همه چیز به آن موجود و به خود معدوم است نه ازان نظر که آن را وجود خاصی است که با حق متحد شده باشد زیرا این فرض محال است» (کاشانی ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۳۵) برای تفصیل بیشتر رك : «اتحاد» فرهنگ مصطلحات عرفاء ۱۰ - ۱۳ .

ص ۲۱۸ س ۵ شهود : «رؤیت حق به حق» (تاریخ تصوف در اسلام ۶۴۹) . «شهود بمعنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رؤیت حق به حق شهود بود ، خاصه حضرت وجود بود و شهود مفصل در مجمل رؤیت کثرت در ذات احدیت است . عالم شهود یعنی عالم شهادت و آنچه قابل رؤیت است صوفیه گویند ذات معدوم از صحرای عدم محض و نفی صرف قدم به منزل شهود و موطن وجود نمی نهد و چنان که معدوم محض رنگ وجود نمی پذیرد آیینة موجود حقیقی هم رنگ عدم نمی گیرد و در این جا مراد از شهود وجود است» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۴۰) .

ص ۲۱۸ س ۵ کشف : «اطلاع از معانی غیبیة ماوراء حجاب» (تعریفات ، تاریخ تصوف در اسلام ۶۵۳) . «کشف عبارت از ظهور مستورست در قلب . و برای کشف مراتبی است بر حسب ارتفاع تمام حجب یا بعضی از آنها دون بعضی . قیصری گوید : کشف در لغت بمعنی رفع حجاب است و در اصطلاح عرفا بمعنی اطلاع بر ماوراء

حجاب است از معانی غیبی و امور خفیه» (فرهنگ مصطلحات عرفاء ۳۲۷) و به تعبیری دیگر «پیوند دل با حقایق پوشیده و بیان آنها» ست. برای اطلاع بیشتر رك : مقدمه آقای همایی بر مصباح الهدایه ۹۲ - ۹۶ و فرهنگ اشعار حافظ ۵۱۶ - ۵۲۱ . حافظ گوید :

تا بگویم که چه کشف شد از این سیر و سلوک به در صومعه با بربط و پیمان روم

(دیوان حافظ ۲۴۸)

ص ۲۱۹ س ۷ مضادات : مضاد مأخوذ از تازی ، حریف و خصم و دشمن و معارض و مخالف (فرهنگ نفیسی) از مضاد بمعنی ضدیت و مخالفت (ایضاً) .

ص ۲۲۰ س ۲۱ فان الصوم له وجاء : در مسند احمد (۴۲۴/۱) از قول رسول (ص) آمده است : یا معشر الشباب من استطاع منكم الباءة فليتزوج فانه أغض للبصر وأحصن للفرج ومن لم يستطع فعليه بالصوم فان الصوم له وجاء (نیز رك : مسند احمد ۵۸/۱ ؛ مسند دارمی ۱۳۲/۲ ؛ عوارف المعارف : ملحق احیاء علوم الدین ۱۰۵/۵) .

ص ۲۲۱ س ۳ ان الله يحب الرجل الغيور : سیوطی آورده است : ان الله تعالى غيور يجب الغيور و ان عمر غيور (جامع صغیر ۵۹/۱) .

جمله عالم زان غيور آمد که حق برد در غیرت بر این عالم سبق (مثنوی ۲۸/۴۶)

ان الله غيور لايحب ان يكون في قلب العبد احد الاله (ربيع الابرار باب الحياء والسكون ، نقل از احادیث مثنوی ۱۸) .

ص ۲۲۱ س ۱۸ اذا أصبحت آمننا . . . : در جامع صغیر (۱۶/۱) نیز آمده است : اذا أصبحت آمنأ في سربك معافي في بدنك عندك قوت يومك فعلى الدنيا وأهلها العفاء .

ص ۲۲۱ س ۲۲ اذا غضبت فقم وقوّصاً : در مسند احمد (۲۲۶/۴) مذکورست : قال رسول صلی الله علیه وسلم : ان الغضب من الشيطان ، وان الشيطان خلق من النار ، وانما تطفأ النار بالماء ، فاذا غضب احدكم فليتوضأ . نیز رك : سنن ابی داود ، چاپ ۱۳۵۴ هـ ، ۲۴۹/۴ .

ص ۲۲۲س ۱ وان الجسد ليأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب : در سنن ابى داود ، چاپ ۱۳۵۴ هـ ، ۲۷۶/۴ آمده است : اياكم و الجسد ؛ فان الجسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب او قال العشب .

ص ۲۲۲س ۱۱ غيرت : . . . غيرت که برای حق باشد به این که راضی نشود که دل او به غیر مایل گردد و به آنچه حق راضی است ممدوح و مطلوب است اما غیرتی که از قبل حق باشد ارجاع عبد است به سوی آنچه راضی است از جهت حفظ و صیانت بنده (حاشیه بر شرح رساله قشیریه ص ۲۰۲ ، شرح منازل ۱۵۴) غیرت از جمله لوازم محبت است و هیچ محب نبود مگر غیور و مراد از غیرت حمیت محب است بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب و آن را سه گونه است : غیرت محب ، غیرت محبوب و غیرت محبت و بر اولیاء الله فرض است . جنید گوید غیرت جایز نباشد مگر در سه وقت : یکی موقع ذکر و غفلت و دیگر محبت و سدیدگر تعظیم (مصباح الهدایة ۴۴ ، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفاء ۲۹۵) .

ص ۲۲۲س ۱۴ تخلّفوا باخلاقى : در احیاء علوم الدین (۶۱/۴) آمده است : وقيل اوحى الله تعالى الى داود عليه السلام : تخلق باخلاقى وان من اخلاقى انى أنا الصبور؛ نیز رك : اتحاف السادة المتقين ۶/۹ .

ص ۲۲۲س ۱۵ اوصنى بشىء يقربنى الى الجنة . . . : قال لا تغضب : یاد آور این روایت است : ان رجلا اتى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله علمنى كلمات اعيش بهن ولا تكثر على فأنى . فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : «لا تغضب» (موطأ ۲/۹۰۵ - ۹۰۶) .

ص ۲۲۲س ۱۸ لاتحاسدوا ولا تباغضوا . . . : سیوطی آورده است : لاتباغضوا ولاتدابروا ولاتنافسوا وكونوا عبادالله اخواناً (جامع صغير ۲/۱۸۷ - ۱۸۸) . لاتباغضوا ولاتحاسدوا ولاتدابروا وكونوا عبادالله اخواناً (موطأ ۲/۹۰۷؛ نیز رك : صحيح بخارى ۴/۶۰ ؛ صحيح مسلم ۸/۸ ، ۱۰) .

ص ۲۲۳س ۷ اخفق يا جلال ولا تخش من ذى العرش اقلالاً: سیوطی در اللالی المصنوعة

۳۱۴/۲ آورده است : دخل النبي صلى الله عليه وسلم على بلال و عنده صبر من التمر فقال ما هذا يا بلال قال يا رسول الله ادخرته لك ولضيفانك قال أما تخشى أن يكون له دخان في نار جهنم أنفق بلال و لا تخش من ذي العرش اقلالاً . نیز رك : اللآلى المصنوعة ۳۱۵/۲ ؛ مجمع الزوائد ۱۲۶/۳ ؛ حلیة الاولیاء ۱۴۹/۱ ؛ شرح تعرف ۵۸/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۰ اللهم اعط منفقاً خلفاً . . . در مسند احمد (۳۰۵/۲ - ۳۰۶) آمده است : ان رسول الله (ص) قال ان ملكاً بباب من ابواب السماء يقول من يقرض اليوم يجزى غداً و ملكاً بباب آخر يقول اللهم اعط منفقاً خلفاً و عجل لعمسك تلفاً ؛ نیز رك : مجمع الزوائد ۱۲۲/۳ ؛ صحیح بخاری ۲۵۰/۱ .

ص ۲۲۳ س ۱۱ انفق ينفق عليك : در جامع صغیر ۶۸/۲ مذکورست : قال الله عز وجل انفق أنفق عليك ؛ نیز رك : كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۴/۲ در كشف الاسرار (۱۴۳/۸) آمده است : قال رسول الله (ص) ان الله عز وجل قال لى انفق انفق عليك .

ص ۲۲۴ س ۱۲ دل را در بندند معلومات ندارد و قناعت پیشه گیرد : معلومات جمع معلوم بمعنی مال و دارایی و پول است ، رك : ص ۲۸۱ كتاب حاضر : «طلب درویشی کردی بی معلوم» .

ص ۲۲۴ س ۱۶ طوبى لمن امسك الفضل من قوله . . . رك : ص ۳۵۵ كتاب حاضر : «طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس» .

ص ۲۲۴ س ۲۱ مكسود : كوفته و با سپرده (منتهی الارب) .

ص ۲۲۴ س ۲۲ ان الله يحب ان يُرى اثر نعمته على عبده : سیوطی در جامع صغیر (۶۳/۱) و مناوی در كنوز الحقائق (حاشیة جامع صغیر ۸۲/۱) این حدیث را آورده اند ؛ نیز رك : مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاكر ، ج ۱۰ ص ۲۳۳ ؛ مجمع الزوائد ۱۳۳/۵ ؛ احیاء ۲۲۸/۱ .

ص ۲۲۶ س ۶ الغیبة اشد من الزكما : مناوی آورده است : الغیبة اشد من القتل (كنوز الحقائق ، حاشیة جامع صغیر ۱۲۱/۲) .

ص ۲۲۶ س ۱۱ شب جراه : شب پانزدهم شعبان که در میان شیعیان رسم است از سه روز قبل ،

در این ایام بر سر مزار کسان خود می‌روند و شبیه عید Toussaint عیسویان است در اول نوامبر .

ص ۲۲۷ س ۱ و س ۲ : «الوسخ : شوخن شدن» (المصادر ۳۴۹) . در فارسی بمعنی «چرك و ريم» بكار می‌رود (فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۲۸ س ۱۷ ان يسير الرباء شرك : در احیاء علوم الدین (۲۷۷/۳) آمده است : ان اليسير من الرباء شرك وان الله يحب الاتقياء الاخفياء الذين ان غابوا لم يفتقدوا وان حضروا لم يعرفوا قلوبهم مصابيح الهدى ينجون من كل غبراء مظلمة .

ص ۲۲۸ س ۱۸ من عمل عملاً اشرك فيه غيرى فانا منه جريء : در مسند احمد (۳۰۱/۲) آمده است : ان النبى (ص) يرويه عن ربه عز وجل انه قال أنا خير الشركاء فمن عمل عملاً فاشرك فيه غيرى فانا برئ منه وهو للذى أشرك ؛ نیز رك : احیاء علوم الدین ۲۹۴/۳ .

ص ۲۲۹ س ۵ طوبى لمن تواضع من غير منقصه : سیوطی آورده است : طوبى لمن تواضع من غير منقصه و ذل فى نفسه فى غير مسكنة و انفق من مال جمعه فى غير معصية و خالط أهل الفقه والحكمة و رحم اهل الذل و المسكنة طوبى لمن ذل نفسه و طاب كسبه و حسنت سريره و كرمته و علانيته و عزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله (جامع صغير ۴۶/۲) .

ص ۲۲۹ س ۱۱ من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله : سیوطی (جامع صغير ۱۵۲/۲) و مناوى (كنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغير ۱۶۸/۲) آورده اند : من تواضع لله رفعه الله . نیز در كنوز الحقائق (حاشیه جامع صغير ۱۶۸/۲) آمده است : من تكبر وضعه الله .

ص ۲۲۹ س ۱۹ چون بارى تعالى به بنده اى خیر خواهد اورا بعیب خویش بینا کند : ترجمه حدیث «اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعیوب نفسه» است ، رك : ص ۳۵۰ کتاب حاضر .

ص ۲۳۰ س ۱ من ازداد علماً ولم یزددهدى لم یزد من الله الا بعداً : سیوطی آورده است : من ازداد علماً ولم یزد فى الدنيا زهداً لم یزد من الله الا بعداً

(جامع صغير ۱۴۴/۲) ؛ نیز رك : احياء علوم الدين ۳/۳۸۸ .

ص ۲۳۰س ۲۰ المؤمن مرآة المؤمن : این خبر به همین صورت در جامع صغير (۱۷۰/۲)

و كنوزالحقائق (حاشیة جامع صغير ۱۸۰/۲) آمده است و نیز : المؤمن مرآة اخيه

المؤمن (كنوزالحقائق ، حاشیة جامع صغير ۱۸۰/۲) . المؤمن مرآة المؤمن والمؤمن

أخو المؤمن يكف عليه ضيعته ويحوطه من ورائه (جامع صغير ۱۷۰/۲) . ان أحدكم

مرآة اخيه فاذا رأى به اذى فليمطه عنه (جامع صغير ۱/۷۳) . روايات مذکور در

فوق را آقای فروزانفر نیز در کتاب احاديث مثنوی ذیل دو بیت زیرین آورده اند :

چون که مؤمن آینه مؤمن بود روى او ز آلودگی ایمن بود

یار آینه است جان را در حزن بر رخ آینه ای جان دم مزین

(مثنوی ۲۷/۱۰۵ ، احاديث مثنوی ۴۱)

نیز رك : کلیات شمس ب ۱۶۱۳۷ ، ۲۶۴۱۶ ، ۳۱۹۸۵ ؛ ایضاً حاشیة

ص ۲۹۹ ، ج ۴۷۸/۷ .

ص ۲۳۱س ۲ فاسد المزاج لا يقبل العلاج : در احياء علوم الدين ۲/۲۷۵ نیز در باره

تأثير اصوات در آدمی در مبحث سماع می خوانیم : «قيل من لم يحركه الربيع

وأزهاره والعود وأوتاره فهو فاسد المزاج ليس له علاج .»

ص ۲۳۱س ۹ خالطوا الناس بألسنتكم وزايلوهم بقلوبكم : یادآور روایت مناوی

است : خالطوا الناس بأخلاقهم و خالفوهم فى أعمالهم (كنوزالحقائق ، حاشیة

جامع صغير ۵۱/۲) .

ص ۲۳۱س ۱۶ شریر : به کسر اول و تشدید راء ، یعنی بسیار شر ، پرشر وهم بدین مناسبت

لقب ابلیس است (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۳۲س ۱ ان الرجل بحسن خلقه ليدرك درجة الصائم القائم : سیوطی آورده

است : ان الرجل ليدرك بحسن خلقه درجة القائم بالليل الظامى بالهواجر (جامع

صغير ۱/۶۷) . ان الرجل ليدرك بالحلم درجة الصائم (كنوزالحقائق ، حاشیة

جامع صغير ۱/۸۴) . در احياء علوم الدين ۱/۸۴ نیز مذکور است : ان الرجل

ليدرك بحسن خلقه درجة الصائم القائم نیز رك : ایضاً ۱۸/۲ ؛ ۵۱/۳

ص ٢٣٢س ٢ حَسَنَ خَلْقِكَ وَلَوْ مَعَ الْكُفَّارِ : در كشف الاسرار (٣٦٩/٢) آمده : «قال النبي (ص) ان الله عزوجل اوحى الى ابراهيم (ع) : انك خليلى حسن خلقك ولومع الكفار . . .» . نيز ياد آور اين حديث است : أحسن خلقك للناس يا معاذ بن جبل (موطأ ٩٠٢/٢) . قال رسول الله (ص) : انك امرؤ قد حسن الله خلقك فحسن خلقك (احياء علوم الدين ٥٠/٣) .

ص ٢٣٢س ١٣ افشوا السلام : روايات مختلف ازان آمده است : أفشوا السلام تسلموا . أفشوا السلام بينكم تحابوا . افشوا السلام فانه الله تعالى رضا . افشوا السلام كي تعلموا . أفشوا السلام وأطعموا الطعام واضربوا الهام تورثوا الجنان . افشوا السلام وأطعموا الطعام وكونوا اخوانا كما امركم الله . افش السلام وابدل الطعام واستحى من الله تعالى كما تستحى رجلا من رهطك ذاهية وليحسن خلقك و اذا أسأت فاحسن فان الحسنات يذهبن السيئات (جامع صغير ٤٠/١) . أفشوا السلام تسلموا . افشوا السلام تسلموا و الاشارة شر . أفشوا السلام كي تعلموا (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ٤٤/١) . نيز رك : مسند احمد ، چاپ احمد محمد شاکر ، ج ٩ ص ٢١٩ . ص ٢٣٢س ١٥ واطعموا الطعام : سيوطى آورده است : أطعموا الطعام وأطيبوا الكلام . أطعموا الطعام وأفشوا السلام تورثوا الجنان . أطعموا طعامكم الاتقياء و أولوا معروفكم المؤمنين (جامع صغير ٣٦/١) . اطعم الطعام و افش السلام (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ٣٩/١) .

ص ٢٣٣س ٩ ان شر الناس من تركه الناس اتقاء فحشه : در جامع صغير (٧٦/١) آمده است : ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من يخاف الناس من شره . ان شر الناس منزلة عند الله يوم القيامة من تركه الناس اتقاء فحشه . ودر كنوز الحقائق (حاشية جامع صغير ٩٧/١) مذکور است : ان شركم الذين يتقون للكثرة شرهم . در صحيح بخارى (٥٥/٤) نيز مذکور است : ان شر الناس عند الله منزلة يوم القيامة من تركه الناس اتقاء شره . نيز رك : احياء علوم الدين ٢٠٧/٢ ؛ مصباح ٣٦٠ .

ص ٢٣٣س ١٨ صل من قطعك واعف عمن ظلمك واعط من حرمك : در جامع صغير (٣٧/٢) مذکور است : صل من قطعك و أحسن الى من اساء اليك وقل الحق

ولو علی نفسک .

ص ۲۳۴ س ۸ ماکان رسول الله صلى الله عليه وسلم شتتاً و لا لعاناً . . . : در مسند احمد (۱۲۶/۳) آمده است: لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم سباباً ولا لعاناً ولا فحاشاً ؛ نیز رك : بخاری ۵۵/۴ . جمله : « ولا يجزى بالحسنة السيئة » در «آخذ مربوط بدین صورت نیست ولی در مسند احمد ۱۷۴/۶ ، ۲۳۶ آمده است: ولا يجزى بالسيئة مثلها ، وظاهراً صورت صحیح آن در متن کتاب نیز باید چنین باشد : ولا يجزى بالسيئة السيئة .

ص ۲۳۴ س ۱۰ لودعيت الى كراع لأجبت . . . : در جامع صغیر (۱۰۷/۲) آمده است : لوأهدى الى كراع لقبلت ولو دعيت عليه لأجبت . نیز : لودعيت الى كراع لأجبت (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱۵۰/۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۵ صد جفا و طعن حمل کردی : ظاهراً حمل کردن در این جا بمعنی تحمل کردن است .

ص ۲۳۴ س ۱۸ سازنده : در این جا بمعنی «سازگار» است و موافق ؛ در قابوس نامه (ص ۱۱۵) آمده است : «از همه بلاکش تر و رنجورتر و سازنده تر بچناک بود .»

ص ۲۳۴ س ۱۸ آمیزنده : اسم فاعل از آمیزیدن ، آمیختن بمعنی آن که آمیزش کند ، خوش معاشرت ، خواهان معاشرت و آمیزگار باشد (فرهنگ فارسی) . اشتینگاس آن را در انگلیسی به کلمه sociable ترجمه کرده است . در ترجمه تاریخ طبری (بلعمی) نسخه خطی مرحوم بهار کلمه «آمیزنده» بکاررفته و آقای لازار نیز آن را به sociable فرانسوی ترجمه کرده اند (Lazard 354). در حدود العالم (ص ۸۱) آمده است : [خلخیان] «مردمانی اند به مردم نزدیک و خوشخو و آمیزنده» . [جگلیان] «مردمانی نیک طبعند و آمیزنده و مهربان و پادشا هم از ایشان است .» (حدود العالم ۸۴) . «سغد ، ناحیتی است . . . با آبهای روان و درختان بسیار و هوایی درست و مردمانی مهمان دار و آمیزنده» (حدود العالم ۱۰۷ ، ۱۴۲) .

ص ۲۳۴ س ۱۸ سرافکننده : ظاهراً در این جا بمعنی شرمناک و با آزر است چنان که در این جمله قابوس نامه نیز مفهوم آن شرم و حیاست : «خدمتی و سرافکنندگی در سپاهی

هنرست (قابوس نامه ۲۴۹) .

ص ۲۳۴ س ۱۹ ایاران را بهر وقت دست گرفتی : دست گرفتن بمعنی مدد کردن و یاری کردن است : «ضعیف دل و رکیک رای را در محاورت زبان گنگ شود و فصاحت و چرب سخنی دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۱۵) . «پس از فوت فرصت و تعذر تدارک ، پشیمانی دست نگیرد» (کلیله و دمنه ۹/۱۹۱) .

ص ۲۳۵ س ۱ جوسعید خدری : «ابوسعید خدری سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری خزرچی . صحابی است و نسبت او به خدره حی از انصار است . او از حفاظ مکثرین و به جنگ احد سیزده ساله بودی را به رسول صلوات الله علیه عرض کردند و رسول برای صغر سن او را از ملازمت جیش منع فرمود و پدر او گفت یا رسول الله وی سطر استخوان است و پیامبر نظر در او افکند و به رد او امر کرد لکن وی به پانزده سالگی در غزای بنی المصطلق در رکاب رسول جهاد کرد و در دیگر مشاهده نیز حضور یافت و به سال ۷۴ در گذشت و مشهورست که گوراو به اسلامبول در محله ایوان سرای به حوالی جامع قمریه است لکن در تواریخ این شهرت به ثبوت نپیوسته است .» (لغت نامه) .

ص ۲۳۵ س ۶ ادم : به کسر اول «خورش ، نان خورش ، نان خورش اعم از آبکی و جز آن ، ترنانه ، قاتق ، ابا ، ج : ادم ، Odom ، آدمه ، آدام» (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۳۵ س ۶ ان آخوانی من اولی العزم من الرسل . . . : عین این حدیث خطاب به عایشه در احیاء علوم الدین (۸۲/۳ ، ۳۵۷) آمده است .

ص ۲۳۶ س ۱ تخلّقوا باخلاق القرآن : در کتاب فیه مافیه مولوی آمده است : تخلّقوا باخلاق الله (فیه مافیه ۱۲۳) نیز در مصباح الهدایه ۳۴۱ . آقای فروزانفر در شرح آن نوشته اند : «در احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۲۱۸ ، مصدر به لفظ (قیل) ذکر شده و دلیل است که جزو احادیث بشمار نمی رود هر چند که در کلمات متأخرین بعنوان حدیث نقل شده است» (فیه مافیه ۳۱۳) به همین سبب آقای فروزانفر آن را در فهرست کلمات بزرگان و امثال آورده اند (فیه مافیه ۳۵۰) .
نیز رك : ص ۳۹۲ کتاب حاضر : تخلّقوا باخلاقى .

ص ۲۳۶ س ۳ لیس التکحل فی العینین کالکحل : مصرعی است «از ابوالطیب متنبی و تمام بیت این است :

لان حلمک حلم لا تکلفه لیس التکحل فی العینین کالکحل
(فروزانفر ، فیه ما فیه ۳۱۴)

ص ۲۳۸ س ۸ تصبیئت : راست و نیکو کردن کار (منتهی الارب ، فرهنگ نفیسی) .

ص ۲۳۹ س ۱۲ رحم الله امرأ عرف قدر نفسه : در ترجمه رساله قشیریه (ص ۲۲۲) نیز آمده است که عمر عبدالعزیز به پسر خود - که انگشتری به هزار درم خریده بود - نوشت : «چون نامه من به تو رسد آن بفروش و هزار شکم گرسنه را سیر کن ، و انگشتری ساز ازدودرم و نگین او آهن چینی و براو نویس : رحم الله امرأ عرف قدر نفسه . خدای رحمت کناد بر آن که اندازه خویش داند .»

ص ۲۳۹ س ۱۶ قناع : را در لغت چنین معنی کرده اند : پرده و پوششی که بر بالای مقنعه پوشند ، پرده دل ، سلاح (فرهنگ نفیسی) و در این جا ظاهراً کنایه از پرده عفاف و شرم و آبروست و در زبان عربی نیز هست : «كشفت القناع عن الشيء کنایه عن التصريح به والمجاهرة» (اقرب الموارد) .

ص ۲۳۹ س ۱۶ المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه : علاوه بر این صورت ، در جامع صغیر (۱۷۲/۲) آمده است : المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و المؤمن من آمنه الناس علی دماءهم و اموالهم . المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و المهاجر من هجر ما نهی الله عنه . مناوی در کنوز الحقائق (حاشیه جامع صغیر ۱۸۲/۲) آورده : المسلم من سلم المسلمون من یدیه و لسانه . نیز یاد آور این خبرست : المؤمن من امن جاره بوائقه (قابوس نامه ۱۲۱) .

ص ۲۳۹ س ۱۸ الحر عبد اذا طمع : در مجمع الامثال (ص ۲۰۳) مذکورست : الحر عبد اذا طمع و العبد حر اذا قنع . در مصباح الهدایه ۳۵۱ مذکور است : «چنان که بنان حمال گفته است : العبد حر ما قنع و الحر عبد ما طمع» و ابوالحسن بنان ابن محمد از عرفا و مشایخ بود و به سال ۳۱۶ ه . در مصر در گذشت (همای ، مصباح الهدایه ۳۵۱ / ۵ ح) .

ص ۲۴۰ س ۲ توقیر : آهستگی نمودن و بردبار شدن (فرهنگ نفیسی) آیا ممکن است «توقیر»

باشد بمعنی بزرگ داشتن بقرینه کلمه «احترام» ؟

ص ۲۴۰ س ۲ لایحققرن احداً عن المسلمین . . : در احیاء علوم الدین (۳/۳۳۸) آمده است:
قال ابوبکر الصديق رضى الله عنه : لا يحقرن أحد أحداً من المسلمين ، فان
صغير المسلمين عند الله كبير . عين روایت متن در كشف الاسرار (۵۵۹/۱)
مذکورست از قول ابوبکر .

ص ۲۴۰ س ۶ جوهر چیره : «ابو هریره ، عبدالرحمن بن صخر ازدی یا الدوسی . از عشیره
سلم بن فهم ، صحابی است و او به سال غزوة خیبر مسلمانى پذیرفت و دران غزوه
حضور یافت ... و او چون گربه زیاد دوست داشتى و روزى رسول اکرم صلوات الله
عليه او را با بچه گربه‌ای در دامن بدید این کنیت بدو داد . و او همیشه
بدین کنیت افتخار می کرد ، و گویند که علت اختلاف در نام او شهرت بسیارى
است که او بدین کنیت داشت بدان گونه که در مدت عمر نام او متروک و
فراموش شد . . . وفات او به مدینه به سال ۵۷ یا ۵۹ به هفتاد و هشت سالگی
بود» (لغت نامه) .

ص ۲۴۰ س ۹ کن قنعا تکن اغنى الناس : رك: ص ۳۲۹ کتاب حاضر: «کن ورعا تکن اعبد
الناس» .

ص ۲۴۰ س ۱۱۳ احب للناس ما تحب لنفسك ممن مسلماً : عين این روایت در کنوز الحقائق
(حاشیه جامع صغیر ۱/۱۱) آمده است . احب للناس ما تحب لنفسك (جامع صغیر
۱/۹) . آقای فروزانفر در مورد بیت زیرین از مولوی صورتی دیگر رانیز نقل
کرده اند :

آنچه نپسندی به خود ای شیخ دین چون پسندی بر برادر ای امین
(مثنوی ۵۸۹/۲۰)

احب لاختيك المسلم ما تحب لنفسك (مستدرک حاکم ۴/۱۶۸) ، نقل از
احادیث مثنوی (۲۰۰) . نیز رك: ص ۳۹۱ کتاب حاضر : لا يستكمل ایمان
احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۶ لا يستكمل ایمان امری حتی یحب للناس ما یحب لنفسه : رك: ص ۳۹۱
کتاب حاضر : لا يستكمل ایمان احدکم . . .

ص ۲۴۰ س ۱۷ و أحسن جوار من جاورك تكن مؤمنا : رك : ص ۳۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۰ س ۲۱ اذيزال جبريل يوصيني بالجوار حتى ظننت انه سيورثه : در مسند احمد (۸۵/۲) آمده است : ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما زال جبريل صلى الله عليه وسلم يوصيني بالجوار حتى ظننت انه سيورثه أو قال خشيت أن يورثه؛ نیز رك : بخارى ۵۳/۴ .

ص ۲۴۱ س ۲۱ اقبل الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب : رك : ص ۳۲۹ كتاب حاضر : كن ورعا تكن اعبدا للناس . . .

ص ۲۴۱ س ۵ الغنى اليأس عما فى ايدي الناس : سيوطى آورده است : الغنى الاياس (ظ . اليأس) مما فى ايدي الناس و من مشى منكم الى طمع من طمع الدنيا فلم يش رويدا . الغنى الاياس مما فى ايدي الناس و اياك و الطمع فانه الفقر الحاضر (جامع صغير ۶۱/۲) . الغنى اليأس مما فى ايدي الناس (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۲۱/۲) .

ص ۲۴۱ س ۱۰ لا ترفع عصاك عن اهلك : مناوى آورده است : لا ترفع السوط عن اهلك و أخفهم فى الله (كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۹۵/۲) .
ص ۲۴۲ س ۲ منساوجه : بطور نوبت قراردادن .

ص ۲۴۲ س ۷ انصر اخاك ظالماً او مظلوماً : سيوطى آورده است : أنصر أخاك ظالماً أو مظلوماً قيل كيف انصره ظالماً قال تحجزه عن الظلم فان ذلك نصره . أنصر أخاك ظالماً أو مظلوماً ان يك ظالماً فاردده عن ظلمه وان يك مظلوماً فانصره (جامع صغير ۹۱/۱) ؛ نیز رك : بخارى ۲۰۲/۴ ؛ صحيح مسلم ۱۹/۸ ؛ احياء علوم الدين ۲۰۸/۲ .

ص ۲۴۲ س ۱۰ واز هر چه ضرر ازان بيستى از رفيشان باز خواهى گشتن در جاقى كند : در باقى كردن در اين جا يعنى صرف نظر كردن ، چشم پوشيدن ، رها كردن .
ص ۲۴۲ س ۱۴ خود را توقيى كند : توقيى يعنى نگاه داشتن و توقيى كردن در اين جا يعنى پرهيز كردن .

ص ۲۴۲ س ۱۹ ادبني ربي فاحسن تأديبي : در كشف المحجوب (ص ۴۳۲) مذکورست :
«قال النبي عم حسن الادب من الايمان و نیز گفت : ادبني ربي فاحسن تأديبي»
نیز رك : جامع صغير ۱۲/۱ و كنوز الحقائق ، حاشية جامع صغير ۱۳/۱ .

ص ۲۴۲ س ۲۰ جابر بن عبد الله الانصاري : از کسانی است که حدیث بسیار از رسول
اکرم (ص) روایت کرده است و به روایت مسلم در نوزده غزوه با رسول شرکت
داشته است . نوشته اند پس از آن که نابینا شد در ۷۸ هـ . در گذشت (و به قولی
در ۷۷ ، ۷۴ یا ۶۳ هـ .) . عمرش را ۹۴ سال نوشته اند (حسن المحاضرة
في احوال المصر والقاهرة ۸۳ - ۸۴) ، نقل از لغت نامه .

ص ۲۴۲ س ۲۲ چون ويرا مطالبت کنند : مطالبت کردن در این جا ظاهراً بمعنی
بازخواست کردن و پرس وجو کردن است و قبلاً نیز مکرر آمده است .

ص ۲۴۳ س ۲ صف النعمال : کشف کن (فرهنگ نفیسی) . در کتاب بدایع الوقایع (۶۲۵/۱)
بجای آن (کشفگاه) بکار رفته است .

ص ۲۴۴ س ۴ نماز خفتن : بمعنی نماز عشا است . در متون قدیمی گاه بمعنی حقیقی آمده است
مانند : «حسن مؤدب گفت يك شب نماز خفتن بگزاردیم شیخ مرا گفت به بادنه
باید شد و آن دیهی است بر دو فرسنگی میهنه» (اسرار التوحید ۱۷۱) . گاهی
نیز منظور از ذکر نماز خفتن ، موقع آن بوده است : «وزیر نماز شام بر نشست
و بیامد و خلوتی خواست و تا نماز خفتن بماند و این حالها با امیر بگفت و باز
گفت» (تاریخ بیهقی ۵۷۸) . در لهجه بخارایی «نماز خوفتن» بدین معنی استعمال
است (لهجه بخارایی ۴۵۲) .

ص ۲۴۴ س ۸ باللطافت ملکی خوشونت صوف می برداری ؟ : برداشتن بمعنی تحمل کردن
است ، رك . ص ۲۶۱ کتاب حاضر : جفارا هم بوقا بردارند .

ص ۲۴۴ س ۹ حملته العرش : حملة جمع حامل است . در تفسیر آیه «ويحمل عرش ربك
فوقهم يومئذ ثمانية» (سوره حاقة ۱۷/۶۹) : و برگیرد عرش خداوند تو زبرایشان
آن روز هشت فریشته) در كشف الاسرار (۲۱۱/۱۰) روایات مختلف راجع به
حملة العرش آمده است .

ص ۲۴۴س ۱۵ کعب : هر بند استخوان و شتالنگ و استخوان بلند پشت پای که بستنگاه شرک باشد (منتهی الارب) آن جانب از هر طرف که بروی زمین قرار گیرد در صورتی که هموار و برابر باشد (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۴س ۱۶ اخیر کیمیا بکم البیض : در جامع صغیر (۸/۲) آمده است : خیر ثیابکم البیاض ألبسوها أحياء کم و کفنوا فیها موتاکم . خیر ثیابکم البیاض فکفنوا فیها موتاکم وألبسوها أحياء کم و خیر أکحالکم الاثمینیت الشعر و یجلو البصر ؛ نیز رک : مسند احمد چاپ احمد محمدشاکر ، ۴۸/۴ ، ۱۵۹ ، ج ۱۶/۵ ، ۱۱۷ ، ۱۴۳ ، ص ۲۴۴س ۱۸ پاره بردوختن : پاره در این جا بمعنی وصله ورقه است .

ص ۲۴۵س ۱ اهیج جامه بمیغنگن : در فعل «بمیغنگن» جمع میان باء تأکید و علامت نهی صورت گرفته که در دیگر کتابها نیز هست : «اگر بازی باوقات باز و بگرو بمباز» (قابوس نامه ۷۷) . ص ۲۴۵س ۳ و چون جامه : رسم خط نسخه اساس به همین صورت است ولی آن را باید «جامه ای» خواند تا معنی مناسب باشد .

ص ۲۴۵س ۴ خرقره کند : خرقره کردن بمعنی پاره کردن ، دریدن و چاک زدن است . نیز خرقره کردن جامه در میان صوفیان متداول بوده است . هجویری می نویسد : «باب الخرق بدان که خرقره کردن جامه اندر میان این طایفه معتادست و اندر مجمعه های بزرگ که مشایخ بزرگ رض حاضر بودند این کرده اند و من از علما دیدم گروهی که بدان منکر بودند و گفتند که روا نباشد جامه درست پاره کردن و آن فساد بود و این مجال است فسادی که مراد ازان صلاح باشد سهل بود . . . و البته اندر سماع در حالت صحت نشاید کرد که آن جز به اسراف نباشد اما اگر مستمع را غلبه دیدار پدید آید چنان که خطاب از وی برخیزد و بی خبر گردد معذور باشد یا چون یکی را چنان افتد اگر جماعتی بر موافقت وی خرقره کنند و آن اندر حال سماع بود بحکم غلبه و آن دو گونه است : یکی آن که جماعت و اصحاب به حکم پیری و مقتدائی جامه وی را خرقره کنند و با اندر حال استغفار از جرمی و دیگر اندر حال سکر از وجدی و مشکل ترین این جمله خرقره سماعی باشد و آن بر دو گونه باشد یکی مجروح و دیگر درست و جامه مجروح را شرط دو چیز بود یا بدوزند و باز دهند این جماعت یا به درویشی دیگر و یا مرتبرک را پاره پاره کنند

وقسمت کنند. . . (کشف المحجوب ۵۴۲ - ۵۴۳). آنچه از کشف المحجوب نقل شد تأیید همان شرح عبادی است و معلوم می‌کند خرّقه‌ای که در سماع از سر و جد بدرند پیش صوفیان عزیز و گرامی است. برای اطلاع بیشتر رك : «خرّقه‌دری» فرهنگ اشعار حافظ ۱/۱۴۲ - ۱۴۹.

ص ۲۴۶ س ۵ کانت طریقتنا هذه خرّقة. فصارت خرّقة. یادآور روایتی است که در تذکرة الاولیاء (۱۰/۲) آمده است از قول جنید : «لیس الاعتبار بالخرّقة انما الاعتبار بالخرّقة» .

ص ۲۴۶ س ۸ واسطی : «ابوبکر محمد بن موسی الواسطی رض از محققان مشایخ بود و اندر حقایق شأنی عظیم داشت و در جتی بلند و به نزدیک جمله مشایخ ستوده و از قدما ای اسحاب جنید بود عبارتی غامض داشت ظاهریان را چشم اندران نیفتادی و اندر هیچ شهر آرام نیافت چون به مرو آمد اهل مرو به حکم لطافت طبع و نیکو سیرتی خود وی را قبول کردند و سخن وی بشنیدند و عمر آنجا بگذاشت» (کشف المحجوب ۱۹۴ - ۱۹۵).

ص ۲۴۶ س ۸ ابن عطا : «ابوالعباس بن عطا ، احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الأدمی . یکی از شیوخ صوفیه و مشاهیر زهاد . گویند او به شبانروزی بیش از دوساعت نخفتی و هر بیست و چهار ساعت يك بار ختم قرآن کردی . و نیز ختمی آغازید بقصد فهم و استنباط که چهارده سال بکشید و هنوز بیش از نیم آن بر جای بود که در گذشت در ذی‌قعدة سال ۳۰۹ ، رجوع به صفة الصفة جلد ۲ صفحه ۲۵۱ چاپ دکن شود» (لغت نامه) .

ص ۲۴۶ س ۸ بصری : حسن بن الحسن البصری (م : ۱۱۰ هـ .) . «ابوعلی الحسن بن ابی الحسن البصری رح و گروهی کنیتش ابوه‌حمد کنند و گروهی ابوسعید ویرا قدری و خطری بزرگ است به نزدیک اهل این علم بل کلی علوم و لطیف الاشارة بودست اندر معاملات» (کشف المحجوب ۱۰۳) .

ص ۲۴۶ س ۸ بلخی : گویا منظور شقیق بلخی (شقیق بن ابراهیم بن علی الازدی البلخی ، ابوعلی) زاهد و صوفی معروف از مشاهیر مشایخ خراسان است که شاید اول کسی بود که در خراسان در تصوف سخن راند و به سال ۱۹۴ هـ . در گذشته است.

(الاعلام ۲/۲۴۹؛ نیز رك : حلیة الاولیاء ۵۸/۸ - ۷۳؛ تذكرة الاولیاء
۱/۱۶۴ - ۱۶۸).

ص ۲۴۷ س ۴ طلب الحلال فریضه بعد الفریضه : علاوه بر این وجه ، در جامع صغیر
(۲/۴۵) آمده است : طلب الحلال واجب علی کل مسلم . طلب الحلال جهاد .
مناوی نیز علاوه بر صورت مذکور در متن، آورده است : طلب الرجل معیشته من
الحلال صدقة . طلب کسب الحلال فریضة بعد الفریضة (کنوز الحقائق ، حاشیه
جامع صغیر ۲/۱۰۹) . مولوی گوید :

گفت رو به جستن رزق حلال فرض باشد از برای امثال

(مثنوی ۴/۴۹۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۱۶۸)

ص ۲۴۷ س ۶ شرآلتناس من اکل وحده و منع رفته : هجویری نوشته است : « پس شرط
آداب اکل آنست که تنها نخورند و ایثار کنند مریکدیگر را لقوله عم : شر
الناس من اکل وحده و ضرب عبده و منع رفته، (کشف المحجوب ۴۵۴) .

ص ۲۴۷ س ۹ المؤمن يأكل في سبعة امعاء واحد . . . : المؤمن يأكل في معي واحد و الكافر
يأكل في سبعة امعاء . بخاری ج ۳ ص ۱۸۹ ، مسلم ج ۶ ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ،
مسند احمد ج ۲ ص ۲۱ ، ۴۳ ، ۷۴ ، ۱۴۵ ، ۳۱۸ ، ۴۱۵ ، ۴۵۲ ، ۴۵۵ ،
حلیة الاولیاء ج ۶ ص ۳۴۷ ج ۱۰ ص ۳۲۴ ، احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۶۰
(نقل از احادیث مثنوی ۱۴۵ در شرح بیت زیرین) :

لاجرم کافر خورد در هفت بطن دین و دل باریک و لاغر زفت بطن

(مثنوی ۲۱/۴۳۰)

نیز بدین صورت آمده است : المؤمن یشرب فی معی واحد و الكافر
یشرب فی سبعة امعاء (مسلم ۶/۱۳۳؛ جامع صغیر ۲/۱۷۰) . المؤمن يأكل في
معی واحد و الكافر يأكل في سبعة امعاء (جامع صغیر ۲/۱۷۰) ؛ نیز رك : موطأ
۲/۹۲۴ ؛ مسند دارمی ۲/۹۹ ؛ الفائق فی غریب الحدیث ۳/۳۴ ؛ مجمع
الزوائد ۵/۸۰ .

ص ۲۴۷ س ۱۱ اذیبوا طعامکم بذكر الله : در جامع صغیر (۱/۳۰) مذکور است : اذیبوا
طعامکم بذكر الله و لاتناموا علیه فتقسو قلوبکم . نیز رك : احیاء علوم

الدين ۹۵/۳ و عوارف المعارف (ملحق احیاء علوم الدین ۱۷۴/۵) .

ص ۲۴۷ س ۱۴ خان بسفره خورد واقتدا بسید عالم علیه السلام کند که وی هرگز نان
برخوان نخورد اجتناب از تشبیه بفراعنه : «خوان» را سفره معنی می‌کنند
(فرهنگ فارسی) ولی در این جا در برابر سفره قرار گرفته است و معلوم می‌شود
با آن تفاوتی دارد شاید غرض آن چیزی باشد که در برهان قاطع آمده است :
«خوان . . . طبق بزرگی را نیز گویند که از چوب ساخته باشند چه طبق
کوچک را خوانچه گویند» بخصوص با توجه به عبارت «اجتناب از تشبه
بفراعنه» .

ص ۲۴۷ س ۱۱۷ الوضوء [ع] قبل الطعام ینفی الفقر و بعده ینفی اللمم : سیوطی آورده
است : الوضوء قبل الطعام حسنة و بعد الطعام حسنتان الوضوء قبل الطعام و بعده
ینفی الفقر وهو من سنن المرسلین (جامع صغیر ۱۸۶/۲) . عین روایت مذکور
در متن در مصباح الهدایه ۲۷۱ آمده است .

ص ۲۴۹ س ۶ علقه : قطعه‌ای خون ، طور دوم از ادوار نطفه که مانند خون غلیظ شده منجمد
گردد ؛ خون بسته (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹ س ۶ مضغه : طور سوم از ادوار نطفه ، نطفه بسته :

سنگ در احزای کان زرد شد آنگاه لعل

نطفه در ارحام خلق، مضغه شد آنگاه جنین

(دیوان خاقانی ۳۳۶ ، نقل از فرهنگ فارسی)

ص ۲۴۹ س ۶ سلاله : نطفه ، بچه ، کودک ، نسل (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۴۹ س ۱۹ سافروا تصحوا و تعتموا : در جامع صغیر (۲۵/۲) علاوه بر این وجه ، آمده
است : سافروا تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا . سافروا تصحوا و اغزوا
تستغنوا . مناوی نیز آورده است : سافروا تصحوا و اعتموا تحلموا . سافروا
تصحوا . سافروا تصحوا و ترزقوا (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۸۲/۲) .
مولوی گوید :

شادمانه سوی صحرا رانندند سافروا کی تغنموا بر خواندند

(مثنوی ۱۴/۲۰۵ ، نقل از احادیث مثنوی ۷۶)

نیز رك : مجمع الزوائد ۵/ ۳۲۴ .

ص ۲۵۰س ۱۴ من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا : در مسند دارمی (۲۸/۲ - ۲۹) آمده است : من لم یمنه عن الحج حاجة ظاهرة او سلطان جائر او مرض حابس فمات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۲/ ۱۱۸ ؛ احیاء علوم الدین ۱/ ۲۳۹ .

ص ۲۵۰س ۱۶ سید علیہ السلام گفته است که بعد از ایمان هیچ کار نیست فاضلتر از جهاد با کفار : رك : صفحه ۳۰۰ کتاب حاضر : از مصطفی علیه السلام پرسیدند که بعد از ایمان چه عمل فاضلتر و بهتر ؟ گفت جهاد فی سبیل الله .

ص ۲۵۱س ۱۲ السفر قطعه من النار : در جامع صغیر (۳۱/۲) مذکور است : السفر قطعه من العذاب یمنع أحدکم طعامه و شرابه و نومه فاذا قضی أحدکم نهمته من وجهه فلیجعل الرجوع الی أهله . مناوی نیز آورده است : السفر قطعه من العذاب (کنوز الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۲/ ۸۹) ؛ نیز رك : صحیح مسلم ۶/ ۵۵ .

ص ۲۵۱س ۱۴ اطلبوا العلم ولو بالصین : اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم ان الملائكة تضع أجنتها لطالب العلم رضا بما یطلب (جامع صغیر ۱/ ۳۷) . اطلبوا العلم ولو بالصین فان طلبه فریضة علی کل مسلم (کنوز - الحقائق ، حاشیه جامع صغیر ۱/ ۳۹) . نیز رك : كشف المحجوب ۱۱ ؛ احیاء علوم الدین ۱/ ۸ - ۹

ص ۲۵۲س ۱۳ ان من کنوز الجنة کتمان المصائب : در حلیة الاولیاء (۱۹۷/۸) آمده است : قال رسول الله صلی الله علیه و سلم : من کنوز البر کتمان المصائب والأمراض والصدقة ؛ نیز رك : اللآلی المصنوعة ۲/ ۳۹۵، ۳۹۶ و احیاء علوم الدین ۱/ ۲۲۶ .

ص ۲۵۳س ۸ در همه احوال تیسامن نگاه دارد : تیسامن : به راست گشتن ، به سمت راست قرار گرفتن ، مقابل «تیسار» و نیز بمعنی سمت راست است (فرهنگ فارسی) .

ص ۲۵۴س ۳ ولایت : رك : ص ۳۰۹ کتاب حاضر : «ولی» .

فہرست ما

آیات قرآن کریم

		الف
افامنوا مکرالله فلا یامن مکرالله الا القوم		اتجعل فیها من یفسد فیها ۲۷
الخاسرون ۶۴		اتقواالله وكونوا مع الصادقین ۱۵۷
افرأیت من اتخذ الهه هو به ۲۲۸		اخلد الى الارض و اتبع هو به فمثله كمثل
افعل ما تؤمر ۱۱۶		الكلبان تحمل علیه یلهث او تتركه یلهث
الا بذكرالله تطمئن القلوب ۱۵۲		ذلك مثل القوم الذین كذبوا بأیاتنا
الاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة		۲۲۸ ، ۹۸
التي كنتم توعدون ۶۶		ادع الى سبیل ربك بالحكمة و الموعظة
الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین		الحسنة و جادلهم بالتي هي احسن ۲۳۳
۱۵۸		ادعونی استجب لكم ۱۲۱ ، ۸۰
الأرب العالمین ۲۰۴		اذا ذكرالله وجلت قلوبهم ۱۵۲
الله الذین الخالص ۲۲۹ ، ۲۱۰ ، ۹۹		اذا وقعت الواقعة ، ليس لوقعتها كاذبة ،
الأمن اتى الله بقلب سليم ۱۶۴		خافضة رافعة ۱۳۵
الحمد لله رب العالمین ۸۸		اذكروا نعمتی التي انعمت علیكم ۷۹
الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكرالله الا		ارنی انظر اليك ۲۰۵ ، ۵۳
بذكرالله تطمئن القلوب ۷۷		اسلم . . . اسلمت لرب العالمین ۱۱۶
الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا ۲۳۵		اصبروا وصابروا ۷۴
(نیز رك : والذین . . .)		اصبروا وصابروا ورابطوا ۷۳
الذین ینفقون فی السراء و الضراء ۲۲۴		

- الذين يؤمنون بالغيب ١٦٦
الذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل
من قبلك وبالآخرة هم يوقنون ١٢٥
الست بربكم ١١٨
القي عصاك ٦٢
الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات
الى النور ٢٤
الم تر الى ربك كيف مد الظل
الم يعلم بان الله يرى ١٤٢ ، ١٤٥
اليس الله بكاف عبده ٣١ ، ٧٤
اليس الله بكاف عبده ويخوفونك بالذين من
دونه ومن يضل الله فماله من هاد ١١١
ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
٢٢٥
انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً ١٧٧ ،
٢١١
انا خير منه خلقتنى من نار و خلقتة من طين
٢٢٨
ان اشكر لى ولوالديك ٨٨
ان اكرمكم عند الله اتقيكم ٣٢
انا كفيناك المستهزين ٧٤
ان الانسان لربه لكنود ٥٤
ان الانسان لفى خسر ٥٥
ان الانسان لكفور ٥٥
ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان
تذكروا فاذا هم مبصرون ٦ ، ١٦٣
- ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ١٣١
ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا ١٠٣
ان الصفا والمروة من شعائر الله ٢٥
ان الله اصطفى آدم ٢٨
ان الله لا يضيع اجر المحسنين ١٠٧
ان الله لغنى عن العالمين ٣١
ان الله لمع المحسنين ٥٧
ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون
٣٥ ، ٩٨
ان الله مع الصابرين ٧٢
ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين ٥١
ان المتقين فى جنات و عيون ٩٧
ان المتقين فى جنات و نهر ٩٧
ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار ٢٥
ان النفس لامارة بالسوء ١٠٣
انا ما كنا له فى الارض ١٧٧
انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب ٧٣
ان اول بيت وضع للناس للذى ببكة مباركاً
وهدى للعالمين ٢٨
ان رحمة الله قريب من المحسنين ٧٠ ، ١٥٧
ان فى ذلك لذكرى لاولى الالباب ١٦٧
ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب او تقى
السمع وهو شهيد ١٨٩
ان كل من فى السموات و الارض الا آتى
الرحمن عبداً ٢١٥

اولم یکف بربك انه على كل شيء شهيد
۱۷۶

ب

بسم الله الرحمن الرحيم ۵

ت

تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم

خوفاً وطمعا ۳۳

تذكروا فاذا هم مبصرون ۱۶۵

تزدودوا فان خير الزاد التقوى ۹۶

تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ۱۳

تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض ۱۵

تمت كلمة ربك صدقا وعدلا ۲۱۷

ح

حسن اولئك رفيقا ۶۱

خ

خالصة لك من دون المؤمنين ۱۸

ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم

غشاوة ۱۶۷

خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین

۲۳۳

خر موسى صعقا ۲۰۵

ذ

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ۱۸۲

ذلك هو الخسران المبین ۳۸

ر

رب ارحمهما كما ربياني صغيرا ۸۸

ربنا اننا سمعنا مناديا ينادى للإيمان ان

آمنوا بربكم فآمننا ربنا ۸۲

ان للمتقين مغازا حدائق واعنابا ۹۷

انما الحياة الدنيا لعب ولهو ۶۰

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت

قلوبهم ۳۳ ، ۷۷

انما اموالكم واولادكم فتنة ۱۲۹

انما نملى لهم ليزدادوا اثما ۳۲

انما يتذكر اولوا الالباب ۸۰

انما يخشى الله من عباده العلماء ۶۵

انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب

۷۱

انه علم بذات الصدور ۳۲ ، ۱۴۷ ، ۱۸۴

انهم فتية آمنوا بربهم ۳۳ ، ۲۲۴

انهم فتية آمنوا بربهم وزدناهم هدى و

ربطنا على قلوبهم ۳۳

انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا ۱۹۶

انه هو التواب الرحيم ۵۴

انه يعلم السر و اخفى ۱۴۴ ، ۱۹۱

(نيز رك : فانه . . .)

انى ارى فى المنام انى اذبحك ۱۱۶

انى اعلم ما لاتعلمون ۲۷

او فوا بعهدى اوف بعهدكم ۱۴۹

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم

المفلحون ۳۲

اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند

ربهم ومغفرة و رزق كريم ۳۰

اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ۷۲

اولم يتفكروا ۱۶۰

- غافر الذنب و قابل التوب شديد العقاب ٥٣، ٦٧
 ف
 ٨٢ فاتبعوني يحببكم الله
 ٩٧، ١٣ فاتقوا الله و اطيعوا
 ١٥٥ فاخذتهم الساعة
 ٦٢ فاخلع نعليك
 فاذا عزمتم فتوكل على الله ان الله يحب
 ١١٤ المتوكلين
 ٧٩ فاذكروني اذكركم
 ١٤٢ فارتبب انهم مرتقبون
 ١٣٣، ١٣٢ فاستقم كما امرت
 ٢٥٠، ١٦٤ فاعتبروا يا اولي الابصار
 ٧٦-٧٥ فان مع العسر يسرا
 ٣٢ فانه يعلم السر و اخفى
 فاولئك يدخلون الجنة و لا يظلمون شيئا ٤٨
 فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه
 ١٥٠، ١٠٤
 فمطردهم فتكون من الظالمين ٣٤
 فسوف يا ترى الله يقوم بحبهم و يحبونهم ١٧٠، ١٧٢
 فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون
 ٧٥
 ١٠٩ ففروا الى الله
 فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا ٨٠
 فقولا له قولا لينا ٢٣٣
 فكان قاب قوسين او ادنى ١٢٣
 فكيف اذا جئنا من كل امة بشييد و جئنا بك
 ١٧٧ على هواء شهيدا
 فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين جزاء
 ٣٧ بما كانوا يعملون
 فلا تغر نكم الحيوة الدنيا و لا يغر نكم بالله الغرور
 ١٨١
 فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر

- ربنا ظلمنا ٢٧
 ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من
 لدنك رحمة انك انت الوهاب ٣٢، ٣٣
 رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و
 اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوما
 تتقلب فيه القلوب و الابصار ٣٣، ٦٥
 رضى الله عنهم و رضوا عنه ٣٣، ٩٠
 ز
 زين للناس حب الشهوات من النساء و البنين
 و القناطير المتقطرة من الذهب و الفضة
 و الخيل المسومة و الانعام و الحرف ذلك
 ٢٢١ متاع الحيوة الدنيا

س

- سبحانك تبت اليك ٥٤
 سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير ٨٢
 سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا و لا
 تجد لسنتنا تحويلا ١٥
 سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم ١٠٣، ١٦٧

ش

- شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا ١٤

ص

- صلوا عليه و سلموا تسليما ٨٨

ع

- عدو الكم ١٢٩
 عسى الله ان يتوب عليهم ٥٢
 على بصيرة أنا و من اتبعنى ٦
 عند مليك مقتدر ٩٧

غ

لنرونها عين اليقين ثم لنسألن يومئذعن
النعيم ۱۲۳
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ۲۰۷
كلوا و اشربوا ولا تسرفوا ۲۴۷، ۲۰۲

ل

لا احب الآفلين ۱۲۳
لا تدرکه الابصار ۱۷۵
لا تمدن عينيك الى ما متعنا به ازواجنا ۳۵
لا نفرق بين احد من رسله ۱۴
لا يحزنهم الفزع الاكبر ۹۴
لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولي
الضرر والمجاهدون في سبيل الله ۲۴۹

لا يسمعون فيها لغوا الاسلاما ولهم رزقهم فيها
بكرة وعشيا ۱۵۴، ۱۱۸
لئن شكرتم لازيدنكم ۸۷
لقد خلقنا الانسان في كبد ۵۴
لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة ۲۳۳
لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجا ۱۶
لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم
۲۳۹، ۶۱
لله الواحد القهار ۲۰۷

لم تكونوا بالغيه الأبق الانفس ۲۵۱
لمن الملك ۲۰۷
لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون ۲۲۴
لن ينال الله اجورها ولا دماؤها ولكن يناله
التقوى منكم ۹۶
ليجزى الله الصادقين بصدقهم ۲۳۰
ليسأل الصادقين عن صدقهم ۱۱۹

م

ما خلقكم و لا بعثكم الا كنفس واحدة ۸۱

بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت
ويسلموا تسليما ۱۱۸
فلما اسلما وتله للجبين ۱۱۶
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك ۲۰۵
فلنحيينه حياة طيبة ۸۰
فليضحكوا قليلا وليبكيوا كثيرا ۲۴۱
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل
مثقال ذرة شرا يره ۹۳
فهو على نور من ربه ۱۶۷
في مقعد صدق ۹۷
فيه رجال يحبون ان يتطهروا و الله يحب
المطهرين ۴۱

ق

قالوا بلى ۱۱۹
قد علم كل اناس مشربهم ۲۰۲
قل الروح من امر ربي ۱۸۸
قل انظروا ماذا في السموات والارض ۱۰۳،
۱۶۷
قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الهكم اله
واحد ۱۵
قل حسبي الله عليه يتوكل المتوكلون ۱۱۰،
۱۱۱
قل كل من عند الله ۱۷۳
قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا
فروجهم ۱۰۴، ۱۰۲
قول معروف و مغفرة خير من صدقة يتبها اذى
۸۵

ك

كسراب بقيعه يحسبه الظامآن ماء ۶
كلالو تعلمون علم اليقين، لنرون الجحيم ثم

١١٤ من يتوكل على الله فهو حسبه

ن

٢٤ نار الله الموقدة

نبيء عبادى انى انا النفور الرحيم وان عذابى

٦٧ هو العذاب الأليم

و

و آخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين ٨٨

وابشروا بالجنة التى كنتم توعدون ١٢٢

واتقون يا اولى الالباب ٩٦

واذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام

عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة ٣٤

واذا سألك عبادى عنى فانى قريب ١٦٦

واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم

تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق

١٥٢، ١٥٠

واسمع عليكم نعمه ظاهرة واطنة ٨٧

واسجد واقرب ٢٠٣

واشكروا لى ولا تكفرون ٨٦

واصبر لحكم ربك فانك باعيننا ٧٤

واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة

والعشى يريدون وجهه ١٥٧

واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه ٢٠٠

والآخرة خير لمن اتقى ٤٨

والآخرة خير وابقى ٤٨

والذاكرين الله كثير والذاكرات ٧٩

والذين آمنوا اشد حبا لله ١٧٢، ٣٣

والذين اتوا العلم درجات ٢٠

والذى جاء بالصدق وصدق به ١١٩

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا ٧

١٦٧، ٥٥

والقيت عليك محبة منى ١٧١

والله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد

موتها ١٢٨

والله لا يستحيى من الحق ١٤٥

٢١٧، ٣٥ مازاغ البصر و ما طغى

ما عليك من حسابهم من شىء وما من حسابك

٣٤ عليهم من شىء

١٦٧ ما قدر والله حق قدره

٢٠٥ ما كان محمد اباحد من رجالكم

٢٣٤

٢١٧ ما كذب الفؤاد ما رأى

٧٠ ما يبذل القول لى وما انا بظلام للمبيد

٨٩

١٧٨ ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد

ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما

٨٧ يمسك فلا مرسل له من بعده

٢٩، ١٤ ملة ابيكم ابرهيم هو سميكم المسلمين من قبل

٢٩، ١٤

من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه

فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما

بدلوا تبديلا ١١٨، ٣٣

من خشى الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب

ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود ١٩٧، ٦٥

من عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن

فلنحيينه حيوه طيبة ٢٠٧، ١٢٧

من كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا

٦٩

من كان يريد العزة فلله العزة جميعا اليه

يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ٤٨

من كان يريد حرث الآخرة نزد له فى حرثه

ومن كان يريد حرث الدنيا نؤثته منها وما له

فى الآخرة من نصيب ٤٥

منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة

٤٧

- ۲۰۱ وسقیمهم ربهم شرا باطهورا
 ۲۱۱ وشاهد ومشهود
 ۲۷ وعصى آدم ربه فغوى
 ۱۱۲ وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين
 ۱۱۱ وعلى الله فليتوكل المؤمنون
 ۱۱۶ وقد بناه بذبح عظيم
 ۱۲۱ وفي الارض آيات للموقنين
 ۱۶۷ وفي انفسكم افلا تبصرون
 ۲۱۲ وقل جاء الحق وزهق الباطل
 ۱۰۴ وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن
 ۱۰۴ وقولوا قولا سديدا
 ۵۴ وكان الانسان عجولا
 ۲۳۴ وكان امر الله قدرا مقدورا
 وكاين من نبي قاتل معه ربيون كثير فما
 وهنوا لما اصابهم في سبيل الله وماضعفوا وما
 استكانوا والله يحب الصابرين
 ۷۲ وكذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت
 تدري ما الكتاب ولا الايمان
 ۱۵ وكلائقص عليك من انباء الرسل
 ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين
 ۲۰ ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشى
 يريدون وجهه
 ۳۴ ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا
 ۳۵، ۲۹ ولا يغتبك بعضكم بعضا ايحب احدكم ان يأكل
 لحم اخيه ميتا فكرهتموه
 ۲۲۵ ولباس التقوى ذلك خير
 ۹۶ ولقد كررنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر
 ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثيره
 من خلقنا تفضيلا
 ۸۱ ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر
 ۷۹ والله على الناس حج البيت من استطاع اليه
 ۶۱ والله يحب المحسنين
 ۱۴۹ والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
 ۱۳ والهكم اله واحد
 وان احد من المشركين استجارك فاجره
 حتى يسمع كلام الله
 ۲۳۴ وان الظن لا يغني من الحق شيئا
 ۲۲۵ وان الفضل بيد الله
 ۱۸۲ وان تصبروا خير لكم
 ۷۴ وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 ۸۶ وان عليكم لحافظين كراما كاتبين يعلمون
 ما تفعلون
 ۱۴۳ وانك لتعلم ما تريد
 ۱۰۰ وانك لعلى خلق عظيم
 ۲۱۸، ۱۵ واوفوا بالعهدان المهدكان مسؤلا
 ۱۴۷ وترهبهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون
 ۱۶۵ وتزودوا فان خير الزاد التقوى
 ۳۲ وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لكلماته
 ۸۹ وتوبوا الى الله جميعا ايه المؤمنون
 ۵۳، ۵۰ وتوكل على الحى الذى لا يموت
 ۱۱۰ وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر
 ولربك فاصبر
 ۲۴۳، ۱۲۵ وجاهدوا فى الله حق جهاده
 ۲۳۵، ۵۶ وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
 عند الله اتقيكم
 ۹۵، ۸۱ وحملناهم فى البر والبحر
 ۱۰۳ وحيل بينهم وبين ما يشتهون كما فعل باسماعيل
 من قبل انهم كانوا فى شك مريب
 ۱۰۶، ۴۷ وخافون ان كنتم مؤمنين
 ۶۳ ورحمتى وسعت كل شىء
 ۶۸ وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
 السموات والارض اعدت للمتقين
 ۲۵۲

واضل سييلا ١٦٥٠٦
 وعن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث
 لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله
 بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا ١١٢
 ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ٢٢٧
 ونفخت فيه من روحي ١٨٨
 وهم في الغرقات آمنون ٧٦
 وهم فيما اشتهت انفسهم خالدون ١٠٦
 وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم
 فوق بعض درجات ليلبواكم فيما آتاكم ٨١
 وهو النفور الودود ١٨٤
 ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ٣٣
 ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا
 ما خلقت هذا باطلا سبحانه ١٦١
 ويعذب المنافقين ١١٩
 ويعذب المنافقين والمنافقات والمشركين
 والمشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم
 دائرة السوء ١٨٣
 ويلقون فيها تحية وسلاما ٧٢

هـ

هدى للمتقين ١٦٦
 هل جزاء الاحسان الا الاحسان ٣٦
 هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ٧
 هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين
 ليزدادوا ايمانا نعم ايمانهم ١٧٤، ١٥٥

س

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
 مرضية ٩٢
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ٩٥
 يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا

سييلا ٢٥٠، ٢٩
 ولما را المؤمنون الاحزاب الواهد اما وعدنا
 الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما
 زادهم الا ايمانا وتسليما ١١٤
 ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص
 من الاموال والانس والثمرات و بشر
 الصابرين ٧٣
 ولوان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر
 يمدده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله
 ١٧٠
 وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهىكم عنه
 فانتهوا ٢٣٩
 وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء
 ١٨٨، ٥٥
 وما امر والاي لمعبود الله مخلصين له الدين ٩٨
 وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ١٦
 وما صبرك الا بالله ولا تجزن عليهم ولا تك
 في ضيق مما يمكرون ٧٤
 وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل ١٥
 وما يستوى الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا
 النور ولا الظل ولا الحرور ٧
 وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ١٥
 ومما رزقناهم ينفقون ٣٣
 ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن ٤٨
 ومن اصدق من الله حديثا ١٢١
 ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه
 خير اطمان به وان اصابته فتنة انقلب على
 وجهه خسر الدنيا والآخرة ١٨٢
 ومن اوفى بعهده من الله ١٤٩، ١١٤
 ومن شكر فانما يشكر لنفسه ٨٧
 ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى

یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا ٦٨	٩٥، ٢٠	سديداً
يا ليت بينى وبينك بعدا المشركين فبئس القرين ١٥٧	٤٠	يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين
يا نار كونى بردا وسلاما على ابراهيم ١١٦	٧٦	يا ايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا و سبحوه بكرة واصيلا
يؤمنون بالغيب ٣٢	٥٣	يا ايها الذين آمنوا اتوبوا الى الله نوبة نصوحا
يحكم ما يريد ٢٢٦، ٤٦	٢٤٧	يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم
يخافون يوما تتقلب فيه القلوب والابصار ٣٣	٢٤٧	يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شىء عظيم يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت و تضع كل ذات حمل حملها ، وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد
يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ٣٣	٩٦، ٦٧	يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم هل من خالق غير الله يرزقكم من السماء والارض لا اله الا هو فاني توفىكون
يصلح لكم اعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ٢٢	٧٩	
يفعل الله ما يشاء ٢٢٦، ٤٥		
يقبض ويبسط واليه ترجعون ١٩٠		
يمحوا الله ما يشاء ويثبت ٢٠٤		
يوم تبلى السرائر فماله من قوة ولا ناصر ٦٤		
يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم ١١٦		
يؤم نداء كل اناس بائعهم ٩٩		

فهرست

احاديث

۱۳۳	استقيموا ولن تحصوا
۲۳۴	اسرقت قل لا
۳۷	اصحاب الزهد والفقير
۴۰	اصحابي كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم
۲۵۱	اطلبوا العلم ولو بالصين
	اعبدالله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك
۱۷۵، ۱۴۳	اعبدالله وعد نفسك في الموتى اولادك على اصل الدين اقم الصلوة المفروضة و ادالزكوة المكتوبة اولادك على ذروة الامر وعموده الصوم جنة والصدقة تكفر الخطيئة وقيام الليل في جوف الليل ۱۰۵ اعددت لمبادئ الصالحين ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ۳۷ اعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك ۱۵۵، ۱۸۸ اعطيهم من فضلي و علمي و حلمي فيرضون مني باليسير من الرزق وارضى منهم باليسير من العمل ۹۱ اعلاها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها امامة الاذی عن الطريق ۲۴ اعلمكم بالله اخشيكم من الله ۶۵ اعمل لوجه واحد يكفك الوجوه كلها ۱۷۳ اعوذ بعفوك من عقابك ، و اعوذ بربك من سخطك و اعوذ بك منك ۱۹۸ افشوا السلام ۲۳۲ افضل الايمان ان تعلم ان الله معك حيثما كنت ۱۴۳

الف

۸۵	ابخل الناس من بخل بالسلام
۱۵۴	ابكوا فان لم تبكوا فتبكوا
۵۲	اتبع السيئة الحسنه تمحها
۱۰۵	اتق الله فينا فانما نحن بك
۳۰	اجسادهم في الارض وقلوبهم في السماء
۸۴	احب الخلق الى الله انعموا لعياله
۲۴۰	احب للناس ما تحب لنفسك تكن مسلما
۱۰۰	اخلف قليلاً يكفك القليل من العمل
۹۴	اداء الفرائض بالسنة
۲۵۲، ۲۴۲	ادبني ربي فاحسن تأديبي
	اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه ۱۲۸، ۱۶۶
۱۶۵	اذا اراد الله بعبد خيراً فتح عينى قلبه
	اذا اصبحت آمناً في سربك معافى في بدنك و عندك قوت يومك فعلى الدنيا العفا والدمار ۲۲۱
۲۲۱	اذا غضبت فقم وتوضا
۲۴۷	اذبوا طعامكم بذكر الله
۹۰	اراض في الفقر هذا عنى ام ساخط ارفع ثوبي . قال: احسنت يا عائشة لاتضعي ثوباً حتى ترقميه فانه لاجديد لمن لا خلق له ۲۴۴
۲۱۷	ارنا الاشياء كما هي
۱۴۵	استحيوا من الله حق الحيا
۱۹۰، ۱۱۰	استفت قلبك ودع ما افتاك المفتون

- ٢٥١ السفر قطعة من النار
 ٨٦ الشاكر يستحق المزيدي
 ١٣٩ الشوق مطية المؤمن
 ٤٠ الشيخ في قومه كالنبي في امته
 ٧٥ الصبر عند الصدمة الاولى
 ٧٣ الصبر مفتاح الفرج
 ٧٦ الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد
 ١٢١ الصبر نصف الايمان واليقين الايمان كله
 ١٩٤ الصوفي ابن وقته
 العاقل صديق والاحمق عدوى فلا تقطعوا عن
 العاقل ولا تصحبوا مع الاحمق ١٥٩
 العجز عن درك الادراك ادراك ١٦٨
 العشق اوله وسواس وآخره افلاس ٢١١
 الغنى اليأس عما في ايدي الناس ٢٤١
 الغيبة اشد من الزنا ٢٢٦
 الفاجر الراجي اقرب الى من العابد القاظ
 والمقنط ٦٩
 القدر خير و شره من الله ٧١
 القناعة كنز لا يفند ٢٢٤ نيز رك : ١٢٧
 الك امرأة تاوى اليها؟ قال : نعم . قال :
 الك بيت تسكنه؟ قال : نعم . فقال لست
 من الفقراء ١٣١
 الكبرياء ردائي والعظمة ازارى ٦٤
 الكلام لموسى والرؤية لمحمد عليهما السلام
 ٢٠٥
 اللهم ارنا الاشياء كما هي ١٦٥
 اللهم اعط منفقاً خلفاً واعط ممسكاً تلفاً ٢٢٣
 اللهم انى اسلمت نفسى اليك وقوضت امرى
 اليك ١١٥
 المؤمن الذى يخالط الناس ويصبر على اذاهم
 خير من ان يعتزل ١٠٨
 المؤمن لدى الحق اسير قيده الله بالقرآن عن
- ٢٠٦ افلا اكون عبدا شكورا
 اقتدوا بالذين من بعدى ابي بكر و عمر
 وعثمان وعلى رضى الله عنهم ٤٠
 اقل ما فى هذا الامر بذل الروح ان قدرت فتمتال
 و الا فلا تشتغل بالقليل والقال ٤٩
 الا ان الصدق امانة والكذب خيانة ١٢٠
 الاسلام درجة والايمان فوقه درجة والتقوى
 فوق الايمان درجة واليقين فوق التقوى
 درجة ٩١، ٢١
 الاطال شوق الابرار الى لقاءى و انا الى
 لقاءهم لاشد شوقا ١٤١
 الايمان بضع وسبعون بابا ٢٠
 الحر عبد اذا طمع ٢٣٩
 الحر يكفيه الاشارة ٢١٧، ١٩٩
 الحلال بين والحرام بين وبينهما امور
 متشابها ٩٢
 الحلال بين والحرام بين وبينهما امور
 مشتبها ١٩
 الحمد لله الذى جعل فى امتى من امرئ
 بمجالستهم ومصاحبتهم ١٥٨
 الحياء شعبة من الايمان ١٤٤
 الحياء والايمان فى قرن واحد فاذا سلب
 احدهما انسلب الآخر ١٤٥
 الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر ٧١
 الدنيا قطرة فاعبروها ولا تعمروها ٦٢
 الدنيا مزرعة الآخرة وكما تزرع تحصد ٩٨
 الراضون بقضاء الله وقدره ٩١
 الرضا بالقضا باب الله الاعظم ٨٩
 الراهدون فى الدنيا والراغبون فى الآخرة
 الراضون بقضاء الله ٣٥

ان الجنة تشناق الى المؤمن كما يشناق
 المؤمن الى الجنة ١٤١
 ان الحسد لياً كل الحسنات ٢٢٦
 ان الرجل بحسن خلقه ليدرك درجة الصائم
 القائم ٢٣٢
 ان الرزق ليطلب العبد كما يطلبه اجله
 ١١٣
 ان السماء قد اطت وحق لها ان تتط ما منها
 مولج ارتج اصابع الا وفيها ملك ساجد
 من خشية الله ٦٤
 ان الله تعالى في عون العبد مادام العبد في
 عون اخيه المسلم ٨٤
 ان الله تعالى قدر المقادير قبل ان خلق
 السموات والارض باربعة آلاف سنة ٧٠
 ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم وانما ينظر
 الى قلوبكم ١٩٦، ١٠٠
 ان الله تعالى لم يقسم بين عباده شيئاً اقل
 من اليقين ١٢٢
 ان الله تعالى يأتي كل يوم برزقه ١١٣
 ان الله طيب لا يقبل الا الطيب ١٠٠، ٤١
 ان الله لم ينظر الى الدنيا منذ خلقها بغضاً
 لها ٦٠
 ان الله يحب الرجل الغيور ٢٢١
 ان الله يحب الشاب الذي ليس فيه صبوة ٨٣
 ان الله يحب الملحمين في الدعاء ٨٠
 ان الله يحب ان يرى اثر نعمته على
 عبده ٢٢٤
 ان الله يحب معالي الامور ويبغض سفاسفها ٤٨
 ان الله يحب من طلب معالي الامور ١٨١
 ان المؤمن ليعلم يقيناً ان ما اصابه لم يكن
 ليخطئه و ان ما اخطأه لم يكن ليصيبه

كثير من شهوته فالتقوى زاده والقرآن
 دليله والخوف محجته والشرع عطيته ١٠٢
 المؤمن مرآة المؤمن ٢٣٠
 المؤمنون عند شروطهم ١٩٩
 المؤمنون كالبنيان يشد بعضه بعضاً ١٥٩، ٨٤
 المؤمن يأكل في معاء واحد والكافر يأكل
 في سبعة امعاء ٢٤٧
 المشبع بما لا يملك كلابس ثوبي زور ٢٤
 ٢٤٥، ١٨٤
 المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده ٢٣٩
 الندم توبة ٥٤
 الهى اى عبادك اعز عليك فقال تعالى الورعون
 الذين يجتنبون عن الشبهات ٩٤
 الهى مسكين جالس مسكيناً ٣٥
 الوحدة خير من جليس السوء ١٥٩
 الموضوع قبل الطعام ينفي الفقر وبعده ينفي
 اللمم ٢٤٧
 الوقت سيف قاطع ١٩٤
 انا استحيى ممن يستحيى عنه الملائكة ١٤٧
 انا افصح العرب والعجم ٨٣
 انا انا كانه انكره ٢٤٢
 انا جليس من ذكرنى ٧٧، ٣٧
 ان احدنا يذنب ؟ قال : يكتب عليه . قال :
 يا رسول الله ثم يستغفر منه قال : يغفر له . . . ٥١
 ان اخوانى من اولى العزم من الرسل قد
 صبروا على ما هو اشد من هذه كلها .
 فمضوا على حالهم وقدموا على ربهم فاكرم
 مالهم واجزل ثوابهم ٢٣٥
 انا عند ظن عبدي بسى فليظن العبد بى
 ما يشاء ٦٩
 انا عن ربي راض ٩٠

لاتجتمعوا مالا تأكلون و اتقوا الله الذى
 اليه ترجعون ١١٧
 ان لربكم فى ايام دهركم نفحات الا
 فتعرضوا للنفحات رحمة الله ١٢٧
 ان لكل شىء معدنا وان معدن النقى قلوب
 العارفين ٩٦
 ان الله بابا من قبل المشرق يقال له باب
 التوبة لا يعلق على العباد حتى تطلع الشمس
 عن مغربها ٥١
 ان الله عباداً ما هم بانبيا ولا شهداء يغبطهم
 الانبياء و الشهداء فى درجاتهم يوم
 القيمة ٣٥
 ان لنفسك عليك حقاً ٥٩
 ان من العلم كهيئة المكنون لا يعرفها الا
 العلماء بالله ٣٠
 ان من كنوز الجنة كتمان المصائب ٢٥٢
 انه الجامع السانع ١٧٥
 انه الجبار المتكبر ٦٧
 انه الجبار المنتقم ٩٥
 انه الجواد اللطيف ١٠٢
 انه الرؤف المنان الرحيم الرحمن ٢٥٦
 انه الرحيم الكريم بالمشفقين ١٤٢
 انه الرقيب المجيب ١٤٤
 انه السميع الحميد ١٧٧
 انه الشكور الحميد ٨٨
 انه الصبور الغفور ٧٦
 انه القادر على ما يشاء ٨٥، ٥٠
 انه الكريم اللطيف ١٧٩
 انه الكريم المنان الرحيم الرحمن ٩٢
 انه اللطيف بالعباد ١٥٠
 انه المؤيد والمعين ٨٣

فهذا المؤمن بربه ١٢٥
 ان اليقين ان لا ترضى احدا على سخط الله
 ولا تحمدن احدا على ما آتاك الله ولا
 تذمن احدا على ما بيد الله فان الرزق
 لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كره
 كاره و ان الله تعالى بحكمته و فضله
 جعل الروح و الفرح فى اليقين و الرضا
 و جعل الحزن و الهم فى الشك و السخط
 ١٢٤
 انا و اتقياء امتى برآء من التكلف ١٠٩ ،
 ٢٣٢
 ان شر الناس من تركه الناس اتقاء فحشه ٢٣٣
 انصر اخاك ظالماً او مظلوماً ٢٤٢
 انطلقوا به الى النار ٩٩
 انظر فى دنياك الى من هو دونك و اكتف به
 و انظر فى دينك الى من هو فوقك
 و اقتدبه ٤١
 انفق ماله على قبل الفتح ٩٠
 انفق يا بلال و لا تخش من ذى العرش
 اقلالا ٢٢٣
 انفق ينفق عليك ٢٢٣
 ان فى جسد الانسان لمضنة اذا صلحت صلح
 بها سائر الجسد و اذا فسدت فسدت
 بها سائر الجسد الا وهى القلب ١٩٠
 انك ان استقمت استقمنا و ان اعوججت
 اعوججنا ١٠٥
 ان كان صادقاً فقد شهر نفسه و ان كان كاذباً
 محقه الله تعالى ١٥٦
 ان كنت الممت بذنب فاستغفرى الله و توبى
 اليه ٧٥
 ان كنتم صادقين فلا تبئوا مالا تسكنون و

١٤٦ ابا بكر ثم عمر ثم انت يا على
 اول من يدعى الى الجنة الحمادون لله الذين
 ٨٨ يحمدونه فى السراء والضراء
 ١٨٣ اوليائى فى قبائى لا يعرفهم غيرى
 اهل شغل انفسهم فى الدنيا هم اهل شغل انفسهم
 فى الآخرة و اهل شغل الله فى الدنيا هم
 اهل شغل الله فى الآخرة والعرف ينقطع
 فيما بين الناس و لا ينقطع فيما بين الله
 ومن شغل مشغولا بالله عن الله ادر كه المقت
 فى الوقت ٣٨
 اياكم و محقرات الذنوب فان لها من الله
 طالبا ٥٢
 اياك والتنعم فان عباد الله ليسوا بمتنعمين ٢٣
 اين احبائى ٣٧

ب

بجلوا المشايخ فان تبجيل المشايخ من
 اجلال الله ٨٢
 بعثت لاتمم مكارم الاخلاق ٢٣١، ٢٩
 بعثت لصالح دنياكم و نجات عقباكم ١٦
 بقدر ما تتعنى تنال ما تتمنى ٣٧
 بم سدت؟ قال: خدمت فسدت ٨٥
 بمنه و كرمه ٧١
 بهم يمطرون و بهم يرزقون ٣٠
 به نستعين و عليه نتوكل ٥

ت

التائب من الذنب كمن لا ذنب له ٥٢
 تخلقوا باخلاق القرآن ٢٣٦
 تخلقوا باخلاقى ٢٢٢
 تصدقى بها ١٣٠

انه المطهر لعباده ١٣١
 انه المنان الذى يعطى الايقان و الايمان
 بالاحسان ١٢٥
 انه المنعم المعين ٦٣
 انه الموفق والمعين ١١٠، ٥٩
 انه المهيمن المنور ١٧٠
 انه الميسر والمعين ١٦٣
 انه الودود المجيب ١٧٣
 انه الوكيل الكفيل ١١٤
 انه الهادى المهيمن الذى لاله الا هو والغفور
 الرحيم ١٣٥
 انه الهادى لمن يشاء ١٥٩
 ان هؤلاء مجانين ٣٧
 ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق و لا
 تبغض الى نفسك عبادة الله فان المنبت لا
 ارضا قطع ولا ظهرا ابقى ١٣٤
 انه ليغان على قلبى و انى لاستغفر الله فى
 كل يوم سبعين مرة ١٨٢، ٨٠
 انه هو البصير والنصير ١٦٦
 انه هو الرؤف الرحيم البر الكريم ١١٨
 انه هو السميع المجيب ١٥٤
 انه هو القريب الموجود المجيب ١٥٧
 انه هو المجيب المذكور الغفور ٨٠
 ان يسير الرياء شرك ٢٢٨
 اوصنى بشيء يقربنى الى الجنة و يبعدنى
 من النار ٢٢٢
 اوصنى يا رسول الله ١٠٠
 اذلا اذ لك على ما عواملك من هذه كلها ١٠٥
 اولئك مصابيح الدجى و يابيع الحكمة ٣٦
 اول من يحاسبه الله تعالى يوم القيامة انائم

- ١٢٨ خففوا اثقالكم فان العقبة كؤود
٢٦ خمرة طينة آدم بيده اربعين صباحا
١٣٣ خير الاعمال ادومها وان قل
٢٤٤ خير ثيابكم البيض

د

- ١٢٩ درهمان لا كيتان

ذ

- ذاق طعم الايمان من رضى بالله رباً وبالاسلام
دينوا بمحمد رسولا ٢٠١٠٨٨

ر

- رب اشعث اغبرذى طمرين لا يوبه به ولو اقس
على الله لابره ١٧٨
رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر
٥٦
رحم الله امرء اعرف قدر نفسه ٢٣٩

س

- سافروا تصحوا وتغنموا ٢٤٩
ساقى القوم آخرهم شرباً ٨٥
ستفترق امتى على ثلاث وسبعين فرقة كلها
١٦ هالكة الا واحدة فانها ناجية
٢٠ ستفترق امتى على نيف و سبعين فرقة
٨٥ سيد القوم خادمهم
١٣٠ سيروا سبق المفردون

ش

- شرا الناس من اكل وحده ومنع رفته ٢٤٧
شوقناكم فلم تشتاقوا ١٣٩
شيبئنى سورة هود ١٣٢

- ١٨٢ تعالوا تؤمن ساعة
٦١ تعموا قليلا واستراحوا كثيرا
تعس عبد الدرهم تعس عبد الدينار تعس
٢١٥ عبد البطن
١٦٠ تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة
١٦١ تفكروا فى آلاء الله ولا تفكروا فى الله
٩٦ التقى ملجم
٩١ تلك امة احمد

ث

- ثلاث مهلكات شح مطاع وهوى متبع واعجاب
المرء بنفسه ١٢٨
ثلاث مهلكات و ثلاث منجيات المهلكات شح
مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه
و المنجيات خشية الله فى السر والعلانية
و العدل فى الغضب و الرضا و القصد فى الفقر
و الغنى ٢٣٠

ج

- جالس مع الله مجالسة الملوك ١٤٣
جف القلم بما هو كائن الى يوم القيامة ٨٩٠٧٢
جهاد فى سبيل الله ٥٥

ح

- حاكياً عن الله تعالى ٣٧٠٢٢
حب الدنيا رأس كل خطيئة ٢٢٣٠٦١
حسبى من سؤالى علمه بحالى ١١٦
حسنت الابرار سيئات المقربين ٥٣
حسن خلقك ولومع الكفار ٢٣٢
حلالها حساب و حرامها عذاب ٦٠

خ

- خالطوا الناس بالسنتكم و زايلوهم بقلوبكم
٢٣١

علماء وحلماء كادوا ان يكونوا انبياء ١١٧
عليك بالصبر فان في الصبر على ما تكره خيراً
كثيراً ٧٥
عليكم بالصديق فان الصدق يهدي الى البر و
البر يهدي الى الجنة ١١٩

ف

فاسد المزاج لا يقبل العلاج ٢٣١
فاشار الى لسانه وقال احفظ هذا ١٠٥
فان الصوم له وجاء ٢٢٠
فانه الرحيم الجواد الرؤف بالعباد ٧١
فرغ لي بيتاً اسكنه ١٢٦
فضلت على الانبياء بست اوتيت جوامع الكلم
ونصرت بالرعب واحلت لي الفنائم وجعلت
لي الارض مسجداً وطهوراً وبعثت لي الخلق
كافة وختم بي النبوة ١٥
فقام رجل آخر وقال : ادع الله ان يجعلني
منهم فقال : سبقك بها عكاشة ١١٣
فقام عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله صفه
لنا ٣٥
فكما تزرع تحصد وكما تدين تدان ١٤٦
فلما دخل على رسول الله الان له الكلام ٢٣٣

ق

قال الله لا يمل حتى تملوا ٥٢
قال : انت منهم ١١٢
قد افلح من صدق ١٢١
قل آمنت بالله ثم استقم عليه ١٣٢
قلب المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن
يقبله كيف يشاء متى يشاء ١٩٠
قيمة كل امرء ما يحسنه ١٨١

ص

صدقت وكذبت عيني ١٨٣
صدق عبدي ١٠٠
صرت له سمعاً وبصراً ومؤيداً ١٧٢
صلاح امتي في الزهد واليقين ١٢٢
صل من قطعك واعف عن ظلمك واعط من
حرمك ٢٣٣
صلوا على صاحبكم فاني لاصلى عليه ٦٢
صلوا كما رأيتموني اصلى ٩٤

ط

طلب الحلال فريضة بعد الفريضة ٢٤٧
طوبى لك يا طير تقع على الشجرة وتأكل
الثمرة ولا تدري ما الخبر عظم الله
اجورنا ٦٦
طوبى لمن امسك الفضل من قوله وانفق
الفضل من ماله ٢٢٤
طوبى لمن تواضع من غير منقصة ٢٢٩
طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس ١٣٤
طهر قلبك ١٢٦

ع

عاد نفسك فانها انتصبت لمعاد اتك ٥٥
عبادى لم ازوعنكم الدنيا لهوانكم على وانما
اردت ان اضعف لكم العطاء اليوم فاسئلوا
ما شئتم ٣٧
عجبت لغافل ولا يفغل عنه ١٤٢
عرضت على بطحاء مكة ذهباً فقلت لا بل
اجوع يوماً واشبع يوماً ٦٢
عرفت الله بالله وعرفت ما دون الله بنور الله ١٦٦
عرفها من عرفها وجهلها من جهلها ١٧٩

- لايمان لمن لا حياء له ١٤٧
 لا بشرى لكم اليوم ٦٧
 لا بل انت افظ واغلظ ١٥٣
 لا تحاسدوا ولا تباعضوا ولا تقاطعوا وكونوا
 عباد الله اخواناً ٢٢٢ ، ٢٢٤
 لا تحقرن احداً من المسلمين فان صغير
 المسلمين عند الله كبير ٢٤٠
 لا ترفع عصاك عن اهلك ٢٤١
 لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ٨٧
 لا والله الذي لا اله الا هو ١٨٣
 لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه
 ويحبنى فاذا احببته صرت له سمعاً و
 بصراً ويداً ومؤيداً فبى يبسط وبى يسمع
 وبى يبصر وبى يتكلم ٣٦
 لا يزال جبريل يوصينى بالجوار حتى ظننت
 انه سيورثه ٢٤٠
 لا يستكمل ايمان احدكم حتى يحب لاخيه
 المسلم ما يحب لنفسه ٤٩
 لا يستكمل ايمان امرئ حتى يحب للناس
 ما يحب لنفسه ٢٤٠
 لكل مقام مقال ٢٦
 لله تعالى اخص وصف لا يعرفه غير الله ١٦٨
 لن ينجى احداً منكم عمله . قيل : ولانت يا
 رسول الله؟ قال : ولاانا الا ان يتقدمنى
 الله برحمة منه وفضل ١٨٢
 لو توكلتم على الله حق توكله لرزقكم كما
 يرزق الطير تغدو خماصاً وتروح بطائناً
 ١١٣
 لو دعيت الى كراع لاجبت ولو اهدى الى
 ذراع لقبلت ٢٣٤
 لو عرفتم الله حق معرفته لزال الجبال

ك

- كالراعى حول الحمى يوشك ان يقع فيه ١٩
 كانت المراقع احراماً على الدين فصارت
 مزابل على الجيف ٢٤٦
 كانت طريقتنا هذه حرقه فصارت خرقة
 ٢٤٦
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى وفى
 قلبه ازين كازين المرجل ٦٤
 كان لبسه الصوف ٢٤٤
 كل سكوت ليس بالفكرة فهو غفلة ١٢٦
 كل عين باكية يوم القيامة الاعينا غضت
 عن محارم الله تعالى و عيننا سهرت
 فى سبيل الله و عيننا بكت من خشية الله
 ١٠٤
 كل لحم نبت من الحرام فالنار اولى به
 ٢٤٦ ، ٩٣
 كل نظر ليس بالعبرة فهو شهوة ١٠٤
 كن قنعاً تكن اغنى الناس ٢٤٠
 كن ورعاً تكن اعبد الناس وكن قنعاً تكن
 اشكر الناس ٢٤٠ ، ٩٣
 كيف اصبحت؟ قال اصبحت مؤمناً حقاً [قال
 عليه السلام] لكل حق حقيقة فما حقيقة
 ايمانك؟ قال : ما اصبحت من يوم الاوظننت
 انى لا امسى وما امسيت الاوظننت انى لا اصبح
 وكانى انظر الى ثواب اهل الجنة وعذاب
 اهل النار . قال عليه السلام : عرفت فالزم
 ٢١٤

ل

- لا احصى ثناء عليك ٨٣

مع كل واحد سبعون الفا يا محمد ١١٢
 ملائكتي اشهدكم اني قد غفرت لهم وانجيتهم
 من النار واعطيتهم الجنة ٧٨
 من اتقى الله عاش قويا وسار في بلاد عدوه آمنا
 ٩٥
 من احب دنياه اضر بآخرته ٤٧
 من احب شيئا اكثر ذكره ٧٦
 من اخرج الله من ذل المعاصي الى عز التقوى
 اغناه بالمال واعزه بلا عشيرة و آسنه
 بلا و نس ٩٥
 من اخلص لله اربعين صباحا اظهر الله ينا بيع
 الحكمة من قلبه على لسانه ٢٦ ، ١٠١
 من اراد ان يجلس مع الله فليجلس مع اهل
 التصوف ٣٨
 من اراد ان ينظر الى الدنيا فليتنظر الى هذه
 الجيفة ٦٠
 من ازداد علما ولم يزد هدى لم يزد من الله
 الا بعدا ٢٣٠
 من ازلت اليه نعمة فليشكرها ٨٨
 من استوى يوماء فهو مغبون ومن كان يومه
 شرا من امسه فهو ملعون ٢٥
 من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات
 ١٤٠
 من اصبح وتشعبت هموم قلبه لا يبالي الله في
 أى واد اهلكه ٣١ ، ١٢٧ ، ١٧٤
 من اصبح وجعل همومه هما واحدا كفاه الله
 هموم الدنيا والآخرة ومن اصبح وتشعبت
 همومه لا يبالي الله في أى واد اهلكه ٣١ ،
 ١١١ ، ١٧٤
 من الذى انقطع الى فلم اعزه ومن الذى توكل
 على فلم اكفه ١١٤
 من تاب قبل موته بسنة تاب الله عليه ٥٢

الراسيات بدعائكم ولصافحتكم الملائكة
 بايديهم ولكن الله اعظم من ان يعرف
 احد حق قدره كله ١٦٦
 لولاك لما خلقت الافلاك ٦٢
 لو يعذبني الله وعيسى بن مريم لعذبنا غير ظالم
 ٧٠
 لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع
 في الجنة احد ولو يعلم الكافر ما عند الله
 من الرحمة ما قنط من الجنة احد ٦٧
 ليس التكحل في العينين كالكحل ٢٣٦
 لى مع الله وقت لا يسهه ملك مقرب ولا نبي
 مرسل ١٩٥

م

ما التصوف؟ قال اوله ما ترى وآخره سترى
 بعد ثلثة ايام ٢٥٦
 ما ظن محمد لولقى الله وهذا عنده ١٣٠
 ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم شتما
 ولا لعانا ولا فحاشا ولا يجزى بالحسنة (ظ:
 بالسيئة) السيئة ٢٣٤
 ما من عبد الا ولقلبه عينان وهما غيب فاذا
 اراد الله بعبد خيرا فتح عينى قلبه ليدرك
 بهما الغيب فان الغيب لا ينال الا بالغيب
 ٥ ، ١٢٦
 ما من عبد شغله ذكرى عن مستلتي الاعطيته
 افضل ما يسأل السائل عنى ٣٦ ، ٧٧
 ما من عبد يذكرنى الا وانا معه حين يحرك
 شفقتيه ٧٧
 ما وضع لبننة على لبننة ولا خشبة على خشبة ١٢٢
 ما هذا الشعر؟ قال ثوبى من الصوف قال او
 تلبس الصوف؟ قال نعم والله لباس حملة
 العرش من الصوف ٢٤٤

من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً
او ليسكت ١٠٤
من لاورد له لا وارد له ٧٩ ، ١٣٤ ، ١٩٣
من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي و
لم يشكر لنعمائي فليطلب رباسوائى ٩٠
من لم يشكر الناس لم يشكر الله ٨٧
من لم يعرف نعم الله الا في ملبسه ومطعمه ومنكحه
فقد قصر علمه و دنا عذابه ٨٧
من مات ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا وان
شاء نصرانيا ٢٥٠
من وقر عالما وقره الله تعالى ٨٣

ن

نحن قوم عبدنا الله سرأ فادخلنا الجنة سرأ
٣٦
نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن قيل و
قال وكثرة السؤال ١٣٥
نور الحكمة الجوع ١٣٤

و

واحتياط المعاصى بالظاهر ٩٤
واحسن جوار من جاورك تكن مؤمناً ٢٤٠
واطعموا الطعام ٢٢٢ ، ٢٤٨
واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع
الكرب ٧٥
واقل الضحك فان كثرة الضحك تميت القلب
٢٤٠
واكل الحلال بالورع ٩٤
والجاهلون لاهل العلم اعداء ٧
والحري كفيه الاشارة ١٩٩ ، نيزرك : ٢١٧
والحيوة الطيبة القناعة ١٢٧
والقلب القاسى بعيد من الله بعيد من الجنة

من تشبه بقوم فهو منهم ٢٥ ، ٦٣ ، ١٤١
من تقرب الى شبرأ تقربت اليه ذراعاً ومن
تقرب الى ذراعاً تقربت اليه باعاً ومن
اتانى يمشى اتيته اهرول ٢٢
من تواضع لله رفعه الله و من تكبر وضعه الله
٢٢٩
من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه
١٠٩ ، ١٣١
من حفظ ما بين لحييه وما بين رجليه دخل
الجنة ١٠٥
من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل ٦٣
من ذاق عرف ومن لم يذق لم يعرف ١٧٥ ،
٢٠١
من ذكرنى في نفسه ذكرته في نفسى ومن
ذكرنى فى ملا ذكرته فى مالاخير منه ٧٩
من رجا غيرى لم يعرفنى ومن لم يعرفنى لم
يعبدنى ومن لم يعبدنى قد استوجب سخطى
ومن خاف غيرى حلت به نعمتى ٧١
من زهد فى الدنيا هانت عليه المصيبات ٦١
من شرب من حوضى لا يظماً بعدها ابدا
٢٠٣
من صمت نجاً ١٠٤
من طلب شيئاً وجد ٤٩ ، ١٢٨ ، ١٨٠
من عرف نفسه فقد عرف ربه ١٦٧ ، ٢٣٩
من عشق وكنم وعف ومات مات شهيداً ٢٠٩
من عمل عملاً اشرك فيه غيرى فانا منه برى
٢٢٨
من غشنا فليس منا ٨٢
من قال لاله الا الله مخلصاً من قلبه دخل
الجنة ١٠٠
من كان لله كان الله له ١٠١

ومن كان الله كان الله له ٣٦ ، نيزرك : ١٠١
 ومن كان يومه شرأمن اسمه فهو ملعون ١٣٥
 وهل يكب الناس على مناخرهم في نار جهنم
 الاحصاء السنتم ١٠٥
 وهو الغفور الودود الشكور واليه تصير الامور
 ١٨٤

هـ

هكذا كنا حتى سكنت قلوبنا اى اطمانت
 قلوبنا ١٥٥
 هل من تائب فيقبل توبته هل من مستغفر
 فيغفر له هل من داع فيستجاب دعوته ؟
 ٥٣
 هل من مستغفر فاغفر له ٨٠
 هم الذين لا يسترقون ولا يكتون ولا يتطيرون
 وعلى ربهم يتوكلون ١١٣
 هم القوم لا يشقى جليسهم ابداً ٣٨ ، ٧٨
 هى النفس غدارة ان لم تشغلها تشغلك ١٩ ،
 ١٠٨

ى

يا اهل البقاء يا اهل الخلود اتظنون انكم
 تموتون لابل انتم تنقلون من دار الى
 دار كما نقلتم من الاصلاب الى الارحام
 ومن الارحام الى الدنيا و من الدنيا
 الى القبر ٢٠٨
 يا ايها الناس ارتعوا فى رياض الجنة قيل
 ومارياض الجنة قال حلق الذكر فاغدوا
 وروحوا واذكروا الله تعالى ومن اراد ان
 يعلم كيف منزلته عند الله فليتنظر كيف منزلة
 الله عنده ٧٧

قريب من الشيطان ٥٠
 والقناعة هال لا ينفد ١٢٧ ، نيزرك : ٢٢٤
 والله اعلم ١٩٢ ، ٢٠١
 والله انى لاريدان أنجو برأسى لالى ولا على
 ٦٦
 والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم
 كثيرا ٦٤
 والله لوددت انى كنت شجرة تعضد ٦٥
 والماضى لا يذكر ١٩٤
 والمخلصون على خطر عظيم ٦٥
 والمستقبل لا ينتظر ١٩٤
 والمواظبة على ذلك الى الممات ٩٤
 وان الحسد لياكل الحسنات كما تأكل النار
 الحطب ٢٢٢ ، نيزرك : ٢٢٦
 وانا يومئذ كنت مع رسول الله صلى الله عليه و
 سلم ٣٧
 واين عثمان يا رسول الله ١٤٦
 وجذبة من جذبات الحق توازى عمل الثقلين
 ٢٠١
 وفى كل شىء له آية... تدل على انه واحد ١٦٩
 وقال: من انتم قالوا نحن رهط من المؤمنين
 يا نبى الله . قال فما حقيقة ايمانكم؟ قالوا
 النفوس الى الله والتسليم لامره والرضا
 بقضائه ١١٧
 وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يدخر شيئا
 لغد ١٣١
 ومن انقطع الى الله كناه الله كل مؤنة ومن
 انقطع الى الدنيا وكله الله اليها ٣١
 ومن تاب قبل ان يفرغ تاب الله عليه ٥٢
 ومن ذاق عرف ١٦٩ ، نيزرك : ١٧٥ ،
 ٢٠١

يدخلون من امتى الجنة سبعون الفا بغير
حساب ۳۶
يفر بدينه من شعب الى شعب ومن حجر الى
حجر يدخل كهوف الجبال ۱۰۹
يكفيك من الدنيا كراد الراكب ۱۲۸
يموت الرجل على ما عاش عليه ويحشر على
مامات عليه ۲۴۸ ، ۱۳۳

يا ايها الناس توبوا الى ربكم فاني لاتوب
اليه في كل يوم مائة مرة ۵۴
يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم ۱۱۲
يا رسول الله صفهم لنا ۱۱۳
يا اعلوانه رجل حياي والله يستحيى ان يحاسبه
۱۴۶
ياكلون بالله ويشربون بالله وينامون بالله و
يحيون بالله ويموتون بالله ۳۶

فهرست

لغات و ترکیبات

۷۰	اومیدواری	۲	
۹۸، ۲۱	اهلیت	۲۴۹	آب ایستاده
۲۴۹	ایستاده (آب -)	۱۵۵	آب خون آمیز
	ب	۲۳	آب نشسته
، ۱۲۲، ۸۰، ۵۹، ۲۵، ۷ (به =)	با (= به)	۵۵	آسان آسان
، ۲۱۳، ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۰		۲۴۵	آسمان گونه
	۲۵۳	۲۳۴	آمیزنده
۱۷	بازیاوند		الف
۱۳۰	بازین همه	۱۹۰	اثر پذیر
۲۵۳	بتانی	۲۳۵	ادام
۲۰۸، ۱۲۷، ۱۰۳، ۶۲	بترك گفتن	۲۲۸	از دست گذاشتن
۲۴۱، ۲۰۳، ۱۶۷، ۱۵۹	بجملگی	۱۴	استخراج (- بر آوردن)
۱۶۳	بجاصل آمدن	۷	اعتقاد بستن
۱۰۰، ۶۷	بدرقه	۱۱۶	المعیت
۶۴	بدست	، ۱۵۸، ۵۴، ۴۵، ۲۸، ۲۱، ۱۷۸	الهیة ۵ ح
۱۷۲	بدوست گرفتن	۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۷۸	
۲۴۱	بدوستی گرفتن	۲۵۶، ۲۲۴، ۲۱۰، ۲۰۷	
۲۴۴، ۱۴۹	برداشتن	۱۲۸، ۲۱	انجاءیده
۱۷	برداشتن (- راه)	۲۳۴	اندك خواب
، ۲۰۴، ۲۰۰، ۱۸۸، ۱۰۳	برمثال	۱۲۵	اندوهگن
	۲۱۵	۱۵۳، ۱۴۳، ۶۶	اولیتر
۱۲۹	برینش	۶۹	اومیددار

۵۴	توقی گرفتن	۲۰۹	بزرگ آلت
۱۱۷	تعرف کردن	۱۱۷	بسرشدن
۱۷۲	تقرب کردن	۲۱۸	بسندہ
۱۶۴	تمام آلت (حیوانات -)	۲۱۱	بشرح تر
۲۴۲	توقی کردن	۵۸ ، ۵۷	بشرط
۱۹	تولد کردن	۲۴۵	بمیفکن
۱۸۰ ، ۴۰	تولی (تولا) کردن	۵۷	بند کردن
	ج	۲۲۲ ، ۷۹ ، ۷۰ ، ۳۰	بهم (= باهم)
		۲۴۲ ، ۲۴۱ ، ۲۲۳ ،	
۴۷	جاویدانه	۲۳۵	بی برگ
۱۲۶	جزاز	۳۷	بی برگی
۱۱۸	جزوی	۲۳۲	بی تکلفی
۳۶	جلباب	۱۵۳	بیت گفتن
۲۱	جنسیت	۱۱۸ ، ۱۳۴ ،	بیرون آمدن (ازعهده -)
	چ	۲۴۸ ، ۱۷۸ ، ۱۴۹	
۱۳۵ ، ۱۳۴ ، ۲۷ ، ۲۶	چله	۱۲۰	بیستاد
۲۶	چله داشتن		
	ح		پ
۱۰۵	حرام گیر	۱۹۹	پارسی خوان
۲۰	حرکه	۲۵۳	پای افزار
۸۲	حرمت دار	۴۹	پنداشت
۱۱۶	حشر آوردن	۲۸	پوشانندن (درکسی)
۹۰	حق گزاردن	۲۸	پوشیدن (درکسی)
۱۸۱	حقیر قیمت	۱۲۹	پیونداش
۱۸۳	حمایت داشتن (از -)		ت
۲۲۵ ، ۸۹	حمل کردن	۲۱۲ ، ۱۷۰ ، ۵۲	تامادام
۲۸	حوالت گاه	۲۵۰	تبرک کردن
	خ	۲۰۱	تبش
۱۴۷ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷	خانگاه	۱۱۱	تدارک پذیرفتن
۲۵۳	خایف دل	۲۳	ترسناک
۴۷	خرج کردن (- عمر)	۲۲۸ ، ۱۸۱ ، ۰	ترسیدن (-)
۲۴۵ ، ۱۵۶	خرقه کردن (جامه) -		

۱۹	دشخواری	۲۱۵	خلقیّت
۱۷۲	دوست گرفتن	۲۷	خواجهگی
۱۹۹	دولت خانه	۲۴۷	خوان
	ر	۵۵	خوی کردن
۲۵۱ ، ۲۳۴ ، ۱۱۰	راست کردن		د
۱۹۶	راه زدن	۱۸۱	دانه افگندن
۲۳	رجولیت	۱۶۵ ، ۱۳۲	در آموختن
۱۴۶	رسیدگان	۶۲ ، ۶۰	دراز امل
۲۳۴	رفیق دل	۶۲	دراز امید
۱۱۱	روزگار بردن	۲۴۲	در باقی کردن
	ز	۲۴۵ ، ۵۴	در پوشیدن
۱۵۳	زجر کردن	۲۰	در تبع
۱۴۵ ، ۱۳۴ ، ۱۲۰ ، ۱۰۵ ، ۲۷	زبان ۲۷	۱۶۹	در جملة الامر
۲۳۲ ، ۲۲۷ ، ۲۰۴ ،		۵۲	در حال
۱۰۸ ، ۴۷	زبان کار	۲۴۱	در خواستن
۱۰۵	زینهار خوردن	۷۹	در خوردن
	س	۲۵۳	در رفتن
۱۰۸	سازگاری کردن	۱۰۲	در کشیدن (حصار)
۲۳۴	سازنده	۱۴۶	در وجود آمدن
۲۵۳	ساکن ظاهر	۲۲۹ ، ۱۵۶	دروغ زن
۵۴	سبحانیت	۱۶۹	دروگر
۶	سپیده (= سپیدی)	۷	درهم زدن
۹۹	ستدن	۱۱۴	در یوزه
۱۵۷	ستردن (مصاحبت)	۲۷	در یوزه کردن
۲۲۴ ، ۱۸۳ ، ۱۴۶	سختن	۲۳۴ ، ۱۴۸	دست گرفتن
۲۵۲ ، ۱۷۶	سخته	۲۷	دست گشادگی
۱۶۹	سخن دراز کردن	۲۰۳	دست گیرنده
۱۹۲	سدیگر	۷۵	دستوری خواستن
۲۲۲	سرافرازی کردن	۷۵	دستوری یافتن
۲۳۴	سرافکننده	۱۲۶ ، ۱۲۴ ، ۷۲ ، ۵۸ ، ۲۶	دشخوار
			۱۴۳ ،

	ع	۶۶	سر بسر
۱۴۳	عادت پذیر	۷	سره
۱۴	عبارت فرمودن	۳۹	سره کردن
، ۱۹۰ ، ۱۷۵ ، ۱۴ ، ۷	عبارت کردن	۲۱۰	سفلیات
۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۳ ، ۱۹۴		۲۲۵	سوخته خرمن
۲۲۵	عبرت گاه		ش
۱۰	عد	۲۰۲	شاه مرغ
۷۰	عرض دادن	۱۸۸	شب افروز
۱۹۸	عرض کردن	۲۱۹	شحنگی
۱۱۲	عرضه دادن	۸	شرح کردن
۲۱۰	علویات	۱۴۶	شرمگن
۱۴۹ ، ۱۱۸	عهد گرفتن	۹۲	شعاع زدن
	ف	۲۷	شکسته گشتن
۲۴۱	فرا پوشیدن	۱۵۱	شنوانیدن
۲۳۹	فرا گذاشتن		ص
۲۴۳	فرا گرفتن (بخویشتن)	۶۶	صاحب خلوت
۶۲	فرمان یافتن	۶۶	صاحب سر
۱۴۷ ، ۱۴۳ ، ۷۸	فریشتگان	۹۳	صاحب ورع
۲۲۳	فریشته	۱۷۹	صحفی
	ق	۴۰	صرف کردن
۷	قلب (دینار -)	۷	صفت کردن
۱۸۱	قیمت کردن		ض
	ك	۲۳	ضعیف طبع
۶۶	کامل دولتان	۱۸	ضعیف نفسان
۱۹۱	کاه برگ	۴۱	ضم شدن
۱۰۹	کرانه گزیدن	۷۰	ضم کردن
۲۰۳	کف دهنده		ط
۲۳۴	کم خوار	۷	طفیلی
۶۲	کوتاه امل		

۱۹۷	مطمین	۲۴۹ ، ۲۰۸	کهولیت
۱۸۸	مطمینه		
۳۵	معلوم		ک
۲۷	ملامت گاه	۲۴۹	گذاره کردن
		۲۴۹	گذاشتن (منازل)
	ن	۱۱۸	گردانیدن
۶۸	نا اومید	۱۵۳	گرم خشم
۲۱۲	نازنده	۱۵۸ ، ۱۳۵	گزاردن (حق-)
۷	ناسره	۲۵۰	گزاردن (شکر-)
۷۸	نالنده	۱۶۲ ، ۹۴	گزاردن (فرايض)
۱۰۲ ، ۷۱	نباشتن	۵۲ ، ۴۹	گشاده کردن
۱۵۳	نباشته	۲۳۴	گشاده لب
۵۳	ندا دردادن	۱۱۲	گو
۱۸۳	نسبت کردن	۶۴	گوارنده
۲۳	نشسته (آب-)		
۲۵۳ ، ۷۸	نظار گیان		ل
۳۵	نظاره گاه	۲۰۹	لازورد
۹۹	نظر گاه	۱۲۷	لمه شیطان
۲۲۳ ، ۹۰	نفعه کردن	۱۲۷	لمه ملکی
۵۷	نگرستن		
۱۸	نماز ضحی		م
۱۲۶	نمازی	۲۳۴ ، ۱۳۹	مانده شدن
۱۸	نمازی کردن	۲۰۹	مأوی گاه
۱۰۷	نمودارات	۲۶	مختصران
۱۰۲	نموده	۶ ، ۵	مرئیات
۴۰	نوآمده	۶۰	مردارخوار
۱۸۹	نور پذیر	۲۳	مردطبع
۱۶	نهنده (راه)	۵۹	مردگی
۶۹	نیکو گمانان	۱۰۲ ، ۶۰	مرده دل
۷۱	نیکو گمانی	۲۸	مسافری کردن
		۲۵۵	مشایخت
	و	۲۴۲ ، ۲۴۱	مطالبه کردن
۲۵	وا (= با)		

۴۳۷		فهرست لغات و ترکیبات	
۹۸	هم نسب	۱۸۱	وحدانیت
۱۰۶	هواپرست	۲۲۷	وقت وقت
۲۰۹، ۱۲۶	هوسات	۲۱۹	وکیلی
۱۶۹	هیج کاره	ه	
	ی	۱۹۴، ۱۴۶، ۱۱۳، ۶۱، ۴۹	همبر
۲۲۷	یاود (= یابد)	۰، ۲۴۹، ۲۳۲، ۰، ۲۰، ۲۰، ۵۲	همچندان
۱۷	یاوند (= یابند)		۲۵۳

فهرست اعلام

۳۱۰	ابن الندیم :
۳۶۹	ابن تیمیه :
۲۹۲	ابن جلا :
	ابن حجر العسقلانی : یازده ، هجده ،
	بیست و دو ، ۳۴۴
	ابن حجر مکی : پانزده
	ابن خلکان : ده ، یازده ، نیز رك :
	وفیات الاعیان
۳۵۱	ابن سینا : بیست و سه ، ۳۵۱
۳۴۴	ابن طائوس :
۳۱۰ ، ۶۶	ابن عباس :
۲۷۰ ، ۲۷۹	ابن عساکر :
۴۰۴ ، ۲۴۶	ابن عطا :
۳۴۶	ابن عمر :
	ابن فورك : بیست و چهار
	ابن کثیر : یازده
	ابن ماجه ابو عبدالله محمد بن یزید
۳۶۴	القزوینی :
	ابن مغزلی : بیست و چهار
۳۱۱	ابن منده :
۳۵۰	ابن یعین :
۲۸۲	ابو ابراهیم بخاری :

	۱
چهارده	آتشکده آذر :
۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶	آدم :
۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۳۱ ، ۲۲۵ ، ۶۲	
۲۷۵ ، ۲۷۳ ، ۲۷۰	
۳۶۳ ، ۳۰۵	

الف

۱۱۵ ، ۷۳ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۱۴	ابراهیم :
۲۳۲ ، ۱۷۱ ، ۱۲۳ ، ۱۱۶	
۳۹۶ ، ۳۴۳ ، ۲۷۶ ، ۲۴۸	
۳۶۳	ابراهیم ادهم :
۲۹۲	ابراهیم حربی :
	ابن ابی الحدید : بیست و چهار
	ابن اثیر : ده ، دوازده ، هجده
۳۰۳ ، ۲۹۲ ، ۲۷۳	ابن الاعرابی :
۳۸۳ ، ۳۷۸ ، ۳۷۲ ، ۳۵۶	
	ابن الجوزی : ده ، یازده ، پانزده ، هجده ،
	نوزده ، بیست ، بیست و یک ، ۲۹۲ ،
	نیز رك : المنتظم
شانزده	ابن النجار :

ابو عبد الله اسمعيل بن الحافظ عبدالغافر
 الفارسی : دوازده
 ابو عبد الله محمد بن محمود الرشیدی :
 دوازده
 ابوعلی دقاق : ۳۷۹
 ابوعلی رودباری : ۲۹۲ ، ۴۹
 ابوعلی سنجی : یازده
 ابوعلی نصرالله بن احمد بن عثمان الخشنامی :
 دوازده
 ابو محمد شافعی ابن حسین بن محمد
 الاستادی : دوازده
 ابو محمد عبدالعزیز بن الاخر : شانزده
 ابو موسی اشعری : ۳۰۳
 ابو نعیم اصفهانی : ۳۰۳
 ابوهریره : ۹۳ ، ۲۴۰ ، ۲۶۳ ، ۲۹۴ ،
 ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۴۰۰
 ابی نصر احمد جامی النامقی : سی و شش
 اتحاف السادة المتقين : ۲۸۵ ، ۲۸۷ ،
 ۲۹۷ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۶۷ ،
 ۳۹۲
 احادیث مثنوی : ۲۶۳ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ،
 ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶ ،
 ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ،
 ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۲ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۱۴ ،
 ۳۱۵ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۷ ،
 ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۵ ،
 ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ،
 ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۵ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶

ابوالحسن بنان بن محمد : ۳۹۹
 ابوالحسن عقیلی : ۲۶۲
 ابوالحسین دراج : ۳۸۷
 ابوالحسین نوری : ۲۳۰ ، ۹۳
 ابوالدرداء : رك : بودردا
 ابوالرشید عبد الجلیل بن ابوالحسین بن
 ابوالفضل قزوینی : سیزده
 ابوالعباس بن سریج : ۲۹۲
 ابوالعتاهیه : ۳۷۰
 ابوالفتح محمد بن مطهر : سی و چهار ،
 سی و پنج ، سی و شش ، ۲۵۹ ، ۲۸۳ ،
 ۳۸۴
 ابوالفضل احمد بن محمد بن علی الراوندی :
 سیزده
 ابوالفضل العباس بن احمد السقائی :
 دوازده
 ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصر آبادی :
 ۳۸۴
 ابوالقاسم قشیری : ۳۷۲ ، ۳۸۱
 ابوبکر : ۲۹ ، ۴۰ ، ۶۶ ، ۸۳ ، ۸۵ ،
 ۹۰ ، ۱۱۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
 ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۱۷۷ ،
 ۲۳۰ ، ۲۸۹ ، ۳۱۱ ، ۳۴۵ ، ۴۰۰
 ابوبکر السروی (ابوبکر الشیروی) :
 دوازده
 ابوحنیفه : ۳۳۱
 ابوداود سجستانی : ۳۶۴
 ابوبذر غفاری : ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۳۰۳ ،
 ۳۱۰ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷
 ابوسعید خراز : ۲۹۷ ، ۳۷۸
 ابو عبد الرحمن سلمی : ۲۸۲ ، ۲۹۲

٢٧١ ، ٢٧٤ ، ٢٨١ ، ٢٨٦ ،
 ٢٥٣ ، ٣٨٤ ، ٤٠٢
 اسفار : ٢٦٠ ، ٢٩٦ ، ٣٧٦
 اسفنديار : ٢٦١
 اسكندر : ٢٩٣
 اسلامبول : رك : استانبول
 اسمعيل (ع) : ١١٥ ، ١١٦ ، ٣٤٣
 اسمعيل وراق : ٣٢٧
 اسم مصدر ، حاصل مصدر : ٣٥١ ، ٣٥٧
 اشتينكاس : ٣٩٧
 اصابه : ٣١١
 اصحاب رقيم : ٣٤٥
 اصحاب صفه : رك : اهل صفه
 اصطلاحات الصوفيه : ٣٣٥
 اصطلاحات شاه نعمه الله : ٢٩٢ ، ٣٠٦ ،
 ٣٥٦ ، ٣٧٧
 اصطلاحات محيي الدين : ٣٣٥
 اصفهان : ٢٧٧
 اصمعي : ٢٧١
 اعتماد (كتاب) : بيست و چهار
 الاعجاز والايجاز : ٣٨٣
 الاعلام : ٢٧٧ ، ٢٨٠ ، ٣٤١ ، ٣٥٣ ،
 ٤٠٥
 افشار (ايرج) : سي و سه
 افضل الدين محمد مرقى كاشاني : ٢٦٠
 افلاطون : ٣٦٢
 اقبال (عباس) : ٢٧٢
 اقبال (محمد) : سيزده
 اقرب الموارد : ٢٦٦ ، ٢٦٧ ، ٣٣١ ،
 ٣٩٩
 الجزيره : ٣٣٢

٢٧٩ ، ٢٨٦ ، ٣١٧ ، ٣٩٨
 احمد : رك : محمد (ص)
 احمد محمد شاكر : ٢٧٠ ، ٢٨٨ ، ٢٩٥
 ٢٩٦ ، ٢٩٨ ، ٣٠٠ ، ٣٠٣ ، ٣٢٣
 ٣٤١ ، ٣٤٢ ، ٣٧٧ ، ٣٩٣ ،
 ٣٩٦ ، ٤٠٣
 احوال و اشعار رودكي : ٢٩٨
 احياء علوم الدين : ٢٥٩ ، ٢٦٢ ، ٢٦٨ ،
 ٢٧٢ ، ٢٨١ ، ٢٨٢ ، ٢٨٣ ،
 ٢٨٤ ، ٢٨٥ ، ٢٨٧ ، ٢٨٨ ،
 ٢٩٤ ، ٢٩٥ ، ٢٩٧ ، ٣٠٤ ،
 ٣٠٥ ، ٣٠٦ ، ٣٠٧ ، ٣١٠ ،
 ٣١١ ، ٣١٤ ، ٣١٩ ، ٣٢٠ ،
 ٣٢٣ ، ٣٢٤ ، ٣٢٦ ، ٣٢٨ ،
 ٣٣٠ ، ٣٣٢ ، ٣٣٤ ، ٣٣٦ ،
 ٣٣٧ ، ٣٣٩ ، ٣٤٠ ، ٣٤١ ،
 ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٣٤٩ ، ٣٥٤ ،
 ٣٥٥ ، ٣٥٨ ، ٣٦٤ ، ٣٦٧ ،
 ٣٧٠ ، ٣٧٥ ، ٣٧٧ ، ٣٨٠ ،
 ٣٨١ ، ٣٨٤ ، ٣٨٩ ، ٣٩١ ،
 ٣٩٢ ، ٣٩٣ ، ٣٩٤ ، ٣٩٥ ،
 ٣٩٦ ، ٣٩٨ ، ٤٠٠ ، ٤٠١ ،
 ٤٠٥ ، ٤٠٦ ، ٤٠٧
 اديب پيشاوري : ٣٠٤
 ارزش ميراث صوفيه : ٢٦٨ ، ٢٨٢ ، ٢٨٦
 اروپا : سي و پنج
 ازرقى : ٣٢٧
 استانبول : ٢٧٦ ، ٣٩٨
 الاستيعاب في معرفة الاصحاب : ٢٨٤
 اسدي طوسي : ٣٥٧ ، ٣٦٧
 اسرار التوحيد : ٢٦٣ ، ٢٦٥ ، ٢٦٦

بدوی (دکتر عبدالرحمن) : ۲۷۸
 برزویه : ۳۲۸
 برلین : ۲۷۱ ، ۲۷۵
 بروکسل : ۲۷۷
 برهان قاطع : ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۸۱ ، ۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۳۰۷ ، ۳۳۲ ، ۳۴۱ ، ۳۴۱ ، ۳۶۱ ، ۳۷۰ ، ۴۰۶
 بشرویه : ۳۵۱
 بصره : ۹۳ ، ۲۷۹
 بصری : ۲۴۶ ، ۴۰۴ ، نیز رک : حسن بصری
 بعض فضائح الروافض : سیزده بغداد : ده ، پانزده ، هفده ، هجده ، نوزده ، بیست و یک ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۷ ، ۲۹۲ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸
 بغشور : ۳۳۰
 بلال بن رباح : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۲۳ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۲ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳
 بلخی : ۲۴۶ ، ۴۰۴ ، نیز رک : شقیق بلخی
 بلعام باعور : ۹۸ ، ۲۲۸ ، ۳۳۲
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب : سی و پنج
 بنیاد فرهنگ ایران : چهل و سه
 بنی اسرائیل : ۳۱۶ ، ۳۱۷
 بنی کلب : ۲۷۹
 بوبکر خطیب : ۲۹۲
 بودردا : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹
 بوستان : ۲۷۵
 بوسعید خدری : ۲۳۵ ، ۳۹۸
 بهاء ولد : ۲۹۳ ، ۳۵۱
 بهار (ملک الشعراء) : ۲۶۲ ، ۳۹۷

الهی نامه : ۲۶۷
 امامیه : ۳۴۴
 امثال وحکم : ۲۷۳ ، ۲۹۳ ، ۳۳۶ ، ۳۵۰ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳
 امیر علی بن محمد الواعظ : بیست و یک
 الانساب : ده ، یازده ، دوازده ، هفده ، هجده ، نوزده ، بیست و دو
 انس بن مالک : ۱۴۷ ، ۲۳۴ ، ۳۶۱
 انوری : ۳۴۱
 انوشیروان : ۳۰۶
 اونس (مردیث) : سی و سه ، سی و شش
 اهل صفه : ۱۳۰ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۶ ، ۳۱۲ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۴۱
 اهل فتوت : ۲۷۷ ، ۲۹۲
 ایران : پانزده ، بیست و چهار ، سی و سه
 ایوان سرای (مجله) : ۳۹۸
 ایوان کسری : ۲۷۷
 ایوب (ع) : ۷۳

ب

بابا افضل : ۲۷۵
 باب ابرز : پانزده ، شانزده
 بادنه : ۴۰۲
 باعور : ۳۳۲
 بخاری (محمد بن اسمعیل) : ۳۶۴ ، نیز رک : صحیح بخاری
 البداية و النهاية : یازده ، هفده ، هجده ، بیست و یک
 بدایع الوقایع : ۴۰۲
 بدر الحویزی (بدر الحوائزی) : هجده

- ٢٦٤ تبصرة العوام :
تذكرة الاولياء : ٣٣٠ ، ٣٣١ ، ٣٣٥ ،
٣٥٧ ، ٤٤ ، ٤٠٥
- تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة : بانزده
٣٥٢ ترجمه تاريخ قم :
ترجمه تفسير طبري : ٢٦٥ ، ٢٧١ ،
٣١٣ ، ٣٣٣
- ترجمه تقويم الصحة : ٣٥٧
ترجمه رساله قشيريه : ٣٥١ ، ٣٧٠ ،
٣٧٩ ، ٣٨٢ ، ٣٩٩
- تركيستان : ٢٦٨
ترکمانان : ٣٣٣
ترکيه : ٢٦٥
ترمذی (محمد بن عيسى) : ٣٦٥
التعرف : ٢٨٠
تعريفات جرجاني : ٢٧٤ ، ٣٢٨ ، ٣٣٥ ،
٣٥٢ ، ٣٧٨ ، ٣٩٠
- تفسير اسنرايني : ٢٦٥
تفسير عتيق سور آبادي : ٢٦٥ ، ٢٧١ ،
٢٧٢
- تقي الدين كاشي : چهارده
التمثيل والمحاضرة : ٣٨٣
تواريخ آل سلجوق : دوازده ، هفده
تورات : ٣١٦ ، ٣٥٧
التوسل الى التوسل : ٣٠٢
تهران : سيزده ، بيست و پنج ، سي و پنج ،
٢٩٩ ، ٣٤٩
- ث
- ثعلب : ٢٩٢
ثمود : ٣١٦

- بياني (دکتر مهدی) : بيست و چهار ، جهل و دود ،
جهل و سه
- بيت المقدس : ٢٨
بيضاء : ٢٦٧
بين النهرين : ٣٣٢
بيهقي (ابوالحسن علي بن زيد) : بيست و يك
بيهقي (ابوالفضل) : ٢٦٥

پ

- پاريس : ٢٦٨ ، ٢٧٧ ، ٢٧٨
پنج ديه : دوازده

ت

- تاج المصادر : ٣٣٨ ، ٣٨٩
تاجيه (مدرسه) : بانزده ، شانزده
تاريخ آل جلاير : ٣٠٠ ، ٣١٠
تاريخ ادبيات در ايران : سيزده ، چهارده ،
٢٦٥ ، ٣١٠
- التاريخ الكبير : ٣٧٠
تاريخ بلغمي : ٣٧٥ ، ٣٩٧
تاريخ بيهق : بيست و يك
تاريخ بيهقي : ٢٦١ ، ٢٦٢ ، ٢٩٢ ،
٣٠٤ ، ٣٠٦ ، ٣١١ ، ٣١٥ ،
٣١٨ ، ٣٢٩ ، ٣٣٣ ، ٣٣٧ ،
٣٤٠ ، ٣٤٣ ، ٣٦٥ ، ٤٠٢
- تاريخ تصوف در اسلام : ٢٧٤ ، ٢٨٢ ،
٢٩٢ ، ٢٩٦ ، ٣٠٣ ، ٣٠٩ ، ٣١٠ ،
٣٢١ ، ٣٢٢ ، ٣٢٩ ، ٣٥٢ ،
٣٥٧ ، ٣٦٣ ، ٣٧٢ ، ٣٧٧ ،
٣٧٨ ، ٣٨٣ ، ٣٩٠
- تاريخ جهانگشا : ٢٧٣ ، ٢٧٥ ، ٣٢٥ ،
٣٣١

۳۸۵ ، ۳۶۵

جامع قعریه : ۳۹۸

جامع منصور : بیست

جامی : ۳۸۴ ، ۳۲۸

جرجانی (سید شریف) : ۳۳۵ ، ۳۲۸

جرجیس : ۳۱۶ ، ۱۲۳ ، ۷۳

جعفر : ۲۷۵

جعفری : ۲۷۹

جمال زاده (سید محمدعلی) : ۳۷۵

جنید : ۲۴۶ ، ۲۴۵ ، ۲۱۲ ، ۲۰۵

۲۶۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۳۳۰

۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۴۰۴

جوامع الحکایات : ۲۶۳

جهان پهلوان : چهارده

چ

چگلیان : ۳۹۷

چهارسوی کرمانیان : ۲۶۶

چهار مقاله : ۲۶۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۵

۳۲۷ ، ۲۵۳

چین : ۲۶۸

ح

حارث : ۳۸۷

حارثه : ۳۸۹

حاشیه بر شرح رساله قشیریہ : ۳۹۲

حافظ : ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳

۲۷۵ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲

۳۲۸ ، ۳۵۸ ، ۳۶۱ ، ۳۹۱

حباب : ۲۷۸

حبشه : ۲۸۰ ، ۳۰۳

حبشیان : ۱۵۳

ج

جابر بن عبدالله الانصاری : ۲۴۲ ، ۴۰۲

جاحظ : ۲۷۲

جالینوس : ۲۶۰

الجامع الصحیح : ۳۶۴ ، نیز رك : صحیح

بخاری

الجامع الصغير : ۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹

۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳

۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴

۲۸۵ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹

۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵

۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰

۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷

۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸

۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵

۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹

۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴

۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰

۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶

۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰

۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۸

۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۶

۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۱

۳۷۳ ، ۳۷۷ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱

۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵

۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰

۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵

۴۰۶ ، ۴۰۷

جامع (= سنن) ترمذی : ۳۰۷ ، ۳۰۸

۳۱۰ ، ۳۱۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۷

۳۵۸ خرابات :
 خراسان : هجده ، بیست ، ۲۵۷ ، ۳۶۳ ،
 ۴۰۴
 ۳۴۹ خصال صدوق :
 ۲۹۳ خضر :
 ۳۸۰ خطیب قاری : بیست و سه
 ۳۸۰ خلاصه مثنوی :
 ۳۹۷ خلجیان :
 خلیل : رك : ابراهیم
 ۳۸۴ خواجه ایوب :
 ۲۶۵ خواجه عبدالله انصاری :
 خوزستان : هجده ، نوزده ، ۲۶۸ ،
 بیست و چهار
 خیبر :
 ۵
 ۳۱۷ داذیانہ :
 دانش پڑوہ (محمد تقی) : بیست و سه ، بیست
 و پنج ، چهل و دو
 دانشگاه تهران : چهل و دو
 ۳۵۱ ، ۳۳۳ دانشنامه علائی :
 ۳۴۷ ، ۳۱۶ ، ۵۵ داود :
 ۳۳۲ دایرة المعارف فارسی :
 ۳۱۲ ، ۴۸ دجلہ :
 ۳۰۸ ، ۳۰۱ دستور العلماء :
 ۳۰۹ دستور الکاتب :
 ۲۶۹ دقیقى :
 ۲۸۶ ، ۲۷۸ ، نوزده ، ۲۷۸ ،
 ۳۵۲ دهخدا :
 ۳۱۲ دینور :

۲۹۲ حبیب السیر :
 ۳۷۰ حبیب اللہی (نوید) : چهل و سه ،
 ۳۹۷ ، ۲۶۲ حدودالمالم :
 حدیقة الحقیقة : سی و چهار ، سی و پنج ،
 سی و شش ، چهل ، چهل و سه ،
 ۲۵۹ ، ۲۸۳ ، ۳۸۴
 حدیقة الشیعة : بیست و چهار
 ۳۱۲ ، ۶۶ حدیفة یمانی :
 حسن المحاضرة فی احوال المصر والقاهرة :
 ۴۰۲
 ۴۰۴ ، ۳۱۲ حسن بصرى :
 ۴۰۲ ، ۳۵۳ ، ۲۷۱ حسن مؤدب :
 حسین بن علی (ع) : هفده ، هجده
 حسین بن منصور حلاج : رك : حلاج
 حلاج : ۱۹ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۵۶ ،
 ۳۸۵ ، ۲۹۱ ، ۲۷۰ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷
 حلی (علامه) : پانزده
 حلیة الاولیاء : ۲۷۰ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ،
 ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ،
 ۲۸۴ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،
 ۳۴۲ ، ۳۴۹ ، ۳۵۳ ، ۳۶۰ ،
 ۳۸۹ ، ۳۹۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 حمزه : هفده
 حمزة بن مکى : بیست و دو
 حنابلہ : بیست ، بیست و چهار
 خ
 ۳۲۰ ، ۳۰۲ خاقانی :
 ۲۷۸ ، ۳۴ ، ۲۹ ، ۳۱۱
 خباب بن الارت :

رویم : ۲۹۳
 ری : ۳۱۲ ، ۳۸۸
 ریاض‌العارفین : ۳۵۶ ، ۳۵۷
 ریحانة‌الادب : یازده ، هجده ، بیست و دو

ز

زاد‌المسافرین : ۲۷۵ ، ۳۵۱
 زاهر‌الشجائی : دوازده
 زرکلی : ۳۵۳
 زرین‌چیان (غلامرضا) : چهل و سه
 زرین‌کوب (دکتر عبدالحسین) : ۲۶۸ ، ۳۵۸

زکریا : ۷۳ ، ۱۲۳ ، ۳۱۶
 زین‌الرؤساء بن‌ابی‌علی بن‌ابی‌منصور : بیست و یک

س

سالنامه آریان : ۳۶۴
 سبک‌شناسی : ۲۶۲ ، ۲۶۵ ، ۳۳۳
 سبکی (تاج‌الدین) : یازده ، ۳۳۲ نیز رک : طبقات‌الشافعیة‌الکبری
 سخاوی : ۳۳۲
 سعدی : ۲۷۵ ، ۲۹۴ ، ۳۴۰
 سفد : ۳۹۷
 سفینه‌البحار : ۲۶۴
 سلمان : ۲۹ ، ۳۴ ، ۱۲۷ ، ۲۷۷ ، ۲۸۰ ، ۳۰۳ ، ۲۸۲
 سلمان پاک (کتاب) : ۲۷۷
 سلیمان : ۲۸۱ ، ۳۱۲
 سمعانی : ده ، دوازده ، هجده ، بیست و دو
 سمک‌عیار : ۳۰۶ ، ۳۴۱
 سنائی : هفده

دیوان حافظ : ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۵۸ ، ۳۷۴ ، ۳۸۷ ، ۳۹۱

دیوان خاقانی : ۴۰۶ ، ۳۰۲
 دیوان علی (ع) : ۲۶۲ ، ۳۷۰
 دیوان فرخی سیستانی : ۲۹۳ ، ۳۲۷ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ، ۳۵۰ ، ۳۵۸
 دیوان‌قوامی : دوازده ، پانزده ، شانزده ، هفده ، نوزده ، بیست ، بیست و یک ، بیست و چهار

دیوان مختاری : ۳۴۸
 دیوان منوچهری : ۲۶۹ ، ۳۰۷ ، ۳۲۱
 دیوان ناصر خسرو : ۲۹۳ ، ۳۳۳ ، ۳۶۷

ذ

ذبیح‌الله : رک : اسمعیل

ر

راحة‌الصدر : سیزده ، چهارده
 راغب : ۳۰۲
 راوندی : سیزده
 ربیع‌الابرار : ۳۹۱
 رسائل اخوان‌الصفاء : ۲۶۰ ، ۳۸۷
 رسائل صدرا : ۲۶۰
 رساله فتوتیه : ۳۶۶
 رساله قشیریہ : ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۳۵۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۲ ، ۳۷۹
 رشر (دکتر) : سی و پنج ، سی و شش
 رودکی : ۲۹۸
 روضة‌المنجمین : ۲۶۲ ، ۲۶۵
 رومیان : ۲۷۹

شخصيات قلقة في الاسلام : ٢٧٨
 شرح بحر العلوم : ٢٨٣ ، ٣٠٢
 شرح تعرف : ٢٧١ ، ٢٧٥ ، ٢٨١ ، ٢٨٢
 ٢٨٧ ، ٢٩٦ ، ٣٠١ ، ٣٠٤ ، ٣٠٥
 ٣٠٦ ، ٣١١ ، ٣١٥ ، ٣١٧
 ٣١٩ ، ٣٢٥ ، ٣٢٨ ، ٣٢٩ ، ٣٣٩
 ٣٤٣ ، ٣٥٢ ، ٣٥٣ ، ٣٦١ ، ٣٧٧
 ٣٨١ ، ٣٨٩ ، ٣٩٠ ، ٣٩٣
 شرح قصيدة ابوالهيثم : ٣٥١
 شرح كلمات باباطاهر : ٣٥٢ ، ٣٦٥ ، ٣٧٨ ، ٣٧٩
 شرح منازل السائرين : ٣٤٦ ، ٣٥٢
 ٣٥٧ ، ٣٧٤ ، ٣٩٢
 شرح نخبة الفكر : ٣٤٤
 شرح نهج البلاغة : ٣٤٨ ، ٣٦٩
 شريعتي (دكتور على) : ٢٧٨
 شعراني : ٢٨٦
 شعيب : ٢٨ ، ٧٣ ، ٢٧٦ ، ٢٧٧
 شفا : ٣٧٦
 شقيق بلخي : ٤٠٤
 شنك عباد : يازده
 شوشتر : ٢٦٧
 شونيزيه : نوزده ، ٣٨٥
 شهرستاني (ابوالفتح محمد) : نه
 شهردان بن ابى الخير : ٢٦٢ ، ٢٦٥
 شيث : ٢٨ ، ٢٧٥
 شيخ احمد كيال : بيستويك
 شيخ جنيد بن محمد : نوزده
 شيخ نجم الدين احمد بن محمد الطوسي : ٣٤٣
 شيعيان : سيزده ، ٢٦٨ ، ٣٩٣

سنجر بن ملكشاه : هفده ، هجده
 سنج عباد : يازده
 سنن ابن ماجه : ٢٨٠
 سنن ابى داود : ٢٦٧ ، ٢٧٢ ، ٣١٥ ، ٣١٨ ، ٣٢٥ ، ٣٤٦ ، ٣٦٤ ، ٣٨٢
 ٣٩١ ، ٣٩٢
 سنن نسائي : ٣٦٥ ، ٣٨١
 سوزاني سمرقندي : ٣٠٧
 سهروردي : ٢٨٢
 سهل بن عبدالله تستري : ٢٦٧ ، ٣٠٩
 سياست نامه : ٢٦١ ، ٢٧٢ ، ٣٠٦
 سيوطي : ٢٧٣ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٣٠٤ ، ٣٢٢ ، ٣٢٥ ، ٣٢٦
 ٣٢٩ ، ٣٣١ ، ٣٣٤ ، ٣٣٥ ، ٣٣٦
 ٣٣٧ ، ٣٣٩ ، ٣٤٠ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣
 ٣٤٦ ، ٣٤٨ ، ٣٤٩ ، ٣٥٠ ، ٣٥٤
 ٣٥٥ ، ٣٥٨ ، ٣٥٩ ، ٣٦٠ ، ٣٦٦
 ٣٧١ ، ٣٧٣ ، ٣٨٦ ، ٣٩١ ، ٣٩٢
 ٣٩٣ ، ٣٩٤ ، ٤٠١ ، ٤٠٦

ش

شام : ده ، بيستويك ، ٩٣ ، ٢٥١ ، ٢٧٧
 ٢٨٦ ، ٣١٦
 شاه سليمان صفوي : بيست و سه
 شاهنامه : ٢٦١ ، ٢٧٦ ، ٣٢٤ ، ٣٣٣ ، ٣٤٧ ، ٣٦٨
 شاهنامه و دستور : ٢٦١ ، ٢٧٦ ، ٣٢٥ ، ٣٣٣ ، ٣٤٧ ، ٣٦٨
 شاه نعمه الله : ٣٧٢
 شاهوار (ماهرخ) : چهل و سه
 شبلي : ٤٨ ، ٢٥٦ ، ٢٩١

طبقات ابن سعد : ۲۷۹
 طبقات الشافعية الكبرى : يازده ، دوازده ،
 هفده ، هیجده ، ۳۳۳ ، ۳۴۳
 طبقات الكبرى : ۲۸۵
 طبقات صوفیه : ۲۶۵
 طحاوی : بیست و چهار
 طریقه نویسندگی و داستان سرایی : ۳۷۵
 طغرل بن ارسلان : چهارده
 طغرل بن محمد : چهارده
 طور : ۲۴۴ ، ۹۳ ، ۶۱
 طوس : ۳۲۷
 طبیات سعدی : ۳۰۳

ع

عاد : ۳۱۶
 عالم بالا : ۳۶۳
 عامر بن الظرب : ۲۹۳ ، ۲۵۰
 عایشه : ۷۵ ، ۱۳۰ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۴
 ۲۴۵ ، ۲۷۹ ، ۳۰۷ ، ۳۱۸ ، ۳۶۱
 ۳۶۴ ، ۳۹۸
 عبادی (ابوالحسین اردشیر) : ده
 عبدالرسولی : ۳۵۸
 عبداللطیف عباسی : ۳۸۵
 عبدالله بن احمد الاندوانی : سی و چهار ، ۲۵۶
 عبدالله بن جعدان التیمی : ۲۷۹
 عبدالله بن رواقه : ۳۷۵
 عبدالله بن عباس : ۷۵
 عبدالله بن عمر : ۱۳۰ ، ۳۵۳
 عبدالله بن مسعود : ۱۲۴ ، ۱۳۹ ، ۲۸۹
 ۳۵۵ ، ۳۰۳
 عبدالله بن مسلم : ۳۱۱

ص

صائب : ۳۲۱
 صالح : ۲۷۳ ، ۲۷۶ ، ۳۱۶
 صحیح بخاری : ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۸۴ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۲۹۷ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۵ ،
 ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۴۶ ،
 ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۶۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۵ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،
 ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۵
 صحیح ترمذی : رك : جامع (= سنن ترمذی)
 صحیح مسلم : ۲۶۳ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۲۹۴ ،
 ۳۰۶ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱
 ۳۶۴ ، ۳۹۲ ، ۴۰۱ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 صد میدان : ۲۶۵
 صفا (دکتر ذبیح الله) : سیزده
 صفة الصفة : ۲۹۲ ، ۳۳۰ ، ۴۰۴
 صفین : ۲۷۹
 صواعق محرقة : پانزده
 صوفیان : ۱۴۸ ، ۱۸۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۶ ،
 ۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸ ، ۳۰۸ ،
 ۳۵۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ،
 ۳۹۰ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴
 صهیب بن سنان : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲
 طایف : ۲۶ ، ۳۱۰

ط

- عبدالله مبارك : ۳۳۰ ، ۹۴
عبدالمطلب : ۳۳۳
عبرانيان : ۳۳۲
عبید بن عميره : ۳۰۵
عثمان : ۲۹ ، ۴۰ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۲۷۹ ، ۳۱۲ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱
عراق : چهارده ، پانزده ، ۲۷۷
عرض نامه : ۳۶۰
عسكر مكرم : هجده
عطار : ۲۹۲ ، ۳۶۹
عكا-ع بن محسن الاسدي : ۱۱۲ ، ۲۸۴ ، ۳۴۱
علاء الدوله : ۲۶۳ ، ۲۸۹
علاء الدين الخوارى : سيزده
علم الحديث : ۲۸۸ ، ۳۴۴ ، ۳۶۵
على (ع) : پانزده ، شانزده ، هفده ، ۲۹ ، ۴۰ ، ۷۶ ، ۱۱۶ ، ۱۲۴ ، ۱۴۶ ، ۱۸۱ ، ۲۲۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۹۹ ، ۳۰۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۵ ، ۳۷۰
على بن الحسين (ع) : ۳۰۲
على بن تركان شاه بن على : بيست و پنج
عماد الدوله فرامرز : چهارده
عماد كاتب : دوازده ، هفده
عمادى شهر يارى : چهارده
عمار بن ياسر : ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۹
عمر بن خطاب : ۲۹ ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۱۱۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۵۳ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹ ، ۳۱۰ ، ۳۶۴
عمر بن عبدالعزیز : ۳۳۱ ، ۳۹۹
عمر رضا كحاله : نوزده
- عمر و مكى : ۲۶۷
عنصر : بيست و پنج ، ۲۵۶
عوارف المعارف : ۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۰۷ ، ۳۴۲ ، ۳۸۰ ، ۳۹۱ ، ۴۰۶
عوفى : سيزده ، ۲۶۳
عیسى (ع) : ۲۸ ، ۶۲ ، ۷۰ ، ۷۳ ، ۹۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۹ ، ۱۸۳ ، ۲۶۳ ، ۲۹۴ ، ۳۰۵ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۳۲
عیسویان : ۳۹۴
عين الملك : ۳۳۱
- غ
- غار ثور : ۳۱۱
غزالى (ابو حامد) : نه ، ۲۶۶ ، ۲۷۸ ، ۲۹۷ ، ۳۰۲ ، ۳۲۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۸۴ ، ۳۸۸
غزنین : ۳۲۷
غنى (دكتور قاسم) : ۳۲۹
- ف
- الفائق فى غريب الحديث : ۳۱۴ ، ۳۲۳ ، ۳۷۷ ، ۳۹۰ ، ۴۰۵
فارس : ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۸۰
فاضل (دكتور على) : چهل و سه
فتوحات مكبه : ۳۴۹
فتور (قریه) : ۳۳۲
فراعنه : ۲۴۷
فرخى سيستانى : ۳۳۸
فردوسى : ۲۶۱ ، ۲۶۴ ، ۲۷۶ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ، ۳۴۷
فرعون : ۲۳۳
فروزانفر : ده ، چهل و دو ، ۲۷۳ ، ۲۸۰

فرهنگ نظام : ۳۲۰
 فرهنگ نفیسی : ۲۶۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۵۹ ،
 ۳۶۰ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۰ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۳۹۹ ،
 ۴۰۲

فصول (کتاب) : بیست و چهار
 فضالة بن عبید : ۳۶ ، ۳۷ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷
 فلسطین : ۳۱۶
 الفهرست : ۳۱۰
 فهرست ریو : سی و دو ، سی و سه
 فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار : ۲۷۸
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده
 حقوق : بیست و سه
 فیاض (دکتر علی اکبر) : ۳۶۵
 فیثاغورث : ۳۶۲
 فیهمافیه : ۲۷۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵ ،
 ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ،
 ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۹۸ ،
 ۳۹۹

ق

قابوس نامه : ده ، ۲۶۰ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۱ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۹ ، ۳۰۷ ،
 ۳۱۰ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۴۱ ،
 ۳۴۷ ، ۳۶۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۲ ، ۳۶۷ ،
 ۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ،
 ۴۰۳ ، ۳۹۹
 قارون : ۲۲۸

۲۸۱ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،
 ۲۸۸ ، ۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ،
 ۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۲۵ ، ۳۴۸ ،
 ۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ،
 ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ،
 ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸ ،
 ۳۹۹ ، ۴۰۰
 فروغی (محمد علی) : ۲۸۱ ، ۲۸۶
 فرهنگ آندراج : ۳۵۱ ، ۳۸۹
 فرهنگ اشعار حافظ : ۲۷۲ ، ۲۷۷ ،
 ۲۸۲ ، ۳۱۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۹ ، ۳۵۸ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۴ ، ۳۹۱ ، ۴۰۴
 فرهنگ سروری : ۳۵۱
 فرهنگ علوم عقلی : ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۷ ،
 ۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۱۷ ،
 ۳۶۱ ، ۳۶۳ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ،
 ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، ۳۸۱ ، ۳۸۶ ، ۳۹۷ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۱۹ ،
 ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۶ ، ۳۴۱ ، ۳۴۴ ،
 ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۵۸ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۴ ، ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۴ ،
 ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ،
 ۳۹۵ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ،
 ۴۰۷
 فرهنگ مصطلحات عرفاء : ۲۶۶ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،
 ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،
 ۳۱۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۸ ، ۳۳۵ ،
 ۳۴۰ ، ۳۴۶ ، ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۶۵ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷ ،
 ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ،
 ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲

- ۲۷۶ : كتابخانه جاراالله افندی
 ۳۰۲ : كتابخانه فاتح
 ۳۵۱ : كتابخانه مراد ملا :
 كتابخانه مرموزی دانشگاه تهران : بیست و سه ،
 ۲۶۵
 ۲۶۳ : كتابخانه ملی پاریس :
 ۲۷۹ : کسری :
 کشف اصطلاحات الفنون : ۲۶۰ ، ۲۹۶ ،
 ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۷۱ ،
 ۳۷۴ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ،
 کشف الاسرار : ۲۷۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۵ ،
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،
 ۳۰۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۶ ، ۳۴۴ ،
 ۳۴۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ، ۳۵۹ ، ۳۶۱ ،
 ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۹۳ ، ۳۹۶ ،
 ۴۰۰ ، ۴۰۲
 کشف الظنون : ۳۱۰
 کشف المحجوب : ۲۶۶ ، ۲۷۲ ، ۲۸۰ ،
 ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ ،
 ۲۹۹ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲ ، ۳۱۲ ، ۳۲۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ،
 ۳۵۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۷ ، ۳۵۹ ،
 ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،
 ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۸۰ ،
 ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،
 ۴۰۲ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 کشف الیقین : شانزده
 کعب : ۲۷۵
 کعبه : ۳۳۳
 کفایة الطالب : شانزده
 کلیات سعدی : ۲۹۴ ، ۳۰۳

- قاموس کتاب مقدس : ۳۳۲
 قاهره : ۲۷۸ ، ده
 قباد : ۳۰۶
 قرآن : ۶ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۳۳ ،
 ۳۸ ، ۴۱ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۲ ،
 ۷۹ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ،
 ۱۱۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۱ ،
 ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۲۰۳ ، ۲۱۲ ، ۲۳۶ ،
 ۲۵۰ ، ۲۶۱ ، ۲۱۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ،
 ۲۹۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۶ ،
 ۳۲۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۵ ، ۳۵۰ ، ۳۶۱ ،
 ۳۷۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۰۴
 قراح ظفر : ده
 قرامطه : ۲۶۸
 قریش : ۲۲۵ ، ۲۷۹ ، ۳۶۴
 قزوین : دوازده
 قزوینی (محمد) : ۲۷۲
 قصص الانبیاء : ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۰ ، ۳۴۳ ،
 ۳۴۵ ، ۳۶۸
 قصص قرآن : ۲۷۷ ، ۳۱۶
 قلندریه : ۳۵۸
 قواعد زبان فارسی : ۳۶۴
 قیصری : ۲۶۷ ، ۳۷۸ ، ۳۹۰
 ک
 کاشانی : ۳۸۲ ، ۳۹۰
 الکامل فی التاریخ : دوازده ، هجده ، نوزده
 کاویانی : ۲۷۵
 کتابخانه ایاصوفیه : ۳۶۶

- مرصاد العباد : ۲۷۳ ، ۲۷۰
 مرو : یازده، ۴۰۴
 مروالروء : ۳۳۰
 المستدرک : ۲۸۰ ، ۲۹۱ ، ۴۰۰
 مستدرک الوسائل : ۲۹۹
 مسجد خیف : ۳۴۳ ، ۱۱۶
 مسعود رازی : ۳۴۰
 مسلم : ۴۰۲
 مسلم : رک : صحیح مسلم
 مسلمانان : ۱۵۳ ، ۱۶۶
 مسلم بن الحجاج نیشابوری : ۳۶۴
 مسند احمد : ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴
 ۲۸۸ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷
 ۲۹۸ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴
 ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲
 ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷
 ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶
 ۳۵۲ ، ۳۵۵ ، ۳۶۱ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷
 ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴
 ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۰۱ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵
 مسند دارمی : ۲۶۷ ، ۲۸۴ ، ۲۹۷ ، ۳۷۷
 ۳۹۱ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
 مسوحی : ۲۹۲
 مسیح : رک : عیسی
 مشارق الانوار : بیست و سه
 مشکوة (سید محمد) : ۳۳۳
 مشهد : چهل و سه، ۲۷۸ ، ۳۱۰
 المصادر : ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۹۸ ، ۳۰۲ ، ۳۱۷
 ۳۲۷ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۵
 ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۶۵ ، ۳۹۴
- مصباح الهدایه : ۲۷۵ ، ۲۹۶ ، ۳۲۲ ، ۳۳۹
 ۳۴۳ ، ۳۴۷ ، ۳۵۶ ، ۳۶۱ ، ۳۷۰
 ۳۷۵ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۹۱
 ۳۹۲ ، ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۶
 مصر : ده ، یازده ، دوازده ، ۲۸۴ ، ۲۸۶
 ۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳
 مصطفی : رک : محمد (ص)
 مصنفات افضل الدین : ۲۶۰ ، ۳۲۱
 مطالع الاسرار : بیست و سه
 معاذین جبل : ۲۳ ، ۲۹ ، ۵۲ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵
 ۱۲۳ ، ۱۸۲ ، ۲۱۴ ، ۲۷۰ ، ۲۷۹
 ۳۷۵ ، ۳۸۹ ، ۳۹۶
 معارج : بیست و چهار
 معارف : ۲۹۳ ، ۳۵۱
 معاویه : هفده، ۲۷۹ ، ۲۸۶
 معتقد الامامیه : ۳۸۳
 معجم البلدان : ده ، یازده ، دوازده ، هجده ،
 بیست و دو .
 المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی :
 ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۸۴ ، ۳۸۱
 معجم المؤلفین : هجده ، نوزده ، بیست و دو
 المعجم فی منایر اشعار العجم : ۳۴۱
 معراج نامه : بیست و سه
 معین (دکتر محمد) : ۲۶۱ ، ۳۱۵ ، ۳۵۱
 مفرد و جمع : ۲۶۱ ، ۲۷۶ ، ۳۲۵
 المفید للمستفید : ۲۷۵
 مقامات بدیع الزمان همدانی : ۲۷۲
 المقننی لامر الله : هفده
 مقدمه شاهنامه ابو منصورى : ۲۶۱
 مکه : ۲۶ ، ۹۰ ، ۲۶۸ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۹۳
 ۳۰۳ ، ۳۴۳ ، ۳۵۳

۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۳۳،
 ۲۴۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۸۷،
 ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۳۰، ۳۷۳،
 ۳۸۵
 موصل : بیست ویک، ۲۷۹، ۳۱۷،
 الموطأ: ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۳۹، ۳۴۶،
 ۳۵۴، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۶،
 مولوی: دوازده، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۸۰،
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰،
 ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰،
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴،
 ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴،
 ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹،
 ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸،
 ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴،
 ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۰۶،
 مونتگمری وات: ۲۸۲
 مهدوی (دکتر اصغر): چهل و دو، چهل و سه
 مهدوی دامغانی (دکتر احمد): ۲۶۴
 میدانی: ۳۸۲
 هیرسید علی همدانی: ۳۶۶
 مینوی (مجتبی): بیست و سه، چهل و دو،
 ۲۶۸، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۳۰، ۳۴۳،
 ۳۴۸، ۳۵۹
 میهنه: ۴۰۲
 ن
 ناصر خسرو: ۳۵۱، ۳۶۶
 نامه دانشوران: ۳۳۰
 نجف: پانزده، شانزده
 نخجوانی: ۳۰۹

ملا معین: بیست و چهار
 ملحا: ۲۷۵
 ملحق احیاء علوم الدین: ۲۷۳
 ملکشاہ بن محمود بن محمد: هجده
 ملیکوف (ایرن): ۲۷۷
 منا (منی): ۲۴۳، ۱۱۶
 منازل السائرین: ۳۲۱
 مناقب الصوفیه: بیست و سه، بیست و چهار،
 بیست و پنج، چهل و دو
 مناوی: ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۲،
 ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۶، ۳۵۴،
 ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۳۹۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۷،
 منتخب اسرار التوحید: ۳۴۴
 المنتظم فی تاریخ الملوک والامم: ده، یازده،
 دوازده، هفده، هجده، نوزده، بیست،
 بیست و یک
 منتهی الارب: ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۹،
 ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۹، ۳۲۶،
 ۳۳۵، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۳
 المنجد: ۲۶۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۷۲، ۳۸۰،
 ۳۸۳
 منوچهری: ۳۲۱
 المنهج القوی: ۳۰۲، ۳۰۷
 موآب: ۳۳۲
 موحد (دکتر محمد علی): سی و پنج، چهل
 هوزة بریتانیا: ده، سی و دو، سی و سه،
 سی و چهار، سی و پنج، سی و شش،
 چهل و سه
 موسی (ع): ۲۸، ۳۸، ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۰،
 ۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۶

۲۷۶ وحید دستگردی:
الوسيلة الى معرفة الفضيحة : بیست و سه
وفیات الاعیان: یازده، دوازده، هفده، هجده،
نوزده، بیست و دو

ه

هجویری: ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۴۱،
۳۵۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱،
۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۹،
۴۰۵، ۳۹۰
هدایة المتعلمین فی الطب : ۲۶۰، ۲۷۴،
۳۶۰، ۲۸۱

هرات: ۳۴۳، ۳۳۰
هرون: ۲۱۷، ۲۳۳، ۷۴
هری: ۳۲۷
هزاره فردوسی: ۲۶۱
هفت پیکر: ۲۷۶
همایی (جلال الدین): ۳۴۷، ۳۶۴،
۳۹۹، ۳۹۱

همدان: ۳۱۲
هند: هفده
هندوستان: ۲۸۳، ۲۶۸، ۲۶۲، ۲۸
هود: ۳۱۶

ی

یادداشت‌های قزوینی: ۲۸۱، ۲۷۲
یادداشتی درباره لهجه بخارایی: ۲۷۴
۴۰۲، ۲۸۸
یاقوت: یازده
یت مصدری: ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۷۵، ۲۷۰
۳۹۰، ۳۴۳، ۳۳۳، ۳۱۷

۳۶۵ نسائی (ابو عبد الرحمن):
نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران:
بیست و پنج، سی و سه

نشك عباد: یازده
نصاری: ۲۶۳
نصیبین: ۳۱۲
نظامی: ۳۶۱، ۳۵۱، ۳۵۰

نظامیه بغداد: هفده
نظری به بعدد ۷۳ در حدیث «تفرقه»: ۲۶۴
نعمان بن مقرن: ۳۱۲
نوائس الفنون: ۲۴۴
نفثة المصنوع: ۳۸۳، ۲۷۳

نفحات الانس: ۳۸۴، ۳۵۲
نفیسی (سعید): سیزده، ۳۱۰
النقض (کتاب): پانزده، شانزده، هفده،
هجده، بیست و سه، بیست و چهار

نمرود: ۳۴۳، ۱۱۶
نوادراصول: ۳۱۴، ۲۸۱، ۲۸۰
نوح: ۳۱۵، ۱۲۳، ۷۳، ۲۸، ۱۴
نوخانیك: ۳۵۱
نوری: ۲۹۲
نهاوند: ۳۱۲
نهایه ابن اثیر: ۳۲۳
نیکلسون: ۳۸۷، ۳۶۳، ۲۶۱

و

وابصه: ۳۳۹، ۱۹۰، ۱۱۰
وادی القری: ۲۷۷
واسط: ۲۶۷
واسطی: ۲۴۶
وحید (مجله): ۳۶۳

Gardet (L.): ٢٦٨	٣١٦، ٣١٣	يحيى:
Index Islamicus : سي وينج	٣٨٣	يزدگردى (دكتور امير حسن):
La 'Futuwwa' : ٢٧٧	٢٤٨، ٧٥	يعقوب :
La Langue des plus Anciens Monuments de la prose persane:	٢٥٨، ٢٦٤	ينما (مجله) :
٢٦٥ ، ٢٧١ ، ٢٧٢ ، ٢٧٤ ، ٢٨١ ، ٢٢٣ ، ٢٩٧	٢٧٠، ١١٧، ٢٠٠	يمن
La Nouvelle clio: ٢٧٧	٣٧٣، ٣٧٢، ١٨٨، ٧٥، ٥٥	يوسف (ع):
La Passion d'Al - Hosayn Ibn Mansour Al - Hallaj: ٢٦٨	٣٠٧	يوسف بن احمد مولوى:
Lazard = Langue	٣٨٨	يوسف بن حسين:
Levi della vida (G.): ٢٧٧	٢٦٣	يهود :
Pearson (j.D.) : سي وينج		
Reckendorf (H.) : ٢٧٩		
Salmān Pāk : ٢٧٧ ، ٢٧٨		
	Abū Muslim, Le «porte-hache » du khorassan : ٢٧٧	
	Cambridge : سي وينج	
	EI = Ency . de l' Islam	
	Ency . de l' Islam (1) : ٢٧٧	
	Ency . de l' Islam (2) : ٢٦٨، ٢٧٩، ٢٨٢	

فهرست ماخذ

۱- به زبانهای فارسی و عربی

- اتحاف السادة المتقين : تأليف سيد محمد بن محمد الحسيني الزبيدي مشهور به مرتضى ، با شرح شيخ عبدالقادر العيدروس ، چاپ مصر در ده جلد ، ۱۳۱۱ هـ . ق .
- احاديث مثنوى : به جمع و تدوين بديع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (۲۸۳) ، بهمن ۱۳۳۴ .
- احياء علوم الدين : تصنيف امام ابو حامد محمد بن محمد الفزالي ، در پنج جلد ، جلد پنجم شامل عوارف المعارف سهروردى نيز هست ، چاپ مصر .
- ارزش ميراث صوفيه : تأليف دكتور عبدالحسين زرین کوب ، طهران ۱۳۴۴ .
- اسرار التوحيد في مقامات الشيخ ابي سعيد : تأليف محمد بن منور بن ابي سعد بن ابي طاهر ابي سعيد ميهني ، به اهتمام دكتور ذبيح الله صفا ، تهران ۱۳۳۲ .
- اسم مصدر - حاصل مصدر : تأليف دكتور محمد معين ، چاپ دوم (ابن سينا) تهران ۱۳۴۱ .
- الاعلام : تأليف خير الدين الزركلى ، در ده جلد ، چاپ مصر ۱۳۷۳ - ۱۳۷۸ هـ . ق .
- اقرب الموارد في فصح العربية والشوارد : تأليف سعيد الخورى الشرتونى اللبنانى ، در دو جلد و يك ذيل ، بيروت ۱۸۸۹ م .
- امثال و حكم : تأليف على اكبر دهخدا ، در چهار جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ .
- الانساب : عبدالكريم بن محمد السمانى ، عكس نسخه موزة بريتانيا با مقدمه مارگوليوت D.S. Margoliouth ، لندن ۱۹۱۲ .
- البدایة والنهاية في التاريخ : تأليف ابن كثير (ابوالفداء امةاعيل بن عمر) ، چاپ مصر

- چهارده جزء در هفت مجلد ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۸ ه . ق .
- بدایع الوقایع : زین الدین محمود واصفی ، به اهتمام الکساندر بالذیرف ، دو جلد ، مسکو ۱۹۶۱ .
- برهان قاطع: تألیف محمدحسین برهان تبریزی ، تصحیح دکتر محمد معین ، در پنج مجلد ، چاپ دوم (ابن سینا) تهران ۱۳۴۲ .
- تاج المصادر : تألیف ابوجعفر احمد بن علی المقرئ البیهقی ، چاپ هند ۱۳۰۲ ه . ق .
- تاریخ آل جلایر : تألیف دکتر شیرین بیانی ، از انتشارات دانشگاه تهران (۱۰۹۳) ۱۳۴۵ .
- تاریخ ادبیات در ایران : تألیف دکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول (چاپ دوم) تهران ۱۳۳۵ :
- جلد دوم ، تهران ۱۳۳۶ ؛ جلد سوم ، تهران ۱۳۴۱ .
- التاریخ الکبیر: ابن عساکر الشافعی (ابوالقاسم علی) ، تهذیب شیخ عبدالقادر معروف به ابن بدران ، در هفت جزء ، دمشق ۱۳۵۱ ه . ق .
- تاریخ بیهق : تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق ، به تصحیح احمد بهمنیار ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۱۷ .
- تاریخ بیهقی : تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر ، به اهتمام دکتر قاسم غنی و دکتر علی اکبر فیاض ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۴ .
- تاریخ تصوف در اسلام (جلد دوم از کتاب « بحث در آثار و افکار و احوال حافظ ») : تألیف دکتر قاسم غنی ، تهران ۱۳۶۲ ه . ق .
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری : تألیف سعید نفیسی ، در دو جلد ، تهران ۱۳۴۴ .
- تذکره الاولیاء : تألیف فریدالدین عطار نیشابوری ، در دو جلد ، تهران ۱۳۲۱ .
- ترجمه تفسیر طبری : به تصحیح و اهتمام حبیب ینمائی ، از انتشارات دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ ، در هفت جلد ، تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۴۴ .
- ترجمه تقویم الصحه : به قلم غلامحسین یوسفی ، مجله دانشکده ادبیات مشهد ، سال اول شماره اول (بهار ۱۳۴۴) ص ۳ - ۳۳ . کتاب ترجمه تقویم الصحه به تصحیح نویسنده این سطور بزودی منتشر خواهد شد .
- ترجمه رساله قشیریه : با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات

- بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۲۶۳) مجموعه متون فارسی (۳۳) تهران ۱۳۴۵ .
- التوسل الى التوسل : بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی ، تصحیح احمد بهمنیار ، تهران ۱۳۱۵ .
- جامع ترمذی : محمد بن عیسی ترمذی ، چاپ مصر ۱۲۹۲ هـ . ق .
- الجامع الصحیح : تألیف امام ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری ، درهشت جلد ، چاپ عثمانی ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴ هـ . ق .
- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر والنذیر : تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی ، در دو جزء ، چاپ مصر ۱۳۲۱ هـ . ق .
- جستجوی مضامین و تعبیرات ناصر خسرو در احادیث و امثال و اشعار عرب : دکتر مهدی محقق ، مجله دانشکده ادبیات [تهران] ، سال نهم شماره اول (مهرماه ۱۳۴۰) ص ۱ - ۹۳ .
- چهار مقاله : تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی ، طبق نسخه ای که به سنی و اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی به سال ۱۳۲۷ هجری قمری در قاهره چاپ شده ، با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نکات ادبی ، به کوشش دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۳ .
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : به کوشش دکتر منوچهر ستوده ، از انتشارات دانشگاه تهران (۷۲۷) ۱۳۴۰ .
- حدیقة الحقیقة : تألیف ابوالفتح محمد بن مطهر بن شیخ الاسلام احمد جام «ژنده پیل» ، به اهتمام دکتر محمد علی موحد ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۸۴) مجموعه متون فارسی (۱۸) تهران ۱۳۴۳ .
- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء : أبو نعیم احمد بن عبدالله الاصبهانی ، طبع مصر در ده جلد ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۷ هـ . ق .
- خرابات : دکتر عبدالحسین زرین کوب ، مجله یغما ، سال هیجدهم شماره پنجم (مرداد ۱۳۴۴) ص ۲۲۵ - ۲۲۹ .
- خلاصه مثنوی (دفتر اول و دوم) : به انتخاب و انضمام تعلیقات و حواشی نگارش بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات وزارت فرهنگ ، تهران ۱۳۲۱ .
- دائرة المعارف فارسی : به سرپرستی غلامحسین مصاحب ، جلد اول (۱ - س) ، تهران ۱۳۴۵ .
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی : به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ،

- ازانتشارات وزارت فرهنگ ، طهران ۱۳۲۰ .
- ديوان خاقانی شروانی (افضل الدين بدیل بن علی نجار) : به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی ، تهران ۱۳۳۸ .
- ديوان اشعار علی بن ابی طالب (ع) : چاپ سنگی ، تهران ۱۳۰۴ ه . ق .
- ديوان علی بن ابی طالب (ع) : با ترجمه فارسی به قلم محمد جواد نجفی ، چاپ افست ، تهران ۱۳۸۴ ه . ق .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به جمع و تصحیح علی عبدالرسولی ، چاپ تهران ۱۳۱۱ .
- ديوان حکیم فرخی سیستانی : به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۳۵ .
- ديوان قوامی رازی: به تصحیح و اهتمام میرجلال‌الدین حسینی ارهوی معروف به محدث ، تهران ۱۳۳۴ .
- ديوان منوچهری دامغانی : به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی ، تهران ۱۳۲۶ .
- راحة الصدور و آية السرور : تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی ، به سعی و اهتمام محمد اقبال ، چاپ افست ۱۳۳۳ از روی چاپ لیدن ۱۹۲۱ .
- رسالة فتویہ : میرسید علی همدانی ، نسخه خطی کتابخانه ایاصوفیه شماره ۱۹۴۳ .
- ريحانة الادب : محمد علی تبریزی مدرس ، درفش جلد ، تهران ۱۳۲۶ - ۱۳۳۳ .
- سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی : تصنیف محمد تقی بهار «ملك الشعراء» ، در سه جلد ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۷ .
- سملک عیار : فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الارجانی ، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری ، جلد اول و دوم ، تهران ۱۳۳۸ ، ۱۳۴۴ .
- سنن ابن ماجه : در دو جلد چاپ مصر ۱۳۱۳ ه . ق .
- سنن ابی داود : به اهتمام محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، چهار جزء در دو مجلد ، مصر ۱۳۵۴ ه . ق .
- سنن ابی داود : به تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، در چهار جزء ، مصر ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ ه . ق .
- سنن الدارمی : دارمی (ابومحمد عبدالله) ، دو جلد ، دمشق ۱۳۴۹ ه . ق .
- سیاست نامه : تألیف خواجه نظام‌الملک ابوعلی حسن طوسی ، به اهتمام هیوبرت دارک ، ازانتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۳) مجموعه متون فارسی (۸) تهران ۱۳۴۰ .

- شاهنامه و دستور : فراهم آورده دکتر محمود شفیعی ، تهران ۱۳۴۳ .
- شرح تعرف : ابوابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله المستملی البخاری ، چهار جلد در يك مجلد ، لکهنو ۱۹۱۲ .
- صحیح بخاری (متن البخاری مشکول بحاشیه السندی) : ابو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری ، چهار جلد ، چاپ مصر بدون تاریخ .
- طبقات الشافعية الكبرى : تاج الدين ابونصر السبکی ، شش جلد ، چاپ مصر .
- علم الحديث : کاظم مدیر شانه چی ، اذانتشارات دانشگاه مشهد (۱۰) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- عوارف المعارف : سهروردی درملحق احیاء علوم الدین (جلد پنجم) .
- الفائق فی غریب الحديث : جارالله محمود بن عمر الزمخشری ، ضبطه و صححه و علق حواشیه علی محمد البجاوی ، محمد ابوالفضل ابراهیم ، سه جلد ، قاهره ۱۳۶۴ - ۱۳۶۸ .
- ع . ق .
- فرهنگ اشعار حافظ (جلداول ، شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ) : دکتر احمد علی رجائی ، تهران ۱۳۴۰ .
- فرهنگ علوم عقلی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۱ .
- فرهنگ علوم نقلی و ادبی : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۴ .
- فرهنگ فارسی : دکتر محمد معین ، جلد اول - سوم (آ - معلومه) جلد پنجم ، اعلام (آ - فیجان) ، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۵ .
- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، متصوفه و شعرا : دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۳۹ .
- فرهنگ نظام : آقا سید محمد علی (داعی الاسلام) ، پنج جلد ، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶ - ۱۳۵۸ .
- ع . ق .
- فرهنگ نفیسی : دکتر علی اکبر نفیسی ناظم الاطباء ، پنج جلد ، چاپ دوم (خیام) تهران ۱۳۴۳ .
- الفهرست : ابن الندیم ، قاهره ، بدون تاریخ .
- فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی : محمد تقی دانش پژوه ، اذانتشارات دانشگاه تهران (۶۵۲) ۱۳۳۹ .
- فیه ما فیه : از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، اذانتشارات دانشگاه تهران (۱۰۵) ۱۳۳۰ .

قصص الانبياء : ابواسحق ابراهيم بن منصور بن خلف النيسابوري ، به اهتمام حبيب يغمائي ،
از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۱۱۹) مجموعه متون فارسي (۶) ، تهران
. ۱۳۴۰ .

قصص قرآن : صدر بلاغي ، چاپ چهارم (امير كبير) تهران ۱۳۴۱ .
قابوس نامه : امير عنصر المعالي كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، با مقدمه
وحواشي به قلم سعيد نفيسي ، طهران ۱۳۱۲ .

قابوس نامه : عنصر المعالي كيكاووس بن اسكندر بن قابوس بن وشمكير بن زيار ، به اهتمام
وتصحيح غلامحسين يوسفی ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر كتاب (۲۶۴) مجموعه
متون فارسي (۳۴) ، تهران ۱۳۴۵ .

قرآن مجيد (با كشف الآيات) : به خط طاهر خوشنويس ، تهران ۱۳۲۸ .
الكامل في التاريخ : ابوالحسن علي بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبدالكريم بن عبدالواحد
الشيباني معروف به ابن الاثير الجزري ، دوازه جزء درشش جلد ، مصر ۱۳۰۳ هـ . ق .
كشف الاسرار و عدة الابرار : ابوالفضل رشيد الدين ميدي ، به سعی و اهتمام علي اصغر حكمت ،
ده جلد ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱-۱۳۳۹ .

كشف المحجوب : علي بن عثمان هجویری ، تصحيح والتين ژوكوفسكي ، چاپ افسست به اهتمام
محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۶ .

كليات سعدي : تصحيح محمد علي فروغی ، طهران ۱۳۳۴ .
كليات شمس : جلال الدين محمد مولوی ، با تصحيحات وحواشي بديع الزمان فروزانفر ،
هشت جزو ، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۲ .

كليه و دمنه : ابوالمعالي نصر الله منشي ، تصحيح و توضيح معتمدي مينوي طهراني ، از انتشارات
دانشگاه طهران (۹۲۵) ۱۳۴۳ .

كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق : شيخ محمد عبدالرؤف المناوي ، بهامش الجامع الصغير ،
قاهره ۱۳۲۱ هـ . ق .

كيمياء سعادت : غزالي ، تصحيح احمد آرام ، تهران ۱۳۱۹ .
الآلئ المصنوعة في الاحاديث الموضوعة : جلال الدين عبدالرحمن سيوطي ، به اهتمام شيخ
احمد بن محمد بن الصديق المغربي الحسني ، دو جلد ، مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .

لباب الالباب : محمد عرفی ، از روی چاپ اروپا كه پروفيسور ادوارد براون و علامه قزوینی

- تصحیح کرده اند، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل، به کوشش سعید نفیسی،
تهران ۱۳۳۵.
- اللباب فی تهذیب الانساب : ابن الاثیر (عزالدین ابی الحسن علی بن محمد) ، سه جلد، قاهره
۱۳۵۶-۱۳۶۹ هـ.ق.
- اسان ائمیزان : ابن حجر العسقلانی (شهاب الدین ابوالفضل احمد)، شش جزء ، حیدرآباد دکن
۱۳۳۰-۱۳۳۱ هـ.ق.
- اغت نامه: علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد مین، تا کنون ۱۲۹ جلد از حروف مختلف بطبع
رسیده است، تهران ۱۳۲۵- .
- اللمع فی التصوف : ابونصر عبدالله بن علی السراج الطوسی ، به اهتمام رنولد الن نیکلسون،
لیدن ۱۹۱۴ م.
- مثنوی معنوی : جلال الدین محمد بن محمد بن الحسن البلیخی ثم الرومی، به سمی و اهتمام
و تصحیح رینولد آلین نیکلسون، در سه جلد، لیدن ۱۹۲۵-۱۹۲۹ م.
- مجمع الامثال : ابوالفضل احمد میدانی، تهران ۱۳۲۰ هـ.ق.
- مجمع الزوائد و منبع الفوائد : نورالدین علی بن ابی بکر هبثمی، ده جزء در پنج مجلد، قاهره
۱۳۵۲ هـ.ق.
- مجموع التواریخ و القصص : تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ .
- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی : سعید نفیسی ، سه جلد، تهران ۱۳۰۹-۱۳۱۹.
- المسند : احمد بن محمد بن حنبل ، شش جلد، مصر ۱۳۱۳ هـ.ق.
- المسند : احمد بن محمد بن حنبل، شرح: صنع فهارسه احمد، محمد شاکر، مصر ۱۳۶۸-۱۳۷۵ هـ.ق.
- المصادر: ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی ، به کوشش تقی بینش، دو جلد، مشهد ۱۳۴۰
-۱۳۴۵.
- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه : عزالدین محمود بن علی کاشانی ، با تصحیح و مقدمه و
تعلیقات جلال الدین همایی، تهران ۱۳۲۵ .
- مصنفات افضل الدین محمد مرقی کاشانی : تصحیح مجتبی مینوی ، دکتر یحیی مهدوی ، از
انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۸، ۴۷۱) ۱۳۳۱-۱۳۳۷ .
- معارف : مجموعه مواظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی
مشهور به بهاء ولد ، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، از انتشارات وزارت فرهنگ ،

جزء چهارم ، تهران ۱۳۳۸.

معجم البلدان : شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموي الرومي البغدادي، تصحيح
فرديناند ووستنفلد Ferdinand Wütenfeld ، شش جلد ، لايبزيك
۱۸۶۶-۱۸۷۰ م .

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي : ابتدا ترتيبه و تنظيمه و نشره : أ.ى. و.سنك
A.J. Wensinck ، ي.پ. منسنج J.P.Mensing ! اتبع نشره : ي. بروخمان
J.Brugman ، چاپ بريل ، ليدن، در شش جلد (تاكمه «نظار» چاپ شده است)
۱۹۶۷-۱۹۲۶ .

معجم المؤلفين: عمر رضا كحالة، پانزده جزء، ده شق ۱۳۷۶-۱۳۸۱ هـ . ق .

المعجم في معايير اشعار العجم : محمد بن شمس قيس رازی ، تصحيح مدرس رضوى ، تهران
۱۳۱۴ .

مفرد و جمع: دكتر محمد معين، چاپ دوم (ابن سينا) ، تهران ۱۳۴۰ .

مناقب الصوفيه : ابو منصور المظفر بن اردشير العبادى ، نسخه خطى ، تاريخ كتابت ۷۸۸ هـ .
(رك: مقدمه مصحح).

منتخب اسرار التوحيد: انتخاب احمد بهمنيار، از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۲۰ .
المنتظم في تاريخ الملوك والامم : ابن الجوزى، ده جلد، حيدرآباد ۱۳۵۹ هـ . ق .
منتهى الارب في لغة العرب : عبدالرحيم بن عبدالكريم صفى پور، چهار جلد، تهران (چاپ افست)
۱۳۷۷ هـ . ق .

الموطأ : مالك بن انس، صححه ورقمه و خرج احاديثه وعلق عليه محمد فؤاد عبدالباقي، دو جلد،
مصر ۱۳۷۰ هـ . ق .

نظري به عدد ۷۳ در حديث «تفرقه»: دكتر احمد مهدوى دامغانى ، مجله يغما سال هفدهم
(۱۳۴۳) ص ۲۰۹-۲۱۲ .

نقطة المصدر : شهاب الدين محمد خرنندى زيدرى نسوى، تصحيح دكتر امير حسن يزدگردى،
از انتشارات وزارت آموزش و پرورش ، طهران ۱۳۴۳ .

كتاب النقض معروف به بعض مطالب التواصب فى نقض «بعض فضائح الروافض»: عبدالجليل بن
ابوالحسين بن ابوالفضل القزوينى الرازى ، با مقدمه و تعليق و مقابله و تصحيح سيد جلال

حسينى ارموى معروف به محدث، تهران ۱۳۳۱ .

- وفیات الاعیان : ابن خلکان ، شش جلد ، قاهره ۱۳۶۷-۱۳۶۹ ه.ق.
- هدایة المتعلمین فی الطب : ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری ، به اهتمام دکتر جلال متینی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۹) ، مشهد ۱۳۴۴ .
- یادداشتی درباره لهجه بخارایی : دکتر احمد علی رجائی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (۸) ، مشهد ۱۳۴۳ .
- بیت مصدری (مباحث صرفی و نحوی) : مجتبی مینوی ، از انتشارات مجله ینما ، طهران ۱۳۲۹ .

۲- به زبانهای دیگر

- Lazard (Gilbert)* , La Langue des plus Anciens Monuments de la prose Persane. Paris , 1963 .
- Massignon (Louis)* , La Passion d' al - Hosayn ibn Mansour al-Hallaj. 2 vols . Paris, 1922.
- Steingass (F.)* , A Comprehensive Persian - English Dictionary . Fourth impression . London , 1957 .
- Encyclopédie de l' Islam . 5 vols . Leyde , Paris , 1913 - 1937 . = EI (1).
- Encyclopédie de l' Islam . Nouvelle édition . Leyde, Paris , 1954-.... = EI(2).





انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

- ۱- تفسیر قرآن پاک ۲۰۰ ریال
- ۲- الابنیه عن حقایق الادویه ۴۰۰ ریال
- ۳- فرهنگ اصطلاحات نفت ۴۰۰ ریال
- ۴- صورۃ الارض ۲۰۰ ریال
- ۵- ترجمه تاریخ طبری ۶۰۰ ریال
- ۶- سفرنامه ابن فضلان ۱۵۰ ریال
- ۷- شمارنامه ۱۵۰ ریال
- ۸- استخراج آبهای پنهانی ۶۰ ریال
- ۹- نظری به فلسفه صدرالدین شیرازی «ملاصدرا» ۱۰۰ ریال
- ۱۰- کتاب الاغراض الطیبه ۷۰۰ ریال
- ۱۱- وزن شعر فارسی ۱۰۰ ریال
- ۱۲- ترجمه میزان الحکمه ۱۵۰ ریال
- ۱۳- دستورالوزراء ۳۰ ریال
- ۱۴- یواقیت العلوم ۱۵۰ ریال
- ۱۵- السامی فی الاسامی ۵۰۰ ریال
- ۱۶- تفسیر قرآن کریم ۵۰۰ ریال
- ۱۷- واژه نامه بندش ۵۰۰ ریال
- ۱۸- تحریر تاریخ و صاف ۲۰۰ ریال
- ۱۹- بهجت الروح ۷۰ ریال
- ۲۰- المرقاة ۲۵۰ ریال
- ۲۱- تاریخ پادشاهان و پیامبران ۱۵۰ ریال
- ۲۲- شرح کتاب التعرف لمذهب التصوف ۳۰۰ ریال
- ۲۳- رسوم دارالخلافه ۱۰۰ ریال
- ۲۴- تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
- ۲۵- منظومه درخت آسوریک ۱۵۰ ریال
- ۲۶- فرهنگ پهلوی به فارسی و فارسی به پهلوی ۳۰۰ ریال
- ۲۷- اخبار الطوال ۲۵۰ ریال
- ۲۸- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش اول) ۳۰۰ ریال
- ۲۹- فرهنگ هزارشهای پهلوی ۴۰۰ ریال
- ۳۰- خوابگزارى ۳۰۰ ریال
- ۳۱- فنوح البلدان ۳۰۰ ریال
- ۳۲- داستانهای دل انگیز ادبیات فارسی ۲۰۰ ریال
- ۳۳- عقاید و رسوم عامه مردم خراسان ۳۵۰ ریال
- ۳۴- ناصر خسرو و اسماعیلیان ۲۵۰ ریال
- ۳۵- داستانهای دل انگیز (جیبی) ۳۰ ریال
- ۳۶- ضمیمه درس تاریخ زبان فارسی ۵۰ ریال
- ۳۷- زین الاخبار ۵۰۰ ریال
- ۳۸- ترجمه مفاتیح العلوم ۲۵۰ ریال
- ۳۹- سفرنامه ارمنستان و مازندران ۲۵۰ ریال
- ۴۰- مفتاح النجات ۲۵۰ ریال
- ۴۱- دستور زبان فارسی میانه ۳۰۰ ریال
- ۴۲- التصفیة فی احوال المتصوفة ۴۰۰ ریال
- ۴۳- یادداشت های سیاسی علاء الملک ۱۵۰ ریال
- ۴۴- آیین شهرداری ترجمه معالم القریه ۱۵۰ ریال
- ۴۵- زبان شناسی زرکوب ۱۵۰ شمیم ۸۰ ریال

بزودی منتشر می شود:

- | | |
|--|---|
| ۱۹- تفسیر کمبریج | ۱- تاریخ بیداری ایرانیان (مقدمه و شرح حاله مؤلف) |
| ۲۰- لمعة السراج | ۲- مخارج الحروف |
| ۲۱- طریق قسمت آب | ۳- الیغه |
| ۲۲- تفسیر قرآن پاک | ۴- واژه نامه مینوی خرد |
| ۲۳- وقوع گوئی در شعر فارسی | ۵- تنسوخ نامه |
| ۲۴- کان شناسی | ۶- ترجمه صورالکواکب |
| ۲۵- راهنمای ادبیات فارسی | ۷- یونانیان و بربرها |
| ۲۶- تقویم الصحه | ۸- ترکستان نامه |
| ۲۷- ترجمه بهجت الروح | ۹- هدایة المتعلمین فی الطب |
| ۲۸- همای و همایون | ۱۰- شیراز نامه |
| ۲۹- تاریخ بیداری ایرانیان (بخش دوم) | ۱۱- الايضاح عن اصول صناعة المساح |
| شامل جلد های ۴-۵ | ۱۲- فرهنگ اصطلاحات کشاورزی و دامپروری |
| ۳۰- تاریخ رویان | ۱۳- نشریه بنیاد فرهنگ ایران (مجموعه مقالات ایران شناسان). |
| ۳۱- تحفة البهادر | ۱۴- سمک عیار ، دوره کامل |
| ۳۲- دستور الاخوان | ۱۵- تاریخ گیلان و دیلمستان |
| ۳۳- کتاب شناسی ایران | ۱۶- نامه های شاه اسماعیل صفوی |
| ۳۴- سفری به ایران (مجموعه نقاشی های دو هوسد) | ۱۷- تاریخ زبان فارسی |
| | ۱۸- رساله سرحدیبه |

تصحیحات

صفحه	سطر	
۱۳	۹	تعالوا الی کلمه سوائے ...
۳۴	۱۲	بالغدوة ^۲
۱۳۹/۴۵		آغاز صفحه قلابها زاید است
۴۸	۲۰	فاولئك كان سعيهم مشكوراً
۶۶	۷	و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ خلیفہ مصطفیٰ بود
۶۸	۵	و رحمتی وسعت کل شیء ^۱
۸۲	۵	، و بحرمت
۱۱۴	۱۸	ولما را المؤمنون الاحزاب ...
۱۲۹	۱۹	قرآن ، سورة انفال (۸) آیه ۲۸
۳۳۷/۳۱۹/۲۲۵/۱۳۱		۱۱/۱۶/۷/۴ و ۶ شتاً
۱۵۴	۲۳	... چنانکه در اخبار نقل کنند
۱۸۲	۲۳	در حاشیه نوشته است : خ ، محر
۲۰۲	۱۷	... و در فارسی نیز به فتح دال و سکون نون
۲۲۱	۱۶	ذلك متاع الحیوة
۲۴۰	۱۳	... در حق نفس خویش خواهی تا مسلمان باشی
۲۴۲	۲۲	و چون ویرا مطالبت کنند
۳۲۰	۱۵	رك . ص ۲۸۸ کتاب حاضر و صفحه ۳۱۹ :
۳۳۵	۱۴	... جمع : اصطلاحات الصوفیه
۳۳۷	۹	بخاری ۱/۱۸-۱۹، ۲۴۳؛
۳۴۱	۱۱ و ۱۰	و نیز بمعنی گودال گرد و بازی اطفال
۳۴۲	۸	... و خماصاً و تروح بطاناً
۴۰۱	۱۰	(ظ . الیأس) زائد است
۴۶۴	۳	Wüstenfeld

